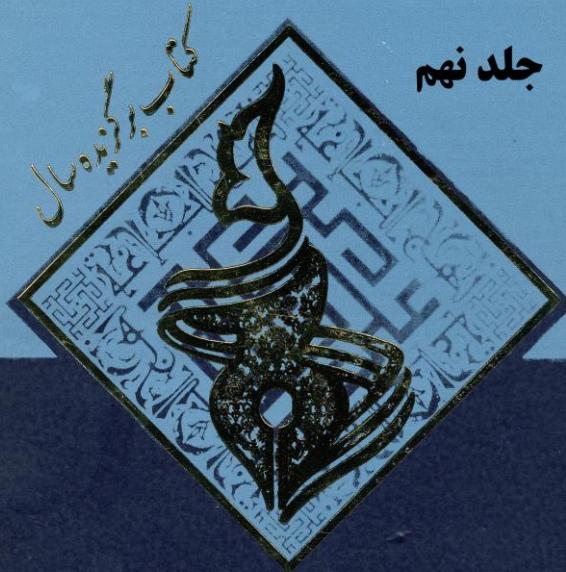


پیام ادام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تاریخ و جامعی بر نهج البلاغه

جلد نهم



آیة الله العظمی مکالم شیرازی

با مذکوری
جمعی از فضلا و داشمندان

فهرستنویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امیر المؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۹۰ -

ISBN: 978-964-533-044-1

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع) امام اول، قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۲۸/۰۲/۰۷ پ ۹

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا - سعید داوودی - احمد قدسی
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نهایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امیر المؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیة الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چايخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

پیام امام

امیر المؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد نهم

(نامه‌های تاریخی امام علی علیه السلام)

۳۱-۱

آیت الله العظمی مکارم شیرازی
با همکاری جمعی از علماء و دانشمندان
حوزه علمیه قم

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امیر المؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری
جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيبا.
كتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. --- نهج البلاغه --- نقد و تفسیر. ۲. علی
بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. --- خطبه ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳
قبل از هجرت - ۴۰ ق. --- کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۲۸/۰۴۲۲/۷

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
مرحوم محمد جعفر امامی - محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا -
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر در تر
نویزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امیر المؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیة الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراز: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فهرست مطالب

۱۷.....	مقدمه
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیرمؤمنان علیهم السلام / ۱۹	
۲۱.....	نامه ۱
۲۱.....	نامه در یک نگاه.
۲۳.....	بخش اول
۲۴.....	شرح و تفسیر: حقیقت ماجراهی قتل عثمان.
۲۶.....	نکته‌ها
۲۶.....	۱. ماجراهی ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام علیهم السلام
۲۸.....	۲. خوش بود گر محک تجربه آید به میان
۳۱.....	بخش دوم
۳۱.....	شرح و تفسیر
۳۳.....	نکته: سرنوشت شورشیان جمل
۳۵.....	نامه ۲
۳۵.....	نامه در یک نگاه.
۳۷.....	شرح و تفسیر: رضایت امام علیهم السلام از مردم کوفه
۳۸.....	نکته: متن کامل نامه امام علیهم السلام به اهل کوفه
۴۱.....	نامه ۳
۴۱.....	نامه در یک نگاه.
۴۳.....	بخش اول
۴۴.....	شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!

بخش دوم.....	47
شرح و تفسیر: قباله‌ای بی‌نظیر.....	48
نکته‌ها.....	54
۱. انگیزه تنظیم این قباله	54
۲. شریح کیست؟	55
نامه ۴	59
نامه در یک نگاه.....	59
شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....	61
نکته‌ها.....	64
۱. جنایات شورشیان جمل.....	64
۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟	65
نامه ۵	67
نامه در یک نگاه.....	67
شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....	69
نکته‌ها.....	72
۱. دستور العملی کامل.....	72
۲. اشعث بن قیس کیست؟	74
۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی	75
نامه ۶	77
نامه در یک نگاه.....	77
شرح و تفسیر	80
نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....	83
نامه ۷	87
نامه در یک نگاه.....	87
شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!	90
نکته: نامه معاویه به امیر المؤمنان امام علی علیه السلام.....	93

نامهٔ ۸	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامهٔ ۹	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان	۱۲۹
نامهٔ ۱۰	۱۳۳
نامه در یک نگاه	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آیندهٔ تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت بر حذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته‌ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام علیؑ با دشمنانش	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آیندهٔ شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
نامه ۱۱.....	۱۵۵
نامه در یک نگاه	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر	۱۵۸
نامه ۱۲.....	۱۶۳
نامه در یک نگاه	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
نامه ۱۳.....	۱۷۱
نامه در یک نگاه	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشت مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریع بن هانی حارثی و زیاد بن نصر.....	۱۷۶
نامه ۱۴.....	۱۷۹
نامه در یک نگاه	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان	۱۸۸
نامه ۱۵.....	۱۹۱
نامه در یک نگاه	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد	۱۹۳
نامه ۱۶.....	۱۹۷
نامه در یک نگاه	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی امیه	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش	۲۰۹
نامه ۱۷	۲۱۱
نامه در یک نگاه	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدھکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا علیهم السلام	۲۲۴
نامه ۱۸	۲۲۷
نامه در یک نگاه	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره	۲۳۴
نامه ۱۹	۲۳۷
نامه در یک نگاه	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رافت اسلامی نسبت به همه شهروندان	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه	۲۴۳
نامه ۲۰	۲۴۵
نامه در یک نگاه	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد	۲۴۹
نامه ۲۱	۲۵۱
نامه در یک نگاه	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸.....	۱. رابطه اعمال و پاداش‌ها
۲۵۹.....	۲. «ازیاد» مرد نمک‌نشناس
۲۶۱.....	نامه ۲۲
۲۶۱.....	نامه در یک نگاه
۲۶۳.....	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسیف بیجا.....
۲۶۶.....	نکته‌ها.....
۲۶۶.....	۱. پاسخ به یک سؤال.....
۲۶۶.....	۲. انسان فاعل مختار است.....
۲۶۹.....	نامه ۲۳
۲۶۹.....	گفتار امام علیه السلام در یک نگاه.....
۲۷۲.....	شرح و تفسیر: چند وصیت پر ارزش
۲۷۷.....	نکته‌ها.....
۲۷۷.....	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸.....	۲. معنای «لَا تُضِيّعُوا سُنَّةً»
۲۸۱.....	نامه ۲۴
۲۸۱.....	وصیت‌نامه در یک نگاه
۲۸۴.....	شرح و تفسیر: دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲.....	نکته‌ها.....
۲۹۲.....	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴.....	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷.....	نامه ۲۵
۲۹۸.....	وصیت‌نامه در یک نگاه
۳۰۱.....	بخش اول
۳۰۲.....	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷.....	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱.....	بخش دوم

شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات دهنده‌گان.....	۳۱۲
بخش سوم.....	۳۱۷
شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....	۳۱۸
نکته‌ها.....	۳۲۳
۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان	۳۲۳
۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....	۳۲۳
نامه ۲۶.....	۳۲۷
نامه در یک نگاه	۳۲۷
بخش اول.....	۳۲۹
شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤذیان مالیاتی اسلامی	۳۲۹
بخش دوم	۳۳۳
شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند	۳۳۴
نکته‌ها.....	۳۳۷
۱. اصناف هشتگانه مستحقین زکات.....	۳۳۷
۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....	۳۳۹
نامه ۲۷.....	۳۴۱
نامه در یک نگاه	۳۴۱
بخش اول.....	۳۴۵
شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه	۳۴۵
بخش دوم	۳۴۹
شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را	۳۵۰
بخش سوم	۳۵۳
شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....	۳۵۴
نکته: تعادل دو بال خوف و رجا	۳۶۲
بخش چهارم.....	۳۶۵
شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پر اهمیّت.....	۳۶۶

۳۷۱	بخش پنجم
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید.....
۳۷۴	نکته‌ها.....
۳۷۴	۱. خطر منافقان.....
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتصد عباسی
۳۸۱	نامه ۲۸
۳۸۱	نامه در یک نگاه
۳۸۵	بخش اول.....
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محاکوم به داوری می‌نشینند؟
۳۹۳	بخش دوم
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیاز‌های بی‌نظیر
۳۹۸	نکته‌ها.....
۳۹۸	فضایل حمزه سید الشهداء
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی طالب
۴۰۵	بخش سوم
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت علیهم السلام
۴۱۳	نکته‌ها.....
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!
۴۱۴	۲. فضایل بنی هاشم در عصر جاهلیّت و اسلام
۴۱۷	بخش چهارم
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!
۴۲۳	بخش پنجم
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصراًن اصلی در قتل عثمان
۴۳۱	بخش ششم
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرابه جنگ تهدید می‌کنی
۴۳۶	نکته: بدھکاری در لباس طلبکار!.....

نامه ۲۹.....	۴۳۹
نامه در یک نگاه	۴۳۹
شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره.....	۴۴۲
نامه ۳۰.....	۴۴۷
نامه در یک نگاه	۴۴۷
شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!.....	۴۵۰
نامه ۳۱.....	۴۵۷
نامه در یک نگاه	۴۵۸
بخش اول.....	۴۶۱
شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟.....	۴۶۱
بخش دوم	۴۶۹
شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه.....	۴۷۰
بخش سوم	۴۷۵
شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات.....	۴۷۵
بخش چهارم.....	۴۷۹
شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن.....	۴۸۰
نکته‌ها.....	۴۸۴
۱. حیات و آبادی قلب.....	۴۸۴
۲. واعظان و اندرزگویان بی شمار.....	۴۸۶
بخش پنجم	۴۹۱
شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است.....	۴۹۲
نکته‌ها.....	۴۹۸
۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر	۴۹۸
۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی.....	۴۹۹
بخش ششم	۵۰۱
شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر	۵۰۱

نکته: علوم نافع و غیر نافع.....	۵۰۵
بخش هفتم	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتمن این وصیت‌نامه	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی	۵۱۳
بخش هشتم.....	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارت دیگران.....	۵۱۶
نکته‌ها.....	۵۱۸
۱. مجموعه پر از اسراری به نام تاریخ.....	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام علیه السلام به تاریخ گذشتگان.....	۵۲۰
بخش نهم.....	۵۲۱
شرح و تفسیر	۵۲۱
بخش دهم	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز.....	۵۲۸
بخش یازدهم	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر.....	۵۳۹
بخشدوازدهم.....	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام علیه السلام را راهنمای خود قرار ده	۵۴۱
بخش سیزدهم	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او.....	۵۴۶
نکته‌ها.....	۵۵۰
۱. رابطه جهان‌بینی و ایدئولوژی	۵۵۰
۲. آغاز خلق‌ت و دوام فیض	۵۵۲
بخش چهاردهم	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند	۵۵۶
بخش پانزدهم.....	۵۶۱

شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....	۵۶۱
بخش شانزدهم.....	۵۶۷
شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش	۵۶۷
بخش هفدهم	۵۷۱
شرح و تفسیر: زاد و توشة آخرت را بادیگران بفرست!	۵۷۲
بخش هجدهم	۵۷۷
شرح و تفسیر: امروز بار خود راسبک کن!.....	۵۷۷
بخش نوزدهم.....	۵۸۱
شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....	۵۸۳
نکته: شرایط استجابت دعا.....	۵۹۶
بخش بیستم.....	۵۹۹
شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....	۶۰۰
بخش بیست و یکم	۶۰۵
شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن	۶۰۶
بخش بیست و دوم	۶۱۵
شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند	۶۱۵
نکته: مسافران جهان دیگر!.....	۶۱۸
بخش بیست و سوم	۶۱۹
شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده	۶۲۰
بخش بیست و چهارم	۶۲۹
شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانبهای	۶۳۱
بخش بیست و پنجم	۶۴۷
شرح و تفسیر: در برابر بدی‌های نیکی کن!	۶۴۸
بخش بیست و ششم	۶۵۷
شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن	۶۵۷
بخش بیست و هفتم	۶۶۳

شرح و تفسیر: بیست و هشت آندرز دیگر.....	۶۶۵
بخش بیست و هشتم.....	۶۸۹
شرح و تفسیر: رفتار حکیمانه و عادلانه با زن.....	۶۹۰
نکته: موقعیت اجتماعی زنان	۶۹۴
بخش بیست و نهم.....	۶۹۹
شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت‌ها.....	۷۰۹
بخش سی ام (بخش آخر).....	۷۰۳
شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار	۷۰۳

بخش دوم

نامه‌های تاریخی امام علی علیه السلام

مقدمه

دومین بخش مهم نهج‌البلاغه، نامه‌های امام علی علیه السلام به دوستان، دشمنان، امرا، فرماندهان و بعضی از فرزندان خویش است که در آن، مسائل بسیار پر از رژیمی درباره خودسازی، تقوا، آیین کشورداری، نصیحت دشمنان و بازنمودن راه برگشت برای آنان و مسائل مهم دیگری از این قبیل بحث شده است.

محتوای این نامه‌ها به اندازه‌ای زنده است که گویی امروز از امام علی علیه السلام صادر شده و برای مخاطبان زمان ماست.

این نامه‌ها که می‌تواند به عنوان درس برای قشرهای مختلف مردم مورد استفاده قرار گیرد، از ذخایر مهم اسلام و زندگی امیر مؤمنان علی علیه السلام است و ای کاش همه سیاستمداران جهان بدان توجّه می‌کردند و از آن برای اصلاح وضع جهان بهره می‌گرفتند. ترجمۀ فرمان مالک اشتر (دستورالعملی که امام علی علیه السلام به مالک اشتر هنگام اعزام او جهت استانداری مصر فرستاد که در نامه ۵۳ در نهج‌البلاغه آمده است) به بعضی از زبانهای خارجی، و انتشار آن در سازمان ملل به عنوان یک سند، نمایندگان کشورها را به اعجاب و تحسین واداشته است و آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند؛ که این نمونه خود قابل تأمل می‌باشد.

امثال نامه مذکور در بین ۷۹ نامه‌ای که در این بخش آمده کم نیست، گرچه هر کدام هدف خاصی را دنبال می‌کند.

نامه امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام درباره مسائل عرفانی و اخلاقی و خودسازی، نامه معروف امام علیه السلام به «عثمان بن حنیف» که به عنوان اعتراض از شرکت او در یک میهمانی اشرافی مرقوم گردیده، نامه معروف امام علیه السلام به شریح قاضی، نامه امام علیه السلام به «حارث همدانی»، نامه‌ای که به اهل مصر همراه مالک اشتر فرستاد و نامه‌های متعددی که به معاویة بن ابی سفیان نوشته و او را از عواقب شوم کارهایش با خبر ساخت، همه از نامه‌هایی است که در نوع خود کم نظیر است.

* * *

رسائل امیر المؤمنان

باب الجنادری من کتب مولانا امیر المؤمنین علی عائده التکاف و رسالتہ ای اعذانہ و امداد و دعو
و تبریغ شیخ جلال الدین سیوطی رحمۃ الرحمہ و صاحبۃ الہدایہ و صاحبۃ الرحمہ

نامه‌های امام امیر مؤمنان

این بخش شامل نامه‌های برگزیده امیر مؤمنان علی علیہ السلام به
دشمنان و مخالفان و امراء بلاد است و در این قسمت
برگزیده‌هایی از عهدنامه‌ها و صایایش به یاران و اصحاب و
خاندانش نیز آمده است.

۱

وَمِنْ كُنَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ السُّلَامُ

إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، عِنْدَ مَسِيرِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که برای اهل کوفه به هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره نگاشته^۱

نامه در یک نگاه

در واقع هدف از نوشتن این نامه سه چیز بوده است: نخست اینکه امام علیه السلام روشن کند که طلحه و زبیر و عایشہ که قتل عثمان را بهانه‌ای برای شورش بر ضد

۱. سند نامه:

مطابق نقل ابن ابی الحدید، در روایات آمده است: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه به سوی بصره حرکت کرد، در مسیر خود به سرزمین ریذه رسید. از آنجا «محمد بن جعفر بن ابی طالب» را که مادرش اسماء بنت عمیس بود، به همراهی «محمد بن ابی بکر» با این نامه به سوی کوفه فرستاد. در ذیل این نامه مطابق نقل ابن ابی الحدید اضافاتی آمده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته شده است.

«بن قتبه» در الامامة و السياسة نیز این نامه را با اضافاتی آورده است و مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل که قبل از سید رضی تأثیف یافته، این نامه را ذکر کرده ولی می‌گوید: امام علیه السلام آن را به وسیله امام حسن علیه السلام کوفه فرستاد.

مرحوم شیخ طوسی نیز در امالی آن را با تفاوت‌هایی آورده است و روشن است که سید رضی تمام نامه را نقل نکرده، بلکه گزیده‌ای از آن را ذکر نموده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۴).

امام علیه السلام و به راه انداختن مقدمات جنگ جمل به همدستی عایشه به راه انداختند، خودشان در قتل او شریک بودند در حالی که امام علیه السلام تا آنجا که ممکن بود از وی دفاع کرد.

دیگر اینکه همه مردم از روی میل و اراده خود و بدون هیچ‌گونه جبر و فشار با امام علیه السلام بیعت کردند و خلافت او را بر جامعه اسلامی پذیرا شدند.

سوم اینکه با توجه به فتنه‌ای که طلحه و زبیر و عایشه به راه انداختند، بر همه اهل کوفه لازم است برای یاری امام علیه السلام و خاموش کردن آتش فتنه به لشکر آن حضرت ملحق شوند.

* * *

بخش اول

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيٍّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، جَبَّهَةِ الْأَنْصَارِ وَسَنَامِ
الْعَرَبِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيَانِهِ. إِنَّ
النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ، فَكُنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرُ اسْتِغْنَاهُ، وَأَقْلُ عِتَابَهُ،
وَكَانَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ أَهْوَنُ سَيِّرَهُمَا فِيهِ الْوَجِيفُ، وَأَرْفَقُ حِدَائِهِمَا الْعَنِيفُ.
وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلَتَةُ غَضَبٍ، فَاتَّبَعَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ، وَبَأْيَعَنِي النَّاسُ
غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ وَلَا مُجْبِرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ.

ترجمه

این نامه‌ای است که از بندۀ خدا علی امیر مؤمنان علیه السلام به سوی اهل کوفه، گروه
یاران شرافتمند و بلند پایگان عرب نگاشته شده است:

من از جریان کار «عثمان» شما را آگاه می‌سازم، آن چنان که شنیدن آن
همچون دیدنش باشد؛ مردم به او عیب گرفتند و بر او طعنه زدند من در این میان
یکی از مهاجران بودم که برای جلب رضایت عثمان (از طریق رضایت مردم و
تغییر روش‌های نادرستش) نهایت کوشش را به خرج دادم و کمتر او را سرزنش
کردم (مبتدا مردم تحریک به قتل او شوند) ولی طلحه و زبیر (خشونت در برابر
او را به آخرین حد رساندند به گونه‌ای که) آسان‌ترین فشاری که بر او وارد
می‌کردند مانند تند راندن شتر بود و نرم‌ترین «حدی‌ها»، سخت‌ترین آن بود
(آوازی که شتر را به شتاب و می‌دارد و خسته می‌کند) و از سوی عایشه نیز
خشمى ناگهانی بود (که مردم را سخت بر ضد عثمان شوراند) و به دنبال آن
گروهی به تنگ آمدند و بر ضد او شوریدند و او را کشتند (سپس) مردم بدون
اکراه و اجبار بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت نمودند.

شرح و تفسیر

حقیقت ماجرای قتل عثمان

امام علیه السلام در آغاز این نامه مطابق آنچه معمول آن زمان بوده نویسنده نامه و مخاطبان آن را معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«این نامه‌ای است که از بنده خدا علی امیر مؤمنان به سوی اهل کوفه، گروه یاران شرافتمند و بلندپایگان عرب نگاشته شده است»؛ (منْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، جَبَهَةً^۱ الْأَنْصَارِ وَسَنَامِ الْعَرَبِ).

روشن است که مراد از انصار در اینجا، انصار پیغمبر اکرم علیه السلام در مدینه که معمولاً در مقابل مهاجران قرار داده می‌شوند نیست، چون در کوفه جبهه انصاری نبود؛ بلکه انصار در اینجا به معنای یاران امام علیه السلام است و تعبیر به «جبهه» اشاره به شرافتمندی آنهاست، زیرا پیشانی از شریف‌ترین اعضای انسان است.

«سنام» گرچه در اصل به معنای کوهان شتر است، ولی سپس بر چیز برجسته و هر شخص بلندپایه اطلاق شده است.

آن‌گاه امام علیه السلام چنین می‌فرماید: «اما بعد (پس از حمد و ثنای الهی) من از جریان کار «عثمان» شما را آگاه می‌سازم، آن چنان که شنیدن آن همچون دیدنش باشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيَانِهِ).

چرا امام علیه السلام در این نامه قبل از هر چیز به سراغ ریشه‌های حادثه قتل عثمان می‌رود؟ برای اینکه این نامه در آستانه جنگ جمل برای مردم کوفه نوشته شد و می‌دانیم بهانه سورشیان جمل (طلحه، زبیر، عایشہ و پیروانشان) مسأله خونخواهی عثمان بود و هرگاه امام علیه السلام این مسأله را کاملاً روشن می‌ساخت، مردم کوفه با درایت بیشتری به امام علیه السلام می‌پیوستند.

۱. «جبهه» در اصل به معنای پیشانی است و از آنجاکه پیشانی عضو شریف و آشکار بدن است به جمعیت نیرومندی که اقدام برای جلب خبر یا دفع شرکنند و همچنین به ریسیس یک جمعیت نیز اطلاق شده است.

سپس افزود: «مردم بر او عیبها گرفتند و طعنه زدند»؛ (إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ). تقریباً همه مورخان اسلام و عموم محققان نوشتند که ایراد مردم بر عثمان عمده‌تا دو چیز بود: تقسیم ناعادلانه بیت المال و بخشش بی حساب به اطرافیان و خویشاوندان خود و دیگری سپردن پستهای کلیدی حکومت اسلامی به افراد ناصالح از میان خویشاوندان و پیروانش.

آن‌گاه امام علیؑ می‌فرماید: «من در این میان یکی از مهاجران بودم که برای جلب رضایت عثمان (از طریق رضایت مردم و تغییر روشهای نادرستش) نهایت کوشش را به خرج دادم و کمتر او را سرزنش کردم (مباراً مردم تحریک به قتل او شوند) ولی طلحه و زبیر (خشونت در برابر او را به آخرین حد رساندند به گونه‌ای که) آسانترین فشاری که بر او وارد می‌کردند تند راندن شتر بود و نرم‌ترین حدی‌ها، سخت‌ترین آن بود (آوازی که شتر را به شتاب وا می‌دارد و خسته می‌کند) و از سوی عایشه نیز خشمی ناگهانی بود (که مردم را سخت بر ضد عثمان شوراند) و به دنبال آن گروهی به تنگ آمدند و بر ضد او شوریدند و او را کشتنند»؛ (فَكُنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثُرُ اسْتِعْتَابَهُ، وَأَقِلُّ عِتَابَهُ، وَكَانَ طَلْحَةُ وَالرَّبِيعُ أَهْوَنُ سَيِّرِهِمَا فِيهِ الْوَحِيفُ، وَأَرْفَقُ حِدَائِهِمَا الْغَنِيفُ. وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتَهُ^۱ غَضَبٌ، فَاتَّبَعَ^۲ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ).

۱. «استعتاب» از ریشه «عنتی» به معنای سرزنش کردن گرفته شده و به این مفهوم است که از دیگری می‌خواهیم ما را آنقدر سرزنش کند که راضی شود و سپس به معنای رضایت طلبیدن به کار رفته است.
۲. «وجیف» از ریشه «وقف» بر وزن «وقف» به معنای اضطراب گرفته شده و از آنجایی که به هنگام سرعت سیر، اضطراب در سیر کننده پیدا می‌شود، این واژه به معنای سرعت نیز بکار رفته است.
۳. «حداء» و همچنین «حداء» بر وزن «دعا» به معنای آواز خواندن برای شتر به منظور سرعت بیشتر است. سپس به معنای هرگونه برانگیختن و تحریک برای انجام کاری استعمال شده است.
۴. «عنيف» از ریشه «عنف» به معنای خشونت و شدت عمل گرفته شده.
۵. «فلتة» به معنای کاری است که بدون مطالعه و ناگهانی انجام می‌شود و «فلتات اللسان» سخنانی است که از انسان بی‌مطالعه و از روی غفلت صادر می‌گردد.
۶. «اتیح» از ریشه «تبیح» بر وزن «شیء» به معنای آماده شدن برای انجام کاری است و جمله «فاتیح له قوم» به این معناست که گروهی برای کشتن عثمان آماده شدند.

این احتمال نیز در تفسیر «أَكْثَرُ اسْتِعْتَابَةِ» داده شده که من از عثمان پیوسته می خواستم که رضایت مردم را جلب کند.^۱

آن گاه می فرماید: «مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت نمودند»؛ (وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ).

در واقع امام علیه السلام در این بیان کوتاه و پر معنا به سه نکته اشاره می فرماید تا مردم بتوانند به خوبی درباره سورشیان جمل قضاوت کنند:

۱. او از مدافعان عثمان بود و می خواست او را به راه راست بر گرداند و آتش فتنه را خاموش کند.

۲. طلحه و زبیر از عاملان اصلی فتنه بودند. گرچه شورش جنبه عمومی و مردمی داشت، ولی آنان نیز بر این آتش می دمیدند و بر آن هیزم می ریختند و همچنین عایشه نیز با جمله کوتاهی که در مسجد پیغمبر در حضور مهاجران و انصار به عثمان گفت، در حالی که کفش و پیراهن پیغمبر را در دست گرفته بود، صدا زد: ای عثمان هنوز کفش و پیراهن پیغمبر کهنه نشده که تو دین و سنت را دگرگون ساختی.

۳. بیعتی که با من شد (برخلاف بیعت با خلیفه اول، دوم و سوم) بیعتی عام و همگانی بود و هیچ کس با فشار و اکراه با من بیعت نکرد.

به این ترتیب امام علیه السلام حقیقت را روشن ساخت تا مردم بدانند او بر حق و سورشیان جمل بر باطل اند.

نکته‌ها

۱. ماجرای ابوموسی وبسیج مردم کوفه برای حمایت امام علیه السلام

درباره ماجرای عثمان و اشتباهات بزر او در امر حکومت اسلامی که منجر

۱. در این صورت ضمیر «اسْتِعْتَابَةِ» ضمیر فاعلی است و مفعول آن محدود است یعنی «اسْتِعْتَابَةُ مِنَ النَّاسِ» در صورتی که در تفسیر اول ضمیر مفعولی است که تناسب بیشتری با جمله بعد دارد.

به شورش مردم بر ضد وی و منتهی به قتل او شد و نیز درباره پیمان شکنی طلحه و زبیر و قیام آنها بر ضد امیر مؤمنان علی ع و داستان بیعت عمومی مردم با امیر مؤمنان ع، در بخش‌های پیشین به قدر کافی بحث کرده‌ایم.^۱

داستان نوشتن نامه از سوی امام ع به مردم کوفه، داستان پر پیچ و خمی است؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود اشاره مختصری به آن دارد و خلاصه آن را در زیر مطالعه می‌کنید:

او از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که امام ع محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر را به کوفه فرستاد تا مردم را برای کمک به علی ع آماده کنند. جمعی نزد ابوموسی اشعری که فرماندار کوفه بود و پس از قتل عثمان، امام ع او را ابقا نموده بود، رفتند و نظر وی را برای یاری به امام ع جویا شدند.

ابوموسی (که مرد خبیثی بود خباثت خود را در اینجا آشکار ساخت و) گفت: اگر راه آخرت را می‌پویید در خانه بنشینید و اگر طالب دنیا هستید با این دو نفر حرکت کنید، لذا مردم از همراهی با فرستادگان امام ع خودداری کردند.

فرستادگان امام ع نزد ابوموسی رفته و به او اعتراض کردند، ولی ابوموسی (با نهایت تعجب) به آنها پاسخ داد: بیعت عثمان هنوز به گردن من و شما باقی است؛ اگر قرار باشد مبارزه کنیم باید از قاتلان عثمان شروع کنیم.

۱. داستان قتل عثمان و جنگ جمل و ریشه‌ها و عوامل و پیامدهای آن، داستان سیار پر ماجرا و طولانی است که ما در مجلدات سابق این مجموعه، به بخش‌های مهمی از آن اشاره کردیم و اکنون فهرستی از آن را برای خوانندگان بر می‌شماریم تا با مراجعت به آن نسبت به تمام جوانب داستان آشنا شوند:

۱. علل شورش مسلمین بر ضد عثمان، ج ۱، ص ۳۷۶ تا ۳۷۱.

۲. ماجراهی جنگ جمل، ج ۱، ص ۳۸۹ تا ۳۹۱.

۳. قتل عثمان و عدم دخالت امیر مؤمنان در آن و نقش طلحه و زبیر در تحریک مردم، ج ۲، ص ۴۰.

۴. تحلیل دیگری درباره قتل عثمان، ج ۲، ص ۲۳۲ تا ۲۴۱.

۵. نقش طلحه و زبیر در ماجراهی جنگ جمل، ج ۲، ص ۲۵۱.

۶. کارهایی که از عثمان سر زد و سبب خشم مردم شد، ج ۲، ص ۴۸۸.

۷. بحث دیگری درباره نقش طلحه در تحریک مردم به قتل عثمان، ج ۶، ص ۵۲۷.

فرستادگان امام علیه السلام نزد آن حضرت بازگشتند و جریان را گزارش دادند.
امام علیه السلام نامه‌ای به ابوموسی نوشت، ولی ابوموسی فرستاده امام علیه السلام را تهدید به قتل کرد.

امام علیه السلام نامه دیگری به ابوموسی نوشت و به همراه عبدالله بن عباس و محمد بن ابی بکر برای او فرستاد و او را از مقام خود برکنار کرد.
باز هم ابوموسی به مخالفت خود ادامه داد.

سرانجام امام علیه السلام مالک اشتر را برای خاتمه دادن به قائله ابوموسی و بسیج مردم برای جهاد با آتش افروزان جنگ جمل به کوفه فرستاد.
مالک اشتر وارد کوفه شد و در مسجد اعظم خطابه‌ای خواند و مردم را دعوت کرد تا با او به قصر دارالاماره بروند و در حالی وارد قصر شدند که امام حسن عسکری و عمار یاسر با ابوموسی مشغول جر و بحث بودند. اشتر فریادی بر سر ابوموسی کشید و گفت: «أُخْرِجْ مِنْ قَصْرِنَا لَا أُمَّ لَكَ أُخْرِجَ اللَّهُ نَفْسَكَ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُنَافِقِينَ قَدِيمًا؛ از دارالاماره بیرون شو ای ناپاک! خداوند مرگت دهد به خدا سوگند تو از قدیم از منافقان بودی».

ابوموسی که خود را کاملاً در ضعف دید یک شب از اشتر مهلت خواست. او به وی مهلت داد به شرط اینکه در دارالاماره نماند. پس از این ماجرا بیش از دوازده هزار نفر از کوفه برای یاری امام علیه السلام به سوی بصره شتافتند.^۱

۲. خوش بود گر محک تجربه آید به میان

می‌دانیم غالب اهل سنت قائل به تنزیه صحابه هستند؛ یعنی همه آنها را بدون استثنای افرادی پاک، با ایمان، عادل و قابل اعتماد می‌شمرند.

بعضی به قدری در این امر راه اغراق و مبالغه را پوییده‌اند که حتی مخالفان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۸-۲۱.

یک نفر از صحابه را زندیق و کافر می‌دانند. از جمله ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه از ابوزرعه رازی نقل می‌کند که او می‌گوید: هرگاه کسی را دیدید که به یکی از اصحاب پیغمبر خرد می‌گیرد بدانید که او زندیق است (دلیل او قابل توجه است)، زیرا رسول خدا حق است و قرآن حق است و آنچه او آورده حق است و تمام اینها را صحابه برای ما آورده‌اند و مخالفان می‌خواهند شهود ما را از اعتبار بیاندارند تا کتاب و سنت از دست برود.^۱

آنها هنگامی که در برابر حوادث مسلم تاریخی قرار می‌گیرند که مثلاً طلحه و زبیر و حتی عایشه آتش جنگی را در برابر خلیفه مسلمانان برآفروختند که توده‌های مردم و مهاجر و انصار با او بیعت کرده بودند و در آن جنگ بیش از ده هزار و به قولی هفده هزار نفر کشته شدند، حیران و سرگردان می‌شوند که در جواب چه بگویند و نیز هنگامی که می‌بینند معاویه بر ضد خلیفه مسلمین امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر می‌خizد و جنگ صفين را به راه می‌اندازد و دهها هزار نفر از مسلمین و حتی افرادی از صحابه مانند عمار یاسر به دست پیروان معاویه کشته می‌شوند، در تنگنای عجیبی قرار می‌گیرند.

آنها نه این حقایق مسلم تاریخی را می‌توانند انکار کنند و نه حاضرند دست از تنزیه صحابه بردارند. در اینجا متول به منطق عجیبی می‌شوند. گاه می‌گویند ما نباید درباره صحابه صحبت کنیم «تَلَكَ أُمَّةٌ قَدْ حَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ...»^۲ و به این ترتیب درهای فهم و درک را بر خود می‌بنند. آیا هیچ فرد خردمندی می‌تواند چشم خود را بر حقایق تاریخی که بیانگر بسیاری از مسائل مورد نیاز امروز ماست، بندد.

گاه می‌گویند صحابه همه مجتهد بودند و هر یک به اجتهاد خود عمل کردند؛

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۷.

۲. بقره، آیه ۱۳۴.

علی علیه السلام به اجتهاد خود عمل کرد و طلحه و زبیر و عایشہ و معاویه نیز به اجتهاد خود عمل کردند و همه در پیشگاه خدا معذورند.

اینها فراموش کردند که اجتهاد مربوط به مسائل نظری و مورد شک و تردید است و مسائل بدیهی و مسلم، جای اجتهاد ندارد آیا کسی می‌تواند با اجتهاد خود روز را شب و شب را روز کند؟ مسئله جمل یا صفين که اساس آن قیام بر ضد حکومت اسلامی و مورد قبول مسلمانان بود و ریختن خون‌های آنان بر اثر جاه طلبی و هوای هوس‌ها چیزی نیست که حرام بودن آن جای شک و تردید باشد تا کسی بخواهد در آن اجتهاد کند و اگر در اجتهاد خود خطأ کرد معذور و مغفور باشد. چرا این برادران حاضر نیستند دست از تعصب بردارند و اعتراف کنند صحابه پیغمبر مانند سایر گروه‌های مردم دارای خوب و بد و صالح و ناصالح‌اند؟

قرآن مجید در سوره بقره، توبه، احزاب و منافقین بحث‌های زیادی درباره منافقین و نکوهش آنان دارد. این منافقان چه کسانی بودند؟ همان کسانی بودند که تعریف صحابه بر آنان کاملاً تطبیق می‌کند. چرا انسان شعری بگوید که در قافیه‌اش بماند؟

آیا بهتر این نیست که بگوییم گروهی در زمان پیغمبر ناصالح بودند و گروهی صالح و صالحان نیز دو دسته شدند گروهی بعد از پیغمبر اکرم، پاکی و قداست خود را حفظ کردند و گروهی بر اثر جاه طلبی از صراط مستقیم منحرف شدند و مصائبی برای جهان اسلام بار آورند، آری آنها نتوانستند از عهده امتحان الهی پس از پیغمبر اکرم علیه السلام برآیند.

خوش بُودَ گر محک تجربه آید به میان.^۱

۱. در ذیل خطبه سوم، ج ۱، ص ۳۷۶ به بعد و ج ۴، ص ۳۲۰ ذیل خطبه ۹۷، وج ۵، ص ۵۱۸ ذیل خطبه ۱۳۵، توضیحات دیگری درباره تنزیه صحابه آمده است و نیز در کتاب شیعه پاسخ می‌گوید به طور مستوفی در این باره بحث شده است.

بخش دوم

وَاعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهِجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَقَلَعُوا بِهَا، وَجَاشَتْ جَيْشٌ
الْمِرْجَلِ، وَقَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى الْقُطُبِ، فَاسْرِعُوا إِلَى أَمِيرِكُمْ، وَبَادِرُوا جَهَادَ
عَدُوِّكُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

ترجمه

بدانيد سrai هجرت (مدينه) اهل خود را از جا کند و بیرون راند و آنها هم از آن فاصله گرفتند و (مدینه) همچون دیگی بر آتش در حال غلیان است، فتنه پیاخته و بر محور خود در گردش است حال که چنین است به سوی امير و فرمانده خود بستابید و به جهاد با دشمنان خویش به خواست خداوند بزر ، مبادرت ورزید.

شرح و تفسیر

امام علیهم السلام در این بخش از خطبه به دنبال معرفی ماهیت سورشیان بصره و آتش افروزان جنگ جمل است و می خواهد اهل کوفه را برای مبارزه با آنها بسیج کند تا به ياري امام علیهم السلام بستابند و آتش فتنه را خاموش کنند، لذا برای ایجاد انگیزه در آنها می فرماید: «بدانيد سrai هجرت (مدینه) اهل خود را از جا کند و بیرون راند و آنها هم از آن فاصله گرفتند و (مدینه) همچون دیگی بر آتش در حال غلیان است، فتنه پیاخته و بر محور خود در گردش است»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهِجْرَةِ
قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَقَلَعُوا بِهَا، وَجَاشَتْ جَيْشٌ الْمِرْجَلِ^۱، وَقَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى

۱. «جاشت» از ریشه «جیش» بروزن «حیف» به معنای جوشیدن و به هیجان آمدن گرفته شده است.

۲. «مِرْجَل» به معنای دیگ است خواه آن را از سفال ساخته باشند یا مس و غیر آن، لذا هنگامی که کسی سخت عصبانی می شود می گویند: «جاشت مراجله».

القطب^۱).

اشاره به اینکه شما چرا خاموش نشسته‌اید در حالی که پایتخت اسلام، مدینه، یکپارچه جنب و جوش و شورش است و مؤمنان مدینه با من برای خاموش کردن آتش فتنه سورشیان در بصره یکپارچه حرکت کردند.

حضرت به دنبال آن می‌افزاید: «حال که چنین است به سوی امیر و فرمانده خود بشتابید و به جهاد با دشمنان خویش به خواست خداوند بزر ، مبادرت ورزید»؛ (فَأَسْرِعُوا إِلَى أَمِيرِكُمْ، وَبَادِرُوا جِهَادَ عَدُوٍّ كُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ).

همان طور که در بالا گفته شد منظور از «دار الهجرة» مدینه است که به این نام معروف بود و بزر ترین هجرت در تاریخ اسلام، هجرت مسلمانان مکه و شخص پیامبر به مدینه بود و اینکه بعضی احتمال داده‌اند که منظور از آن کوفه باشد یا کل بلاد اسلام، احتمال بسیار بعیدی است.

تشییه مدینه به دیگی که روی آتش گذارده شده و در حال غلیان است به خاطر حوادثی است که در اوآخر زندگی عثمان و پس از قتل او واقع شد.

تعییر به بیان خاستن فتنه و گردنش بر محورش، اشاره به فتنه طلحه و زبیر و عایشه است که با طرحی از پیش تعیین شده برای کنار زدن علی علیه السلام از مرکز خلافت و یا لاقل تجزیه کشور اسلام به گونه‌ای که حجاز و مدینه در دست علی علیه السلام باشد و عراق و کوفه و بصره در دست طلحه و زبیر و عایشه و شام در دست معاویه باشد. این فتنه عظیمی بود که علی علیه السلام نسبت به آن هشدار داد.

این نامه کوتاه و پر معنا تأثیر خود را در مردم کوفه گذاشت و بیش از دوازده هزار نفر بسیج شدند و در بصره به امام علی علیه السلام پیوستند و نقش مؤثری در پیروزی بر منافقان و پیمان شکنان در جنگ جمل داشتند.

۱. «قطب» در اصل به معنای میله‌ای است که در وسط سنگ زیرین آسیاب قرار دارد و سنگ رویین به دور آن می‌چرخد؛ سپس به هر چیزی که نقش محوری دارد، قطب اطلاق شده است.

جالب این است که در تاریخ طبری آمده است که یکی از راویان خبر به نام ابوالطفیل می‌گوید: قبل از پیوستن لشکر کوفه به ما، علی علیله فرمود: دوازده هزار نفر به اضافه یک نفر از کوفه به یاری شما می‌شتابند و می‌گوید من از این خبر دقیق در تعجب فرو رفتم و با خود گفتم باید آنها را به دقت بشمارم بر سر راه لشکر به مکان مرتفعی نشستم و آنها را به دقت شماره کردم و همان‌گونه که علی علیله گفته بود آنها دوازده هزار و یک نفر بودند نه کمتر و نه بیشتر.^۱

نکته

سرنوشت شورشیان جمل

هر مورخ محقق، بلکه هر انسان آگاهی که تاریخچه جنگ جمل را مطالعه کند می‌داند که علی علیله گذشته از آنکه به وسیله پیغمبر اکرم منسوب به خلافت بود، توده‌های عظیم مردم با او بیعت کردند و رسماً به عنوان خلیفه مسلمانان با پایگاهی مردمی قوی‌تر از خلفای پیشین، زمام امور را به دست گرفتند؛ ولی دلباختگان ثروت و مقام بر او شوریدند و خونهای زیادی در این راه ریخته شد به یقین همه آنها گناهکار و متمرد بودند و هیچ عذری از آنها پذیرفته نیست.

ولی جالب است که ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود سخنی در این زمینه دارد که خلاصه‌اش چنین است؛ او می‌گوید: متکلمان و ارباب علم عقائد درباره شورشیان جمل و سرنوشت کسانی که در آن واقعه حاضر شدند اختلاف کردند، امامیه معتقدند تمامی اصحاب جمل اعم از رؤسا و پیروان کافر شدند (چون بر امام وقت و بر ضد حکومت اسلامی خروج کردند) درحالی که گروهی از اهل سنت می‌گویند: اینها مجتهد بودند و اجتهدشان آنان را به این راه کشاند، بنابراین گناهی نداشتند. مانه آنها را خطاكار می‌دانیم و نه علی علیله و اصحابش را.

گروه سومی می‌گویند: اصحاب جمل خطاکار بودند؛ ولی خطای آنها بخشنود است؛ مانند خطای مجتهد در مسائل فرعیه و این عقیده اکثر اشعاره است.

سپس می‌افزاید اصحاب ما (معتزله که ابن ابی الحدید از آنها بود) می‌گویند: تمام آنها گمراه بودند مگر کسانی که بعداً توبه کردند؛ آنها می‌گویند: عایشه از کسانی بود که توبه کرد و همچنین طلحه و زبیر؛ اما عایشه در روز جمل اعتراف به خطاكرد و از علی علی تقاضای عفو نمود و روایات متواتره درباره اظهار پشيماني او به دست ما رسیده است. او می‌گفت: اى کاش من ده پسر از پيغمبر آورده بودم و همه آنها در حیات من می‌مردند و بر آنها اشک می‌ريختم؛ ولی روز جمل به وجود نیامده بود و گاه می‌گفت: اى کاش قبل از روز جمل مرده بودم و نيز روایت شده که هر زمان به ياد روز جمل می‌افتاد آنقدر اشک می‌ريخت که مقنعه‌ای که بر سر داشت تر می‌شد. طلحه و زبیر نيز از کار خود توبه کردند.^۱ ولی اين سؤال را از ابن ابی الحدید و امثال او داريم که اگر کسی دست به کاري زد که خونهای گروهی از مسلمین ریخته شود آیا در برابر چنین حق الناس عظیمي، اظهار ندامت و پشيماني و اشک ریختن کفایت می‌کند یا باید حق الناس را جبران کرد؟

* * *

۲

وَمِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَيْهِمْ بَعْدَ فَتْحِ الْبَصْرَةِ

از نامه‌های امام علی است

که بعد از فتح بصره به اهل کوفه نوشته^۱

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در بحث سند نامه آمده، این نامه بخش کوتاهی از نامه مفصل‌تری است که امام علی بعد از پایان جنگ جمل برای مردم کوفه نوشته و

۱. سند نامه:

آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده قسمتی از نامه نسبتاً طولانی است که امام علی بعد از فتح بصره به مردم کوفه نوشته و اول نامه چنین است: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى قُرْطَةِ بْنِ كَعْبٍ (که یکی از سرشناسان صحابة پیغمبر بود و به کوفه فرستاده شده بود) وَمِنْ قِبْلَهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ أَحَمَّدَ إِلَيْكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...»

این نامه را عبیدالله بن ابی رافع، کاتب آن حضرت در سال ۳۶ هجری نوشته و آن را شیخ مفید در کتاب النصرة از کتاب جمل واقدی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۵)

در کتاب تمام نهج البلاغه، ص ۷۸۸ آمده است که امام علی بعد از فتح بصره این نامه را به وسیله «زهرا بن قیس جعفی» به سوی اهل کوفه فرستاد و اول نامه چنین است: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ...».

محتوای آن قدردانی از خدمات آنان نسبت به اسلام و اهل بیت پیغمبر اکرم است؛ زیرا دعوت امام علیه السلام را پذیرفته بودند و در جنگ با شورشیان و طغیانگران جمل پایمردی به خرج داده بودند.

* * *

وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَالَمِينَ
بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعِيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

ترجمه

خداؤند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد، بهترین پاداشی که به فرمانبران خود و سپاسگزاران نعمتهايش عطا می‌کند، زира شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید.

شرح و تفسیر

رضایت امام علیه السلام از مردم کوفه

امام علیه السلام در این نامه خطاب به اهل کوفه برای آنها دعا می‌کند و از خدمات و زحمات آنها سپاسگزاری می‌نماید و آنها را به چند وصف مهم توصیف می‌کند و می‌فرماید: «خداؤند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد؛ بهترین پاداشی که به فرمانبران خود و سپاسگزاران نعمتهايش عطا می‌کند، زира شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید»؛ (وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَالَمِينَ بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعِيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ).

روشن است که مخاطب در این نامه اهل کوفه هستند همان‌طور که مرحوم سید رضی در عنوان خطبه نگاشته و شواهد نیز نشان می‌دهد؛ زира اهل بصره غالباً به لشکر طلحه و زبیر پیوستند و در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه نکوهش

شده‌اند^۱ و این اهل کوفه بوده‌اند که دعوت امام علیه السلام را اجابت کردند و سر بر فرمانش نهادند و شایسته تشکر بودند.

علاوه بر این، در بحث نکته‌ها مجموع نامه را از بعضی منابع دیگر نقل خواهیم کرد که به روشنی نشان می‌دهد که مخاطبان اهل کوفه بودند.

تعبیر به (عَنْ أَهْلِ يَيْتٍ نَّيْكُمْ) اشاره به این است که قیام شما مردم نه تنها حمایت از اسلام و قرآن بود، بلکه حمایت از اهل بیت نیز محسوب می‌شد و این شواب مضاعفی برای شما می‌آورد.

امام علیه السلام در این نامه اوصاف پنج گانه‌ای برای مردم کوفه بیان کرده که شایستگی آنها را برای این دعا نشان می‌دهد: نخست عمل به طاعت الهی، دوم ادای شکر نعمتهای او، سوم گوش فرا دادن به فرمان، چهارم اطاعت فرمان امام علیه السلام و پنجم اجابت دعوت او که در واقع تعبیرات مختلفی از یک حقیقت است.

نکته

متن کامل نامه امام علیه السلام به اهل کوفه

مرحوم سید رضی مطابق روش گزینشی که از آن پیروی می‌کند، بخش بسیار کوتاهی از نامه امام علیه السلام را آورده است در حالی که این نامه بسیار پرمحتوایست و سزاوار بود همه آن در اینجا ذکر می‌شد، زیرا در مجموع نامه هم فنون بлагت، رعایت شده هم نکته‌های سرنوشت ساز برای مسلمانان وجود دارد.

مرحوم مجلسی در بحار الانوار متن نامه را از کتاب الکافی فی ابطال توبة الخاطئة (نوشته شیخ مفید) از ابو مخنف چنین نقل می‌کند: امام علیه السلام نامه‌ای نوشت و با عمر بن سلمه به سوی مردم کوفه فرستاد، هنگامی که گروهی از مردم کوفه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳ و ۱۴.

باخبر شدند، صدارا به تکبیر بلند کردند، صدا در کوفه پیچید و همه آگاه شدند و به سوی مسجد روان گشتند و منادی نیز مردم را به اجتماع در مسجد دعوت کرد. همه مردم کوفه که مشتاق شنیدن نامه امام علیهم السلام بودند در مسجد جمع شدند و عمر بن سلمه نامه را به این شرح قرائت کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم از سوی بنده خدا امیر مؤمنان به قرظة بن كعب (فرماندار کوفه) و کسانی که نزد او از مسلمانان هستند. درود خدا بر شما، من خداوند یکتا را سپاس می‌گوییم.

اما بعد: ما گروه پیمان‌شکنان بیعت و جدشوندگان از جماعت و شورشیان از امّت را ملاقات کردیم، با منطق و استدلال با آنها سخن گفتیم؛ ولی نتیجه‌ای نگرفتیم و سرانجام خداوند ما را بر آنها پیروز کرد. طلحه و زبیر کشته شدند و این در حالی بود که قبلًا با آنها اتمام حجت کردم و نصیحت و اندرز دادم و جمعی از صالحان امّت را گواه گرفتم. آنها از راهنمایان اطاعت نکردند و ناصحان را اجابت ننمودند. گروهی از شورشیان به عایشه پناه برداشت و در اطراف او از اهل بصره گروه زیادی کشته شدند. خداوند بر صورت بقیه کویید و فرار کردند. و همان‌گونه که ناقه صالح از کوه به در آمد و سرانجام مایه عذاب قوم شمود شد، شتر عایشه نیز نسبت به اهل این شهر (بصره) بدختی فراوان به بار آورد. علاوه بر اینکه گناه بزرگی در معصیت پروردگار و پیامبرش مرتکب شدند و مایه شکاف در صفوف مسلمین و ریختن خونهای مؤمنان، بدون هیچ دلیل و عذر و حجت آشکار گردیدند.

هنگامی که خداوند آنها را شکست داد و فرار کردند، دستور دادم فراریان را دنبال نکنند و مجروحان را به قتل نرسانند، وارد خانه‌ها نشوند و پرده‌ای را کنار نزنند مگر با اجازه قبلى من و همه مردم بصره را امان دادم.
گروهی از مردان صالح ما شربت شهادت نوشیدند. خداوند بر حسنات آنها

بیفزاید و درجاتشان را بالا برد و ثواب صادقان و صابران بر آنها عنایت فرماید. خداوند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد، بهترین پاداشی که به مطیعان فرمان خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا می‌کند، زیرا شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و احبابت نمودید. شما برادران بسیار خوب و یاوران بر حق بودید. درود بر شما و رحمت خدا و برکاتش».١

* * *

وَمِنْ كُنَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لشريح بن الحارث قاضيه

وَرُوِيَ أَنَّ شُرِيفَ بْنَ الْحَارِثِ قَاضِيَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ، اسْتَرَى عَلَى
عَهْدِهِ دَاراً بِشَمَائِينَ دِينَاراً، فَبَلَغَهُ ذَلِكُ، فَاسْتَدْعَى شُرِيفَهُ، وَقَالَ لَهُ:

از نامه های امام علیه است

که به شريح بن حارت، قاضى آن حضرت (در کوفه) نوشته شده است.^۱
 روایت شده است که شريح بن حارت، قاضى امير المؤمنين علیه در دوران
 حکومت امام علیه، خانه ای به هشتاد دینار خریداری کرد، این مطلب به آن
 حضرت رسید، امام علیه شريح را فرا خواند و به او چنین فرمود:

نامه در یک نگاه

این نامه که در نوع خود بی نظیر است، برخورد امام علیه را با یکی از قصاصات

۱. سند نامه:

ماجرای این نامه را مرحوم صدوq در امالی (قبل از نهج البلاغه) نقل کرده است که با آنچه در نهج البلاغه
 آمده اندکی تفاوت دارد. افرادی بعد از سید رضی علیه این نامه را آورده‌اند با تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای که
 نشان می‌دهد آن را از منبع دیگر قبل از نهج البلاغه گرفته‌اند از جمله سبط بن جوزی است که در تذكرة
 الخواص آن را آورده و همچنین قاضی قضایی در دستور معالم الحكم و شیخ بهایی در کتاب اربعین (مصدر
 نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۹).

معروف خود به هنگام خریداری کردن یک خانه نسبتاً گران قیمت بیان می‌کند و محتوای آن این است که بعد از نکوهش شریح به علت خریداری این خانه، چیزی به نام سند برای او تنظیم می‌کند؛ اما نه سندی مانند اسناد معمولی خانه‌ها، بلکه سندی بسیار عبرت انگیز و آموزنده که ناپایداری دنیا و بی‌اعتباری آن را کاملاً برملاً می‌سازد و نشان می‌دهد چه اندازه مردم گرفتار غفلت و غرورند و از واقعیات دنیا دورند و به تعبیر امام علیه السلام، اگر شریح این سند اخلاقی را قبلًا مشاهده می‌کرد از خرید آن خانه صرف نظر می‌نمود.

اما چرا امام علیه السلام چنین برخوردي با شریح کرد؟ آیا به راستی آن را از اموال حرام و رشوه خریداری کرده بود؟ بعيد به نظر می‌رسد که امام علیه السلام چنین فرصتی را به قاضی کوفه داده باشد یا اینکه می‌خواهد بفرماید: کسی که قاضی بر جان و مال و ناموس مردم است باید ساده زیستی را پیشه کند و الگوی مردم در این قسمت باشد.

* * *

بخش اوّل

بلغنی انك ابْتَعْتَ دَاراً بِثَمَانِينَ دِينَاراً، وَكَنْبَتَ لَهَا كِتَاباً، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُوداً.

فَقَالَ لَهُ شُرَيْحٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمُغَضَّبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ:

يَا شُرَيْحُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَّاتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيْنَتِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاحِصاً، وَيُسْلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصاً. فَانظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونُ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكٍ، أَوْ نَقْدَتَ الشَّمْنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ حَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ! أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرِيتَ لَكَتَبْتُ لَكَ كِتَاباً عَلَى هَذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرَغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ.

ترجمه

(ای شریح!) به من خبر رسیده که خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریده‌ای و برای آن قباله و سندی نوشته‌ای و بر آن گواهانی گرفته‌ای! «شریح» عرض کرد: آری چنین بوده است ای امیر مؤمنان. راوی این روایت می‌گوید: امام علیہ السلام نگاهی خشم آلود به او کرد سپس چنین فرمود: «ای شریح!» بدان به زودی کسی به سراغت می‌آید که نه به قباله‌ات نگاه می‌کند و نه از شهودت می‌پرسد، تا تو را از آن خانه آشکارا خارج سازد و تنها به قبرت تحويل دهد. حال ای شریح! نگاه کن، نکند این خانه را از غیر مال خود خریده باشی یا بهای آن را از غیر مال حلال پرداخته باشی که هم دنیا را از دستداده‌ای و هم آخرت را، بدان اگر هنگام

خریدن این خانه نزد من آمده بودی سندی را بدین گونه برای تو می‌نوشتم که دیگر در خریدن این خانه حتی به بهای یک درهم یا بیشتر رغبت نکنی. (متن سند در بخش بعد آمده است)

شرح و تفسیر

این خانه را از کجا آورده‌ای؟!

امام علیه السلام بعد از آنکه شریح را احضار کرد به او چنین فرمود: «به من خبر رسیده که خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریده‌ای و برای آن قباله و سندی نوشته‌ای و بر آن گواهانی گرفته‌ای»؛ (بلغني أنك ابْتَعْتَ داراً بِشَمَانِيَّ دِيناراً، وَ كَتَبْتَ لَهَا كِتابًا، أَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا).

«شریح عرض کرد: آری چنین بوده است ای امیر مؤمنان»؛ (فَقَالَ لَهُ شُرَيْحٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيَّنَ).

«راوی این روایت می‌گوید: امام علیه السلام نگاهی خشم‌آلود به او کرد سپس چنین فرمود»؛ (فَأَلَّا: فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ).

«ای شریح بدان بهزودی کسی به سراغت می‌آید که نه به قبالهات نگاه می‌کند و نه از شهودت می‌پرسد تا تو را از آن خانه آشکارا خارج کند و تنها به قبرت تحويل دهد»؛ (یا شُرَيْحٌ، أَمَّا إِنَّهُ سَيَأْتِيَكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتابَكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيْتَنِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاحِصًا، وَيُسْلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا).

امام علیه السلام در حقیقت می‌فرماید: هرچند تو با قباله و سند این ملک را برای خود تثبیت کرده‌ای تا کسی مزاحم تو نشود؛ ولی هنگامی که فرشته مر به سراغ تو می‌آید اعتنایی به اسناد تو نمی‌کند و تو را گرفته و از آن بیرون می‌فرستد، چرا که اسناد و بیانات به درد زندگی در دنیا می‌خورد نه آن زمان که انسان راهی سرای آخرت بشود.

تعییر به «شاخص» از مادهٔ شخوص به معنای مسافرت گرفته شده و مفهوم جمله این است که تو را به صورت مسافری به عالم دیگر می‌فرستند. بعضی نیز احتمال داده‌اند که «شاخص» به معنای چیزی است که آشکارا دیده می‌شود و انسان هنگامی که از دنیا می‌رود روی دستها و شانه‌ها به صورت آشکار به سوی قبرش برده می‌شود و نیز این احتمال داده شده که یکی از معانی شخوص خیره شدن چشم است و اشاره به این است که بسیاری هنگام مردن چشم‌های آنها باز و بی حرکت می‌ماند گویی به نقطه‌ای خیره شده‌اند؛ ولی معنای اوّل از همه مناسب‌تر است. جملهٔ «وَيُسْلِمُكَ إِلَى قَبْرِكَ حَالِصًاً» اشاره به این است که انسان چیزی از اموال دنیا جز کفن با خود به گور نمی‌برد.

البته اینها همه در صورتی است که خانه را از مال حلال و طیب و ظاهر خریده باشد و اگر از مال حرام یا مشکوک باشد، مصیبت بزر تر است، لذا امام علی^{علیه السلام} در ادامهٔ این سخن به این نکته اشاره کرده می‌فرماید: «ای شریح نگاه کن نکند این خانه را از غیر مال خود خریده باشی یا بهای آن را از غیر مال حلال پرداخته باشی که هم دنیا را از دست داده‌ای و هم آخرت را»؛ (فَإِنْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونُ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارِ مِنْ غَيْرِ مَالِكٍ، أَوْ نَقْدَتَ الشَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ! إِفَّاً ذَأْنَتْ قَدْ حَسِرَتْ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ).

در تفاوت میان جملهٔ «مِنْ غَيْرِ مَالِكٍ» و جملهٔ «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ» با اینکه ظاهراً مضمون یکی است، ممکن است گفته شود: اولی اشاره به چیزی است که ظاهراً جزء اموال شخص نیست مثلاً شریح خانه‌ای را که خریده قیمت آن را از بیت‌المال بردارد و پردازد، چیزی که ظاهراً و واقعاً مال او نیست؛ اما «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ» اشاره به اموالی است که ظاهراً مال او و در اختیار اوست؛ ولی از طریق

۱. در بعضی از نسخ «مِنْ غَيْرِ مَالِكِهَا» آمده که اشاره به همان غصبی بودن است؛ ولی با توجه به جملهٔ «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ» به نظر می‌رسد که کاف در «غَيْرِ مَالِكٍ» خطاب باشد.

رشوه و غیر آن به دست آمده که حلال نیست.

جمله «قَدْ خَسِرَتْ دَارَ الدُّنْيَا» ممکن است اشاره به این باشد که مال حرام آثار وضعیه نامطلوبی دارد و باعث بدبختی انسان می شود، همان‌گونه که در کلمات قصار حضرت آمده است که «الْحَجَرُ الْغَصْبٌ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَىٰ خَرَابِهَا؛ يك سنگ غصبی در ساخت خانه گروگان ویرانی آن است»^۱ و یا اشاره به آن است که اگر از چنین اموال حرامی خانه خریده باشی ممکن است به زودی رسوا شوی و خسران دنیا علاوه بر آخرت دامان تو را بگیرد.

آن‌گاه امیر مؤمنان او را به نکته اصلی نامه توجّه می‌دهد و می‌فرماید: «آگاه باش اگر هنگام خرید این خانه نزد من آمده بودی سندی را بدین گونه برای تو می‌نوشتم که دیگر در خریدن این خانه حتی به بهای یک درهم یا بیشتر رغبت نکنی؟ (أَمَّا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَ كِتَابًا عَلَىٰ هَذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ).

جمله (بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ) ممکن است به این معنا باشد که به یک درهم یا بالاتر از آن در قلت همان‌گونه که در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعْوَضَةً فَمَا فَوْقَهَا؛ خداوند از اینکه به (موجودات ظاهرًا کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن مثال بزند باکی ندارد». ^۲

* * *

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۴۰.

۲. بقره، آیه ۲۶.

بخش دوم

والنُّسْخَةُ هَذِهِ:

«هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدُ ذَلِيلٍ، مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أَزْعَجَ لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطْبَةِ الْهَالِكِينَ. وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارِ حُدُودُ أَرْبَعَةِ الْحَدِ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَفَاتِ، وَالْحَدُ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ، وَالْحَدُ الثَّالِثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِيِّ، وَالْحَدُ الرَّابِعُ يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِيِّ، وَفِيهِ يُشَرِّعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ. اشْتَرَى هَذَا الْمُغْتَرُ بِالْأَمْلِ، مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجْلِ، هَذِهِ الدَّارِ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِ الْقَنَاعَةِ، وَالدُّخُولِ فِي نُلُلِ الظَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ، فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكِ فَعْلَى مُبْلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمُزِيلِ مُلْكِ الْفَرَاعِنَةِ، مِثْلِ كِسْرَى وَقَيْصَرِ، وَتُبَعِ وَحِمَيرِ، وَمِنْ جَمَعِ الْمَالِ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ، وَمِنْ بَنَى وَشَيَّدَ، وَزَخَرَفَ وَنَجَّدَ، وَادَّهَ وَاعْتَقَدَ، وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ، إِشْخَاصُهُمْ جَمِيعاً إِلَى مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ التَّوَابِ وَالْعِقَابِ: إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَصْلِ الْقَضَاءِ (وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطَلُونَ) شَهَدَ عَلَى ذَلِكَ الْعُقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَسَلَمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْيَا».

ترجمه

نسخه قباله اين است:

این ملکی است که بنده‌ای ذلیل از کسی که به اجبار در آستانه کوچ کردن (از این دنیا) است، خریداری کرده خانه‌ای از خانه‌های سرای فریب و غرور، در محله فانی شوندگان، و در کوی هالکان، حدود چهارگانه این خانه چنین است:

حدّ اول به «اسباب آفات و بلاحا» می‌خورد و حدّ دوم به «عوامل مصائب» و حدّ سوم به «هوا و هوس‌های مهلک» و حدّ چهارم به «شیطان گمراه کننده» منتهی می‌شود و درب خانه از همین جا باز می‌گردد! این خانه را فریب خورده آرزوها از کسی که در سرآمد معین (و کوتاهی) از این جهان بیرون رانده می‌شود، به مبلغ خروج از عزت قناعت، و دخول در ذلت حرص و دنیاپرستی و خواری، خریداری نموده است؛ هرگونه عیب و نقص و کشف و خلافی که در این معامله واقع شود و خسارته به مشتری بر سد بر عهده بیماری بخش اجسام پادشاهان و گیرنده جان جباران و زایل کننده سلطنت فراعنه همچون کسری، قیصر، تیغ و حمیر است. همچنین آنها که اموالی را گردآوری کردند و بر آن افزودند و بنا کردند و محکم ساختند، آراستند و زینت نمودند، اندوخند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان باقی گذارند، اینها همان کسانی هستند که همگی به پای حساب و محل ثواب و عقاب رانده می‌شوند؛ در آن هنگام که فرمان داوری الهی صادر می‌شود و بیهوده کاران در آنجا زیان می‌بینند، و شاهد این سند عقل است آنگاه که از تحت تأثیر هوا و هوس خارج شود و از علایق دنیا به سلامت بگذرد».

شرح و تفسیر قباله‌ای بی‌نظیر

به دنبال آنچه در بخش نخست این نامه آمد، طبق بعضی از روایات شریح آن سند را از امام علیه السلام درخواست کرد و امام علیه السلام به او این‌گونه فرمود: «نسخه قباله این است: این ملکی است که بنده‌ای ذلیل از کسی که به اجبار در آستانه کوچ کردن (از این دنیا) است، خریداری کرده خانه‌ای از خانه‌های سرای فریب و غرور در محلهٔ فانی شوندگان و در کوی هالکان»؛ (هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدُ ذَلِيلٍ، مِنْ مَيْتٍ قَدْ

**أَزْعَجٌ لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطْةً^۱
الْهَاكِينَ).**

قابل توجه اینکه برای تنظیم اسناد، معمولاً جهات زیر رعایت می‌شود:

۱. نام فروشنده و خریدار.
۲. آدرس و نشانی ملک مورد معامله.
۳. حدود چهارگانه و در ورودی آن.
۴. قیمت و بها.
۵. تعیین مسئول در برابر کشف فساد.
۶. گواهان.

امام علیؑ در این قباله‌ای که برای شریح نوشته است نخست به اوصاف خریدار و فروشنده وسیس به نشانی و محل ملک اشاره فرمود که در جمله‌های بالا گذشت.

آن‌گاه به قسمت سوم؛ یعنی تعیین حدود چهارگانه آن پرداخته و می‌فرماید: «این خانه چهار حد دارد: «حد اول به اسباب آفات و بلاها، و حد دوم به عوامل مصائب، و حد سوم به هوا و هوسهای مهلك، و حد چهارم به شیطان گمراه کننده منتهی می‌شود و درب خانه از همین جا گشوده خواهد شد»؛ (وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارُ حُدُودًا رَبْعَةُ: الْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي^۲ الْآفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّالِثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِيِّ، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي

۱. «از عاج» از «از عاج» به معنای راندن و از جا کندن گرفته شده است.

۲. «خطه» در اصل به معنای زمینی است که انسان آن را انتخاب کرده و آن را علامت گذاری و خط کشی نموده است، از ریشه «خط» گرفته شده سپس به معنای منطقه و ناحیه و کوی به کار رفته است و در جمله بالا همین معنای اخیر اراده شده است.

۳. «دواعی» جمع «داعیه» به معنای سبب است.

إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغَوِّيٍّ، وَفِيهِ يُشَرِّعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ.

انسان در دنیا در محاصره چهار عامل خطرناک است؛ یکی از آنها انواع آفتها بی‌مانند سیل‌ها و زلزله‌ها و بیماری‌ها و جنگ‌هاست که از بیرون به انسان تحمیل می‌شود و دیگر مصائبی است که از داخل به آن گرفتار می‌گردد؛ مانند از دست دادن اعضای مختلف بدن یا بستگان و نزدیکان، و از سوی سوم و چهارم هوا و هوس سرکش که از درون بر انسان فشار می‌آورد و شیطانی که از بروان انسان را وسوسه می‌کند.

این چهار عامل در همه جا انسان‌ها را احاطه کرده و ممکن است انسان با تهذیب نفس، هوا و هوس را و با ایستادگی در برابر وسوسه‌های شیطان، او را مهار کند و از این دو عامل هلاکت برهد؛ ولی آفت‌ها و مصیبت‌ها برای همه کس و در هر زمان و مکان غیر قابل اجتناب است؛ لذا امام علیه السلام در جای دیگر دنیا را سرایی می‌داند که در لابه‌لای بلاها و آفت‌ها پیچیده شده است: (ذَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ).^۳

تعییر به «دواعی» در مورد آفت‌ها و مصیبت‌ها اشاره به اسباب آن است که زندگی انسان‌ها را احاطه کرده است.

و تعییر به «الْهَوَى الْمُرْدِي» اشاره به هوا و هوسی است که انسان را به هلاکت مادی و معنوی می‌کشاند، زیرا «رداء» به معنای هلاکت یا هوا و هوسی است که انسان را به سقوط می‌کشاند، در نتیجه هوای نفس باعث سقوط از مقام والای انسانیت و سقوط در درون جهنم است.

جمله «وَفِيهِ يُشَرِّعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ» اشاره به این است که راه نفوذ در این خانه

۱. «المغوی» اسم فاعل از «اغوا» به معنای گمراه کننده است.

۲. «یشرع» از ریشه «اشراع» در این گونه موارد به معنای گشودن است.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶

خطرناک، شیطان است؛ هرچند بقیه عوامل هر کدام در جای خود مشکل آفرین است. امام علیل در ادامه به بیان بخش چهارم این قباله پرداخته و بهای این ملک را این‌گونه بیان می‌فرماید: «این خانه را فریب خورده آرزوها از کسی که در سرآمد معینی از این جهان بیرون رانده می‌شود به مبلغ خروج از عزت قناعت و دخول در ذلت حرص و دنیاپرستی و خواری، خریداری کرده است»؛ (اشتری هذا المُعْتَدِّ بِالْأَمْلِ، مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجْلِ، هَذِهِ الدَّارُ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ، وَالدُّخُولُ فِي ذُلُّ الْطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ^۱).

تعییرهای امام علیل و جناس‌ها و تضادهایی که در این جمله‌ها به کار رفته قابل توجه است: «خروج» و «دخول»، «عزت» و «ذلت»، «قناعت» و «حرص». در جمله‌های بالانیز «آفت‌ها» و «مصیبت‌ها» و «مردی» و «مغوی» نیز نمونه‌ای از جناس مطلوب است.

سپس امام علیل به سراغ پنجمین نکته مربوط به قباله‌ها و اسناد مالکیت می‌رود و آن تعیین مسئول در مقابل کشف فساد و خسارت‌های ناشی از آن است؛ می‌فرماید: «هرگونه عیب و نقص و کشف و خلافی که در این معامله واقع شود و خسارتی که به مشتری برسد به عهده بیماری بخش اجسام پادشاهان و گیرنده جان جباران و زایل کننده سلطنت فراعنه همچون کسری، قیصر، تبع و حمیر است و همچنین آنها که مال را گردآوری کردند و بر آن افزودند و بنا کردند و محکم ساختند، آراستند و زینت نمودند، اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان باقی گذارند»؛ (فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُمْشَرِّي فِيمَا اشْتَرَى مِنْ دَرِّكَ فَعَلَى مُبْلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمُزِيلِ مُلُكِ الْفَرَاعِنَةِ، مِثْلِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ، وَتَبْعَ وَحِمِيرَ، وَمَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ، وَمَنْ بَنَى

۱. «ضراء» به معنای ذلت است (هم معنای مصدری دارد و هم معنای اسم مصدری)؛ این واژه به معنای فروتنی کردن نیز آمده است.

وَشَيْدَ، زَخْرَفَ وَنَجَّدَ، وَادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ، وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ).

جان کلام امام علیه السلام این است که اگر در معامله‌ای کشف فساد شود و عیب و نقصی داشته باشد باید مسئولیت آن بر عهده کسی باشد و همچنین اگر معلوم شود متعاق، غصی و مستحقاً للغیر است باید بر طبق قراردادی که در معامله نوشته شده عمل شود. امام علیه السلام در اینجا می‌فرماید: برای جبران این نقایص باید به سراغ عزرائیل و ملک الموت رفت همان کسی که جان پادشاهان را گرفت و حکومت آنها را برابر داد. همان کسی که کسری‌ها، قیصرها، تبع‌ها و حمیرها را به زیر خاک پنهان ساخت و کسانی را که تمام همتستان جمع مال و ساختن قصرهای مرتفع و محکم و گردآوری ضیاع و عقار بود محکوم به فنا نمود.

«مببل» از ریشه «بلبلة» بر وزن «مزرعاة» معانی متعددی دارد گاه به معنای تشویش و اضطراب گاه به معنای پراکنده ساختن و گاه به معنای فاسد کردن آمده است و در اینجا مناسب همان معنای فاسد و بیمار نمودن است که به دنبال آن سلب نفووس و در تعقیب آن زوال ملک در عبارت بالا آمده است.

در ضمن باید توجه داشت واژه کسری که در اصل خسرو بوده، مفهوم عامی دارد مثل واژه شاه و همچنین واژه قیصر برای پادشاهان روم، تبع برای پادشاهان یمن و حمیر (نیز برای گروهی از پادشاهان یمن بود) که همه به معنای پادشاه است؛ گرچه در هر کشوری تعبیر خاصی داشته است.

جمله «مَنْ بَنَى وَشَيْدَ» با توجه به اینکه تشیید، هم به معنای محکم ساختن و هم مرتفع نمودن آمده، در اینجا قابلیت هر دو معنا را دارد و حتی جمع میان آن دو مشکل نیست؛ یعنی کسانی که بناهای مرتفع و محکم ساختند.

جمله‌های «زَخْرَفَ وَنَجَّدَ» هر کدام اشاره به نوعی زینت است. «زخرف» اشاره به تزیین بنای ساختمان و «نجد» اشاره به تزیین وسایل از قبیل فرش، پشتی‌ها و پرده‌ها و مانند آن است.

جملهٔ «اعتقد» به معنای محکم کاری و نگهداری کردن از طریق تنظیم اسناد و مانند آن است که دنیاپرستان با وسوس زیاد سعی دارند ذخیره‌های اموال خود را با اسناد محکم از تسلط دیگران بر آن حفظ کنند و به گمان خود برای فرزندانشان به یادگار بگذارند.

سپس امام علیہ السلام در ادامهٔ این قباله می‌فرماید: «اینها همان کسانی هستند که همگی به پای حساب و محل ثواب و عقاب، رانده می‌شوند در آن هنگام که فرمان داوری الهی صادر می‌شود و بیهوده‌کاران در آنجا زیان می‌بینند»؛ **إِشْخَاصُهُمٌْ جَمِيعًا إِلَى مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ التَّوَابِ وَالْعِقَابِ: إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطَلُونَ»^۱.**

(اشخاصهم) مطابق تفسیر بالا مبتداست و (الى موقف الأرض) به منزلهٔ خبر^۲ ولی جمعی از مفسران نهج البلاغه (اشخاص) را مبتدای مؤخر دانسته‌اند و جملهٔ **(فَعَلَى مُبَلِّبِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ ...)** را خبر مقدم، بنابراین مفهوم جملهٔ چنین می‌شود: فرشته‌های مر که اجسام پادشاهان را به لرزه در آوردند و ارواح آنها را قبض کردند و سلطنتشان را به زوال کشیدند بر آنهاست که مسئولان کشف فساد در املاک دنیوی را در قیامت به پای حساب و میزان اعمال بکشانند.

آری تمام قدرتها رو به زوال می‌رود و تمام ثروتها و املاک به جا می‌ماند و همهٔ انسان‌ها از جام مر می‌نوشند و در قیامت در پای حساب حاضر می‌شوند. در پایان این قباله - مانند قباله‌های مردم دنیا - امام علیہ السلام اشاره به شهود این

۱. «اشخاص» به معنای احضار کردن، فرستادن و راندن است و در عبارت بالا مناسب، همان معنای اول است.

۲. غافر، آیهٔ ۷۸.

۳. از جمله قرایینی که این نظر را تأیید می‌کند دو قرینهٔ زیر است:

(الف) در کتاب دستور معالم الحكم ابن سلامة، ص ۱۳۷ نامهٔ فوق را تا عبارت «وتبغ وحمير» پایان داده بی‌آنکه جملهٔ «اشخاصهم...» را آورده باشد در حالی که نامهٔ را ادامه داده است.

(ب) در کتاب حلیة الالیاء، ج ۸، ص ۱۰۲ جملهٔ «اشخاصهم» را به این صورت آورده است: (و اشخاصهم...) که نشان می‌دهد جملهٔ مستقلی است جدای از جمله‌های سابق.

معامله معنوی می‌کند و می‌فرماید: «شاهد این سند، عقل است آن‌گاه که از تحت تأثیر هوا و هوس خارج شود و از علایق دنیا به سلامت بگذرد»؛ (شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ الْعُقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَسَلِيمٌ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْيَا).

از آنجاکه شاهد باید عادل و ثقه باشد، امام علیه السلام می‌فرماید: عقلی می‌تواند بر این امر گواهی دهد که از چنگال هوای نفس خارج شده باشد و وابستگی‌ها به دنیای مادی او را از بیان حق خارج نکرده باشد.

به این ترتیب امام علیه السلام ارکان شش‌گانه این سند معنوی را به زیباترین وجهی تبیین می‌کند.

نکته‌ها

۱. انگیزه تنظیم این قباله

این بیع‌نامه عجیب و بی‌سابقه را که امام علیه السلام برای یکی از قضات خود نوشته است از جهات مختلفی شایان دقت است.

نخست اینکه هشتاد دینار که مبلغ این خانه بوده در آن زمان بهای سنگینی نبوده؛ ولی چون خریدار خانه یکی از قضات است و قاضی همیشه در معرض اتهام و وسوسه‌های نفسانی است امام علیه السلام این مقدار را نیز برای او نمی‌پسندد. از این گذشته می‌دانیم دوران حکومت امام علیه السلام بعد از دوران پر مخاطره عثمان بود که با ریخت و پاش گسترده بیت‌المال و روی آوردن گروهی از سرشناسان جامعه اسلامی به زندگی پر زرق و برق صورت گرفت و امام علیه السلام برای متوقف ساختن این جریان خطرناک همواره در خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه درباره دنیای مادی و زخارف فریبنده آن هشدار می‌دهد و خود نیز زندگی بسیار زاهدانه‌ای را در حالی که در رأس حکومت اسلامی است پیش گرفته و حتی حاضر نمی‌شود چیزی - هرچند مختصر - به برادرش عقیل از

بیت‌المال بیخشود و هنگامی که به او خبر می‌دهند فرماندار تو در بصره - عثمان بن حنیف - دعوت یکی از ثروتمندان آن شهر را پذیرفته و بر سر سفره رنگینی نشسته که ثروتمندان در آن دعوت شده بودند و خبری از فقرا در کنار آن نبود، سخت برآشفته می‌شود و نامه تندی برای او می‌نویسد.

همه اینها برای آن بوده است که آن فرهنگ نادرست ضد اسلامی را دگرگون سازد و مسلمانان را به فرهنگ عصر پیغمبر اکرم باز گرداند.

به یقین در آن زمان قصرها و خانه‌های گران قیمت که بسیار از خانه خریداری شده به وسیله شریح پر زرق و برق‌تر و گران‌بها تر بود، کم نبود. این نامه هشداری به همه محسوب می‌شد که دست و پای خود را جمع کنند و حال و هوای حکومت امام علیؑ را دریابند.

به یقین این نامه در همان زمان دست به دست می‌گشت و بسیاری از مردم از آن باخبر شدند که امام علیؑ نامه‌ای به این مضمون برای شریح قاضی نوشته است و به دنبال آن عده‌ای واقعاً متبنی شدند و سبب شد گروهی نیز از ترس اعتراض مردم، خود را با آن هماهنگ سازند.

این نامه مخصوص آن عصر و زمان نبود و برای امروز و فردا و فرداها نیز کارساز است و برای همه نسل‌ها در همه عصرها صادق است و مخصوص به گروه خاصی نیست.

ما امروز افرادی را می‌بینیم که برای بنای یک خانه قصر مانند، چه زحمت‌هایی می‌کشند؛ مصالح گران‌قیمت، تزیینات پرخراج و وسائل غیر ضروری از گوشه و کنار دنیا برای آن فراهم می‌سازند و گاه یک عمر برای رسیدن به چنین بنایی تلاش می‌کنند و گاه با پایان آن، عمر آنها هم پایان می‌گیرد و ناگفته پیداست چنین هزینه‌های سرسام آوری را نمی‌توان از طریق حلال تحصیل کرد. در نتیجه وزر و وبال و گناه بر دوش آنهاست ولذت و نشاط آن را

دیگران می‌برند.

۲. شریح کیست؟

شریح بن حارث، ابوامیه از قبیله «بنی کنده» بود و اینکه بعضی شریح بن هانی گفته‌اند، نادرست است؛ در اینکه آیا او از صحابه بود یا نه در میان مورخان گفتگو است. در کتاب اسدالغابة آمده است که او زمان پیغمبر اکرم را درک کرد ولی هرگز حضرت را ملاقات ننمود. بعضی گفته‌اند ملاقات کرد و نزد پیامبر آمد و مسلمان شد سپس عرض کرد: ای رسول خدا من خانواده‌ای پر جمعیت در یمن دارم؛ پیامبر فرمود: آنها را نزد من بیاور؛ ولی هنگامی که آنها را به مدینه آورد پیغمبر اکرم رحلت فرموده بود.

ابن اثیر در اسدالغابة می‌گوید: عمر او را قاضی کوفه قرار داد و این منصب تا زمان امیر مؤمنان علیه السلام ادامه داشت و حضرت نیز او را به موجب سوابقش در این کار ابقا فرمود؛ ولی طبق روایت معتبری که در کتاب وسائل الشیعه آمده به او شرط کرد حکم نهایی را بدون اطلاع آن حضرت صادر نکند: (لَمَّا وَلَىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ شَرِيعًا الْقَضَاءِ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَنْفَذَ الْقَضَاءُ حَتَّىٰ يُعْرِضَهُ عَلَيْهِ).^۱

این منصب حتی تا زمان حجاج ادامه داشت.

جمعی از مورخان او را فردی باهوش و زیرک دانسته‌اند؛ ولی این دلیل نمی‌شود که خطاهای مهمی نیز در امر قضا مرتكب نشده باشد که نمونه‌های آن نیز در کتب حدیث آمده است.^۲

دمیری نویسنده کتاب حیة الحیوان می‌نویسد: کسی به شعبی (یکی از تابعین) گفت: این ضرب المثلی که معروف شده: «إِنَّ شُرِيعَةَ كَانَ أَدْهَى مِنَ التَّغْلِبِ وَأَحْيَلَ»

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶ (حدیث اول باب سوم ابواب صفات قاضی).

۲. کافی، ج ۷، ص ۳۸۵، ح ۵

شريح از روباه مکارتر است» به چه معناست؛ شعبي در جواب گفت: شريح در ايامي که بيماري طاعون به صورت همه‌گير (در كوفه) آمده بود، به سوي سرزمين نجف رفت هنگامي که نماز می‌خواند روباهی می‌آمد و در مقابل او می‌ايستاد و ادا و اطوار او را در می‌آورد و مايه هواس پرتی او در نماز می‌شد شريح برای گرفتن اين روباه تدبيري انديشيد؛ پيراهن خود را بـر سـر چـوبـيـكـرـدـوـ آـسـتـيـنـهـاـيـشـ رـاـ مشـخـصـ نـمـودـ وـ شبـكـلـاهـ خـودـ رـاـ بـرـ سـرـ آـنـ نـهـادـ روـبـاهـ آـمـدـ درـ مقابلـ آـنـ آـدـمـكـ اـيـسـتـادـ وـ هـمـانـ کـارـهـاـ رـاـ تـكـرـارـ کـرـدـ. شـريـحـ نـاـگـهـانـ اـزـ پـشتـ سـرـ آـمـدـ وـ روـبـاهـ رـاـ گـرـفتـ، لـذـاـ گـفـتهـ مـیـ شـوـدـ شـريـحـ اـزـ روـبـاهـ هـمـ مـکـارـتـرـ استـ.^۱

ابن خلكان او را از تابعين می‌شمرد؛ هرچند دوران جاهليّت رادرک کرده بود. وی معتقد است شريح شخص و پنج سال بر مسند قضا نشسته بود و در اين مدت تنها سه سال، آن هم در زمان فتنه عبدالله بن زبیر از قضاوت امتناع ورزید و سرانجام در زمان حجاج استعفای خود را به او داد و دیگر تا آخر عمر قضاوت نکرد. او کوسه بود و مویی بر صورت نداشت.

در مورد سن او اختلاف است؛ بعضی سن او را صد و بیست سال و بعضی صد و ده سال و بعضی کمتر یا بیشتر از آن شمرده‌اند.

بی شک او سرانجام گرفتار سوء عاقبت شد؛ یکی از شواهد آن داستانی است که طبری در تاریخ خود از ابو مخفف نقل کرده است. او می‌گوید: هنگامي که ابن زیاد هانی بن عروه را دستگیر کرد او فریاد می‌زد: کجا هستند دینداران و اهل این شهر که مرا در برابر دشمنشان تنها گذارند. این سخن را می‌گفت در حالی که خون بر محاسن او جاري بود در اين هنگام صدای فریادهایی بر در قصر دارالاماره شنیده شد و معلوم شد به طایفة بنی مذحج خبر داده‌اند که بزر آنها

۱. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج ۱۷، ص ۱۵۸ و سفينة البحار، ريشة شرح.

هانی کشته شده آنها حرکت کردند و قصر را احاطه نمودند عبیدالله بن زیاد به شریح قاضی گفت: بیا تماشا کن هانی زنده است سپس بیرون رو و به مردم خبر بدہ که او زنده است و او را دیده‌ای. شریح هم این کار را انجام داد و مردم پراکنده شدند (سپس ابن زیاد) هانی را به قتل رساند.^۱

در واقع شریح که می‌دانست جان هانی در خطر است چرا یاران و حامیان او را امر به بازگشت کرد و رضایت ابن زیاد را بر رضایت خدا مقدم داشت.

موضع‌گیری‌های نامناسب یا سکوت معنادار در برابر امر شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اسیران در آن زمان که در کوفه بود نیز نشانه دیگری از خباثت و ضعف نفس اوست و اگر او قبیله بنی مذحج را به هنگامی که دارالاماره را در محاصره خود داشتند امر به بازگشت نمی‌کرد اوضاع کوفه و آینده یاران امام حسین علیه السلام به شکل دیگری رقم می‌خورد.^۲

از روایتی که ابی مخفف در کتاب مقتل الحسین خود نقل کرده استفاده می‌شود هنگامی که مختار بر سر کار آمد او را به سبب کوتاهی‌هایی که در امر یاری یاران امام حسین علیه السلام کرده بود از منصبش عزل کرد.^۳

* * *

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۴ در باب حوادث سال ۶۰ قمری.

۲. رجوع کنید به: الاصابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۷۰، شرح حال حسین بن علی علیه السلام.

۳. از تواریخ استفاده می‌شود که در زمان حجاج به کار خود بازگشته بود؛ ولی بعداً استغفاری خود را به حجاج رائه کرد و او هم موافقت نمود. برای توضیح بیشتر به استیعاب، ص ۵۹۰ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۲۸ و ۲۹ مراجعه کنید.

۲۳

فِيْكُنَابِ اللّٰهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ الْعَلِيُّ

إِلَى بَعْضِ أَمْرَاءِ جَيْشِهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به بعضی از سران سپاهش نوشته^۱

نامه در یک نگاه

محتوای نامه روشن است. امام علیه السلام به یکی از فرماندهان لشکرش دستور می‌دهد که در مقابل گروهی شورشی ایستادگی کند. نخست آنها را نصیحت کند که به راه راست باز گردند و اگر نپذیرفتند با نیروی نظامی آنها را بر سر جای خود بنشاند.

۱. سند نامه:

این نامه بخشی از نامه‌ای است که امام علیه السلام به بعضی از فرماندهان لشکرش نوشته است و سبط بن الجوزی در کتاب تذكرة الخواص آن را به صورت گسترده‌تر و متفاوتی نقل کرده و کاملاً روشن است که از جای دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته به خصوص اینکه ابن جوزی در اول باب ششم از کتابش می‌گوید: هر کلامی از علی علیه السلام در این کتاب نقل شده با استنادی بوده که متصل به امام علیه السلام می‌شده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۱).

همانگونه که بعداً اشاره خواهیم کرد مخاطب این نامه عثمان بن حنیف فرماندار بصره بود که در عین حال فرماندهی لشکر را نیز بر عهده داشت و لذا مرحوم سید رضی عنوان نامه را «إلى بعض أمراء جيشه» قرار داده است.

* * *

فَإِنْ عَادُوا إِلَىٰ ظِلِّ الطَّاغِيَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ، وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَىٰ
الشَّقَاقِ وَالْعِصْيَانِ فَانهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَىٰ مَنْ عَصَاكَ، وَاسْتَغْنِ بِمَنْ انْقَادَ
مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ، فَإِنَّ الْمُتَكَارِهَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِّنْ مَشْهُدِهِ، وَقُعُودُهُ أَغْنَىٰ
مِنْ نُهُوضِهِ.

ترجمه

مخالفان را (کسانی که فرمان تو را در مقابله با لشکریان طلحه و زبیر پذیرا نیستند) نصیحت کن. اگر به سایه اطاعت باز گردند (و تسليم فرمان تو شوند) این همان چیزی است که ما دوست داریم (واز آنها می خواهیم) و اگر حوادث آنان را به سوی اختلاف و عصیان کشاند به کمک کسانی که از تو اطاعت می کنند با کسانی که از تو نافرمانی می کنند پیکار کن و با کسانی که مطبع اند از کسانی که سستی می ورزند خود را بی نیاز ساز؛ زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراحت دارند غیبت شان بهتر از حضور شان است و قعود آنها از جنگ، از قیامشان کارسازتر است!

شرح و تفسیر

افراد سست را کنار بزن

قبل از ورود در تفسیر این نامه باید به شأن صدور آن توجه کنیم. جریان آن گونه که مرحوم شیخ مفید در کتاب الجَمَل نوشته است چنین بود: «بعد از قتل عثمان و بیعت عامه مردم با امیر مؤمنان علی علیله هنگامی که طلحه و زبیر به اهداف خود که خلافت (یا لا اقل امارت بخشی از جهان اسلام بود)،

نرسیدند، از مدینه به سمت مکّه حرکت کردند و در مکّه عبدالله بن زبیر را نزد عایشه فرستادند که به او بگوید امیر المؤمنین عثمان مظلوم کشته شد و علی بن ابی طالب امور مردم را قبضه کرد و به وسیلهٔ سفیهانی که قتل عثمان را بر عهده گرفتند بر همهٔ چیز غلبهٔ یافت و ما از این می‌ترسیم که مفاسدی از این طریق در جهان اسلام پیدا شود. اگر مصلحت می‌بینی در سفر به بصره همراه ما باش امید است خداوند به وسیلهٔ تو اختلاف این امّت را التیام بخشد و شکاف میان آنها را پر کند و پراکندگی آنها را بر طرف سازد و امورشان را بدین طریق اصلاح نماید.

عبدالله نزد عایشه آمد و پیام را رساند. عایشه در ابتدا امتناع ورزید سپس فردای آن روز موافقت خود را اعلام کرد هنگامی که طلحه و زبیر به اتفاق عایشه و گروه شورشیان به بصره رسیدند عثمان بن حنیف فرماندار امیر مؤمنان علی علیه السلام در بصره نامه‌ای برای آن حضرت نوشت و آن حضرت را در جریان امور گذاشت حضرت نامهٔ مورد بحث را مرقوم داشت و برای عثمان بن حنیف فرستاد و دستور داد به اتفاق گروه وفاداران به امام علی علیه السلام از اهالی بصره در مقابل مخالفان بايستند.^۱

اکنون به شرح نامهٔ می‌پردازیم. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مخالفان را (کسانی که فرمان تو را در مقابله با لشکریان طلحه و زبیر پذیرا نیستند) نصیحت کن اگر به سایهٔ اطاعت باز گردند (و تسلیم فرمان تو شوند) این همان چیزی است که ما دوست داریم (و از آنها می‌خواهیم) و اگر حوادث، آنان را به سوی اختلاف و عصیان کشاند با کمک کسانی که از تو اطاعت می‌کنند با کسانی که نافرمانی تو را می‌کنند پیکار کن و با کسانی که مطیع‌اند از کسانی که سستی می‌ورزند خود را بی‌نیاز ساز»؛ (فَإِنْ عَادُوا إِلَيْنَا ظِلْلُ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ، وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ

۱. الجمل، ص. ۱۲۲

۲. «توافت» از ریشهٔ «وفا» گرفته شده و به معنای دست به دست هم دادن و گرد هم آمدن است و منظور در جملهٔ بالا این است که اگر حوادث دست به دست هم بدهد و مخالفان را به ادامهٔ سرکشی وادارد.

بِالْقَوْمِ إِلَى الشُّقَاقِ الْعِصْيَانِ فَإِنَّهُدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ وَاسْتَغْنِ بِمَنْ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ^۲ عَنْكَ).

تعییر به «ظلُّ الطَّاعَةِ» (سایهٔ اطاعت) تعییر لطیفی است و اشاره به این دارد که عصیان و سرکشی و مخالفت، همچون آفتاب سوزان است و اطاعت و تسليم در برابر فرماندهان عدل، سایهٔ لذت بخشی است که به جامعه آرامش می‌دهد. تفاوت شقاق و عصیان در این است که شقاق به معنای جدایی است و عصیان و نافرمانی چیزی فراتر از جدایی است.

آن‌گاه امام علی^{علیہ السلام} در پایان این نامه اشاره به دلیل دستور خود پرداخته می‌فرماید: «زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراحت دارند غیابشان بهتر از حضورشان است و قعود آنها از جنگ از قیامشان کارسازتر است»؛ (فَإِنَّ الْمُتَكَارِهَ^۳ مَغِيْبَهُ^۴ حَيْرٌ مِّنْ مَشَهِدِهِ، وَقُعُودُهُ أَعْنَى مِنْ نُهُوضِيهِ).

این همان چیزی است که قرآن مجید نیز درباره گروهی از منافقان در سوره توبه اشاره کرده، می‌فرماید: «لَوْ خَرَجُوا فِيْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وَضْعُوا خَالَلَكُمْ يَبْعُونَكُمُ الْفِتْنَةَ»؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می‌شدند جز اضطراب و تردید و فساد، چیزی بر شما نمی‌افروزند و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می‌پرداختند.^۵

* * *

۱. «انهد» صیغهٔ امر است از ریشهٔ «نهود» به معنای برآمدن و برخاستن برای انجام کاری است.

۲. «تقاعس» از ریشهٔ «قعن» بروزن «فحص» و به معنای کندی کردن، شانه خالی کردن و عقب نشینی نمودن از انجام کار یا نبرد است.

۳. «المتكاره» به معنای کسی است که راضی به انجام کاری نیست و از انجام آن خشمگین است. از ریشهٔ کراحت گرفته شده است.

۴. «مغیب» و اژهٔ «مشهد» که بعد از آن آمد، مصدر میمی است و به معنای غیبت و حضور است.

۵. توبه، آیهٔ ۴۷.

نکته‌ها

۱. جنایات شورشیان جمل

از تاریخ طبری و بعضی کتب دیگر و همچنین خطبهٔ ۱۷۲ که سابقاً به طور مشروح درباره آن سخن گفته‌یم استفاده می‌شود که بعد از ورود طلحه و زبیر و لشکر آنها به بصره، عثمان بن حنیف طی نامهٔ فوق که از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام به او رسید مأمور شد با آنها به مقابله برخیزد تا امام علی علیه السلام و لشکریانش وارد شوند؛ ولی مردم بصره به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند ما باید به یاری نماینده امام علی علیه السلام برخیزیم و گروه دیگر می‌گفتند: شورشیان راست می‌گویند ما باید به حمایت عایشه همسر پیغمبر و همراهانش برخیزیم و این دو گروه با هم به مقابله برخاستند و قابل توجه اینکه (جاریة بن قدامه) یکی از سران قبایل بصره، در مقابل عایشه آمد و گفت: ای ام المؤمنین به خدا قتل عثمان نزد ما کم‌اهمیّت‌تر است از اینکه تو از خانه‌ات بیرون آمدہ‌ای و سترو حرمت پیغمبر را کنار زده‌ای و بر این شتر ملعون سوار شده‌ای و خود را در معرض تیر و شمشیر مخالفان قرار داده‌ای و احترام خود را پایمال ساخته‌ای. اگر به میل خود آمدہ‌ای به خانه‌ات برگرد و اگر تو را با اکراه آورده‌اند از مردم کمک بخواه تا به خانه‌ات برگردد.

به هر حال طلحه و زبیر و همدستانش در زیر لباس خود زره پوشیدند و هنگام نماز صبح به مسجد آمدند. عثمان بن حنیف بی خبر از این جریان به هنگام نماز به مسجد آمد تا با مردم نماز بخواند. یاران طلحه و زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را برای نماز جلو آورند. گروه پاسداران بیت المال که «سبابجه» نامیده می‌شدند جلو آمدند و زبیر را از مسجد بیرون کردند و عثمان را برای نماز جلو آورند؛ ولی یاران زبیر حمله کردند و عثمان بن حنیف و یارانش را عقب راندند. این جنگ و گریز تا نزدیک طلوع آفتاب ادامه یافت. جمعی فریاد

کشیدند: ای اصحاب محمد از خدا بترسید آفتاب دارد طلوع میکند نماز چه شد. سرانجام زبیر غالب شد و نماز را با مردم خواند و بعد از نماز، زبیر با یاران مسلح خود به عثمان بن حنیف و طرفدارانش حمله کردند و او را گرفتند و تا سرحد مر زدند و تمام موهای صورت و ابروها و مژه‌های چشمانش را کشیدند و سرانجام گروهی را شکنجه کردند و کشتند.

امام علی^ع در خطبهٔ ۱۷۲ به این مسئله اشاره کرده می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر آنها تنها یک نفر را بدون گناه می‌کشتند، خونشان برای من حلال بود تا چه رسد به اینکه گروه عظیمی از مسلمانان را به قتل رسانندن».

البتہ این درگیری غیر از درگیری دیگری است که بر سر امامت نماز بین طلحه و زبیر واقع شده که هر کدام می‌خواستند امامت جماعت را عهده‌دار شوند که عایشه میانجی‌گری کرد و بنا شد پسر زبیر امامت جماعت را بر عهده بگیرد.

طرفداران طلحه و زبیر و عایشه جنایات عجیبی را مرتکب شدند از جمله «سبابجه» که هفتاد نفر و به روایتی چهارصد نفر بودند همه را به دستور عایشه سر بریدند و این اوضاع خونبار همچنان ادامه یافت تا لشکر امام علی^ع وارد شد و شورشیان جمل را تار و مار کرد و طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه را با گروهی تحت الحفظ به مدینه بازگرداندند و آرامش به بصره بازگشت.^۱

۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟

امام علی^ع در این نامه اشاره به نکته مهمی کرده است که سزاوار است مورد توجه همهٔ مدیران و فرماندهان باشد و آن اینکه هرگز افراد سست اراده و خالی از انگیزه و تصمیم را به حساب نیاورند و آنها را به صورت سیاهی لشکر با خود به

۱. برای شرح بیشتر به تاریخ طبری، ج، ۳ در باب حوادث سنّة ۳۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۰۵ تا ۳۲۳ مراجعه شود.

صحنه نکشاند، چرا که خطر و ضرر آنها بیش از سود و منفعت آنهاست، عدم حضور آنها در صحنه، مایه آرامش مبارزان است و حضورشان مایه ناراحتی و تنفس.

شبیه این معنا همان‌گونه که اشاره شد در قرآن مجید نیز در داستان جنگ تبوك (و همچنین جنگ احد) آمده است؛ در مورد اول می‌فرماید: «**لَوْ خَرَجُوا فِيْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا حَبَالًا وَلَا وَضْعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ**»؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می‌شوند جز اضطراب و تردید و فساد، چیزی بر شما نمی‌افزودند؛ و به سرعت در میان شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می‌پرداختند.^۱

در مورد داستان جنگ احد، در آیه بعد از آن می‌فرماید: «**لَقَدْ أَبْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلٍ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحُقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ**»؛ آنها بیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون (و آشفته) ساختند؛ تا آنکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها ناراضی بودند.^۲

کوتاه سخن اینکه آیات فوق، درس بزرگی به همه مسلمانان می‌دهد که هیچ‌گاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیت و تعداد نباشد، بلکه به این فکر باشند که افراد مخلص و با ایمان را انتخاب کنند هرچند نفراتشان ظاهرآ کم باشد؛ همان‌گونه که در آیات مربوط به داستان بنی اسرائیل و طالوت و جالوت نیز آمده است: «**كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ**».^۳

* * *

۱. توبه، آیه ۴۷.

۲. توبه، آیه ۴۸.

۳. بقره، آیه ۲۴۹.

۵

وَمِنْ كِتابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَى أَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ عَامِلِ أَذْرِبِيْجَانِ

از نامه‌های امام علی است

که به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان نوشته است.^۱

نامه در یک نگاه

این نامه عمدهاً به این نکته اشاره دارد که مقامات و منصب‌ها در حکومت اسلامی وسیله آب و نان افراد نیست بلکه امانتهای الهی است که باید به دقت از آن مراقبت کنند. به همین دلیل باید نسبت به مردم استبداد به خرج ندهند و در مورد بیت المال با احتیاط تمام گام بردارند.

۱. سند نامه:

از جمله کسانی که این نامه را ذکر کرده‌اند نصر بن مراحم در کتاب صفين است که آن را از آغاز کلام امام علی^ع در این نامه نقل کرده و با توجه به اینکه نصر بن مراحم حدود دو قرن جلوتر از سید رضی می‌زیسته، و علاوه بر آن نامه را به صورت کامل ذکر کرده معلوم است که از منابع دیگری اخذ کرده است. ابن عبد ربه نیز نامه را با اضافاتی آورده و ابن قتبیه نیز در الامامة والسياسة کمی مختصرتر از عبارات نصر بن مراحم ذکر کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۲).

وَإِنْ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنْقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرْعِي لِمَنْ
فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ، وَلَا تُخَاطِرْ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ، وَفِي يَدِيكَ مَالُ مِنْ
مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتَ مِنْ حُزْانِهِ حَتَّى تُسْلِمَهُ إِلَيْهِ، وَلَعَلَّيْ أَلَا أَكُونَ شَرَّ
وُلَاتِكَ لَكَ، وَالسَّلَامُ

ترجمه

این فرمانداری، برای تو وسیله آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است در گردنت و (بدان) تو از سوی مافوق خود تحت مراقبت هستی. هرگز حق نداری درباره رعیت، استبداد به خرج دهی و حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی. در دست تو بخشی از اموال خداوند عزوجل است و تو یکی از خزانه داران او هستی، باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی، امید است من ریس بدی برای تو نباشم والسلام.

شرح و تفسیر

مقامات کشور اسلام امانت الهی است

همانگونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سید رضی در این نامه آورده است بخشی از نامه مشرح تری است که در کتاب صفين آمده است. از مجموع نامه چنین استفاده می شود که اشعث بن قیس به موجب سوابق سویی که داشت بعد از روی کار آمدن امام علی احسان نامنی در موقعیت خود کرد که امام علی ممکن است او را از حکومت آذربایجان بردارد و مسئله جنگ جمل و قتل عثمان

را بهانه‌ای برای سرکشی قرار دهد، لذا امام علیه السلام برای پیش‌گیری از فتنه انگلیزی او این نامه را برایش نوشت و در آغاز نامه چنین فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيٌّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ أَمَا بَعْدُ، فَلَوْلَا هَنَّاتُ وَهَنَّاتُ كَنَّ مِنْكَ لَكُنْتَ الْمُقْدَمُ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ النَّاسِ وَلَعَلَّ آخِرَ أَمْرِكَ يَحْمَدُ أَوْلَاهُ، وَيَحْمِلُ بَعْضُهُ بَعْضًا، إِنِّي أَتَقْيَطُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ؛ اگر لغز شهایی چنین و چنان از تو سر نزده بود در این کار (فرمانداری آذربایجان یا بیعت کردن با امام علیه السلام) مقدم بر دیگران بودی و شاید پایان کار تو آغاز آن را جبران کند و بخشی از آن بخش دیگر را پوشاند اگر تقوای الهی را پیشه کنی».

سپس امام علیه السلام در ادامه این نامه اشاره به قتل عثمان و بیعت مردم با او و شورش طلحه و زبیر و شکستن بیعت آن حضرت نمود و افروز که آنها عایشه را نیز با خود به سوی بصره برداشتند و من به اتفاق مهاجرین و انصار به سوی آنها رفتیم و در میدان نبرد در مقابل هم قرار گرفتیم. من از آنها خواستم که از سرکشی بازگرددند و به بیعت خود و فادر باشند و آنچه وظیفه اتمام حجت بود انجام دادم؛ ولی آنها نپذیرفتند جنگ در گرفت و شکست خوردهند و گروهی مجروه شدند و گروهی فرار کردند و من دستور دادم مجروهان را نکشند و فراریان را تعقیب نکنند و هر کس سلاح خود را بر زمین بگذارد و به خانه خویش برود و در را به روی خود بینند در امان خواهد بود.^۱

سپس امام علیه السلام این بخش از نامه را که سید رضی نقل کرده است بیان فرمود. امام علیه السلام در این بخش از نامه، اوّل او را با دو جمله پرمعنا هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «فرمانداری تو برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردند و تو از سوی مافوق خود تحت مراقبت هستی»؛ (وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُغْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عِنْقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَوْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ).

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۸۰۳؛ واقعه صفین، ص ۲۰.

۲. «طعمة» به معنای چیز خوردنی است؛ ولی گاه به صورت کنایه به کار می‌رود مثلاً می‌گویند فلان کس خبیث الطعمة است یعنی کسب و کار بدی دارد و در نامه بالا به معنای وسیله آب و نان است.

تعییر بالا بیانگر دیدگاه اسلام درباره پست‌ها و منصب‌های حکومتی است. از دیدگاه اسلام رئیس حکومت، وزرا، استانداران و فرماندهان، تنها امانت‌دارانی هستند که امانت جامعه اسلامی از سوی خداوند به آنها سپرده شده و نباید آن را وسیله برتری جویی و تحصیل منافع شخصی کنند؛ بلکه باید مانند هر امانت‌دار امین از آن مراقبت به عمل آورده و سالم به دست اهلش بسپارند.

در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۱ در روایات متعددی آمده که این امانت همان ولایت (و حکومت والیان صالح) است.^۲ البته این تفسیر به آن معنا نیست که مفهوم آیه منحصر در امر حکومت و امامت باشد، بلکه یکی از مصاديق بارز و مهم آن است.

سپس امام علی^{علیه السلام} بعد از این هشدار گویا به بیان سه وظیفه برای اشتغال به عنوان یک فرماندار می‌پردازد، نخست می‌فرماید: «تو حق نداری درباره رعیت استبداد به خرج دهی»؛ (لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْنَاتَ^۳ فِي رَعِيَّةٍ).^۴

بلکه باید طبق موازین الهی و آنچه در اسلام درباره حقوق مردم پیش‌بینی شده رفتار کنی نه اینکه آنچه دلخواه توست خودسرانه انجام دهی و با مردم

۱. نساء، آیه ۵۸.

۲. به تفسیر نور الشقلین، ذیل آیه فوق و کافی، ج ۱، ص ۲۷۶ باب آن الإمام یعرف الإمام الذي يكون من بعده مراجعة شود.

۳. «تفقات» در اصل از ریشه «فوت» گرفته شده که گاه به معنای از دست رفتن و گاه به معنای سبقت جستن است و طبق معنای دوم هنگامی که به باب افتعال برود به معنای استبداد و خودسری است. گویی بر همه کس در انتخاب مقصودش پیشی می‌گیرد. این احتمال نیز وجود دارد که از ریشه «فأت» (به همزه) گرفته شده باشد که آن نیز به معنای انفراد و استبداد است.

۴. «رعیة» صفت مشبهه به معنای مراعات شده از ریشه «رعی» که در اصل به معنای به چرا بردن گوسفندان است که توان با مراعات و نگهداری است، گرفته شده و این تعبیر نشان می‌دهد که در حکومت اسلامی، دولت باید در خدمت مردم و مراقب و محافظ آنها باشد. حدیث معروف «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّةٍ» نیز اشاره به این معنا دارد که همه مردم باید مراقب یکدگر باشند و در مقابل هم مسئولند. (حدیث مزبور در بخار الانوار و جامع الاخبار و در کتابهای اهل سنت در صحیح بخاری و مسنون احمد و کتابهای دیگر نقل شده است).

همچون بندگان و بردگان عمل کنی.

حضرت در دستور دوم می فرماید: «تو حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی»؛ (وَلَا تُخَاطِرْ إِلَّا بِوْثِيقَةٍ).

با توجه به اینکه جمله (وَلَا تُخَاطِرْ) از ریشه خطر است و امور مهم را خطیر می گویند به سبب خطرهایی که آن را تهدید می کند، منظور امام علیه السلام این است که در اموری که با سرنوشت مردم سر و کار دارد جز با دقت و تأمل و مشورت کافی و در صورت لزوم گرفتن اذن از امام علیه السلام و پیشوایت اقدام مکن، زیرا برای حفظ امانت های مهم باید از دست زدن به کارهای خطرناک پرهیز کرد؛ بنابراین واژه وثیقه هم تفکر و اندیشه را شامل می شود و هم مشورت و هم اجازه گرفتن از امام علیه السلام در صورت نیاز.

در دستور سوم درباره حفظ اموال بیتالمال می فرماید: «در دست تو بخشی از اموال خداوند عزوجل است و تو یکی از خزانه داران او هستی باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی»؛ (وَفِي يَدِيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّىٰ تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ).

در پایان به او اطمینان می دهد که اگر در مسیر صحیح گام بر دارد، امام علیه السلام نسبت به او هیچ گونه تعرضی نکند و از این نظر در امنیت باشد، می فرماید: «امید است من ریس بدی برای تو نباشم والسلام»؛ (وَلَعَلَّيْ إِلَّا أَكُونَ شَرَّ وُلَاتِكَ لَكَ وَالسَّلَامُ).

البته این تعبیر، تعبیری است بسیار متواضعانه و پدرانه.

نکته ها

۱. دستور العملی کامل

جالب این است که امام علیه السلام در این بخش کوتاه از نامه تمام گفتنی ها را که باید

برای یک مسئول سیاسی کشور اسلامی بگوید، بیان فرموده؛ نخست ماهیت منصب او را بیان داشته تا آگاه باشد او تنها یک امانتدار است نه یک زمامدار خودکامه و مالک الرقاب مردم.

سپس به سراغ نخستین چیزی می‌رود که دامن زمامداران را می‌گیرد و آن مسئله استبداد رأی و ترجیح دادن تمایلات شخصی بر منافع مردم است. مخصوصاً امام علیؑ از واژه رعیت در اینجا استفاده می‌کند که مفهومش کسانی است که باید حال آنها مرااعات شود و مصالح آنها را در نظر بگیرند.

سپس به او دستور می‌دهد که کارهای مهم اجتماعی را همچون کارهای شخصی نشمرد و ابعاد و آثار آن را در جامعه در نظر بگیرد و بدون اطمینان از عواقب آثار آن تصمیم نگیرد.

سرانجام به یکی از مهم‌ترین عوامل فساد حکومت‌ها که مسئله اموال و ذخایر کشور است، اشاره می‌کند و آن را به عنوان «مال الله» معرفی می‌نماید؛ همان تعبیری که از قرآن مجید گرفته شده که خداوند متعال درباره بردگانی که در مسیر آزادی قرار دارند دستور می‌دهد سرمایه‌ای در اختیار آنها بگذارند تا بتوانند کسب و کار کرده و دین خود را ادا نمایند؛ می‌فرماید: «وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ». ^۱

سپس او را به عنوان خزانه‌دار اموال الهی نه صاحب اختیار معرفی کرده دستور می‌دهد از آن مراقبت نماید تا به دست امام علیؑ برسد و در میان حق داران تقسیم شود.

در عین حال در پایان نامه به او اطمینان می‌دهد که اگر از مسیر حق منحرف نشود امام علیؑ هرگز با او بدرفتاری نخواهد داشت؛ ولی در عین حال هشدار دیگری است که اگر اشعث نصایح سه گانه فوق را نپذیرد باید متظر عواقب سوء کار خود باشد.

قابل توجه اینکه نصر بن مزاحم در کتاب صفین می‌نویسد: «هنگامی که امام علیه السلام این نامه را به اشعت نوشت (او که دارای سوابق سویی بود) به یاران خود گفت: نامه امام علیه السلام من را در وحشت فرو برد، او می‌خواهد اموال آذربایجان را از من مطالبه کند من ناچارم به سوی معاویه بروم. یارانش به او گفتند اگر بمیری برای تو از این بهتر است. آیا شهر خود و جمعیت خویش را رها می‌کنی و دنباله‌روی اهل شام می‌شوی؟ اشعت به اشتباه خود پی برد و سرانجام نزد امام علیه السلام آمد و در کوفه زندگی کرد». ^۱

۲. اشعت بن قیس کیست؟

در ذیل خطبه ۱۹ در جلد اول همین مجموعه که امام علیه السلام سخنان تندی در آن خطبه به اشعت بن قیس فرموده بود شرح حال اشعت را نوشته‌ایم.

نام اصلی وی معدی کرب بود و به مناسبت موهای ژولیده و فرفی که داشت او را اشعت می‌نامیدند؛ تا آنجا که اسم اصلی او به فراموشی سپرده شد و این نام بروی ماند.

او دارای سوابق سوء بسیاری است؛ در زمان جاهلیّت مرتکب جنایاتی شد و از سوی قبیله دشمن اسیر گشت و با پرداختن غرامت سنگینی از سوی قومش آزاد شد.

تاریخ تاریک زندگی او نشان می‌دهد که وی از منافقان بود و در عصر حکومت علی علیه السلام به گفته بعضی از مورخان ریشه اصلی تمام مفاسد جامعه اسلامی بود. او با عمر و عاص در مسأله ایجاد نفاق در صفاتی یاران علی علیه السلام در جنگ صفین همکاری کرد.

اشعت بن قیس در زمان عثمان به حکومت آذربایجان منصوب شد و امام علی علیه السلام

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۷

بعد از عثمان طبق روایت بالا می‌خواست با او مدارا کند مبادا به سوی معاویه و شام بگریزد.

قابل توجه اینکه ابوبکر برای جلوگیری از خطرات اشعت، خواهر خود ام فروه را به او تزویج کرد و این زن سه پسر آورد که یکی از آنها محمد بود که در کربلا از فرماندهان لشکر ابن زیاد در برابر امام حسین علیه السلام بود. اشعت دختری به نام جعده داشت که همه شنیده‌ایم امام مجتبی علیه السلام را مسموم ساخت و طبق روایت کافی خود اشعت نیز از کسانی است که در قتل امیر مؤمنان علیه السلام شرکت داشت.^۱

این سخن را با حدیثی که درباره اشعت از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است پایان می‌دهیم امام علیه السلام خطاب به مردم فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْأَشْعَثَ لَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعْوضِهِ وَإِنَّهُ أَقْلُ فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ؛ ای مردم! اشعت به اندازه پر پشه‌ای در پیشگاه خدا وزن و ارزش ندارد و او در دین خدا از آب بینی بز کمتر است».^۲

لازم به ذکر است که اشعت در زمان عمر والی آذربایجان شد و در زمان عثمان باقی بود و در عصر حکومت علیه السلام نیز مدتی ابقاء شد.

۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی

از فتوح البلدان بلاذری و تاریخ طبری و معجم البلدان حموی اجمالاً استفاده می‌شود که منطقه آذربایجان در حدود سنه ۲۰ هجری زیر پرچم اسلام قرار گرفت؛ ولی چیزی نگذشت که گروهی بر ضد آن قیام کردند. خلیفه دوم اشعت بن قیس را فرستاد و بار دیگر آنجا را فتح کرد و اشعت بر حکومت آنجا باقی ماند.

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۷، ح ۱۸۷.

۲. بخار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۲۰ برای شرح بیشتر درباره حالات اشعت به جلد اول همین کتاب، ص ۴۴۴ به بعد ذیل خطبه ۱۹ مراجعه فرمایید.

محدوده آذربایجان آن روز از امروز گسترده‌تر بود و علاوه بر تبریز، خوی، سلماس، ارومیه و اردبیل، مناطقی از گیلان و مازندران را نیز شامل می‌شد و از طرف غرب نیز فراتر از مرزهای کونی بود. حموی می‌گوید: «این منطقه خود مملکت عظیمی است، دارای برکات فراوان، خرم و سرسیز، پرآب و دارای چشم‌های بسیار». یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: معاویه هر سال سی هزار هزار (سی میلیون) درهم از خراج آذربایجان دریافت می‌داشت و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه آن منطقه گسترده و آباد بوده است.^۱

* * *

۱. به کتاب تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۳ و تاریخ طبری در حوادث سنّة ۲۲ و همچنین معجم البلدان حموی، ج ۱، ص ۱۲۸ و فتوح البلدان بلاذری، ج ۲، ص ۴۰۰ مراجعه شود.

۶

وَمِنْ كُنَّا بِهِ عَلَيْهِ الْسِّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةٍ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به معاویه نگاشته^۱

فَامَهَ دُرِيْكَ نَگَاه

امام علیه السلام طی این نامه در واقع در چند چیز با معاویه اتمام حجت می‌کند: نخست اینکه مسأله بیعت او همانند بیعت مردم با خلفای پیشین بود (بلکه از جهاتی برتر) بنابراین هیچ کس نمی‌تواند به مخالفت با آن برخیرد و باید همه با آن هماهنگ باشند.

۱. سند نامه:

این نامه بخشی از یک نامه مشروح‌تر است که امام علیه السلام آن را برای معاویه مرقوم داشت و همراه با «جریر بن عبدالله البجلي» به سوی معاویه فرستاد و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند، نصر بن مزاحم در کتاب صفين، ابن قتبیه در الامامة والسياسة و ابن عبدربه در عقد الفرید است. علاوه بر اینها طبری نیز در تاریخ خود این نامه و داستان مشرووحی را که درباره این نامه است در جلد سوم کتاب خود در حوادث سنه ۳۶ آورده است. ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق در شرح حال معاویه آن را نقل کرده است (مصدر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۹).

دیگر اینکه کسانی که از حوزه بیعت دور بوده‌اند چون به آنها خبر می‌رسد که مهاجرین و انصار با کسی بیعت کرده‌اند، در نتیجه آنها نیز باید بپذیرند، همان‌گونه که سابقاً هم چنین بوده است.

دیگر اینکه اگر کسی بخواهد از این بیعت خارج شود باید او را باز گرداند و اگر سرکشی و مقاومت کند مسلمانان می‌توانند با او به جنگ برخیزند.

دیگر اینکه قتل عثمان را بهانه‌ای برای سریعچی از بیعت قرار دادن بسیار نادرست و بی‌معناست، زیرا امام علیه السلام کمترین دخالت در قتل عثمان نداشته است. در پایان - مطابق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه است - از معاویه دعوت می‌کند که با جریر بن عبد الله که نماینده آن حضرت بود بیعت کند و آتش‌ها را خاموش سازد.

* * *

إِنَّهُ بَايِعُنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايِعُوا أَبَا بَكْرًا وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَىٰ مَا بَايِعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرْدُدَ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَذْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ رَجْلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ اللَّهُ رَضِّا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدُعْيَةِ رَدُودٍ إِلَىٰ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَىٰ قَاتَلُوهُ عَلَىٰ اتِّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّىٰ. وَلَعَمْرِي، يَا مُعاوِيَةً، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأُ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّنِي؛ فَتَجَنَّنَ مَا بَدَأَ اللَّهُ وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(بیعتی که مردم در مدینه با من کردند، برای تو که در شام بودی الزام آور است، زیرا) همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد. سورا تنها از آن مهاجران و انصار است، هرگاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از او راضی و خشنود است؛ بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می‌گردانند، و اگر امتناع ورزد، با او پیکار می‌کنند، چرا که از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد. ای معاویه! به جانم سوگند اگر با نگاه عقل بنگری نه با چشم هوا و هوس، مرا از همه مبرّاتر از خون عثمان می‌یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من بدھی. اگر چنین است هر تهمتی می‌خواهی بزن والسلام.

شرح و تفسیر

همان‌گونه که در بیان سند نامه گفته شد آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا آورده، بخشی از یک نامه مفصل‌تر است که امام علیه السلام بعد از واقعه جمل به همراه جریر بن عبدالله بجلی که از مشاهیر صحابه بود برای معاویه فرستاد.

در آغاز این نامه که مرحوم سید رضی نقل نکرده ولی در کتاب تمام نهج البلاغه در نامه شماره ۲۹ آمده است، چنین می‌خوانیم که امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «بیعتی که مردم در مدینه با من کردند برای تو که در شام بودی الزام آور است»؛ سپس می‌افزاید: «همان کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد»؛ (إِنَّهُ بَيَعْنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَيَعُوا أَبْنَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَيَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِالشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدُّ).

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در اینجا، نه به مسئله غدیر اشاره می‌کند، نه به وصیت پیغمبر اکرم ﷺ و روایات بسیاری که سند روشنی بر امامت اوست؛ زیرا معاویه می‌توانست با انکار کردن از کنار آن بگذرد. ولی مسئله خلافت خلفای پیشین چیزی نبود که بتواند آن را انکار کند. در واقع استدلال امام علیه السلام یک استدلال به اصطلاح جدلی است که مسلمات طرف مقابل را می‌گیرد و با آن بر ضد وی استدلال می‌کند و در اینجا معاویه که خود را از طرفداران حکومت خلفای پیشین (ابوبکر، عمر، عثمان) می‌دانست، نمی‌توانست چگونگی گزینش آنها را برای خلافت انکار کند و این در حالی بود که این گزینش به صورت بسیار کامل‌تری در مورد حکومت علیه السلام واقع شده بود. عموم مهاجران و انصار در مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند و حتی طلحه و زبیر که بعداً به مخالفت برخاستند نیز جزء بیعت کنندگان بودند. سنت آن زمان بر این بود که اگر

مهاجران و انصار مدینه کسی را انتخاب می‌کردند غاییان و دور افتادگان آن را به رسمیت می‌شناختند؛ بنابراین معاویه نمی‌توانست با این استدلال امام علیہ السلام به مخالفت برخیزد.

از این رو امام علیہ السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «شورا تنها از آن مهاجران و انصار است هرگاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از آن راضی و خشنود است»؛ (وَإِنَّمَا الشُّورَى لِمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِّي اجْتَمَعْتُمْ عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذُلْكَ لِلَّهِ رِضًا).

آن گاه چنین نتیجه گیری می‌کند: «بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می‌گردانند و اگر امتناع ورزید، با او پیکار می‌کنند؛ زیرا از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد»؛ (فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَغْيَانٍ أَوْ بِدُعَةٍ رَدُوْهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبْيَ قَاتْلَوْهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرٌ سَبِيلٌ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى).

هرگز نباید از این استدلال که در بالا گفته‌یم جنبه جدلی و استفاده از مسلمات طرف مقابل دارد، چنین استنباط کرد که امام علیہ السلام مسأله امامت منصوص را رها فرموده و امامت را مسأله‌ای انتخابی می‌داند نه انتصاب از سوی خدا، آن‌گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه از اهل سنت تصور کرده‌اند؛ بلکه در برابر امثال معاویه راهی جز اینگونه استدلال وجود نداشت و نظیر این‌گونه استدلال‌ها در قرآن مجید نیز در برابر مشرکان دیده می‌شود.

در بخش دیگر این نامه، امام علیہ السلام به سراغ مسأله قتل عثمان می‌رود که معاویه - مانند طلحه و زبیر - آن را بهانه برای سرکشی در برابر امام علیہ السلام قرار داده بود؛ می‌فرماید: «ای معاویه به جانم سوگند اگر با نگاه عقلت بنگری نه با چشم هوا و هوس مرا از همه مبرّاتر از خون عثمان می‌یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من

بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می‌خواهی بزن والسلام»؛ (ولعمری، یا معاویة، لئن نظرت بعقلک دون هواك لتجدّنی أبراً النّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّی كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّنَّ!، فَتَجَنَّنَّ مَا بَدَأَ اللَّكَ، وَالسَّلَامُ).

از قضایای عجیب تاریخ صدر اسلام این است که گروهی در زمان عثمان به مخالفت شدید با او برخاستند و حتی در قتل او مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشتند؛ ولی بعد از قتل عثمان ناگهان تغییر مسیر داده و به خون‌خواهی او برخاستند و بر کشته شدن مظلومانه او اشک تماسح ریختند. این‌گونه تغییر مسیرها در دنیای سیاست‌های مادی، عجیب نیست؛ ولی اینها که دم از اسلام می‌زندن چگونه این اعمال خود را توجیه می‌کردند.

ماجرای قتل عثمان از علل شورش بر ضد او گرفته تا حوادثی که در این مورد رخ داد و عثمان را مجبور به توبه و کناره‌گیری کردند و عثمان توبه را پذیرفت اما کناره‌گیری را نپذیرفت و دفاع‌هایی که امیر مؤمنان علی علیه السلام برای حفظ جان او کرد که مبادا دامنه فتنه تمام کشور اسلام را فرابگیرد و همچنین چگونگی قتل عثمان و حوادث بعد از آن، از مسائل مهمی است که در تاریخ اسلام بحث شده و دقیقت در آن می‌تواند مسائل زیادی را روشن سازد.

ما در این‌باره در بحث‌های گذشته از جمله در جلد اول، در شرح خطبه شقشیه (صفحه ۳۷۱ به بعد) و جلد دوم ذیل خطبه ۳۰ (صفحه ۲۳۷ تا ۲۴۱) و همچنین ذیل خطبه ۴۳ (صفحه ۴۸۸) مطالبی را ذکر کرده‌ایم.

۱. «تجنی» در اصل از ریشه «جنایت» گرفته شده و هنگامی که به باب ت فعل می‌رود مفهومش این است که کسی می‌خواهد جنایتی را بر عهده دیگری بگذارد در حالی که او مرتکب آن نشده است و این همان مفهوم تهمت است.

۲. «تجن» این واژه فعل امر است از همان ریشه «تجنی» که قبلاً شرح آن داده شد و مفهوم تمام جمله این است که ای معاویه تو خود می‌دانی نسبت دادن خون عثمان به من یک تهمت است، حال که می‌دانی هرچه می‌خواهی در این زمینه بگو.

نکته

چرا استدلال به شورا و بیعت

می‌دانیم در مسأله امامت و خلافت بعد از پیغمبر اکرم ﷺ دو نظر در میان مسلمانان هست؛ مطابق عقیده شیعه، امامت و خلافت با نص است؛ یعنی به وسیله خداوند از طریق پیغمبر اکرم ﷺ، امام علیؑ و خلیفه بعد از او تعیین شده است. آیاتی از قرآن نیز این نظر را تأیید می‌کند و احادیثی همچون حدیث غدیر، منزلت و حدیث تقلیل نیز گواه بر آن است. اضافه بر این شیعیان دلیل عقلی نیز بر این مسأله اقامه می‌کنند که اینجا جای شرح آنها نیست.^۱

ولی اهل تسنن طرفدار شورا هستند و معتقدند پیغمبر اکرم ﷺ تعیین خلیفه بعد از خود را به امت واگذار کرده و آنها بر طبق شورای مهاجرین و انصار و بیعت مردم تعیین شده‌اند. ابوبکر در سقیفه بنی ساعدة با حضور جمع قلیلی از مهاجرین و انصار انتخاب شد و عمر با نص ابوبکر، و عثمان با چهار رأی از آرای شورای شش نفری عمر انتخاب شد و امیر مؤمنان نیز با بیعت گسترده مهاجرین و انصار و توده‌های مردم.

طرفداران شورا هنگامی که به خطبه شقشقیه می‌رسند که خلافت خلفای سه گانه نخستین رازیر سؤال می‌برد، گاه به سند آن اشکال می‌کنند و گاه به دلالت آن؛ اما هنگامی که به نامه ششم (نامه مورد بحث) می‌رسند با آغوش باز از آن استقبال کرده و آن را دلیل بر حقانیت مذهب خود می‌شمرند درحالی که هم این نامه از علیؑ است و هم آن خطبه.

نکته مهم اینجاست که همیشه باید مخاطبان را در نظر گرفت؛ زیرا اعتقادات مخاطب در نحوه بیان مسائل تأثیر دارد. در خطبه شقشقیه مخاطب، عموم مردمند ولی در این نامه مخاطب، معاویه است.

۱. برای اطلاع بیشتر از این ادلۀ قرآنی و روایی و عقلی می‌توانید به پیام قرآن، ج ۹ مراجعه فرمایید.

چگونه ممکن است امام علیه السلام در این نامه برای حقانیت خود در برابر معاویه به نص استدلال کند؛ چیزی که او از اساس با آن مخالف بود. باید از دلیلی استفاده کند که او نتواند در برابر آن سخن بگوید و راه انکار بپوید و آن مسئله شوراست. شورایی که خلفای پیشین بر اساس آن انتخاب شدند؛ همان کسانی که معاویه از طرف آنها به خلافت شام نصب شد.

این همان چیزی است که در علم منطق از آن به فن جدل تعبیر می‌شود و آن اینکه مسلمات خصم را بگیرند و با آن بر ضد او استدلال کنند هرچند مسلمات خصم از سوی گوینده پذیرفته نشده باشد.

مثل اینکه ما با تورات و انجیل کنونی در برابر یهود و نصاری استدلال می‌کنیم و می‌گوییم مطابق فلان فصل و فلان آیه شما چنین می‌گویید و بنابراین طبق عقیده خودتان محکوم هستید. فی المثل می‌گوییم: شما مسیحیان عقیده دارید عیسی را به دار آویختند و کشتند و دفن کردند و بعد از چند روز زنده شد و به آسمان رفت. بر طبق این عقیده باید مسئله رجعت انسان به زندگی در این دنیا را پذیرا شوید، هرچند ما معتقد به کشته شدن حضرت مسیح نیستیم.

در قرآن مجید نیز گونه‌هایی برای این مطلب می‌توان پیدا کرد؛ از جمله در داستان ابراهیم علیه السلام هنگامی که در برابر ستاره پرستان، ماه پرستان و آفتاب پرستان قرار گرفت با جمله «هذا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ»^۱ مسلمات آنها را پذیرفت اما هنگامی که همگی افول کردند و افول و غروب آنها دلیل بر حادث بودن آنها بود، آنها را محکوم ساخت.

شگفت‌آور اینکه ابن ابیالحدید با اینکه در بسیاری از مسائل راه اعتدال را می‌پوید، هنگامی که به این نامه می‌رسد می‌گوید: «بدان که این فصل از کلام امیرالمؤمنین با صراحة دلالت بر این دارد که انتخاب شورا راه اثبات خلافت

است، همان‌گونه که متکلمان ما (اهل سنت) ...؛ اما امامیه این نامه را حمل بر تقیه می‌کنند و می‌گویند: امام علیؑ نمی‌توانست در برابر معاویه واقعیت را بیان کند و تصریح کند که من از سوی رسول الله مبعوث به خلافت شدم.^۱

خطای ابن ابیالحدید از اینجاست که اولاً به مخاطب این نامه یعنی معاویه اصلاً نگاه نکرده و ثانیاً مسأله جدل را با مسأله تقیه اشتباه نموده است. شیعه نمی‌گوید امیر مؤمنان در مقابل معاویه تقیه کرد بلکه می‌گوید: به چیزی استدلال کرد که او نتواند با آن مخالفت کند یعنی مسلمات نزد او را گرفت و بر ضدش با آن استدلال فرمود.

در نهج‌البلاغه کلمات دیگری نیز شبیه نامه بالا دیده می‌شود که پاسخ همه همان است که گفتیم و نیاز به تکرار ندارد.

* * *

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۴، ص ۳۶ و ۳۷.

۷

وَمِنْ كُنَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَيْهِ أَيْضًا

از نامه‌های امام علیله است
که آن را نیز برای معاویه مرقوم داشته است^۱

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در بیان مدرک نامه گفته شد این نامه پاسخ نامه‌ای است که معاویه برای حضرت در اوخر جنگ صفين نوشت؛ نامه‌ای که بسیار جسورانه و بی‌ادبانه بود و به نکات مختلفی در آن اشاره کرده بود که مهم‌ترین آن به رسیت نشناختن بیعت امام علیله بود به بهانه اینکه اهل شام این بیعت را نپذیرفتند. امام علیله در این نامه در جواب او پاسخ دندان‌شکنی می‌دهد.^۲

۱. سند نامه:

از جمله کسانی که این نامه را قبل از سید رضی در کتب خود نقل کردند ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح و مبرد در کامل و نصر بن مراحم در کتاب صفين است. آنها نامه‌ فوق را با تفاوت کمی نقل کرده‌اند و این نامه در واقع نامه‌ای است که امام علیله در پاسخ نامه (رزشت و شیطنت آمیز و منافقانه) معاویه در اثنای جنگ صفين، بلکه در اوخر آن جنگ مرقوم داشت (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱).

۲. نامه معاویه در پایان این بحث خواهد آمد.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَتْنِي مِنْكَ مَوْعِظَةً مُوَصَّلَةً، وَرِسَالَةً مُحَبَّرَةً، نَمَّقْنَهَا
بِضَالِّكَ، وَأَمْضَيْتَهَا بِسُوءِ رَأِيكَ، وَكِتَابٌ امْرَى لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ، وَلَا
قَائِدٌ يُرْشِدُهُ، قَدْ دَعَاهُ الْهَوَى فَاجَابَهُ، وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ لَاغِطاً
وَضَلَّ خَابِطاً.
وَمِنْهُ: لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُثْنَى فِيهَا الذَّنْرُ، وَلَا يُسْتَأْذَنُ فِيهَا الْخِيَارُ.
الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرْوُي فِيهَا مُدَاهِنٌ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ای از سوی تو به من رسید، نامه‌ای با اندرزهای نامریوط و سخنان رنگارنگ که با گمراهی خویش آن را تزیین کرده و با سوء رأیت امضا نموده بودی، این نامه از کسی است که نه چشم بصیرت دارد تا هدایتش کند و نه رهبری آگاه که ارشادش نماید (به همین دلیل) هوا و هوس او را به سوی خود دعوت نموده و او این دعوت را اجابت کرده، گمراهی، رهبر او شده و او از آن پیروی نموده، به همین دلیل بسیار هذیان می‌گوید و در گمراهی سرگردان است.

بخش دیگری از این نامه: بیعت خلافت یک بار بیشتر نبوده و نیست نه تجدید نظر در آن راه دارد نه اختیار فسخ، بنابراین آن کس که از بیعت خارج شود (بر آرای مهاجران و انصار) طعنه زده و به مخالفت برخاسته (و آن را بی اعتبار شمرده) و آن کس که درباره آن تردید به خود راه دهد منافق است.

شرح و تفسیر موعظه گمراهان!

از آنجا که معاویه در نامه خود به اصطلاح امام علیه السلام را موعظه به تقوا و پرهیزکاری کرده و به بعضی از آیات قرآن متوصل شده آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لِئَنْ أَشَرَّ كُتَّلَ يَحْبَطَنَ عَمْلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ آیه‌ای که هیچ ارتباطی حتی به ادعاهای باطل او نداشته، امام علیه السلام در آغاز این نامه می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ای از سوی تو به من رسید، نامه‌ای با اندرزهای نامریوط و سخنان رنگارنگ که با گمراهی خویش آن را تزیین کرده و با سوء رأیت امضا نموده بودی»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَشْتَيْ مِنْكَ مَوْعِظَةً مُوَصَّلَةً^۲، وَرِسَالَةً مُحَبَّرَةً^۳، نَسْتَهَا^۴ بِضَلَالِكَ، وَأَمْضَيْتَهَا^۵ بِسُوءِ رَأِيكَ).

تعییر به (مُوَصَّلَةً) اشاره به ناهمگون بودن نامه معاویه است که تمسک به بعضی از آیاتی کرده که هیچ ارتباطی به مقصود او نداشته و از یک سو امام علیه السلام را به شق عصای مسلمین؛ یعنی ایجاد اختلاف متهم می‌کند در حالی که کلمات او مصدق بارز ایجاد اختلاف است.

تعییر به (رسالَةٌ مُحَبَّرَةٌ) (با توجه به اینکه محبره به معنای تزیین شده است) اشاره به این است که معاویه سعی کرده است به هر وسیله‌ای که ممکن است نامه خود را حق به جانب معرفی کند گاه از روز قیامت و عذاب الهی سخن می‌گوید،

۱. زمر، آیه ۶۵.

۲. «موصله» به معنای امور پراکنده و نامریوطی است که از اینجا و آنجا جمع می‌کنند، از ریشه «وصل» به معنای پیوند گرفته شده است.

۳. «محبره» به معنای تزیین شده از ریشه «حبر» بر وزن «أَبْر» به معنای زینت کردن گرفته شده و «حبر» بر وزن «حفظ» به معنای زیبایی است.

۴. «نحق» از ریشه «تنمیق» به معنای تزیین است؛ ولی ثلثتی آن «نمق» بر وزن «نقد» به معنای کتابت آمده است و هنگامی که به باب تفعیل می‌رود معنای تزیین را می‌رساند.

۵. «امضیت» از ریشه «امضاء» به معنای ارسال و اجرا و نافذ کردن چیزی است و از آنجا که امضای اسناد و قراردادها نوعی اتفاق آن است، این واژه در آیه‌انیز به کار می‌رود.

گاه مصالح مسلمین را مطرح می‌کند و گاه آیات قرآن را سپر قرار می‌دهد. تعبیر به (نَمَّقْتَهَا بِضَلَالِكَ) اشاره به این است که تعبیرات ظاهرًا زیبای نامه شبیه تعبیراتی است که منافقان گمراه هنگام عذرخواهی در مقابل پیغمبر به کار می‌برند جمله (أَمْضَيْنَهَا بِسُوءِ رَأِيكَ) یا به معنای این است که امضاقردن چنین نامه‌ای جز از انسان کج فکر و نادان صورت نمی‌گیرد و یا اگر امضا را به معنای ارسال بگیریم، مفهومش این است که فکر نادرست تو به تو اجازه داد که چنین نامه زشت و جسورانه‌ای را برای امام علیہ السلام و پیشوای مسلمانان بفرستی.

امام علیہ السلام در ادامه سخن، محتوای نامه معاویه و شخصیت او را در عباراتی کوتاه و پر معنا روشن می‌سازد و می‌فرماید: «این نامه از کسی است که نه چشم بصیرت ندارد تا هدایتش کند و نه رهبری آگاه که ارشادش نماید (به همین دلیل) هوا و هوس او را به سوی خود دعوت نموده و او این دعوت را اجابت کرده و گمراهی، رهبر او شده و او از آن پیروی نموده به همین دلیل بسیار هذیان می‌گوید و در گمراهی سرگردان است»؛ (وَكِتَابٌ امْرَى لَيَسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ، وَلَا قَائِدٌ يُؤْشِدُهُ، قَدْ دَعَاهُ الْهَوَى فَأَجَابَهُ، وَقَادَهُ الضَّالُّ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ^۱ لَاغِطاً^۲، وَضَلَّ خَابِطًا^۳).

قابل توجه اینکه امام علیہ السلام در این سه جمله از امور دوگانه‌ای استفاده کرده است که به صورت لازم و ملزم با یکدیگر در ارتباط است؛ در جمله اول می‌فرماید: «نه چشم بصیرت دارد و نه راهنمای». در جمله دوم که نتیجه آن است می‌فرماید: «به جای چشم بصیرت، هوای نفس او را به سوی خود دعوت می‌کند و به جای راهنمای آگاه، ضلالت و گمراهی قائد اوست» و در جمله سوم که نتیجه جمله دوم است می‌فرماید: «او پیوسته هذیان و سخنان بیهوده می‌گوید و

۱. هجر از ریشه «هجر» بر وزن «زجر» به معنای هذیان گویی است.

۲. لاغط از ریشه «لغط» بر وزن «وقت» به معنای جار و جنجال به راه انداختن است.

۳. خابط از ریشه «خط» بر وزن «وقت» به معنای سرگردان بودن و بی هدف گام برداشتن است.

به سبب راهنمایان گمراه، در گمراهی سرگردان است». و به راستی چنین است، زیرا نور هدایت یا باید از درون بتابد یا از برون به وسیله رهبران الهی. در غیر این صورت تاریکی درون و گمراهی برون که به وسیله مشاوران بسیار ایمان و ناآگاه حاصل می‌شود، انسان را به سوی پرتگاه می‌برد؛ نه سخنانش نظم منطقی دارد و نه در اعمالش برنامه عاقلانه‌ای دیده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به پاسخ یکی از اشتباهات بزر معاویه که در نامه خود ذکر کرده، می‌پردازد او در نامه خود چنین نوشت: بود که بیعت امام علیه السلام صحیح نبوده، زیرا مردم شام آن را نپذیرفتند امام علیه السلام می‌فرماید: «بیعت خلافت یک بار بیشتر نیست نه تجدید نظر در آن راه دارد نه اختیار فسخ، بنابراین آن کس که از بیعت خارج شود (بر آرای مهاجران و انصار) طعنه زده و به مخالفت برخاسته (و آن را بی اعتبار شمرده) و آن کس که درباره آن تردید به خود راه دهد منافق است»؛ (لَإِنَّهَا يَعْنِي وَاحِدَةً لَا يُشَنَّى فِيهَا النَّظَرُ^۱، وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ. الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرَوْيٌ^۲ فِيهَا مُدَاهِنٌ^۳).

در واقع امام علیه السلام به یکی از مسلمات نزد معاویه در مسأله خلافت استدلال می‌کند؛ زیرا او معتقد بود که خلافت خلفای پیشین که بر اساس آرای مهاجرین و انصار بوده رسمیت داشته است و کسانی که از مدینه دور بوده‌اند می‌باشند که آرای مهاجرین و انصار احترام بگذارند و آن را پذیرند. سنت خلفای پیشین چنین بوده است. امام علیه السلام می‌فرماید: چگونه درباره خلفای پیشین رأی مهاجرین و انصار و به اصطلاح اهل حل و عقد را می‌پذیری؛ اما نسبت به بیعت من که

۱. «النظر» در اینجا به معنای تأمل کردن است؛ یعنی بیعت بعد از انجامش قابل تأمل و تجدید نظر نیست (این در صورتی است که نظر با (فی) متعددی بشود).

۲. «مرؤی» به معنای کسی است که درباره چیزی شک و تردید دارد و فکر و اندیشه می‌کند؛ از ریشه «ترویه» که گاه به معنای سیراب کردن و گاه به معنای مطالعه کردن درباره چیزی آمده است.

۳. «مداهن» به معنای چاپلوس و منافق.

بسیار گستردہ تر و وسیع تر از آنان بوده است تردید به خود راه می دھی و عدم تسليم اهل شام را مطرح می کنی این نشانہ یکی از دو چیز است: یا روش پیشینیان خود را باطل می شمری و یا همچون منافقان گاه چیزی را می پذیری و گاه همانند آن را انکار می کنی.

اگر واقعاً برای پذیرش حکومت امام علی^{علیہ السلام} مسلمانان، اتفاق آرای تمام بخش های کشور اسلام لازم باشد، باید حکومت خلفای پیشین را باطل بدانی و حکومت تو هم که از آنان گرفته شده باطل خواهد بود.

امام علی^{علیہ السلام} در جمله «لَأَنَّهَا بِيَعْنَةٍ وَاحِدَةٌ...» به یک واقعیت مسلم آن زمان اشاره می کند که بیعت همچون یک بیع لازم بدون هیچ حق خیار بود؛ نه تکرار در آن راه می یافته و نه خیار فسخ؛ یعنی یک بار و برای همیشه.

نکته

نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی^{علیہ السلام}

با توجه به اینکه نامه امام علی^{علیہ السلام} در اینجا ناظر به پاسخ گفتن به نامه معاویه است، ناگزیر باید متن نامه او را که در کتب تاریخ نقل شده است در اینجا بیاوریم، هرچند بسیار جسورانه و بی ادبانه است و قبل از خوانندگان عزیز و مخصوصاً از پیشگاه امیر مؤمنان علی^{علیہ السلام} پوزش می طلبیم متن نامه چنین است:

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي مُحْكَمٍ كَتَابِهِ ۝ وَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيْخَبَطَنَ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ إِنِّي أُحَذِّرُكَ اللَّهُ أَنْ تُخْبِطَ عَمَلَكَ وَسَابِقَتَ بِشَقٍّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَتَقْرِيقِ جَمَاعَتِهَا فَاتَّقِ اللَّهَ وَادْكُرْ مَوْقِفَ الْقِيَامَةِ وَاقْلِعْ عَمَّا أَشْرَفْتَ فِيهِ مِنَ الْخَوْضِ فِي دَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: ۝ لَوْ تَمَالَأَ أَهْلُ صَنْعَاءَ وَعَدَنَ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَا كَبَّهُمْ

الله عَلَى مَنَاحِرِهِمْ فِي النَّارِ» فَكَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَعْلَامَ الْمُسْلِمِينَ سَادَاتِ الْمُهَاجِرِينَ بِلِهِ مَا طَحَتْ رَحَى حَرَبِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ وَذُوِي الْعِبَادَةِ وَالْإِيمَانِ مِنْ شَيْخٍ كَبِيرٍ وَشَابٍ غَرِيرٍ كُلُّهُمْ بِاللَّهِ تَعَالَى مُؤْمِنٌ وَلَهُ مُخْلِصٌ بِرَسُولِهِ مُقْرَرٌ عَارِفٌ فَإِنْ كُنْتَ أَبَا حَسَنٍ إِنَّمَا تُحَارِبُ عَلَى الْإِمْرَةِ وَالْخِلَافَةِ فَلَعْمَرِي لَوْ صَحَّتْ خِلَافَتُكَ لَكُنْتَ قَرِيبًا مِنْ أَنْ تُعَذَّرَ فِي حَرَبِ الْمُسْلِمِينَ وَلَكِنَّهَا مَا تَصْحَّ لَكَ أَنَّكَ بِصِحَّتِهَا وَأَهْلِ الشَّامِ لَمْ يَدْخُلُوا فِيهَا فَقَدْ وَاللَّهُ أَكْتَهُمُ الْحَرَبُ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا كَالثَّمَدِ فِي قَرَارِهِ الْغَدِيرِ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ؛^۱ از سوی عبدالله معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب؛ اما بعد: خداوند متعال در کتاب محکمش می‌گوید: «به یقین به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند و حی شده است که اگر مشرک شوی عملت باطل می‌شود و از زیانکاران خواهی بود» من تو را بر حذر می‌دارم از اینکه اعمال خود را حبط و نابود کنی و سابقه خود را به سبب ایجاد تفرقه در این امت بر باد دهی. از خدا پیرهیز و روز قیامت را به یاد آور و از ریختن خون مسلمانان دست بردار. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر تمام اهل صنعا و عدن دست به دست هم دهند و یک نفر از مسلمانان را به قتل برسانند خداوند همه آنها را به صورت در آتش دوزخ خواهد افکند، پس چگونه خواهد بود حال کسی که بزرگان اسلام و سران مهاجرین را به قتل برساند. این آسیاب جنگ را که به راه اندختهای و اهل قرآن و صاحبان عبادت و ایمان را از پیرمرد تا جوانان نو خواسته؛ کسانی که همه به خداوند متعال ایمان دارند و مخلصند و نسبت به رسولش اقرار دارند و عارفند، از بین می‌برد، رها ساز. اگر تو ای ابوالحسن به خاطر این جنگ می‌کنی که امیر و خلیفه مسلمانان هستی به جانم سوگند اگر خلافت تو صحیح بود ممکن بود این عذر در جنگ با مسلمانان از تو پذیرفته شود؛ ولی خلافت تو

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱ و ابن ابی الحدید نیز این نامه را با کمی تفاوت در ج ۱۴، ص ۴۲ نقل کرده است.

صحیح نیست. چگونه ممکن است صحیح باشد در حالی که اهل شام در آن داخل نشدند و با توبیعت نکردند. به خدا سوگند جنگ آنها را خورده و چیزی از آنها باقی نمانده جز به مانند ته ماندۀ آبی که در آبگیر باقی می‌ماند. والله المستعان».

این نامه که از جهتی موذیانه و از جهتی احمقانه است به خوبی بیانگر سوء رأی معاویه است، زیرا اولاً او به آیه حبط اعمال بر اثر شرك توسل می‌جوید در حالی که مطلقاً سخنی از شرك در میان نیامده و شق عصای مسلمین و تفرقه در میان آنها به فرض که صحیح باشد، ربطی به شرك ندارد این همان چیزی است که امام علیهم السلام عنوان «موقعة مَوْصَلِه» به آن داده و نوعی پراکنده‌گویی و سخنان نامربوط شمرده است.

ثانیاً امام علیهم السلام در پاسخ نامه که مرحوم رضی بخش‌هایی از آن را نیاورده، می‌فرماید: تو مرا امر به تقوا کردی و من امیدوارم که اهل تقوا باشم و اما به خدا پناه می‌برم که از کسانی باشم که وقتی به آنها امر به تقوا می‌شود تعصب و دنیاپرستی او را به گناه می‌کشاند (و تو از آنها هستی).

ثالثاً در پاسخ به مسئله حبط اعمال و سابقه در اسلام می‌فرماید: من اگر بر او خروج کرده بودم جا داشت مرا بر حذر داری؛ ولی می‌بینم که خداوند متعال می‌فرماید: «﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَقْرَءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ باگروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد». تو درست نگاه بین اهل بغض، گروه ماست یا تو؟ به یقین اهل بغض گروهی است که تو در آنی، زیرا بیعت من در مدینه که مهاجران و انصار آن را پذیرفتند، برای تو که در شام بودی الزام آور بود، همان‌گونه که بیعت عثمان در مدینه برای تو الزام آور شد در حالی که تو از سوی عمر امیر شام بودی و همان‌گونه که برای برادرت یزید بیعت عمر الزام آور شد در حالی که از سوی ابوبکر امیر شام بود.

سپس امام علیه السلام به پاسخ این نکته می‌پردازد که چه کسی شق عصای مسلمین کرده است و می‌فرماید: من باید تو را از این کار نهی کنم، رسول خدا مرا دستور داده است که با اهل باغی پیکار کنم و خطاب به یارانش فرمود: در میان شما کسی است که بر اساس تأویل قرآن پیکار می‌کند آن‌گونه که من بر تنزیل قرآن پیکار کردم و در آن هنگام که این سخن را می‌گفت، پیامبر اشاره به من کرد و من نخستین کسی هستم که فرمان او را اطاعت می‌کنم.

سپس امام علیه السلام به پاسخ بقیه نامه می‌پردازد که مرحوم سید رضی در بالا آن را آورد و شرح داده شد.

از آنچه گفته شد صداقت امام علیه السلام و وقاحت و حماقت معاویه کاملاً روشن می‌شود.

در طول تاریخ افراد طغیانگر نیز به این‌گونه منطق‌ها متول می‌شدند. قرآن مجید بیان روشنی در داستان موسی و فرعون در این زمینه دارد؛ هنگامی که موسی فرعونیان را دعوت به یگانه پرستی و ترک ظلم و ستم کرد، فرعون گفت: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شمارا دگرگون سازد، و یا در این زمین فساد برپا کند!^۱ در حالی که مفسد واقعی خود فرعون بود که حتی کودکان بی‌گناه را می‌کشت و شکم زنان باردار را می‌درید.

در اینجا با پاسخ یک سؤال بحث را پایان می‌دهیم و آن اینکه معاویه با آنکه می‌دانست محتوای نامه‌اش دروغ است، واوست که شق عصای مسلمین کرده و اجماع بر بیعت را به هم زده و راه بی‌تقوایی و سرکشی را پیش گرفته و اگر اعمال صالحی در گذشته داشته با جنگ افروزی خود آن را بر باد داده، او و دوستانش در خون عثمان شریک بوده‌اند نه علیه السلام، پس چرا قیافه حق به جانب به خود

می‌گیرد و این همه در نامه خود دروغ می‌نویسد؟

پاسخ همه این سوالات این است: معاویه این نامه را در حقیقت برای علی علی‌الله نوشت، بلکه برای مردم شام و اغفال آنها نوشت او می‌خواست به آنها بگوید ببینید من چه انسان صلح طلبی هستم و فریاد صلح برآورده‌ام؛ ولی علی گوش به سخنان من نمی‌دهد و در واقع این کار هم شبیه بلند کردن قرآن‌ها بر سر نیزه بود. او و یارانش به یقین نمی‌خواستند قرآن داور باشد، بلکه می‌خواستند از یکسو مردم شام را فریب دهند و از سوی دیگر در میان لشکر علی علی‌الله ایجاد تفرقه و نفاق کنند.

* * *



وَمِنْ كُنَاءِ الْمُبْلِغِ مَا لَمْ يَرَ

إِلَى جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبِجْلِيِّ لِمَا أَرْسَلَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ

از نامه‌های امام علیهم السلام است

که به جویر بن عبدالله بجلی هنگامی که او را به سوی معاویه (برای اتمام حجت نهایی) فرستاد نگاشت^۱

نامه در یک نگاه

محتوای نامه کاملاً روشن است امام علیهم السلام می‌خواهد فرستاده‌اش جریر، به معاویه اتمام حجت نهایی را بکند که اگر آماده بیعت است بیعت کند؛ و اگر آماده بیعت نیست مفهومش این است که قصد جنگ دارد.

* * *

۱. سند نامه:

از کسانی که قبل از سید رضی این نامه را نقل کردند نصر بن مزاحم در کتاب صفین و ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱).

أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ
الْجَزِّمِ، ثُمَّ خَيْرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَّةٍ، أَوْ سِلْمٍ مُحْزِيَّةٍ، فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ
إِلَيْهِ، وَإِنْ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) هنگامی که نامه من به تو رسید معاویه را به حکم نهایی، دعوت کن و برای یک طرفه شدن کار، او را به یک نتیجه جزمنی وادر ساز سپس او را میان جنگی آواره کننده یا تسليمی رسوایر مخیر ساز، اگر جنگ را اختیار کرد به او اعلان جنگ کن و اگر راه صلح و سلامت را پیش گرفت از او بیعت بگیر و السلام.

شرح و تفسیر

در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز

در تواریخ آمده است هنگامی که امیر مؤمنان علی علیہ السلام به جریر مأموریت داد تا نزد معاویه برود و از او بیعت بگیرد و او پیام امام علیہ السلام را به معاویه رساند معاویه بیوسته امروز و فردا می کرد تا جایی که اصحاب امیر مؤمنان او را متهم به همکاری با معاویه کردند و امام علیہ السلام درباره او فرمود: آن قدر جریر نزد معاویه درنگ کرده است که یا گنه کار است و یا فربیض خورده!

لذا امام علیہ السلام نامه مورد بحث را برای جریر مرقوم فرمود تا بیش از این معطل نشود و یکی از دو جواب را از معاویه بگیرد یا بیعت کند یا اعلان جنگ دهد امام علیہ السلام در این نامه می فرماید:

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) هنگامی که نامه من به تو رسید معاویه را به حکم نهایی دعوت کن و برای یک طرفه شدن کار، او را به یک نتیجه جزmi وادر ساز. سپس او را میان جنگی آواره کننده یا تسليیمی رسواگر مخیر ساز اگر جنگ را اختیار کرد به او اعلان جنگ کن و اگر راه صلح و سلامت را پیش گرفت از او بیعت بگیر والسلام»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مَعَاوِيَةَ عَلَى الْفَضْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمُ، ثُمَّ خَيِّهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُّجْلِيَّةٍ، أَوْ سِلْمٍ مُّخْزِيَّةٍ، فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ، وَإِنِ اخْتَارَ السَّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ، وَالسَّلَامُ).

هنگامی که نامه امام علیه السلام در شام به جریر رسید آن را به دست معاویه داد و خود به پا خاست و برای مردم سخن گفت و تذکر داد که همه شما از وضع عثمان آگاهید و تمام بلاد بدون گفتگو با علی بیعت کردید؛ یعنی با شخصی که اگر مسئله خلافت به اختیار خود ما گذاشته می شد کسی جز او را نمی پذیرفتید.

نکته

جریر بن عبدالله کیست؟

جریر بن عبدالله از مشاهیر صحابه از قبیله بجیله از قبائل یمن است. بجیله نام

۱. «فصل» در اصل به معنای جدایی است و به حکم قطعی که از قاضی و غیر قاضی صادر می شود، فصل گفته می شود، زیرا میان ارباب دعوا جدایی می افکند و مسائل مشتبه را ز هم جدا می سازد.

۲. «مجلیه» از ریشه «اجلاء» به معنای اخراج از وطن است و ریشه اصلی آن «جلاء» به معنای آشکار شدن است و به همین مناسبت به خروج از شهر نیز اطلاق شده، گویی شخص در شهر مخفی است و با خروج آشکار می گردد و «جلاء» به معنای صیقل دادن نیز، نوعی آشکار شدن رنگ حقیقی است که در زیر زنگار پوشیده شده بود.

۳. «مخزیه» از ریشه «خزی» است که به باب افعال رفته و «خزی» به معنای رسوایی و ذلت آمده است و شاید ریشه اصل رسوایی باشد که سبب ذلت هم می شود و جمعی از ارباب لغت ریشه اصلی آن را بحالی حاصل از وقوف در بلا و رسوایی و ذلت دانسته اند.

۴. «فانبد» از ریشه «نبذ» بر وزن «سیز» در اصل به معنای دور افکنندن اشیای بی ارزش است و گاه به معنای اعلام کردن نیز آمده؛ گویی سخنی به سوی طرف افکننده می شود، خواه این سخن الغای پیمان باشد یا اعلان جنگ یا چیز دیگر و در جمله بالا به معنای اعلان جنگ است.

زنی بود معروف در آن قبیله که قبیله به نام او نامیده شد و گاهی منسوب به آن قبیله را بجلی می‌گویند.

جریر در سال دهم هجرت در رأس ۱۵۰ تن از قبیله بجله نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد. پیغمبر او را احترام کرد و هنگامی که دست خود را برای بیعت گشود فرمود: بیعت به این شرط که به یکتایی خداوند و نبوّت من ایمان داشته باشی نماز را به پا داری و زکات را پردازی خیر خواه مسلمانان باشی و روزه ماه رمضان را انجام دهی و والی مسلمانان را اطاعت کنی.

سپس آن حضرت اوضاع منطقه زندگی او را سؤال کرد جریر عرض کرد: یا رسول الله اسلام در آن منطقه ظاهر شده و مردم بتها را شکستند. فرمود: بت «ذوالخلصه» چطور؟ عرض کرد این بت بزر به حال خود باقی است. حضرت وی را مأمور به نابود کردن آن ساخت. جریر با ۲۰۰ تن از قبیله خویش به آنجا شتافت و بعد از چند روز بازگشت و عرض کرد: به خدا سوگند آن را ویران کردم و به پیش چشم عبادت کنندگانش آتش زدم.

جریر همراه قبیله بجیله در فتح قدسیه شرکت داشت و مؤثر بود. بعداً از سوی عثمان به عنوان فرماندار منطقه همدان نصب شد و بعد از قتل عثمان رسیدن نامه امیر مؤمنان به او، مردم را به امامت حضرت و بیعت با او دعوت کرد و بعد از چندی به کوفه آمد و چون در میان مردم شام شهرتی داشت امام علیه السلام نامه خود را که برای معاویه نوشته بود به دست او داد که به شام برود؛ ولی نتوانست نقش خود را به خوبی ایفا کند و به کوفه بازگشت. مردم عراق به او بدین شدند و او را طرفدار معاویه شمردند. جریر از بدینی عراقیان دلگیر شد و به جزیره قرقیسا رفت و از کارهای سیاسی و اجتماعی دوری گزید.

۹

وَمِنْ كُنَّا بِهِ عَلِيهِ الْسِّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةٍ

از نامه‌های امام علیه السلام است
که (آن را نیز) برای معاویه نگاشته^۱

نامه در یک نگاه

با توجه به اینکه این نامه پاسخی است به نامه زشت و جسورانه معاویه به آن حضرت که مشتمل بر انبوهی از اهانت‌ها و شیطنت‌ها بوده است، نگاه نامه بیشتر به پاسخ سخنان شیطنت آمیز معاویه معطوف است.

۱. سند نامه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه پس از بیان چگونگی نوشتن این نامه می‌گوید: این داستان مشهوری است که در کتاب صفین نصر بن مزاحم آمده است و آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده تنها قسمت پایانی این نامه است. سپس اضافه می‌کند: این نامه را افراد دیگری نیز در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله:

۱. ابن عبد ربه در عقد الفرید.
۲. بلاذری در کتاب انساب الاشراف.
۳. شیخ مفید در کتاب الفصول المختارة آن مرحوم تنها قطعه‌ای از این نامه را آورده است.
۴. خطیب خوارزمی در کتاب المناقب (باید توجه داشت که سه نفر اول پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند) (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۷).

در بخشی از این نامه، امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌فرماید که به هنگام قیام پیغمبر اکرم علیه السلام گروه زیادی از جمله قریش، کمر به قتل او بستند و خداوند او را از چنگال آنان نجات داد و بیش از همه قریش بر ضد او قیام کردند.

در بخش دیگری از آن به این نکته اشاره می‌فرماید که پیغمبر اکرم علیه السلام در جنگ‌ها خاندان خود را در خط اول قرار می‌داد و با فدایکاری آنان، یارانش را حفظ می‌کرد. شهادت حمزه و جعفر و افراد دیگری از خاندان بنی‌هاشم را گواه این می‌شمرد. این در واقع پاسخی است به ادعای معاویه که در نامه‌اش افرادی غیر بنی‌هاشم؛ مانند خلیفه اول و دوم را دلسوزترین افراد نسبت به اسلام شمرده است.

در بخش سوم، حضرت اظهار شگفتی می‌کند که چگونه روزگار او را در برابر کسی همچون معاویه قرار داده که نه به اسلام خدمت کرده و نه سابقه‌ای در دین دارد.

و بالاخره در چهارمین بخش نامه از عدم پذیرش درخواست معاویه مبنی بر تحویل دادن قاتلان عثمان سخن می‌گوید، زیرا اگر بناست قاتلان او محکمه و مجازات شوند این کار در اختیار رئیس حکومت اسلامی است نه یک فرد شورشی. شایان ذکر است که نوشتن نامه از سوی معاویه و پاسخ علیه علیه السلام داستانی دارد که برای روشن ساختن محتوای نامه امام علیه السلام بسیار مفید است و آن اینکه: ابومسلم خولاوی که در اصل اهل یمن بود زمان جاهلیّت را درک کرده بود؛ ولی هرگز پیغمبر اسلام را ندید و عمدتاً در شام زندگی می‌کرد، با عده‌ای از مردم شام پیش از آنکه امام علیه السلام به سوی صفين حرکت کند نزد معاویه رفت و از او خواست که با علی علیه السلام که دارای مقام والایی از نظر همنشینی با پیغمبر و قربت و خویشاوندی با اوست و هجرت و سبقت در اسلام دارد، جنگ نکند و به او گفت تو هرگز چنین موقعیتی را نداری.

معاویه در پاسخ آنها به این بهانه متوصل شد که علی به قاتلان عثمان پناه داده اگر آنها را تحویل دهد تا قصاص شوند، با او جنگ نخواهد کرد. ابومسلم و همراهانش از معاویه خواستند که همین مطلب را در نامه‌ای برای علی علیہ السلام بنویسد. معاویه نامه‌ای به این مضمون نوشت و به ابومسلم داد تا به امیر مؤمنان برساند.

ابومسلم نامه را خدمت امام علیہ السلام آورد و در حضور جمع به آن حضرت داد سپس بپاخصاست و طی خطابه‌ای عرض کرد: من دوست ندارم ولایت امور مسلمین به دست غیر تو باشد؛ اما عثمان به ناحق کشته شد. قاتلان او را به دست ما بسپار اگر کسی مخالفت کرد نیروهای ما در اختیار توست.

امام علیہ السلام پاسخ داد: فردا بیا جواب نامه‌ات را بگیر. ابومسلم فردا که برای گرفتن جواب نامه آمد دید که مسجد پر از جمعیّت است و همه به طور دسته جمعی شعار می‌دهند: ما همه در قتل عثمان شرکت داشته‌ایم.

قابل توجه اینکه اجتماع آن گروه عظیم در مسجد از این جهت بود که احساس کردن شاید امام علیہ السلام بخواهد قاتلان عثمان را به معاویه تحویل دهد تا بهانه‌ای او بر مخالفت از بین برود، لذا همه آنها و طرفدارانشان در مسجد جمع شدند تا اعلام کنند قاتل عثمان یک یا چند نفر نبوده است؛ ولی امام علیہ السلام هم هرگز تصمیم نداشت که آن چند نفر را به معاویه بسپارد عملانیز چنین کاری ممکن نبود.

در این موقع امام علیہ السلام پاسخ مکتوب معاویه را به ابومسلم داد تا به شام ببرد؛ ولی ابومسلم با خود می‌گفت: «الآن طَابَ الصِّرَاطُ؛ اکنون برای ما جنگ کردن برای خونخواهی عثمان رواست». ^۱

ابومسلم و همراهانش گویا نمی‌خواستند این حقیقت را درک کنند که اولاً قتل عثمان بعد از یک قیام مردمی بر ضد او به خاطر کارهای ناروایش بوده نه کار یک

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۵، ص ۷۳ تا ۷۵.

یا چند فرد و ثانیاً به فرض که بخواهند قاتلان عثمان را محاکمه و قصاص کنند، این کار مربوط به یک فرد شورشی؛ مانند معاویه نیست باید به دست رئیس حکومت اسلامی که از سوی مهاجران و انصار برگزیده شده و مردم با او بیعت کرده‌اند انجام گیرد.

* * *

بخش اول

فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا، وَاجْتِيَاحَ أَصْلِنَا، وَهَمُوا بِنَا الْهُمُومَ وَفَعَلُوا بِنَا
الْأَفَاعِيلَ، وَمَنَعُونَا الْعَذْبَ، وَأَحْلَسُونَا الْخَوْفَ، وَاضْطَرَرُونَا إِلَى جَبَلٍ وَغَرِّ
وَأَوْقَدُوا النَّارَ الْحَرْبِ، فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حَوْزَتِهِ، وَالرَّمْمَى مِنْ وَرَاءِ
حُرْمَتِهِ، مُؤْمِنُنَا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ، وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ، وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ
قُرْيَشٍ خَلْوَةً مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ، أَوْ عَشِيرَةً تَقْوُمُ دُونَهُ، فَهُوَ مِنَ الْقُتْلِ
بِمَكَانٍ أَمْنٍ.

ترجمه

قبيله ما (قريش) خواستند پیامبر مان ﷺ را به قتل برسانند (که در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود) و ما را ریشه کن کنند، آنها انواع غم و اندوه را به جان ما ریختند و هرچه می توانستند درباره ما بدی کردند، ما را از زندگی شیرین (خود) باز داشتند و با ترس و وحشت قرین ساختند، و ما را مجبور کردند که به کوهی سنگلاخ و صعب العبور پناه بریم و آتش جنگ را برض مبارفو ختند. (هنگامی که دشمنان اسلام با تمام قوا بپا خاستند) خداوند اراده نمود که به وسیله ما از شریعتش دفاع کند و با دفاع ما شر آنها را از حریم اسلام باز دارد (در این هنگام جمعیت ما بنی هاشم به دو گروه تقسیم شده بودند؛ گروهی ایمان آورده و گروهی هنوز به صف مؤمنان نپیوسته بودند؛ ولی همه از اسلام دفاع می کردند) مؤمنان ما با این کار خواستار ثواب و اجر الهی بودند و کافران ما (که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند) به خاطر دفاع از اصل و ریشه خود و خویشاوندی پیغمبر اکرم ﷺ دفاع می کردند اما سایر افراد قريش (غیر از خاندان ما) که اسلام آوردن

از این ناراحتی‌ها بر کنار بودند یا به این عنوان که با قبایلی پیمان ترک مخاصمه داشتند (و نمی‌خواستند با آنها بجنگند) و یا عشیره آنها (که ایمان نیاورده بودند) از آنها حمایت می‌کردند از این رو جان آنها در امان بود.

شرح و تفسیر بنی‌هاشم نخستین حامیان اسلام

همان‌گونه که قبل اشاره شد این نامه پاسخی است به نامه معاویه و از آنجا که معاویه در ابتدای نامه خود دم از اسلام و عظمت پیغمبر اکرم و یاران و انصار او زده و سعی کرده است موقعیت خلفای سه گانه را بیش از حد بالا ببرد و از طرفی گویا فراموش کرده است که فرزند ابوسفیان، دشمن شماره یک اسلام است که آتش جنگ‌های مهم ضد اسلام را برافروخت. امام علیه السلام در این بخش از نامه چنین می‌فرماید: «قبیله ما (قریش) خواستند پیامبرمان را به قتل برسانند (که در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود) و ما را ریشه کن کنند. آنها انواع غم و اندوه را به جان ماریختند و هرچه می‌توانستند درباره ما بدی کردند ما را از زندگی خوش و راحت باز داشتند و با ترس و وحشت قرین ساختند و ما را مجبور کردند که به کوهی سنگلاخ و صعب العبور پناه ببریم و آتش جنگ را بر ضد ما افروختند»؛ (فَأَرَادَ قُوْمَنَا قُتْلَ نَبِيّنَا، وَاجْتَيَاخَ^۱ أَصْلِنَا، وَهَمُوا بِنَا الْهُمُومَ^۲ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفْاعِيلَ^۳،

۱. «اجتیاح» به معنای هلاک کردن، ریشه کن ساختن و ویران نمودن است و از ریشه «جوح» بر وزن «قوم» به همین معنا گرفته شده است.

۲. «هموم» جمع «هم» به معنای اندوه‌ها، نگرانی‌ها، نقشه‌ها و تصمیم‌هast و در اینجا به معنای توطئه‌هایی است که قریش بر ضد پیغمبر کردند و مایه غم و اندوه فراوان شدند. اصل این واژه به معنای قصد کردن است و از آنجاکه قصد در بسیاری از موارد توأم با نگرانی‌ها و اندوه‌هاست، به معنای اندوه و نگرانی نیز به کار رفته است.

۳. «الافاعیل» جمع «افعال» و آن جمع « فعل» است و در این‌گونه موارد به معنای کارهای بزرگ و دسیسه‌ها و توطئه‌هاست.

مَنْعُونَا الْعَذْبَ^۱، وَأَخْلَسُونَا^۲ الْخَوْفَ، وَاضْطَرَّونَا إِلَى جَبَلٍ وَغَرِّ^۳، وَأَوْقَدُوا^۴ لَنَا نَارَ الْحَرَبِ).

این چند جمله اشاره به بخش عظیمی از تاریخ اسلام و رفتار دشمنان مخصوصاً قبیله قریش است که به اصطلاح قبیله پیغمبر بود. آزارهایی که در مکه بر پیغمبر و یارانش رساندند، مسخره کردند، سنگباران نمودند، یارانش را شکنجه کردند و سرانجام که از پیشرفت اسلام در قبایل اطراف مکه به وحشت افتادند، تصمیم جدی گرفتند که مسلمانان را که گروه اندکی بودند در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار دهند، آن عهدنامه معروف را نوشتند که هیچ کس با مسلمانان رفت و آمد نکند، نه چیزی به آنان بفروشند نه بخرند، نه از آنها زن بگیرند نه زن بدھند. پای این عهدنامه را امضای کردند و برای تأکید در داخل خانه کعبه آویزان نمودند. مسلمانان به ناچار به شعب ابی طالب^۵ که درهای سنگلاخ بود پناه برداشتند و سه سال در محرومیت شدید، سخت ترین زندگی را داشتند. در آن حد که صدای کودکان گرسنه آنها در بیرون شعب مخصوصاً در شبهه که محیط خاموش بود به خوبی شنیده می شد و سرانجام هنگامی که پیغمبر اکرم به وسیله ابوطالب به آنها خبر داد که تمام عهدنامه جز نام الله را موریانه خورده از مشاهده

۱. «العذب» به معنای شیرین و گواراست که گاه جنبه ظاهری دارد و گاه جنبه باطنی و معنوی.

۲. «احلسونا» از ریشه «حلس» بر وزن «حرص» گرفته شده که به معنای پارچه نازکی است که زیر جهاز شتر می گذارند و در واقع به بدن شتر چسبیده است. سپس به هر چیزی که ملازم با دیگری باشد اطلاق شده است؛ مثلاً می گویند: فلان کس حلس البيت است؛ یعنی از خانه بیرون نمی آید و جمله بالا «أَخْلَسُونَا الْخَوْفَ» به این معناست که دشمنان ترس و وحشت را دائماً بر ما مستولی می ساختند.

۳. «وعر» به معنای زمین سنگلاخ و صعب العبور است.

۴. «اوقدوا» از ریشه «ایقاد» به معنای برافروختن آتش و از ریشه «وقود» به معنای شعلهور شدن گرفته شده است.

۵. برخلاف آنچه بعضی گمان می کنند، شعب ابی طالب، همان مکان قبرستان ابوطالب که الان نزدیک پل حجون قرار دارد، نیست؛ زیرا آنجا فاصله قابل توجهی تا خانه کعبه و مسجدالحرام دارد. شعب ابی طالب درهای بود در کنار کوه ابوقبیس در نزدیکی خانه کعبه و مسجدالحرام و لذا در تواریخ آمده که صدای گریه کودکان مسلمان از شدت گرسنگی و ناراحتی شبهها از داخل شعب به کنار خانه کعبه می رسید.

آن در وحشت فرو رفتند و گروهی طرفدار آزادی مسلمانان شدند و این محاصره شکسته شد.

جمله «وَأُوقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ» اشاره به زندگی مسلمانان در مدینه است که جنگ‌های متعددی از سوی کفار قریش که باز در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود، تحمیل شد جنگ‌هایی که فداکارترین فرد در حمایت از پیغمبر و اسلام در آنها علیه السلام بود؛ جنگ بدر، احد، احزاب و مانند آن و خاندان معاویه در روشن ساختن آتش این جنگ‌ها بزر ترین سهم را داشتند. با این حال او دم از عظمت اسلام و پیغمبر اکرم و یاران و انصار او می‌زند و آنها را می‌ستاید و علیه السلام را به عنوان کسی که بر حسد بود معرفی می‌کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای ابطال ادعای واهی معاویه که خود را در نامه‌اش مدافع اسلام و مدافعان اسلام قلمداد کرده، دست او را گرفته به گذشته تاریخ اسلام بر می‌گرداند و می‌فرماید: «(هنگامی که دشمنان اسلام با تمام قوا بر ضد ما بپا خاستند) خداوند اراده نمود که به وسیله ما از شریعتش دفاع کند و با دفاع ما شر آنها را از حریم اسلام باز دارد (در این هنگام جمعیت ما بنی هاشم به دو گروه تقسیم شده بودند گروهی ایمان آورده و گروهی هنوز به صاف مؤمنان نپیوسته بودند و همه از اسلام دفاع می‌کردند اما) مؤمنان ما با این کار خواستار ثواب و اجر الهی بودند و کافران ما (که هنوز اسلام را نبیذیرفته بودند) به خاطر دفاع از اصل و ریشه خود و خویشاوندی از پیغمبر اکرم دفاع می‌کردند»؛ (فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الدَّبَّ^۱ عَنْ حَوْرَتِهِ، وَالرَّمْيُ مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ. مُؤْمِنُنَا يَنْفِعِي بِذَلِكَ الْأَجْرُ، وَكَافِرُنَا يُحَارِمِي عَنِ الْأَصْلِ).

جمله «وَالرَّمْيُ مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ» کنایه از حفظ حریم اسلام و پیغمبر اکرم علیه السلام است، زیرا تیراندازان در پشت سنگرهای قرار می‌گیرند تا به دفاع از لشکر و حفظ

۱. «ذب» به معنای دفع کردن و دور ساختن و دفاع نمودن است.

آنها بکوشند. به گفته مرحوم علامه مجلسی واژه وراء در اینجا ممکن است به معنای جلو و پیشاپیش باشد (زیرا وراء گاه به این معنا آمده) و ممکن است به معنای پشت سر باشد، همان‌گونه که تیراندازان بر حسب ضرورت‌های میدان جنگ گاهی در پیشاپیش لشکر قرار می‌گرفند و گاهی در پشت سر به دفاع بر می‌خواستند.

جمله «وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ» به عقيدة جمعی از مفسران نهج البلاغه اشاره به شخصیت‌هایی همچون عباس، ابوطالب، حمزه و امثال آنهاست که حتی قبل از آن که اسلام بیاورند، مدافعان اسلام و پیغمبر اکرم به خاطر وفاداری به اصول عواطف خویشاوندی بودند.

جالب توجه اینکه به گفته بعضی از محققان، هنگامی که عده‌ای از مسلمانان در شعب ابی طالب در محاصره دشمن بودند، افرادی مانند عباس، عقیل بن ابی طالب و برادرش طالب بن ابی طالب و نوفل بن حارت بن عبدالمطلوب و پسرش حارت و برادرش ابوسفیان بن حارت بن عبدالمطلوب (او غیر از ابوسفیان بن حرب است) با مسلمانان در شعب به سر می‌بردند در حالی که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند.^۱

البته بعضی معتقدند که ابوطالب و حمزه مدتها قبل از اظهار اسلام، مسلمان شده بودند و اسلام خود را به دلایلی پنهان می‌داشتند.

اینها همه در حالی بود که خاندان معاویه، ابوسفیان و دار و دسته‌اش در تمام صحنه‌ها بر ضد مسلمانان آشکارا و پنهان توطئه می‌کردند و معاویه گویا همه این مسائل مسلم تاریخی را در نامه خود به فراموشی سپرده و دم از حمایت اسلام و حامیان آن می‌زند و افرادی را که از این صحنه‌ها غایب بودند به عنوان مدافعان صف اول می‌شمرد.

۱. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج ۱۷، ص ۳۶۵

لذا امام علیه السلام می‌افزاید: «اما سایر افراد قریش (غیر از خاندان ما) که اسلام آورده از این ناراحتی‌ها بر کنار بودند یا به این عنوان که با قبایلی پیمان ترک مخاصمه داشتند (و نمی‌خواستند با آنها بجنگند) و یا عشیره آنها (که ایمان نیاورده بودند) از آنها حمایت می‌کردند از این رو جان آنها در امان بود»؛ (وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلْوٌ^۱ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ، أَوْ عَشِيرَةٍ تَقْوُمُ دُونَهُ، فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمْنٍ).

به این ترتیب امام علیه السلام به این نکته مهم اشاره می‌فرماید که حامیان اصلی اسلام بنی هاشم بودند آنها که ایمان آورده‌اند، با جان و دل از اسلام و پیغمبر ﷺ دفاع می‌کردند و آنها که اسلام نیاورده بودند چون برای پیغمبر اکرم ﷺ عظمت و احترام قائل بودند از او دفاع می‌کردند؛ اما دیگران از قریش از جمله خلفای سه گانه که معاویه در نامه‌اش بر خدمات و فداکاری‌های آنها تکیه کرده هرگز در این صفت قرار نداشتند.

البته چنان نبود که معاویه از تاریخ اسلام بی‌خبر باشد، بلکه برای توجیه افکارش خود را به بی‌خبری می‌زد.

* * *

۱. «خلو» به معنای خالی بودن و عاری بودن است.

بخش دوم

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - إِذَا احْمَرَ الْبَأْسُ، وَأَحْجَمَ النَّاسُ،
قَدَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوَقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ وَالْأَسْنَةِ، فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ بْنُ
الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقُتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أَحْدٍ، وَقُتِلَ جَعْفَرٌ يَوْمَ مُوتَةَ، وَأَرَادَ مَنْ لَوْ
شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ، وَلَكِنَّ آجَالَهُمْ عَجْلَتْ،
وَمَنِيَّتْهُ أَجْلَتْ. فَيَا عَجَبًا لِلَّذَّهِ! إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدْمِيِّ، وَلَمْ
تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا، إِلَّا أَنْ يَدْعِي مُدْعٌ مَا لَا أَعْرِفُهُ، وَلَا
أَظْلَنُ اللَّهَ يَعْرِفُهُ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

ترجمه

هرگاه آتش جمع شعله ور می شد و دشمنان حمله می کردند، رسول خدا علیه السلام اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می داد و بدین وسیله اصحابش را از آتش شمشیرها و نیزه ها مصون می داشت، عبیده بن حرث روز بدر شهید شد، و حمزه در روز احمد، و جعفر در موته. کسی را هم سراغ دارم که اگر بخواهم می توانم نامش را ببرم که دوست داشت همانند آنان شهادت نصیبیش شود؛ ولی اجل آن گروه (عبیده بن حرث و حمزه و جعفر) به سر رسیده بود و مر او به تأخیر افتاد.

شگفتان از این روزگار که مرا هم سنگ کسانی قرار می دهد که هرگز چون من برای اسلام تلاش نکرده ام و سابقه درخشانی چون من ندارند، همان سوابقی که هیچ کس به مثل آن دسترسی پیدا نکرده است مگر اینکه کسی ادعای فضیلتی برای آنها کند که من از آن آگاه نیستم و گمان نمی کنم خدا هم از آن آگاه باشد

(زیرا اصلاً چنین چیزی وجود ندارد تا خدا از آن آگاه باشد) و خدارا در هر حال شکر می‌گوییم.

شرح و تفسیر

آنها که اسلام را یاری دادند

امام علیه السلام در این بخش از نامه آنچه را در بخش قبل به اجمال بیان فرموده بود، به تفصیل بیان می‌فرماید و نشان می‌دهد چه اشخاصی از بنی هاشم در راه اسلام فداکاری کردند و شربت شهادت نوشیدند، در حالی که کسانی را که معاویه به عنوان پیشگامان و فدائیان اسلام نام می‌برد، هیچ کدام به این مقام نرسیدند؛ می‌فرماید: «هرگاه آتش جنگ شعله‌ور می‌شد و دشمنان حمله می‌کردند، رسول خدا اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می‌داد و بدین وسیله اصحابش را از آتش شمشیرها و نیزه‌ها مصون می‌داشت»؛ (وَكَانَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ ۚ وَأَحْجَمَ النَّاسُ قَدَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوَقَىٰ بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّبُوفِ الْأَسِّيَةِ^۳).

تعییر به «احمر البأس؛ جنگ سرخ می‌شد» اشاره به شعله‌ور شدن آتش جنگ است به سبب اینکه جنگ را به آتشی تشبیه می‌کنند که به هنگام شدت افروختگی کاملاً سرخ می‌شود و گاه گفته شده که سرخ شدن در اینجا کنایه از خونریزی است که به هنگام شدت جنگ آشکار می‌گردد.

جمله‌های مذکور نشان می‌دهد که برخلاف روش فرماندهان در دنیای امروز که فرزندان و نزدیکان خود را به عقب جبهه می‌برند و بیگانگان را در صفوف

۱. «البأس» در اصل به معنای شدت و قوت و قدرت است و به معنای مشکلات شدید و جنگ نیز آمده است و جمله «لا بأس به» یعنی «مشکلی ندارد» و در جمله بالا «احمر البأس» اشاره به جنگ و شعله‌ور شدن آن است.

۲. «احجم» از ریشه «حجم» بر وزن «رجم» به معنای بازداشت از چیزی است و جمله «احجم الناس» به معنای خودداری کردن مردم (از پیشگام شدن) در میدان جنگ است.

۳. «ستة» جمع «ستان» به معنای سرنیزه و «رمح» به معنای نیزه است.

مقدم و امی دارند، پیغمبر اکرم عزیزترین بستگان خود را در صف مقدم قرار می‌داد تا ثابت کند چه اندازه به هدف خود معتقد است و در راه آن فداکاری می‌کند.

سپس امام علی^{علیه السلام} در ادامه این سخن نام سه نفر از بستگان نزدیک خود را که در سه جنگ مهم از جنگ‌های اسلامی شربت شهادت نوشیدند ذکر می‌کند؛ نخستین آنها «عبیدة بن حارث» (پسر عمومی پیغمبر که در روز بدر شهید شد) و دوم حمزه عمومی پیغمبر که روز احد به شهادت رسید و سومین نفر جعفر بن ابی طالب پسر عمومی دیگرش که در روز جنگ موته به افتخار شهادت نایل شد می‌فرماید:

«عبیدة بن حارث روز بدر شهید شد و حمزه در روز احد و جعفر در موته شهید شد»؛ (**فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَقُتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أَحُدٍ وَقُتِلَ جَعْفُرٌ يَوْمَ مُؤْتَةً**).

«بدر» نام چاهی است که در میان مکه و مدینه قرار داشت و به مدینه نزدیک تر بود و به اسم حفر کننده آن چاه نامگذاری شده بود. داستان شهادت عبیدة بن حارث بن عبدالطلب که به دست عتبة بن ریبعة از مشرکان واقع شد چنین است:

هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر با مشرکان رو به رو شدند مطابق رسم جنگ تن به تن، سه نفر از شجاعان لشکر مشرکان به نامهای عتبه و برادرش شیبه و پسرش ولید به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. چند نفر از انصار به سوی آنها حرکت کردند تا هر یک در مقابل یکی از آنان قرار گیرد؛ ولی مشرکان گفتند ما هماوردهای خود را از مهاجران می‌خواهیم پیغمبر اکرم به حمزه، عبیدة و امیر مؤمنان علی^{علیه السلام} روی کرد و فرمود: آماده شوید و به سوی این سه نفر بروید عبیده با عتبه رو به رو شد و حمزه با شیبه و علی علی^{علیه السلام} با ولید. علی علی^{علیه السلام} با چند ضربت ولید را از پای در آورد و به قتل رساند و حمزه شیبه را به خاک افکند.

Ubiede که سن بیشتری داشت در برابر عتبه قرار گرفت و ضرباتی میان آنها رد و بدل شد و سرانجام عبیده به روی خاک افتاد و نیمه جان بود. او را نزد پیغمبر اکرم علی^{علیه السلام} بردند هنگامی که به حضور پیغمبر علی^{علیه السلام} رسید عرض کرد: آیا من شهید

نیستم؟ حضرت فرمود: آری تو شهید راه خدا هستی.

اما حمزه بن عبدالمطلب در جنگ احمد که بعد از واقعه بدر در سال سوم هجرت واقع شد به وسیله وحشی که اسم با مسمایی داشت! به شهادت رسید. سبب این جنگ را چنین نوشتند که مشرکان بعد از شکست در جنگ بدر به مکه برگشتند و با یکدیگر (به رهبری ابوسفیان) هم قسم شدند که بخشی از شتران خود را بفروشند و وسائل حمله مجددی را به مسلمانان فراهم کنند در نتیجه سه هزار نفر از داخل و خارج مکه با دویست اسب و سه هزار شتر و هفتصد زره گردآوری کرده آماده حرکت به سوی مدینه شدند.

داستان این جنگ بسیار مفصل است. همین مقدار می‌دانیم که بر اثر اشتباہ بعضی از مسلمانان و سرپیچی از فرمان پیغمبر ﷺ، سرانجام این جنگ به شکست مسلمانان پایان گرفت، دندان و صورت پیغمبر ﷺ بر اثر سنگی که «عتبة بن ابی وقار» به سوی آن حضرت پرتاب کرد مجروح شد و حمزه مرد «شجاع لشکر اسلام» عمومی باوفای پیغمبر اکرم شربت شهادت نوشید؛ «هند» همسر ابوسفیان و مادر معاویه که با گروهی از زنان، لشکر دشمن را همراهی می‌کردند در پایان جنگ به مثله کردن شهدای مسلمان پرداختند، هند گوش و بینی را می‌برید و برای خود گردن بند می‌ساخت. جگر حضرت حمزه را از پهلویش بیرون آورد و به دندان گرفت و قصد خوردن آن را داشت؛ ولی نتوانست و بیرون افکند و به همین دلیل مسلمانان او را هند جگرخوار و معاویه را پسر هند جگرخوار نامیدند.

اما جعفر بن ابی طالب در غزوء موته به قتل رسید. این جنگ که در سرزمین موته نزدیک شام (مرز شمالی جزیره العرب) در سال هشتم هجرت واقع شد، از اینجا نشأت گرفت که پیغمبر اکرم، رسولی از سوی خود به نام حارث بن عمیره را به سوی حاکم بصری فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. هنگامی که او به

سرزمین موطه رسید به دستور حاکم بصری به قتل رسید و این برخلاف سنتی بود که درباره رسولان اقوام به یکدیگر انجام شد، سنتی که تا امروز نیز برقرار است. این مصیبت بر مسلمانان گران آمد و لشکری به فرمان پیغمبر در حدود سه هزار نفر به فرماندهی زید بن حارثه مأمور مقابله با شامیان شدند.

پیغمبر اکرم دستور داده بود که اگر زید شهید شود، جعفر پرچم را به دست گیرد و اگر جعفر شهید شود، عبدالله بن رواحه بعد از او فرمانده لشکر شود و اگر او هم شهید شود مسلمانان یک نفر را از میان خود به فرماندهی قبول کنند.

لشکر حرکت کرد، نخست به محل کشته شدن فرستاده پیغمبر رسیدند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند؛ ولی هنگامی که دشمنان آگاه شدند لشکر عظیمی در حدود یکصد هزار نفر فراهم کردند؛ اما مسلمانان از انبوه لشکر دشمن که تعداد آنها قابل مقایسه با تعداد لشکر اسلام نبود نهرا رسیدند و به پیکار برخاستند و همان‌گونه که پیغمبر اکرم پیش‌بینی کرده بود، زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه یکی بعد از دیگری به شهادت رسیدند. دشمن دست‌های جعفر را قطع کرد و به همین جهت پیغمبر اکرم بعداً درباره او فرمود: او با دو بال در فضای بهشت پرواز خواهد کرد.

سرانجام مسلمانان تدبیری اندیشیدند و چنین وانمود کردند که این سه هزار نفر مقدمه لشکر اسلام است و انبوه لشکر به زودی فرامی‌رسد و همین سبب شد که لشکر دشمن عقب‌نشینی کند و مسلمانان با تلفات محدودی به مدینه بازگشتند بی‌آنکه شکستی را تحمل کرده باشند و در واقع این جنگ بدون پیروزی دشمن تمام شد.

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی صدق کلمات امام علیؑ در نامه مورد بحث روشن می‌شود که چگونه پیغمبر اکرم همه جا خاندان بنی‌هاشم را در پیش‌بینی صفوی روزمندگان قرار می‌داد و دیگران - برخلاف گفته معاویه - در صفوی بعد قرار داشتند.

امام علیه السلام در ادامه این نامه به صورت کنایه‌ای که از تصريح رساتر است اشاره به نفس مبارک خود می‌کند که او هم مشتاق شهادت در راه اسلام بود؛ ولی خدا نخواست و اجلش فرا نرسیده بود می‌فرماید: «کسی هم بود که اگر بخواهم می‌توانم نامش را ببرم که دوست داشت همانند آنان شهادت نصیبش شود؛ ولی اجل آن گروه (عبیدة بن حارث و حمزه و جعفر) به سر رسیده بود و مر اول به تأخیر افتاد»؛ (وَأَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ وَلِكِنَّ آجَاهُمْ عَجِّلْتُ مَنِيَّتَهُ أَجْلَتُ).

این جمله بر همان چیزی تأکید می‌کند که بارها از امیر مؤمنان علیه السلام شنیده بود که می‌گفت من به شهادت علاقه‌مندترم از کودک شیرخوار نسبت به پستان مادرش^۱؛ و یا اینکه در پایان جنگ احـد امام علیه السلام خدمت پیغمبر آمد و غمگین بود و عرضه داشت: جمعی از مسلمانان (از جمله عمومیم حمزه) شهید شدند ولی شهادت نصیب من نشد. پیغمبر فرمود: «یا عَلَى أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ، ای علی بشارت باد بر تو، شهادت در انتظار توست (تو هم شهید راه خدا خواهی شد)».^۲

آن‌گاه امام بعد از آنکه دلیل برتری و فدایکاری خود و خاندانش را بر دیگران روشن ساخت، از گردش روزگار که در واقع به معنای مردم روزگار است اظهار شگفتی می‌کند که او و خاندانش را با این همه فضیلت در ردیف کسانی قرار می‌دهد که هرگز چنین سوابقی را نداشته‌اند، می‌فرماید: «شگفتا از این روزگار که مرا هم سنگ کسانی قرار می‌دهد که هرگز چون من برای اسلام تلاش نکردن و سابقه درخشانی چون من ندارند، همان سوابقی که هیچ کس به مثل آن دسترسی پیدا نکرده است»؛ (فَيَا عَجَبًا لِلَّهِرِ! إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي، وَلَمْ تَكُنْ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

لَهُ كَسَابِقَيِ الْتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا.

بعضی چنین پنداشته‌اند که این جمله اشاره به این است که مردم، آن حضرت را با معاویه مقایسه کرده‌اند در حالی که منظور امام علیؑ این نیست. نظر امام علیؑ در واقع به نامه معاویه است که خلفای سه گانه پیشین را در نامه‌اش مطرح کرده و فضیلت آنان را به رخ امام علیؑ کشیده است و گرنه معاویه در نامه‌اش هیچ اشاره‌ای به سوابق خود در اسلام ننموده، زیرا اصولاً سوابقی نداشت و اگر هم داشت، سابقه‌ای جز سوء او و خاندان ابوسفیان، دشمن شماره یک اسلام نبود. به هر حال امام علیؑ از مردم روزگار و از جمله معاویه ابراز شگفتی می‌کند که چگونه او را با خلفای پیشین مقایسه می‌کنند. این سخن در واقع هماهنگ با چیزی است که در خطبه شقصیه آمده است که می‌فرماید: «مَتَى اعْتَرَضَ الرَّئِبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرُوتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ چه زمانی در مورد مقایسه من با خلیفه اول و برتری من بر او شک و تردید واقع شد تا بخواهند مرا قرین این اشخاص (اعضای شورای معروف عمر برای خلافت بعد از او) قرار دهند». گویا کسانی که سخن مولا را در اینجا ناظر به مقایسه با معاویه دانسته‌اند تحت تأثیر جمله دیگری از کلام حضرت در جای دیگر واقع شده‌اند.

ولی اگر به این نکته دقت شود که نامه امام علیؑ در پاسخ به نامه معاویه است و در نامه معاویه سخن از برتری خلفای پیشین بوده است، روشن می‌شود که منظور امام علیؑ همان است که ما در بالا گفتیم.

سپس در ادامه همین سخن امام علیؑ باکنایه‌ای رساتر از تصریح چنین می‌فرماید: «مَغَرِ اِيْنَكَهُ كَسَيِ اِدْعَى فَضَالِي بِرَأْيِ آنَهَا كَنَدَهُ كَهْ مَنْ اِزَ آنَ فَضَالِلَ آَكَاهُ نِيَسْتَمْ وَ فَرَسْتَادِنْ دَلَوْبَهْ چَاهَ بَرَأَيِ كَشِيدِنْ آَبَ اَسْتَ». سپس به هرگونه ابراز نظر کردن اطلاق شده است.

۱. «لا يدلی» از ریشه «ادلاء» به معنای ابراز داشتن و اعلان کردن است. گفته می‌شود: «أَدْلِي بِرَأْيِه» یعنی رأی خود را ابراز داشت. این واژه در اصل از ماده «دلو» گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنای افکنند و فرستادن دلوبه چاه برای کشیدن آب است. سپس به هرگونه ابراز نظر کردن اطلاق شده است.

گمان نمی‌کنم خدا هم از آن آگاه باشد (زیرا اصلاً چنین چیزی وجود نداشته تا خدا از آن آگاه باشد)؛ (إِلَّا أَنْ يَدْعُونِي مُدَعِّي مَا لَا أَعْرِفُهُ، وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ).

این شبیه همان چیزی است که در آیه شریفه ۱۸ سوره یونس آمده است که می‌فرماید: «آنها غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنها زیانی می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند». آنگاه اضافه می‌کند: «﴿قُلْ أَتُنَبِّئُنَّ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ بگو آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد».

آنگاه در پایان این فراز از نامه بعد از روشن شدن سوابق اهل بیت و مخالفان، خدا را شکر و سپاس می‌گوید و می‌فرماید: «و خدا را در هر حال شکر می‌گوییم؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ).

جمله «فَيَا عَجَبًا لِلَّدَّهِ» به این معنا نیست که امام علیه السلام روزگار را سرنوشت‌ساز می‌داند و برای آن نقشی در حوادث می‌شمرد آن چنان که شاید دهربیون اعتقاد داشتند، بلکه منظور از دهر (روزگار) در اینجا همان مردم زمانه است که مقام آن حضرت را نشناختند و او را با کسانی قرین ساختند و مقایسه کردند که هرگز گامی همچون گام امام علیه السلام در راه اسلام برنداشته بودند، بنابراین گله از مردم روزگار است، هرچند ظاهراً از خود روزگار است.

به عبارت دیگر خوبی و بدی روزگار به وسیله خوبی و بدی مردم آن زمان مشخص می‌شود و به گفته شاعر:

وَ مَا لِرَمَانِنَا عَيْبًا سِوَا نَا	يُعِيبُ النَّاسُ كُلُّهُمْ زَمَانًا
وَ لَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا	نُعِيبُ زَمَانًا وَالْعَيْبُ فِينَا

همه مردم بر زمان عیب می‌نهند در حالی که زمان ما عیبی جز خود ما ندارد. ما بر زمان عیب می‌گیریم در حالی که عیب در ماست و اگر زمان زیان برآورد ما را هجو خواهد کرد.

جمله «مَنْ لَمْ يَسْعِ بِقَدَمِي» مفهومش این است که گامی همچون گام من بر نداشته و کنایه از این است که دیگران هرگز خدماتی را که من به اسلام کردم نکردند.

* * *

بخش سوم

وَأَمَّا مَا سَأَلَتْ مِنْ دَفْعٍ قَتْلَةَ عُثْمَانَ إِلَيْكَ، فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَلَمْ أَرْهُ
يَسْعَنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَلَا إِلَى غَيْرِكَ، وَلَعَمْرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ عَيْنِكَ وَشِقَاقِكَ
لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ، لَا يُكَلِّفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍ وَلَا بَحْرٍ، وَلَا جَبَلٍ لَا
سَهْلٍ، إِلَّا أَنَّهُ طَلَبٌ يَسُوءُكَ وَجْدَانُهُ، وَزَوْرٌ لَا يَسُرُّكَ لُقْيَانُهُ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

ترجمه

اما آنچه از من خواسته‌ای که قاتلان عثمان را به تو بسپارم، من در این امر
اندیشیدم و صلاح نمی‌دانم که آنان را به تو یا به دیگری تسلیم کنم (زیرا ارتباطی
به تو ندارد نه ولی دم آنها هستی نه حاکم اسلام). به جانم سوگند اگر دست از
گمراهی و نفاق افکنی بر نداری، به زودی کسانی را که تو از قاتلان عثمان
می‌شمری خواهی شناخت که در تعقیب تو بر می‌آیند و به تو زحمت نمی‌دهند
که برای دسترسی به آنان در صحرا و دریا و کوه و دشت به جستجوی آنها
برخیزی؛ ولی بدان که تعقیب آنها نسبت به تو چیزی است که یافتنش برای تو
ناراحت کننده و دیداری است که ملاقاتش هرگز تو را خوشحال نخواهد
ساخت، و سلام بر آنان که اهل آنند!

شرح و تفسیر

تورا با قاتلان عثمان چکار؟!

می‌دانیم معاویه در کتاب خود از امام علیهم السلام درخواست کرده بود که قاتلان
عثمان را به وی تحويل دهد، درخواستی بی‌معنا و دور از منطق؛ زیرا اگر باید

کسی به خاطر کشتن انسان بی‌گناهی قصاص شود این کار بر عهده امام مسلمین و خلیفه آنهاست و با موافقت ارباب دم - نه فردی شورشی که ولی دم او نیست - آن هم در صورتی که ثابت شود که مقتول بی‌گناه بوده و قاتلان گنه کار؛ لذا امام علیه السلام در برابر این درخواست معاویه می‌فرماید: «اما آنچه از من خواسته‌ای که قاتلان عثمان را به تو بسپارم، من در این امر اندیشیدم و صلاح نمی‌دانم که آنان را به تو یا به دیگری تسلیم کنم (زیرا ارتباطی به تو ندارد نه ولی دم آنها هستی نه حاکم اسلام)»؛ (وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتْلَةِ عُثْمَانَ إِلَيَّكَ، فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأُمْرِ فَلَمْ أَرِهُ يَسْعَنِي^۱ دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَلَا إِلَى غَيْرِكَ).

به یقین مسأله خونخواهی عثمان بهانه‌ای بیش نبود، بهانه‌ای برای بیعت نکردن و شورش بر امام مسلمانان. این مسأله از نظر تاریخی به قدری روشن است که در میان مردم به صورت ضربالمثالی در آمده و هنگامی که می‌خواهند بگویند فلاں کس بهانه‌جوبی می‌کند و فلاں موضوع را بهانه مخالفت خود قرار داده می‌گویند: «او فلاں مطلب را پیراهن عثمان کرده». به یقین اگر علیه السلام افرادی را به او تحویل می‌داد معاویه قناعت نمی‌کرد و باز افراد دیگری را می‌طلبید و همچنان بهانه‌جوبی را ادامه می‌داد تا پایه‌های حکومت خود را در شام محکم کند و این نهایت ناجوانمردی در برابر امام مسلمین بود.

از اینکه بگذریم دلایل بسیاری در دست است که معاویه حق نداشت چنین تقاضایی کند و امام علیه السلام هرگز نمی‌بایست به چنین تقاضایی اعتنا کند. از این گذشته هرگز این کار عملی نبود، زیرا شورش مسلمانان بر ضد عثمان شورشی عام بود. شاهد این سخن داستانی است که شارح بحرانی در شرح نهج البلاغه خود آورده است، او می‌گوید:

«ابوهریره و ابو درداء نزد معاویه آمدند و گفتند: چرا با علی جنگ می‌کنی؟

۱. «یسعنی» از ریشه «وُسْع» به معنای امکان پذیر بودن و در توان بودن است.

حال آنکه او به دلیل فضیلت و سابقه‌ای که در اسلام دارد به امر حکومت از تو سزاوارتر است. معاویه در پاسخ گفت: من هرگز ادعا ندارم که از او برترم؛ من برای آن می‌جنگم که قاتلان عثمان را به من تسلیم کند. آن دو نفر (که هر دو از افراد ساده ذهن بودند، بی‌آنکه از او سؤال کنند تو چه کارهای که قاتلان عثمان را به تو تسلیم کند؟ رئیس حکومتی یا ولی‌دم)، از نزد او خارج شده و به خدمت علی علیه السلام آمدند و عرض کردند: معاویه معتقد است که قاتلان عثمان نزد تو و در میان لشکریان توست آنها را به او تحویل بده و بعد از آن اگر با تو جنگ کرد می‌دانیم او ستمکار است.

امام علیه السلام فرمود: روز قتل عثمان حاضر نبودم تا قاتلانش را بشناسم اگر شما آنها را می‌شناسید به من معرفی کنید.

آنها گفتند: به ما چنین رسیده است که محمد بن ابی‌بکر، عمار یاسر، مالک اشتر، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق و فلان و فلان از جمله کسانی بودند که بر عثمان داخل شدند.

امام علیه السلام فرمود: اگر چنین است بروید و دستگیرشان کنید.
این دو نفر ساده‌لوح نزد آن بزرگواران رفتند و اظهار داشتند شما از قاتلان عثمان هستید و امیرالمؤمنین دستور دستگیری شما را داده است.

در این هنگام فریاد آنها بلند شد و بیش از ده هزار تن از میان لشکر علی علیه السلام برخاستند در حالی که شمشیر خود را کشیده در دست داشتند و می‌گفتند ما همه او را کشته‌ایم.

ابوهریره و ابو درداء از این جریان مبهوت و حیران شدند و نزد معاویه باز گشتند در حالی که می‌گفتند: این کار سرانجام و پایانی نخواهد داشت و داستان را برای معاویه نقل کردند.^۱

۱. ترجمة شرح نهج البلاغة ابن میثم، ج ۴، ص ۶۲۸، ذیل نامه فوق. شبیه همین روایت را با مختصر تفاوتی ←

آیا وقتی قاتلان عثمان و مدافعان آنها به این کثرت باشند امام می‌تواند همه یا یکی از آنها را تسلیم معاویه کند به فرض که معاویه ولی دم عثمان باشد و خونخواهی در دست او قرار گیرد.

از آنجاکه معاویه در پایان نامه‌اش امام را تهدید به جنگ کرده بود، برای اینکه این تهدید بی‌پاسخ نماند امام علیه السلام نیز در پایان نامه خود او را با جمله‌های کوبنده‌ای که آمیخته با انواع فصاحت و بلاغت است تهدید می‌کند و می‌فرماید: «به جانم سوگند اگر دست از گمراهی و نفاق افکنی بر نداری، به زودی کسانی را که تو از قاتلان عثمان می‌شمری خواهی شناخت که در تعقیب تو بر می‌آیند و به تو زحمت نمی‌دهند که برای دسترسی به آنان در صحراء و دریا و کوه و دشت به جستجوی آنها برخیزی؛ ولی بدان تعقیب آنها نسبت به تو چیزی است که یافتنش برای تو ناراحت کننده و دیداری است که ملاقاتش هرگز تو را خوشحال خواهد ساخت و سلام بر آنان که اهل آنند»؛ (وَلَعْمَرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَيْكَ^۱ شِقَاقَ^۲ لَتَغْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْبُونَكَ، لَا يُكَلِّفُونَكَ طَبَّهُمْ فِي بَرٍ وَلَا بَحْرٍ، لَا جَبَلٌ وَلَا سَهْلٌ، إِلَّا أَنَّهُ طَلَبٌ يَسُوءُكَ وَجْدَانُهُ، وَزَوْرٌ^۳ لَا يُسْرُكَ لُقْيَانُهُ^۴، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به معاویه یادآور می‌شود که قاتلان عثمان آنچنان که تو فکر می‌کنی (به فرض که در لشکر من باشند) یکی دو تا نیستند بلکه گروه عظیمی هستند که به زودی به سراغ تو می‌آیند. لازم نیست زحمت جستجوی آنها را بر خود هموار کنی. آری در آینده نزدیک تو را ملاقات خواهند

→ ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، ج ۳، ص ۶۱ نقل کرده است و مشابه آن را در بالا از ابومسلم خولانی نقل کردیم.

۱. «غّی» و «عوایة» به معنای گمراهی و گمراه شدن و ببراهه رفتن است.

۲. «شقاق» به معنای تفرقه و نفاق و ناسازگاری است و در اصل به معنای شکاف و جدایی میان دو چیز است.

۳. «زَوْر» گاه معنای مصدری دارد؛ یعنی دیدار کردن و ملاقات نمودن و گاه به معنای زائر است و در جمله بالا مناسب همان معنای مصدری است.

۴. «لُقْيَان» و «لقاء» مصدر است به معنای ملاقات نمودن.

کرد اما ملاقاتی ناخوشایند، آمیخته با ضربات شمشیر و نیزه و این بهانه احمقانه را از دست تو خواهند گرفت.

به راستی هم چنین شد و اگر ساده‌لوحی جمعی از فریب خورده‌گان توطئه عمر و عاصی به هنگام بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها نبود کار معاویه و حکومتش در شام یکسره شده بود.

نکته

باز هم درباره قتل عثمان

گرچه درباره قتل عثمان و قاتلان او و عواملی که سبب شورش مسلمانان بر ضد او شد بارها در این کتاب بحث کرده‌ایم، باز هم لازم است به نکته دیگری به صورت فشرده اشاره کنیم.

در میان یاران علی علیہ السلام از میان کسانی که پیغمبر شهادت به بهشتی بودنشان داده بود، افرادی بودند که عقیده داشتند عثمان به دلیل بدعت‌هایش مستحق قتل است.

نصر بن مزاحم در کتاب خود (صفین) نقل می‌کند: عمار در یکی از روزهای جنگ صفين در میان دوستان خود ایستاد و گفت: ای بندگان خدا با من بیایید تا نزد مردمی برویم که از شخص ستمکاری خونخواهی می‌کنند و جمعی از نیکان مخالف ظلم و ستم و امریکی و احسان او را کشته‌اند. این مردم اگر دنیايشان آباد باشد باکی ندارند، هر چند دین اسلام را در حال نابودی ببینند اگر به ما بگویند چرا عثمان را کشید خواهیم گفت: به دلیل بدعت‌هایی بود که ایجاد کرد، هر چند آنها خواهند گفت: هیچ بدعتی ایجاد نکرده است. البته آنها حق دارند منکر شوند، زیرا عثمان بیت‌المال را در اختیار آنها گذاشته بود، می‌خوردند و می‌چریدند و اگر کوه‌ها بر سرشان فرود می‌آمد باکی نداشتند.^۱

۱. صفین، ص. ۳۱۹

هنگامی که مرد بزرگواری مانند عمار که به یقین از بهشتیان بود، اقرار به شرکت در قتل عثمان می‌کند و دلیل آن را بدعوهای خطرناک او می‌داند، روشن است که امام اجازه نمی‌دهد این‌گونه افراد از مهاجران و انصار و تابعان به دست معاویه داده شود تا آنها را به قتل برساند.

ریشه‌های قیام مسلمانان علیه عثمان را در پنج امر می‌توان جستجو کرد:

۱. تعطیل شدن حدود و موازین الهی در دوران خلیفه سوم.
۲. تقسیم بیت‌المال در میان بنی امیه.
۳. مسلط ساختن بنی امیه بر مراکز حساس اسلامی.
۴. ضرب و جرح یاران پیامبر ﷺ همچون عبدالله بن مسعود و عمار یاسر.
۵. تبعید شخصیت‌هایی مانند ابوذر، مالک اشتر، صعصعة بن صوحان و برادرش و عمرو بن حمّق خُزاعی.

موج مخالفت با عثمان و اعتراض بر او چندان شدید و گسترده بود که حتی افرادی همچون عبد‌الرحمٰن بن عوف که پیروزی عثمان در شورای شش نفره عمر، مرهون ابتکار و خدعاً او بود، علیه وی به اعتراض برخاستند. عبد‌الرحمٰن به همین جهت تا پایان عمرش با خلیفه سخن نگفت و حتی وقتی عثمان در دوران بیماری او برای عیادتش آمده بود از خلیفه روی برگردانید و حاضر به سخن گفتن با وی نشد.^۱

در این میان عایشه همسر پیامبر اکرم ﷺ بیش از دیگران اعمال عثمان را تخطیه می‌کرد و حتی پس از ضرب عمار یاسر که به دستور عثمان صورت گرفت، عایشه جامه و کفش پیامبر ﷺ را بیرون آورد و گفت: مردم! هنوز لباس و کفش پیامبر ﷺ فرسوده نشده است اما شما سنت او را فراموش کرده‌اید.

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۳؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۶۱.
۲۷۲

این جمله عایشه معروف است که در مورد عثمان می‌گفت: «اَقْتُلُوا نَعْشَلَّا قَتَلَ
اللهُ نَعْشَلَّا؛ این پیر کفتار را بکشید که خدا او را بکشد».۱

همچنین از زمرة مخالفان عثمان باید از طلحه و زبیر نام برد که بیش از همه از او انتقاد می‌کردند و جای بسی شگفتی است که بعدها آن دو به همراهی عایشه برای خونخواهی عثمان، بر ضد خلیفه بر حق رسول خدا^{علیه السلام} یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام که خود با او بیعت کرده بودند، جنگ جمل را به راه انداختند. به هر حال تعداد کسانی که با گفتار خود بر ضد عثمان شوریدند و مقدمات قتل او را فراهم ساختند بیش از آن است که در اینجا نام برد شوند.

عوامل پنج گانه بالا سبب شد که از مراکز اسلامی مهم آن روز؛ مانند کوفه، بصره و مصر افراد زیادی از مردم به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر رهسپار مدینه شوند و با دیگر همفکران خود چاره‌ای برای توبه و بازگشت خلیفه به اسلام واقعی یا کناره‌گیری او از خلافت بیندیشند. آنان خانه خلیفه را محاصره کرده و ضمن نامه‌ای خواستار توبه او شدند.

عثمان که از عمق اعتراض آگاه نبود کوشید تا با واسطه قرار دادن افراد بدنامی همچون مغيرة بن شعبه و عمرو عاص غائله را پایان دهد؛ ولی مردم آنها را نپذیرفته و بر ضد آنان شعار دادند.

پس از این بود که عثمان چند بار دست به دامان امیرالمؤمنین علیه السلام شد و حضرت نیز هر بار با تدبیر حکیمانه خویش اوضاع را آرام می‌کرد؛ ولی متأسفانه عثمان که فاقد اراده قوی بود و به شدت تحت تأثیر اشخاص فاسدی همچون مروان بن حکم قرار گرفته بود و در هر کاری با آنان مشورت می‌کرد، عملایاً به تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام وقوعی ننهاد.

۱. النهاية ابن اثير الجزري، ج ۵، ص ۸۰ و شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد، ج ۲، ص ۷۷ و ج ۶، ص ۲۱۵.

در نهایت بار دیگر معتضدان خانه خلیفه را محاصره کردند و این بار از ورود آب به آنجا به شدت جلوگیری نمودند. در این میان امیرمؤمنان علیه السلام به درخواست خلیفه و با کمک بنی هاشم مشک پراز آب روانه خانه عثمان کرد و در این جریان برخی از بنی هاشم به دلیل درگیری با محاصره کنندگان مجرح شدند.

عثمان در ایام محاصره نامه‌ای برای معاویه نوشت و از او درخواست کمک کرد؛ ولی معاویه به نامه عثمان ترتیب اثر نداد و گفت که با یاران پیامبر ﷺ مخالفت نمی‌کند.

هدف محاصره کنندگان خانه خلیفه قتل او نبود، بلکه می‌خواستند با جلوگیری از ورود آذوقه به آنجا، عثمان و دستیاران او را تسليم خواسته‌های خویش کنند ولی سوء تدبیر مروان بن حکم که یک نفر از شورشیان را کشت، سبب شد که هجوم به داخل خانه آغاز گردد.

شدت هجوم به گونه‌ای بود که بنی امیه که محافظان جان خلیفه و کارگزاران خلافت بودند، پا به فرار نهادند و ام حبیبه همسر پیامبر اکرم ﷺ و دختر ابوسفیان (که خود از بنی امیه بود) آنان را در خانه خود مخفی کرد. سه نفر از طرفداران خلیفه که فرصت فرار نیافته بودند در درگیری با مهاجران کشته شدند و سرانجام عثمان نیز به دست آنان به قتل رسید. در این میان اشخاصی همچون محمد بن ابی بکر و کنانه بن بُشر تحبیبی و سودان بن حمران مرادی و عمرو بن حمّق خُزاعی و عمر بن صابی نقش مهم‌تری داشتند.^۱

* * *

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۸ به بعد و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۰ به بعد. برای تحقیق بیشتر مراجعه شود، به کتاب فروغ ولایت از استاد جعفر سبحانی، ص ۳۲۷-۳۳۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۲، ص ۱۲۹ تا ۱۵۸، ذیل خطبهٔ ۳۰.

١٠

وَمِنْ كُنَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ السُّلَامُ

إِلَيْهِ أَيْضًا

از نامه‌های امام علیهم السلام است
که آن را نیز به معاویه نوشته است^۱

نامه در یک نگاه

این نامه در حقیقت از چهار بخش تشکیل یافته است: در بخش اول امام علیهم السلام معاویه را نصیحت می‌کند و نسبت به سرنوشتش در قیامت و عواقب کارهایش هشدار می‌دهد، هر چند او را اسیر شیطان می‌داند و امید چندانی به هدایت او ندارد.

در بخش دوم این نکته را به معاویه گوشتزد می‌کند که چگونه می‌خواهد

۱. سند نامه:

این نامه بن مزارعه که قبل از سید رضی می‌زیسته، در کتاب صفین آورده و بعد از سید رضی ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال معاویه آن را نقل کرده البته آنچه را مرحوم سید رضی آورده تمام نامه نیست و نامه آغازی دارد که در مصادر نهج البلاغه آمده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۰). نامه مذبور ذیلی هم دارد که در کتاب تمام نهج البلاغه آمده است.

زمامداری امت اسلامی را برابر عهده بگیرد درحالی که نه سابقه درخشانی در اسلام دارد و نه از خانواده شریف و با تقوایی است.

در بخش سوم این نکته را گوشزد می فرماید که چرا دعوت به جنگ کردهای مردم را رها کن و تنها به میدان بیا و با من نبرد تن به تن کن تا تکلیف مسلمانان روشن گردد و گذشته تاریخ اسلام را که طعم شمشیر را برج و برادر و دایی ات نشاندم به یاد تو آورد.

بالاخره در بخش چهارم بهانه خونخواهی عثمان را مطرح می فرماید و می گوید: تو به خوبی می دانی چه کسی قاتل عثمان بوده است چرا به سراغ او نمی روی؟ در پایان می فرماید: می بینم که در میدان جنگ، ضجه و ناله لشکرت بلند می شود و شکست بعد از شکست دامت را می گیرد و سرانجام به کتاب خدا پناه می بری در حالی که به آن ایمان نداری.

* * *

بخش اول

وَكَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجْتُ بِزِينَتِهَا، وَخَدَعْتُ بِلَذَّتِهَا. دَعَتْكَ فَأَجَبْتَهَا، وَقَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا، وَأَمْرَتْكَ فَأَطَاعْتَهَا. وَإِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ يَقِفَكَ وَاقِفًا عَلَى مَا لَا يُنْحِيكَ مِنْهُ مِجَنٌ، فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَخُذْ أَهْبَةَ الْحِسَابِ، وَشَمِّرْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ، وَلَا تُمْكِنِ الْغُواةَ مِنْ سَمِّكَ، وَإِلَّا تَفْعَلْ أَعْلَمَكَ مَا أَغْلَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتَرْفٌ قَدْ أَخْذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا أَخْذَهُ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمْلَهُ، وَجَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالدَّمِ.

ترجمه

چه خواهی کرد آنگاه که لباسهای (پر زرق و برق) این دنیا را که در آن فرو رفته‌ای از تنت برگیرند، دنیایی که با زیتهاش خود را جلوه داده و بالذت‌هایش (تو را) فریب داده است؟!

این دنیا تو را فرا خواند و اجابت‌ش نمودی و زمامت را به دست گرفت و به دنبالش رفتی، فرمان‌ت داد اطاعت‌ش کردی. (ولی بدان) این دنیای فریب‌نده به زودی تو را وارد میدان نبردی می‌کند که هیچ سپری در آنجا تو را نجات نخواهد داد حال که چنین است از این امر (حکومت) کناره‌گیر و آماده حساب الهی شو و دامن را در برابر حوادثی که بر تو نازل می‌شود در هم پیچ و به حاشیه نشینان فرومایه گوش فراند. هرگاه به این دستور و رهنمود عمل نکنی به تو اعلام می‌کنم که خود را در غفلت فرو بردہ‌ای، زیرا فزونی نعمت تو را به طغیان و داشته (به همین دلیل) شیطان بر تو مسلط شده و به آرزوی خود درباره تو رسیده و همچون روح و خون در سراسر وجودت جریان یافته است.

شرح و تفسیر

نگاهی به آیندهٔ تاریک

همان‌گونه که در بالا گفتیم این نامه آغازی دارد که مرحوم سید رضی آن را در نهج البلاغه نیاورده است. امام علیه السلام در آغاز این نامه بعد از حمد و ثنای الهی و اشاره به زودگذر بودن دنیا و زندگی آن، خطاب به معاویه می‌فرماید: ای معاویه تو ادعای چیزی می‌کنی که اهلش نیستی؛ نه در گذشته و نه در حال. نه دلیل بر مدعای خود (لیاقت حکومت بر مسلمانان) داری و نه شاهدی از قرآن مجید و نه سخنی از پیغمبر اسلام علیه السلام. آن‌گاه دست او را گرفته و به عواقب زندگی دنیا برده و وقوف او را در قیامت در پیشگاه خدا در نظرش مجسم می‌کند شاید از خطاهای خود باز گردد و در صراط مستقیم گام نهد؛ می‌فرماید: «چه خواهی کرد آن‌گاه که لباسهای (پر زرق و برق) این دنیا را که در آن فرو رفته‌ای از تن‌ت برگیرند، دنیایی که با زینت‌هایش خود را جلوه داده و با لذت‌هایش (تو را) فریب داده است»؛ (وَكَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَ عَنْكَ جَلَابِيبُ^۱ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجْتُ^۲ بِزِينَتِهَا وَخَدَعْتُ بِلذَّتِهَا).

سپس می‌افزاید: «این دنیا تو را فرا خواند و اجابت‌ش نمودی و زمامت را به دست گرفت و به دنبالش رفتی، فرمانت داد اطاعت‌ش کردی»؛ (دَعْتُكَ فَأَجْبَتَهَا، قَادْتُكَ فَاتَّبَعَتَهَا، وَأَمْرَتُكَ فَاطَّعَتَهَا).

امام علیه السلام در این عبارات تشییهات جالبی برای دنیا فرموده، زرق و برق دنیا را به لباسهای رنگارنگی تشییه کرده که در تن می‌پوشند و یا چادری که به سر می‌کشند. زینت‌های دنیا را فریبنده و لذت‌هایش را مایه جلب و جذب به سوی

۱. «جلابیب» جمع «جلباب» بر وزن «مفتاح» (این واژه به کسر جیم و فتح آن هر دو گفته می‌شود و به معنای چادر و پارچه‌ای است تمام بدن را می‌پوشاند و به پیراهن بلند و گشاد نیز اطلاق شده است).

۲. «تبهّجت» از ریشه «بهج» و «بهجه» به معنای زیبایی و طراوت گرفته شده و «تبهّج» به معنای مسروشدن به سبب زیبایی است.

آن شمرده. هوس بازان و کسانی که از ماهیت دنیا بی خبرند به زودی به سوی آن جلب می شوند و برای اینکه بتوانند به این زینتها و لذات ادامه دهنند سر بر فرمان دنیا می نهند و اوامرش را اطاعت می کنند.

آن گاه امام علی^ع به عاقبت این ماجرا اشاره کرده می فرماید: «بدان این دنیای فریبینde به زودی تو را وارد میدان نبردی می کند که هیچ سپری در آنجا تو را نجات نخواهد داد حال که چنین است از این امر (حکومت) کناره گیر و آماده حساب الهی شو و دامن را در برابر حوادثی که بر تو نازل می شود در هم پیچ و به حاشیه نشینان فرمایه گوش فرانده»؛ (وَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقْفَكَ وَاقْفُ عَلَى مَا لَا يُسْجِيكَ مِنْهُ مَجْنٌ^۱، فَاقْعُسْ^۲ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَخُذْ أَهْبَةً^۳ الْحِسَابِ، وَشَمْرٌ^۴ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ، وَلَا تُمَكِّنِ الْغُواةَ^۵ مِنْ سَمْعِكَ).

امام علی^ع در این عبارات، هم ریشه انحرافات را برای معاویه بازگو می کند و هم راه درمان این درد را نشان می دهد؛ می فرماید: بهترین راه این است که از حکومت شام کنار بروی و آماده حساب الهی شوی.

جمله «شَمْرٌ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ» یا اشاره به حوادث در دنیا کی است که در همین دنیا دامان معاویه و طرفدارانش را می گرفت و یا اشاره به حوادث روز قیامت است

۱. «یوشک» از ریشه «وشک» بر وزن «اشک» به معنای تند رفتن گرفته شده، بنابراین «یوشک» مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقق می یابد (و صحیح آن «یوشک» با کسر شین است و گاه بافتح شین گفته می شود).

۲. «مجن» به معنای سپر است.

۳. «اقعس» صیغه امر است از ریشه «تعس» بر وزن «نفس» در اصل به معنای برآمدن سینه به طرف جلو و فرو رفتن پشت است. سپس به معنای عقب نشینی کردن از کاری آمده است و در عبارت بالا به همین معناست؛ یعنی ای معاویه از امر خلافت عقب نشینی کن.

۴. «اهبة» به معنای وسائل انجام کاری است.

۵. «شمر» از ریشه «تشمیر» و از ریشه «شمر» بر وزن «تمر» به معنای جمع کردن، برچیدن و آماده شدن آمده است و معادل آن در فارسی دامن همت به کمر زدن است.

۶. «غواة» جمع «غاوي» به معنای گمراه است.

(احتمال دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد) و در هر حال چون این حوادث قطعی‌الوقوع بوده به صورت فعل ماضی بیان شده است.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن معاویه را به یک سلسله امور معنوی تهدید می‌کند و می‌فرماید: «و اگر به این دستور و رهنمود عمل نکنی به تو اعلام می‌کنم که خود را در غفلت فرو برده‌ای، زیرا فزونی نعمت تو را به طغیان وا داشته (به همین دلیل) شیطان بر تو مسلط شده و به آرزوی خود درباره تو رسیده است و همچون روح و خون در سراسر وجودت جریان یافته»؛ (وَإِلَّا تَفْعُلْ أَعْلَمُكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتَرْفٌ أَقْدَأْخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا حَدَّهُ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمْلَهُ، جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالدَّمِ).

بعضی جمله «إِلَّا تَفْعُلْ...» را اشاره به این دانسته‌اند که امام علیه السلام او را تهدید به جنگ می‌کند و منظور از اعلام، اعلام عملی است در حالی که هیچ یک از تعبیرات جمله‌های قبل و بعد از آن چنین مفهومی ندارد، بلکه مجموعه‌ای است از اندرزهای بیدارگر.

این نکته جالب است که معاویه در نامه‌اش امام علیه السلام را تهدید به جنگ نموده؛ ولی امام علیه السلام او را تهدید به سلطه شیطان بر او می‌کند و او را اندرز می‌دهد.

* * *

۱. «مترف» به معنایی کسی است که دارای نعمت بسیار است و از آنجاکه غالباً سبب طغیان می‌شود، مترف به معنای متنعمان طاغی و گردن‌کش به کار می‌رود.

بخش دوم

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةً سَاسَةً الرَّعِيَّةِ، وَوُلَّةً أَمْرَ الْأَمَّةِ؟ بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ،
وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ، وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ لُزُومٍ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ. وَاحْذَرُكَ أَنْ تَكُونَ
مُتَمَادِيًا فِي غَرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ.

ترجمه

ای معاویه! چه زمانی شما حاکمان و مدبران رعیت و والیان امر امت اسلامی بوده اید، آن هم بدون پیشی گرفتن در اسلام و شرافت والای معنوی؛ پناه به خدا می بریم از اینکه ریشه های شقاوت گذشته آثار پایدار بگذارد و تو را بر حذر می دارم از اینکه در طریق غفلت ناشی از آمال و آرزو های دراز همچنان به راه خود ادامه دهی. تو را بر حذر می دارم از اینکه آشکار و نهانت یکسان نباشد (در ظاهر دم از اسلام بزنی ولی در باطن در افکار جاھلیّت غوطه ور باشی).

شرح و تفسیر از غفلت بر حذر باش

امام علیہ السلام در این بخش از نامه خود به عدم صلاحیت معاویه و بنی امیه برای حکومت بر امت اسلام، هرچند بر بخشی از کشور اسلام باشد اشاره می کند، زیرا می داند مسئله خونخواهی عثمان و امثال آن بهانه ای بیش نیست؛ هدف اصلی آن است که خود را ب مردم شام به عنوان یک حاکم اسلامی تحمیل کند؛ می فرماید: «ای معاویه چه زمانی شما حاکمان و مدبران رعیت و والیان امر امت اسلامی بوده اید آن هم بدون سبقت در اسلام و شرافت والای معنوی»؛ (وَمَتَى كُنْتُمْ يَا

مُعَاوِيَة سَاسَة الرَّعِيَّة، وَلَوْلَاهُ أَمْرِ الْأَمَّة؟ بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ، وَلَا شَرَفٌ بَاسِقٍ^{۱)}. درست است که خاندان بنی امیه و اجداد آنها زمانی حکمران بودند ولی این مربوط به زمان جاھلیت و کفر و شرك است و تعبیر به «ولاة أمر الأمة» نشان می دهد که منظور امام علیه السلام، عصر ظھور اسلام است؛ زیرا می دانیم که به هنگام ظھور اسلام خاندان بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان در جبهه مخالف اسلام کار می کردند و مدافع مشرکان و کفار بودند.

تعبیر به «ساسة الرعیّة» و «ولاة أمر الأمة» ممکن است از قبیل عطف تفسیری باشد و هر دو اشاره به همان حکومت اسلامی داشته باشد؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که «ساسة الرعیّة» مربوط به دوران قبل از اسلام و تعبیر به «ولاة أمر الأمة» مربوط به ظھور بعد از اسلام باشد، زیرا قبل از اسلام بنی امیه تنها زعیم قبیله خود بودند؛ ولی رعیت به معنای وسیع کلمه و به تعبیر دیگر «مردم مکه» تحت زعامت عبدالمطلوب و بعد از او ابوطالب قرار داشتند.

امام علیه السلام در تعبیر خود به «بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ...» به این واقعیت اشاره می کند که حکومت و زمامداری بر امّت اسلامی نیاز به شرایطی دارد از جمله پیشگام بودن در اسلام و شرافت والای نسب در حالی که معاویه فرزند ابوسفیانی است که تا آخرین لحظه‌ها در برابر پیغمبر اکرم مقاومت کرد و داستان آلو دگی‌های مادر معاویه معروف است.

آنگاه امام علیه السلام در ضمن سه جمله به او هشدار می دهد؛ نخست می فرماید: «پناه به خدا می برمی از اینکه ریشه‌های شقاوت پیشین آثار پایدار بگذارد»؛ (وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ).

این جمله احتمالاً اشاره به آن است که معاویه به خاطر وراثت نامناسبی که از پدر و مادر (ابوسفیان و هند جگرخوار) داشت و سالیان دراز با پیغمبر اسلام

۱. «باسق» به معنای بلند و مرتفع از ریشه «بسوق» بر وزن «طلوع» گرفته شده است.

همراه پدرش مبارزه کرد، زمینه‌های شقاوت و انحراف در او آماده بود و جز با خودسازی و تلاش فراوان رهایی از آن ممکن نبود.

حضرت در دومین جمله می‌افزاید: «تو را برحذر می‌دارم از اینکه در طریق غفلت ناشی از آمال و آرزوهای دراز همچنان به راه خود ادامه دهی»؛ (وَأَحَذِّرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًّا فِي غِرَّةٍ^۱ الْأُمَّنِيَّةِ^۲).

این جمله نظر به همان چیزی دارد که بارها در روایات اسلامی به آن اشاره شده که آرزوهای دور و دراز، انسان را از خدا و روز جزا و حتی موقعیت خویش در دنیا غافل می‌سازد (وَأَمّا طَوْلُ الْأَمْلِ فَيُسَيِّسِي الْآخِرَةِ).^۳

در سومین جمله می‌فرماید: «تو را برحذر می‌دارم از اینکه آشکار و نهانت یکسان نباشد (در ظاهر دم از اسلام بزنی ولی در باطن در راه شرک و افکار جاھلیّت گام برداری)»؛ (مُخْتَلِفُ الْعَلَانِيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ).

این جمله اشاره به نفاق معاویه است که در ظاهر به عنوان خونخواهی عثمان و دفاع از مقام خلافت برخاسته بود و در باطن هدفی جز حکومت بر شام نداشت و می‌دانیم که حالت نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن و گفتار و رفتار از شرک هم خطرناک‌تر است، زیرا مسلمانان تکلیف خود را با مشرکان و دشمنان اسلام می‌دانند در حالی که ممکن است منافقان را به سبب پوششی که از اسلام در ظاهر دارند نشناستند و از پشت به آنها خنجر بزنند.

* * *

۱. «غِرَّةٍ» به معنای غفلت، بی‌خبری و غرور است.

۲. «الْأُمَّنِيَّةِ» به معنای آرزو است و ریشه اصلی آن «منی» بروزن «رمی» به معنای تقدیر و فرض است و اینکه به آرزوها تمدنی و امنیه‌گفته می‌شود به این دلیل است که انسان مطالبی را در عالم خیال خود برای آینده فرض و تقدیر می‌کند و به آن دل می‌بندد. واژه امنیة غالباً در مواردی به کار می‌رود که آرزوهای دستنبیافتی در میان است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳

بخش سوم

وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْحَرْبِ، فَدَعَ النَّاسَ جَانِبًاً وَأَخْرُجْ إِلَيَّ، وَأَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ
مِنِ الْقِتَالِ، لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَالْمُغَطَّى عَلَى بَصَرِهِ! فَأَنَا أَبُو
حَسَنَ قَاتِلُ جَدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالِكَ شَدِّخًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَبِذَلِكَ
الْقَلْبُ الْقَى عَدُوُّي، مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَلَا اسْتَحْدَثُ نَبِيًّاً. وَإِنِّي لَعَلَى
الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ.

ترجمه

تو مرا به جنگ دعوت کردی (اگر راست می‌گویی) مردم را کنار بگذار و خودت تنها به میدان بیا و هر دو لشکر را از جنگ معاف کن تا بدنی چه کسی گناهان بر قلبش زنگار نهاده و چه کسی پرده بر دیده او افتاده است؟! من ابوالحسن هستم، قاتل جد و برادر و دایی تو در روز بدر، و بر مغز آنها کوییدم و همان شمشیر اکنون با من است و با همان قلب (و همان جرأت و شهامت) با دشمنم رو به رو می‌شوم من نه بدعتی در دین گذاشتہام نه پیامبر جدیدی انتخاب کرده‌ام من بر همان طریقی هستم که شما پس از آنکه با اکراه آن را پذیرفتید با میل خود ترکش کردید!

شرح و تفسیر

همواره بر طریق هدایت گام بر می‌دارم

امام علیہ السلام در این بخش از نامه به پاسخ بخش دیگری از نامه معاویه می‌پردازد؛ معاویه با کلمات زننده و جسوسرانه و بی‌ادبانه امام علیہ السلام را تهدید به جنگ می‌کند و

حضرت را به عنوان کسی که بر چشمش پرده افکنده شده و قلبش زنگار گرفته نام می‌برد. راستی عجیب است کسی که از بازماندگان عصر جاهلیّت و فرزند سرسخت‌ترین دشمنان اسلام است به کسی که تمام وجودش از کودکی تا پایان عمر در خدمت اسلام بوده و شجاع‌ترین مرد عرب شمرده می‌شود این‌گونه جسورانه سخن بگوید.

به هر حال می‌فرماید: «تو مرا به جنگ دعوت کردی (اگر راست می‌گویی) مردم را کنار بگذار و خودت تنها به میدان بیا و هر دو لشکر را از جنگ معاف کن تا بدانی چه کسی گناهان بر قلبش زنگار نهاده و چه کسی پرده بر دیده او افتاده است؟»؛ (وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْحَرْبِ، فَدَعَ النَّاسَ جَانِبًا وَأَخْرُجْ إِلَيَّ، وَأَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ، لِتَعْلَمَ أَئُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ، وَالْمُغْطَى عَلَى بَصَرِهِ).

امام علیه السلام بی‌آنکه معاویه را صریحاً به تعبیراتی که خودش داشته خطاب نماید، پاسخ دندان شکنی به معاویه می‌دهد که اگر در تهدید به جنگ صادق است، به جای اینکه خون‌های مسلمانان از دو طرف ریخته شود تک و تنها به میدان بیاید و در برابر امام علیه السلام قرار گیرد و به یقین معاویه پاسخی برای این پیشنهاد نداشت، زیرا هرگز خود را مرد چنین میدانی نمی‌دانست.

مرحوم مغنية از کتاب الامامة والسياسة نکته جالبی در اینجا نقل کرده که هنگامی که این پیام به معاویه رسید عمرو بن عاص بن عاص به معاویه گفت: آیا تو می‌ترسی به میدان علی بروی؟ والله من می‌روم، هرچند هزار بار کشته شوم؛ لذا در ایام صفين عمرو بن عاص در برابر علی علیه السلام به میدان آمد و امام علیه السلام نیزه‌ای بر او زد و او به زمین افتاد در اینجا عمرو برای نجات خود چاره‌ای جز این ندید که لباس خود را بالا بزند و عورتش را آشکار سازد، زیرا می‌دانست امام علیه السلام حیا می‌کند و باز می‌گردد و از کشته شدن نجات می‌یابد.

به همین دلیل بعد از آن معاویه به عمرو بن عاص می‌گفت: دو چیز تو را از

مر نجات داد: اول عورت و دوم حیای علی بن ابی طالب.

سپس امام علی^ع در تأیید این سخن می‌فرماید: «من ابوالحسن هستم، قاتل جد و برادر و دایی تو در روز بدر، من بر مغز آنها کوبیدم و همان شمشیر اکنون با من است و با همان قلب (و همان جرأت و شهامت) با دشمنم رو به رو می‌شوم»؛ (فَإِنَّا أَبْوَحَسَنَ قَاتِلُ جَدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالِكَ شَدِّخًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَبِذَلِكَ الْقَلْبُ الَّقَنِي عَدُوِّي).

می‌دانیم که «عتبه بن ربیعه» پدر هند که مادر معاویه بود روز جنگ بدر در برابر «عیبدة بن حارث» (پسر عمومی علی^ع) قرار گرفت، امام علی^ع به کمک عبیده شتافت و او را به قتل رساند، برادر معاویه به نام «شیبیه بن ابوسفیان» در برابر حمزه قرار گرفت و امام علی^ع به کمک حمزه او را به خاک افکند و دایی معاویه که «ولید بن عتبه» نام داشت به تنها یی در برابر امام علی^ع قرار گرفت و امام علی^ع او را بر خاک افکند.

با توجه به اینکه «شدخ» به معنای شکستن چیز تو خالی است، این تعبیر امام علی^ع بیانگر این حقیقت است که جد و برادر و دایی معاویه که در روز جنگ بدر کشته شدند جمجمه‌هایی تو خالی داشتند که خالی از مغز متفکر بود.

در حالی که معاویه در نامه‌اش الفاظ تند و داغ ولی تو خالی به کار می‌برد، علی^ع تعبیراتی ملایم‌تر و آمیخته با قوت و قدرت واقعی ذکر می‌کند. معاویه دعوت به جنگ گروه‌ها می‌کند، علی^ع او را به جنگ تن به تن؛ یعنی معاویه را فرا می‌خواند.

معاویه بی‌آنکه ادعای خود را با مدرکی تاریخی تأیید کند، سخن می‌گوید و علی^ع دست او را گرفته به سوابق تاریخی روشن و آشکار از جنگ بدر می‌برد و به او گوشزد می‌کند که من همان علی بن ابی طالب و شمشیرم همان شمشیر و قلب نیرومندم همان قلب است و شجاعتم همان شجاعت.

آن‌گاه به نکته دیگری اشاره می‌کند و آن ثبات و بقا در مسیر معنوی اسلام است؛ می‌فرماید: «من نه بدعتی در دین گذاشته‌ام نه پیامبر جدیدی انتخاب کرده‌ام من بر همان طریقی هستم که شما پس از آنکه با اکراه آن را پذیرفتید با میل خود ترکش کردید»؛ (ما اسْتَبَدَّلْتُ دِينِي، وَلَا اسْتَحْدَثْتُ نَيِّرًا. وَإِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرْكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرِهِينَ).

اشاره به اینکه ابوسفیان و دار و دسته‌اش روز فتح مکه با اکراه اسلام را ظاهرآ پذیرفتند و قرایین تاریخی نشان می‌دهد که اعتقاد راستین به اسلام نداشت و لذا بعد از آنکه بنی امیه حکومت را در زمان خلیفه سوم به دست گرفتند، بسیاری از اصول اسلام و سنت پیغمبر اکرم علیه السلام را زیر پا گذارند و بیت المال مسلمین را غارت کردند و نیازمندان را که مالک اصلی آن بودند محروم ساختند.

از آنچه در بالا گفته شد معلوم گردید که منظور امام علیه السلام از اینکه می‌فرماید: «شما اسلام را با میل خود ترک کردید»، مربوط به بعد از پذیرش اسلام است؛ یعنی نخست با اکراه آن را پذیرفتید سپس پس از آنکه قدرت پیدا کردید سنت‌های پیغمبر را یکی پس از دیگری شکستید. شاهد این سخن آنکه امام علیه السلام می‌گوید: «من هرگز دینم را تغییر ندادم و سنت را نشکستم»، بنابراین آنچه جمعی از شارحین نهج البلاغه گفته‌اند که جمله «ترکتموه طائعین» راجع به عدم پذیرش اسلام قبل از فتح مکه است با توجه به سخنی که امام علیه السلام درباره خود می‌گوید تفسیر صحیحی به نظر نمی‌رسد. به خصوص که واژه ترک در جایی گفته می‌شود که انسان قبل‌اچیزی را پذیرفته باشد یا به مکانی رفته باشد و یا آن را رها سازد.

نکته‌ها

۱. مقایسه شجاعت امام علیه السلام با دشمنانش

از نکات جالبی که درباره میزان شجاعت معاویه و عمرو عاص در تواریخ

آمده این است که واقدی مورخ معروف - طبق آنچه ابن ابیالحدید در شرح نهج‌البلاغه خود آورده، می‌نویسد: - بعد از آنکه علی^{علیہ السلام} شهید شد و معاویه بر عریکه قدرت نشست، روزی به عمرو عاص گفت: ای اباعبدالله (کنیهٔ عمرو عاص اباعبدالله بود) هر زمان که تو را می‌بینم خنده‌ام می‌گیرد. عمرو گفت: برای چه؟ گفت: من به یاد روزی می‌افتم که علی در صفين به تو حمله کرد و تو از وحشت برای اینکه از مر حتمی نجات‌یابی عورت خود را آشکار ساختی (و علی حیا کرد و تو نجات یافتی) عمرو گفت: من هم از دیدن تو بیشتر خنده‌ام می‌گیرد، زیرا به یاد آن روز می‌افتم که علی فریاد زد و تو را به میدان دعوت کرد ناگهان نفس در سینه‌ات پیچید و زبان در دهانت قفل شد و آب دهانت در گلویت گیر کرد و لرزه بر اندامت افتاد و چیز دیگری از تو سر زد که نمی‌خواهم بگویم. معاویه گفت چگونه ممکن است چنین چیزی شده باشد در حالی که دو قبیلهٔ عک و اشعریون از من حمایت می‌کردند؟ عمرو گفت: تو خود می‌دانی که آنچه را گفتم واقع شد در حالی که آن دو قبیلهٔ هم اطراف تو را گرفته بودند حال فکر کن اگر به میدان می‌آمدی چه بر سرت می‌آمد معاویه که پاسخی برای این سخن نداشت گفت: ای اباعبدالله شوخی را رها کن و سخنان جدی بگو، ترس و فرار از علی بر هیچ کس عیب نیست؛ (إِنَّ الْجُبْنَ وَالْفِرَازَ مِنْ عَلَيٍّ لَا عَارَ عَلَى أَحَدٍ فِيهِما).^۱

۱. از نکات جالب تاریخ اینکه شبیه این داستان درباره بسر بن ارطاة که او را یکی از شجاعان عرب می‌دانستند واقع شد. ابن عبد البر در کتاب استیعاب (ج ۱، ص ۱۶۴) آورده است که بسر باماویه در صفين حضور داشت. معاویه بسر را تشجیع به جنگ با امیر مؤمنان کرد و به او گفت: «من شنیده‌ام تو آرزو داری بالا و رو به رو شوی اگر بر او پیروز شوی ذنبا و آخرت در اختیار توست» و پیوسته او را تشجیع می‌کرد و به او وعده می‌داد تا اینکه بسر چشمش به امیر مؤمنان افتاد که در میدان جنگ بود. بسر به سوی امام^{علیہ السلام} آمد و با امام درگیر شد. حضرت با ضربه‌ای او را بر زمین افکنده و نیز متousel به همان چیزی شد که عمرو عاص متousel شده بود؛ یعنی پیراهن خود را بالا زد و عورت خود را نمایان ساخت. امام از او چشم پوشید همان‌گونه که از عمرو عاص چشم پوشیده بود (شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۶، ص ۳۱۶ و ۳۱۷).

۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟

ابن ابی الحدید می‌گوید: از استادم نقیب پرسیدم آیا معاویه در جنگ بدر همراه مشرکان حاضر بود؟ گفت: آری سه نفر از اولاد ابوسفیان حنظله، عمرو و معاویه در این جنگ حضور داشتند یکی از آنها (حنظله) کشته شد و دیگری (عمرو) اسیر گشت و معاویه فرار کرد و پیاده به سوی مکه به راه افتاد هنگامی که به مکه رسید هر دو پای او ورم کرده بود و دو ماه معالجه کرد تا بهبودی یافت. سپس استاد او می‌افزاید: هیچ یک از مورخان در این مسأله تردید ندارند که حنظله به دست علی علیه السلام کشته شد و برادرش عمرو اسیر گشت. علاوه بر این غیر از معاویه کسی در جنگ بدر فرار کرد، که از همه اینها شجاعتر بود و آن عمرو بن عبدوّد، یکه تاز میدان بود. او در جنگ بدر حضور داشت و با پایی پیاده فرار کرد و هنگامی که به مکه رسید بیمار بود و بعد از بهبودی در جنگ خندق شرکت کرد و به دست علی علیه السلام کشته شد و آنچه از دست امام علیه السلام روز بدر رفته بود روز خندق جبران شد.

سپس می‌افزاید: مردی از اعمش سؤال کرد: آیا معاویه از بدریون بود؟ گفت: آری معاویه در جنگ بدر حضور داشت؛ ولی در لشکر دشمن.

امام علیه السلام نیز در یکی از نامه‌های خود به داستان فرار معاویه اشاره می‌فرماید و می‌گوید: من چیزی را به خاطر تو می‌آورم که حتماً فراموش نکرده‌ای، در آن روز که برادرت حنظله کشته شد و برادر دیگر را اسیر کردم و به سراغ تو آمدم فرار کردم و اگر نه این بود که من فرارکنندگان را تعقیب نمی‌کنم، تو سومین آنها بودی.^۱

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۸۴-۸۵

بخش چهارم

وَزَعْمَتْ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِرًا بِدَمِ عُثْمَانَ. وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا، فَكَانَيْ قَدْ رَأَيْتُكَ تَضِجُّ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتَكَ ضَجِيجَ الْحِمَالِ بِالْأَنْقَالِ، وَكَانَيْ بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَّاعًا مِنَ الْخَرْبِ الْمُتَنَابِعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَهِيَ كَافِرَةٌ جَاهِدَةٌ، أَوْ مُبَايِعَةٌ حَائِدَةٌ.

ترجمه

تو گمان کردی برای انتقام خون عثمان آمده‌ای، در حالی که خوب می‌دانی خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شد و اگر به راستی طالب خون او هستی، از همان جا که میدانی آن را طلب کن، گویا تو را می‌بینم که از رویارویی در جنگ ضجه و ناله می‌کنی همچون شتران سنگین بار، و گویا تو را مشاهده می‌کنم که با جمعیت خود بر اثر ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست و کشتگانی که پشت سر هم روی زمین می‌افتدند، ناله و فریاد بر آورده‌ای و مرا به کتاب خدادعوت می‌کنی و این در حالی است که جمعیت توبه آن کافرو منکرند یا بیعت خود را شکسته‌اند.

شرح و تفسیر

آینده شوم و تاریک دشمن!

در آخرین بخش این نامه امام علیہ السلام باز از داستان قتل عثمان سخن می‌گوید که معاویه آن را بهانه‌ای برای تمرد و مخالفت خود قرار داده بود و خونخواهی

عثمان را بهانه کرده بود می فرماید: «تو گمان کردی برای انتقام خون عثمان آمده‌ای درحالی که خوب می دانی خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شد و اگر به راستی طالب خون او هستی، از همان جا که میدانی آن را طلب کن»؛ (وَرَأْعَمْتَ أَنْكَ حِجْتَ ثَائِرًا^۱ بِدَمِ عُثْمَانَ. وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًاً).

اشاره به اینکه اگر شرکای خون عثمان را می خواهی دوستان تو طلحه و زبیر بودند و اگر به دنبال کسانی هستی که او را تنها گذاشتند و فریاد استغاثه او را پاسخ ندادند، خودت بودی که عثمان به تو نامه نوشت و از تو تقاضای کمک کرد؛ ولی تو هیچ گامی برای او بر نداشتی، بنابراین تو در خونخواهی عثمان صادق نیستی و اگر صادق بودی مسیری غیر از این داشتی.

سپس امام علیه السلام آینده جمعیت معاویه و جنگ او را با یارانش چنین پیشگویی می کند، می فرماید: «گویا تو را می بینم که از رویارویی در جنگ ضجه و ناله می کنی همچون شتران سنگین بار»؛ (فَكَانَى قَدْ رَأَيْتُكَ تَضِجُّ مِنَ الْحَرَبِ إِذَا عَضَّتَكَ^۲ ضَرِيجَ الْجِمَالِ^۳ بِالْأَثْقَالِ).

همانگونه که می دانیم این پیشگویی در جنگ صفين واقع شد و هنگامی که لشکر امام علیه السلام عرصه را بر لشکر معاویه تنگ کرده بودند و مالک اشتر به سراپرده معاویه نزدیک می شد و چیزی نمانده بود او را به قتل برساند، فریاد و ناله معاویه و همراهانش بلند شد.

در پیشگویی دوم می فرماید: «و گویا تو را مشاهده می کنم که با جمعیت خود بر اثر ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست و کشتگانی که پشت سر هم

۱. «ثائر» به معنای خونخواه از ریشه «ثیر» بر وزن «سرد» به معنای خونخواهی گرفته شده و اینکه درباره بعضی از معصومین علیهم السلام گفته می شود: (یا ثار الله) یعنی ای کسی که خونخواهش خداست نه یک فرد و یک قبیله.

۲. «غضّ» از ریشه «غضّ» به معنای دندان گرفتن، گرفته شده است.

۳. «جمال» جمع «جمل» به معنای شتر است؛ مانند «جبل» که جمع «جبل» است.

روی زمین می‌افتد، ناله و فریاد بر آورده‌ای و مرا به کتاب خدا دعوت می‌کنی و این در حالی است که جمعیت توبه آن کافر و منکرند یا بیعت خود را شکسته‌اند»؛ (وَكَانَ يَحْمَلُ عَيْنَكَ تَذْعُونِي جَزَعاً مِنَ الضَّرْبِ الْمُسْتَابِعِ، وَالْفَضَاءُ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَهِيَ كَافِرَةٌ جَاهِدَةٌ، أَوْ مُبَايِعَةٌ حَائِدَةٌ^۱).

این پیشگویی نیز کاملاً به وقوع پیوست و هنگامی که لشکر شام زیر ضربات یاران علی^{علیہ السلام} توان خود را از دست داده بودند و پی در پی روی خاک می‌افتادند، گروهی به همراهی عمر و عاص قرآنها را بر سر نیزه کردند و گفتند: ما تسليم کتاب الله هستیم و هر چه بگوید سر بر فرمانش می‌نهیم. این در حالی بود که گروهی از شامیان در حقیقت کافر و منکر کتاب الله بودند، زیرا با امام علی^{علیہ السلام} به حق بیعت نکرده بودند و گروه دیگری در میان آنها از بیعت کنندگان با امام علی^{علیہ السلام} بودند که بر خلاف تمام اصول شناخته شده اسلامی و رسم دیرینه‌ای که در میان عرب بود بیعت خود را شکستند و به معاویه و دشمنان امام علی^{علیہ السلام} پیوستند.

البته ممکن است کسانی ایراد کنند که این تعبیر امام علی^{علیہ السلام} راه سوء استفاده را به دشمن برای استفاده ناصواب از قرآن مجید به هنگام نزدیک شدن به شکست نهایی نشان داد؛ ولی این سخن صحیح نیست، زیرا امام علی^{علیہ السلام} تنها اشاره مجمل و کمرنگی به این جریان می‌کند که برای معاویه و یارانش در آن زمان مفهوم نبود، زیرا تنها سخن از دعوت به کتاب الله به میان آورده، هرچند امروز برای ما که از ماجراهی تاریخی آن آگاهیم، این اشاره اشاره گویایی است.

نکته

پیش‌بینی‌هایی که انجام شد

پیشگویی‌هایی که امام علی^{علیہ السلام} در این نامه کرده و برای معاویه نوشته است دقیقاً

۱. «حائنة» به معنای مایل شونده از طریق مستقیم از ریشه «حید» بر وزن «حید» به معنای میل به یک طرف. این واژه به معنای بیعت شکن نیز به کار می‌رود.

صورت گرفت، زیرا صبح روز سه شنبه دهم ماه صفر سال ۳۷ هجری پس از نماز صبح دو لشکر به سختی با یکدیگر نبرد کردند. لشکر شام سخت و امانده شد و لشکر امام علیه السلام که با سخنان گرم و آتشین مالک اشتر پیش می‌رفت، چیزی نمانده بود که لشکر شام را به کلی متلاشی کند و معاویه را به قتل برسانند یا اسیر کنند. عمار بن ربیعه می‌گوید: آشتر در میان یارانش ایستاد و گفت: «تمام خاندانم به فدایتان باد آنچنان به شدت حمله کنید که خدا را از خود خشنود سازید و آیین حق را عزت بخشید به من نگاه کنید به هر سو حمله کردم حمله کنید».

اشتر چنان غرق در جنگ شده بود که کلاهش را از سر برداشت و بر قربوس زین (قسمت برجسته جلوی زین) گذارد و فریاد می‌زد: مؤمنان استقامت کنید. ابن ابی الحدید در اینجا می‌گوید: آفرین به مادری که او را زاد اگر کسی سوگند یاد کند که بعد از علی علیه السلام در میان عرب و عجم کسی شجاع‌تر از اشتر نبوده، خلافی نگفته است.

سرانجام مالک اشتر و همراهانش لشکر شام را در هم پیچیدند، پرچم‌داران آنها را کشتند و تا لشکرگاه آنان پیش تاختند. این جنگ تا شب هم ادامه یافت که آن شب به نام «لیله الهریر»^۱ معروف شد.

در این هنگام اشتر فرمانده میمنه لشکر بود و ابن عباس فرمانده میسره و علی علیه السلام در قلب سپاه و نشانه‌های پیروزی و پیشرفت کاملاً آشکار شد.

این جریان را به معاویه گزارش دادند و او عمرو عاص را طلبید و گفت امشب شبی است که تا فردا کار ما یکسره خواهد شد فکری کن و نقشه‌ای طرح نما. عمرو گفت مردان تو توان مردان علی علیه السلام را ندارند به علاوه تو مثل علی علیه السلام نیستی هدف او شهادت در راه خدادست و هدف تو دنیا، از همه گذشته عراقیان از

۱. «هریر» در لغت به معنای زوزه کشیدن سگ به هنگام ناراحتی است و این اشاره به ناله و فریاد شامیان در آن شب دارد.

پیروزی تو و حشت دارند، زیرا می‌دانند تو به آنها ستم می‌کنی ولی شامیان از پیروزی علی ﷺ ترسی ندارند، زیرا می‌دانند او مردی با محبت است و به کسی ظلم و ستم نخواهد کرد. تنها راهی که به نظر من می‌رسد این است که لشکر تو به هنگام صبح قرآن‌ها را بر نیزه کنند و بگویند ما به حکومت قرآن راضی هستیم، این کار میان لشکر علی ﷺ اختلاف خواهد افکند و جنگ سرنوشت دیگری پیدا می‌کند. و چنین شد که شرح آن را در گذشته بیان کردیم.^۱

* * *

۱. به شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحديد، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۵۶ مراجعه شود.

۱۰

فَمَنْ وَصَّيْتَ لِلَّهِ عَلَيْهِ الْبِلَاءُ

وَصَّى بِهَا چِيشاً بَعْثَةً إِلَى الْعَدُوِّ

از وصایا و سفارشی‌های امام علی^ع است
به سپاهی که آنها را به سوی دشمن فرستاد^۱

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در شرح سندنامه ذکر شده است، این نامه بخشی از نامه‌ای است که امام علی^ع برای دو نفر از فرماندهان لشکر هنگام حرکت به سوی صفین مرقوم داشت و گفته شده که امام علی^ع، مالک اشتر را امیر بر هر دو فرمانده قرار داد.

۱. سند نامه:

این نامه را پیش از سید رضی، نصر بن مزاحم که حدود ۲۰۰ سال قبل از وی می‌زیسته، در کتاب صفين آورده و حسن بن شعبه حزانی در تحف العقول و دینوری در کتاب الاخبار الطوال نقل کرده‌اند. ابن میثم بحرانی که از شارحان نهج‌البلاغه است این نامه را با اضافات قابل توجهی آورده که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج‌البلاغه آورده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۴).

نویسنده مصادر تصویری می‌کند که این نامه بخشی از نامه مفصل‌تری است که امام علی^ع آن را به زیاد بن نضر حارث و شریح بن هانی که فرمانده دو لشکریان امام علی^ع بودند نگاشت. در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز این نامه تحت شماره ۱ از نامه‌ای امیر مؤمنان علی علی^ع در ص ۹۴۵ آمده است.

امام علیه السلام در این نامه تمام امور مهمی را که مربوط به روش‌های لشکرکشی و موضع‌گیری در برابر دشمن است و چگونگی استفاده از فرصت‌ها و پرهیز از کمین دشمن و چگونگی حمایت از لشکر در شب‌ها به هنگام استراحت و مسائل دقیق دیگری از این قبیل را بیان فرموده است. به راستی دقت نظر امام علیه السلام در این اسلام قابل استفاده است.

فَإِذَا نَزَلْتُم بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلَيْكُنْ مُعْسَرُكُمْ فِي قُبْلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمًا يَكُونَ لَكُمْ رُدْعًا، وَدُونَكُمْ مَرَدًا. وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوْ أَثْنَيْنِ، وَاجْعَلُوا الْكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةً أَوْ أَمْنٍ. وَاعْلَمُوا أَنَّ مُقَدْمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدْمَةِ طَلَائِعُهُمْ. وَإِيَّاكُمْ وَالْتَّفْرِقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعًا وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا غَشِيَّكُمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَةً، وَلَا تَذُوقُوا النُّؤُمَ إِلَّا غِرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً.

ترجمه

هنگامی که به دشمن رسیدید یا دشمن به سراغ شما آمد، لشکرگاه خود را در جلوی تپه ها یا دامنه کوهها یا کنار نهرها قرار دهید تا سبب حفاظت و ایمنی شما گردد و بهتر بتوانید از پیش رو به دفاع پردازید و باید همواره پیکار شما با دشمن از یک سو یا دو سو باشد (نه بیشتر زیرا تعدد جهات باعث تجزیه لشکر و تشتن قوا و آسیب پذیری آن می شود) مراقبان و دیدبان هایی بر قله کوهها و روی تپه ها و بلندی ها قرار دهید مبادا دشمن از جایی که محل خطر یا مورد اطمینان شماست ناگهان به شما حمله کند و بدانید مقدمه لشکر چشم های لشکرند، و چشم های مقدمه، پیشگامان و نیروی اطلاعاتی لشکرند.

از پراکندگی و تفرقه به شدت بپرهیزید؛ بنابراین هنگامی که توقف کردید و پیاده شدید، همه با هم پیاده شوید و هرگاه کوچ کردید همه با هم کوچ کنید و هنگامی که پرده های تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را با نیزه به صورت

دایره‌ای در اطراف لشکر قرار دهید (و لشکر در وسط آن استراحت کند) ولی خوابتان باید بسیار سبک و کوتاه باشد همچون شخصی که آب را جرعه جرمه می‌نوشد و یا مضمضه می‌کند.

شرح و تفسیر آرایش صحیح لشکر

امام علیه السلام در این نامه و دستورالعمل، هفت فرمان مهم جنگی را برای آرایش صحیح لشکر و پیروزی بر دشمن بیان فرموده که دقت نظر آن حضرت را در مسائل مربوط به فرماندهی لشکر نشان می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «هنگامی که به دشمن رسیدید یا او به سراغ شما آمد، لشکرگاه خود را در جلوی تپه‌ها یا دامنه کوه‌ها یا کنار نهرها قرار دهید تا سبب حفاظت و ایمنی شما گردد و بهتر بتوانید از پیش رو به دفاع بپردازید»؛ (فَإِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدَهُ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مَعْسَكُرُكُمْ فِي قَبْلِ الْأَشْرَافِ^۱، أَوْ سَفَاحٍ^۲ الْجِبَالِ، أَوْ أَشْنَاءً^۳ الْأَنْهَارِ، كَيْمًا يَكُونَ لَكُمْ رِدْءًا^۴، وَدُونَكُمْ مَرْدَأً^۵).

امام علیه السلام هدف از این دستور را بیان فرموده، زیرا هنگامی که لشکر در کنار بلندی‌ها یا دامنه کوه یا کنار نهر باشد، این احتمال که دشمن لشکر را دور بزند و از عقب حمله کند و یا لشکر را به محاصره در آورد بسیار ضعیف خواهد بود.

۱. «اشراف» جمع «شرف» بر وزن «هدف» به معنای مکان مرتفع است و تعبیر به «قبل الاشراف» یعنی در جلوی بلندی‌ها.
۲. «سفاح» در اصل به معنای ریزش آب است سپس به دامنه کوه «سفاح» گفته شده، زیرا آب از آن فرو می‌ریزد این واژه به عنوان کنایه در مورد زنا نیز بکار رفته است.
۳. «اشناء» جمع «ثنی» بر وزن «صنف» به معنای پیچ و خم است این واژه «اشناء» نیز به معنای وسط چیزی به کار می‌رود.
۴. «ردء» به معنای یار و یاور است.
۵. «مردّ» گاه به معنای مانع و گاه به معنای محل بازگشت به کار می‌رود و در جمله بالا - همان‌گونه که گفتیم - هر دو معنا قابل قبول است.

امام علیؑ در بیان دلیل این دستور به دو نکته اشاره می‌کند؛ نخست اینکه این‌گونه موضع‌گیری به شما کمک می‌کند و دیگر اینکه مانع حمله دشمن است. مفهوم جمله دوم روشن است، زیرا دشمن در چنین شرایطی نمی‌تواند از پشت سر حمله کند و مفهوم جمله اوّل ممکن است این باشد که اگر لشکرگاه در دامنه شیب‌داری باشد، حرکت به سوی دشمن آسان‌تر است و حرکت دشمن به سوی لشکر اسلام سخت‌تر، البته این سخن تنها در مورد دامنه کوه‌ها و تپه‌ها صادق است. این احتمال نیز در معنای «مرد» وجود دارد که منظور از «مرد» محل بازگشت بوده باشد یعنی هرگاه گروهی از شما بخواهند ساعتی عقب نشینی کرده و استراحت کنند و آماده حمله مجدد شوند، دامنه کوه‌ها و مانند آن محل بازگشت خوبی برای آنان خواهد بود.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اتخاذ چنین موضعی فایده سومی نیز دارد و آن اینکه افراد بزدل و ترسو از لشکر خودی کمتر می‌توانند فرار کنند، زیرا پشت سرمانعی وجود دارد.

سپس امام علیؑ به دستور دوم اشاره کرده می‌فرماید: «و باید همواره پیکار شما با دشمن از یک سو یا دو سو باشد (نه بیشتر، زیرا تعدد جهات باعث تجزیه لشکر و تشتت قوا و آسیب پذیری آن می‌شود)؛ (وَلْتُكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ).

به همین دلیل یکی از دامهای دشمنان در گذشته و امروز این بوده که برای در هم شکستن مخالفین خود جبهه‌های متعددی در جنگ‌های نظامی یا سیاسی بگشایند تا نیروی مخالف را تجزیه و متشتت کنند. ممکن است منظور از دو جبهه، دو جبههٔ مختلف مثلاً شرقی و غربی نباشد، بلکه دو جبهه باشد که به اصطلاح امروز به صورت دایره و گاز ابری پیش می‌رود و نتیجه‌اش ممکن است به محاصره کامل دشمن بینجامد.

آنگاه در سومین دستور می‌فرماید: «مراقبان و دیدبان‌هایی بر قله کوهها و روی تپه‌ها و بلندی‌ها قرار دهید مبادا دشمن از جایی که محل خطر یا مورد اطمینان شماست ناگهان به شما حمله کند»؛ (وَاجْعَلُوا الْكُمْ رُقَبَاءً فِي صَيَاصِيٍّ الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةً أَوْ أَمْنٍ).

امام علیه السلام در این دستور دو نقطه حساس را مورد توجه قرار داده است؛ یکی قله کوهها و دیگر فراز تپه‌ها و بلندی‌ها، چرا که اشرف بر تمام اطراف دارند و قرار دادن دیده‌بان در آنجا جلوی حمله‌های غافلگیرانه را می‌گیرد. تعبیر به «مَكَانٍ مَخَافَةً أَوْ أَمْنٍ» ناظر به این است که حمله غافلگیرانه دشمن ممکن است از محلی باشد که انتظار آن نمی‌رود یا محلی که انتظار آن می‌رود، بنابراین باید دیده‌بان‌ها تمام این نقاط را زیر نظر داشته باشند.

در چهارمین دستور اشاره به یکی از تقسیمات مهم لشکر کرده می‌فرماید: «و بدانید مقدمه لشکر چشم‌های لشکرند، و چشم‌های مقدمه، پیشگامان و نیروی اطلاعاتی لشکرند»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّ مَقْدَمَةَ الْقَوْمِ عَيْوَنُهُمْ، وَعَيْوَنَ الْمُقْدَمَةِ طَلَائِعُهُمْ). در گذشته چنین معمول بود که هرگز انبوه لشکر همه با هم حرکت نمی‌کردند بلکه گروهی از زبده‌ها را به عنوان مقدمه به فاصله‌ای جلوتر می‌فرستادند و در میان این گروه افراد زبده‌تری بودند که پیشاهنگان و طلایه‌داران بودند که در واقع به عنوان نیروهای اطلاعاتی زبردست لشکر عمل می‌کردند و به محض آگاهی از وضع دشمن، فرمانده اصلی لشکر را با خبر می‌ساختند تا بتوانند موضع گیری صحیحی داشته باشند.

۱. «صیاصی» جمع «صیصیه» یا «صیصه» در اصل به معنای شانه‌ای است که بافتده تار و پود پارچه خود را با آن نظم می‌بخشد و یا شاخکی که در پای بعضی از برندگان است سپس به قلعه‌های محکم که بر فراز کوهها ساخته می‌شود و نیز به قله کوهها اطلاق شده است و در عبارت بالا معنای اخیر اراده شده است.

۲. «مناکب» جمع «منکب» بر وزن «مغرب» به معنای شانه و دوش است و با توجه به اینکه هضاب جمع هضبة (بر وزن حمزه) به معنای کوههای پهنه نسبتاً مسطح است، «مناکب هضاب» به معنای قسمت‌های بالای اینگونه کوه‌های است که شانه کوه محسوب می‌شود.

در دستور پنجم آنها را به شدت از تفرقه بر حذر می‌دارد می‌فرماید: «از پراکندگی و تفرقه سخت بپرهیزید، بنابراین هنگامی که توقف کردید و پیاده شدید، همه با هم پیاده شوید و هرگاه کوچ کردید همه با هم کوچ کنید»؛ (وَإِيَّا كُمْ وَالْتَّفَرْقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَاقْنِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا).

با توجه به اینکه امام عليه السلام این دستورات را به «زياد بن نصر حارشی» و «شريح بن هانی» که سرکرده مقدمه لشکر بودند بيان می‌کند منظور این است که مقدمه لشکر به صورت پراکنده عمل نکنند و همه با هم باشند تا ضعف و فتور به آنها دست ندهد.

حضرت در ششمین دستور شیوه آسایش شبانه لشکر را بیان کرده و می‌فرماید: «و هنگامی که پرده‌های تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه‌داران را با نیزه به صورت دایره‌ای در اطراف لشکر قرار دهید (و لشکر در وسط آن استراحت کند)»؛ (وَإِذَا غَشِيَّكُمُ اللَّيلُ فَاجْعَلُوهُ الرِّمَاحَ كَفَةً^۱).

این همان چیزی است که در دنیای امروز نیز چه در میدان جنگ و چه در غیر آن افرادی را می‌گمارند که به اصطلاح کشیک دهنند و از لشکر یا اماکن حساس در داخل شهرها و پادگان‌ها مراقبت به عمل آورند و به محض اینکه احساس خطری کنند، زنگ‌های بیدار باش را به صدا در بیاورند و امروز به عنوان نیروی حفاظت از آن یاد می‌شود.

در هفتمین و آخرین دستور به بدنه لشکر نیز توصیه می‌کند که هنگام استراحت شبانه به سراغ خواب عمیق نرونده همانند کسانی که آسوده در خانه‌هایشان در بستر می‌خوابند. می‌فرماید: «ولی خوابتان باید بسیار سبک و کوتاه باشد همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می‌نوشد و یا مضمضه

۱. «کفة» جمع «کفاف» به معنای شیء مدور است و کفة ترازو را به همین مناسبت کفه می‌گویند که به صورت دایره است.

می‌کند»؛ (وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً).

درست شبیه کسی که در انتظار مسافر یا میهمان یا فرد عزیز دیگری است که شب وارد می‌شود اندکی می‌خوابد و بیدار می‌شود سپس می‌خوابد و باز بیدار می‌شود. لشکر اسلام نیز در مقابل دشمن باید این‌گونه استراحت کنند مبادا دشمن با شبیخون ضایعات فراوانی به بار آورد. این معنا شبیه به جرعه جرعة نوشیدن یا مضمضه آب در دهان است.

البته این نکات دقیق هفتگانه در بیان امام علیه السلام، دستوراتی درباره مقدمات لشکر و مسیر راه است؛ اما تاکتیک‌های مربوط به میدان جنگ را در بعضی از خطبه‌های گذشته بیان فرموده است. (به خطبه ۱۱ در جلد اوّل صفحه ۴۸۷ و خطبه ۶۶ در جلد سوم صفحه ۹۱ به بعد و خطبه ۱۲۴ جلد پنجم صفحه ۲۵۸ به بعد مراجعه شود).

* * *

۱۲

فَمِنْ وَصِيَّتِ الرَّحْمَنِ لِلشَّامِ

وَصَّى بِهَا مَعْقِلٌ بْنِ قَيْسٍ الرِّيَاحِيِّ حِينَ أَنْفَذَهُ إِلَى الشَّامِ
فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ مُّقْدَمَةً لَهُ

از وصایا و سفارش‌های امام علیهم السلام است

که به معقل بن قيس ریاحی، در آن هنگام که او را با سه هزار نفر به عنوان
مقدمه لشکر خویش به سوی شام فرستاد^۱

نامه در یک نگاه

این نامه همانند سایر نامه‌هایی که امام علیهم السلام به فرماندهان سپاهش می‌نویسد با

۱. سند نامه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که در نبرد امام علیهم السلام با شامیان هنگامی که به مدائن رسید، معقل بن قيس ریاحی را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر به سوی شام فرستاد و به او سفارش‌هایی فرمود که شریف رضی بخشی از آن را برگزیده است. بخش دیگری از این وصیت را نیز نصر بن مزاحم در کتاب صفين آورده است و بدون شک مصدری که شریف رضی از آن نقل نموده غیر از کتاب صفين نصر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۶)

سپس می‌افزاید: مرحوم ابن میثم نیز در شرح خود بر نهج البلاغه اضافه‌ای را بر آنچه سید رضی آورده است

←

توصیه به تقوا و پرهیزکاری شروع می‌شود؛ همان تقوایی که خمیرمایه هرگونه سعادت است. آنگاه دستوراتی در مورد بسیج نیروها و چگونگی حرکت به سوی دشمن و نخستین برخورد با آنها بیان می‌فرماید.

امام علیه السلام در این نامه مرتب تأکید می‌کند که آغازگر جنگ نباشید و چنان به دشمن نزدیک نشوید که احساس آمادگی جنگ کند و آنقدر دور نایستید که حمل بر ضعف و ترس نماید. لشگر را خسته نکنید. در مسیر راه، آغاز شب استراحت و سحرگاهان حرکت کنید و در وسط روز که هوا گرم است اطراف کنید و... و صایای دیگری که همه از روح بلند امام علیه السلام و صلح طلبی آن حضرت و رعایت اخلاق اسلامی حتی در مقابل دشمن حکایت می‌کند.

* * *

→ نقل می‌کند که نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ کرده است (شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۸۰).

و شگفتاً اینکه در کتاب تمام نهج البلاغه چیزی اضافه بر آنچه سید رضی آورده است جز یکی دو کلمه در پایان آن دیده نمی‌شود (تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۴).

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ. وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ. وَسِرِّ الْبَرْدَيْنِ، وَغَوْرِ بِالنَّاسِ، وَرَفَةِ فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوْلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا، وَقَدَرَهُ مُقَامًا لَا ظَعْنَا، فَارْحِ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرُوحُ ظَهَرَكَ. فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ. فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطَا، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوًّا مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ. وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعِدْ مَنْ يَهَابُ الْبَاسَ، حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَآنُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْدَادِ إِلَيْهِمْ.

ترجمه

تقوای الهی را پیشه کن، همان خدایی که سرانجام باید به لقای او بررسی و عاقبتی جز حضور در پیشگاهش نداری، جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن، صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت درآور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر، در ابتدای شب حرکت مکن چرا که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای توقف تعیین نموده کوچ کردن؛ بنابراین شب هنگام بدنت را آرام ساز و مرکب‌ها را نیز آسوده بگذار و پس از توقف به هنگام سحرگاه یا وقتی که سپیده می‌دمد به یاری خدا حرکت نما و هنگامی که دشمن را ملاقات کردي، در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گير، نه آنقدر به دشمن نزدیک شو مانند کسی که می‌خواهد آتش جنگ را بر افروزد و نه آنقدر دوری کن، همانند کسی که از جنگ می‌ترسد (این‌گونه باش) تا فرمان من به تو برسد، مبادا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت جنگ را آغاز کنید.

شرح و تفسیر

دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد

امام علیه السلام در آغاز این نامه فرمانده لشکر (معقل بن قیس) را به تقوای الهی سفارش می‌کند و می‌فرماید: «تقوای خداوند را پیشه کن؛ همان خدایی که سرانجام باید به لقای او بررسی و عاقبتی جز حضور در پیشگاهش نداری»؛ (اتّقِ اللَّهُ الَّذِي لَا يُبْدِلَ كَمِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ).

این تعبیرات در حقیقت برگفته از قرآن مجید است آنچاکه می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ»^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَنَّ إِلَيْ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى».^۲ آری هر که باشی و به هرجا بررسی عاقبت باشد باید به لقای الله بستابی و در محضر عدلش حضور یابی و حساب اعمال خود را پس دهی.

اگر امام علیه السلام نامه خود را با توصیه به تقوا و یادآوری معاد آغاز می‌کند، به جهت آثار مختلف آن است، زیرا از یک سو سبب می‌شود که دستورهای دنبال آن را موبه مو اجرا کند و از سوی دیگر چون برنامه لشکر، برنامه جهاد فی سبیل الله و سیر الى الله است، به آنها روحیه می‌دهد و آمادگی آنان را برای پیکار با دشمن بیشتر می‌کند.

آنگاه امام علیه السلام به ده دستور جنگی در مورد اعزام نیروها به میدان نبرد و چگونگی مقابله با دشمن، اشاره می‌فرماید که در واقع همه جنبه مقدماتی و آمادگی دارد؛ نخست می‌فرماید: «جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن»؛ (وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ).

این دستور نخستین، بیانگر روح مسالمت‌جوی انسان است که نمی‌خواهد آغازگر جنگ، مسلمانان باشند و تا دشمن شروع نکند، آنها اقدام به جنگ نکنند.

۱. بقره، آیه ۲۲۳.

۲. نجم، آیه ۴۲.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ و اگر تمایل به صلح نشان دهنده، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکل کن، که او شنوای داناست.^۱

سپس در دومین، سومین و چهارمین دستور می‌افزاید: «صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت درآور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر»؛ (وَسِرِ الْبَرِدَيْنِ^۲، وَغَوْرٌ^۳ بِالنَّاسِ، رَفْهٌ^۴ فِي السَّيْرِ).

بدیهی است هرگاه لشکر عجولانه و با شتاب به سوی میدان حرکت کند و ملاحظه سرما و گرما و استراحت را نماید، هنگامی که وارد میدان می‌شود خسته و ناتوان است و پیکار با دشمن برای او بسیار دشوار.

آنگاه در پنجمین و ششمین دستور می‌فرماید: «در ابتدای شب حرکت مکن چرا که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای توقف تعیین نموده نه کوچ کردن، بنابراین شب هنگام بدنت را آرام ساز و مرکب‌ها را نیز آسوده بگذار و پس از توقف به هنگام سحر یا وقتی که سپیده می‌دمد به یاری خدا حرکت نما»؛ (وَلَا تَسِرُّ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا، وَقَدَرَهُ مُقَاماً لَا ظَعْنَاءً، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، رَوْحْ ظَهَرَكَ. فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَبْطَحُ^۵ السَّحْرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ

۱. انفال، آیهٔ ۶۱

۲. «بردین» تثنیهٔ «برد» به معنای سرما و اشاره به صبح و عصر است که هوانسبتاً خنکتر است.

۳. «غور» از ریشهٔ «غور» بر وزن «قول» در منابع لغت دو معنا برای آن ذکر شده است: نخست خوابیدن در نیمهٔ روز که گاه از آن تعبیر به قیلوله می‌شود و دوم فرو رفتن در باطن و عمق چیزی است و در جملهٔ بالا معنای اول اراده شده است و گاه این واژه به معنای حمله و غارت کردن نیز بکار رفته است.

۴. «رفه» از ریشهٔ «ترفیه» و «رفوه» به معنای آسایش و راحت بودن زندگی گرفته شده و رفاه نیز به عنوان یکی از مصادرهای این واژه ذکر شده است.

۵. «ینبطح» از ریشهٔ «بطح» بر وزن «فتح» به معنای گستردن است و جملهٔ «يَبْطَحُ السَّحْرُ» به معنای گسترش سحرگاهان و آشکار شدن نشانه‌های آن است. این واژه گاه به معنای دراز کشیدن در روی زمین نیز آمده است.

علَى بَرَكَةِ اللهِ).

این سخن اشاره به همان چیزی است که بارها در قرآن مجید آمده است که شب را خداوند مایه آرامش قرار داده: «فَالْأُصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً»؛ خداوند شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش قرار داده است^۱. همین مضمون در سوره یونس، آیه ۷۳، قصص، آیه ۶۷، غافر، آیه ۶۱ و در آیات دیگر نیز آمده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه قرآن شب را وسیله آسایش و آرامش قرار داده در حالی که امام علیه السلام سخن از آغاز شب می‌گوید و سحر را استثنای می‌کند.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه منظور از شب همه آن است به استثنای سحر که مقدار کمی از آخر شب است. از دستوراتی که درباره نماز شب داده شده به خوبی استفاده می‌شود که آخر شب مستثناست، لحظه بیداری و هشیاری و حرکت و جدیّت و استغفار و توبه است همان‌گونه که در آیه قرآن آمده است: «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ».^۲

از اینکه امام علیه السلام روی اوّل شب تکیه می‌کند به نظر می‌رسد علت آن است که بسیاری عادت دارند کاری را که از عصر شروع کرده‌اند تا مدتی از شب ادامه دهند، امام علیه السلام فرماید: شب که آغاز شد توقف کنید و به نماز بایستید و سپس استراحت کنید.

جمله «رَوْحٌ ظَهْرَكَ» به عقیده بعضی از مفسّران اشاره به استراحت دادن مرکب‌های سواری مانند اسب است و بعضی آن را اشاره به شتران بارکش می‌دانند که نیازهای لشکر را با خود به سوی میدان جنگ می‌برد و مانعی ندارد

۱. انعام، آیه ۹۶.

۲. آل عمران، آیه ۱۷.

که هر دو در این جمله مراد باشد.

باید توجه داشت که یکی از معانی «ظهر» که در کتب لغت آمده حیواناتی است که بار بر دوش آنها می‌نهند و یا سوار بر آنها می‌شوند و اینکه بعضی از مفسران نهج البلاغه معنای «ظهر» را محدود به شتران بارکش یا محدود به اسب‌های سواری کرده‌اند، درست به نظر نمی‌رسد.

آنگاه در هفتمین، هشتمین و نهمین دستور می‌فرماید: «و هنگامی که دشمن را ملاقات کردی در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گیر نه آنقدر به دشمن نزدیک شو مانند کسی که می‌خواهد آتش جنگ را بر افروزد و نه آنقدر دوری کن همانند کسی که از جنگ می‌ترسد (این‌گونه باش) تا فرمان من به تو برسد»؛ (فَإِذَا لَقِيْتَ الْعُدُوْ فَفِنْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطَا، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُبَشِّبَ^۱ الْحَرْبَ. وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعِدْ مَنْ يَهَابُ الْبَاسَ، حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ أَمْرِي).

قرار گرفتن فرمانده لشکر در وسط آنها از یک سو مایه قوت قلب لشکر است و از سوی دیگر آسان‌تر می‌تواند فرمانش به تمام لشکر برساند.

در دهمین و آخرین دستور می‌فرماید: «مبارا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت با آنها پیکار کنید»؛ (وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَآنَهُمْ^۲ عَلَىٰ قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ^۳ إِلَيْهِمْ).

نکته

معقل بن قیس کیست؟

۱. «بیش» از ریشه «نشوب» بر وزن «سجدو» به معنای درگیر شدن و دخالت کردن در چیزی و گاه به معنای شعله‌ور شدن جنگ است و «نشاب» که از باب افعال است به معنای فروبردن چنگ در گربیان کسی است و گاه به معنای برافروختن آتش جنگ می‌آید.

۲. «شناآن» مصدر است به معنای خصومت و دشمنی داشتن.

۳. «اعذار» به معنای اتمام حجت کردن و راه عذر را بر دیگری بستن است.

بعضی از مورخان گفته‌اند که او از مردان شجاع کوفه بود و فرماندهی بعضی از لشکرها را در زمان عمر بن خطاب به عهده داشت و او از شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام بود و حضرت او را به فرماندهی بعضی از سپاهیانش انتخاب می‌کرد و در روز جنگ جمل یکی از امیران لشکر بود. در ایمان و اخلاص او نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام همین بس که قبل از جنگ صفين هنگامی که لشکر در نخیله (منزلگاهی نزدیک کوفه) اجتماع کرده بودند، امام علیه السلام خطبه‌ای درباره جهاد در برابر سورشیان شام ایراد فرمود، معقل عرض کرد: «وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَتَحَلَّفُ عَنْكَ إِلَّا ظَنِينٌ وَ لَا يَتَرَبَّصُ بِكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ بِهِ خَدَا سُوْكَنْدَ اَيِّ اَمِيرِ مُؤْمِنِينَ لَا هِيَّچَّ کَسْ در این سفر از تو جدا نمی‌شود مگر فرد متهم و مورد سوء ظن و تردید نمی‌کند درباره تو مگر منافق».۱

در بعضی از روایات آمده است که در یکی از معرکه‌ها، مستورد که یکی از خوارج بود با معقل روبه‌رو شد. او نیزه‌ای به دست داشت و معقل شمشیری، او نیزه‌اش را در بدن معقل فرو کرد و معقل محکم با شمشیرش بر او کوفت و هر دو جان سپردند معقل به شهادت رسید و مستورد به جهنم وارد شد.^۱

* * *

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۲؛ تاریخ الامم و الملوك للطبری، ج ۴، ص ۱۴۴.

۱۲

فِيْكُنَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ الْعَلِيُّ

إِلَىٰ أَمِيرَيْنِ مِنْ أَمْرَاءِ جَيْشِهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به دو نفر از سران سپاهش نگاشته^۱

نامه در یک نگاه

این نامه در واقع بیانگر دو چیز است؛ نخست دستوری است به آن دو فرمانده لشکر که از مالک اشتر پیروی کنند و زیر نظر او قرار گیرند و دیگر اینکه او صافی از مالک اشتر را بیان کرده که شایستگی او را برای هر فرماندهی نشان می‌دهد.

۱. سند نامه:

این نامه در تاریخ طبری (ج ۳، ص ۵۶۴) و در کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۱۵۳ آمده است. مصادر نهنج البلاغه نیز به این دو که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند نیز اشاره کرده است و در تاریخ طبری چنین آمده که امام علیه السلام این نامه را برای زیاد بن نصر و شریح بن هانی که دو فرمانده مقدمه سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام به سوی صفين بودند، نگاشته است. هنگامی که آنها به نیروهای معاویه نزدیک شدند با یکی از فرماندهان لشکر او که نامش ابو الاعور سلمی بود برخورد کردند و او را به اطاعت از امیر مؤمنان علیه السلام دعوت نمودند ولی او نپذیرفت جریان را به وسیله نامه‌ای به امام علیه السلام گزارش کردند امام علیه السلام مالک اشتر را به عنوان فرمانده همراه با این نامه نزد آنان فرستاد.

وَقَدْ أَمْرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَىٰ مَنْ فِي حَيْزٍ كُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ، فَاسْمَاعَالهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعًا وَمِجَنَّا، فَإِنَّهُ مِنْ لَا يُخَافُ وَهُنَّهُ وَلَا سَقْطَتُهُ وَلَا بُطُوهُ عَمَّا إِلَسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَىٰ مَا الْبُطُوءُ عَنْهُ أَمْثُلُ.

ترجمه

من مالک بن حارت اشترا بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امير ساختم؛ گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید. او رازره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی کند، در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی دهد.

شرح و تفسیر مالک فرماندهی لایق

امام علیهم السلام در این نامه که به زیاد بن نضر و شریح بن هانی نوشته است نخست به مأموریت مهم مالک اشترا اشاره کرده و می فرماید: «من مالک بن حارت اشترا را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امير ساختم گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید»؛ (وَقَدْ أَمْرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَىٰ مَنْ فِي حَيْزٍ كُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ، فَاسْمَاعَالهُ وَأَطِيعَا).

سپس می افراشد: «او رازره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که

۱. «حَيْزٌ» به معنای مکان، حوزه و ناحیه است و از ریشه «حیازة» به معنای تملک کردن و در اختیار گرفت است.

بیم سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی‌کند. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی‌دهد؛ (وَاجْعَلَاهُ دِرْعًا وَمِجْنَّاً، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهُنَّةَ وَلَا سَقْطَةُهُ وَلَا بُطْوَهُ عَمَّا إِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءَةُ عَنْهُ أَمْثَلُ).^۱

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که فرمانده لشکر باید کاملاً از نفرات خود حفاظت کند همچون زره و سپر برای افراد، آن‌گونه برنامه‌ریزی کند که ضایعات به حداقل بررسد و کشته و مجروح کمتر باشد.

نکته دیگری که امام علیه السلام در این چند جمله بیان فرموده ویژگی‌های چهار گانه‌ای است که برای اشتراک برشمرده که اگر در فرماندهای جمع شود، آن فرمانده از هر نظر لائق و شایسته است.

۱. سستی به خرج ندهد و در برابر فشارهای دشمن و سنگینی برنامه‌های جنگی مانند کوه استوار باشد.

۲. در محاسبات خود کمتر دچار اشتباه شود، موقعیت نیروهای خودی و دشمن را به طور کامل ارزیابی کند و مطابق آن برنامه‌ریزی نماید.

۳. در میدان جنگ مسائلی پیش می‌آید که دقیقه‌ها و ثانیه‌ها در آن سرنوشت‌ساز است و باید با سرعت هرچه تمام‌تر عمل کرد. فرمانده لائق باید این دقیقه‌ها و ثانیه‌ها را بشناسد و بر طبق آن موضع‌گیری کند.

۴. به هنگام مبارزه لحظاتی پیش می‌آید که در آن خونسردی و ترک شتاب لازم است؛ مثلاً در جایی که دشمن تدریجاً به دام می‌افتد، اگر کار عجلانه‌ای شود از دام بیرون خواهد رفت. در این گونه موارد باید خونسرد بود.

۱. «مجنّ» به معنای سپر است، از ریشه «جنّ» بر وزن «فن» به معنای پوشانیدن گرفته شده است.

۲. «سقطة» به معنای لغزش و سقوط است.

۳. «احزم» از ریشه «حزم» بر وزن «نظم» به معنای محکم‌کاری کردن گرفته شده.

۴. «امثل» به معنای افضل است.

به یقین فرماندهی که این چهار وصف در او باشد فرمانده بسیار با ارزشی است و این همان چیزی است که در مالک اشتر به اضافه صفات دیگر جمع بود.

نکته‌ها

۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدرس

دربارهٔ مالک اشتر و شرح حال او به خواست خدا در ذیل بحث از نامهٔ ۵۳ عهdename معروف مالک اشتر سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها اشاره‌ای به بعضی از ویژگی‌های او می‌شود.

ابن ابی الحدید در پایان همین نامه تحت عنوان «بَذَّ مِنَ الْأَقْوَالِ الْحَكِيمَةِ» سخنانی دربارهٔ مسائل مربوط به مدیریت و تدبیر امر جامعه بیان کرده و از افراد مختلفی سخنان کوتاهی در این زمینه بیان می‌کند سپس در پایان آن می‌گوید: امیر مؤمنان ﷺ همه آنچه را این گروه بیان کرده‌اند در یک جمله خلاصه کرده و دربارهٔ مالک اشتر بیان فرموده، آنجا که می‌گوید: «لَا يَخَافُ... وَلَا بُطْوَهُ عَمَّا إِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ»؛ در آنجا که سرعت لازم است کندی نمی‌کند و در آنجا که کندی و خونسردی سزاوارتر است شتاب نمی‌گیرد».

در ذیل همین نامه می‌گوید: ارباب حدیث روایتی نقل کرده‌اند که دلالت بر فضیلت مهمی دربارهٔ اشتر می‌کند و گواهی قاطع پیغمبر اکرم ﷺ را نسبت به ایمان او نشان می‌دهد و آن اینکه هنگامی که ابوذر در ربذه در آستانهٔ مر قرار گرفت (و همسرش بسیار بی‌تابی می‌کرد که بعد از مر وی چگونه وسائل غسل و کفن و دفن او را فراهم کند در حالی که در آن بیابان تنهاست) به همسرش گفت: بی‌تابی نکن که از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم می‌فرمود: یکی از شما در بیابانی از دنیا خواهید رفت و گروهی از مؤمنان بر جنازه او حاضر می‌شوند و یقین دارم آن

فرد منم، بنابراین مراقب و منتظر باش که مؤمنانی از راه می‌رسند و امر کفن و دفن مرا بر عهده خواهند گرفت.

آن‌گاه از ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب نقل می‌کند، آن گروه که بعد از مر ابوذر ناگهان حاضر شدند، جماعتی بودند از جمله «حجر بن عدی» و «مالک اشتر» و این همان حجر بن عدی است که معاویه او را شهید کرد و از بزرگان و شخصیت‌های شیعه بود.

همسر ابوذر می‌گوید: هنگامی که ابوذر از دنیا رفت ناگهان گروهی از سواران را دیدم که همچون عقاب به سرعت در کنار جنازه او حاضر شدند رو به من کردند گفتند: ای زن چه مشکلی داری؟ گفتم: مردی از مسلمانان از دنیا رفته او را کفن کنید. سؤال کردند: او کیست؟ گفتم: ابوذر. گفتند: همان یار رسول خدا علیه السلام؟ گفتم: آری، گفتند: پدران و مادران ما به فدای او. سپس با سرعت مراسم کفن و دفن او را انجام دادند.^۱

این حدیث هم دلیل روشنی بر عظمت ابوذر است و هم مالک اشتر. شرح بیشتر را درباره این شخصیت والا مقام و بی‌نظیر اسلامی که از وفادارترین دوستان امیر مؤمنان علیه السلام بود، امام علیه السلام در چهار موضع دیگر نهج البلاغه بیان فرموده است؛ از جمله در نامه ۳۴ و ۳۸ و کلمات قصار ۴۴۳ و ذیل نامه ۵۳ (فرمان مالک اشتر) که شرح آن را به خواست خدا خواهیم آورد.

۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نصر

همان‌گونه که در بالا گفته‌ی امام علیه السلام این نامه کوتاه و پرمعنا را برای دو نفر از فرماندهان لشکری که به سوی میدان صفين فرستاده بود مرقوم داشت. در مورد نفر اول یعنی شریح بن هانی، ابن عبدالبر در الاستیعاب می‌گوید: او

۱. شرح نهج البلاغه این ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۰ (با تلخیص).

از کسانی بود که جاهلیّت و اسلام را درک کرد و از صحابه پیغمبر اکرم ﷺ محسوب می‌شود و از بزرگان اصحاب علیؑ و یاران نزدیک او بود که در تمام میدان‌های نبرد با آن حضرت همراهی می‌کرد.^۱

ذهبی در تاریخ خود آورده است که او در سال ۷۸ در عصر حجاج شهید شد در حالی که یکصد و بیست سال از عمر او گذشته بود و از قاسم بن مخیمرة نقل می‌کند که می‌گوید، من در طائفه بنی حارث مردی برتر از شریح بن هانی ندیدم.^۲

اما در مورد زیاد بن نظر که دومین فرمانده این سپاه بود مرحوم محقق نمازی شاهرودی در مستدرک علم رجال الحديث می‌نویسد: او از ارکان اصحاب امیر مؤمنان علیؑ بود و حضرت او را امیر طایفه مذحج و اشعرین قرار داده بود و امام علیؑ او را با شریح بن هانی همراه دوازده هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر به سوی صفين فرستاد و از تاریخ طبری نقل می‌کند که امام علیؑ به مالک اشتر دستور داد زیاد بن نظر را فرمانده می‌منه لشکر و شریح بن هانی را فرمانده میسره لشکرش قرار بدهد و از جمله مأموریت‌های او این بود که علیؑ او را همراه عبدالله بن عباس برای گفتگوی با خوارج فرستاد و در پایان می‌افزاید: از مجموع این امور استفاده می‌شود که او مردی عالم و با کمال و صاحب ایمان و عدالت بود.^۳

* * *

۱. استیعاب، ج ۲، ص ۷۲.

۲. تاریخ اسلام ذهبی، ج ۵، ص ۴۲۳.

۳. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۴۵۵.

۱۲

فِيمَنْ وَصَّيَّتِ الرَّحْمَنُ عَلَيْهِ الْبَشَارَةُ

لِعَسْكِرِهِ قِبْلَ لِقَاءِ الْعَدُوِّ بِصِفَينِ

از وصایا و سفارش‌های امام علی^ع است

به لشکر ش پیش از روبه رو شدن با دشمن در صفین^۱

نامه در یک نگاه

این نامه نیز مانند نامه‌های سابق مشتمل بر یک سلسله دستورات اخلاقی و انسانی درباره نبرد با دشمن است، دستوراتی که بیانگر روح عطوفت و رافت

۱. سند نامه:

نویسنده کتاب مصادر تصریح می‌کند که این وصیت و سفارش به طور متوافق از امام علی^ع نقل شده است امام علی^ع بارها همین سخنان را به عنوان توصیه و سفارش به اصحاب و یارانش می‌نمود. گروهی از کسانی که قبل از سید رضی بوده‌اند آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند از جمله طبری که در کتاب تاریخ معروف خود در حوادث سال ۳۷ از عبد الرحمن بن جنبد از پدرش نقل می‌کند که علی علی^ع در هر میدان نبردی که با دشمن روبه رو می‌شدیم همین سفارش‌ها را به ما می‌فرمود و نیز نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود همین مضمون را نقل کرده است، مرحوم کلینی نیز در کتاب فروع کافی در کتاب جهاد آن را از همان راوی (عبدالرحمن بن جنبد از پدرش) آورده است همچنین مسعودی در مروج الذهب و ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح؛ و بعد می‌افزاید با توجه به این همه از راویان قبل از سید رضی نیازی نمی‌بینیم که نام کسانی را که بعد از سید رضی این نامه را از امام علی^ع نقل کرده‌اند بیاوریم (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۷).

اسلامی است و نشان می‌دهد مسائل اخلاقی در هیچ جا حتی در میدان جنگ نباید فراموش شود. دستوراتی که دنیای امروز بعد از گذشت ۱۴ قرن هنوز در ابتدای راه آن است و تنها بخشی از آن را توصیه می‌کند، توصیه‌ای که هرگز با عمل همراه نبوده است.

مخصوصاً امام علیه السلام در این وصیت درباره زنان سفارش زیادی می‌کند که کمترین آزاری به آنها نرسانند حتی اگر آنها دشنام عرضی به شما بدهند و رؤسای شما را سب و لعنت کنند. امام علیه السلام در این وصایای خود نخستین چیزی را که بر آن تأکید می‌کند این است که یارانش آغازگر جنگ نباشند، سفارشی که همه جا به یارانش می‌کرد.

* * *

لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ يَبْدُءُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَىٰ حُجَّةٍ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ
حَتَّىٰ يَبْدُؤُوكُمْ حُجَّةً أَخْرَىٰ لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهُزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا
مُذِيرًا، وَلَا تُصْبِيُوا مُعْوِرًا، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَىٰ جَرِيحٍ، وَلَا تَهِيجُوا النِّسَاءَ بِإِذْنِ
وَإِنْ شَتَّمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَىٰ وَالْأَنْفُسِ
وَالْعُقُولِ؛ إِنْ كُنَّا لِنُؤْمِنُ بِالْكُفَّارِ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لِمُشْرِكَاتٍ؛ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ
لِيَتَنَاهُ الْمَرْأَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أوِ الْهِرَاوَةِ فَيُعَيِّرُ بِهَا وَعَقِبَهُ مِنْ بَعْدِهِ.

ترجمه

با آنها نجنيگيد تا آنها جنگ را آغاز کنند، زира به حمد خدا شما دارای حجت و دليل هستيد (شما پیرو امام علیہ السلام و پیشوایی هستید که خدا و خلق بر آن اتفاق دارند)، بنابراین اگر آنها آغازگر جنگ باشند، حجت و دليل دیگری برای شما بر ضد آنهاست و هنگامی که به اذن خدا دشمن شکست خورد فراریان را نکشید، و بر ناتوانها ضربهای وارد نکنید، و مجروحان را به قتل نرسانید، زنان را با اذیت و آزار به هیجان نیاورید، هر چند آنها به شما دشنام دهند و به سرانタン بدگویی کنند، زира آنها از نظر قواناتوان و از نظر روحیه و عقل و خرد ضعیفاند و در آن زمان که زنان مشرکان (در عصر پیامبر) به ما بدگویی می کردن و دشنام می دادند (از سوی آن حضرت) دستور داده می شد که از آزار و اذیت آنها خودداری کنیم، حتی در زمان جاهلیت اگر مردی دست به روی زنی بلند می کرد و سنگی به سوی او پرتاب می نمود و یا او را با چوب می زد، همین امر باعث ننگ او و فرزندانش می شد!

شرح و تفسیر

بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ

در اینکه مخاطبان این نامه جنگ‌جویان جمل هستند یا صفین در میان سورخان و شارحان نهج‌البلاغه گفتگوست. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار^۱ این توصیه را مربوط به جنگ جمل می‌داند، هرچند در جای دیگر نیز برای صفین نقل کرده است. مسعودی در مروج الذهب نیز آن را مربوط به جنگ جمل می‌داند.

ابن میثم این مشکل را در شرح نهج‌البلاغه خود حل کرده و می‌گوید: «این سفارشی بود که امام علیه السلام برای تمام صحنه‌های جنگ بیان می‌فرمود و همه جا بر آن تکیه می‌کرد» و قبل از ابن میثم نصر بن مذاہم در کتاب صفین و طبری در تاریخ خود نیز آن را نقل کرده‌اند و با توجه به اینکه محتوا یک دستور عام است این سخن بعيد به نظر نمی‌رسد.

به هر حال امام علیه السلام در این سفارش بر پنج نکته تأکید فرموده است: نخست می‌فرماید: «با آنها نجنگید تا آنها جنگ را آغاز کنند، زیرا بحمد الله شما دارای حجت و دلیل هستید (شما پیرو امام علیه السلام و پیشوایی هستید که خدا و خلق بر آن اتفاق دارند) بنابراین اگر آنها آغازگر جنگ باشند حجت و دلیل دیگری برای شما بر ضد آنهاست»؛ (لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ يَبْدُؤُوهُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَىٰ حُجَّةٍ، وَتَرَكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّىٰ يَبْدُؤُوهُمْ كُمْ حُجَّةٌ أُخْرَىٰ لَكُمْ عَلَيْهِمْ).

این دستوری است که پیغمبر اکرم علیه السلام نیز به سپاهیان اسلام می‌داد و نتیجه‌اش همان است که امام علیه السلام در این گفتار بیان فرموده است که سپاه اسلام دارای دو دلیل روشن بر ضد دشمن می‌شوند؛ نخست اینکه پیروی آنها از پیغمبر اکرم علیه السلام یا امام علیه السلام بر اساس موازین صحیح و منطقی بوده است. دیگر اینکه وقتی آنها

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۱۳

جنگ را آغاز کنند عملًا دلیل دیگری بر ضد خود اقامه کرده‌اند، زیرا سبب کشتن افراد بی‌گناه و کوشیدن در ایجاد فساد بر روی زمین و مصدق محارب خدا و رسول می‌شوند، زیرا هر کس اسلحه به روی مردم بی‌گناه کشد محارب است، بنابراین مشمول آیه شریفه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...»^۱ می‌شوند.

افزون بر این آنها مصدق آیه شریفه «فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»؛ هر کس به شما حمله کرد همانند حمله وی بر او حمله کنید^۲ خواهد بود.

سپس امام علی^{علیہ السلام} به بیان سه دستور مهم دیگر می‌پردازد و می‌فرماید: «و هنگامی که به اذن خدا دشمن شکست خورد، فراریان را نکشید و بر ناتوان‌ها ضربه‌ای وارد نکنید و مجرو حان را به قتل نرسانید»؛ (فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ إِيَّا ذِنْ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُذِبْرًا، وَلَا تُصْبِيْوا مُغْوِرًا^۳، وَلَا تُجْهِرُوا^۴ عَلَى جَرِيحٍ).

این سه دستور کاملاً جنبه اخلاقی دارد، زیرا هدف در هم شکستن حرکت دشمن است نه انتقام‌جویی. کسی که صحنه نبرد را ترک کرده و فرار می‌کند کشتن آن مفهومی ندارد همچنین آن کس که ناتوان و آسیب‌پذیر شده، وارد کردن ضربت بر او با اصول جوانمردی سازگار نیست؛ مانند کسی که سلاح خود را از دست داده و یا از جنگیدن بازمانده و ناتوان شده و دیگر خطری از ناحیه او

۱. مائدہ، آیه ۳۳.

۲. بقره، آیه ۱۹۴.

۳. «معور» در اصل از ریشه «عار» و «عور» بر وزن «غور» به معنای عیب‌گرفته شده است. سپس به معنای نقاط آسیب‌پذیر به کار رفته و معور به کسی گفته می‌شود که توانایی دفاع از خود را ندارد و در برابر حمله مخالفان آسیب‌پذیر است و عضو جنسی را از این جهت عورت گفته‌اند که آشکار ساختن آن مایه عیب و عار است.

۴. «لَا تُجْهِرُوا» از ریشه «اجهاز» به معنای تسریع در قتل مجرو حان و پایان دادن به عمر آنهاست، شبیه چیزی که امروز به عنوان زدن تیر خلاص گفته می‌شود.

احساس نمی شود؛ همچنین کشتن مجروحانی که بر خاک افتاده‌اند و توان جنگیدن در آنها باقی نمانده، با اصول انسانی سازگار نیست.

علامه تستری در شرح نهج البلاغه خود در اینجا سؤالی مطرح کرده و آن اینکه از بعضی روایات (مانند روایتی که مرحوم کلینی در جلد پنجم کافی نقل کرده) استفاده می‌شود که امام علیه السلام چنین دستوری را در جنگ جمل داد و در جنگ صفين عکس آن را فرمود و اجازه داد فراریان و مجروحان را بکشند.

ولی در روایت دیگری پاسخ این سؤال آمده است؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَبْعُوْا مُدْبِراً وَلَا يَقْتُلُوا أَسِيرًا وَلَا يُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَهَذَا إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ أَحَدٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِذَا كَانَ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِنَّ أَسِيرَهُمْ يُقْتَلُ وَمَدْبِرُهُمْ يُتَبَعُ وَجَرِيَحُهُمْ يُجْهَزُ عَلَيْهِ؛ طرفداران عدالت، حق ندارند فراریان را دنبال کنند و اسیری را به قتل برسانند و مجروحی را بکشند و این در صورتی است که از لشکر دشمن کسی که جنگ را ادامه دهد باقی نمانده باشد، اما اگر هنوز گروهی دارند جنگ را ادامه می‌دهند (و از ناحیه آنها احساس خطر می‌شود) اسیرانشان به قتل می‌رسند و فراریان را دنبال می‌کنند و مجروحان را می‌کشند».^۱

کوتاه سخن اینکه رعایت این اصول انسانی مربوط به جایی است که لشکر دشمن متلاشی شده و احتمال بازگشت و حمله مجدد در کار نیست و می‌دانیم که در جنگ بصره لشکر دشمن به طور کامل متلاشی شد.

آنگاه امام علیه السلام در پنجمین دستور می‌فرماید: «زنان را با اذیت و آزار به هیجان نیاورید، هرچند آنها به شما دشنام دهنده و به سرانタン بدگویی کنند»؛ (وَلَا تَهِيجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أَمْرَاءَكُمْ).

آنگاه امام علیه السلام به بیان دلیل این دستور پرداخته می‌فرماید: «زیرا آنها از نظر قوا

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۳، ح ۲.

ناتوان و از نظر روحیه و عقل و خرد ضعیف‌اند»؛ (فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَىٰ وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ).

از آنجاکه زنان توان نبرد ندارند، کینهٔ خود را با دشنام دادن ابراز می‌کنند و از آنجا که روح و خردشان ضعیف است، انتقام جویی را در بدگویی و بذبانی نشان می‌دهند؛ به همین دلیل افراد آگاه و بیدار نباید در برابر بذبانی آنها واکنش نشان دهند. بگذارند عقدۀ دل را با این سب و دشنام‌ها واکنند و آرام بگیرند و به یقین اگر در برابر این سخنان رشت عکس العملی نشان داده شود، هیجان آنها بیشتر می‌شود و چه بسا سر از کفرگویی در آورند.

آنگاه امام علیؑ اشاره به سیره و سنت پیغمبر اکرم ﷺ در برابر زنان مشرک می‌کند و می‌فرماید: «و در آن زمان که زنان مشرکان (در عصر پیامبر) به ما بدگویی می‌کردند و دشنام می‌دادند (از سوی آن حضرت) دستور داده می‌شد که از آزار و اذیت خودداری کنیم»؛ (إِنْ كُنَّا لِنُؤْمِرُ بِالْكَفْ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لِمُشْرِكَاتٍ).

آنگاه امام علیؑ به نکته سومی در این باره اشاره کرده و می‌فرماید: «حتی در زمان جاهلیّت اگر مردی دست به روی زنی بلند می‌کرد و سنگی به سوی او پرتاب می‌نمود و یا او را با چوب می‌زد، همین امر باعث ننگ او و فرزندانش می‌شد»؛ (وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَوَّلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ^۱ أَوِ الْهِرَاوَةِ^۲ فَيَعِيرُهُ بِهَا وَعَقِبَهُ^۳ مِنْ بَعْدِهِ).

هرگاه مردم عصر جاهلیّت چنین باشند و هرگاه مسلمانان در برابر مشرکان مأمور به خویشتن‌داری شوند، در عصر ظهور اسلام و در برابر زنان مسلمان ناآگاه، به طریق اولی باید خویشن‌داری نشان دهند.

۱. «فَهْر» به معنای قطعه سنگ صافی است که مشت انسان را بر می‌کند و «فِهْر» بر وزن «شعر» به سنگ‌هایی گفته می‌شود که با آن ادویه رانم می‌کنند.

۲. «هِرَاوَة» به معنای قطعه چوبی مانند عصا و چماق است.

۳. «عَقَب» به معنای فرزند است خواه پسر باشد یا دختر.

امام علیه السلام که این دستور را درباره زنان به لشکریان خود می‌داد، خودش در عمل به آن پیشگام بود. در تاریخ جنگ جمل آمده است هنگامی که علی علیه السلام و لشکریانش پیروز شدند، حضرت از یکی از کوچه‌های بصره عبور می‌کرد همسر عبدالله بن خلف (یکی از سرشناسان بصره) که بر در خانه خود ایستاده بود، رو به امام علیه السلام کرد و گفت: «یا قاتل الْأَحِبَّةِ لَا مَرْجَبًا بِكَ أَيْمَنُ اللَّهِ مِنْكَ وَلَدَكَ كَمَا أَيَّثْمَتْ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَلْفٍ؛ ای قاتل دوستان! خوش نیامدی خدا فرزندانت را یتیم کند همان‌گونه که فرزندان عبدالله بن خلف را یتیم کردی». امام علیه السلام هیچ پاسخی به او نداد ولی ایستاد و اشاره به گوشه‌ای از خانه آن زن کرد آن زن این اشاره پرمعنا را فهمید و ساكت شد و به خانه برگشت. او می‌دانست که آن زن، عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم را در خانه خود پنهان کرده است و امام علیه السلام به همان نقطه خانه که آنها پنهان بودند اشاره کرد؛ یعنی اگر بخواهم این دو را بیرون می‌کشم و به سرای اعمالشان می‌رسانم ولی امام علیه السلام با حلم و کرمی که داشت از این کار صرف نظر فرمود.^۱

نکته‌ها

۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه

در چندین مورد از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه نکوهشی از زنان دیده می‌شود و بعضی از ناآگاهان آن را به عنوان زن ستیزی تفسیر می‌کنند در حالی که قرائتی همراه این بیانات امام علیه السلام است که نشان می‌دهد نظر امام علیه السلام به گروه خاصی است.

مثلاً بعضی از این عبارات بعد از جنگ جمل که یکی از آتش‌افروزانش یکی از همسران مشهور رسول خدا علیه السلام بود، وارد شده که نشان می‌دهد هدف امام علیه السلام

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۵.

نکوهش از چنین زنانی است که مسیر صحیح را رها کرده و آلت دست فرصت طلبان سیاسی مانند طلحه و زبیر می‌شوند، کاری که منجر به ریخته شدن خون هزاران نفر از مسلمانان شد و امام علیؑ در پایان جنگ، آن زن را به احترام پیغمبر اکرم علیه السلام با نهایت تکریم همراه برادرش و گروهی از محافظان به مدینه بازگرداند.

در نامهٔ مورد بحث نیز از زنانی نکوهش شده که زبان آنها آلوهه به دشناام و بدگویی و سخنان زشت و خشن می‌شود. امام علیؑ آنها را ضعیف العقل و ناتوان می‌شمرد.

بنابراین اگر قراین حالیه و مقالیه را در همه جا در نظر بگیریم پاسخ این‌گونه ایرادات روشن می‌شود.

لذا در حدیثی در اصول کافی از امام باقر علیؑ آمده است که بعد از اشاره به عیب و نقصان گروهی از زنان در پایان می‌فرماید: «إِلَّا الْمُسْلِمَاتُ مِنْهُنَّ؛ غیر از زنان مسلمان». ^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم: «الإِمْرَأَ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ الْفِرْجِ الْمُرْجَلِ الْغَيْرِ صَالِحٍ؛ يك زن صالحه برتر است از یک هزار مرد ناصالح». ^۲

در حدیث مفصلی از امام صادق علیؑ که در کتاب کافی آمده نیز تقسیم‌بندی روشنی درباره زنان دیده می‌شود که امام علیؑ گروهی از آنان را مایه سعادت مردان می‌داند و گروهی را اسباب غبن می‌شمارد؛ «فَمَنْ يَظْفَرُ بِصَالِحِهِنَّ يَسْعَدُ وَمَنْ يُغْبَنَ فَلَيْسَ لَهُ أَنْتِقام». ^۳

روایات سه گانهٔ بالا و همچنین روایات دیگری که در همان باب از کافی (باب اصناف النساء) آمده قرینهٔ روشنی است بر تفسیری که درباره سخنان علیؑ در نهج البلاغه آورده‌یم.

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۴.

۲. وسائل الشیعه، باب ۸۹ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۲۳، ح ۳ باب اصناف النساء.

۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان

آنچه در نامه بالا و بعضی از نامه‌های گذشته و آینده آمده است، بیانگر روش اسلام در میدان نبرد و در برابر دشمنان است. روشی که تمام موازین صحیح نبرد را آمیخته با مسائل اخلاقی نشان می‌دهد. بر خلاف روش دنیای مادی و روش دشمنان امام علیه السلام که هیچ قید و شرطی را در میدان جنگ پذیرانبودند. ناجوانمردانه ترین کارها اگر به اهداف آنها کمک می‌کرد، مجاز بود؛ و بهترین دستورهای انسانی و اخلاقی اگر در مسیر منافع آنها نبود، ممنوع شمرده می‌شد. این تفاوت را به خوبی می‌توان در طرز رفتار امام علیه السلام و طرز رفتار معاویه مشاهده کرد. بعضی از تحلیل‌گران پیشین و امروز که افکارشان تحت تأثیر مکتب‌های مادی بوده و هست همین تفاوت را دلیل بر برتری سیاست‌های معاویه بر سیاست امام علیه السلام می‌گیرند.

در اینجا بد نیست به سخنی از جاحظ در این زمینه گوش فرا دهیم او می‌گوید: بعضی از کسانی که خود را عاقل و دانا و فهیم می‌دانند و در واقع عوام هستند و خود را از خواص می‌پنداشند، گمان می‌کنند که معاویه بهتر از علیه السلام فکر می‌کرد و در مسائل سیاسی دقیق‌تر می‌اندیشید درحالی که مطلب چنین نیست، زیرا علیه السلام در جنگ‌هایش کاری جز آنچه موقوف کتاب و سنت بود انجام نمی‌داد درحالی که معاویه بر خلاف کتاب و سنت عمل می‌کرد و هرگونه نیرنگی را اعم از حلال و حرام به کار می‌برد و در جنگ‌هایش مطابق سیره پادشاهان ظالم غیر مسلمان عمل می‌کرد. علیه السلام دستور می‌داد که آغازگر جنگ نباشد، فراریان را تعقیب نکنید، مجروهان را به قتل نرسانید، درهای بسته را نگشایید و خودش این برنامه را در تمام جنگها به کار می‌برد درحالی که جنگ‌جویانی (همچون لشکر معاویه) به هیچ قید و شرط اخلاقی مقید نبودند، اگر دشمن در خواب بود به او حمله می‌کردند و از سوزاندن و غرق کردن دشمن پروا نداشتند

هنگامی که گروهی از عوام خدعاً و نیرنگهای معاویه را دیدند و نتایج آن را بررسی کردند درحالی که علی علیه السلام مرتكب هیچ یک از آنها نشد به واسطه کوتاهی عقل و قلت علم و دانش تصور کردند این دلیل بر برتری سیاست معاویه بر سیاست علی علیه السلام است.^۱

نکتهٔ مهمی که باید از آن غفلت کرد این است که علی علیه السلام - و تمام مردان الهی - مهم‌ترین هدف‌شان حفظ ارزش‌ها بود و حتی آن را بر پیروزی در میدان جنگ ترجیح می‌دادند؛ زیرا پیروزی موقعی بود و حفظ ارزش‌ها ماندگار است و اگر با این دید به برنامه‌های انبیا و اولیا نگاه کنیم پاسخ بسیاری از سؤالات روشن می‌شود.

بعضی سؤال می‌کنند چرا هنگامی که عمرو عاص و بسر بن ارطاة در زیر شمشیر علی علیه السلام قرار گرفته بود، حضرت به زندگانی این دو موجود کثیف و خونخوار پایان نداد، زیرا آنها پیراهن خود را بالا زده بودند و عورت خود را نمایان ساخته بودند. پاسخش این است که امام علیه السلام حفظ ارزش‌ها را بر این امور مقدم می‌داشت و این یک مکتب عالی الهی و انسانی است که ممکن است بسیاری آن را برنتابند.

در دنیای امروز سخن از حفظ ارزش‌ها در میدان جنگ، زیاد به میان می‌آید؛ ولی بسیاری از سلاح‌ها جزء سلاح‌های ممنوعه شمرده می‌شود و دستوراتی درباره عدم حمله به غیر نظامیان و رفتار انسانی با اسیران داده شده است؛ ولی همان‌گونه که بارها و بارها در تاریخ معاصر دیده‌ایم، به هنگام عمل هیچ یک از آنها به رسمیّت شناخته نمی‌شود. با سلاحهای کشتار جمعی مانند بمب اتم و سلاحهای شیمیایی گروه زیادی از انسانها را می‌کشنند و غیر نظامیان را به خاک و خون می‌کشنند و اسیران جنگی را زیر بدترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند و می‌توان

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۱۳، ص ۵۱۴.

گفت اعمال اینها از اعمال کسانی که دم از ارزشها نمی‌زدند و مرتكب انواع خلاف‌ها می‌شدند بدتر است، زیرا در سخن، از ارزشها حمایت کردن و در عمل مخالفت نمودن چیزی جز نفاق نیست و کسانی که چنین می‌کنند جزء منافقانند.

* * *

۱۵

فَعِنْ كُتُبِهِ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ

کَانَ يَقُولُ إِذَا لَقِيَ الْعَدُوَّ مُحَارِبًا

از دعاهای امام علیه السلام است

که همواره به هنگام روبرو شدن با دشمن در میدان جنگ می خواند^۱

نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این دعا ناراحتی خود را از بروز و ظهرور جنگ، آشکار می سازد و از کثرت اعدا و پراکندگی مسلمانان در نبودن پیامبر اکرم علیه السلام به خدا شکایت

۱. سند دعا:

این دعا را قبل از مرحوم سید رضی، جمع دیگر از معاريف در کتابهای خود نقل کرده‌اند از جمله نصر بن مذاحم در کتاب صفين آن را با چهار سند از امام علیه السلام نقل کرده است که اضافات قابل ملاحظه‌ای بر آنچه مرحوم سید رضی آورده است دارد.

مرحوم شیخ مفید نیز آن را در کتاب النصرة ذکر کرده و می‌فرماید: امام علیه السلام این دعا را روز جنگ جمل می خواند.

در کتاب صفين عبد العزیز بن یحيی الجلوودی نیز مطابق نقل مرحوم علامه مجلسی آمده است. (و سید بن طاووس آن را در مهج الدعوات ذکر کرده است). در روایات بالاگاه اشاره به جنگ جمل و گاه اشاره به جنگ صفين و یوم الهریر شده و از بعضی استفاده می‌شود که امام علیه السلام هر زمان به سوی میدان جنگ حرکت می‌کرد این دعا را فرائت می‌فرمود (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۰).

می برد و سرانجام از خداوند صلح و عدالت و پایان گرفتن جنگ را طلب می کند. اینها همه نشان می دهد که اسلام هرگز طرفدار جنگ نیست و جنگ همواره امری تحمیلی محسوب می شود، زیرا آثار زیانبار جنگ ها گاهی در نسل های متواتی ادامه دارد؛ مخصوصاً در جنگ های امروز که آثار تخریبی آن بسیار بیش از گذشته است.

مثلاً سالیان درازی است که آتش جنگ های جهانی خاموش شده؛ ولی هنوز معلومان فراوان آن در گوش و کنار جهان به چشم می خورند.

* * *

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَلَتِ الْقُلُوبُ، وَمُدَّتِ الْأَعْنَاقُ، وَشَحَّصَتِ الْأَبْصَارُ، وَنُقلَّتِ
الْأَقْدَامُ، وَأَنْضَيْتِ الْأَبْدَانُ. اللَّهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْنُونُ الشَّنَآنِ، وَجَاسَتِ مَرَاجِلُ
الْأَضْغَانِ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُونَا، وَتَشَتَّتَ أَهْوَائِنَا
﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾.

ترجمه

خداؤند! قلب‌ها به تو پیوسته، گردن‌ها به سوی تو کشیده شده، چشم‌ها به
جانب تو خیره گشته، قدم‌ها در راه تو جابجا شده و بدن‌ها فرسوده گردیده
است.

خداؤند! کینه نهانی این گروه آشکار شده و دیگ‌های دشمنی و عداوت در
سینه آنان به جوش آمده است، خداوند! شکایت خود را به سوی تو می‌آوریم که
پیامبر مان از میان ما رفت، دشمنان ما فراوان گشته و خواسته‌ها و اهدافمان
مخالف و متشتت شده است.

پروردگار! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (و درهای پیروزی، صلح و
عدالت را به روی ما بگشا) که تو بهترین داوری کنندگانی.

شرح و تفسیر

دعای جامعی برای میدان نبرد

همان‌گونه که در بالا اشاره شد حضرت هر زمان که در میدان جنگ در برابر
دشمن قرار می‌گرفت، این دعا را می‌خواند. این نشان می‌دهد که امام علیه السلام همواره

یارانش را به این نکته توجّه می‌داد که این جنگ برای برتری جویی و غلبه بر دشمن به منظور رسیدن به مال و مقام نیست، بلکه جهادی است که از مهم‌ترین عبادات‌ها محسوب می‌شود و باید به نام خدا و به یاد خدا در این میدان گام نهاد و پیروزی خود را از او خواست، با نیتی خالص گام برداشت و با قلبی مملو از عشقی خدا بر دشمنان حق حمله آورد.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوند! قلب‌ها به تو پیوسته، گردن‌ها به سوی تو کشیده شده، چشم‌ها به جانب تو خیره گشته، قدم‌ها در راه تو جابجا شده و بدن‌ها فرسوده گردیده است»؛ (اللَّهُمَّ إِيَّاكَ أَفْضَلُ الْقُلُوبُ وَمُدْتَلُ الْأَعْنَاقُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَنُقِلَّتِ الْأَقْدَامُ وَأَنْصَبَتِ الْأَبْدَانُ).

اشارة به اینکه هدف نهایی توبی و هر گامی که بر می‌داریم برای تو و به سوی توست.

آری مجاهدان اسلام در تمام برنامه‌هایی که دارند هدف‌شان خداست، لذا قرآن مجید می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلُهُمْ مِّنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَحَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغُبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَاءٌ وَلَا نَصْبٌ وَلَا مَحْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْوُنَ مَوْطِئًا يَغْيِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلًا إِلَّا كُتُبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتُبَ لَهُمْ لِيَجْزِيهِمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ سزاوار نیست که اهل مدینه و کسانی از اعراب بادیه‌نشین که اطراف آنها هستند، از پیامبر خدا جدا

۱. «اضفت» از ریشه «اضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است.

۲. «شخصت» از ریشه «شخص» به معنای خیره شدن چشم است به چیزی به گونه‌ای که پلک را باز و بسته نکند.

۳. «انضیبت» از ریشه «انضاء» به معنای لاغر و نحیف کردن بدن انسان یا حیوان است و به معنای فرسوده و رنجور ساختن نیز آمده است.

شوند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند؛ زیرا هیچ‌گونه تشنجی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ‌گامی که موجب خشم کافران می‌شود بر نمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند مگر اینکه به خاطر آن عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند و هیچ‌مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) صرف نمی‌کنند و هیچ سرزمه‌ی را (به سوی میدان جهاد یا در بازگشت) نمی‌بیمایند جز اینکه برای آنها نوشته می‌شود؛ تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد».^۱

سپس امام علی^{علیه السلام} در ادامه این سخن به انگیزه دشمنان برای جنگ با او اشاره می‌کند تا سربازانش به حقیقت امر آشنا گردند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا کینهٔ نهانی این گروه آشکار شده و دیگر های دشمنی و عداوت در سینه آنان به جوش آمده است»؛ (اللَّهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْتُونُ الشَّنَآنِ، وَجَاشَتْ^۲ مَرَاجِلُ^۳ الْأَضْغَانِ^۴) .

اشاره به اینکه اینها همان کینه‌های عصر جاهلیت و زمان پیامبر اکرم علیه السلام است که در زمان پیروزی آن حضرت همه را مخفی داشتند و به ظاهر مسلمان شدند ولی کینه و عداوت را در دل پنهان می‌کردند و این منافقان بعد از زمان حیات پیامبر علیه السلام زمینه را برای آشکار ساختن آن کینه‌ها مناسب دیدند.

چه کسی انکار می‌کند که معاویه، فرزند دشمن شماره یک پیغمبر علیه السلام ابوسفیان و هند معروف به جگرخوار است و هم‌دستان او گروهی از منافقان و دشمنان اسلام در عصر ظهور اسلام و یا فرزندان آنها بودند و احقاد بدريه و حنینیه و غیر آن را در برابر امام علی^{علیه السلام} بروز دادند.

۱. توبه، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲. «جاشت» از ریشه «جیش» بر وزن «عیش» به معنای جوشیدن و به غلیان آمدن است. این واژه در غلیان ظاهری اشیا و یا غلیان معنوی و درونی؛ مانند غلیان غم و غصه در درون سینه‌ها اطلاق می‌شود.

۳. «مراجل» جمع «مرجل» بر وزن «منبر» به معنای دیگ است.

۴. «اضغان» جمع «ضفن» به معنای کینه است.

این درسی است برای اصحاب و یارانش تا بدانند با چه کسی می‌جنگند و برای چه جهاد می‌کنند.

آن‌گاه در پایان این دعا بار دیگر دست توسل را به دامان لطف پروردگار زده، با تعبیری که از صفاتی دل و نورانیت باطن و محبت به همه کس حتی به دشمن حکایت می‌کند عرضه می‌دارد: «خداوند! شکایت خود را به سوی تو می‌آوریم که پیامبرمان از میان ما رفته، دشمنان ما فراوان گشته و خواسته‌ها و اهدافمان مختلف و متشتّت شده است. پروردگار! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (و درهای پیروزی، صلح و عدالت را به روی ما بگشا) که تو بهترین داوری کنندگانی»؛ (اللَّهُمَّ إِنَا نَسْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُونَا، وَتَشَتُّتَ أَهْوَائِنَا «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ»^۲).

این تعبیرات بیانگر نهایت لطف و محبت امام علیه السلام حتی نسبت به دشمنان فریب‌خورده و گمراه اوست تعبیر به «قَوْمِنَا» و تعبیر به (داوری کن) به جای (پیروز نما) و تعبیراتی که با صیغه جمع بیان شده «غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَتَشَتُّتَ أَهْوَائِنَا» همه نشان می‌دهد که هدف نهایی امام علیه السلام آن است که آنها به سوی حق بازگردند و با سایر مسلمانان دست به دست هم دهند و در برابر دشمنان بایستند.

* * *

۱. افتح از ریشه «فتح» گاه به معنای پیروزی و گاه به معنای گشودن و گاه به معنای داوری کردن است که همه آنها به نوعی گشودن محسوب می‌شود.

۲. اعراف، آیه ۸۹.

۱۶

فِي مَكَانٍ يَقُولُ لَهُ عَلِيهِ السَّلَامُ إِنَّمَا

لِأَصْحَابِهِ عِنْدَ الْحَرْبِ

از سخنان امام علیه السلام است
که به هنگام جنگ به یارانش توصیه می فرمود^۱

نامه در یک نگاه

این نامه - یا صحیح‌تر این کلام - از سخنان امام علیه السلام است که در میدان جنگ به عنوان تعلیم فنون و رموز نبرد با دشمن برای یارانش بیان می‌فرمود. در وصایا و سفارش‌هایی که گذشت، آداب حرکت به سوی میدان جنگ و چگونگی موضع‌گیری در مقابل دشمن بیان شده بود. امام علیه السلام در این کلام فنون جنگ را به

۱. سند نامه:

این سخن در حقیقت بخشی از کلامی است که امام علیه السلام به یارانش در روزی از ایام صفين بیان فرمود و از کلام ابن ابی الحجید چنین استفاده می‌شود که این کلام، ادامه خطبه ۶۲ (طبق شماره‌بندی نهج البلاغه) صحیح صالح خطبه ۶۴ است. به هر حال از جمله کسانی که قبل از سید رضی بخشی از آن را نقل کرده‌اند مرحوم کلینی در کتاب کافی در کتاب الجهاد است که چند جمله‌ای از آن را آورده و نصر بن مزاحم نیز در کتاب صفين خود قسمتی از آن را ذکر کرده است. شگفت آنکه در کتاب تمام نهج البلاغه نیز تنها بخشی از این کلام آمده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۲).

یارانش می‌آموزد و در بخش آخر این کلام در واقع به سؤالی که بعضی از یارانش صریحاً مطرح می‌کردند یا در دل داشتند پاسخ می‌گوید که اگر ما با معاویه و یاران و انصارش می‌جنگیم، جنگ با مسلمانان محسوب نمی‌شود. اگر بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان اظهار اسلام کردند در واقع تظاهری به اسلام بیش نبود، لذا هنگامی که اعوان و یارانی برای اظهار کفر یافتند آن را ظاهر ساختند.

* * *

لَا تَشْتَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمْلَةٌ، وَأَعْطُوا
السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَطُلُوْنَ الْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا وَأَذْمُرُوا أَنفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ
الدَّعْسِيِّ، وَالضَّرْبِ الظَّاهِفِيِّ، وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ. فَوَالَّذِي
فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا اسْلَمُوا وَلَكِنِ اسْتَسْلَمُوا، وَأَسْرُوا الْكُفَّرَ، فَلَمَّا
وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

ترجمه

از فرار و عقب نشینی هایی که پس از آن، حمله تازه‌ای به دشمن است نگران نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن، حمله صورت می‌گیرد ناراحت نشوید. حق شمشیرها را اداکنید و جای در غلطیدن دشمن را مهیا سازید. خود را برای زدن سخت‌ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمشیر بر پیکر دشمن به هیجان در آورید، صدای را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است. سوگند به آنکس که دانه را شکافته و انسان‌ها را آفریده دشمنان ما، اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسليم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند آشکار ساختند!

شرح و تفسیر تقویت عزم و اراده لشکر

امام علیهم السلام در این گفتار پرمغز و پر محتوای خود شش دستور مهم جنگی را در عباراتی کوتاه بیان می‌کند.

در دستور اول و دوم چنین می‌فرماید: «از فرار و عقب نشینی‌هایی که پس از آن، حمله تازه‌ای به دشمن است نگران نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن حمله صورت می‌گیرد ناراحت نشوید»؛ (لَا تَشْتَدَّنَ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ^۱، وَلَا جَوْلَةٌ^۲ بَعْدَهَا حَمْلَةٌ^۳).

منظور از حمله اول این است که گاه شرایط ایجاب می‌کند که جنگجویان به طور موقت فرار کنند تا دشمن به دنبال آنها بنشتابد، ناگهان برگردند و او را غافلگیر ساخته با حمله‌ای شدید در هم بشکنند. در واقع نوعی عقب‌نشینی تاکتیکی است که در جنگ‌ها معمول است و گاه مخالفت با آن برای لشکر گران تمام می‌شود، لذا امام علیه السلام می‌فرماید: از چنین فرار و عقب‌نشینی نگران نباشید. در حمله دوم اشاره به جولان به این سمت و آن سمت قبل از حمله است، زیرا گاه می‌شود که سرباز شجاع برای حمله به دشمن محل خود را در میدان تغییر می‌دهد و جایه‌جا می‌کند تا نقطه‌ای را که از آن نقطه بهتر می‌تواند حمله کند به دست آورد و یا دشمن را خسته کند؛ بنابراین نه فراری که بعد از آن، حمله مجددی است ایرادی دارد و نه جولانهایی که بعد از آن حملات شروع می‌شود. به تعبیر دیگر بعضی از افراد مغدور تصوّر می‌کنند که فرار به هر صورت که باشد ننگ است و همچنین معطل کردن دشمن در میدان با جولان‌های مکرر؛ درحالی که هیچ یک عیب نیست، بلکه نوعی روش مبارزه و در بسیاری از موارد عامل پیروزی است.

آن‌گاه در سومین و چهارمین دستور می‌فرماید: «حق شمشیرها را ادا کنید و

۱. «فرة» به معنای یک بار فرار کردن است.

۲. «کرّة» به معنای یک بار بازگشت و حمله بر دشمن است و علی علیه السلام را از این رو کزار گفته‌اند که پیوسته به دشمن باز می‌گشت و حمله خود را تکرار می‌کرد.

۳. «جولة» به معنای جولان دادن و به این طرف و آن طرف حرکت کردن است. (این واژه هم معنای مصدری دارد و هم اسم مصدری). بعضی نیز «جوله» را به معنای فرار کوتاه مدت ذکر کرده‌اند؛ ولی با توجه به کلام امیر مؤمنان علیه السلام در بالا این معنا بعید به نظر می‌رسد.

جای در غلطیدن دشمن را مهیا سازید»؛ (وَأْغُطُوا الْسُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَوَطِئُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا^۱).

شمیر مهم‌ترین ابزار مبارزه و جنگ در آن زمان بود. هنگامی که شمیرزن در برابر دشمن قرار می‌گیرد باید از این وسیله جنگی حدّاًکثر استفاده را بنماید و ادای حقش همین است.

جمله «وَطِئُوا لِلْجُنُوبِ ...» اشاره به این است که ضربات خود را چنان محکم بر دشمن وارد سازید که با همان ضربات نخستین بر خاک بیفتد؛ گویی جایگاهشان را از پیش برای فرو غلطیدن و به خاک افتادن فراهم ساخته‌اید. بعضی نیز احتمال داده‌اند که اشاره به لشکر خودی است؛ یعنی در عین اینکه هدفان پیروزی بر دشمن است آماده شهادت در راه خدا نیز باشید و پهلوهای خود را برای قرار گرفتن بر خاک آماده سازید.

ولی با توجه به جمله قبل و جمله بعد از آن، این معنا بعید به نظر می‌رسد، زیرا هر دو دعوت به ضربات کاری بر دشمن است.

حضرت در پنجمین و ششمین دستور که در واقع ادامه همان بحث ضربات کاری بر دشمن است می‌فرماید: «خود را برای زدن سخت‌ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمیر بر پیکر دشمن به هیجان در آورید»؛ (وَأَذْمِرُوا^۲ أَنْفَسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ^۳ الدَّعْسِيِّ^۴، وَالضَّرْبِ الظَّلْحَفِيِّ^۵).^۶

۱. «مصاري» جمع «صرع» به معنای محلی است که کسی بر زمین می‌افتد.

۲. «اذمرُوا» امر است از ریشه «ذمر» بر وزن «امر» به معنای تهییج کردن و برانگیختن است.

۳. «الطَّعْن» به معنای فرو کردن نیزه در بدنه دشمن است. این واژه به صورت کنایی به معنای عیوب جویی نیز به کار می‌رود.

۴. «دعسي» از ریشه «دعس» بر وزن «درس» به معنای پرکردن و گاه به معنای اثر گذاشتن آمده است. این واژه در جایی که نیزه‌ای بر بدنه دشمن فروکنند و گویی جوف او را پر می‌کنند و بر بدنه او اثر می‌گذارد به کار رفته است.

۵. «ظلحف» به معنای شدید است.

در واقع امام علیه السلام جنگجویان را به استفاده کردن از تمام وسائل جنگی آن زمان ترغیب می‌کند آن هم استفاده‌ای در حد اعلی؛ نیزه را چنان بر پیکر دشمن وارد کنند که در اندامش فرو رود و او را به خاک افکند و شمشیر را چنان بر بدن او وارد سازند که او را به خاک افکند و برای انجام این کار باید خود را تهییج کنند و هیجان لازم را در درون خویش به یاری خدا به وجود آورند، زیرا پیروزی از آن گروهی است که سخت‌تر می‌جنگند و سلاح خود را بر پیکر دشمن محکم‌تر می‌کوبد.

در هفتمين و آخرين دستور می‌فرماید: «صداها را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است»؛ (وَأَمْيِتُوا الْأَصْوَاتَ, فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ).

آنها که در جنگ داد و فریاد می‌کنند از یک سو ممکن است نشانه ترس و وحشت در نظر دشمن باشد و سبب شود که روحیه دشمن بالا رود و از سوی دیگر به همان اندازه که نیروی جسمی و فکری صرف در فریادها می‌شود از نیروی مبارزه با دشمن می‌کاهد به همین دلیل امام علیه السلام دستور می‌دهد که نیروی خود را صرف داد و فریاد نکنند و توجه خود را به طور کامل معطوف به مبارزه با دشمن نمایند.

البته این کار منافات با تکبیرهایی که به هنگام پیروزی گفته می‌شود ندارد حتی آن تکبیرها هم باید محدود و حساب شده باشد و زیاده روی در آن بر خلاف این دستور است.

به همین دلیل در داستان جنگ بدر می‌خوانیم: هنگامی که مشرکان چشمنشان به لشکر پیغمبر اسلام افتاد که با تعداد کم در مقابل آنها حاضر شده بودند تصور کردنند که گروهی از مسلمانان در پشت تل‌ها کمین کرده‌اند تا در فرصت مناسب بیرون آیند و حمله کنند، لذا عمر بن وهب را با جماعتی برای تحقیق درباره این مطلب در اطراف میدان فرستادند. عمر بن وهب گردآگرد لشکر اسلام را

جستجو کرد سپس بازگشت و به سران مشرکان گفت: آنها هیچ کمین و مددکاری غیر خودشان ندارند؛ ولی من گمان می‌کنم شترهای بارکش شرب مر را برای شما با خود به ارمغان آورده‌اند. سپس افزود: «أَمَا تَرَوْنَهُمْ خُرُّسُ لَا يَتَكَلَّمُونَ يَتَلَمَّظُونَ تَلَمَّظَ الْفَاعِي مَا لَهُمْ مَلْجَأٌ إِلَّا سُيُوفُهُمْ وَمَا أَرَاهُمْ يُوَلُّونَ حَتَّىٰ يُقْتَلُوا وَلَا يُقْتَلُونَ حَتَّىٰ يُقْتَلُوا بِعَدَدِهِمْ فَأَرْتَهُمْ رَأْيَكُمْ؛ آیا نمی‌بینید آنها خاموشند و سخن نمی‌گویند گویی زبان خود را همچون زبان مار افعی در اطراف دهان می‌گردانند آنها هیچ پناهگاهی جز شمشیرهایشان ندارند و هرگز فرار نخواهند کرد تا کشته شوند و کشته نمی‌شوند تا از ما به تعداد خودشان به قتل برسانند مطلب چنین است حال هر تصمیمی می‌خواهد بگیرید».^۱

سپس امام علی^{علیه السلام} در پایان این گفتار نکتهٔ دیگری بیان می‌کند و در واقع پاسخی است به سؤال مقدّر یا سؤال مذکور در کلمات یارانش که معاویه و یارانش ظاهرًا مسلمانند چگونه ما با مسلمانان بجنگیم؟ امام علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «سوگند به آن کس که دانه را شکافته و انسانها را آفریده دشمنان ما اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند آشکار کردند»؛ (فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَيَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ^۲، مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنِ اشْتَسَلُمُوا، وَأَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ).

اینکه امام علی^{علیه السلام} در سوگند خود و بیان صفات خداوند، روی شکافتن دانه‌ها در زیر خاک و آفرینش انسان تکیه می‌کند به دلیل آن است که از عجیب‌ترین و شگفت‌انگیز‌ترین افعال خداوند همین است؛ هسته‌ها هنگامی که با پوست‌های بسیار محکم در زیر خاک قرار می‌گیرند و رطوبت کافی به آنها می‌رسد، جنب و

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۵۲.

۲. «نسمه» به معنای انسان و گاه به معنای روح و گاه به هر موجود ذی روحی اطلاق می‌شود. ریشه اصلی آن همان نسبیم به معنای وزش ملايم باد است.

جوشی در درون هسته آغاز می‌گردد و نطفه زنده شروع به نمو می‌کند و ساقهٔ لطیفی از آن آشکار می‌گردد. همین ساقهٔ لطیف هنگامی که جا را بر خود تنگ می‌بیند هسته را می‌شکافد و سر بیرون می‌کشد و از مادر خود جدا می‌گردد و راه نمو را پیش می‌گیرد تا زمانی که به صورت درخت برومندی در آید. همچنین هنگامی که نطفهٔ انسان در رحم مادر قرار می‌گیرد، روز به روز آفرینش جدیدی می‌بیند و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد و با یک سلسله تحولات پیچیده و بسیار دقیق و ظریف و در عین حال سریع، مبدل به انسان کاملی می‌شود و هنگامی که رحم مادر را برای ادامه رشد و نمو کافی نمی‌بیند تصمیم بر خروج می‌گیرد و با هیجان و تب و تاب شدید مادر، قدم به عرصهٔ دنیا می‌گذارد.

مطالعه دربارهٔ تولد گیاهان و انسانها، به راستی انسان را به عظمت بسیار خدا آشنا می‌سازد و به همین دلیل گاه پیغمبر اکرم علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام به هنگام سوگند، خدا را با این اوصاف یاد می‌کردند و نباید فراموش کرد که این در زمانی بود که علم گیاه‌شناسی و جنین شناسی هرگز متولد نشده بود.

نکته‌ها

۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی امیه

در آخرین جملهٔ گفتار بالا، امام علیه السلام تصریح می‌کند که مخالفانش (معاویه و یارانش) هرگز اسلام را بدل و جان نپذیرفته بودند، بلکه به حکم اجبار به آن تن در دادند و هنگامی که یارانی پیدا کردند کفر درون را آشکار ساختند.

ممکن است این سخن بر بعضی از ناآگاهان از برادران اهل سنت گران آید، ولی مطالعهٔ کتب صحاح و سایر منابع معروف اهل سنت نشان می‌دهد که واقعیتی آشکار است؛ ما در اینجا بخشی از روایاتی را که در منابع معروف آنان آمده دربارهٔ عقاید و اعمال معاویه بیان می‌کنیم بی آنکه چیزی بر آن بیافزاییم و

داوری را بر عهده خوانندگان می‌گذاریم.

۱. در صحیح مسلم آمده است که عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه می‌گوید: وارد مسجد الحرام شدم دیدم عبدالله بن عمرو عاص در سایه کعبه نشسته و مردم گرد او جمع شده‌اند به او گفتمن: پسر عمومیت معاویه دستور می‌دهد که ما اموالمان را در میان خود به باطل بخوریم و مسلمانان را به قتل برسانیم در حالی که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...» و می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ...»^۱ عبدالله ساكت شد سپس گفت: در اطاعت خدا از او اطاعت کن و در معصیت خدا با او مخالفت نما.^۲

۲. در تاریخ طبری آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ ابوسفیان را مشاهده کرد که سوار بر الاغی می‌آید، معاویه افسار آن را به دست دارد و یزید (برادر معاویه) از پشت سر آن را می‌راند (و در روایتی عتبة برادر معاویه زمام آن را در دست داشت و معاویه از پشت سر آن را می‌راند) رسول خدا ﷺ آنها را دید و فرمود: «لَعْنَ اللَّهِ الْفَائِدَ وَالرَّاكِبَ وَالسَّائِقَ؛ خَدَا لَعْنَتَ كَنْدَ سَوَارٍ وَزَمَادَارٍ وَكَسِيٍّ كَهْ آنَ رَا از پشت سر می‌راند».^۳

۳. نیز در تاریخ طبری آمده است که روزی پیغمبر اکرم ﷺ اشاره به نقطه‌ای از اطراف خود کرد و فرمود: از این سو مردی از امّت من می‌آید که بر غیر دین من محشور خواهد شد. ناگهان معاویه پیدا شد.^۴

۴. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب اخبار الملوك چنین نقل می‌کند: روزی معاویه شنید مؤذن می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» معاویه سه بار آن را تکرار کرد؛ ولی هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» معاویه گفت:

۱. نساء، آیه ۲۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸.

۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

۴. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۶، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

عجب ای فرزند عبدالله (منظورش پیغمبر اسلام بود) تو همت بلندی داشتی راضی نشدی جز اینکه اسم خودت را در کنار اسم خدا قرار دهی و شهادت به نبوّت را تکرار نکرد.^۱

۵. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از عبدالله بن بریده نقل می‌کند که می‌گوید: من و پدرم وارد بر معاویه شدیم ما را بر فرشی (که در کنار او بود) نشاند سپس غذایی آوردند و خوردم. سپس شراب آوردند معاویه از آن نوشید و به دست پدرم داد، پدرم گفت: از آن روزی که رسول خدا علیه السلام آن را حرام کرده هرگز از آن ننوشیده‌ام.^۲

۶. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «قَدْ طَعَنَ كَثِيرٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي دِينِ مُعَاوِيَةَ وَلَمْ يَقْتَصِرُوا عَلَى تَفْسِيقِهِ وَقَالُوا عَنْهُ: إِنَّهُ كَانَ مُلْحِدًا لَا يَعْتَقِدُ الْبُؤْءَةَ وَنَقَلُوا عَنْهُ فِي قَلَّاتِ كَلَامِهِ وَسَقَطَاتِ أَفْظَاهِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ؛ اصحاب ما (منظور ابن ابی الحدید گروه معترض از اهل سنت است) معاویه را فقط فاسق نمی‌داند، بلکه اعتقادات او را نیز مخدوش می‌شمارند و گفته‌اند او ملحد بود و اعتقادی به نبوّت پیغمبر اکرم علیه السلام نداشت و سخنانی را که گاه از زبان او می‌پرید و دلالت بر این معنا داشت نقل کرده‌اند».^۳

۷. مشکلات ایمان و عمل معاویه به اندازه‌ای بود که حسن بصری مطابق آنچه ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است می‌گوید: به خدا سوگند اگر عمرو بن عاص با معاویه بیعت نکرده بود امر حکومت برای او استقرار نمی‌یافتد. معاویه به عمرو گفت: با من بیعت کن عمرو گفت: برای چه؟ برای آخرت؟ و الله آخرتی با تو نیست یا برای دنیا؟ به خدا سوگند دنیا نیز با تو نخواهد بود مگر اینکه من با تو شرکت کنم! معاویه گفت: تو شریک من در دنیا باش عمرو گفت: بنویس برای

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۲. مسند احمد، ج ۵ ص ۳۴۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

من حکومت مصر و اطراف آن را. معاویه نوشت: سپس می‌افزاید: عتبة بن ابوسفیان وارد بر معاویه شد در حالی که با عمرو بن عاص دربارهٔ مصر سخن می‌گفت و عمرو به او گفت: من دینم را در مقابل حکومت مصر به تو می‌فروشم عتبه گفت: این مرد دینش را ثمن و بهای معامله قرار داد.^۱

۸. ابن اثیر نیز در کامل التواریخ از حسن بصری نقل می‌کند که می‌گوید: چهار چیز در معاویه بود که حتی اگر تنها یکی از آنها را داشت، موجب هلاکت (اخروی) وی می‌شد: نخست اینکه امر حکومت را با شمشیر به دست گرفت در حالی که بقایای صحابه و صاحبان فضیلت که از او برتر بودند وجود داشتند. دوم اینکه فرزند شراب خوارش را که لباس ابریشمین می‌پوشید و طنبور می‌زد، خلیفه بعد از خود کرد. سوم اینکه ادعا کرد زیاد برادر من است در حالی که پیغمبر ﷺ فرموده بود: فرزند به پدر رسمیش ملحق می‌شود و نصیب فرد زناکار سنگ است. چهارم اینکه حجر بن عدی (آن مرد پاک ایمان) را به قتل رساند.^۲

۹. مطابق آنچه بیهقی در کتاب محسن و مساوی آورده است، یک نفر مرد شامی از ابن عباس سؤال کرد ناکثین (پیمان شکنانی که پیامبر ﷺ از آنان خبر داده بود) چه کسانی بودند؟ ابن عباس گفت: کسانی که با علیؑ در مدینه بیعت کردند سپس بیعت خود را شکستند و در بصره در جنگ جمل مقابل او حضور پیدا کردند و منظور از «قاسطین» معاویه و اصحاب اوست و «مارقین» اشاره به اهل نهروان است.^۳

۱۰. این قسمت را با سخن عجیبی که در مروج الذهب مسعودی و در موقیّات زبیر بن بکار و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است پایان

۱. عقد الفرید، ج ۵، ص ۸۷.

۲. کامل التواریخ، ج ۳، ص ۴۸۷.

۳. المحسن و المساوی، ص ۴۳ چاپ بیروت (مطابق نقل شرح احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۶۲).

می‌دهیم (توجه داشته باشید که در میان این سه نفر کسی وجود دارد مانند زیر بن بکار که نه تنها تمایلی به اعتقادات شیعه نداشت بلکه با آنها مخالف بود). مطرب فرزند مغیره بن شعبه می‌گوید: همراه پدرم بر معاویه وارد شدم پدرم کراراً به سراغ او می‌رفت و با او به گفتگو می‌پرداخت سپس به منزل باز می‌گشت و از عقل و هوش و کیاست معاویه سخن می‌گفت ولی شبی از نزد او به منزل باز گشت بسیار ناراحت بود و غذا و شام نخورد من دیدم او بسیار غمگین است کمی مهلت دادم و دانستم که حادثه‌ای پیش آمده است، گفتم: چرا تو را امشب غمگین می‌بینم؟ گفت: فرزندم من از نزد کافترین و خبیث‌ترین مردم می‌آیم. گفتم: چه کسی؟ گفت: من با او (معاویه) خلوت کرده بودم و به او گفتم: ای امیر مؤمنان سنی از تو گذشته اگر راه عدالت پیش گیری و کارهای خیر انجام دهی بهتر است و اگر برادرانت از بنی‌هاشم را در نظر بگیری و صله رحم بجا بیاوری بسیار مناسب است، زیرا آنها امروز هیچ خطری برای تو ندارند و این کار سبب می‌شود که نیک نامی و ثواب آن برای تو بماند.

معاویه گفت: هیهات هیهات کدام نام نیک، اخو تیم (ابوبکر که از قبیله تیم بود) به حکومت رسید و عدالت کرد، هنگامی که از دنیا رفت فراموش شد فقط کسی می‌گوید: ابوبکر چنین و چنان. سپس اخو عدی (عمر که از قبیله عدی بود) به حکومت رسید، ده سال تلاش و کوشش کرد و هنگامی که از دنیا رفت نام او هم فراموش شد جز اینکه بعضی می‌گویند عمر چنین و چنان کرد؛ ولی ابن ابی‌کبشه (لقبی که مشرکان به پیغمبر اکرم علیه السلام می‌دهند) همه روز پنج بار (بر فراز مناره‌ها) فریاد می‌زنند: **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** با این حال چه نام نیکی و چه عملی از من باقی می‌ماند؟ ای بی‌پدر «**لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَنَا**»؛ به خدا سوگند باید کاری کرد که این نام دفن شود و یا اینکه باید کاری کرد که بنی‌هاشم برای همیشه

دفن و فراموش شوند».^۱

بار دیگر تکرار می‌کنیم که هیچ یک از نکات دهگانه بالا از ما نیست، ما عین عبارات دانشمندان اهل سنت را دربارهٔ معاویه آورده‌یم بسی آنکه چیزی به آن بیافرايم.

۲. فضائل امام علی‌الله‌آز زبان دشمنش

با اینکه عمرو عاص صد در صد پشتیبان معاویه بود و اگر نقشه‌های شیطانی او نبود به یقین معاویه در کار خود پیروز نمی‌شد؛ ولی با این حال از او صریح الله‌جهه‌تر بود و در موارد لزوم با صراحة از برتری فوق العاده علی‌الله‌آز نسبت به او و همچنین از لشکر شجاع آن حضرت سخن می‌گفت.

نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود اشعار عجیبی از عمرو عاص نقل می‌کند که معاویه را در آن شدیداً تحقیر می‌کند از جمله دربارهٔ لشکریان علی‌الله‌آز چنین می‌گوید:

فَإِنْ وَرَدْتُ فَأَوْلَهَا وُرُودًا

«هرگاه سواران لشکر علی‌الله‌آز وارد معركه شوند، پیشگامند و اگر جلو لشکر دشمن خود را بگیرند، کسی قادر بر جلوگیری از آنها نیست».

سپس می‌افرايد:

وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بِنْكُرِ

«فضایل علی‌الله‌آز ناشناخته نیست و نقطه ضعف‌های تو دور از نظر نیست».

آنگاه به درخواست معاویه از امیر مؤمنان علی‌الله‌آز نسبت به حکومت شام

اشاره کرده می‌گوید:

۱. الموقفيات، ص ۵۷۶، چاپ وزارت اوقاف، بغداد، سال ۱۳۹۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹، چاپ بيروت، سال ۱۹۸۲؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

وَقُلْتَ لَهُ مُقَالَةً مُسْتَكِينٍ
 ضَعِيفِ الْرُّكْنِ مُنْقَطِعِ الْوَرِيدِ
 دَعَنَ لِي الشَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ
 مِنَ السَّوَآةِ وَالرَّأْيِ الْزَّهِيدِ
 وَلَوْ أَعْطَاكَهَا مَا ازْدَدْتَ عِزًاً
 وَلَوْ أَعْطَاكَهَا مَا مَرِيدَ

«تو همچون فقیر مستمند ناتوان درماندهای از علی علیه السلام تقاضا کردی که شام را به تو واگذارد. همان نقطه ضعف‌ها و تدبیر نادرست برای تو کافی است. و اگر حکومت شام را به تو واگذارد چیزی عزیز نخواهی شد و اگر تقاضای تو را اجابت کند فزونی نخواهی یافت».

هنگامی که اشعار عمرو بن عاصی به گوش معاویه رسید او را فراخواند گفت:
 از تو تعجب می‌کنم، تو فکر و تدبیر مرا نکوهش می‌کنی و علی علیه السلام را بزر
 می‌شمری در حالی که علی علی تو را رسوا ساخت. عمرو در پاسخ گفت: اما
 تحقیر فکر و رأی تو از من صادر شد؛ ولی بزر شمردن علی علیه السلام چیزی نیست
 که بر تو مخفی باشد تو از آن نسبت به من آگاهتری با این تفاوت که تو آن را
 مخفی می‌داری و من آشکار می‌سازم. و اما رسوا شدن من به دست علی علیه السلام، او
 کسی نیست که اگر انسانی با او ملاقات کند رسوا شود.^۱

* * *

۱۷

وَمِنْ كِتابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحُكْمُ إِلَيْهِ الرُّجُوعُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَابًا عَنْ كِتَابٍ مِنْهُ إِلَيْهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است
که در پاسخ به نامه معاویه نگاشته^۱

نامه در یک نگاه

به گفته نصر بن مزاحم در کتاب صفين، روزی امام علیه السلام فرمود: فردا صبح شخصاً پا به میدان می‌گذارم و با این گروه می‌جنگم. این سخن در میان لشکر شام منتشر شد و آنها در وحشت عمیقی فرو رفتند.
در این هنگام معاویه نامه‌ای برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشت که خلاصه

۱. سند نامه:

نویسنده مصادر نهج‌البلاغه می‌گوید: این نامه را جمعی از مؤلفان قبل از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ مانند: نصر بن مزاحم در کتاب صفين، بیهقی در المحسن و المسایی، ابن قتيبة در الامامة والسياسة، مسعودی در مروج الذهب و ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح و طبق گفته نصر بن مزاحم امام علیه السلام را دو یا سه روز قبل از لیله الهریر نگاشت (لیله الهریر شبی در اواخر جنگ صفين که آتش جنگ برخلاف معمول خاموش نشد و تا صبح دو لشکر با هم جنگیدند و آثار شکست در لشکر معاویه ظاهر شد) (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴).

مضمونش چنین است: «من گمان می‌کنم اگر می‌دانستی کار جنگ به اینجا می‌رسد اقدام بر جنگ نمی‌کردی و از گذشته پشیمان می‌شدی من از تو درخواست کرده‌ام که حکومت شام را به من واگذاری به این شرط که مستقل باشم نه با تو بیعت کنم و نه از تو اطاعت. این را نپذیرفتی و الآن من شام را در اختیار دارم و باز همان خواسته را از تو می‌کنم. ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم، همواره عزیز و آزاد بوده‌ایم.

هنگامی که این نامه به امام علیه السلام رسید فرمود: راستی وضع معاویه و نامه‌اش هر دو عجیب است؛ سپس کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع را فرا خواند و دستور داد نامه مورد بحث را برای معاویه بنویسند و به سخنان ناروای او پاسخ گویند.^۱ البته مرحوم سید رضی آن‌گونه که دأب و عادت اوست، بخشی از نامه را که در آغاز آن بوده است ذکر نکرده ولی قسمت مهم و عمده نامه را آورده است.^۲

* * *

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. به کتاب تمام نهج البلاغه، ص ۸۵۲ مراجعه شود.

بخش اول

وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأُعْطِيَكَ الْيَوْمَ مَا مَنْعَتُكَ أَمْسِ. وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتٍ أَنْفُسٍ بَقِيتُ، أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحُقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ. وَأَمَّا اسْتَوَا وَنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَى عَلَى الشَّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصٍ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ، وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدٍ مَنَافٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ، وَلَكِنْ لَيْسَ أُمَيَّةً كَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالْطَّلِيقِ، وَلَا الصَّرِيحُ كَالْأَصِيقِ، وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. وَلَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَبَعُ سَافًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

ترجمه

و اما اينكه از من خواسته اي شام را به تو واگذارم (و در برابر آن نه بيعت کني و نه اطاعت، بلکه فعال ما يشاء باشي بدان) من چيزی را که ديروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید و اما اينكه گفته اي جنگ (صفين) همه عرب را جز اندکي در کام خود فرو برده، آگاه باش آنکس که بر حق بوده (و در راه خدا شهيد شده) جايگاهش بهشت است و آنکس که به راه باطل کشته شده در آتش است و اما اينكه ادعاكدهاي ما در جنگ و نفرات (از تمام جهات) يكسان هستيم، چنين نيسit، زيرا تو در شک (به مبانی اسلام) از من در يقين و ايمان (به آنها) فراتر نisiti، و اهل شام بر دنيا از اهل عراق به آخرت حریص تر نیستند؛ اما اينكه گفته اي ما همه فرزندان عبد مناف هستيم (بنابراین همه در شرافت و استحقاق

حکومت و پیشوایی مردم یکسانیم) من هم قبول دارم (که همه از نسل عبد مناف هستیم) ولی امیه هرگز همانند هاشم و حرب همچون عبدالطلب و ابوسفیان چون ابوطالب نبودند و نیز هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده نیستند و نه فرزندان صحیح النسب همانند منسوبان مشکوک. آن کسی که طرفدار حق است هرگز چون کسی نیست که طرفدار باطل است و نه انسان با ایمان همچون فرد مفسد؛ چه بد هستند نسلی که از نسل پیشین خود پیروی می‌کنند که در آتش دوزخ سرنگون شده‌اند (و به آنها افتخار دارند).

شرح و تفسیر

بدهکارانی در چهره طلبکار

همان‌گونه که قبلًا گفتم، این نامه پاسخی است به نامه‌ای که معاویه خدمت آن حضرت نوشه و سخنانی طلبکارانه را در آن آورده است. معاویه قاعده‌تاً دستور می‌داد این‌گونه نامه‌ها را بر فراز منابر یا در برابر لشکر بخوانند تا خود را از گناه بزرگی که مرتکب شده تبرئه نماید و نیز قاعده‌تا این نامه به دست یاران امام علیه السلام نیز افتاده است و امکان داشته افراد ظاهربین تحت تأثیر آن واقع شوند، بنابراین چاره‌ای نبوده جز اینکه امام علیه السلام انگشت مبارک بر فقرات مختلف این نامه بگذارد و جواب قاطع به آن بدهد.

به همین دلیل می‌بینیم که امام علیه السلام به چهار نکته اساسی در برابر چهار ادعای معاویه اشاره نموده و این چنین پاسخ می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «و اما اینکه از من خواسته‌ای شام را به تو واگذارم (و در برابر آن نه بیعت کنی و نه اطاعت، بلکه فعال ما یشاء باشی بدان) من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید»؛ (وَأَمَّا طَلَبَكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأُعْطِيَكَ الْيَوْمَ مَا مَنْعَتُكَ أَمْسِ).

زیرا آن منع به سبب حکم الهی بوده که امارت هیچ بخشی از حکومت اسلامی را نباید به ظالمان و مفسدان داد و این حکم همچنان به قوت خود باقی است؛ این مسئله امری سیاسی و گذرا نبوده که با تغییر شرایط سیاسی عوض شود. این سخن در واقع پاسخی است به کسانی که می‌گویند آیا بهتر نبود امام علیله به طور موقّت شام را به معاویه واگذار می‌کرد و بعد از استقرار حکومت خود از او پس می‌گرفت.

آنها که چنین می‌گویند، به این نکته توجّه ندارند که اگر امام علیله حکومت شام (و طبق بعضی از نقل‌ها حکومت مصر، چون آن را نیز تقاضا داشت) به معاویه واگذار می‌کرد و پایه‌های حکومتش تقویت می‌شد، تکان دادن او از جایش امکان نداشت در حالی که ما می‌بینیم امام علیله با لشکریانش در صفين او را تا آستانه شکست قطعی و دفع شر او از کشور اسلام پیش برد و اگر ناآگاهی و خباثت بعضی از کسانی که ظاهراً در لشکر امام علیله بودند نبود، کار یکسره می‌شد.

سپس به پاسخ دومین بخش از نامه او پرداخته می‌فرماید: «و اما اینکه گفته‌ای جنگ (صفین) همهٔ عرب را جز اندکی در کام خود فرو برده، آگاه باش آنکس که بر حق بوده (و در راه خدا شهید شده) جایگاهش بهشت است و آنکس که به راه باطل کشته شده در آتش است»؛ (وَأَمَّا قُولُكَ: إِنَّ الْحَرَبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ^۱ إِلَّا حُشَاشَاتٍ^۲ أَنفِسٍ بِقِيَّثُ، إِلَّا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ).

سپس به پاسخ سومین بخش از نامه او که گفته بود من با تو از نظر جنگ و لشکر یکسان هستیم (هر دو برای یک هدف می‌جنگیم و یک چیز می‌طلبیم) پرداخته و می‌فرماید: «و اما اینکه ادعا کرده‌ای ما در جنگ و نفرات (از تمام

۱. طبق بعضی از روایات در جنگ صفين چهل و پنج هزار نفر از لشکر شام و بیست و پنج هزار نفر از لشکر عراق کشته شدند.

۲. «حُشَاشَات» جمع «حشاشة» به معنای نفس آخر و واپسین دم است.

جهات) یکسان هستیم، چنین نیست، زیرا تو در شک (به مبانی اسلام) از من در یقین و ایمان (به آنها) فراتر نیستی و اهل شام بر دنیا از اهل عراق به آخرت حریص تر نخواهند بود»؛ (وَأَمَّا اسْتَوْأْنَا فِي الْحَزْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَىٰ
عَلَى الشَّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدِّينِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ
عَلَى الْآخِرَةِ).

اشاره به اينكه دو تفاوت در ميان ياران من و طرفداران توست: اينها همراه امام عادلي می جنگند که به وظيفه خود یقین دارد و آنها را در راه روشنی سير می دهد در حالی که تو هدف روشنی نداری جز اينكه به مال و مقامی برسی. دیگر اينكه همراهان تو گروهي دنياپرستند که با وعده های مادي، سران آنها را به ميدان کشیده ای و قدم به ميداني گذارده اند که شايد غنایمی نصييشان شود در حالی که فرماندهان لشکر من نه وعده جايزيه ای به آنها داده شده و نه حتى فكر آن را می کنند.

به تعبير دیگر تو هرگز یقین به استحقاق خلافت بر مردم نداری در حالی که من یقین دارم و طرفداران تو برای دنیا می جنگند در حالی که پیروان من هدفشان خداست و برای اقامه حکومت الهی نبرد می کنند؛ به اين دو دليل ما در کار خود کوشاتر و مصمم تریم در حالی که تو و پیروانت چنین نیستید. در نتيجه هرگز یکسان نخواهیم بود و پیروزی نهايی از آن ماست و همان گونه که امام علیه السلام پيش بینی کرده بود، سربازانش به مرز پیروزی رسیدند؛ افسوس که گروهي نا آگاه به همراهی جمعی از منافقان نتيجه نهايی را عقیم گذاشتند.

آن گاه امام علیه السلام به چهارمين ادعای معاویه پرداخته و به آن پاسخ می گويد و می فرماید: «اما اينکه گفته ای ما همه فرزندان عبد مناف هستیم (بنابراین همه در شرافت و استحقاق حکومت و پیشوایی مردم یکسانیم) من هم قبول دارم (که

۱. «امضی» به معنای نافذتر و مؤثرتر در اقدام و عمل از «مضی» به معنای عبور و گذر کردن گرفته شده است.

همه از نسل عبد مناف هستیم»؛ (وَأَمّا قَوْلُكَ: إِنَّا بُنُوْعَبِدِ مَنَافِ، فَكَذَّلَكَ نَحْنُ). آن‌گاه امام علیؑ به تفاوت‌هایی که میان او و معاویه وجود داشته پرداخته و آن را در پنج قسمت بیان می‌دارد.

نخست اشاره به شرافت نسبی می‌کند و می‌فرماید: «ولی امیه هرگز همانند هاشم و حرب همچون عبدالمطلب و ابوسفیان چون ابوطالب نبودند»؛ (وَلَكِنْ لَيْسَ أَمِيَّةً كَهَاشِمٍ، وَلَا حَزْبُ كَعَبِدَ الْمُطَلِّبِ، وَلَا أَبُو سُفِيَّانَ كَأَبِي طَالِبٍ).

اشاره به اینکه جد اعلای تو امیه و جد ادنای تو حرب و پدرت ابوسفیان بود که همگی در میان عرب به شرارت و پستی معروف بودند در حالی که جد اعلای من، هاشم و جد ادنای من عبدالمطلب و پدرم ابوطالب است که همه از سادات عرب و سخاوتمندان و پاکان و نیکان بودند؛ چگونه می‌توان آنها را با یکدیگر یکسان دانست.

آن‌گاه به تفاوت دوم و سوم اشاره کرده می‌فرماید: «و نیز هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده نیستند و نه فرزندان صحیح النسب همانند منسوبان مشکوک»؛ (وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالْطَّلِيقِ^۱، وَلَا الصَّرِيحُ^۲ كَاللَّصِيقِ^۳).

اشاره به اینکه من از نخستین مهاجران از مکه به مدینه‌ام که همواره در خدمت پیغمبر اکرم ﷺ بودم ولی تو و پدرت ابوسفیان همچنان در شرک و کفر در مکه ماندید تا روزی که مکه به وسیله لشکر اسلام فتح شد و پیامبر ﷺ حکم آزادی تو و سایر اسیران را با گفتن: «إِذْهَبُوا أَنْتُمُ الظُّلَقَاءُ» صادر فرمود.

از سوی دیگر نسب ما روشن است؛ ولی درباره نسب تو بسیار گفتگوست؛ گروهی تو را فرزند ابوسفیان نمی‌دانند، بلکه فرزند نامشروع مسافر بن ابی عمرو

۱. «طليق» به معنای اسیر آزاد شده است از ریشه «طلاق» به معنای رهایی گرفته شده است.

۲. «صريح» به کسی گفته می‌شود که نسب او خالص و روشن باشد.

۳. «الصيق» نقطه مقابل صريح است و به معنای کسی است که نسب او روشن نیست و اورابه شخص یا قبیله‌ای نسبت می‌دهند.

که از بردگان ابوسفیان بود می‌شناشد البته این سخن منافات با آنچه امام علیه السلام درباره پدر معاویه یعنی ابوسفیان فرموده است ندارد، زیرا آن جمله بر حسب ظاهر بیان شده و این جمله اشاره به این است که اگر در نسب تو دقت شود جای گفتگو وجود دارد.

گرچه ابن ابیالحدید این تفسیر را برای جمله اخیر با اعتقاد خود هماهنگ ندانسته و به سراغ تفسیر دیگری می‌رود و می‌گوید: منظور از صریح، کسی است که با اعتقاد راسخ اسلام را پذیرفته و لصیق، آن کسی است که از ترس شمشیر و یا به انگیزه علاقه به دنیا، اسلام را پذیرا شده است.^۱

گرچه این تفسیر خلاف ظاهر عبارت است ولی به فرض اینکه چنین باشد باز در این میان اعتراف به تفاوت آشکاری میان امام علیه السلام و معاویه خواهد بود. آنگاه امام علیه السلام به ذکر تفاوت‌ها در صفات و افعال دینی و انسانی پرداخته می‌فرماید: «آن کسی که طرفدار حق است هرگز چون کسی نیست که طرفدار باطل است و نه انسان با ایمان همچون فرد مفسد»؛ (وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ^۲).

اشارة به اینکه نه تنها نسب ما ببنی‌هاشم با نسب بنی‌امیه قابل قیاس نیست، صفات و اعمال ما نیز قابل مقایسه نیست ما همواره در راه حق گام برداشتمیم و دودمان بنی‌امیه بر طریق باطل؛ ما خالصانه به اسلام و پیغمبر اکرم ﷺ ایمان آوردیم ولی شما منافقانه اظهار ایمان کردید (و مدارک آن در تاریخ اسلام ثبت است).

امام علیه السلام در پایان این فقره می‌فرماید: «چه بد هستند نسلی که از نسل پیشین خود پیروی می‌کنند که در آتش دوزخ سرنگون شده‌اند»؛ (وَلِئِسَ الْخَلْفُ خَلْفُ

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۲. «مُدْغِل» به معنای مفسد و فتنه انگیز است از ریشه «دغل» به معنای فتنه و فسادگرفته شده.

يَتَبَعُ سَلَفًا هَوَىٰ^۱ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

قابل توجّه اینکه امام علی‌الله معاویه را تنها به انحراف اسلاف و جد و پدرش نکوهش نمی‌کند، بلکه تکیه سخن امام علی‌الله بر این است که این فرزند همان راه پدران را که اهل دوزخند دنبال می‌کند.

* * *

۱. «هوی» از ریشه «هوی» به ضم‌ها و تشدید‌یا در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و چون نتیجه آن هلاکت است، گاهی به هلاکت نیز اطلاق می‌شود.

بخش دوم

وَفِي أَيْدِينَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَذْلَلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ، وَنَعْشَنَا بِهَا الذَّلِيلَ.
وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا،
كُنْتُمْ مِمْنَ دَخَلَ فِي الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً، عَلَىٰ حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبِقِ
بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ. فَلَا تَجْعَلْنَ لِلشَّيْطَانِ فِيكُمْ
نَصِيبًا، وَلَا عَلَىٰ نَفْسِكُ سَبِيلًا، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(علاوه بر اينها) فضل و برتری نبوّت در دست ماست که با آن عزيزان
(گردنکش و ظالم) را ذليل، و ذليلان (محروم و پاکباز) را عزيز و بلند مرتبه
ساختيم و هنگامی که خداوند عرب را دسته دسته در دین خود داخل ساخت و
این امت از روی میل و رغبت یا (منافقان از روی) ترس و وحشت در برابر
اسلام تسليم شدند، شما از گروهی بودید که وارد اسلام شدید یا به انگیزه رغبت
(در دنيا و نيل به مقام و منصب) و یا از روی ترس (از مجازات به سبب جنایات
سابقتان) اين در حالی بود که پيشگامان به جهت سبقتشان، رستگار شدند و
مهاجران نخستين به فضل و برتری خويش نايل آمدند بنابراين، شيطان را از
خود بهرهمند مساز و راه او را در وجود خويش باز مگذار والسلام.

شرح و تفسير

نبوت افتخار برتر

امام علیؑ در اين بخش از نامه خود اشاره به بخشی از نامه معاویه می‌کند که

گفته بود: «لِيَعْضِنَا فَضْلٌ عَلَى بَعْضٍ؛ مَا هِيجَ كَدَامَ بِرِ دِيَگْرِي فَضْيَلَتِي نَدَارِيمُ وَ بِهِ فَرَضَ كَهْ فَضْيَلَتِ مَخْتَصِرِي هُمْ بَاشَدَ نَهِ عَزِيزَ رَا ذَلِيلَ مِيْ كَنَدُ وَ نَهِ ذَلِيلَ رَا عَزِيزَ» وَ پَاسْخَ كَوبِنَدَهَايِ بهِ او مِيْ دَهَدَ وَ مِيْ فَرَمَايَدِ: «عَلَوَهِ بِرِ اينَهَا) فَضْلُ وَ بِرِتَرِي نَبَوتِ درِ اختِيَارِ مَاستِ كَهْ باَ آنَ عَزِيزَانَ (گَرْدَنَكَشُ وَ ظَالِم) رَا ذَلِيلَ وَ ذَلِيلَانَ (محَرُومُ وَ پَاكِبَاز) رَا عَزِيزَ وَ بلَندَ مَرْتَبَهِ سَاختِيَمِ؟ (وَ فِي أَيْدِيَنَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَذْلَلَنَا بِهَا العَزِيزَ، وَ نَعْشَنَا^۱ بِهَا الذَّلِيلَ).

اشاره به اينکه اسلام آمد، ابوسفيانها و ابوجهلها و امثال آنان را که ساليان دراز بر مردم حکومت ظالمانه داشتند خوار کرد و سلمانها و مقدادها و عمار یاسرها و بلالها را که غالباً برد و اسیر و ذليل بودند، بر اوج عزت نشاند با اين حال چگونه می گويند پیامبر اسلام علیه السلام اثر گذار در اين زمينه نبود.

آن گاه امام علیه السلام دست معاویه را گرفته و به عصر پیامبر علیه السلام می برد و چگونگی پذيرش اسلام را از ناحيه او و خاندانش نشان می دهد و می فرماید: «وَ هَنَّكَامِيْ كَهْ خَداونَدَ عَربَ رَا دَسْتَهِ دَرِ دَيَنِ خَوَدَ دَاخِلَ سَاخَتِ وَ اينَ امَتِ از روَيِ مَيَلِ وَ رَغْبَتِ يَا (منافقان از روی) ترس و وحشت در برابر اسلام تسلیم شدند، شما از گروهی بودید که وارد اسلام شدید یا به انگیزه رغبت (در دنيا و نیل به مقام و منصب) و یا از روی ترس (از مجازات به سبب جنایات سابقتان)؛ (وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِيْنِهِ أَفْوَاجًا، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طُوعًا وَ كَرْهًا، كَنْتُمْ مِمْنَ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً).

اشاره به جريان فتح مکه، همان گونه که قرآن مجید می گويد: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفُتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِيْنِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ

۱. «عشنا» از ریشه «نش» به معنای بالا بردن است و نعش میت را به این سبب نعش می گویند که دارای ارتفاعی است یا اینکه به روی دستهای بلند می شود. در جمله بالا منظور این است که افراد ذليل اما با ایمان و پاک دل در سایه اسلام به عزت رسیدند.

إِنَّهُ كَانَ تَوَاباً^۱. در آن روز افراد بی‌غرض صفحه دل را از لوث عشق به بت‌ها پاک کردند و مخلصانه وارد اسلام شدند؛ ولی مشرکان متعصب و شیطان صفتانی که سال‌ها با اسلام در حال جنگ بودند به ظاهر و از روی ناچاری تسليم شدند. ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام و پدر معاویه از کسانی بود که در آن روز ظاهراً مسلمان شد و خانواده و بستگان او نیز به پیروی او اظهار اسلام کردند. از همان روز نقشه‌ها عوض شد و دشمنان اسلام به این فکر افتادند که از طریق نفوذ در صفوف مسلمانان، روزی به حکومت برسند و بر جای پیامبر اکرم ﷺ تکیه زند. تعبیر به «رغبة» در جمله بالا اشاره به همین معناست و این رغبت هیچ منافاتی با رهبت ندارد؛ یعنی پذیرش اسلام از ناحیه آنها آمیزه‌ای از ترس و امید رسیدن به مقام در آینده بود.

آیا چنین اسلامی را می‌توان بالاسلام امیر مؤمنان علی ﷺ که در آغاز بعثت پیامبر اکرم ﷺ در برابر آن همه دشمن و در زمان تنها بی پیامبر اکرم صورت گرفت، یکسان دانست؟

به همین دلیل امام ﷺ در ادامه این سخن می‌فرماید: «این در حالی بود که پیشگامان به جهت سبقتشان، رستگار شدند و مهاجران نخستین به فضل و برتری خویش نایل آمدند»؛ (عَلَىٰ حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ إِلَّا وَلُونَ بِفَضْلِهِمْ).

این سخن به چند گروه بودن مسلمانان که در قرآن مجید نیز آمده اشاره دارد در آنجا که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۲ گروهی از پیشگامان در اسلام بودند که امام ﷺ در این میان پیشگام پیشگامان بود و گروه دیگری اسلام را پذیرفتند و

۱. فتح، آیه ۳-۱.

۲. توبه، آیه ۱۰۰.

اقدام به هجرت از مکه به مدینه کردند. گروه سومی از پاکان در مدینه به آنها پیوستند و انصار و یاران پیامبر ﷺ بودند و گروه چهارمی که نسل بعدی آنها را تشکیل می‌دادند با میل و رغبت به آنها ملحق شدند؛ ولی جایگاه معاویه در میان کدام یک از این چهار گروه بود؟ باید گفت هیچ کدام و عجب اینکه با این شرایط، خود را با امام علی علیه السلام و بنی هاشم مقایسه می‌کند و خویش را در اسلام هم ردیف علی علیه السلام می‌شمرد! و تاریخ اسلام از این شگفتی‌ها بسیار دارد.

در پایان امام علی علیه السلام به او هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «بنابراین، شیطان را از خود بهره‌مند مساز و راه او را در وجود خویش باز مگذار والسلام»؛ (فَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا، وَالسَّلَامُ).

اشاره به اینکه با این سخنان، خود را فریب می‌دهی و با این مقایسه‌های نابه‌جا، شیطان را بر خود مسلط می‌سازی و در نتیجه موقعیت خویش را فراموش می‌کنی و می‌خواهی بر جای پیامبر اکرم ﷺ تکیه زنی کاری که دنیا و آخرت تو را تباہ خواهد کرد.

نکته

پیروان رسول خدا علیه السلام

پیروان پیغمبر اکرم ﷺ را با استفاده از آیه شریفه ۱۰۰ از سوره برائت می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

نخست: گروه سابقین؛ یعنی پیشگامان اسلام و کسانی که در روزهای تنهایی پیغمبر ﷺ ایمان آورده‌اند و دست بیعت به او دادند که از میان زنان، نخستین فرد، خدیجه کبری و از میان مردان علی علیه السلام بود. سپس افراد دیگری به آنها پیوستند. سابقین افتخار بزرگی دارند، چرا که در آن شرایط جان خود را در طبق اخلاص گذارده تقدیم اسلام و پیغمبر ﷺ کردند.

گروه دوم مهاجرانند که البته سابقین نیز جزء آنها بودند و آنها کسانی هستند که در مکه به پیغمبر اکرم ﷺ ایمان آورند و چون کار بر مسلمانان در مکه تنگ شد و جان پیغمبر ﷺ در خطر قرار گرفت به دنبال هجرت پیغمبر ﷺ به مدینه مهاجرت کردند؛ یعنی از تمام زندگی و خانه و کاشانه خود چشم پوشیدند و به همراه خانواده به مدینه آمدند در حالی که نه در آنجا خانه‌ای داشتند نه وسیله‌ای برای امرار معاش و تا سالیان دراز با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کردند و سرانجام خداوند گشایشی برایشان فراهم کرد.

البته گروه دیگری نیز بودند که قبل از هجرت مسلمین از مکه به مدینه برای نجات از شر اشرار قریش و مشرکان به مدینه هجرت کردند و بعد از مدتی که اسلام در مدینه استقرار یافت از جبشه به مدینه آمدند.

گروه سوم انصارند که اهل مدینه بودند، اسلام آوردند و مهاجران را با آغوش باز پذیرفتند و با اینکه غالباً زندگی سختی داشتند، با مهاجران مواسات کردند و آنچه را داشتند در واقع با آنان تقسیم نمودند.

البته در میان انصار هم سابقین و غیر سابقین وجود دارند که قرآن هم به آنها اشاره کرده: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»^۱ یعنی آنها که در پیوستن به پیغمبر اکرم ﷺ در مدینه پیشگام شدند و یا آنها که قبلًاً به مکه آمده بودند و در محل «عقبه» (در نزدیکی مکه) با پیغمبر اکرم ﷺ بیعت کردند. گروه مهاجران و انصار و سابقان را مجموعاً صحابه می‌نامند.

گروه چهارم کسانی هستند که پیغمبر اکرم ﷺ را مشاهده نکردند و در واقع نسلی بعد از مهاجران و انصار بودند، این نسل دوم را تابعین می‌گویند که پیروی از مهاجران و انصار کردند و در قرآن به عنوان «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»^۲ و به

۱. توجه داشته باشید که در قرائت مشهور، انصار به کسره خوانده شده که عطف است بر مهاجرین، نه با ضمه که عطف بر سابقین باشد.

۲. توبه، آیه ۱۰۰.

عنوان «وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ»^۱ و نیز به عنوان «وَالَّذِينَ جَاءُو مِنْ بَعْدِهِمْ»^۲ در قرآن مجید آمده است این گروه همان‌گونه که اشاره شد زمان پیغمبر اکرم علی‌ہی‌الله
را درک نکردند و یا آن حضرت را ندیدند؛ ولی صحابه را دیدند و درک کردند.
گروه پنجم تابعین اند؛ آنها کسانی بودند که صحابه را نیز درک نکرده و
نديدند، بلکه در واقع شاگرد تابعین هستند.

البته در اينکه اين گروه‌های پنج‌گانه همه آنها افراد نیکی بودند و یا اگر در
آغاز جزء نیکان بودند، در ادامه زندگی بر همان مسیر باقی ماندند یا نه سخن
بسیار است که در بحث تنزیه صحابه آورده شده است.
به یقین بودند کسانی که در یک زمان در اوج فضیلت قرار داشتند سپس بر اثر
هوای نفس یا دنیاپرستی سقوط کردند.^۳

* * *

۱. جمعه، آیه ۳.

۲. حشر، آیه ۱۰.

۳. درباره تنزیه صحابه در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه تحت عنوان «آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟» بحث کافی شده است و همچنین ذیل خطبه شقشقيه، خطبه سوم، ج ۱، ص ۳۷۶ تحت عنوان «آیا همه صحابه راه پیامبر را پیمودند؟» و نیز در همین جلد از شرح نهج البلاgue، ذیل نامه اول بحث‌هایی آورده‌ایم. برای شرح بیشتر می‌توانید به کتاب شیعه پاسخ می‌گوید در بحث تنزیه صحابه مراجعه کنید.

۱۸

وَمِنْ كِتَابِ رَبِّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ

از نامه‌های امام علی است

که به عبدالله بن عباس در آن زمان که از طرف امام علی فرماندار بصره بود،
نگاشته شد^۱

نامه در یک نگاه

مرحوم ابن میثم در مقدمه شرح این نامه می‌نویسد که ابن عباس بعد از آنکه از طرف امیر مؤمنان علی علی بصره شد نسبت به بنی تمیم راه خشونت را پیش گرفت؛ زیرا عداوت آنها را در روز جمل نسبت به امام علی و لشکر امام علی به خاطر داشت. آنها از پیروان طلحه و زبیر و عایشه در آن روز بودند و ابن

۱. سند نامه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه درباره این نامه می‌گوید: ابن میثم در شرح نهج البلاغه خود آن را نقل کرده؛ ولی سیاق کلامش به خوبی نشان می‌دهد که این نامه را از غیر نهج البلاغه در اختیار داشته است و همچنین ابوهلال عسکری در کتاب صناعتین و باقلانی در اعجاز القرآن و سید امیر یحیی علوی در کتاب الطراز بخشی از این نامه را نقل نموده و با توجه به تفاوت‌های موجود روشن می‌شود که منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته‌اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۱).

عباس به آنها حمله کرد و آنان را دور راند و آنها را پیروان شتر و یاران عسکر - نام شتر عایشه عسکر بود - و حزب شیطان می‌نامید. این کار بر گروهی از شیعیان امام علیه السلام از بنی تمیم سخت آمد که از جمله آنها جاریه بن قدامه بود. او نامه‌ای خدمت امام علیه السلام نوشت و از ابن عباس شکایت کرد و همین امر سبب شد که امام علیه السلام نامه مورد بحث را برای ابن عباس بنویسد.

در این نامه به چند امر اشاره می‌کند.

نخست اینکه بنی تمیم طایفه‌ای هستند که مردان شجاع بزرگی دارند و حتی در زمان جاهلیّت و پس از آن در عصر اسلام کسی در دلیری بر آنان پیشی نمی‌گرفت. دیگر اینکه با ما خویشاوندی دارند و دستور صلة رحم ایجاب می‌کند ما با آنها نیکی کنیم.

سرانجام امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند که آنچه از خیر و شر بر زبان و دست تو جاری شود نتیجه نیک و بد آن دامان مرا نیز می‌گیرد، بنابراین نسبت به بنی تمیم خوش‌رفتار باش.

* * *

وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطٌ لِإِبْلِيسِ، وَمَغْرِسُ الْفِتْنَ، فَحَادِثُ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ
إِلَيْهِمْ، وَاحْلُلْ عَقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ، وَقَدْ بَلَغَنِي تَنْمُرُكَ لِبَنِي تَمِيمِ،
وَغَلْظَتُكَ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّ بَنِي تَمِيمَ لَمْ يَغْبُ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخْرُ، وَإِنَّهُمْ لَمْ
يُسْبِقُوا بِوَغْمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامًا، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِمًا مَاسَّةً، وَقَرَابَةً
خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صِلَاتِهَا وَمَازُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا، فَارْبَعْ أَبَا
الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا
شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحٍ ظَلِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيَكَ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

بدان بصره محل نزول ابليس و کشتزار فتنه هاست، به همین دليل با اهل آن به
نيکي رفتار کن و گره ترس و وحشت را از دلهای آنها بگشا (تا آتش فتنه
خاموش شود و آنها احساس امنیت کنند) بدرفتاری تو با طائفه بنی تمیم و
خشونت تو به آنها را به من گزارش داده اند (ولی بدان آنها فضایلی دارند از
جمله اينکه) طائفه بنی تمیم کسانی هستند که هرگاه رئیس نیرومندی از آنها
غایب گردد (واز دنیا برود) مرد نیرومند دیگری در میان آنها ظاهر می شود، نه در
عصر جاهلیت و نه در عصر اسلام کسی در نبرد بر آنان پیشی نمی گرفت (علاوه
بر اين) آنها با ما پيوند خويشاوندي نزديک و قربت خاص دارند که ما نزد
خداؤند به وسیله صله رحم به آنها مأجور خواهيم بود و با قطع آن مؤاخذه
خواهيم شد، بنابراین اى ابوالعباس، خدا تو را رحمت کند خويشتن دار باش و
مداراکن در آنجه بر زبان و دست تو از خير و شر جاري می شود، چراکه هر دو

در این امور شریک هستیم و سعی کن که حسن ظن من به تو پایدار بماند و نظرم درباره (شاپرکی های تو برای امر حکومت) دگرگون نشود والسلام.

شرح و تفسیر

آتش فتنه را با مدارا خاموش کن

هنگامی که طلحه و زبیر به اتفاق عایشه با گروهی از ماجراجویان فاسد وارد بصره شدند و در آنجا پرچم مخالفت بر ضد امیر مؤمنان علیه السلام را بر افراشتند، بصریان از آنان استقبال کرد و لشکر عظیمی را برای جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام برپا کردند. فتنه عظیمی را برپا نمودند و سرانجام شکست خورده و متلاشی شدند و شاید انتظار داشتند که امام علیه السلام بعد از پیروزیش دستور قتل گروهی از آنان را صادر کند؛ ولی امام علیه السلام با آنها از در محبت وارد شد همان کاری که پیغمبر اکرم علیه السلام بعد از فتح مکه کرد و همین باعث شد که آرامش کامل به بصره باز گردد. امام علیه السلام در آغاز این نامه که به فرماندار بصره، ابن عباس، نگاشته است به همین معنا اشاره کرده و می‌فرماید: «بدان بصره محل نزول ابليس و کشتزار فتنه‌هاست. به همین دلیل با اهل آن به نیکی رفتار کن و گره ترس و وحشت را از دل‌های آنها بگشا (تا آتش فتنه خاموش شود و آنها شرمنده گردند و احساس امنیت کنند)»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ ابْلِيسِ، وَمَغْرِسُ^۱ الْفِتْنَ، فَحَادِثُ^۲ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَأَخْلُلُ عُقْدَةَ الْخُوفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ).

اینکه می‌فرماید: بصره مهبط و جایگاه فرود ابليس و محل رویش فتنه‌هاست، اشاره به این است که آنجا اقوام گوناگونی زندگی می‌کنند که هم نسبت به یکدیگر مشکل دارند و هم نسبت به بیرون این سرزمین و شاید به همین دلیل،

۱. «مغرس» در اصل به معنای محل غرس درختان است. سپس به محل پیدایش هر امری اطلاق شده است.
 ۲. «حادث» صیغه امر از «محادثه» به معنای مراقبت و بررسی و زدودن زنگار است؛ یعنی زنگار کینه‌ها را از قلبشان بدین وسیله بزدا.

طلحه و زییر و عایشه آنجا را برای فتنه انگیزی بر ضد امام امیر مؤمنان علیهم السلام انتخاب کردند به خصوص اینکه آنجا مهمترین بندر عراق است و بنادر معمولاً مرکز رفت و آمد اقوام مختلف‌اند. به همین دلیل افکار التقاطی و نفوذی و مفاسد اخلاقی

در این گونه بندرگاه‌ها بیشتر است مگر اینکه اهالی آن تحت آموزش مستمر اخلاقی قرار گیرند. بعضی نیز معتقدند؛ هنگامی که ابلیس به زمین فرود آمد، بصره را جایگاه نخستین خود انتخاب کرد؛ ولی دلیلی برای این مطلب اقامه نکرده‌اند. مهم این است که امام علیهم السلام به ابن عباس دستور می‌دهد: بهترین راه برای آرام کردن این شهر آن است که به مضمون آیه شریفه «ادْفُعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي يَبْيَنَكَ وَبَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَذَاؤَةُ كَانَهُ وَلِيُّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍ عَظِيمٍ»^۱ عمل کند؛ یعنی بدی‌هایی را که آنها در جنگ جمل داشتند با نیکی پاسخ گوید تا آنان شرمنده احسان او گردند و دست از هر گونه مخالفت بردارند به علاوه بخشی از مخالفت آنها ممکن است به علت ترس از انتقام و مکافات عمل باشد هنگامی که با آنها به نیکی رفتار شود آتش این خوف و ترس فرو می‌نشینند و آرامش جای آن را می‌گیرد.

امام علیهم السلام به این معنا در کلمات قصار اشاره فرموده و به صورت اصل کلی می‌فرماید: «عَاتِبُ أَخْلَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَأَرْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ؛ برادرت را به هنگام خطای کردن با نیکی سرزنش کن و شر او را از طریق بخشش از خودت دور ساز». ^۲ سپس امام علیهم السلام بعد از ذکر این مقدمه وارد اصل مقصود می‌شود و می‌فرماید: «بدرفتاری تو با طایفه بنی تمیم و خشونت تو به آنها را به من گزارش داده‌اند»؛

۱. فصلت آیه ۳۴ و ۳۵.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۵۸.

(وَقَدْ بَلَغْنِي تَنْهِيَكَ^۱ لِبَنِي تَمِيمٍ، وَغُلْظَتُكَ عَلَيْهِمْ).

آنگاه امام علیه السلام صفاتی برای طایفه بنی تمیم ذکر می‌کند که دلیل بر شایستگی آنها برای عفو و گذشت و نیکی کردن است.

در نخستین صفت می‌فرماید: «طایفه بنی تمیم کسانی هستند که هرگاه ریس نیرومندی از آنها غایب گردد (واز دنیا برود) مرد نیرومند دیگری در میان آنها ظاهر می‌شود»؛ (وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغْبُ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخَرُ).

تعییر به نجم (ستاره) اشاره به این است که آنها همیشه دارای شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که اگر یکی از آنها از بین می‌رفته، دیگری جای او را می‌گرفته و به سبب همین، مردان مدیر و مدبر همیشه در میان قبایل عرب درخشیده‌اند. در دومین وصف آنها به شجاعتشان اشاره کرده و می‌فرماید: «وَ نَهْ در عصر جاھلیّت وَ نَهْ در عصر اسلام کسی در نبرد بر آنان پیشی نمی‌گرفت»؛ (وَإِنَّهُمْ لَمْ يُسْبِقُوا مِوَاغِمٍ^۲ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ).

با توجه به اینکه «وَاغْمٌ» در لغت هم به معنای جنگ تفسیر شده و هم به معنای حقد و حسد، این احتمال در تفسیر جمله بالا داده شده است که آنها جمعیتی انتقام‌جوی کینه‌توزند و اگر کسی مزاحم آنان شود سخت در مقابل او می‌ایستند و فتنه برپا می‌کنند؛ ولی با توجه به اینکه امام علیه السلام در این چند جمله در مقام مدح آنهاست این تفسیر به نظر درست نمی‌رسد.

در سومین و آخرین وصف می‌فرماید: «(اضافه بر اینها) آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت خاص دارند که ما نزد خداوند به وسیله صلة رحم نسبت به آنها مأجور خواهیم بود و با قطع آن مؤاخذه خواهیم شد»؛ (وَإِنَّهُمْ بِنَا

۱. «تنحر» به معنای خشمگین شدن و بدرفتاری نمودن است و از ریشه «نم» بر وزن «کبد» به معنای پلنگ است.

۲. «وَاغْمٌ» این واژه هم به معنای جنگ آمده و هم به معنای کینه.

رِحْمَامَاسَةً^۱، وَقَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صِلَتِهَا، وَمَازُورُونَ^۲ عَلَى قَطِيعَتِهَا). مفسّران نهج البلاغه دليل خويشاوندي را اين می دانند که بنی تمیم و بنی هاشم به واسطهٔ جد اعلای آنها که الياس بن مضر بود (مطابق این بيان هاشم با سیزده واسطهٔ به الياس می رسد) همچنین بنی تمیم نیز با واسطه‌های زیادی به او می رستند؛ ولی از آنجاکه مسألهٔ خويشاوندي در اسلام بسيار اهمیّت دارد امام ع حتی با اين مقدار واسطه باز هم آنها را خويشاوند نزديک شمرده است. علاوه بر اين، بعضی گفته‌اند که در میان هاشم و تمیم از طریق دامادی و ازدواج دو فامیل با یکدیگر رابطه‌ای برقرار بود. بعضی نیز گفته‌اند که یکی از همسران علی ع به نام لیلا بنت مسعود حنظلیه از بنی تمیم بود؛ ولی با توجه به اینکه ارتباط سببی به عنوان رحم شناخته نمی‌شود، بلکه باید رابطهٔ نسبی باشد، اين دو تفسیر بعید به نظر می‌رسد.

ابن ابی الحدید و بعضی ديگر فضایل ديگري برای طائفة بنی تمیم نیز بر شمرده‌اند که از مجموع آنها استفاده می‌شود که اين طایفه به راستی طایفه‌ای ممتاز بوده‌اند.

در ضمن از کلام امام ع اين نکته استفاده می‌شود که مسألهٔ صلة رحم در اسلام بسيار گسترده است که حتی با فاصلهٔ زیاد در اجداد باز هم مشمول اين حکم اسلامی است که امام ع می‌فرماید: اگر آن را مراعات نکنی در پیشگاه خدا مسئول هستی و مراعات آن مایهٔ خیر و برکت است.

در پایان اين نامه، امام ع به ابن عباس دستور مدارا کردن و خويشتنداري در برابر مخالفان به طور کلى و بنی تمیم به طور خاص می‌دهد و می‌فرماید: «بنابراین ای ابوالعباس، خدا تو را رحمت کند خويشتندار باش و مدارا کن در

۱. «ماشّة» در اینجا به معنای نزدیک و قریب است از ریشهٔ «مسّ» به معنای تماس گرفته شده است.

۲. «مازورون» به معنای گناه کاران از ریشهٔ «وزر» به معنای گناه گرفته شده است.

آنچه بر زبان و دست تواز خیر و شر جاری می‌شود، زیرا هر دو در این امور شریک هستیم و سعی کن که حسن ظن من نسبت به تو پایدار بماند و نظرم درباره (شاپرکی‌های تو برای امر حکومت) دگرگون نشود؛ والسلام»؛ (فَإِذْعَ^۱
أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحْمَكَ اللَّهُ، فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِيكَانِ
فِي ذَلِكَ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحٍ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ^۲ رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ).

منظور از خیر و شر، سود و زیان است؛ یعنی کارهایی که ممکن است منشأ ظلم و یا زیانی شود و شر به معنای ظلم و ستم نیست، زیرا ابن عباس کسی نبود که بر کسانی ظلم کند.

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در دستوری که درباره مدارا کردن با مخالفان می‌دهد به این نکته اشاره می‌فرماید که تو نماینده منی و هر کاری از تو سرزند، هم به حساب تو می‌نویسند و هم به حساب من، بنابراین باید کاملاً مراقب باشی. این سخن مانند آن است که به علمای دین گفته‌می‌شود مراقب کارخود باشید زیرا کارهایی که شما انجام می‌دهید هم به حساب خودتان می‌نویسند و هم به حساب اسلام. امام علیه السلام در آن جمله آخر هشداری به ابن عباس نیز می‌دهد که اگر خویشن‌داری و مدارا را پیشه نکند ممکن است نظر امام علیه السلام درباره او تغییر کند و این تأکید دیگری است بر دستوری که حضرت بیان فرمود.

در عبارت بالا امام علیه السلام ابن عباس را به عنوان «ابوالعباس» خطاب می‌کند و کنیه اوست و در عرب معمول است که هنگامی که می‌خواهند به کسی احترام بگذارند نام اصلی او را نمی‌برند بلکه او را به کنیه صدا می‌زنند یا به لقب و در اینجا امام علیه السلام عبدالله بن عباس را کاملاً حفظ فرموده و او را به کنیه اش صدا زده است.

۱. «اربع» از ریشه «ربوع» به معنای مدارا کردن و خویشن‌داری نمودن است.

۲. «یفیل» از ریشه «فیل» بر وزن «میل» به معنای نادرست یا ضعیف بودن است.

نکته

ویژگی‌های اهل بصره

در خطبه‌های متعددی از نهج‌البلاغه از جمله، خطبهٔ ۱۳ و ۱۴ مذمتهای شدیدی از اهل بصره شده و همان‌گونه که در نامهٔ بالا نیز ملاحظه کردید، امیر مؤمنان علیؑ بصره را مهبط شیطان و محل ورود ابليس و پایگاه فتنه‌ها می‌شمرد؛ ولی به قرینهٔ بعضی از روایات که مدح فراوانی از اهل بصره اعم از زنان، مردان، کودکان و بزرگان شده، امامؑ مقطع خاصی از زمان را در نظر داشته است، همان زمانی که آتش جنگ جمل را برافروختند و از سرکشان و پیمان شکنانی همچون طلحه و زبیر حمایت کردند و گروه زیادی از مسلمان را به کشتن دادند.

بنابراین نکوهش‌های مزبور دلیل بر آن نیست که هر کس در آن شهر وارد شود و یا افراد بومی آن شهر همیشه و در طول تاریخ صفات نکوهیده‌ای دارند و اهل صلاح و سعادت نیستند. به خصوص اینکه در میان آنها دانشمندان، علماء، قاریان و موالیان اهل بیت فراوان بوده و هستند.

برای توضیح بیشتر به جلد اول، ذیل خطبهٔ ۱۳ مراجعه فرمایید.

* * *

۱۹

فِي مَكَانِ الْمُعْلَمَةِ السِّيَاهِ

إِلَى بَعْضِ عُمَالِهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به بعضی از فرماندهانش نگاشته^۱

نامه در یک نگاه

مخاطب این نامه آن‌گونه که از تاریخ یعقوبی و تاریخ بلاذری استفاده می‌شود عمر بن ابوسلمه (مسلمه) ارجحی است که به گفته بعضی حاکم بر فارس و بحرین بود^۲ که نسبت به بعضی از گروه‌هایی که تحت حاکمیت او قرار داشتند و از طایفه مجوس بودند، خشونت به کار برده بود و آنها شکایت‌نامه‌ای خدمت امام علیه السلام فرستادند. امام علیه السلام ناراحت شد و نامه مورد بحث را برای او مرقوم

۱. سند نامه:

این نامه در کتاب‌هایی قبل از سید رضی نیز آمده است از جمله در انساب الاشراف بلاذری (متوفی ۲۷۹) و ابن واصل (معروف به یعقوبی متوفی ۲۸۴) در تاریخ خود با تفاوت‌هایی و اضافاتی نسبت به آنچه در نهج البلاغه آمده آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۲).

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل نامه فوق.

داشت و او را دعوت به رعایت اعتدال و ترک خشونت فرمود.

جالب اینکه توصیه امام علیه السلام در این نامه درباره غیر مسلمین است، آنها بی که به عنوان «اهل ذمّه» در داخل کشور اسلام زندگی مسالمت آمیز داشتند و باید مورد رأفت و محبت اسلامی قرار گیرند و جان و مال و عرض آنها محفوظ باشد، امام هیچ گونه خشونت را در حق آنها نمی پذیرد.

ولی از آنجا که نزدیکی بیش از حد به آنها ممکن بود سبب مشکلات دیگری شود امام علیه السلام دستور رعایت اعتدال را به این فرماندار می دهد.

* * *

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بَلْدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا
وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرْهُمْ أَهْلًا لَآنْ يُدْنُوا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا آنْ يُقْصُوا وَيُجْفَوْا
لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ الْلِّينِ تَشْوُبُهُ بِطَرَفِ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَاؤُلْ لَهُمْ
بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) گروهی از زعماء و کخدایان اهل شهر تو از خشونت و قساوت و تحقیر و بدرفتاری تو شکایت کردند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن (بیش از حد) یافتم، زیرا مشرکند و نه سزاوار دوری و بدرفتاری؛ چرا که با آنان پیمان بسته ایم (و اهل ذمّه هستند) بنابراین لباسی از نرمش همراه کمی شدت و خشونت برای آنان بر خود پوشان و بارفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن و نزدیک ساختن و تقریب را با دور نمودن و ابعاد آنها با هم بیامیز؛ إن شاء الله.

شرح و تفسیر

شمول رافت اسلامی نسبت به همه شهروندان

همان گونه که در بالا گفته شد، مخاطب این نامه فرماندار فارس و بحرین بود که نسبت به گروهی از مجوس که در آنجا می زیستند با خشونت رفتار می کرد و آنها چون معتقد به عدالت و خلق نیکوی امام علیعالله بودند به امام علیعالله شکایت

کردند، امام علیه السلام این نامه را که در عین کوتاهی، بسیار پر محتوایت و می‌تواند برنامه‌ای برای همه زمامداران باشد برای او مرقوم داشت. فرمود: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) گروهی از زعماء و کخدایان اهل شهر تو از خشونت و قساوت و تحقیر و بدرفتاری تو شکایت کردند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن (بیش از حد) یافتم، زیرا مشرکند و نه سزاوار دوری و بدرفتاری، چرا که با آنان پیمان بسته‌ایم (و اهل ذمہ هستند)؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوَا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَحْفَةً، وَنَظَرَتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنِوا إِلَيْرَكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصِرُوا وَيُجْفِفُوا الْعَهْدِهِمْ).

امام علیه السلام در تعبیرات خود روی چهار نقطه از اعمال ناروای آن فرماندار انگشت نهاده؛ نخست خشونت و دیگر قساوت و بی‌رحمی و سوم تحقیر کردن آنها و چهارم بدرفتاری نسبت به آنهاست؛ گرچه این چهار مفهوم با هم نزدیکند ولی تفاوت‌های دقیقی با هم دارند. لذا امام علیه السلام به تمام آنها اشاره کرده و به دنبال آن نظر مبارک خود را چنین اعلام می‌کند که از یک سو باید توجه داشت آنها مشرکند، زیرا مجوس به عنوان دوگانه پرست و ثنوی شناخته می‌شود، چون معتقد به دو مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن بوده‌اند، هرچند زرتشی‌های امروز مدعی هستند که ما موحدیم نه مشرک، اما منابع دینی آنها غیر از این را می‌گویند. به هر حال امام علیه السلام با ملاحظه تفاوت اعتقادی، نزدیک شدن بیش از حد به آنها را نهی می‌کند و در عین حال این نکته را یادآور می‌شود که آنها تحت پیمان ذمہ هستند؛ یعنی با مسلمانان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دارند آنها متعهدند که به اسلام احترام بگذارند و حکومت اسلامی نیز متعهد است که از جان و ناموس آنها دفاع کند و نسبت به آنان خوش‌رفتاری نماید، بنابراین به خاطر این

۱. «دهاقيين» جمع «دهقان» از رieseٰ فارسي «دهگان» يا «دهيان» گرفته شده که به معنai بزرگ ده، ريس، کخداد و زعيم به کار مى‌رود و گاه به هر کشاورزی نيز اطلاق مى‌شود؛ ولی در عبارت بالا معنai اول مناسب‌تر است، زیرا شکایت را رؤسا و بزرگان محل مى‌نویسن.

پیمان ذمّه، جفا کردن و بدرفتاری در حق آنها جایز نیست.

آنگاه امام علیؑ مطلب را روشن تر ساخته و چنین می فرماید: «بنابراین لباسی از نرمش همراه کمی شدت و خشونت برای آنان بر خود بپوشان و با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن و نزدیک ساختن و تقریب را با دور نمودن و ابعاد آنها با هم بیامیز؛ انشاء الله»؛ (فَالْبَيْسُ لَهُمْ جِلْبَابًاٰ مِنَ الَّذِينَ تَشْوِبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَأْوِلٌ لَهُمْ يَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْرُجْ لَهُمْ يَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ الْأَقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

بدیهی است این‌گونه رفتار با افرادی که مسلمان نیستند ولی در سایه حکومت اسلامی باید زندگی سالمی داشته باشند، بهترین رفتار است؛ از یک سو به آنان آرامش می دهد و هر گونه فکر طغیان و سرکشی را از وجودشان بر می چیند و از سویی دیگر رفتار حکومت اسلامی را حمل بر ضعف و ناتوانی که ممکن است آن هم سرچشمۀ طغیان گردد نخواهد کرد. این بهترین طریق رفتار با این اقلیت‌هاست.

روشن است آنچه امام علیؑ در این نامه بیان فرموده منحصر به اشخاص و یا زمان و مکان معینی نیست بلکه برنامه حساب شده‌ای است که در همه جا کارآیی دارد، بلکه می‌توان گفت حکومت نسبت به افراد خودی نیز باید همین‌گونه معامله کند. اگر زیاد در مقابل آنها نرمش نشان دهد، ممکن است حمل بر ضعف او کنند و گروهی جرأت بر قانون‌شکنی پیدا نمایند و اگر قوانین را با خشونت و

۱. «جلیاب» به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می‌شود و برای آن معانی مختلفی ذکر شده‌گاه به معنای چادر «ملحفه» و گاه به معنای روسربی «مقعنی» و گاه به معنای پیراهن بلند و گشاد معنا شده و در نامه مورد بحث جنبه‌کنایی دارد و منظور از آن پوشش معنوی است که مدیر و فرمانده گروه بر خود می‌پوشد که امام علیؑ می‌فرماید ترکیبی از نرمش و شدت باشد.

۲. «داول» صیغه امر است از «مُدَاوِلَه» به معنای گردانیدن و گردش دادن و چیزی را به جای دیگری نشاندن و یا شخصی را به جای شخص دیگری قرار دادن و در نامه بالا منظور این است که گاه با محبت با آنها رفتار کن و گاه با کمی خشونت.

شدت اجرا کند، سبب رمیدن مردم و از دست دادن عشق و علاقه آنها نسبت به حکومت خواهد شد. به هر حال اعتدال در میان نرمش و خشونت، یکی از اصول ثابت مدیریت و فرماندهی در تمام سطوح است.

حتی در مورد خداوند و سیاست الهی نسبت به بندگان همین اصل رعایت شده و خداوند متعال آنها را بین خوف و رجانگه می دارد، قرآن مجید می فرماید: «**نَبَيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ**»؛ ای پیامبر! بندگانم را آگاه کن که آمرزنده مهربان منم * و (اینکه) عذاب من همان عذاب دردنگ است». ^۱

و در دعای معروف افتتاح می خوانیم: «**وَأَيَّقَّتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ؛** یقین دارم تو در جای رحمت، ارحم الراحمین و در جای کیفر، اشد المعقابین هستی».

بعضی از مفسران نهج البلاغه در اینجا سؤالی مطرح کردند و آن اینکه امام علیه السلام چگونه دستور می دهد که غیر مسلمانان را زیاد به خود نزدیک نکن در حالی که قرآن با صراحة می گوید: آنهایی که از در جنگ با شما در نیامدن و شما را از سرزمین خود آواره نساختند (و هیچ گونه عداوت و دشمنی با شما نداشتند) خداوند از نیکی با آنها و اجرای عدالت در حقشان نهی نمی کند «**لَا يَنْهَا كُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُعَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَنُفْسِطُوا إِلَيْهِمْ**». ^۲

پاسخ این ایراد روشن است و آن اینکه امام علیه السلام نمی فرماید به آنها نیکی نکن، بلکه می فرماید اعتدال را رعایت کن؛ نه بیش از حد نزدیک شوند که جرأت بر مخالفت پیدا کنند و نه دور شوند که سبب رنجش و طغيانشان گردد.

۱. حجر، آیه ۴۹ و ۵۰.

۲. ممتحنه، آیه ۸.

نکته**اسلام و اهل ذمه**

رابطه اسلام و مسلمین را با غیر مسلمانان می‌توان در چهار صورت خلاصه کرد

۱. اهل ذمه: آنها صاحبان کتب آسمانی هستند که در داخل کشورهای اسلامی به صورت اقلیتی مذهبی زندگی می‌کنند هرگاه آنها تظاهر بر خلاف قوانین اسلام نکنند و به مسلمین احترام بگذارند مسلمانان نیز موظفند آنها را محترم بشمارند. حکومت اسلامی نیز موظف است جان و مال و ناموس آنها را حفظ کند. ذمه به معنای پیمان است در واقع آنها پیمان هم‌زیستی مسالمت آمیز با مسلمین دارند که یکی از شرایطش پرداختن مالیات کوچک و مختصراً است به نامه «جزیه» که در برابر این وجه مختصراً، حکومت اسلامی خدمات مهمی را در مورد آنها متعهد است و همان‌گونه که در نامه بالا دیدیم، امیر مؤمنان علی^{علیله السلام} نامه اعتراض آمیزی به فرماندارش در مناطقی که اهل ذمه بودند می‌نویسد و او را دعوت به خوش‌رفتاری با آنها می‌کند.

احکام اهل ذمه در کتب فقهی در ذیل کتاب جهاد به صورت گسترده آمده است.

۲. کفار حربی: آنها همان‌گونه که از نامشان پیداست کسانی هستند که در حال جنگ با مسلمانانند و به همین دلیل نه تنها احترامی ندارند بلکه مسلمانان مأمور به جهاد در مقابل آنان هستند.

احکام کفار حربی نیز در فقه اسلام در کتاب الجihad به طور مسروح آمده است.

۳. کفار معاهد: آنها بی‌هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی نمی‌کنند ولی روابطی با مسلمانان از نظر تجاری، سیاسی و امثال آن دارند و حقوق

یکدیگر را محترم می‌شمارند. مصداق بارز آن زمان ماست، تمام کشورهایی که رابطه سیاسی با مسلمانان دارند و مبادله سفیر، کاردار و امثال آن در کشور یکدیگر انجام می‌دهند. آنها نیز در هر کجا باشند چه به داخل کشورهای اسلامی سفر کنند چه در خارج تماس داشته باشند، همه چیزشان محترم است.

احکام این گروه نیز در همان کتاب جهاد و در کتب تفسیر، در تفسیر سوره برائت آمده است.

۴. کفار مهادن: آنها یی هستند که در بیرون کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و معاهده و رابطه خاص سیاسی با مسلمانان ندارند ولی در حال جنگ و پیکار و مبارزه و مخالفت نیز نیستند. اسلام درباره آنها نیز دستور به خوش‌رفتاری و مسالمت داده از جمله در آیه ۸ سوره ممتحنه درباره آنها فرموده است که نهی نمی‌کند خداوند از نیکی کردن و رفتار عادلانه با کسانی که با شما در حال جنگ نیستند و شما را از خانه و کاشانه خود بیرون نرانندند.

* * *

۲۰

وَمِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحُكْمُ إِلَيْهِ الْأَئْمَانُ

إِلَى زِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَهُوَ خَلِيفَةُ عَامِلِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَلَى الْبَصَرَةِ،
وَعَبْدُ اللَّهِ عَامِلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا وَعَلَى كُورِ الْأَهْوَازِ وَفَارْسِ
وَكِرْمَانٍ وَغَيْرِهَا:

از نامه‌های امام علی است

که به زیاد بن ابیه جانشین فرماندار آن حضرت، عبدالله بن عباس در بصره نوشته است. عبدالله بن عباس در آن زمان فرمانداری بصره، اهواز، فارس، کرمان و دیگر نواحی آنجارا از طرف امام علی بر عهده داشت.^۱

نامه در یک نگاه

از این نامه مخصوصاً با توجه به صدر آن، که در تاریخ یعقوبی آمده، استفاده می‌شود که «زیاد» قصد خیانت در بیت المال و طفره رفتن از پرداختن تمام خراج

۱. سند نامه:

این نامه قبل از مرحوم سید رضی، در کتاب انساب الاشراف بلاذری و در تاریخ یعقوبی (با تفاوت‌هایی) آمده است. و در مصادر نهج البلاغه به کتاب اول اشاره شده و سپس افزوده است که این نامه را بیهقی در المحاسن و المساوی نیز نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۲).

را داشت. امام علیه السلام از طریق بعضی از «عیون» خود از این امر آگاه شد و این نامه شدیدالحن را برای او نوشت که خراج را باید به طور کامل به بیت المال پردازد و نزد امام علیه السلام بفرستد و امام علیه السلام او را تهدید کرد که اگر از این کار خودداری نماید او را شدیداً مجازات خواهد کرد.

از این نامه و مانند آن روشن می‌شود که امام علیه السلام عمال و مراقبینی بر تمام مسئولان حکومتی گماشته بود که مسائل مهم را مرتباً گزارش می‌دادند، و اگر مسئولی پا از مأموریت خود فراتر می‌نهاد امام علیه السلام به او هشدار می‌داد.

* * *

وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسْمًا صَادِقًا، لَئِنْ بَلَغْنِي أَنَّكَ حُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ
شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَا شُدَّدَّ عَلَيْكَ شَدَّدَ تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ،
ضَثِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

صادقانه به خداوند سوگند ياد می کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال
مسلمین چیزی کم یا زیاد، به خیانت برداشته ای آنچنان بر تو سخت می گیرم که
زندگی تو را کم بهره، سنگین بار و حقیر و ذلیل سازد؛ والسلام.

شرح و تفسیر

هشدار شدید به متخلفان

از تاریخ یعقوبی استفاده می شود که امام علیؑ در آغاز این نامه چنین مرقوم
داشت: «إِنَّ رَسُولِي أَخْبَرَنِي بِعَجَبٍ رَّعِمَ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ فِيمَا يَبْيَنُكَ وَيَبْيَنُهُ: إِنَّ الْأَكْرَادَ
هَا جَتَّ بِكَ فَكَسَرْتُ عَلَيْكَ كَسِيرًا مِنَ الْخِرَاجَ وَقُلْتَ لَهُ: لَا تَعْلَمُ بِذِلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛
فَرَسْتَادَهُ مِنْ چیز تعجب آوری را به من خبر داد او می گوید: تو این سخن را به
عنوان یک راز به او گفته ای که کرده ای منطقه سرکشی کردند و از پرداختن
بسیاری از خراج خودداری ورزیدند و گفته ای: این سخن را به امیر مؤمنان علیؑ
نگو (شاید به گمان اینکه امام علیؑ از مقدار خراج که قرارداد شده دقیقا خبر
نداشته باشد و هرچه برای او بفرستند می پذیرد)».

از این قسمت نامه به خوبی استفاده می شود که زیاد برای تقلیل خراج توطئه

کرده بود و به عنوان اینکه اکراد از پرداختن خراج به طور کامل خودداری کردند می خواست بخشی از خراج را به نفع خود بردارد و برای بیت المال نفرستد. امام علیه السلام از توطئه او آگاه شد و این نامه شدید اللحن را برای او فرستاد و فرمود: «صادقانه به خداوند سوگند یاد می کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال مسلمین چیزی کم یا زیاد به خیانت برداشته ای آنچنان بر تو سخت می گیرم که در زندگی تو را کم بهره، سنگین بار و حقیر و ذلیل سازد. والسلام»؛ (وَإِنِّي أَفْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًاً صَادِقًاً، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ حُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًاً أَوْ كَبِيرًاً لَاَشْدُدَنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلُ الْوَفْرِ، ثَقِيلُ الظَّهَرِ ضَئِيلُ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ).

تعییر امام علیه السلام به اینکه قسمی را یاد می کند که قسم صدق است مفهومش این نیست که ممکن است که قسم غیر صادقانه ای از امام علیه السلام صادر شود، بلکه نوعی تأکید بر جدی بودن این قسم است.

نکته دیگر این است که امام علیه السلام به او صریحاً نفرمود تو خیانت کرده ای، بلکه سخن را به نحو مشروط بیان کرد که «اگر به من بررسد که مرتكب چین خیانتی شده ای» زیرا در این گونه موارد اگر پرده را از روی کار شخص متخلوف کنار بزنند او جسورتر می شود. فصاحت و بلاعت ایجاب می کند که پرده را کمی کنار بزنند و مطلب را به صورت مشروط بیان کنند تا او جسور نشود و قصد فرار از منطقه و با خود بردن اموال را نکند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که امام علیه السلام می فرماید، چنان بر تو سخت می گیرم که سه برابر سر تو بباید نخست اینکه در زندگی کم بهره شوی، آبرویت بریزد و کاری به تو نسپارند.

دوم اینکه تو سنگین بار گردی که ممکن است منظور سنگین بار شدن در دنیا باشد؛ یعنی مسئولیت خیانت بر دوش او قرار گیرد و به دنبال آن مجازات شود و یا بر اثر بی نوایی پشتیش برای اداره زندگی شخصی خود سنگین گردد. بعضی از

شارحان نیز احتمال داده‌اند که منظور سنگینی پشت از نظر مسئولیت اخروی است همان‌گونه که در آیهٔ شریفه آمده است: «وَلِيَحْمِلُنَّ أَنْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أَنْقَالِهِمْ وَلَيُسْئِلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند، و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از دروغ‌هایی که به خدا می‌بستند سؤال خواهند شد^۱.^۱

ولی این احتمال بعيد به نظر می‌رسد، زیرا امام علی^ع می‌فرماید: من کاری می‌کنم که این عواقب سه‌گانه را برای تو به بار آورد و می‌دانم مسئولیت روز قیامت بر اثر خیانت قطعی خواهد بود و نیازی به سختگیری امام علی^ع بر او نیست.

جملهٔ «ضَيْئِيلَ الْأَمْرِ» با توجه به اینکه «ضَيْئِيل» به معنای حقیر، ضعیف و کوچک است مفهومش این است که اگر خیانت کنی و مردم تو را به خیانت بشناسند، در آینده در میان مردم حقیر، ضعیف و سربه‌زیر خواهی بود.

اصولاً خیانت مخصوصاً خیانت در اموال به ویژه خیانت در بیت المال مایه رسوایی شدید در دنیا و آخرت است و این منحصر به زیاد نبود که در صورت خیانت سرنوشت‌های سه‌گانه‌ای را که امام علی^ع در نامهٔ بالا نوشته است پیدا کند، بلکه این سرنوشت‌ها در انتظار تمام خائنان مخصوصاً خائنان به بیت‌المال است. پشت آنها از بار گناه و مسئولیت و مجازات سنگین می‌شود، بهره آنها کم و شخصیت آنها حقیر و بی‌مقدار خواهد شد.

نکته

چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد

۱. عنکبوت، آیهٔ ۱۳.

درباره تاریخچه زندگی «زیاد» سؤالات زیادی مطرح است نخست اینکه چرا او را زیاد بن ابیه (زیاد فرزند پدرش) می‌گویند که حکایت از نامشروع بودن نطفه او دارد و دیگر اینکه چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام در دوران حکومت خود چنان منصبی به او داد و یا لاقل عبدالله بن عباس که به یقین شناختی از او داشت او را به چنین مقامی نصب کرد و سرانجام پایان کار او به کجا کشید و دودمانش چه نقش تخریبی در تاریخ اسلام داشتند.

پاسخ این سؤالات را به خواست خدا ذیل نامه ۴۴ که تناسب بیشتری با این مطالب دارد بیان خواهیم کرد.

* * *

۲۱

وَمِنْ كُنَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَى زِيَادٍ أَيْضًا

از نامه‌های امام علیهم السلام است
که آن را نیز برای زیاد نوشته است^۱

نامه در یک نگاه

از صدر این نامه که در انساب الاشراف بلاذری آمده، استفاده می‌شود که افرادی به امام علیهم السلام خبر داده بودند که زیاد مرتكب کارهای خلافی می‌شود از جمله اینکه سفره رنگین با چند نوع غذا ترتیب می‌دهد و در برخورد با افراد،

۱. سند نامه:

این نامه را بلاذری در انساب الاشراف آورده است و در واقع آنچه مرحوم سید رضی در اینجا ذکر کرده بخشی از نامه مفصلی است که امام علیهم السلام برای زیاد فرستاد. در مصادر نهج البلاغه نیز تنها از همین منبع ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۳)

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه خود ذیل نامه ۴۴ آنچه را بلاذری در انساب الاشراف آورده، با تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای ذکر کرده و چون این تفاوت‌هانسبتاً زیاد است حمل بر اختلاف نسخ بعيد به نظر می‌رسد شاید ابن ابی الحدید منبع دیگری در اختیار داشته است که این نامه را با آن شرح و تفصیل از آن نقل نموده است.

متکبرانه برخورد می‌کند. امام علیه السلام در این نامه او را از اسراف، تکبر و دنیاپرستی بر حذر می‌دارد و به او تأکید می‌فرماید که به فکر آخرتش باشد.

* * *

فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا، وَادْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًّا، وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ
خَرُورِكَ، وَقَدْمِ الْفَحْلِ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ. أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرًا
الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدُهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ! وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ؛
تَمْنَعُهُ الْضَّعِيفُ وَالْأَزْمَلَةُ - أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ
مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَىٰ مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه روی را پیشه کن و از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیازت از پیش بفرست، آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟ تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می داری و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می شود و بر آنچه قبل از خود ذخیره کرده وارد می گردد؛ والسلام.

شرح و تفسیر

امام علی بن ابی طالب باز هم «زیاد» را اندرز می دهد

همان گونه که قبل اشاره شد این نامه مقدمه ای دارد که با توجه به آن، تفسیر آنچه را مرحوم سید رضی آورده می توان دریافت. در مقدمه این نامه چنین آمده

که سعد (فرستاده امیر مؤمنان علیه السلام) گفته است که تو به او دشنام داده‌ای و تهدید کرده‌ای و بر اثر کبر و غرور اجازه ملاقات به او نداده‌ای. چه چیز تو را به این تکبر فراخوانده در حالی که رسول خدا علیه السلام فرمود: بزرگی شایسته ذات پاک خداست و هر کس در این امر با خدا به منازعه برخیزد خدا او را در هم می‌شکند؟ (اضافه بر این) سعد به من خبر داده که تو انواع مختلف غذایها را در روز واحد بر سر سفره خود حاضر می‌کنی و همه روز بدن خود را با روغن مخصوص چرب می‌کنی (که در واقع نوعی وسیله آرایش آن روز بود).^۱

سپس امام علیه السلام به او دستور صدقه در راه خدا و کمک به ضعفا و فقرا می‌دهد و همچنین به او می‌فرماید: سخنان تو سخنان نیکان است اما عملت عمل خاطیان و گنهکاران. اگر واقعاً چنین باشد به خود ستم کردی و اعمالت را برابر با دادی....^۲ با توجه به آنچه در بالا آمد به سراغ تفسیر نامه مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده است می‌رویم. امام علیه السلام نخست چهار دستور ضمن عباراتی کوتاه و پرمعنا به زیاد می‌دهد ابتدا می‌فرماید: «(ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه‌روی را پیشه نما؛ (قدحِ الإسراف مقتضداً)».

اشاره به سفره‌های رنگین زیاد و تجمل‌پرستی اوست که این کار برای همه مسلمانان نکوهیده است مخصوصاً برای حاکمان و منصوبین از طرف آنها. البته اسراف منحصر به زیاده روی در غذا و امثال آن نیست، بلکه زیاده‌روی در همه چیز در اسلام نکوهش شده است حتی در عبادات که گاهی سبب خستگی و بی‌میلی به اطاعت و عبادت می‌شود.

۱. درباره استفاده از انواع روغن‌ها (و کرمها) برای نرم کردن موها و صورت و بدن و آنچه در آن زمان معمول بوده و آنچه مستحب و مکروه است، مرحوم صاحب وسائل الشیعه در جلد اول که از باب ۱۰۲ آداب الحمام شروع می‌شود، روایات فراوانی ذکر کرده است و از تعبیر امام علیه السلام در عبارت بالا بر می‌آید که زیاده‌روی در این کار برنامه افراد شرور تمند و متنعم بوده است.

۲. این مضمون را بلاذری در انساب الاشراف و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود (ج ۱۶، ص ۱۹۶) آورده‌اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَإِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ السَّرَفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاهَ فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لِلشَّيْءِ وَحَتَّى صَبَّكَ فَضْلَ شَرَابِكَ؛ میانه روی چیزی است که خداوند متعال آن را دوست دارد و خداوند اسراف را مبغوض می شمرد حتی دور انداختن یک هسته خرما، زیرا به درد چیزی می خورد و حتی ریختن اضافه آب که در ظرف آب خوری باقی می ماند». ^۱
 آن گاه امام علیه السلام در دومین توصیه به او می فرماید: «و از امروز به فکر فردا باش»؛ (وَادْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تکیه کرده است گاه می فرماید: «وَمَا تُقْدِمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَحِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ هر کار خیری را برای خودتان از پیش می فرستید آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت». ^۲
 گاه می فرماید: «(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسُ مَا قَدَّمْتُ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و تقوای الهی داشته باشید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است». ^۳

پیداست هرگاه انسان توجّه داشته باشد که امروز را فردایی است، فردایی جاودان که نیاز او به اموال و ثروتهاي دنيا در آن روز بسیار بیشتر است، به یقین به جای عیاشی و خوشگذرانی به کارهای خیر روی می آورد و بیش از حد نیاز خود را در این دنیا برای آن روز ذخیره می کند.

حضرت در سومین و چهارمین توصیه می فرماید: «و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیازت از پیش بفرست»؛

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۶.

۲. بقره، آیه ۱۱۰.

۳. حسیر، آیه ۱۸.

(وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدْمَ الْفَضْلَ لِيَوْمٍ حَاجَتِكَ).

در واقع آنچه را امام علیه السلام در جمله «وَإِذْ كُوْنَ فِي الْيَوْمِ عَدَا» با اشاره فرموده در دو جمله اخير به تفصیل بیان داشته و به ياد فردا بودن را در این عبارت تفسیر می کند و آن نگاه داشتن مال به اندازه نیاز و از پیش فرستادن برای روز حاجت به خصوص اینکه انسان می داند مال و ثروت هر چه باشد در این دنیا فانی می شود و اگر فانی نشود به هنگام مر از انسان جدا می گردد و کمترین چیزی از آن را نمی تواند با خود ببرد حتی بعضی از اقوام گذشته که بسیاری از اموال نفیس سلاطین و ثروتمندان را همراه آنها دفن می کردند، در واقع گنجی می ساختند برای نسلهای بعد و کمترین چیزی از آن عاید آنها نشد.

شبیه همین معنا با تعبیر حال و پرمعنای دیگری در وصیت‌نامه معروف آن حضرت به امام حسن عسکری (نامه ۳۱) آمده است آنجا که می فرماید: «فَلَا تَحْمِلْنَ عَلَى ظَهَرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقلُ ذَلِكَ وَبِالاَّ عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَعْتَنِمْهُ وَحَمْلُهُ إِيَّاهُ؛ بَيْشَ از تاب و تحمل خود بار (ثروت و اموال) را بر دوش مگیر که سنگینی آن بر تو وبال خواهد بود و هرگاه نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را تا قیامت بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند شوی به تو باز گرداند این را غنیمت شمار و این زاد و توشه را بر دوش او بگذار».

آنچه در چهار صفت بالا آمد در واقع اشاره به همان چیزی است که بعضی از آگاهان، به امام علیه السلام درباره اسراف کاری زیاد و خیانتش نسبت به بیت المال خبر داده بودند.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از نقاط ضعف او که همان تکبر در برابر ارباب رجوع و مستضعفان است، اشاره کرده و می فرماید: «آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟؛ (أَتَوْجُوْ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ!)».

به یقین کسی که امید به پاداش گروهی از مؤمنان دارد باید همانند آنها عمل کند و تناقض در رفتار و خواست درونی خود نداشته باشد. این درست به آن می‌ماند که شخص کشاورزی امید به برداشت محصول فراوان از زمین زراعتی خود داشته باشد در حالی که نه بذری افشارنده و نه آبیاری کرده است.

امام علی^ع در واقع روی نقطه بسیار حساسی در اینجا انگشت گذارده است که به تعبیر خود آن حضرت در حدیثی که در غرر الحكم از وی نقل شده: «إِخْذَرِ الْكِبِيرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَمَعْصِيَةُ الرَّحْمَنِ؛ از کبر بپرهیز، زیرا سرچشمۀ طغیان‌ها و معاصی الهی است» اشاره دارد.^۱

به تعبیر دیگر از همان حضرت: «أَفْبَحْ الْخُلُقِ التَّكْبِيرِ؛ زشت‌ترین اخلاق تکبر است».^۲

در تعبیر دیگری از امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌خوانیم: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالٌ حَيَّةٌ مِنْ حَزَدَلٍ مِنْ كَبِيرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی از کبر باشد، هرگز داخل در بهشت نخواهد شد».^۳

آن‌گاه امام علی^ع بار دیگر به مسئله انفاق در راه خدا بر می‌گردد و می‌فرماید: «تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می‌داری؛ (وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ، تَمْنَعُهُ الصَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ^۴ - أَنْ يُوْجِبَ لَكَ

۱. غرر الحكم، ح ۲۶۰۹

۲. همان مدرک، ح ۲۸۹۸

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰

۴. «متمرغ» به معنای کسی است که در خاک می‌غلطد از ریشه «تمرغ» به معنای در خاک غلط زدن گرفته شده است.

۵. «آرمّة» به زنی گفته می‌شود که شوهرش از دنیا رفته است (بیوه زن) و «آرمّل» به مردی گفته می‌شود که زوجه‌اش از دنیا رفته است این واژه‌گاهی به معنای از دست دادن زاد و توشه نیز به کار می‌رود و در اصل از ریشه «رمل» به معنای شن گرفته شده گویی این گونه افراد از شدت ناتوانی، فقر و نیاز به زمین می‌چسبند. واژه «آرمّل» به مساکین نیز اطلاق می‌شود.

شَوَّابُ الْمُتَصَدِّقِينَ؟).

این حالت مخصوص به زیاد نبود و نیست، بسیارند کسانی که به هنگام دعا از خدا تقاضای پاداش‌های بسیاری می‌کنند؛ ولی در عمل چیزی که سبب آن باشد انجام نمی‌دهند و در واقع این تقاضا و دعا نوعی نفاق و دوگانگی خواسته‌ها و اعمال است که برای رسیدن به سعادت باید از وجود انسان ریشه کن شود آنچه را می‌خواهد، هماهنگ با آن عمل کند، هرچند از خدا بیش از آن را طلب نماید. آنگاه امام علیه السلام نامه را با بیان قاعده‌ای کلی که شامل تمام توصیه‌های گذشته و فراتر از آن می‌شود، به پایان می‌برد و می‌فرماید: «و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می‌شود و بر آنچه قبلًا برای خود ذخیره کرده وارد می‌گردد؛ والسلام»؛ (وَإِنَّمَا الْمَرءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ).

نکته‌ها

۱. رابطه اعمال و پاداش‌ها

آنچه از تعلیمات قرآن مجید استفاده می‌شود این است که اساس کار در قیامت بر رابطه میان اعمال و پاداش‌ها و کیفرها یا مشاهده اعمال و نتیجه آنهاست؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۱ در حالی که بسیاری از مردم اساس را شفاعت و عفو الهی و مانند آن می‌دانند و به همین دلیل چندان به اعمال خود توجه ندارند و همین طرز فکر گاهی آنها را در ترک واجبات و ارتکاب محرمات سهل‌انگار می‌کند. به یقین شفاعت حق است، عفو الهی یک واقعیت است؛ ولی اینها اساس نجات در روز قیامت نیست. آن روز (یوم الدین) است یوم جزا و گرفتن نتیجه اعمال.

امام علیه السلام نیز در نامه بالا به این مسئله تأکید فرموده و می‌گوید: تنها انسان به

۱.زلزال، آیه ۷ و ۸

اموری جزا داده می‌شود که از پیش فرستاده و بر اموری وارد می‌گردد که قبل از ذخیره نموده است.

اگر اساس را بر این بگذاریم، به یقین اعمال ما بسیار پاک‌تر خواهد شد.

۲. «زیاد» مردم‌شناس

درباره زیاد و فرزندش عبیدالله و زشتی‌های اعمال و عقاید آنها سخن بسیار است که بخش قابل ملاحظه‌ای از آن در ذیل نامه ۴۴ به خواست خدا خواهد آمد ولی در اینجا سزاوار است اشاره کوتاهی با ذکر کلامی از ابن‌ابی‌الحیدید به این مسئله داشته باشیم:

او می‌گوید: «خداؤند روی زیاد را سیاه کند که آن همه محبت و احسان علی ﷺ را با اعمال زشت و جنایات در مورد شیعیان و دوستان علی ﷺ و اسراف در لعن آن حضرت تلافی کرد، او در برابر معاویه در نکوهش از اعمال امیر مؤمنان علی ﷺ به قدری زیاده روی کرد که معاویه انتظار آن را نداشت؛ ولی او برای خوش‌آیند معاویه این کار را نکرد، بلکه با طبع کثیف و قلب پر از عناد خود این کار را انجام می‌داد و خدا می‌خواست که او را با این اعمال رسوا کند و او را به مادرش باز گرداند تا از نسب او خبر دهد! آری! از کوزه همان برون تراود که در اوست. و بعد از او فرزندش (عبیدالله) آمد و اعمال زشت پدر را (نسبت به شیعیان و خاندان آن حضرت) آن‌گونه که می‌دانیم به نهایت رساند».^۱

* * *

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحیدید، ج ۱۵، ص ۱۳۹، ذیل نامه ۲۱.

۲۲

وَمِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحُكْمُ إِنَّا لَهُ مُنْزَلُونَ

إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ: «مَا انتَفَعْتُ بِكَلَامٍ بَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَانْتِفَاعِي بِهَذَا الْكَلَامِ!»

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به عبدالله بن عباس رض مرقوم داشته و عبدالله همواره می‌گفت: پس از سخنان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ سخنی به اندازه این سخن سود نبردم^۱

نامه در یک نگاه

هدف اصلی این نامه آن است که امام علیه السلام مخاطب خود، ابن عباس و به یک معنا تمام رهروان راه حق را به این نکته مهم توجّه دهد که سرور و شادی انسان

۱. سند نامه:

به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، این نامه از روایات متواتری است که گروه زیادی قبل از سید رضی و بعد از او در کتاب‌های خود آورده‌اند. از جمله کسانی را که قبل از سید رضی نام می‌برد: نصر بن مژاحم در کتاب صفین، مرحوم کلینی در روضة الكافی، بلاذری در انساب الاشراف و یعقوبی در کتاب تاریخش و بعد از مرحوم سید رضی گروه دیگری را نیز نام می‌برد و از مجموع این نقل‌ها استفاده می‌شود که نامه، نامه بسیار مشهور و معروفی بوده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴).

ناید نسبت به مواهب مادی دنیا که در دسترس او قرار می‌گیرد باشد، و غم و اندوه او ناید مربوط به مواهی که از دست می‌رود بوده باشد، بلکه سرور و شادی باید فقط برای نیل به مواهب معنوی و اخروی، و تأسف و اندوه به جهت از دست رفتن آنها باشد.

روح این نامه همان چیزی است که در قرآن مجید در سوره حديد آمده است: «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَقْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ این به جهت آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده شده دلبسته و شادمان نباشد». ^۱

اگر این دستور را انسان در زندگی به کار بندد هرگز دگرگونی های روزگار و طوفان های زندگی او را تکان نخواهد داد.

* * *

۱. حديث، آية ۲۳.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرءَ قَدْ يَسْرُهُ دَرْكٌ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفْوَتَهُ، وَيَسْوُوهُ فَوْتُ مَا لَمْ
يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ، فَلِيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلتَ مِنْ آخِرِتِكَ، وَلِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ
مِنْهَا، وَمَا نِلتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسِ عَلَيْهِ
جَزَاعًا، وَلِيَكُنْ هَمُوكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می شود به سبب رسیدن به چیزی که هرگز از دستش نمی رفت! و ناراحت می شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی رسید، حال که چنین است شادی و سرور تو باید به خاطر چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آوردهای و تأسف و اندوهت به سبب آن امور معنوی و اخروی باشد که از دست دادهای. بنابراین به خاطر آنچه از دنیا به دست آوردهای زیاد خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست دادهای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همت خود را به آنچه بعد از مر و پایان زندگی است متوجه ساز.

شرح و تفسیر خوشحالی و تأسف بیجا

در این نامه، امام علیؑ نخست به دو نکته مهم و سرنوشت‌ساز که در سراسر زندگی انسان تأثیرگذار است اشاره کرده و می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می شود به سبب رسیدن به چیزی که هرگز از دستش

نمی‌رفت! و ناراحت می‌شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی‌رسید؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَةَ قَدْ يَسْرُرُهُ دَرَكٌ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُفُوَّتُهُ وَيَسْوُفُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ).

مواهب دنیا بر دو گونه است؛ بخشی از آن با سعی و کوشش به دست می‌آید و با سستی و تنبی از دست می‌رود. بخشی دیگر چنان است که بدون سعی و کوشش در اختیار او قرار می‌گیرد و قسمتی چنان است که به هر حال از دست می‌رود، هرچند نهایت سعی و تلاش را بنماید.

بخش اول محدوده اختیارات انسان است و آیه شریفه «وَأَنْ لَيْسَ لِالْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ اشاره به آن دارد؛ ولی بخش دوم محدوده قضا و قدر حتمی است که از تحت اختیار انسان بیرون است.

امام علیه السلام در حقیقت به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از چیزهایی که مایه مسرت انسان است از بخش دوم است. به هر حال اموری بوده که طبق قضا و قدر الهی در اختیار او قرار می‌گرفته، بنابراین مسرور شدن به سبب آن بیهوده است؛ مثل اینکه کسی به سبب طلوع آفتاب مسرور شود و در نقطه مقابل اموری است که با هیچ سعی و کوششی به دست نمی‌آید و اگر کسی به سبب از دست رفتن آن غمگین شود، بیهوده غمگین شده؛ مثل اینکه برای غروب آفتاب غمگین گردد که چرا آفتاب چهره خود را پنهان کرد.

مواهب مادی اعم از اموال، ثروت‌ها، مقامات و پیروزی‌ها و همچنین شکست‌ها، ناکامی‌ها و از دست رفتن امکانات، در بسیاری از موقع از همین قبیل است؛ نه آمدنش اختیاری بوده و نه از دست رفتنش، نه آمدنش باید مایه سرور باشد و نه از دست رفتنش مایه تأسف.

۱. «درک» در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه «دَرَك» بر وزن «نمک» آمده است؛ ولی در بعضی «دَرْك» بر وزن «ارک» آمده است و هر دو به یک معناست و آن به دست آوردن چیزی است.

۲. نجم، آیه ۳۹.

هنگامی که ما از این دیدگاه به حوادث زندگی خود نگاه کنیم و پیروزی‌ها و شکست‌ها را از این منظر بینیم، نه پیروزی‌ها موجب شادی و ذوق‌زدگی می‌شود و نه شکست‌ها مایهٔ اندوه و غم.

آن‌گاه امام علیؑ چنین ادامه می‌دهد: «حال که چنین است شادی و سرور تو باید برای چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آورده‌ای و تأسف و اندوهت به سبب امور معنوی و اخروی باشد که از دست داده‌ای»؛ (فَلَيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نُلتَ مِنْ آخِرِتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسْفَكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا).

دلیل آن هم روشن است مواهب مادی چه اختیاری و چه غیر اختیاری به سرعت رو به فنا می‌رود و حتی در زمان وجودش قابل اعتماد نیست و دائماً در معرض آفت‌ها و آسیب‌هاست و محرومیت‌های مادی نیز زودگذر و پایان‌پذیر است؛ آنچه همیشه باقی می‌ماند، مواهب اخروی است و آنچه برای از دست رفتنش باید تأسف خورد، همین مواهب جاودانی است.

امام علیؑ در پایان در یک نتیجه‌گیری شفاف و روشن می‌فرماید: «بنابراین آنچه از دنیا به دست آورده‌ای زیاد به آن خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست داده‌ای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همت خود را برای آنچه بعد از مر و پایان زندگی است قرار ده»؛ (وَمَا نُلتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسِ عَلَيْهِ جَزَاعًا، وَلْيَكُنْ هَمْكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ).

در پایان این نامه لازم است توجه کنیم که مواهب دنیا بر دو قسم است و مواهب آخرت یک نوع بیش نیست، مواهب دنیا گاه با تلاش و کوشش به دست می‌آید و گاه بدون تلاش و کوشش؛ و به تعبیر بعضی: «گر نستانی به ستم می‌دهند». از آنجا که انسان در بسیاری از مواردی که به نعمتی می‌رسد یا از نعمتی محروم می‌شود، نمی‌داند دقیقاً از کدام قسم است به همین دلیل امام علیؑ می‌فرماید: به آنچه می‌رسی زیاد مسرور و شادمان نباش چه بسا از آن نوع

مواهبی بوده که هرگز از دست نمی‌رفت، همچنین از آنچه محروم می‌شوند نگران نباش چه بسا چیزی بوده که هرگز به دست نمی‌آمده است؛ ولی تمام همت خود را برای آخرت بگمار که آن را جز با سعی و تلاش و کوشش به کسی نمی‌دهند. همان‌گونه که امام علیه السلام در جای دیگر از نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا تَكُنْ مِّمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ؛ از کسانی نباش که امید نجات در آخرت دارد و عمل صالحی انجام نمی‌دهد». ^۱

نکته‌ها

۱. پاسخ به یک سؤال

در تعبیر امام علیه السلام در نامه بالا آمده بود که باید شادی تو برای اموری باشد که از آخرت به دست آورده‌ای در حالی که می‌دانیم آخرت در آینده به دست می‌آید نه در دنیا.

ولی باید توجه داشت که اولاً بسیاری از امور معنوی است که انسان در دنیا به دست می‌آورد و نوعی امور اخروی محسوب می‌شود؛ مانند موقیت در سیر و سلوک الى الله. ثانیاً این جمله ناظر به اسباب نائل شدن به مواهب اخروی است؛ کسی که دارای اعمال صالح و صفات پسندیده در این دنیاست می‌توان گفت که به مواهب اخروی نائل شده است؛ زیرا اسبابش را از امروز فراهم ساخته است و به تعبیر دیگر نائل شدن به اسباب، نوعی نیل به مسببات است.

۲. انسان فاعل مختار است

در بحث جبر و اختیار ثابت شده است که طبق دلایل عقلی و آیات فراوان در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیه السلام انسان در اعمال خود فاعل مختار است و

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۰۵.

محال است انسان مجبور بر گناه باشد و خداوند عادل او را مجازات کند و ممکن نیست مجبور بر اعمال صالح باشد و خداوند پاداشی به عنوان استحقاق به او بدهد؛ ولی بی‌شک در زندگی انسان اموری وجود دارد که از اختیار او بیرون است و خداوند هرگز نه او را مجازات می‌کند و نه پاداشی می‌دهد؛ مثل اینکه انسان در چه زمان و چه مکان و از کدام پدر و مادر و با چه خصوصیات جسمانی متولد شود. این امور ممکن است در چگونگی اعمال انسان اثر بگذارد ولی تأثیر قطعی و غیر قابل اجتناب نمی‌گذارد و به تعبیر دیگر این امور ممکن است زمینه‌هایی برای اعمال صالح و غیر صالح فراهم سازد؛ اما حرف آخر را اراده انسان می‌زند که تصمیم می‌گیرد کاری را انجام دهد یا ندهد.

البته آنها که زمینه‌های مساعدتری برای اعمال صالح دارند نسبت به آنها که از زمینه‌های نامساعدتری برخوردارند پاداش کمتری دارند و به عکس آنها که زمینه‌های مساعدتری برای گناه دارند و آن را ترک می‌کنند پاداش بیشتری از کسانی که زمینه‌های نامساعدتری دارند، خواهند داشت که با ذکر دو مثال می‌توان آن را روشن ساخت؛ بسیاری از مردم به مسجد می‌روند ولی همسایه مسجد با کسی که در یک کیلومتری آن قرار دارد یکسان نیست.

مسلمانان روزه می‌گیرند ولی پاداش کسی که مزاج قوی و نیرومندی دارد با کسی که مزاج ضعیفی دارد نمی‌تواند یکسان باشد. شرح این مطلب در کتب مختلف آمده است.

۲۳

وَمِنْ كُلِّ أُمَّةٍ نَّارٌ عَلَيْهِنَّ الِّسْلَامُ الْأَكْبَرُ

قاله قبل موته على سبيل الوصيّة لما ضربه ابن ملجم لعنة الله

از سخنان امام علیهم السلام است

که پس از ضربت ابن ملجم ملعون و قبل از شهادتش

به عنوان وصیّت بیان فرمود^۱

گفتار امام علیهم السلام در یک نگاه

این وصیّت نامه در عین اختصار از چهار بخش تشکیل شده است.

در بخش اول، امام علیهم السلام توصیه به تمسک به دو رکن مهم اسلام، توحید و نبوّت کرده و می فرماید: هیچ گونه شرک به زندگی خود راه ندهید و سنت پیغمبر

۱. سند کلام:

این وصیّت را مرحوم کلینی در کتاب کافی با تفاوت هایی ذکر کرده و می گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علیهم السلام ضربت خورد، گروهی از عیادت کنندگان اطراف بستر او را گرفته بودند. کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، وصیّتی فرمای: امام علیهم السلام فرمود: متکایی برای من بیاورید تا بر آن تکیه کنم سپس بیان نسبتاً مشهوری فرمود که آنچه مرحوم سید رضی آورده است بخشی از آن است.

بخشی از این کلام را مسعودی در مروج الذهب و نیز در کتاب اثبات الوصیّة و ابن عساکر در تاریخ خود در حادث مربوط به شهادت آن حضرت آورده است.

اکرم علیه السلام را ضایع مکنید.

در بخش دوم، از دوران زندگانی خود سخن می‌گوید و آن را به سه مرحله تقسیم می‌کند که هر یک در مقایسه با دیگری درس عبرتی است برای مخاطب و می‌فرماید: روزی که سالم بودم و روزی که در بسترم و روزی که از میان شما می‌روم سه روز عبرت‌انگیز است.

در بخش سوم، امام علیه السلام طرز رفتار با قاتلش را که آمیخته با نهایت محبت و عطوفت است، بیان می‌کند که اگر زنده بماند، او را عفو خواهد کرد و اگر از بستر شهادت برخیزد، گرچه اولیای دم می‌توانند قصاص کنند، باز هم توصیه به عفو می‌فرماید.

در بخش چهارم چگونگی برخورد خود را با مر شرح می‌دهد و می‌فرماید: من هرگز مر (شهادت) را ناخوش نداشتم و همچون تشنه‌ای که به سرچشمme می‌رسد از ورود به آن شادم.

* * *

وَصِيَّتِي لَكُمْ: أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا؛ وَمُحَمَّدٌ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} فَلَا تُضَيِّعُوا سُنْتَهُ.
أَقِيمُوا هَذِينِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذِينِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمًا! أَنَا
بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمَ عَبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدَارًا مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبْقَى فَانًا وَلَيْ دَمِيَ،
وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءَ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوَ لِي قُرْبَةً، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ،
فَاعْفُوا: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» وَاللَّهُ مَا فَجَانِي مِنَ الْمُؤْتِ وَأَرِدُ كَهْنَتُهُ،
وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرَتُهُ؛ وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ؛ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ
لِلْأَبْرَارِ».

ترجمه

وصیت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنت محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} را ضایع نکنید و این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ پر فروغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست.

من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می‌گوییم). اگر زنده بمانم، ولی خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) می‌عاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خدادست و برای شما حسن و نیکی در نزد خدادست؛ بنابراین عفو کنید «آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد».

به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مر به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم.

من نسبت به مر همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان (یاس و) تاریکی به آب برسد و یا همچون کسی که گمشده (نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیت معتقدم) که «آنچه نزد خدا (در سرای دیگر) است برای نیکان بهتر است».

شرح و تفسیر

چند وصیت پرارزش

همان‌گونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده است، بخشی از سخن مشرح‌تری است که امام علیه السلام در آخرین ساعت عمرش به عنوان سرمایه‌ای گرانبها برای همهٔ امت اسلامی به یادگار گذاشت. در بخش اول این وصیت چنین می‌فرماید: «وصیت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و سنت محمد علیه السلام را ضایع نکنید، این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست»؛ (وصیتی لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ شَيْئًا؛ وَمُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنْتَهُ۔ أَقِيمُوا هَذِينِ الْعُمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصَبَّاهَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمًّا!).

با توجه به اینکه امام علیه السلام تأکید بر این دارد که مطلقاً چیزی را همتای خدا قرار ندهید، تمام شاخه‌های شرک را بدین وسیله نفی می‌کند؛ اعم از شرک در ذات و صفات و افعال، شرک در عبادت و غیر آن و اگر توحیدی خالص از انواع شرک باشد تمام روح و جان انسان را روشن می‌کند و از او وجودی ملکوتی و به تمام معنا روحانی می‌سازد.

حضرت در دو مین تأکیدی که بر عدم تضییع سنت پیغمبر دارد، عمل به تمامی آن را لازم می‌شمرد به عکس کسانی که در آن زمان و هر زمان اهل تبعیض‌اند و در واقع خود را فریب می‌دهند، نمی‌خواهند به سراغ جهاد واجب و

امر به معروف و نهی از منکر برود، به نماز شب و نوافل روی می‌آورند، حاضر نیستند از محرمات چشم پوشید و فقط به عزاداری شهیدان بستنده می‌کنند.

جالب توجه اینکه امام علیهم السلام این دو اصل اساسی را گاه به ستون‌های خیمه تشییه کرده و گاه به دو چراغ نورانی؛ خیمه‌های کوچک معمولاً یک ستون دارد ولی خیمه‌های بزر و تشكیلاتی دارای دو ستون و معمولاً در کنار هر ستونی چراغی آویزان است و یا به گفته بعضی نور از آن ستون‌ها بر می‌خیزد. به هر حال خیمهٔ دین بدون این دو اصل بربپا نمی‌شود و فضای آن بدون این چراغ‌ها ظلمانی و کاملاً تاریک است.

اما جمله «خَلَّا كُمْ ذَمُّ» همان‌گونه که در شرح خطبهٔ ۱۴۹ در جلد پنجم نوشته‌ایم، در میان اعراب به صورت ضرب المثل در آمده و مفهومش این است که ملامت و نکوهش و مذمتی بر شما نیست، چرا که وظیفه خود را انجام داده‌اید؛ یعنی شما آنچه را که گفتم انجام دهید دیگر هیچ مشکلی ندارید؛ اما اینکه نخستین کسی که این جمله را به کار برد چه کسی بود، شرح آن را در همان جلد نوشته‌ایم.

سپس امام علیهم السلام در بخش دوم این خطبه در عباراتی بسیار کوتاه و پر معنا، زندگی خود را درس عبرت بزرگی دانسته و برای یارانش بیان می‌کند و می‌گوید: «من دیروز یار و همتشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می‌گویم)؛ (آن) **بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمِ عَبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدَأً مُفَارِقُكُمْ**.

یعنی من که فاتح خیر و احزاب و بدروم و دیروز به صورت انسانی نیرومند در میان شما بودم، با گذشت یک روز دگرگون شدم و اکنون با فرق شکافته از بیداد این ملجم در بستر شهادت هستم و همین فرق شکافته من به شما درس بی‌وفایی دنیا می‌دهد و فردا که جای خالی مرا ببینید، احساس می‌کنید که دنیا تا

چه اندازه بی اعتبار است؛ به همین سادگی مردی شجاع و قهرمانی بی بدیل از دنیا چشم می پوشد و در برابر حوادث تسلیم می گردد.

در تاریخ بشر، شبیه این حادثه کم نیست که افراد یا گروهها و کشورهای نیرومندی با گذشت زمان کوتاهی به کلی دگرگون شدند و از نسیمی دفتر ایام برای آنها به هم خورد و به گفته شاعر:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت
به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جا ماند و نی نادری
آری نادرشاه در اوج عظمت در حالی که قصد حمله به بعضی از کشورها را داشت، شب در بستر خوابیده بود، آشپز او که از عصبانیت نادر نسبت به بعضی از مواد غذایی ترسیده بود با کارد سر او را برید و صبحگاهان همه چیز تمام شد.
از همه روشن‌تر، سرگذشت اقوام پیشین است که به طور مکرر در قرآن مجید آمده است. فرعون‌ها، نمرودها و قوم عاد و شمود که در عین عظمت و قدرت با مشیت و اراده الهی در چند لحظه به علت اعمالشان مورد غضب الهی قرار گرفتند یا در میان امواج دفن شدند، یا صیحه آسمانی و یا زلزله‌ای ویران‌گر آنها را در هم کوبید.

این مسئله منحصر به بدان عالم نیست، نیکان و بدان همه مشمول بی اعتباری دنیا هستند.

آنگاه امام علیه السلام در سومین بخش در ارتباط با قاتل خود سخن می‌گوید و با پیامی کریمانه و بسیار محبت آمیز به فرزندان و یاران خود درباره او توصیه می‌کند و می‌فرماید: «اگر زنده بمانم، ولی خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خدا و برای شما (در صورتی که از میان شما بروم) حسن و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید. آیا دوست ندارید

خدا شما را بیامرزد»؛ (إِنْ أَبْقَ فَانًا وَلِيُ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَناءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَنْفُولِي قُرْبَةً، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا لَا تُحْبِّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْۚ)۝.

آنچه امام علیهم السلام در جمله اخیر فرمود، برگرفته از آیه شرife سورة نور است که ذیل آیات «افک» آمده است، هنگامی که گروهی از منافقان به همسر پیغمبر علیه السلام تهمت زدند و قرآن مجید او را به کلی تبرئه کرد و از تهمت‌ها مبرأ نمود. بعضی از شریعت‌مندان اصحاب قسم یاد کردند که بعد از این حادثه از کمک مادی به افرادی که دامن به این شایعه دروغین زده بودند خودداری کنند آیه شریفه نازل و به آنها دستور گذشت داد و در ذیل آن فرمود: «آیا دوست ندارید خداوند شما را بی‌amarzd» یعنی همان‌گونه که انتظار عفو الهی دارید دیگران هم انتظار عفو از شما را در برابر کارهای خلافی که انجام داده‌اند دارند.

به یقین قصاص در اسلام اصلی است که به گفتهٔ قرآن، حیات جامعه در گروی آن است؛ ولی در عین حال ترک قصاص و عفو کردن دربارهٔ کسانی که شایستهٔ عفو ند، فضیلتی است بسیار بزر و مقامی است والا.

سرانجام در چهارمین و آخرین بخش از این وصیت، موضع خود را در برابر مر و شهادت بیان می‌کند؛ همان چیزی که در موارد دیگری از نهج البلاطه نیز منعکس است و آن اینکه من نه تنها از مر نمی‌ترسم، بلکه عاشق بی‌قرار مرگی هستم که در راه خدا و برای خدا باشد. می‌فرمایید: «به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مر به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم من نسبت به مر همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان تاریکی‌ها به آن برسد و یا همچون کسی که گمشده (بسیار نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیت معتقدم) که آنچه نزد خداست (در سرای

دیگر) برای نیکان بهتر است»؛ (وَاللهِ مَا فَجَانِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرْهُتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدًا، وَطَالِبٍ وَجَدًا؛ «وَمَا عِنْدَ اللهِ حَيْرٌ لِلأَبْرَارِ»).

جمله اخیر برگرفته از آیه شریفه ۱۹۸ سوره آل عمران است. در آغاز آیه، از پاداش پرهیز کاران سخن می‌گوید و سرانجام با جمله مزبور آیه را پایان می‌دهد.

آنچه در بخش اخیر این وصیت‌نامه آمده همان است که امیر مؤمنان علیه السلام بارها در نهج البلاغه و غیر آن بیان فرموده. امام علیه السلام که جای خود دارد، مؤمنان عادی هم هرگز از مر نمی‌ترسند مخصوصاً اگر مر آمیخته با شهادت در راه خدا باشد. کسانی از مر می‌ترسند که یا ایمان به زندگی پس از مر ندارند و مر را فنا و نابودی همه چیز می‌پنداشند و از آن وحشت می‌کنند یا اینکه ایمان به زندگی پس از مر دارند ولی پرونده اعمالشان به گونه‌ای سیاه و تاریک است که می‌دانند مر برای آنان آغاز ناراحتی و عذاب است؛ اما آنها که هم ایمان به آخرت دارند و هم پرونده اعمالشان پاک و نورانی است، دلیلی ندارد که از مر بترسند، بلکه به بیان امام علیه السلام در خطبه ۵ نهج البلاغه علاقه آنها به مر از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر هم بیشتر است (وَاللهِ لَا يَنْأِي أَبِي طَالِبٍ آنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطَّفْلِ بِشَدْيِ أَمِّهِ).

بی‌جهت نیست که طبق روایت مشهور هنگامی که عبد الرحمن ملجم مرادی فرق نازنین امام علیه السلام را در محراب عبادت شکافت، امام علیه السلام فرمود: «فُرْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ؛ به پروردگار کعبه رستگار شدم».

با توجه به اینکه «قارب» طبق آنچه در لسان العرب و بعضی از کتب آمده است به معنای کسی است که شبانه به دنبال آب می‌رود و یا کسی که فاصله میان او و سرچشمۀ آب یک شب راه است، استفاده می‌شود که جمله «كَقَارِبٍ وَرَدًا وَطَالِبٍ وَجَدًا» اشاره به این است که من مر و شهادت را همچون تشنه کامی که زودتر از آنچه فکر می‌کرد به سرچشمۀ آب رسید، به دست آوردم و گمشده خود

را که سال‌ها در انتظارش بودم یافتم.

چقدر تفاوت است میان این سخن و سخن زورمندان از خدا بی‌خبر که وقتی در چنگال مر گرفتار می‌شوند، می‌لرزند و فریاد می‌کشند و ذلیلانه تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند.

مرحوم سید رضی در پایان این نامه می‌گوید: «**فَالسَّيِّدُ الشَّرِيفُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَقُولُ: وَقَدْ مَضِيَ بَعْضُ هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ الْخُطْبِ، إِلَّا أَنَّ فِيهِ هَا هُنَا زِيَادَةً أُوْجَبَتْ تَكْرِيرُهُ؛** بخشی از این سخن در گذشته در ضمن خطبه‌های پیشین (خطبۀ ۱۴۹) گذشت ولی به جهت اضافه‌ای که در اینجا بود آن را تکرار نمودیم».

نکته‌ها

۱. قصاص یا عفو؟

همان‌گونه که در بالا اشاره شد حکم قصاص در اسلام برای حفظ جامعه انسانی از شر اشرار تشريع شده است و همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «**وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ**^۱» و آنها که در زمان ما با حکم قصاص مخالفت می‌کنند، در واقع ترحم بر پلنگ تیزدندان دارند و به بی‌گناهان جامعه که گرفتار این گر صفتان می‌شوند، اهمیّتی نمی‌دهند. همواره افراد شروری پیدا می‌شوند که اگر احساس امنیت از قصاص کنند، کسی نمی‌تواند جلوه‌دار آنها باشد. یکی از عوامل افزایش قتل نفس در بعضی از جوامع همان الغای حکم حکیمانه قصاص است.

ولی اسلام برای اینکه جلو خشونت‌های را تا حد ممکن بگیرد و کسانی را که بر اثر هیجان‌های آنی یا فریب خوردن، دست به قتل نفس زده‌اند از نظر دور ندارد، در کنار حکم قصاص، حکم عفو را قرار داده است و اولیای خدا همواره این

گزینه را انتخاب می‌کردند و به همین دلیل امام علیه السلام در وصیت بالا فرزندان و یاران نزدیک خود را توصیه به عفو قاتل می‌کند آن هم قاتلی همچون ابن ملجم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که با این توصیه امام علیه السلام چرا فرزندان گرامی آن حضرت قصاص را ترجیح دادند؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه احساسات مردم در برابر این جنایت به قدری شدید بود که عفو ابن ملجم سبب ناآرامی جامعه آن روز می‌شد و عاشقان امام علیه السلام قدرت تحمل چنین عفوی را نداشتند. به علاوه اگر ابن ملجم را زندانی می‌کردند، جمعیت به زندان هجوم می‌بردند و اگر آزادش می‌گذشتند او را قطعه قطعه می‌کردند، پس بهتر این بود که با قصاص آرامش به جامعه باز گردد.

۲. معنای «لَا تُضِيغُوا سُنَّتَهُ»

اساس اسلام همان است که امام علیه السلام در این وصیت نامه پر نور و پر محتوا بیان فرمود: توحید و حفظ سنت پیغمبر اکرم علیه السلام. توحید در همه ابعاد، به ویژه توحید در عبودیت و افعال و خدا را سرچشمۀ تمام خیرات و برکات دانستن و تنها دست به دامان کبریایی او دراز کردن؛ خداوندی که شفاعت شفیعان نیز به اذن او و انجام می‌گیرد و روزی همه بندگان به دست اوست. مر و حیات از ناحیه او و عزت و ذلت به فرمان اوست.

حفظ سنت پیغمبر علیه السلام به آن است که نه تنها در سخن، بلکه در عمل پیاده شود. با نهایت تأسف گروهی تنها به نام اسلام قناعت کرده و سنت پیغمبر اکرم علیه السلام را به کلی فراموش کرده‌اند.

گروه دیگری با انواع تفسیر به رأی‌ها و توجیه‌ها و به اصطلاح قرائت‌های جدید و نو آنچه را می‌خواستند بر سنت تحمیل کرده و هوای نفس خود را جانشین سنت کرده‌اند تا آنجا که امام علیه السلام در وصیت دیگری که در همان بستر

شهادت فرموده است می‌گوید: نکند دور افتادگان از قرآن به قرآن عمل کنند و شما تربیت شدگان در سایهٔ قرآن آن را به فراموشی سپارید. دیگران امانت و صداقت از خود نشان دهند و شما خیانت و کذب. دیگران در دنیای خود متحده باشند و شما در دین خود مختلف و پراکنده؛ «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِقُرْآنِكُمْ لَا يَسْبِقُ كُلَّمَةٍ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ».^۱

از این بیم داریم، آن روز که «لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِسْمُهُ وَلَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ» نزدیک باشد.

* * *

۲۳

فِيمَا يَعْمَلُ فِي أَمْوَالِهِ، كَتَبَهَا بَعْدَ مُنْصَرَفَهِ مِنْ صِفَينَ

بِمَا يَعْمَلُ فِي أَمْوَالِهِ، كَتَبَهَا بَعْدَ مُنْصَرَفَهِ مِنْ صِفَينَ:

از وصایا و سفارش‌های امام علی‌الله‌آل‌البَّرّ است
که درباره اموال (و موقوفاتش) بعد از بازگشت از صفین
مرقوم فرموده است^۱

وصیت‌نامه در یک نگاه

قسمت عمده این وصیت‌نامه همان‌گونه که از لحن آن پیداست در واقع
وقف‌نامه است نه وصیت‌نامه. تنها بخش کوچکی مربوط به وصیت می‌شود و

۱. سند وصیت‌نامه:

بر حسب آنچه در مصادر نهج‌البلاغه آمده این وصیت را مرحوم کلینی پیش از شریف رضی در کتاب فروع
کافی، ج ۷، ص ۴۹ از عبدالرحمن بن حاج نقل کرده (ولی آنچه در کافی موجود است با آنچه در نهج‌البلاغه
آمده تفاوت بسیار دارد) و شیخ طوسی علی‌الله‌آل‌البَّرّ بعد از شریف رضی در کتاب تهذیب آن را اورده است. (مصادر
نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴)

از کتاب تمام نهج‌البلاغه چنین استفاده می‌شود که وصیت‌نامه، بسیار مفصل‌تر از آنچه سید رضی آورده
است بوده و در واقع آنچه در نهج‌البلاغه آمده گوشاهی از آن وصیت‌نامه است ولی گوشاهی گویا و پرمعنا.
(برای آگاهی بیشتر به کتاب تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۸۸ مراجعه شود).

حاصل آن بیان متولی وقف؛ یعنی فرزندان رشید امیر مؤمنان علیه السلام امام حسن عسکری و بعد از او امام حسین علیه السلام و مصارف موقوفه و چگونگی تقسیم آن و نیز نحوه اداره نخلستان‌هاست. از مجموع این وصیت‌نامه استفاده می‌شود که امام نخلستان‌های متعددی در مناطق مختلف داشته که یا از سهمیه غنایم جنگی به دست آمده بود و یا با تلاش و کار و کوشش خود آن حضرت و همه آنها را وقف خاص و در مواردی وقف عام نمود تا استفاده آن فراگیر باشد.

تنها در بخش اخیر وصیت‌نامه اشاره‌ای به کنیزان شده که چگونه راه آزادی به روی آنها گشوده شود.

در ضمن از کلام سید رضی در ذیل نامه استفاده می‌شود که آنچه را مرحوم سید نسبت به آن اهتمام می‌ورزیده بخش‌هایی است که از نظر فصاحت و بلاغت برجستگی خاصی داشته است.

* * *

هَذَا مَا أَمْرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءَ
 وَجْهِ اللَّهِ، لِيُوْلَجَهُ بِالْجَنَّةَ، وَيُعْطِيهِ بِهِ الْأَمْنَةَ. مِنْهَا: فَإِنَّهُ يَقُولُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ
 بْنُ عَلَيْ يَا كُلُّ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ
 حَدَثُ وَحْسِينٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرُهُ. وَإِنْ لَابْنِي فَاطِمَةَ
 مِنْ صَدَقَةٍ عَلَيَّ مِثْلُ الَّذِي لَبْنَى عَلَيَّ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنَيِ
 فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَتَكْرِيمًا لِحُرْمَتِهِ،
 وَتَشْرِيفًا لِوُضْلَتِهِ، وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَى
 أَصْوَلِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أَمْرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ، وَأَلَا يَبْيَعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ
 هَذِهِ الْقُرْيَ وَدِيَّهَ حَتَّى تُشْكِلَ أَرْضُهَا غَرَاسًا. وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي - الْلَّاتِي
 أَطْوُفُ عَلَيْهِنَّ - لَهَا وَلَدٌ، أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتَمْسِكُ عَلَى وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ
 مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَرَهَا الْعِنْقُ.

ترجمه

اين دستوري است که بنده خدا على بن ابی طالب امير مؤمنان در مورد
 اموالش (موقعفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خشنودی خداوند است تا از
 اين طريق او را وارد بهشت کند و امنيت و آرامش سرای ديگر را به او عطا
 فرمайд. سرپرستی اين موقعه بر عهدۀ حسن بن على است که به طور شايسته
 (دور از اسراف و تبذير) از درآمد آن مصرف کند و بخش ديگري از آن را (در راه
 خدا) انفاق نماید و اگر برای «حسن» حادثه‌ای رخ دهد، و (برادرش) حسین
 زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می‌گيرد و همان کاري را که حسن

انجام می‌داد، برادرش انجام می‌دهد. پسران فاطمه همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیه السلام) سهم دارند و من سرپرستی آن را به پسران فاطمه واگذاردم فقط برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله علیه السلام و تکریم احترام او و گرامی داشت پیوند خویشاوندیش.

(بنده خدا علی بن ابی طالب) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ کند و تنها از میوه و درآمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده انفاق نماید و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل‌های این آبادی‌ها را نفوشد تا همه این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک پارچه آباد شود) و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته‌ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می‌شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند برگشتن از گردنش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می‌شود.

شرح و تفسیر

دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه

همان‌گونه که قبل از اشاره شد این وصیت‌نامه عمدتاً وقف‌نامه است و لذا ارکان وقف از جمله واقف، موقوف علیهم، متولی و... در آن یکی پس از دیگری بازگو شده است.

نخست سخن از واقف و هدف اصلی او به میان آمده است، می‌فرماید: «این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان در مورد اموالش (و موقوفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خشنودی خداوند است تا از این طریق او را وارد بهشت کند و امنیت و آرامش سرای دیگر را به او عطا فرماید»؛ (هَذَا مَا أَمْرَّ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءً وَجْهِ اللَّهِ، لِيُولِّ جَهَّهُ بِهِ

الْجَنَّةُ، وَيُعْطِيهِ إِلَّا مَنَّةً.

از این عبارت به خوبی استفاده می‌شود که یکی از شرایط وقف که قصد قربت است در این وقف‌نامه مورد توجه قرار گرفته است و بلا فاصله بعد از ذکر نام واقف به آن اشاره شده است.

تعییر امیر مؤمنین علیه السلام بعد از ذکر نام مبارک خود برای این است که نشان دهد این وقف‌نامه در ایام حکومتش تحریر یافته هرچند آن حضرت بعد از پیغمبر اکرم ﷺ همیشه به عنوان امیر مؤمنان - از سوی آگاهان - شناخته می‌شد.

سپس امام علیه السلام در بخش دیگری از این وصیت‌نامه (وقف‌نامه) که مرحوم سید رضی آن را با تعییر به «منها» جدا ساخته است چهار نکته را بیان می‌کند: در بیان شخص متولی و حق التولیه و مصارف وقف و کسانی که بعد از وفات یا شهادت متولی اول، قائم مقام او می‌شوند می‌فرماید: «سرپرستی این موقوفه بر عهده حسن بن علی است که به طور شایسته (دور از اسراف و تبذیر) از درآمد آن مصرف کند و بخش دیگری از آن را (در راه خدا) انفاق نماید و اگر برای حسن حادثه‌ای رخ دهد، و (برادرش) حسین زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می‌گیرد و همان کاری را که حسن انجام می‌داد، برادرش انجام می‌دهد»؛ (منها: فَإِنَّهُ يَقُولُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَا كُلُّ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنِيقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثُ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرًا). جمله «یا کل منه بالمعروف؛ از آن به طور شایسته مصرف می‌کند» ممکن است اشاره به حق التولیه باشد و ممکن است اشاره به استفاده از موقوفه به عنوان موقوف علیهم؛ ولی احتمال اول با توجه به جمله‌هایی که در آینده می‌آید شایسته‌تر است.

از جمله «وَيُنِيقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ» به خوبی استفاده می‌شود که این موقوفه هم جنبه وقف خاص داشته و هم وقف عام؛ بخشی از آن تعلق به فرزندان آن

حضرت داشته و بخشی دیگر به همه نیازمندان و مؤمنان.

جمله «وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ» اگر ضمیر « مصدره » به موقوفه برگردد، مفهومش این است که امام حسین علیه السلام نیز همان‌گونه که امام حسن علیه السلام درباره درآمد موقوفه عمل می‌کرد، عمل کند و اگر ضمیر به امام حسن علیه السلام برگردد مفهومش این است که همان روش امام حسن علیه السلام را دنبال کند، گرچه نتیجه هر دو یکی است؛ ولی از نظر تفسیر عبارت، با هم متفاوتند و در هر حال احتمال اول قوی‌تر به نظر می‌رسد.^۱

آن‌گاه امام علیه السلام به سراغ شرح بیشتری برای موقوف علیهم می‌رود و می‌فرماید: «پسران فاطمه علیه السلام همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیه السلام) سهم دارند»؛ (وَإِنَّ لِابْنَيْ فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لَبَّيَ عَلَيٍّ). این جمله دو تفسیر دارد: نخست همان که در بالا اشاره شد که استفاده امام حسن و امام حسین علیه السلام از حق التولیه، مانع استفاده آنها از درآمد آن موقوفه به عنوان موقوف علیهم نیست. آنها هم متولی هستند و هم در زمرة موقوف علیهم. تفسیر دوم اینکه امتیازی در استفاده از این موقوفه میان هیچ یک از فرزندان علی علیه السلام نیست؛ چه آنها که از نسل فاطمه علیه السلام هستند و چه آنها که از همسران دیگر امیر مؤمنان علیه السلام.

امام علیه السلام در این جمله نمی‌فرماید: «فرزندان من از نسل فاطمه» بلکه می‌گوید فرزندان فاطمه علیه السلام و این برای نهایت احترام به مقام شامخ آن حضرت است. امام علیه السلام در ادامه، به بیان این نکته می‌پردازد که چرا تولیت را به فرزندان فاطمه علیه السلام سپرده است نه سایر فرزندانش؟ می‌فرماید: «وَمِنْ سُرِّيْسْتِيْ آن را به

۱. عبارتی که در روایت کافی به جای این روایت آمده، نشان می‌دهد که تفسیر دوم مناسب‌تر است، زیرا در عبارت کافی چنین آمده: (وَإِنَّ حَدَّثَ بِحَسَنٍ حَدَّثَ وَحْسِينٌ حَيٌّ ... وَإِنَّ حُسَيْنًا يَعْلُمُ فِيهِ مِثْلَ الَّذِي أَمْرَتُ بِهِ حَسَنًا) که مفهومش این است که امام حسین علیه السلام همان برنامه‌ای را در مورد موقوفه اجرا می‌کند که امام حسن علیه السلام دستور اجرای آن را داشت (کافی، ج ۷، ص ۵۰).

پسران فاطمه و اگذاردم فقط برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله ﷺ و تکریم احترام او و گرامی داشت پیوند خویشاوندیش»؛ (وَإِنِّي أَنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنَيْ فَاطِمَةَ ابْنِيَّةَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتَكْرِيمًا لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفًا لِوُصْلَتِهِ).

در واقع امام علیہ السلام چهار دلیل بر این انتخاب بیان فرموده که همه با هم مرتبط است: جلب خشنودی خدا، تقرب به رسول الله علیہ السلام، اکرام و احترام او و بزرگداشت پیوند خویشاوندیش.

به گفته ابن ابی الحدید هنگامی که کارها بعد از پیغمبر اکرم علیہ السلام به نزدیک ترین افراد شایسته او سپرده شود، پذیرش آن از سوی مردم بهتر خواهد بود، زیرا آنها بهتر از هرکس دیگر از آینین پیغمبر اکرم علیہ السلام باخبرند و بهتر از هرکس می‌توانند آن را پاسداری نمایند.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن می‌گوید: «در این تعبیر امام علیہ السلام رمز و اشاره و انتقادی است به کسانی که امر (خلافت) را از اهل بیت رسول الله علیہ السلام برگرداندند. در حالی که مناسب تر و اولی این بود که ریاست را بعد از او به خاندان پیغمبر اکرم علیہ السلام برای تقرب به رسول الله علیہ السلام بسپارند و اجانب را در این کار مقدم ندارند، زیرا هیبت نبوّت و رسالت در صورتی که سلطان حاکم در خلق از بیت نبوّت بود بیشتر می‌شد تا اینکه حکومت به دست کسانی باشد که از نسب صاحب دعوت دور باشند».¹

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا امام علیہ السلام متولیان بعد از امام حسن و امام حسین علیہما السلام را معین نفرموده است.

پاسخ آن است که امام علیہ السلام بیان فرموده و در روایاتی که تمام این وصیّت‌نامه در آن آمده است به طور مشروح دیده می‌شود؛ ولی مرحوم سید رضی که برنامه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۹.

گزینشی در نقل کلمات آن حضرت داشته آن قسمت را حذف کرده است. به طور خلاصه امام علیه السلام بعد از امام حسن و امام حسین علیهم السلام نخست تولیت را به سایر فرزندانش و اگر در میان آنان فرد مناسبی نبود به مردان دیگری از آل ابی طالب که مورد قبول بوده باشند منتقل می‌کند و در صورتی که در میان آنها هم فرد مورد قبولی برای این کار نبود به سراغ فردی از بنی هاشم می‌رود.^۱

در آخرین بخش از این وقفا نامه، امام علیه السلام از چگونگی نگهداری و رسیدگی به این موقوفات سخن می‌گوید و دو دستور مهم در این زمینه صادر می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «(بِنَدَهُ خَدَا عَلَى بْنَ ابِي طَالِبٍ) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ نماید و تنها از میوه و درآمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده اتفاق کند»؛ (وَيَشْرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتَرَكَ الْمَالَ عَلَى أَصْوَلِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَّ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ).

آنچه را امام علیه السلام در اینجا بیان فرموده قاعده‌ای کلی در همه موقوفه‌های است که باید اصل آن مال سالم بماند و تنها درآمدش در موارد وقف صرف شود. حتی این تعبیر گاه به هنگام اجرای صیغه عقد وقف، گفته می‌شود که «أَنْ لَا يُبَاعَ وَلَا يُوَهَّبَ» یا در تعریف وقف می‌گویند: «الْوَقْفُ حَبْسُ الْعَيْنِ وَتَسْبِيلُ الشَّمَرَةِ» ولی امام علیه السلام به عنوان تأکید آن را بیان فرموده مبادا کسانی از موقوف علیهم به این فکر باشند که بخشی از نخلستان را بفروشنده و از ثمن آن استفاده کنند.

در دومین دستور می‌فرماید: «و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل‌های این آبادی‌ها را نفوشد تا همه این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک پارچه آباد شود)»؛ (وَالَّا يَبْيَعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلٍ هَذِهِ الْقُرْيَ وَدِيَةً حَتَّى تُشَكِّلَ أَرْضُهَا غَرَاسًا). «وَدِيَةً» به معنای نهال کوچکی است که از کنار نخل بیرون می‌آید و تدریجاً ریشه می‌دواند و قوی‌تر می‌شود تا زمانی که جدا کردن آن میسر باشد آن‌گاه آن

۱. برای اطلاع بیشتر به فروع کافی، ج ۷، ص ۵۰ مراجعه فرمایید.

جدا کرده و در جای مناسبی غرس می‌کنند و تعبیر به «أَوْلَادِ نَخِيلٍ» به همین مناسب است و این کار دو فایده دارد: نخست اینکه فضاهای خالی نخلستان بدین وسیله پر می‌شود و به گفته امام علیؑ «تُشكِّلَ أَرْضُهَا غِرَاسًاً».

این جمله همان‌گونه که مرحوم سید رضی در پایان وصیت‌نامه آن را توضیح داده مفهومش این است که آنقدر از نهال‌های جدید نخل استفاده شود و نخلستان پر درخت شود که برای بیننده تشخیص آن مشکل گردد که آیا این همان نخلستان سابق است.

به هر حال تأکید امام علیؑ بر گسترش عمران و آبادی این موقوفات، قابل توجه است به خصوص اینکه گفته می‌شود اگر نهال‌های کنار نخل را به زودی قطع کنند و برای فروش آمده کنند گاهی به خود نخل آسیب می‌رسانند، بنابراین لازم است آن را تا زمان معینی حفظ کنند و بعد طبق دستور امام علیؑ و مطابق مفاد وقف‌نامه آن را در همان نخلستان و در همان سرزمینی که پرورش یافته و از همه جا برای رشد و نمو آن مساعدتر است بنشانند.

این دستور نه تنها برای موقوفات امام علیؑ که برای تمام موقوفات قابل توجه است، هرچند متأسفانه متولیان سودجو گاه بر عکس آن عمل کرده و نخلستان را در معرض آفات قرار می‌دهند، چرا که اگر نخلستان پر نخل نباشد سرما و گرما زودتر به آن آسیب می‌رساند؛ اما هنگامی که تمام زمین نخلستان پر از نخل شود، آفات و آسیب‌های آن کمتر خواهد بود.

این سخن بدان معنا نیست که فاصله‌های معقول در میان درختان نادیده گرفته شود که آن هم سبب تضعیف باغ می‌شود.

در ضمن به این نکته باید توجه کرد که بچه‌های نخل ممکن است جزء منافع محسوب شوند و حرمت بیع وقف شامل آن نگردد؛ ولی با این حال امام علیؑ می‌فرماید تازمانی که خود نخلستان آن را نیاز دارد به خارج از نخلستان نفوروشنند.

امام علیه السلام در پایان این وصیت‌نامه و بعد از بیان مسائل مربوط به موقوفات به مسائل مربوط به همسران کنیز خود پرداخته و وضع آنها را روشن می‌سازد، به گونه‌ای که بعد از او همه آزاد شوند؛ می‌فرماید: «و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته‌ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می‌شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند بردگی از گردش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می‌شود»؛ (وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي - اللَّاتِي أَطْوَفُ عَلَيْهِنَّۚۖ لَهَا وَلَدُّهُ أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتَمْسَكُ عَلَىٰ وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدِهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَرَهَا الْعُتْقُ).^۱

در آن زمان امام علیه السلام چندین کنیز که حکم همسران آن حضرت بودند در اختیار داشت و فرزندان متعددی از آنها متولد شدند و شاید هدف امام علیه السلام از تکثیر اولاد این بود که آل علی و بنی هاشم فزونی یابند و خطراتی که از سوی دشمنان آنها را تهدید می‌کرد سبب انقراض این نسل شریف نگردد.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه تکلیف کنیزانی را که فرزندی داشتند یا باردار بودند معین نموده و طبق قاعدة فقهی معروف که مورد اتفاق همه فقهاست، این‌گونه کنیزان از سهم الارث فرزندشان آزاد می‌شوند و یا به تعبیر دیگر جزء سهم الارث فرزند قرار می‌گیرند و بلافاصله آزادی شامل حال آنها می‌شود، زیرا هیچ کس نمی‌تواند مالک پدر و مادر خود شود.

ولی درباره کنیزانی که صاحب فرزند نبودند، در این عبارت حکمی ذکر نشده و در روایات دیگری که از این وصیت‌نامه در کتاب کافی و جز آن به گونه مژروح تری آمده، تکلیف آنها نیز مشخص شده است که امام علیه السلام دستور آزادی

۱. تعبیر به «اطوف علیهين» تعبیر کنایی زیبایی است برای آمیزش جنسی، زیرا از طوف یک نوع گرددش فهمیده می‌شود که هنگامی که با «غلی» همراه باشد همان گرددش دورانی است به خصوص اینکه طبق گفته لسان‌العرب این تعبیر معمولاً در حرکت شباهن به کار می‌رود و اگر مربوط به روز باشد باید با قرینه‌ای همراه گردد.

همه آنها را داده‌اند و مرحوم سید رضی به علت تلخیص و گزینش، تنها به این بخش قناعت کرده است.

این نشان می‌دهد که تا چه حد امام علیہ السلام به آزادی برداگان و کنیزان اهمیت می‌داده و در طول تاریخ زندگی پر برکتش نیز -طبق بعضی از روایات - هزار برده از دست رنج خود خرید و آزاد کرد (آن‌هه علیہ السلام اعْنَقَ الْفَنَسَمَةِ مِنْ كَدَّ يَدِه).^۱

مسئله برنامهٔ تدریجی اسلام برای آزادی برداگان در اسلام، مسئله‌ای است بسیار دامنه دار که نشان می‌دهد اسلام اصل را بر آزادی انسانها گذاشته حتی در جامعه‌ای که تار و پوادش با برداگی پیوند داشت؛ ولی برای رسیدن به این هدف برنامهٔ مفصل و دراز مدتی چیده بود، زیرا اعلام آزادی فوری همه آنها تنش‌های زیادی ایجاد می‌کرد و حتی سبب بیچارگی و نابودی بسیاری از برداگان می‌شد.^۲ جمله «فَإِنْ مَا تَوَلَّهُا» اشاره به این نکته است که تصور نشود که اگر کنیزی باردار یا صاحب فرزند بود و فرزندش بعد از مر مولی از دنیا رفت، آن کنیز به حالت برداگی بازگشت می‌کند؛ امام علیہ السلام می‌فرماید: برداگی از او برداشته شده و آزادی به سراغ او آمده است؛ یعنی دیگر او قابل بازگشت نیست».

* * *

مرحوم سید رضی در پایان این وصیت‌نامه می‌گوید: «قَالَ الشَّرِيفُ: قَوْلُهُ علیه السلام في هذِهِ الْوَصِيَّةِ: «وَالْأَيْبَعَ مِنْ نَخْلِهَا وَدِيَّة»، الْوَدِيَّةُ: الْفَسِيلَةُ، وَجَمْعُهَا وَدِيَّ. وَقَوْلُهُ علیه السلام: حتّی تُشكِّلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا» هُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْأَرْضَ يَكْثُرُ فِيهَا غِرَاسُ النَّخْلِ حَتّی يَرَاهَا النَّاظِرُ عَلَى غَيْرِ تِلْكَ الصَّفَةِ الَّتِي عَرَفَهَا بِهَا فَيُشَكِّلُ عَلَيْهِ أَمْرُهَا وَيَحْسَبُهَا غَيْرُهَا». تعبیر امام علیہ السلام به «وَدِيَّة» به معنای نهال نخل است که جمع آن «وَدِي» (بر وزن علی) است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۲، روایت ۳.

۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۱۲-۴۲۳.

جمله دیگر حضرت که می فرماید: «**حَتَّىٰ تُشْكِلَ أَرْضُهَا غَرَاسًاً**» از فصیح ترین سخنان است و مفهوم آن این است که آنقدر درختان و نهال های خرما زیاد شود و صحنه نخلستان را بپوشاند به گونه ای که هر کس آن را قبلا دیده باشد تشخیص آن بر او مشکل شود و گمان کند به سرزمین دیگری گام نهاده است».

نکته ها

۱. پاسخ به دو سؤال

درباره این وصیت نامه چند سؤال مطرح است:

۱. از تعبیر وصیت نامه استفاده می شود که امام علیه السلام اموال قابل ملاحظه ای داشته که آنها را در حیات خود وقف نموده است، با توجه به زهد فوق العادة آن حضرت، این اموال از کجا بدست آمده بود؟

همان گونه که در بالا نیز به اشاره بیان کردیم، امام علیه السلام سه منبع درآمد داشت؛ یکی منبع سهم غنایم که عاید همه سربازان اسلام می شد و گاه مبلغ قابل توجهی را تشکیل می داد. دوم خراج اراضی خراجیه که تعلق به عموم مسلمانان داشت، نه خصوص جنگ جویان و مقدار آن بعد از فتوحات اسلامی بسیار زیاد بود، سه‌می از آن نیز به امام علیه السلام تقدیم می شد. سوم اینکه امام علیه السلام دراز به غرس درختان و تربیت نخلستان پرداخت و باغ های متعددی ایجاد کرد سپس آنها را به صورت وقف خاص و عام در آورد. بخشی را برای فرزندان خود و آل ابی طالب و بنی هاشم و بخشی را به عنوان انفاق فی سبیل الله قرار داد و اگر مالی از آن حضرت به ارث باقی ماند، مقدار کمی بود.

در روایات نیز آمده است که برای پیغمبر اکرم علیه السلام نیز اموال و باغاتی بود که خلفا به بهانه اینکه پیغمبران چیزی از خود به ارث نمی گذارند تمام آنها را جزء بیت‌المال کردند.

ابن عبد ربه در استیعاب می‌گوید: «قُتِلَ عَلِيًّا وَلَا مَالَ احْتَجَبَهُ وَلَا دُنْيَا أَصَابَهَا؛ علىٰ عَلِيٰ بْنِ ابْرَاهِيمَ شَهَادَتْ رَسِيدَ در حَالِي كَهْ نَهْ مَالِي اندوخته بُود وَ نَهْ موَاهِبِ دُنْيَا بِرَاهِمَ سَاختَه بُود». ^۱

ابن ابی الحدید نیز از بعضی خردگیران نقل می‌کند که بر امیر مؤمنان علی علیه السلام خردگر فته‌اند و گفته‌اند: ابو بکر از دنیا رفت و دینار و درهمی از خود به یادگار نگذاشت؛ ولی هنگامی که علی علیه السلام چشم از دنیا پوشید، نخلستان‌های بسیاری از خود به یادگار گذاشت. سپس در پاسخ آن می‌نویسد: همه می‌دانند که علی علیه السلام چشم‌های متعددی با زحمت خود در شهر مدینه، یئنبع و سویعه احداث کرد و به وسیله آن زمین‌های مواتی را آباد نمود. سپس همه آنها را از ملک خود خارج ساخت و وقف مسلمین کرد و از دنیا نرفت در حالی که چیزی از آنها در ملکش باشد. آن حضرت چیزی از مال، کم یا زیاد برای فرزندانش به ارث نگذاشت مگر چند غلام و کنیز (که دستور آزادی آنها را داده بود) و هفتصد درهم از سهم او از بیت المال که برای به دست آوردن خادمی برای خانواده‌اش ذخیره کرده بود.^۲

۲. سؤال دیگر اینکه چگونه امام علی علیه السلام می‌فرماید: حسن را متولی وقف ساختم و اگر حسن چشم از جهان پوشد و حسین زنده باشد، او جانشین برادر خود خواهد شد. مگر امام علی علیه السلام از طریق علم غیب نمی‌دانست که شهادت امام حسین علیه السلام سالها بعد از شهادت امام حسن علیه السلام خواهد بود؟

پاسخ این سؤال و سؤالات فراوان دیگری از این قبیل یک جمله است و آن اینکه امامان در کارهای عادی خود تکیه بر علم عادی داشتند که از مجاری معمولی حاصل می‌شود، نه علم غیب؛ همان‌گونه که پیغمبر اکرم ﷺ نیز در مسائل مربوط به زندگی خود و یارانش تکیه بر علم حاصله از مجاری عادی داشت و از علم غیب جز در موارد استثنایی استفاده نمی‌فرمود.

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۲۶.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

۲. اهمیت وقف در اسلام

اهتمام امیر مؤمنان علیه السلام به امر وقف و پیشگام بودن در این کار خیر به خوبی نشان می‌دهد که این مسأله ارزش فوق العاده‌ای در اسلام دارد. گرچه وقف را اسلام ابداع نکرد و قبل از اسلام نیز در مذاهب دیگر اوقاف بسیاری وجود داشت ولی اسلام اهمیت خاصی برای آن قائل شد و تحت عنوان صدقات جاریه بر آن تأکید کرد.

در حدیثی از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم که از کنار باستانی عبور می‌کرد، مردی را دید که مشغول غرس درختی است. پیامبر علیه السلام به او فرمود: می‌خواهی غرسی بهتر از این را به تو یادآوری کنم؟ سپس اذکار مهمی را به او تعلیم فرمود. آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا من تو را گواه می‌گیرم که تمام این باغ را بر فقهای مسلمین از اهل صفة وقف کردم. در اینجا این آیات شریفه نازل شد: **﴿فَإِمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيِّسِرُهُ لِيُسِرِىٰ﴾**^۱. به این ترتیب، وقف به عنوان یک سنت حسنۀ اسلامی مورد تأیید قرار گرفت.

در بعضی از روایات از جابر بن عبد الله نقل شده که تمام صحابه که اموالی داشتند، وقفی از خود به یادگار گذاشتند.

در امالی شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «**خَيْرٌ مَا يُخَلِّفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ: وَلَدٌ بَارُّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَمُسْتَهْلِكٌ خَيْرٌ يُقْتَدَى بِهِ فِيهَا وَصَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ؛** بهترین چیزی که انسان بعد از خود به یادگار می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برای انسان استغفار کند و سنت نیکی که مردم در آن به او اقتدا نمایند و صدقه‌ای که بعد از او جریان داشته باشد».^۳

۱. لیل، آیه ۵-۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، صفحه ۱۸۲، ح ۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۳، کتاب الوقوف والصدقات، باب ۱، ح ۱۰.

احادیث در این زمینه فراوان است و باید توجه داشت که یکی از طرق پیشگیری از تکاشر و ثروت‌اندوزی، گسترش دادن سنت وقف است که اموال را از چنگ افراد معدودی بیرون می‌آورد و منافع آن را در اختیار نیازمندان قرار می‌دهد.

* * *

۲۵

وَمِنْ وَصِيَّتِ رَبِّكُمْ لِمَنْ يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ

كَانَ يَكْنُبُهَا لِمَنْ يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ
قَالَ الشَّرِيفُ: وَإِنَّمَا ذَكَرْنَا هَنَا جُمَلًا لِيُعْلَمَ بِهَا أَنَّهُ عَلَيْهِ كَانَ يُقْيمُ عِمَادَ
الْحَقِّ، وَيَشْرَعُ أُمَّثِلَةَ الْعَدْلِ، فِي صَغِيرِ الْأُمُورِ وَكَبِيرِهَا وَدَقِيقَهَا وَجَلِيلَهَا.

از وصایا و سفارش‌های امام علیه السلام است

که آن را برای مأموران جمع‌آوری زکات مرقوم می‌داشت.

مرحوم شریف رضی می‌گوید: ما بخشی از این نامه را در اینجا آوردیم تا
معلوم گردد، امام علیه السلام همواره ارکان حق را به پا می‌داشت و فرمان به عدل
می‌داد؛ در کارهای کوچک و بزرگ، پر ارزش یا کم ارزش.^۱

۱. سند وصیت‌نامه:

این نامه را مرحوم کلینی در باب «ادب المضدق» از کتاب الزکاة در کتاب کافی به سند معتبر نقل کرده است و شیخ الطائفه شیخ طوسی نیز در باب «الزيادات فی الزکاة» آن را با همان سند از کلینی آورده است. نویسنده کتاب الغارات (ابراهیم نقفر) نیز آن را به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. صاحب کتاب مصادر نهج‌البلاغه می‌گوید: این وصیت‌نامه در میان علماء و دانشمندان قبل از سید رضی معروف بوده است و از جمله کسانی که وی به آن اشاره می‌کند مرحوم شیخ مفید در مقنه است. سپس اضافه می‌کند: (کسانی بعد از سید رضی مانند) این ادریس در سرائر آن را از مقنه نقل کرده و زمخشri نیز در ربیع الاول آن را با تفاوت‌های مختصری ذکر کرده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۷).

وصیت‌نامه در یک نگاه

این وصیت‌نامه که امام علیه السلام همواره به دست عاملان جمع آوری زکات می‌داد، مشتمل بر نکات بسیار دقیق و ظریف و حساب شده‌ای است که ادب اسلامی و نهایت رعایت عدالت را درباره همه مسلمانان و فراتر از آن حتی درباره حیوانات نشان می‌دهد.

در بخش اول این نامه، به مأموران جمع آوری زکات توصیه می‌کند که با قصد قربت و نیت خالصانه و تقوای الهی حرکت کنند و هرگز به تهدید و تخویف متولّ نشوند و بیش از حق الهی را از کسی نگیرند.

در بخش دوم به نکات ظریف و دقیقی در مورد نخستین برخورد با مردمی که زکات در اموال آنهاست، اشاره می‌کند که آمیخته با نهایت لطف و محبت و ادب است.

در بخش سوم چگونگی جدا کردن حق الله از اموال مردم از طریق قرعه را شرح می‌دهد تا هیچ گونه اجحافی به کسی در این قسمت نشود.

در بخش چهارم دستورات متعددی می‌دهد درباره خوش رفتاری با چهار پایانی که به عنوان زکات گرفته می‌شوند که برتر و بالاتر از حقوقی است که مدعیان حمایت حیوانات اظهار می‌کنند.

مرحوم کلینی بعد از آنکه این نامه را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند می‌افزاید: امام صادق علیه السلام در اینجا گریست و به راوی که برید بن معاویه است فرمود: ای برید به خدا سوگند که همه حرمتها (بعد از پیغمبر اکرم علیه السلام) بر باد رفت و عمل به کتاب الله و سنت پیغمبر علیه السلام به فراموشی سپرده شد و بعد از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، هیچ حقی در میان مردم برپا داشته نشد.

جالب اینکه نویسنده مصادر بعد از ذکر این بخش از کلام امام صادق علیه السلام می‌گوید: به خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم که پیش از اینکه به روایت مرحوم

کلینی در کافی راجع به گریه امام صادق علیه السلام هنگام ذکر این روایت، دست یابم
بارها به هنگام مطالعه این نامه اشک ریختم.^۱

* * *

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۸.

بخش اول

اَنْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرُوْعَنَّ مُسْلِمًا وَلَا تَجْتَارَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَلَا تَأْخُذُنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَإِنَّا قَدِيمْتَ عَلَى الْحَيٍّ فَانْزَلْ بِمَا نَهَمُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسْلَمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجْ بِالْتَّحِيَّةِ لَهُمْ، ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادُ اللَّهِ، اَرْسَلَنَا إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ، لِأَخْذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي اَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ اللَّهُ فِي اَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍ فَتُؤْدُوهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعُهُ، وَإِنْ أَنْعَمْ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخْيِفَهُ أَوْ تُوَعِّدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقْهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ.

ترجمه

(تو ای مأمور جمع آوری زکات) با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را نترسان و از سرزمنی او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر.

هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشمه یا چاه آب فرود آی، بی آنکه داخل خانه های آنها شوی سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحيیت چیزی فروگذار نما و بعد از سلام و تحيیت به آنها می گویی: ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم، آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ولیش بدھید، اگر کسی

(از آنها) گفت: نه (چیزی به اموال متعلق نمی‌گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت‌گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی.

شرح و تفسیر

اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی

امام علیه السلام در این نامه نخست دستوری کلی و جامع در عبارات کوتاهی به گردآورندگان زکات می‌دهد. سپس وارد جزئیات می‌شود که این خود یکی از روش‌های پسندیده فصاحت و بلاغت است، می‌فرماید: «بَا تَقُوا وَ احْسَسْ مَسْؤُلِيَّةٍ در برابر خداوند یکتا و بی‌همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را نترسان و از سرزمین او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر»؛ (أَنْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَ حَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ لَا تُرَوِّعَنَّ^۱ مُسْلِمًا وَ لَا تَجْتَازَنَّ^۲ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَ لَا تَأْخُذْنَ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ).

امام علیه السلام در این عبارت، افزون بر دستور به تقوا سه مطلب مهم را یادآور می‌شود؛ نخست اینکه: مأمور جمع‌آوری زکات نباید مردم را بترساند و با خشونت رفتار کند، زیرا در گذشته مأموران اخذ مالیات هنگامی که وارد منطقه‌ای می‌شدند، مردم از ترس اینکه مبالغ سنگینی از آنها بخواهند که در طاقت آنها نباشد، در وحشت فرو می‌رفتند؛ ولی هنگامی که بنا بر ارافق باشد، نه تنها نمی‌ترسند بلکه از آنها استقبال می‌کنند.

۱. «لا تروعن» از ریشه «روع» بر وزن «قول» به معنای ترساندن گرفته شده، بعضی از علمان نیز گفته‌اند که

«روع» ممکن است به معنای شدت ترساندن باشد.

۲. «تجتازن» از ریشه «اجتیاز» به معنای عبور کردن گرفته شده است.

در دستور دوم می فرماید: نه تنها باید آنها را بترسانی، بلکه باید از حضور تو ناخشنود باشند تو را مأمور از طرف امیری بخشنده و مهربان، جواد و کریم بدانند و حضورت را گرامی دارند.

در جمله سوم پیش از آنکه بفرماید حق خدا را به طور کامل بگیر، می فرماید: بیش از حق خداوند از آنها نگیر و این تأکید بر نهایت تقوا و پرهیز از گرفتن بی دلیل اموال مردم است.

آنگاه امام علی^ع بعد از این دستور کلی وارد جزئیات می شود و تمام مسیر گردآوری کنندگان زکات و کیفیت برخورد آنها را با مردمی که حقوق الهی در اموالشان است به طرز جالبی شرح می دهد و می فرماید: «و هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشممه یا چاه آب فرود آی بی آنکه داخل خانه های آنها شوی»؛ (فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ^۱ فَانْزِلْ بِمَا إِهْمَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَهْيَاتَهُمْ).

اشاره به اینکه باید خود را بر مردم تحمیل کنی، زیرا ممکن است وضع مساعدی نداشته باشند که از میهمان پذیرایی کنند در حالی که طبیعت آنها پذیرایی از میهمان است و یا اینکه نخواهند از نزدیک از وضع مالی آنها با خبر شوی و یا اینکه اگر وارد بر شخصی شوی دیگران ناراحت شوند که چرا نماینده امام علی^ع به نزد آنها نیامده و یا صاحب خانه توقع امتیازی داشته باشد. بر اساس این جهات امام علی^ع دستور می دهد در کنار چشممه یا چاه آب وارد شود و انتخاب چشممه یا چاه آب برای این است که عبور همه به آنجا می افتد و در واقع مرکزی است که برای همه آشناست و ظاهراً مأمور جمع آوری صدقه به تنها یکی این راه را طی نمی کرد بلکه نفراتی را به عنوان کمک با خود می برد و خیمه و خرگاهی به همراه داشتند که آن را در کنار چشممه یا چاه آب برپا می کردند و در آنجا ساکن می شدند.

۱. «حَيٌّ» گاه به معنای موجود زنده می آید و گاه به معنای قبیله، چرا که مجموع قبیله به منزله انسان واحد زنده ای شمرده می شود و در استعمالات امروز به معنای منطقه مسکونی نیز به کار می رود.

آنگاه می‌افزاید: «سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحيّت چیزی فروگذار منما»؛ (شمّ امض إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فُسْلَمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجْ بِالْتَّحِيَّةِ لَهُمْ).

به یقین، با آرامش و وقار به سوی آنها رفتن و سلام و تحيّت کامل داشتن سبب آرامش آنان می‌گردد و مردم از آمدن چنین مأمورانی وحشت و ناراحتی به خود راه نمی‌دهند.

این دستورات برای خنثی کردن ذهنیتی است که در گذشته در زمان پادشاهان و امرای ظالم معمول بوده که مأموران خشن را برای گرفتن مالیات و خراج می‌گماردند که مردم وجود آنها را شیوه بلاهای آسمانی تصور می‌کردند.

با توجه به اینکه «لَا تُخْدِجْ» از ریشه «خداج» (بر وزن علاج) در اصل به معنای جنینی است که ناقص یا قبل از موعد متولد می‌شود و سپس به هر امر ناقصی گفته شده، استفاده می‌شود که امام علیه السلام تأکید دارد که نماینده او در تحيّت و خوش آمد گفتن هیچ کوتاهی نکند و مانند بسیاری از مأموران و نماینده‌گان حکومت‌ها که از موضع برتر با مردم سخن می‌گویند و حتی از پاسخ سلام هم ابا دارند، با آنان رفتار نکند و به تعبیری دیگر برخورد او با توده مردم، برخورد دوست پر محبت با یکدیگر باشد.

آنگاه امام علیه السلام انگشت روی جزئیات مربوط به طرز مطالبه زکات گذارده و آن را به صورت جالبی شرح می‌دهد.

نخست اینکه می‌فرماید: «و بعد از سلام و تحيّت به آنها می‌گویی: ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه‌اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ولیش بدهید»؛ (شمّ تَقُولَ: عِبَادَ اللَّهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهُ وَخَلِيفَتُهُ، لَا خُذْ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍ فَتَوَدُّهُ إِلَيَّ وَلِيَّ).

قابل توجه است که در این عبارت روی سه چیز تکیه شده است: یکی اینکه مردم بندگان خدا هستند. دوم اینکه جمع‌آوری کننده زکات فرستاده ولی الله و خلیفه الله است. سوم اینکه آنچه را می‌خواهد بگیرد حق الله است که در اموال آنها وجود دارد.

این تعبیرات قلب هر شنونده‌ای را نرم می‌کند و او را برای ادای زکات آماده می‌سازد و تأثیر روانی آن تا حدی است که با عشق و علاقه و شوق زکات را تحويل می‌دهد. پیش خود فکر می‌کند که نماینده ولی الله آمده و مرا به عنوان بنده خدا معرفی کرده و از من چیزی جز حق خدا نمی‌خواهد.

جمله «**فَهُلْ لِلّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ**» به اضافه جمله‌هایی که بعد از آن می‌آید به یکی از مترقی‌ترین روش‌های اخذ مالیات که گاه در بعضی از مناطق، در دنیای امروز روی آن تکیه می‌شود اشاره دارد و آن اعتماد کردن بر خود مردم است؛ یعنی آنها را امین و راستگو و درستکار شناختن و از خودشان درباره زکات اموالشان توضیح خواستن. تجربه نشان داده است که این‌گونه اعتماد سازی اثر مهمی دارد. بر عکس اگر مردم را دروغگو و خائن فرض کنند و برخورد یک طلب‌کار با یک بدھکار مرموز و نادرست با آنها داشته باشند، سبب می‌شود که آنها اموال خود را مخفی سازند و تا آنجا که ممکن است از پرداختن مالیات اسلامی فرار کنند و به تعبیر امروز برای خودشان دو دفتر درست کنند: دفتری برای حساب و کتاب واقعی اموال و دفتری هم برای مأموران مالیات.

این نکته نیز قابل توجه است که در عصر ما و در کشور ما در سالهای اخیر این روش از سوی مأموران جمع‌آوری مالیات آزمایش شد و نتیجه آن افزایش حجم مالیات بر درآمدها بود.

در روش سنتی ما در مسأله خمس نیز دقیقاً مطلب همین‌گونه است که مردم با ایمان با انگیزه‌های الهی به سراغ علمای دینی می‌روند و اموال خود را دقیقاً

صورت برداری کرده به آنها ارائه می‌دهند تا خمس آنها را تعیین کنند بدون آنکه اجبار و فشاری در کار باشد.

البته آنچه گفته شد اصلی عمومی درباره همه کسانی است که اموالشان مشمول حکم زکات است ولی ممکن است در این میان استثنائاتی نیز وجود داشته باشد که بعضی از زورمندان در برابر حکومت اسلامی بایستند و آشکارا نسبت به پرداختن زکات مخالفت کنند. در این گونه موارد حکومت با آنها برخورد کند و حق الله را به زور از آنها بستاند تا سبب جرأت بعضی دیگر نشود ولی همان‌گونه که گفتیم این یک استثناست.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «اگر کسی (از آنها) گفت: نه (چیزی به اموالم تعلق نمی‌گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سختگیری نمایی یا کار او را مشکل سازی»؛ (فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا, فَلَا تُرْاجِعْهُ, وَإِنْ أَنْعَمْتَ لَكَ مُنْعِمًا فَانْطَلِقْ مَعْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ^۱ أَوْ تُزْهِقَهُ^۲).^۳

جالب اینکه امام علیه السلام نهایت لطف و محبت را درباره کسی که اظهار می‌دارد، زکاتی در اموال او وجود دارد به خرج داده و در چهار جمله بسیار کوتاه، چهار دستور به مأمور گردآوری زکات می‌دهد: نخست اینکه باید او را بترساند که مثلاً اگر زکات را به طور کامل ندهی مجازات خواهی شد و دیگر اینکه با تهدید چیزی از او نگیرد و سوم اینکه در گرفتن زکات سختگیری ننماید و چهارم

۱. «انعم» از ریشه «انعام» گاه به معنای بخشیدن نعمتی است و گاه به معنای گفتن نعم (آری). در جمله بالا معنای اخیر اراده شده است به قرینه جمله ماقبل «فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا».

۲. «تعسیف» از ریشه «عسف» بر وزن «کسب» در اصل به معنای بپراهه رفتن است سپس به ظلم و ستم که آن نیز مصادق بپراهه رفتن است اطلاق شده است.

۳. «ترهق» از ریشه «ارهاق» از ریشه ار «حق» بر وزن «شفق» که در اصل به معنای پوشاندن یا پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در بسیاری از موارد معنای سختگیری را می‌دهد. در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

اینکه مشکلاتی برای او فراهم نسازد؛ یعنی درست مانند یک شریک مهربان و بزرگوار و با گذشت با او رفتار کند. حال که او اعتراف به وجود حق الله در اموالش کرده، این حق‌شناسیش را محترم بشمار و ادب و انسانیت را با ادب و انسانیت پاسخ بگو.

نکته

آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال

آنچه در توصیه بالا آمده گوشهای از دستورات اسلام در مورد وظایف جمع‌آوری کنندگان زکات و اموال بیت المال و چگونگی برخورد با صاحبان اموال است.

قرآن مجید به عنوان پایه گذار این مطلب به پیغمبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد که از اموال آنها زکات بگیر، زکاتی که آنها را پاک و پاکیزه می‌کند و سپس دستور می‌دهد که بعد از گرفتن زکات به آنها درود بفرست و برای آنها دعا کن که ما یه آرامش آنهاست؛ «**خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيْهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكْنٌ لَهُمْ**». ^۱

در این زمینه در منابع حدیث نیز روایات متعددی وارد شده که جزئیات بیشتری را بیان می‌دارد؛ مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۳ در باب ۹ تحت عنوان «ادب المصدق» احادیث متعددی در ده صفحه (صفحه ۸۰ تا ۹۰) ذکر می‌کند.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل می‌کند که پیغمبر ﷺ فرمود: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَهَىٰ أَنْ يُخْلِفَ النَّاسُ عَلَى صَدَقَاتِهِمْ وَقَالَ هُمْ فِيهَا مَأْمُونُونَ يَعْنِي أَنَّهُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ تَحِبُّ فِيهِ زَكَاةً وَلَمْ يُوجَدْ ظَاهِرًا عِنْدَهُ لَمْ يُسْتَحْلِفْ؛ رسول خدا ﷺ فرمود: مردم را نسبت به زکاتی که بر عهده دارند

قسم ندهید، هرچه می‌گویند پذیرید، زیرا آنها مورد اعتمادند و اگر کسی انکار کرد که مال واجب الزکاتی دارد و یقین به کذب او نبود، باید پذیرفت».^۱

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که به یکی از یارانش هنگامی که او را برای گردآوری زکات مأمور ساخت، دستورهای مفصلی داد از جمله اینکه: «أَنْ يَتَقَاهُمْ بِسَطْلُ الْوَجْهِ وَلِينِ الْجَانِبِ وَأَمْرَهُ أَنْ يَلْزَمَ التَّواضعَ وَيَجْتَبِ التَّكْبُرَ؛ با چهره گشاده و نرمش و تواضع با مردم برخورد کند و از تکبر پرهیز ده».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که می‌فرمود: «وَإِذَا كَانَ الْجَذْبُ أُخْرُوا حَتَّى يُخْصِبُوا؛ در خشکسالی گرفتن زکات را به تأخیر بیندازید تا خشکسالی برطرف شود».^۳

مرحوم شیخ حر عاملی نیز در کتاب وسائل الشیعه جلد ۶ در کتاب الزکاة باب ۱۴ احادیث متعددی در این زمینه آورده است و مجموع این احادیث نشان می‌دهد که اسلام از به کار گرفتن هرگونه خشونت به هنگام جمع آوری مالیات اسلامی نهی کرده و نهایت ارفاق را نسبت به مشمولین زکات لازم می‌شمرد و به تعبیر دیگر پرداخت زکات را تبدیل به مسئله‌ای انسانی و اخلاقی کرده که افراد با ایمان در آن پیشگام می‌شوند و از برکات معنوی و مادی آن بهره می‌گیرند نه به صورت گرفتن بدھی‌ها از یک بدھکار نافرمان و متخلف.

البته ممکن است این گونه برخورد محبت‌آمیز ضایعاتی داشته باشد و بعضی افراد از آن سوء استفاده کنند و حقوق مالی خود را نپردازن؛ ولی تجربه نشان داده که برکات مادی و معنوی آن بیشتر از ضایعات آن است به خصوص که می‌دانیم

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۸۵

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

پرداختن زکات و مانند آن در اسلام نوعی عبادت است و در عبادت قصد قربت لازم است و این قصد هنگامی حاصل می‌شود که انسان با میل و اختیار و علاقهٔ خود به سراغ آن برود.

مرحوم کلینی در جلد سوم کافی نیز در بابی که تحت عنوان «ادب المصدق» ذکر کرده، هشت روایت در این زمینه آورده است که رحمت، رافت و ادب اسلامی را در آن مثال می‌زنند؛ از جمله اینکه هنگامی که امیر مؤمنان علی علیهم السلام فردی از طایفهٔ بنی ثقیف را به عنوان فرماندار برای بخشی از آبادی‌های اطراف کوفه انتخاب کرد، در حضور مردم به او دستور داد در جمع آوری خراج، کوتاهی نکن و حتی یک درهم از آن را ترک ننما. سپس به او فرمود: هنگامی که خواستی به منطقهٔ مأموریت خود بروی نزد من آی. آن شخص می‌گوید: هنگامی که نزد حضرت رفتم فرمود: آنچه را دربارهٔ خراج به تو گفتم برای حفظ ظاهر بود. اکنون به تو می‌گوییم: «إِيَّاكَ أَنْ تَصْرِبَ مُسْلِمًا أَوْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا فِي دِرْهَمِ خَرَاجٍ أَوْ تَبِعَ دَابَّةً عَمِيلًا فِي دِرْهَمٍ فَإِنَّمَا أَمْرُنَا أَنْ نَأْخُذَ مِنْهُمُ الْعَفْوَ؛ مَبَاذا مُسْلِمًا يَا يَهُودِيًّا يَا نَصْرَانِيًّا رَا به خاطر یک درهم خراج مضروب سازی یا چهارپایان مورد نیازشان را از آنها بگیری، زیرا به ما دستور داده شده است که (خرج و زکات را) از اضافات بگیریم». ^۱

* * *

بخش دوم

فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبْلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ، وَلَا تُنَفَّرْنَ بِهِيمَةً وَلَا تُقْزَ عَنَّهَا، وَلَا تَسْوَانَ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيْرٌ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَ لِمَا اخْتَارَ، ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيْرٌ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَ لِمَا اخْتَارَ، فَلَا تَرْأَلْ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءُ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ، فَإِنْ اسْتَقَالَكَ فَأَقْلِهِ، ثُمَّ اخْلُطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الدِّيْنِ صَنْعَتْ أَوْلَى حَتَّى تَأْخُذْ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، وَلَا تَأْخُذْنَ عَوْدًا وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ، وَلَا تَأْمَنَنَ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَقْرُبُ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمُهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَأَمِينًا حَفِظًا، غَيْرُ مُعْذِنٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتَعِبٍ.

ترجمه

آنچه را از زکات طلا و نقره (یا قیمت زکات غلات) می‌دهد بپذیر (و با او گفتگو درباره کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن) و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست. آنگاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سخت‌گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایان را فرار نده و ناراحت نساز و صاحبش را درباره آن ناراحت نکن (به هنگام گرفتن حق بیت المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر نما که یک قسمت را انتخاب کند و بعد از

انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو؛ سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هرگاه یکی را انتخاب کرد در این انتخاب متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می‌دهی (و صاحب مال را مخیر می‌سازی تا یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازه (زکات و) حق خداوند در مال او باشد، آن‌گاه حق خدا را از او بگیر و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان‌گونه که در بار اول انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را از مال او دریافت داری، ولی هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پاشکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات پذیر.

شرح و تفسیر

نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان

آن‌گاه می‌افزاید: «اگر زکات، زکات طلا و نقره (درهم و دینار و یا قیمت زکات غلات بود) هرچه می‌دهد بپذیر (و با او گفتگو درباره کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن)»؛ (فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ). «و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست»؛ (فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةً أَوْ إِيلٌ فَلَا تَدْخُلُهَا إِلَّا يُإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ).

سپس می‌افزاید: «آن‌گاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سخت‌گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایی را فرار نده و ناراحت نساز و صاحبش را درباره آن ناراحت نکن»؛ (فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا

۱. «ماشیة» در اصل به معنای راه رونده از ریشه «مشی» است. سپس به چهارپایان اعم از شتر، گاو و گوسفند اطلاق می‌شود؛ اما غالباً به گوسفندان گفته می‌شود و جمع آن مواشی است و در عبارت بالا منظور گاو و گوسفند است به قرینه ذکر ابل (شتر) بعد از آن.

عَنِيفٍ^۱ بِهِ، وَلَا تُنْفِرْنَ بَهِيمَةً وَلَا تُقْزِعَنَّهَا^۲، وَلَا تَسْوَانَ صَاحِبَهَا فِيهَا).

منظور از این جمله آن است که احترام مالکان اموال را در مورد اموالشان حفظ کن، سرزده وارد آغل گوسفندان یا شتران نشو و به صورت افراد طلب کار و زورگو چیزی را مطالبه نکن حتی نسبت به چهارپایان نیز مدارا نما؛ حرکت یا صدایی که باعث وحشت آنها شود انجام مده، چرا که هم این حیوانات و هم صاحب آنها ممکن است ناراحت شوند. و این نهایت محبت و ادبی است که امام علی^{علیه السلام} به آن توصیه می‌کند که حتی حقوق حیوانات هم به هنگام جمع‌آوری زکات رعایت بشود، چه رسد به حقوق و احترام انسان‌ها.

آن‌گاه برای اینکه تقسیم عادلانه باشد و در انتخاب گوسفند یا شتر زکات نگرانی برای صاحبان اموال پیدا نشود و در انتخاب، اجحاف و ظلمی بر مالک و بیت‌المال حاصل نگردد، دستور به قرعه کشی می‌دهد و هنگام قرعه کشی انتخاب را به صاحب مال وا می‌گذارد و می‌فرماید: «(به هنگام گرفتن حق بیت‌المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر کن که یک قسمت را برگزیند و بعد از انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو. سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هرگاه یکی را برگزید در این انتخاب نیز متعرض آنچه برگزیده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می‌دهی (و صاحب مال را مخیر می‌سازی یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازه (زکات و) حق خداوند در مال او باشد آن‌گاه حق خدا را از او بگیر»؛ **(واصْدَع^۳ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ**

۱. «عنیف» به معنای خشن و سختگیر است از ریشه «عنف» بر وزن «قفل» گرفته شده است.

۲. «لا تُنْفِرْنَ» از ریشه «فزع» به معنای ترسیدن و به وحشت افتادن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای ترساندن و به وحشت انداختن است.

۳. «اصدع» از ریشه «اصدع» بر وزن «صبر» به معنای شکافتن و جدا ساختن گرفته شده و این واژه (اصدع) به صورت اسم مصدری و به معنای بخش جدا شده از چیزی آمده است.

خیزه، فاًذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ۔ ثُمَّ اصْدَعَ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيْرُهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ۔ فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ؛ فَأَقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ۔

آنگاه امام علیه السلام می افزایید: «و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان گونه که در بار اول انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را در مال او دریافت داری»؛ (فَإِنْ اسْتَقَالَكَ ۚ فَأَقِلْهُ، ثُمَّ اخْلُطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوْلَأَ حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ).

در اینجا دو نکته حائز اهمیت است: نخست اینکه مفهوم جمله های بالا این نیست که به هنگام تقسیم کردن خوبها را در یک بخش قرار بدهند و متوسطها را در بخش دیگر آنگاه مالک را مخیر سازند که یکی از آن دو بخش را انتخاب کند، زیرا اولاً معمولاً گوسفندان یا شتران در شرایط عادی مخلوط هستند و به هنگام تقسیم، طبعاً بخشی از خوب در یک طرف و بخشی در طرف دیگر قرار می گیرد. ثانیاً این کار نوعی قرعه کشی است و در مفهوم قرعه کشی این جمله نهفته است که باید تقسیمی نسبتاً عادلانه صورت گیرد و بعد یکی از دو بخش را به وسیله قرعه یا انتخاب شخصی جدا کنند.

نکته دیگر اینکه می دانیم که در زکات شتر، سن و سال آنها در مقدار زکات تأثیر دارد و مثل زکات گوسفند نیست، بنابراین یا باید مسأله سن و سال در این تقسیم کردن رعایت گردد و یا بگوییم که این نوع تقسیم ناظر به مسأله زکات گوسفند و گاو است.

۱. «استقال» از ریشه «استقالة» به معنای طلب فسخ کردن و به هم زدن قراردادی یا توافقی است و ریشه اصلی آن قبیله است که معنای خواب نیمروز یا استراحت در نیمروز است. از آنجاکه هنگامی که انسان از قراردادی پشیمان می شود اگر آن را به هم زنند و فسخ کنند مایه راحتی او می گردد، اقاله به آن اطلاق شده و مطالبه آن استقاله است.

در ضمن از مجموع این کلام، این مطلب استفاده می‌شود که در پرداخت زکات هم می‌توان قیمت را محاسبه کرد (به قرینهٔ تعبیر به ذهب و فضه که در آغاز این کلام آمد) زیرا سخن تنها از زکات درهم و دینار نیست، بلکه منظور مطلق زکات است) و هم می‌توان از عین مالی که زکات به آن تعلق گرفته پرداخت. این نکته قابل توجه است که در روایات اسلامی و کلمات فقهاء حیوانات ممتاز؛ مانند گوسفند پرواری و شترهای پرارزش و حیوان باردار و حیوانات نر که برای بارور ساختن حیوانات ماده از آنها استفاده می‌شود، استثنای شده‌اند؛ یعنی مأمور جمع‌آوری زکات برای جلب محبت صاحبان این اموال، نخبه‌ها را به خودشان واگذار می‌کند تا زکات را با طیب خاطر پردازند.^۱

آن‌گاه امام علی^ع دستور می‌دهد که پنج نوع از حیواناتی که به نحوی ناقص و کم‌ارزش هستند به عنوان زکات انتخاب نشود؛ می‌فرماید: «هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر»؛ (وَلَا تَأْخُذْنَ عَوْدًا وَلَا هِرِمةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوْسَةً^۲، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ^۳.

با توجه به اینکه «عَوْد» و «هِرِم» هر دو به معنای حیوان پیر است، به نظر می‌رسد که «عَوْد» حیوانی است که سنتی از آن گذشته و «هِرِم» به معنای پیر و فرتوت است؛ یعنی چیزی فراتر از حیوان مسن.

«مهلوسه» گاه به معنای حیوان بیمار مسلول و گاه به معنای هرگونه حیوان

۱. به جواهر الكلام، ج ۱۵، ص ۱۶۰ مراجعه شود.

۲. «مهلوسه» از ریشه «هُلَّس» بر وزن «غبار» و «هُلْس» بر وزن «درس» به معنای بیماری سل است، بنابراین «مهلوس» همان حیوان مبتلا به این بیماری است ولی گاه این واژه به معنای هرگونه بیماری به کار می‌رود. بعضی از ارباب لغت نیز هلاس را به معنای بیماری‌هایی که سبب لاغری می‌شود گرفته‌اند و از آنجایی که بیماری سل شخص مبتلا را کاملاً لاغر می‌کند، در مورد این بیماری به کار رفته است.

۳. «عوار» از ریشه «عار» و «عور» بر وزن «غور» گرفته شده و به معنای عیب است و از آنجاکه آشکار ساختن آلت جنسی مایه عیب است به آن «عورة» اطلاق شده است این واژه در مورد خانهٔ بی‌حفظ و لباس معیوب نیز به کار می‌رود.

بیمار تفسیر شده است و مناسب معنای دوم است و حیوان «ذات عوار» به معنای حیوانی است که عیب و نقصی دارد؛ مثلاً فاقد چشم یا گوش یا مانند آن است. شایان ذکر است که فقهاء گفته‌اند، منظور از این دستور آن است که اگر تمام نصاب سالم بوده باشد نمی‌تواند حیوان ناسالمی را از جایی دیگر بیاورد و به عنوان زکات بپردازد؛ ولی اگر تمام نصاب حیوان بیمار و معیوب است، مانعی ندارد زکات را از همان بپردازد و نیز اگر قسمتی معیوب و قسمتی سالم است، زکات به نسبت از سالم و معیوب گرفته می‌شود و این نشانه رعایت عدالت اسلامی در مسائل مربوط به بحث زکات است.^۱

گفتنی است که اسلام از یک سو دستور می‌دهد حیوانات معیوب، پیر و فرتوت و بیمار را به عنوان زکات نپذیرید، زیرا ارزش زکات را به عنوان یک عبادت پایین می‌آورد و به مقتضای آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ هرگز به حقیقت نیکوکاری و قرب الى الله نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق کنید^۲؛ و از سویی دیگر دستور می‌دهد اموال نخبه و گران‌قیمت را در اختیار صاحب قیمت بگذارید و به عنوان زکات نگیرید، زیرا بسیاری از مردم از این کار ناراحت می‌شوند و به مصدقاق «إِنْ يَسَأَكُمُوهَا فَيُحِقُّكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ»؛ چرا که هرگاه اموال شما را طلب کند و بر آن تأکید نماید، بخل می‌ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد^۳. و به این ترتیب تعادل را در مسئله ادائی زکات کاملاً رعایت کرده است.

* * *

۱. به جواهرالکلام، ج ۱۵، ص ۱۳۵ مراجعه شود.

۲. آل عمران، آیه ۹۲.

۳. محمد، آیه ۳۷.

بخش سوم

وَلَا تَأْمُنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَا لِلْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمُهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوكِلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَأَمِينًا حَفِيظًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتَّعِبٍ. ثُمَّ احْدُرِ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيْرُهُ حَيْثُ أَمْرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَحَدَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ إِلَّا يَحْوُلَ بَيْنَ نَاقَةٍ بَيْنَ فَصِيلَاهَا، وَلَا يَمْحُرَ لَبَنَاهَا فَيَضْرُرَ ذَلِكَ بِولَدَهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا؛ وَلَا يَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلِيُرْفَهُ عَلَى الْلَّاغِبِ، وَلِيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ الظَّالِّيْعِ، وَلِيُورْدَهَا مَا تَمْرُ بِهِ مِنَ الْغُدْرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ ثَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِ الْطُّرُقِ، وَلِيُرْوِ حَهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلِيُمْهِلْهَا عِنْدَ النَّطَافِ وَالْأَعْشَابِ، حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدُّنًا مُنْقَيَّاتٍ، غَيْرَ مُتَّعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنْنَةِ نَبِيِّهِ ﷺ فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرِشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ترجمه

آنها (حيوانات زکات) را به غیر از کسی که به دینش اطمینان داری و نسبت به اموال مسلمین دلسوزتر است مسیار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و او در میان مسلمانان تقسیم کند. تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سختگیر و اجحافگر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند، سپس آنچه را نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم و هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه‌اش زیان وارد شود و در سوار

شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شتر خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید.

امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می‌رسد، آنها را سیراب کند و از کناره‌های جاده علفدار به درون جاده‌های خشک و بی‌گیاه منحرف نسازد و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و چون به آب و علفزار می‌رسد به آنها مهلت دهد (تابه اندازه کافی آب بنوشند و از علفها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می‌آیند به اذن خدا فربه و سرحال باشند نه خسته و کوفته و هدف نهایی این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنت پیغمبر شریعت الله (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی‌آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد) (و بدان) عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون‌تر خواهد کرد؛
إن شاء الله.

شرح و تفسیر رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات

در بخش گذشته، امام علیه السلام دستورات لازم را درباره چگونگی اخذ زکات از کسانی که زکات بر آنها واجب است بیان فرمود. در این بخش از نامه، سخن درباره چگونگی حفظ این اموال و طرز رفتار با حیواناتی است که به عنوان زکات پرداخته شده‌اند.

نخست امام علیه السلام صفات کسانی را که مأمور انتقال زکات به سوی بیت‌المال می‌شوند، بیان می‌کند و چندین ویژگی برای آنها بر می‌شمرد. در نخستین و دومین صفت می‌فرماید: «آنها را به غیر از کسی که به دینش اطمینان داری

و نسبت به اموال مسلمین دلسوز است، مسیار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و او در میان مسلمانان تقسیم کند؛ (وَلَا تَأْمَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَشْقُّ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ يُوَصَّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمُهُ بَيْنَهُمْ).

بنابراین مهمترین شرط، در این‌گونه مسائل امانت و وثاقت و شرط دوم رفق، مدارا و دلسوزی است و اگر این دو شرط در متصدیان بیت‌المال و خزانه‌داران کشورهای اسلامی رعایت شود به یقین مشکلی در امور مالی پیدا نخواهد شد؛ نه خیانتی رخ می‌دهد و نه حیف و میل و افراط و تفریطی.

سپس در ادامه این سخن، هشت وصف دیگر برای مأموران انتقال این اموال و چوپان‌ها بیان کرده و می‌فرماید: «تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سخت‌گیر و اجحاف‌گر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند»؛ (وَلَا تُؤْكِلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ^۱ وَلَا مُجْحِفٍ^۲، وَلَا مُلْغِبٍ^۳ وَلَا مُنْعِبٍ^۴).

به یقین این اوصاف هشتگانه ارتباط نزدیک با یکدیگر دارند؛ چوپانی که ناصح و شفیق است قطعاً حیوانات را خسته نمی‌کند و تندر نمی‌راند، زیرا هم حیوانات به زحمت می‌افتدند که بر خلاف عدل اسلامی است و هم وزن آنها کم می‌شود و یا بیمار می‌گردند که به زیان مصرف کنندگان است.

قابل توجه اینکه این دستورات را امام طیلی هنگامی بیان فرمود که نه از حقوق حیوانات سخنی در میان دانشمندان جهان مطرح بود و نه از حقوق بشر؛ ولی

۱. «معنف» از ریشه «عنف» بر زون «قلف» به معنای گرفتن چیزی باشد و قساوت است.

۲. «مجحف» از ریشه «جحاف» از ریشه «حروف» بر زون «حروف» به معنای اصرار بر ضرر زدن به کسی است.

۳. «ملعب» از ریشه «لغوب» به معنای خسته شدن و خستگی گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنای خسته کردن است.

۴. «متعبد» این واژه که از ریشه «تعب» به معنای خستگی گرفته شده، هنگامی که باب افعال برود مفهوم آن خسته کردن است، با «ملغب» قریب‌المعناست؛ ولی بعضی گفته‌اند: «لغوب» به معنای تعب و زحمت روحی است در حالی که تعب رنج جسمانی رانیز شامل می‌شود.

اسلام به عنوان آئینی مملو از برنامه‌های اخلاقی، حرمت حیوانات و حقوق آنها را نیز فراموش نکرده و مشمول محبت و رافت قرار داده است (توضیح بیشتری در این زمینه در بحث نکات خواهد آمد).

آنگاه در دستور دیگری می‌فرماید: «سپس آنچه نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم»؛ (ثمَّ أَحْدُرُ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عَنْدَكَ نُصِيبُهُ حَيْثُ أَمْرَ اللَّهِ يَهُ).

این دستور به دو دلیل داده شده است: نخست اینکه ممکن است نیازمندانی به صورت فوق العاده در انتظار کمک‌های بیت‌المال باشند که اگر حق آنها زودتر برسد، مشکلاتشان حل خواهد شد و دیگر اینکه تأخیر در رساندن این اموال، معرض آفات است و برای نجات از آن آفات باید تعجیل کرد و اموال زکات را به ولی امر مسلمین رسانید.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه از این جمله احکام فقهی متعددی استفاده کرده‌اند: نخست اینکه نقل زکات از شهری به شهر دیگر جایز است و دیگر اینکه مأموران جمع‌آوری زکات حق ندارند خودسرانه آنها را تقسیم کنند و سوم اینکه زکات باید به دست ولی امر مسلمین برسد و زیر نظر او تقسیم گردد.

بدیهی است این دستور مربوط به مناطق نزدیک به مرکز حکومت امام علیه السلام است و اما مناطق دور دست که انتقال مال زکات به غیر صورت نقدی عملاً امکان پذیر نیست حکم دیگری دارد؛ یعنی نمایندگان امام علیه السلام می‌توانند آن را در مرکز نمایندگی خود جمع‌آوری و تقسیم کنند.

آنگاه امام علیه السلام درباره کیفیت نقل حیوانات زکوی به نماینده خود دستورات

۱. (أَحْدُرُ^۱) از ریشه «حدر» بر وزن «حرف» به معنای به سرعت حرکت کردن و نیز به معنای پایین آوردن چیزی از بلندی است و در اینجا معنای اول مراد است؛ یعنی حیوانات زکات را که جمع‌آوری کردی به سرعت نزد مأمور تابه اهلش برسانیم.

ده گانهٔ دقیق و ظریفی می‌دهد و می‌فرماید: «هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه‌اش زیان وارد شود و در سوار شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شتر خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید»؛ (فَإِذَا أَخْذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ^۱ إِلَيْهِ الَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلَهَا^۲، وَلَا يَمْصُرْ^۳ لَبَّهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بِوَلِدِهَا، وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا، وَلْيَعْدُلْ بَيْنَ صَوَاحِبَتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرْفَهْ عَلَى الْلَّاغِبِ، وَلَيُسْتَأْنِ^۴ بِالنَّقْبِ وَالظَّالِعِ^۵).

آنچه در بالا آمد شش قسمت از دستوراتی است که امام علیهم السلام برای مراعات حال حیوانات زکوی بیان فرموده که هم جنبه انسانی و اخلاقی دارد و نشان می‌دهد که اسلام حتی مراعات حال حیوانات را نیز لازم می‌شمرد؛ حیواناتی که زبان برای گفتن ندارند و قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.

آن‌گاه در ادامه این سخن چند دستور دیگر می‌دهد و می‌فرماید: «امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می‌رسد، آنها را سیراب کند و از کناره‌های جاده علفدار به درون جاده‌های خشک و بسیگیاه منحرف نسازد

۱. «أَوْعَزْ» از ریشه «وعز» بر وزن «وعظ» به معنای پیشنهاد کردن و سفارش نمودن کاری به دیگری است.

۲. «فصیل» به معنای بچه شتری است که از شیر بازگرفته شده و از ریشه «فصل» به معنای جدایی است؛ ولی با توجه به اینکه امام علیهم السلام بعد از این جمله دستور می‌دهد که تمام شیر ناقه را ندوشند تا بچه او هم بهره‌های داشته باشد، استفاده می‌شود که منظور از فصیل در اینجا بچه شتری است که در آستانه از شیر بازگرفتن است و هنوز از شیر بازگرفته نشده (به تعبیر ادب‌ماجاز به علاقه اول و مشارفت است).

۳. «لا يضر» از ریشه «ضر» بر وزن «نصر» به معنای دوشیدن شیر به طور کامل است.

۴. «يُسْتَأْنِ» از ریشه «أَنْي» بر وزن «امر» به معنای مهللت دادن گرفته شده و هنگامی که به باب استفعال برود، به معنای انتظار کشیدن و مدارا کردن است.

۵. «نقب» به معنای شتری است که کف پای او ساییده شده (و به زحمت راه می‌رود).

۶. «ظَالِعَ» از ریشه «ظَلَعَ» بر وزن «زرع» به معنای لنگیدن گرفته شده است.

و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و چون به آب و علفزار می‌رسد به آنها مهلت دهد (تا به اندازه کافی آب بنوشند و از علف‌ها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می‌آیند به اذن خدا فربه و سرحال باشند نه خسته و کوفته؛ (وَلْيُورِدْهَا مَا تَمْرِيهٌ مِّنَ الْعُدُرِ^۱، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادٌ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوْحُهَا فِي السَّاعَاتِ وَلْيُمْهَلْهَا عِنْدَ النُّطَافِ^۲ وَالْأَعْشَابِ^۳، حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَنًا^۴ مُنْقِيَاتٍ^۵ عَيْرَ مُتَعَبَّاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ^۶).

در این چهار دستور اخیر امام علیه السلام، بیشتر به آب و علف این حیوانات نظر دارد. هدف آن است که اینها تسنگی نکشند، گرسنه نشوند، در مسیر راه به اندازه کافی آب بنوشند و در کنار جاده‌ها که غالباً علف وجود دارد، از آن استفاده کنند.

این دستورات افزون بر اینکه جنبه اخلاقی و انسانی دارد، به نفع بیت المال و نیازمندانی است که از حقوق بیت‌المال بهره می‌گیرند؛ لذا در آخر این عبارات فرمود: باید چنان کنند که این حیوانات سالم و سرحال و چاق و فربه به نزد ما آیند.

در پایان این نامه، به هدف نهایی اشاره کرده و می‌فرماید: «هدف این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنت پیغمبر شاه علیه السلام (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی‌آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد)؛ (لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُتْنَةِ نَبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ).

آن‌گاه اضافه می‌کند: «عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون‌تر خواهد کرد؛ إن شاء الله»؛ (فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

۱. «عَدَر» جمع «غَدِير» به معنای برکه آب است.

۲. «جَوَادٌ» جمع «جاده» به معنای راه وسیع است.

۳. «نُطَاف» جمع «نطفه» به معنای آب زلال است.

۴. «الْأَعْشَاب» جمع «عُشَب» بر وزن «اقفل» به معنای گیاهان سبز است.

۵. «بُدَنًا» جمع «بادن» به معنای حیوان چاق و فربه است.

۶. «مُنْقِيَات» جمع «مُنْقِيَة» به معنای حیوانی است که چربی فراوان داشته باشد.

نکته‌ها

۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان

امام علیهم السلام در این نامه نورانی سه بار بر این مطلب تأکید فرموده که اموال زکات بعد از جمع آوری باید در میان نیازمندان تقسیم شود. حضرت تعبیر به «مالُ الْمُسْلِمِينَ» کرده؛ در یک جا می‌فرماید: «فَيَقْسِمُهُ بَيْنَهُمْ» و در جای دیگر می‌فرماید: «نَصَّبَهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ» و در پایان نامه نیز می‌فرماید: «نَقْسِمَهَا عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنْنَةِ نَبِيِّهِ». این تکرار، هرچند به گفته ابن ابی الحدید در ابتدا مخالف بلاغت به نظر می‌رسد، ولی با توجه به اینکه خاطرات زمان عثمان که بیت‌المال در میان افراد خاصی تقسیم می‌شد و نیازمندان محروم می‌ماندند و همان سبب فتنه و آشوب بر علیه او شد، در نظرها باقی مانده بود، امام علیهم السلام برای اطمینان بخشنیدن به مردم در یک نامه سه بار این نکته را تکرار می‌کند که هدف ما این است که مال مسلمین را در میان آنها تقسیم کنیم و نیازمندان را به حقوقشان برسانیم.

۲. حمایت از حیوانات در اسلام

مردم جهان از قدیم الایام به طور سنتی برای حیواناتی که از آنها استفاده می‌کردند، احترام قائل بودند و اصولی را درباره آنها رعایت می‌کردند و در بعضی از موارد به صورت افراطی در می‌آمد و شکل پرستش به خود می‌گرفت همان‌گونه که امروز در میان جمیع از هندوها نیز دیده می‌شود تا اینکه در این اواخر به مدافعان از حیوانات، شکل جمعیت دادند و اصول و مقرراتی قائل شدند و اگر کسانی از آن تخلف کنند مورد اعتراض قرار می‌گیرند، هرچند این موضوع مانند سایر موضوعاتی که مربوط به حقوق بشر یا حمایت زندانیان و کودکان و امثال آنهاست در بسیاری از موارد رنگ سیاسی به خود گرفته و تبدیل به چماقی برای کوبیدن بر سر مخالفان شده است؛ گاه هزاران انسان بی‌گناه را

می‌کشند و در سال میلیادها دلار سلاحهای کشتار جمعی صادر می‌کنند و صدای کسی بلند نمی‌شود؛ اما یک یا چند حیوان اگر مورد آزار قرار گیرند فریادشان بلند می‌شود.

ولی اسلام حد اعدال را از آغاز در این مسأله رعایت کرده و سفارش‌های اکید و دقیق و ظریفی درباره حیوانات نموده که هر انسان منصفی را به تحسین و امی دارد. در کتب روایی ما، احادیث فراوانی در این باره وارد شده است؛ از جمله در ابواب مربوط به حج به تناسب استفاده از حیوانات به عنوان مرکب در مسیر حج، ابوابی تحت عنوان «أَبْوَابُ الْحَكَامِ الدَّوَابُ فِي السَّفَرِ وَغَيْرِهِ» دیده می‌شود.

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در جلد هشتم تحت همین عنوان روایات فراوانی در بیش از پنجاه باب ذکر کرده است که ذیلا بعضی از روایات آن را که در باب اول ذکر کرده از نظر می‌گذرانیم.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «لِلَّدَّائِي عَلَى صَاحِبِهَا خَصَالٌ يَئْدُأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَيَغْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءُ إِذَا مَرَّ بِهِ وَلَا يَضْرُبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا وَلَا يَقْفُ عَلَى ظَهِيرَهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ»؛ برای چهار پایان بر صاحبان آنها حقوق (شش گانه) است: نخست اینکه هنگامی که به منزل رسید و پیاده شد اول آذوقه آنها را آماده کند (چرا که این حیوان از صاحبی خسته‌تر است به علاوه زبان تقاضا ندارد) و هر زمان که از کنار آب بگذرد، آب را بر او عرضه کند (تا اگر تشنه باشد بنوشد) و هرگز به صورتش تازیانه نزنند، چرا که او تسبیح و حمد خدا می‌گوید و هرگز بر پشت آن هنگام توقف نشینند مگر در هنگام جنگ (اشاره به اینکه هنگامی که سواران به هم می‌رسند، یا از کنار فرد پیاده‌ای عبور می‌کنند و برای احوال پرسی و مطالب دیگر توقف می‌نمایند باید از مرکب پیاده شوند، حرفاًیشان که تمام شد سوار شوند و به راه خود ادامه دهند، زیرا این زحمت را به حیوان دادن که در حال توقف سوار آن باشند و پیاده

نشوند، زحمتی است بدون دلیل؛ ولی در میدان جنگ چنین نیست (زیرا پیاده شدن از مرکب به هر حال خطرناک است) و بیش از طاقت‌ش چیزی بر آن بار نکند و بیش از تواناییش آن را راه نبرد.^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام شیعه همین معنا تحت عنوان «اللَّدَّا يَأْتِي عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حُقُوقٍ؛ بِرَأْيِ چَهَارِ پَایَانٍ بَرَ صَاحِبَانَ آنَهَا شَشْ حَقٌّ أَسْتَ» نقل شده و در روایت دیگری هفت حق ذکر شده است.

تعابرات ظرفی در این روایت آمده که اسلام کوچک‌ترین مسائل را درباره این موضوع از نظر دور نداشته و انسانی‌ترین دستورات را در این باره داده است. بسیارند کسانی که هنگامی که مرکب آنها کم و زیادی می‌کند با شلاق به جان آن می‌افتد و گاه عصبانیت خود را در موضوعات دیگر، بر سر حیوان خالی می‌کنند؛ ولی اسلام تأکید می‌کند که بی‌دلیل مرکب را آزار ندهند. در حدیث می‌خوانیم که امام سجاد زین العابدین علیه السلام چهل بار از مدینه به مکه برای زیارت خانه خدا از شتری استفاده کرد و در تمام این مدت حتی یک تازیانه به آن شتر نزد.^۲

در حدیث معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت آمده است می‌خوانیم: «خداؤند زنی را به سبب گربه‌ای وارد دوزخ ساخت چرا که آن را بسته بود نه رهایش می‌کرد که خودش غذا پیدا کند و نه غذایی به او می‌داد».^۳

حتی از بعضی روایات استفاده می‌شود که نباید فحش و ناسزا به حیوانات داد^۴ این تعبیر نشان می‌دهد که حیوانات هم برای خود فهم و شعوری دارند و از فحش و ناسزا متأثر می‌شوند. به علاوه هنگامی که زبان انسان آلوده شد، تدریجاً برای او عادت می‌شود و در مورد انسانها نیز آن را به کار می‌برد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب احکام الدواب، باب ۹، ص ۳۵۰، ح ۱.

۲. همان مدرک، باب ۱۰، ص ۳۵۳، ح ۹.

۳. کنز العمال، ح ۴۳۶۹۵ و وسائل الشیعه، باب ۱۵۳ از احکام الدواب. ص ۳۹۷.

۴. تهذیب، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۴.

۲۶

وَمِنْ عَهْدِكُمْ لَا يَنْعَلِمُ الْسَّيْلُ إِلَيْهِ

إِلَى بَعْضِ عُمَالِهِ وَقَدْ بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَةِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که برای بعضی از مأموران گردآوری زکات مرقوم داشته است^۱

نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این نامه، قبل از هر چیز، مخفف بن سلیم را از نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن بر حذر می‌دارد و از بدرفتاری با مردم و خود بر تربیتی و بی‌اعتنایی به آنها نهی می‌فرماید و در بخش دیگری تأکید می‌کند که تو به عنوان عامل جمع آوری زکات حقی در آن داری که ما به تو می‌پردازیم؛ ولی بقیه آن متعلق به نیازمندان امت است که باید به آنها برسد.

۱. سند نامه:

مطابق آنچه قاضی نعمان مصری (متوفی ۳۶۳) در کتاب دعائم الاسلام آورده، امام علیه السلام این نامه را برای «مخف بن سلیم الازدي» که از فرمانداران آن حضرت بود، نوشته و آنچه قاضی نعمان در کتاب مذبور آورده فشرده‌تر از چیزی است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است و مرحوم حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل در کتاب زکات باب ۱۲ حدیث ۳ آن را ذکر کرده نویسنده مصادر نهج البلاغه نیز مدرک دیگری از کسانی که قبل از سید رضی می‌زبستند غیر از آنچه در بالا آمد نقل نکرده است.

حضرت در پایان نامه، او را از هرگونه خیانت در این امانت برحذر می‌دارد و خیانت به امت و امام امت را بدترین خیانت می‌شمرد.

* * *

بخش اول

أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدٌ غَيْرُهُ، وَلَا
وَكِيلٌ دُونَهُ. وَأَمْرَهُ إِلَّا يَعْمَلُ بِشَيْءٍ مِنْ طَاغِةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفُ إِلَى غَيْرِهِ
فِيمَا أَسْرَ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سُرُّهُ وَعَلَانِيَّتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ
أَحْلَصَ الْعِبَادَةَ وَأَمْرَهُ إِلَّا يَجْبَهُمْ وَلَا يَعْضَهُمْ، وَلَا يَرْغَبُ عَنْهُمْ تَفَضُّلاً
بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمْ إِلَّا خَوَانٌ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ.

ترجمه

اورابه تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه نیست، و نه احدی غیر از او ناظر و حافظ اعمال. به او دستور داده، هر عملی را از اطاعت‌های خدا که آشکارا انجام می دهد در پنهانی خلاف آن را انجام ندهد، آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخشن بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و حق بندگی خالصانه را بجا آورده است. با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهره عبوس با آنها رو به رو نشو) و به آنها بهتان نزن (که مقدار زکات‌شان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته‌اند) و نسبت به آنها به جهت اینکه رئیس بر آنان هستی، بی‌اعتنایی نکن، چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع آوری زکات.

شرح و تفسیر

برخورد خوب با مؤیدیان مالیاتی اسلامی

امام علیؑ در بخش اول این نامه سه دستور به کارگزار خود می دهد و هر کدام از

این دستورات با جمله «أَمْرَهُ» آغاز می‌شود.

نخست دستور به تقوای الهی در نهان و آشکار می‌دهد و می‌فرماید: «او را به تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می‌دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه نیست و نه احدي غير از او ناظر و حافظ اعمال»؛ (أَمْرَهُ بِتَقْوَى الَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفَّيَاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ).

شایان توجه است امام علیه السلام در این جمله بر یکی از مهمترین مصاديق تقوا انگشت می‌گذارد؛ یعنی تقوا در امور پنهانی، اعم از نیت درون و اعمال برون که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه آن نیست و این مهمترین چیزی است که جز از طریق ایمان به خدا و اعتقاد به حضور او در همه جا و در هر زمان، حاصل نمی‌شود. مشکلاتی که در جوامع انسانی پیش می‌آید و آسیب‌هایی که به مردم می‌رسد غالباً مربوط به همین قسم است؛ تصمیماتی به تنها یی گرفته می‌شود و کارهایی دور از چشم مردم انجام می‌گیرد و در آن منافع عموم فدای منافع نامشروع اشخاص می‌گردد.

جمله «حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ» به یقین ناظر به افراد عادی است که در خلوت حضور ندارند؛ ولی فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسانند، در هر مکان و هر زمان با او هستند و مراقب اعمال اویند و از همه بالاتر ذات پاک پروردگار همه‌جا حضور دارد و چیزی از بندگان بر او مخفی نیست.

سپس به او فرمان دوم را می‌دهد و می‌فرماید: «به او امر کرده که هیچ عملی را از اطاعت‌های خدا آشکارا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آن را انجام می‌دهد»؛ (وَأَمْرَهُ الَّا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ فِيمَا أَسْرَهُ).

یعنی باید ظاهر و باطن خود را یکی کرد، زیرا اختلاف ظاهر و باطن و خلوت و جلوت مصدق آشکار نفاق است و مسلمان از نفاق بیگانه است.

سپس امام علی^ع تعبیری دارد که در واقع به منزله دلیل برای دستور گذشته است، می‌فرماید: «آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخشن بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و بندگی خالصانه را انجام داده است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَحْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَّتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدْى إِلَّا مَانَةً، وَأَحْلَصَ الْعِبَادَةَ). مفهوم این سخن آن است که آنها یی که پنهان و آشکارشان متفاوت است و گفتارشان با رفتارشان هماهنگ نیست، خائن و غیر مخلص اند و به واقع چنین است. چه خیانتی از این بدتر که انسان اعمال نیک ریاکارانه در برابر مردم انجام دهد و آنگاه که به خلوت می‌رود کار دیگر کند؛ یا با زبانش و عده‌های نیکی دهد و پاکی و تقوا را بستاید؛ ولی عملش بر ضد آن باشد و مایه بی‌اعتمادی و سلب عقیده مردم گردد. این کارها از هر کس که باشد نازیباست و از دولت مردان اسلام نازیباتر.

امام علی^ع در این فرمایش خود در مسئله اخلاص و امانت، روی دو چیز انگشت گذاشتند: یکی هماهنگی خلوت و جلوت و دیگری هماهنگی گفتار و کردار و در واقع اخلاص بر همین دورکن استوار است و ریاکاران هر دو یا یکی از آن دو را از دست می‌دهند.

البته رعایت این اصل بیش از هر کس در مسئولان اموال بیت المال اهمیت دارد که باید حفظ و امین باشند.

در حدیثی از رسول خدا علی^ع می‌خوانیم: «مَنْ خَالَقَتْ سَرِيرَتُهُ عَلَانِيَّتُهُ فَهُوَ مُنَافِقٌ كَائِنًا مَنْ كَانَ وَحَيْثُ كَانَ وَ فِي أَيِّ أَرْضٍ كَانَ وَ عَلَى أَيِّ رُتبَةٍ كَانَ؛ كَسِيَ كَهْ باطنش بآظاهرش مخالف باشد او منافق است هر کس باشد و در هر جا که باشد و در هر سرزمین و در هر رتبه و مقامی که باشد».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از لقمان حکیم آمده است: «لِمُنَافِقٍ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبُهُ وَقَلْبُهُ فِعْلَهُ وَعَلَانِيَّتُهُ سَرِيرَتَهُ؛ منافق سه نشانه دارد: زبانش با قلبش مخالف است و قلبش با عملش و آشکارش با نهانش». ^۱ آنگاه امام علیه السلام در سومین امرش سه دستور به نماینده خود می‌دهد و می‌فرماید: «با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهره عبوس با آنها روبه‌رو نشو) و به آنها بهتان نزن (که مقدار زکات‌شان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته‌اند) و نسبت به آنها به جهت اینکه رئیس بر آنان هستی، بی‌اعتنایی نکن چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع‌آوری زکات»؛ (وَأَمْرُهُ إِلَّا يَجْبَهُهُمْ وَلَا يَعْضُهُمْ، وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفْضُلًا بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُمْ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ).

اینها نکات روانی بسیار مهم در مسأله جمع‌آوری حقوق بیت‌المال و به یک معنا در تمام امور مربوط به مدیریت است؛ برخورد خوب با مردم، اعتماد بر آنها و عدم برتری جویی، اموری هستند که مردم را برای ادائی حقوق و انجام وظایف خود تشویق می‌کنند و سبب می‌شوند بدون نیاز به بازرگان و مأموران غلط و شداد و پرونده و دادگاه به وظایف خود در برابر حکومت یا کسی که مدیر بر آنهاست عمل نمایند. تجربیات عصر ما نیز صدق این گفتار و صحت این بیان را روشن ساخته است.

درست است که امکان دارد بعضی از این مسائله سوء استفاده کنند و حقوق بیت‌المال را نپردازنند؛ ولی به یقین ضایعات این‌گونه رفتار بسیار کمتر از بی‌اعتنایی و برخورد خشن نسبت به آنهاست.

* * *

بخش دوم

وَإِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا، وَحَقًّا مَعْلُومًا، وَشُرَكَاءَ أَهْلَ مَسْكَنَةٍ، وَضُعَفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُوْفُوكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهُمْ حُقُوقَهُمْ، وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ حُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَبُؤْسَى لِمَنْ - خَصْمُهُ عِنْدَ اللَّهِ - الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ! وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلُّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذْلُّ وَأَخْزَى! وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَأَفْطَعَ الْغِشْ غِشُّ الْأُمَّةِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینوایان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل پردازی. اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند، بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده‌اند و بدھکاران ورشکسته و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند (این‌گونه افراد، خائنان به بیت‌المال‌اند) و آن‌کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (و بدان) به یقین بزر ترین خیانت، خیانت به امّت است و رسواترین غش و تقلب، غش و تقلب نسبت به پیشوایان اسلام است والسلام.

شرح و تفسیر

کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند

امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره می‌کند که می‌تواند به منزله دلیل برای گفتار سابقش باشد و آن اینکه کارگزار امام علیه السلام، نباید این حقیقت را فراموش کند که او تنها به عنوان عامل جمع‌آوری زکات، حق معینی دارد و گروه‌های دیگر از مستحقین زکات با او شریک‌اند و اگر رعایت حق آنها را نکند سرنوشتش در قیامت بسیار شوم و تاریک خواهد بود، می‌فرماید: «(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینوایان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل بپردازی»؛ (وَإِنَّ لَكَ فِي هُذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا، وَحَقًّا مَعْلُومًا، وَشَرَكَاءٌ أَهْلَ مَسْكَنَةٍ، وَضُعْفَاءٌ ذَوَيْ فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُوْفُوكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهُمْ حُقُوقَهُمْ).

اشاره به اینکه مبادا در مورد زکات که طبق صریح آیه قرآن مجید مال مشترکی است در میان هشت گروه، معامله مال اختصاصی و شخصی کنی.

آنگاه به آثار زیان‌بار تخلف از این دستور اشاره کرده و می‌فرماید: «اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند»؛ (وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

اشاره به اینکه در دادگاه عدل الهی گاه انسان یک یا چند مخالف دارد، شاید بتواند به نحوی رضایت آنها را جلب کند و گاه هزاران هزار شاکی که جلب رضایت همه آنها غیر ممکن است و کسانی که در زکات و اموال بیت المال خیانت کنند از این گروه‌اند.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده‌اند و بدھکاران و رشکسته

و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند؛ (وَبُؤسَىٰ لِمَنْ - خَصْمُهُ عِنْدَ اللَّهِ - الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ^۱، وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّيْلِ). واژه‌های «فُقراء»، «مساكین»، «سائلون» و «مدفوعون» همه اشاره به گروه نیازمنداند؛ با این تفاوت که بسیاری از مفسران قرآن مجید معتقدند که مسکین از فقیر بیچاره‌تر است، گویی شدت فقر او به حدی است که او را زمین‌گیر کرده است (زیرا «مسکین» از ماده «سکون» است). آنها باید کاملاً مورد توجه باشند و ای بسا به سبب شرم و حیا مطلقاً از کسی و حتی از بیت المال درخواست نکنند در حالی که «سائلون» شرم و حیا را کنار گذاشته و از باب ناچار درخواست کمک می‌کنند و «مدفوعون» کسانی هستند که ممکن است بالقوه غنی و بی‌نیاز باشند؛ یعنی اموال قابل ملاحظه‌ای دارند؛ اما اموالشان را غاصبان گرفته و آنها را از حقشان محروم ساخته‌اند و فعلًاً فقیر و نیازمنند.

«غارمون» به معنای بدھکارانی است که از پرداخت بدھی خود عاجز شده‌اند یا بدون تقصیر ورشکست گردیده‌اند.

بعضی از مفسران نهج البلاغه، «مدفوعون» را معادل «فی سَبِيلِ الله» که در مصارف زکات آمده دانسته‌اند به اعتبار اینکه آنها را به وسیله زکات به کارهای الهی و ادار می‌کنند و «سائلون» را معادل «فی الرِّقَابِ» (بردگانی که در رنج و زحمتند) دانسته‌اند به اعتبار اینکه تقاضای آزادی از بردگی را دارند.

به این ترتیب از مصارف هشت گانه زکات شش مصرف در اینجا ذکر شده و یک مصرف که «عَاملُونَ عَلَيْهَا» (کسانی که فعالیتی برای جمع‌آوری زکات می‌کنند) هستند، قبلًاً امام علی[ؑ] به آن اشاره کرده و باقی می‌ماند هشتین مصرف که «مؤلفة قلوبهم» باشند که در عبارت امام علی[ؑ] نیامده شاید به این دلیل که در آن

۱. «بُؤسَىٰ» به معنای شدت گرفتاری و بدحالی است که گاه بر اثر فقر و گاه عوامل دیگر حاصل می‌شود مانند «پأساء» و «بُؤس» بر وزن «قفل».

۲. «مدفوعون» به معنای افرادی است که ممنوع شده‌اند و در اینجا به معنای ممنوع از حق و محروم است.

محیط محل ابتلا نبوده است. به علاوه به گفتهٔ مرحوم علامه مجلسی، امام علیه السلام در این بیان خود در صدد ذکر همهٔ مصارف هشتگانه نبوده است تا بخواهیم با تکلفاتی همهٔ آنها را در کلام امام علیه السلام درج کنیم.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن به استدلال محکمی پرداخته و بدی حال خیانت کاران به بیت المال را این‌گونه شرح داده و می‌فرماید: «(این‌گونه افراد، خائنان به بیت المال‌اند) و آن‌کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود؛ (وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأُمَانَةِ، وَرَّأَعَ1 فِي الْخِيَانَةِ، وَلَمْ يُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ2 بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخُزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذْلُّ وَأَخْزَى).

اما ذلت و رسوایی در دنیا به سبب آن است که خیانت‌های گسترده معمولاً پنهان نمی‌ماند و دیر یا زود فاش می‌شود و صاحب آن رسوا می‌گردد و مردم با چشم حقارت به او نگاه می‌کنند و در آخرت که نامه‌های افراد به دستشان داده می‌شود، و «یوم البروز» و روز آشکار شدن اعمال پنهانی است، پرونده آنها در برابر اهل محشر گشوده می‌شود و ذلت و رسوایی بزر در آنجاست.

شایان توجه اینکه امام علیه السلام تنها تعبیر به خیانت در امانت نمی‌کند، بلکه سبک شمردن امانت را هم به عنوان «استهان بِالْأُمَانَةِ» عیب بزرگی می‌شمرد و این به علت اهمیت فوق العاده امانت است.

آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این نامه به نکتهٔ دیگری اشاره می‌فرماید که خیانت گاه

۱. «رَأَعَ» از ریشهٔ «رَأَتْ» بروزن «فتح» به معنای خوردن و نوشیدن فراوان مخصوصاً در فصل بهار و در رستاهاست ولی به معنای وسیع کلمه به هرگونه خوردن و نوشیدن اطلاق می‌شود و حتی به چربیدن حیوانات در صحراهانیز گفته می‌شود و مرتع را به همین جهت مرتع گفته‌اند.

۲. «أَحَلَّ» از ریشهٔ «حلَّ» به معنای وارد شدن است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای وارد ساختن است.

دربارهٔ یک شخص است و گاه دربارهٔ یک امت و به یقین خیانت دربارهٔ یک امت بسیار زشت‌تر است و خطرناک‌تر است. می‌فرمایید: «(و بدان) به یقین بزر ترین خیانت، خیانت به امت است و رسواترین غش و تقلب، غش و تقلب به پیشوایان اسلام است؛ والسلام»؛ (وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَأَفْظَعَ الْغِشَّ^۱ غِشُّ الْأَئِمَّةِ، وَالسَّلَامُ).^۲

دلیل آن روشن است، زیرا اگر انسان به یک یا چند نفر خیانت کند ممکن است روزی پشیمان شود و آنها را پیدا کند و به نحوی رضایتشان را جلب نماید، ولی اگر خیانت به امتی صورت گیرد، جبران کردن آن بسیار مشکل و گاه محال است. به علاوه خیانت به امت، خیانت به امام امت نیز خواهد بود و جلب رضای او نیز بسیار مشکل است.

امام علی^{علیه السلام} در این عبارت از دو عنوان استفاده فرموده‌اند: یکی مسئلهٔ خیانت و دیگری غش (تقلب) و این بدان جهت است که بسیاری از خیانت کاران از پنهان‌کاری و غش برای کار خود استفاده می‌کنند و در واقع مرتکب دو خلاف می‌شوند یکی غش و دیگری خیانت از طریق غش، از این رو امام علی^{علیه السلام} به هر دو عنوان اشاره فرموده است. علت اینکه غش را در برابر امامان و پیشوایان علی^{علیه السلام} ذکر کرده، آن است که خائنان، از امام علی^{علیه السلام} و پیشوایان علی^{علیه السلام} در هراسند به همین دلیل خیانت خود را از طریق غش و پنهان‌کاری اعمال می‌کنند.

نکته‌ها

۱. اصناف هشت‌گانهٔ مستحقین زکات

در قرآن مجید در آیهٔ ۶۰ سورهٔ توبه هشت مصرف برای زکات ذکر نموده

۱. «أَفْظَعُ» از ریشهٔ «فَظَاعَتْ» به معنای بسیار زشت بودن گرفته شده است.

۲. «الْغِشَّ» این واژهٔ گاهی به کسر غین و گاهی به فتح غین خوانده می‌شود. هرگاه به کسر غین باشد جنبهٔ اسم مصدری دارد و به معنای فریب‌کاری و تقلب و خیانت است و اگر به فتح غین باشد معنای مصدری دارد و به معنای خیانت کردن و تقلب نمودن است.

است؛ آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ حَكِيمٌ» و تمام این مصارف هشتگانه را در سه اصل کلی می توان خلاصه کرد.

نخست نیازمندانند که شامل فقرا و مساکین و بردگانی می شود که در زحمتند و بدھکاران و ورشکستگان بدون تقصیر و آنها که در راه مانده‌اند. این پنج گروه هر یک به نحوی نیازمندند؛ بعضی برای گذران روزانه خود، غذا، لباس و مسکن بعضی برای بدھکاری و بعضی به سبب وام‌اند در راه و از دست دادن اندوخته‌های خود برای سفر (هرچند در وطن خود بسیار نیاز و غنی باشند) و بعضی برای نجات از بردگی.

گروه دوم کسانی هستند که برای جمع آوری زکات و حفظ آن و رساندن آن به بیت‌المال زحمت می کشند که باید اجره المثل کار آنها داده شود.

گروه سوم مصالح عامه مسلمین است؛ هزینه‌های جهاد، بنای مساجد، تأسیس مدارس، وسائل تبلیغ و آنها یی که مسلمان نیستند؛ ولی برای تألیف قلوب و جلب محبت از زکات، کمک‌هایی به آنها داده می شود.

این گروه‌های سه‌گانه که به صورت هشت مصرف در قرآن مجید ذکر شده‌اند در واقع در برگیرنده تمام نیازهای جامعه اسلامی هستند و اگر زکات (و همچنین خمس) به طور دقیق پرداخته شود، قسمت عمده مشکلات مالی حل خواهد شد. همان‌گونه که در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدْوَأْ زَكَاتَهُمْ مَا يَقْرَئُ مُسْلِمٌ فَقِيرًا مُّحْتَاجًا... وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احْتَاجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرُوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ؛ اگر همه مردم زکات اموال خود را پردازنند، مسلمانی فقیر و نیازمند باقی نخواهد ماند... و مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برھنه نمی شوند مگر به سبب گناه ثروتمندان».۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴، باب ۱، ح ۶، از ابواب زکات.

۲. امانت، اصولی ترین اصل اخلاقی در اسلام

امانت و درست کاری و در کنارش صدق و راستگویی دو اصل بسیار مهم از آموزه‌های دینی است که نه تنها در قرآن مجید و روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیعی دارد، بلکه جزء اساسی ترین تعلیمات همهٔ انبیا بوده است. در حدیثی از امام صادق علیهم السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصُدُقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه راستگویی و ادای امانت، جزء برنامه‌های اصلی او بود، خواه امانت مربوط به نیکوکار یا بدکار باشد». ^۱

این دو به اندازه‌ای اهمیت دارند که از نشانه‌های اصلی ایمان و تقوای شمرده شده‌اند، همان‌گونه که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌فرماید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكثْرَةِ الْحَجَّ وَالْمَعْرُوفِ وَطَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نَگاه به فزوئی نماز و روزه مردم و کثرت حج و انفاق و کمک‌های آنها و سر و صدایشان در عبادات شبانه نکنید، بلکه به راستگویی و ادای امانت آنها نگاه کنید (تا به ایمان و تقوای آنها بپرسید)». ۲

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تَغْتُرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا
بِصَيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهُجَّ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّىٰ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنِ
اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ فَرِيبُ نَمَازٍ وَرُوزَهُ بعْضُهَا رَا
نخورید، زیرا ممکن است بعضی چنان شیفتگی نماز و روزه باشند که اگر آن را
ترک کنند به وحشت می‌افتدند، لیکن آنها را به راستگویی و ادای امانت
نمایند». ^۳ نبی تعسرات تکان دهنده دیگری که در روایات دیگر آمده است.

١. كافى، ج ٢، ص ١٠٤، ح ١.

٢- اماله صدوة، ص ٣٠٠، ح ٦

۲۳ کاف، ح۲، ص۱۰۴، ح۲

دلیل این همه تأکیدات نیز روشن است، زیرا مهم‌ترین سرمایه جامعه اسلامی اعتماد متقابل به یکدیگر است که اگر اعتماد و اطمینان نباشد، رشته‌های همکاری از هم می‌گسلد و سرمایه بزر اعتماد و اطمینان در صورتی حفظ می‌شود که اصل صداقت و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا با خیانت و دروغ کاخ با شکوه اعتماد فرو می‌ریزد و جامعه انسانی به صورت بیابان وحشتناکی در می‌آید که پناهگاهی در آن نیست.

از همه خیانت‌ها مهم‌تر - همان‌گونه که امام علیه السلام در این نامه اشاره فرموده - خیانت به امت و خیانت به بیت‌المال و حکومت اسلامی است که آثار زیانبار آن بسیار گسترده‌تر از خیانت‌های فردی است.

* * *

۲۷

فَقُلْنَا لَكَ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَيْهِ الْمُبَارَكَةُ

إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - حِينَ قَلَّدَهُ مِصْرَ

از نامه‌های علی علیہ السلام است

که به محمد بن ابی بکر رضی الله عنہ هنگامی که او را به فرمانداری مصر منصب کرد، نگاشت^۱

نامه در یک نگاه

در کتاب الغارات آمده است که امام علیہ السلام هنگامی که این نامه را برای محمد بن ابی بکر علیہ السلام نوشت او پیوسته در آن نگاه می‌کرد و از دستورات و آدابش بهره می‌گرفت. بعد از مدتی که عمرو بن عاص در مصر بر او غلبه کرد و او را کشت،

۱. سند نامه:

به گفته مصادر نهج البلاغه این فرمان را قبل از مرحوم سید رضی نویسنده کتاب الغارات ابراهیم بن هلال ثقی و نویسنده کتاب تحف العقول ابن شعبه حرانی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و بعد از سید رضی شیخ طوسی در امالی و طبری در بشارة المصطفی و گروه دیگری آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۵) از کتاب الغارات و کتاب تمام نهج البلاغه وغیر آن استفاده می‌شود که عهدنامه بسیار گسترده‌تر از آنچه سید رضی آورده است بوده و مرحوم سید رضی بخشی از آن را به صورت فشرده نقل کرده است.

تمام نامه‌های او را جمع آوری کرد و به سوی معاویه فرستاد. معاویه در این عهدنامه نگاه می‌کرد و در شگفتی فرومی‌رفت. ولید بن عقبه که نزد معاویه بود و شگفتی معاویه را از مطالعه این عهدنامه دید به او گفت: دستور بدہ این نامه‌ها را بسوزانند! معاویه گفت: چقدر اشتباه می‌کنی. ولید گفت: آیا صحیح این است که مردم بدانند احادیث ابوتراب (علی بن ابی طالب) نزد توست و از آن درس می‌آموزی؟ معاویه گفت: وای بر تو به من می‌گویی علم و دانشی مثل این را بسوزانم به خدا سوگند مطالب علمی جامع‌تر و استوارتر از این تاکنون نشنیدم. ولید گفت: اگر این‌گونه علم و داوری او را می‌ستایی پس چرا با او پیکار می‌کنی؟ گفت: اگر نبود که ابوتراب عثمان را به قتل رساند سپس می‌خواست بر ما حکومت کند، ما از او درس فرامی‌گرفتیم. سپس کمی مکث کرد و نگاه به کسانی که اطراف او نشسته بودند نمود و گفت: ما نمی‌گوییم اینها از نامه‌های علی بن ابی طالب و از سخنان اوست بلکه می‌گوییم: از نامه‌های ابوبکر است و نزد فرزندش محمد بوده و ما آنها را مطالعه می‌کنیم و از آن بهره می‌گیریم.

این نامه‌ها همچنان در خزاین بنی‌امیّه وجود داشت تا زمانی که عمر بن عبد‌العزیز به حکومت رسید و او آشکارا بیان کرد که اینها از احادیث علی بن ابی طالب است.

الغارات سپس می‌افزاید: هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابی‌بکر و افتدان این نامه (مانند سایر نامه‌های او) به دست معاویه به آن حضرت رسید، سخت متأثر و ناراحت شد (که چرا چنین گوهر گرانبهایی به دست نااهل افتاده است).^۱ به هر حال این عهدنامه مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده، شامل چند بخش است: نخست امام علیه السلام دستوراتی درباره طرز برخورد با مردم و رعایت

۱. الغارات، ص ۲۵۱؛ این سخن را ابن ابی‌الحدید به طور فشرده، در شرح نهج البلاغه خود (ج ۶، ص ۷۹) و صاحب کتاب تمام نهج البلاغه، در ص ۹۰۳، بعد از ذکر تمام نامه آورده‌اند.

تواضع و عدالت و نشان دادن قدرت در برابر زورمندان و محبت در برابر ضعیفان می‌دهد.

در بخش دوم در یک بحث کلی و جامع، یکی از صفات متقيان را در طرز برخورد آنها با دنیا و مواهب مادی در عباراتی جامع، گویا و پرمونا شرح می‌دهد که چگونه آنها توانسته‌اند از نعمت‌های الهی در دنیا بهره‌مند شوند بی‌آنکه گرفتار دنیاپرستی گردند.

امام علیہ السلام در بخش سوم، اشاره‌ای به پایان زندگی و مر می‌کند و تعبیراتی دارد که دقت در آن هر انسانی را از خواب غفلت بیدار می‌سازد.

امام علیہ السلام در بخش چهارم، متوجه محمد بن ابی بکر شده و اهمیّت مأموریتی را که به او واگذار کرده (حکومت مصر) به او گوشزد می‌کند و دستوراتی در این زمینه به او می‌دهد.

در بخش پنجم و آخرین بخش، باز امام علیہ السلام از یک تحلیل کلی درباره تفاوت‌های پیشوایان هدایت و پیشوایان ضلالت سخن می‌گوید و به خطرات منافقان در جامعه اسلامی اشاره می‌فرماید.

با توجه به اینکه عهدنامه بسیار گسترده‌تر از آن است که مرحوم سید رضی آورده، بخش‌های مهم و متعدد دیگری نیز در این عهدنامه که همه آن در کتاب الغارات و تمام نهج البلاغه و مانند آن آمده است، دیده می‌شود.

* * *

بخش اول

فَأَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَالْلَّهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسْطِلَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ
فِي الْحَذْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّى لا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْثِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأسَ
الضُّعَافَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ
الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذَّبْ فَأَنْتُمْ
أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

ترجمه

بالهای محبت و حمایت را برای آنها بگستران و در برابر همه متواضع باش، چهره خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن) مساوات را در میان آنها حتی در نگاهها و مشاهده با گوشہ چشم رعایت نما، تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزنند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند؛ زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزر و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او به مقتضای کرمش عمل کرده است.

شرح و تفسیر

برخورد خوب با همه

همان گونه که در بالا اشاره شد، نخستین بخش این نامه ناظر به یک سلسله از دستورات اخلاقی است که محمد بن ابی بکر مأمور می شود آنها را در برابر مردم انجام دهد و در واقع باید همه مسلمانان در برابر یکدیگر چنین باشند، و آن

چهار دستور است:

نخست رعایت محبت درباره همه مردم است؛ می‌فرماید: «بال‌های محبت و حمایت را با تواضع برای آنها بگستران»؛ (فَاحْفِظْ لَهُمْ جَنَاحَكَ).

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است که در برخورد با مؤمنان به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَاحْفِظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و پر و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند فرود آر^۱، که تعبیری کنایی است و از طرز رفتار مرغ با جوجه‌های خود گرفته شده است هنگامی که جوجه‌ها نزد مادرشان می‌آیند، مادر بال‌های خود را می‌گستراند و آنها را در زیر بال و پر خود می‌گیرد که هم اظهار محبت نسبت به آنهاست و هم حمایت در دومین دستور می‌فرماید: «و در برابر همه متواضع باش»؛ (وَأَلِنْ^۲ لَهُمْ جَانِبَكَ).

این تعبیر نیز برگرفته از قرآن مجید است، آنجا که می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنَتَ لَهُمْ»؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان نرم و مهربان شدی^۳. در سومین دستور می‌فرماید: «چهره خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن)»؛ (وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ).

مبادا با قیافه عبوس و تندخویی با کسی برخورد کنی که این کار باعث پراکندگی مردم از اطراف توتست، همان‌گونه که قرآن مجید به پیغمبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد و می‌گوید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظًا الْقُلُبْ لَأَنْفَصُوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند^۴.

۱. شعراء، آیه ۲۱۵.

۲. «آلین» از ریشه «لين» بر وزن «چین» به معنای نرمش گرفته شده است.

۳. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴. آل عمران، آیه ۱۵۹.

چهارمین دستور ناظر به عدالت در همه زمینه‌ها حتی در جزئیات است؛ می‌فرماید: «مساوات را در میان آنها حتی در نگاهها و مشاهده با گوشۀ چشم رعایت کن تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند»؛ (و آسٰ *بِيَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ، حَتَّى لا يَطْمَعَ الْعَظَمَاءُ فِي حَيْفَكَ لَهُمْ وَلَا يَيْأَسَ الْضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ*).^۵

اشاره به اینکه اگر فردی ثروتمند و زورمند با فردی ضعیف و مستمند در برابر تو جهت داوری یا غیر آن حضور می‌یابند آنقدر عدالت را در میان آنها رعایت کن که اگر چند ثانیه به این نگاه می‌کنی به همان اندازه به دیگری نگاه کن نه اینکه تمام توجه خود را به آن فرد ثروتمند اختصاص دهی و فقیر و ضعیف را نادیده بگیری. هرگاه حتی در این جزئیات رعایت عدالت کنی، هرگز در امور مهم‌تر انتظار تبعیض و ظلم و جور و طرفداری از گروه خاصی، از تو نخواهند داشت. این همان دستوری است که در برنامه‌های قضایی اسلام در مورد عدالت قاضی وارد شده که باید آن دو نفر که برای دادخواهی نزد قاضی حاضر می‌شوند کاملاً به صورت یکسان با آنها رفتار شود. اگر بخواهند بنشینند، هر دو بنشینند و اگر بناست بایستند، هر دو بایستند، اگر قاضی به یکی سلام کند و تحیّت می‌گوید

۱. آسٰ از ریشه «مواساة» به معنای برابر ساختن با یکدیگر گرفته شده است.

۲. «لحظة» نگاه کردن با گوشۀ چشم است به خلاف «نظرة» که نگاه کردن با تمام چشم است و عبارت بالا اشاره به این است که نه تنها در نگاه مستقیم و با تمام چشم، بلکه نگاه کردن با گوشۀ چشم هم باید نسبت به آنها یکسان باشد.

۳. «حیف» به معنای انحراف از حق و ظلم و جور است خواه در قضاوت و داوری باشد یا در امور دیگر.

۴. ضمیر در «لهم» به «عظماء» بر می‌گردد و معنای جمله این است که زورمندان طمع نکنند که به نفع آنها ظلم و ستمی بر دیگران روا داری و این احتمال که ضمیر به «رعیت» برگردد بسیار بعيد است، زیرا «لام» باید به معنای «علی» استعمال شود به علاوه کلمه «رعیت» و «ضعفاء» در جمله‌های قبل نیامده است تا ضمیر به آن برگردد و اگر در آغاز نامه بوده فاصله زیادی می‌شود.

۵. ضمیر «عليهم» به «ضعفاء» بر می‌گردد و «علی» در اینجا به معنای لام است؛ یعنی ضعفا از عدالت در حقشان مأیوس نشوند. در بعضی از نسخ به جای «علی» «ب» آمده است که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به دیگری نیز سلام و تحیت کند. اگر لحظاتی به یکی نگاه می‌کند به همان اندازه به دیگری نگاه کند. اصرار اسلام به رعایت این‌گونه دستورات برای پیشگیری از ظلم و ستم‌های فراتر است و ما تصور نمی‌کنیم در هیچ یک از قوانین قضایی و حکومتی دنیا یک چنین دقت‌هایی در مورد رعایت اصل عدالت شده باشد.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَنِ ابْتُلَىٰ بِالْقَضَاءِ فَلَيَوْاسِبَّهُمْ فِي الْإِشَارَةِ وَفِي النَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ؛ كَسِيْ كَه عَهْدَهْ دَارَ قَضَاوَتْ دَرَ مِيَانَ مَرْدَمَ شَدَ، بَأْيَدَ دَرَ مِيَانَ آنَهَا دَرَ اشَارَهَ وَدَرَ نَگَاهَ وَدَرَ مجلَسَ، مَسَاوَاتْ بَرْ قَرَارَ سَازَدَ (وَ يَكِيْ رَأْ بَرَ دِيَگَرِيْ در هیچ چیز برتری ندهد)».^۱ شبیه همین معنا در نامه ۴۶ که برای بعضی از کارگزاران امام علیه السلام نوشته شده آمده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن دلیلی برای این دستور بیان کرده، می‌فرماید: «زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزر و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او کریم‌تر است»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذَّبْ فَأَنْتُمْ أَظَلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ).

* * *

۱. کافی، ج ۷، ص ۴۱۳، ح ۳.

بخش دوم

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلٍ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا
أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَا هُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا
بِأَفْضَلِ مَا سُكِّنَتْ، وَأَكْلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَّتْ، فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ
الْمُتَّرْفُونَ، وَاحْذَدُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا
بِالرَّازِدِ الْمُبْلِغِ؛ وَالْمُتَجَرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا الْذَّهَرَ زَهْدًا الدُّنْيَا فِي دُنْيَا هُمْ، وَتَيقَنُوا
أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَدًا فِي آخِرَتِهِمْ. لَا تُرْدَلَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ
لَذَّةٍ.

ترجمه

بدانيد اى بندگان خداكه پرهيزکاران هم از دنياى زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنيا در دنيايشان شركت جستند در حالی که با اهل دنيا در آخريت (تاريک) آنها شركت نكردند. آنها در دنيا بهترین مسكن (مسكن هاي ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزيردند و بهترین خوراکها (خوراک ساده و حلال و مورد نياز) را تناول كردند و همان لذتي را که متنعمان از دنيا بردنده، نصيبيشان شد و آنچه را جباران مستكibr از آن بهره گرفتند، بهره آنان گشت (زيرا زندگى ساده اينها لذت بخش تر از زندگى پر زرق و برق آنان بود) سپس آنها (پرهيزکاران) از اين جهان با زاد و توشه كافى و با تجارته پرسود، به سوي سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنيا بهره مند شدند و يقين كردند که در آخرت همسایگان خدايند، در سرایي که هرچه تقاضا کنند اجابت می شود و هیچ گونه لذتی از آنها دريغ نخواهد شد.

شرح و تفسیر

ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود بحث جامعی درباره صفات پرهیزکاران و افتخارات و امتیازات آنها دارد تا درسی برای محمد بن ابی‌بکر و سایر مردم مصر باشد.

نخست می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنیا در دنیايشان شرکت جستند در حالی که با اهل دنیا در آخرت (تاریک) آنها شرکت نکردند»؛ (وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلٍ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ).

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح این معنا پرداخته و می‌فرماید: «آنها در دنیا بهترین مسکن (مسکن‌های ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزیدند و بهترین خوراک‌ها (خوراک ساده و حلال و مورد نیاز) را تناول کردند و همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردنده، نصیبیشان شد و آنچه را جباران مستکبر از آن بهره گرفتند، بهره آنان گشت (زنگی ساده آنها لذت‌بخش‌تر از زندگی پر زرق و برق جباران بود)؛ (سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكْلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتَرْفُونَ^۱، وَأَخْذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ).

مفهوم این سخن آن نیست که پرهیزکاران زهد پیشه، مانند اهل دنیا سفره‌های رنگین و کاخ‌های زیبا و لباس‌های زربفت برای خود تهیه می‌بینند، بلکه منظور

۱. ضمیر در «لَمْ يُشَارِكُوا» به متلقین و پرهیزکاران بر می‌گردد و مفهومش این است که پرهیزکاران در آخرت پر از عذاب دنیاپرستان شرکت ندارند؛ ولی در چندین نسخه نسخه تصحیح شده نهج‌البلاغه «لَمْ يُشَارِكُهُمْ» آمده که بسیار مناسب‌تر است و مفهومش این است که اهل دنیا در آخرت پرهیزکاران شرکت ندارند در حالی که اهل دنیا در دنیای آنها به صورت معقول شریکند.

۲. «مُتَرْفٌ» همان‌گونه که در شرح نامه ۱۰۰ گفتیم به معنای ثروتمندان غرور و گردنکش است.

این است که آنها از آن زندگی سادهٔ خود به همان اندازه لذت می‌برند که متعuman، لذت می‌برند؛ زیرا از یک سو به اندازهٔ نیاز تهیه می‌کنند و انسان نیازمند هنگامی که به مقصود خود برسد بسیار لذت می‌برد همچون انسان گرسنه‌ای که به غذای ساده‌ای دست یابد و از سوی دیگر چون می‌دانند حلال است و رضای خدا در آن است و عقاب اخروی ندارد، با روحی آرام و فکری راحت و قلبی مطمئن از این موهب سادهٔ بهره می‌گیرند.

بسیارند کسانی که در خانه‌ای ساده و کوچک با وسائلی محدود و غذا و لباسی کم‌ارزش زندگی می‌کنند؛ ولی بر اثر روحیات عالی، از زندگی خود کاملاً راضی هستند و آرامش بی‌نظیری احساس می‌کنند و خود را بسیار خوشبخت می‌بینند در حالی که اکثر شروتمندان که در کاخ‌های مجلل و با بهترین وسائل زندگی و سفره‌های بسیار رنگین روزگار می‌گذرانند، گرفتار پریشانی خاطر، اضطراب و گاه افسردگی و بیماری روانی هستند. تجربه این موضوع واقعیّت گفتار مولا علی علیہ السلام را در جمله‌های بالا کاملاً روشن می‌سازد.

اضافه بر اینها، پرهیزکاران چون زندگی کاملاً ساده‌ای دارند به هنگام ترک دنیا حسرتی بر دل آنها نمی‌ماند؛ ولی جباران متکبر و متوف با آن زندگی زیبا و پرزرق و برق به هنگام جدایی از دنیا بالاترین حسرت را دارند به خصوص اینکه اگر اعتقادی به آخرت داشته باشند می‌دانند و زر و وبال این همه ثروت‌ها به گردن آنها خواهد بود.

این بدر می‌رود از باغ به صد حسرت و داغ

وان چه دارد که به حسرت بگزارد آن را

آن‌گاه امام علیہ السلام در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «سپس آنها (پرهیزکاران) از این جهان با زاد و توشهٔ کافی و تجاری پرسود، به سوی سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنیا بهره‌مند شدند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند در

سرایی که هرچه تقاضا کنند اجابت می‌شود و هیچ گونه لذتی از آنها دریغ نخواهد شد»؛ (ثُمَّ انْقَلِبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبِلِّغِ، وَالْمَتَجَرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا الْذَّرْهَدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَا هُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ حِيرَانُ اللَّهِۚ غَدًا فِي آخرِهِمْ، لَا تُرْدُّهُمْ دَعْوَةً، وَلَا يَنْفَصُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ).

جمله «لَا تُرْدُّهُمْ دَعْوَةً» اشاره است به آیه شریفه «لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَعُونَ»؛ برای آنها در بهشت میوه بسیار لذت‌بخشی است، و هر چه بخواهند در اختیارشان خواهد بود^۳؛ و جمله «وَلَا يَنْفَصُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ» اشاره است به آیه شریفه «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشَهَّدُمْ أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَعُونَ»؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است و هرچه طلب کنید به شما داده می‌شود^۴.

بعضی از شارحان و مترجمان نهج البلاغه جمله «لَا تُرْدُّهُمْ دَعْوَةً وَلَا يَنْفَصُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ» را ناظر به حال متقيان در دنیا دانسته‌اند که دعاهای آنها بر اثر ایمان و حسن یقین و عمل مستجاب می‌شود و هیچ یک از لذات دنیا از آنها دریغ نخواهد شد؛ ولی این تفسیر صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا این جمله دنبال جمله‌ای است که درباره آخرت سخن می‌گوید و آنچه درباره حال متقيان در دنیا بود در جمله‌های قبل آمده است و همان‌گونه که در بالا گفتیم این دو جمله اشاره به آیاتی از قرآن مجید است که ذکر شد.

* * *

۱. «المبلغ» در اینجا به معنای زاد و توشهای است که انسان را به مقصد می‌رساند از ریشه «بلوغ» به معنای رسیدن گرفته شده است.

۲. «جیران الله» به معنای همسایگان خدا، معنای کنایی دارد، زیرا مسلم است خداوند خانه‌ای ندارد تا همسایه‌ای داشته باشد و اشاره به مقام قرب معنوی با پروردگار است.

۳. پس، آیه ۵۷.

۴. فصلت، آیه ۳۱.

بخش سوم

فَاحْذِرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَأَعْدُوا اللَّهُ عُذْتَهُ، فَإِنَّهُ يَاتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ
خَطْبٌ جَلِيلٌ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا وَ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا فَمَنْ
أَقْرَبٌ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا! وَمَنْ أَقْرَبٌ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا! وَأَنْتُمْ طُرَدَاءُ
الْمَوْتِ، إِنْ أَقْمَتُمْ لَهُ أَخْذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ الَّذِي لَكُمْ مِنْ ظُلْكُمْ
الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ؛ وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ. فَاحْذِرُوا نَارًا قَعْرَهَا
بَعِيدٌ، وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ. دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةً، وَ لَا تُسْمَعُ فِيهَا
دُعْوَةً وَ لَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةً وَ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ حَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَ إِنْ
يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ
عَلَى قَدْرِ حَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَ إِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَلَّا بِاللَّهِ أَشَدُهُمْ حَوْفًا لِلَّهِ.

ترجمه

ای بندگان خدا! از مر و نزدیک بودنش بر حذر باشید و آمادگی های لازم را برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه ای پر اهمیت را به همراه می آورد (و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که هیچ گاه نیکی با آن نخواهد بود، پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزدیک تر است و کدام فرد از عمل کننده برای آتش، به آتش و عذاب نزدیک تر؟ شمارانده ها و تعقیب شدگان مر هستید (و سرانجام صید می شوید) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مر از سایه شما با شما همراه تر است؛ مر با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می شود (و پایان عمر دور

نیست) برحذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارت‌ش شدید و عذابش پیوسته تجدید می‌شود، آنجا محلی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی‌شود و غم و اندوه هرگز بر طرف نمی‌گردد، اگر می‌توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بنده (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازه خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسانند (و خوف و رجای آنها کاملاً یکسان است).

شرح و تفسیر هشدارهای پی در پی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بار دیگر به سراغ یک مطلب کلی و عام می‌رود که هم شامل مخاطبیش محمد بن ابی بکر می‌شود و هم ناظر به همه مردم است در آغاز نامه که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده نیز آمده است که امام علیه السلام به محمد بن ابی بکر دستور داد که این نامه را برای همگان بخواند: «ای بندگان خدا از مر و نزدیک بودنش برحذر باشید و آمادگی‌های لازم را برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه‌ای پر اهمیت را به همراه می‌آورد (و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که هیچ‌گاه نیکی با آن نخواهد بود»؛ (فَإِذْنُرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُؤْمِنَاتِ وَقُبَّهُ، وَأَعْدُوا لَهُ عُدْتَهُ، فَإِنَّهُ يَا تِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، وَخَطْبٍ^۱ جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا، أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا).

بارها گفته‌اند و گفته‌ایم که اگر در هر چیز تردید باشد، در مر و پایان زندگی برای همه انسان‌ها بدون استشنا شک و تردیدی نیست و با توجه به اینکه مر را

۱. «خطب» به معنای کار و حادثه مهم است ولی غالباً در حوادث ناخوشایند به کار می‌رود.

آغاز حرکت به سوی آخرت می‌دانیم باید برای این سفر دور و دراز آماده شد و آنچه برای پیمودن سالم این راه لازم است فراهم کرد.

امام علیہ السلام مر را از این نظر پر اهمیّت و عظیم می‌شمرد که سرنوشت‌ساز است و انسان را به سوی یکی از دو سرنوشت می‌برد یا کانونی است پر از خیر و سعادت و آرامش و سلامت که همان بهشت جاویدان خدادست و یا کانونی پر از شر و بدبختی و عذاب است که هرگز نجات از آن امکان ندارد و چون انسان نمی‌داند جزء کدام یک از این دو گروه است باید شدیداً برحذر باشد.

در بارهٔ تفاوت میان «امرٍ عظیم» و «خطبٌ جلیل» در حالی که هر دو قریب‌المعنا هستند؛ شارحان نهج‌البلاغه تا آنجا که می‌دانیم سخنی در این باره نگفته‌اند؛ ولی ممکن است «امر عظیم» اشاره به انتقال از این دنیا باشد؛ انتقالی که بازگشته در آن نیست و «خطب جلیل» اشاره به محاسبه اعمال و جزای بر آنها باشد. این احتمال نیز وجود دارد که «امر عظیم» اشاره به جملهٔ «خَيْرٌ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا» و خطب جلیلی که مفهوم آن مصیبت سخت است اشاره به جملهٔ «شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا» باشد.

اینجا این سؤال پیش می‌آید که امام علیہ السلام در این عبارت مردم را فقط به دو گروه تقسیم کرده است: گروهی که کاملاً سعادتمندند و در کانونی از خیر و برکت‌اند و هیچ گونه شر و بدی در آن راه ندارد و گروهی به عکس که غرق شرور و بدبختی‌ها هستند و هیچ خیری عاید آنها نمی‌شود؛ در حالی که می‌دانیم گروه سومی نیز وجود دارند که مطابق تعبیر قرآن مجید: «خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئَا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ کسانی که کار خوب و بد را به هم آمیخته‌اند؛ امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است». ^۱

شارحان نهج البلاغه در برابر این سوال پاسخ‌های مختلفی گفته‌اند که گاه بسیار آمیخته با تکلف است. روشن‌ترین پاسخ این است که سخن امام علیه السلام در اینجا ناظر به افراد شاخصی است که در مسیر اطاعت یا عصیان گام بر می‌دارند و ناظر به همه افراد نیست؛ به تعبیر دیگر، این حصر اضافی است نسبت به مؤمنان كامل‌الایمان و سردمداران کفر و ظلم، نه حصر حقیقی نسبت به همه.

در قرآن مجید نیز تعبیراتی همچون تعبيرات امام علیه السلام دیده می‌شود؛ مثلاً در سوره هود می‌خوانیم: «**فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ *** فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ * حَالَدِينَ فِيهَا... * وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ حَالَدِينَ فِيهَا»؛ گروهی از آنها بدیخت و گروهی سعادتمندند اما کسانی که بدیخت شدند، در آتش‌اند و برای آنان در آنجا ناله‌های دردناک و نعره‌های طولانی است * ...، جاودانه در آن خواهند ماند... * اما کسانی که سعادتمند شدند تا آسمانها و زمین برپاست، جاودانه در بهشت خواهند ماند». ^۱

در حدیثی از امام جواد علیه السلام از پدرانش نقل شده که فرمود: به امیر مؤمنان عرض کردند: مر را برای ما توصیف کن فرمود: از شخص آگاهی سوال کردید: «**هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بِشَارَةٍ بِنَعِيمٍ الْأَبْدِ وَ إِمَّا بِشَارَةٍ بِعَذَابٍ الْأَبْدِ وَ إِمَّا تَحْزِينٌ وَ تَهْوِيلٌ وَ أَمْرُهُ مُبْهَمٌ لَا تَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفَرْقِ هُوَ فَامَّا وَ لِيَسْنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنَعِيمٍ الْأَبْدِ**؛ یکی از سه حالت به هنگام مر بر انسان وارد می‌شود یا بشارت به نعمت‌های جاودانی یا بشارت به عذاب جاودانی و یا حالت اندوه و ترس و سرنوشت مبهم که نمی‌داند سرانجام به کدام گروه ملحق خواهد شد اما دوستان ما که مطیع اوامر ما باشند (جزء گروه اوّلند) و بشارت به نعمت‌های جاودانی داده خواهند شد». ^۲

۱. هود، آیه ۱۰۵-۱۰۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

در او اخر این روایت نیز آمده که بعضی از گروه سوم مدتی در دوزخ می‌مانند؛ سپس شفاعت اهل بیت شامل حال آنها می‌شود و گروهی بعد از مدتی طولانی مشمول شفاعت می‌شوند.

از اینجا روشن می‌شود آنچه ابن ابیالحدید از عبارات امام علیؑ در اینجا به نفع مذهب خود استفاده کرده که «هر کس وارد دوزخ شد تا ابد در آن می‌ماند (و گنه کاران با کافران یکسانند و راه خروجی از عذاب الهی برای آنها نیست)، زیرا اگر راه نجاتی وجود داشت می‌باشد بفرماید: مر گاهی آغازگر شری است که به دنالش ممکن است خیر باشد و چنین نفر موده است».^۱ این سخن نادرست است و با سایر کلمات امام علیؑ و آیات متعددی از قرآن مجید ناسازگار می‌باشد؛ بلکه منظور امام در اینجا بیان حال دو گروه مؤمنان خالص و کافران است. اما کسانی که به تعبیر آیهٔ شریفه ۱۰۲ سورهٔ توبه: «﴿خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾؛ اعمال نیک را با اعمال بد آمیخته‌اند»؛ به یقین مورد توجه امام علیؑ در این عبارت نبوده است.

آن‌گاه امام علیؑ شرط ورود در بهشت و سبب ورود در دوزخ را در دو جملهٔ کوتاه بیان فرموده و می‌فرماید: «پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزدیک‌تر است و کدام فرد از عمل کننده برای آتش، به آتش و عذاب نزدیک‌تر؟»؛ (فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا، وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا). اشاره به اینکه اساس کار بر اعمال انسان‌ها گذارده شده است نه تمیّات و آرزوها؛ این اعمال است که انسان را بهشتی یا دوزخی می‌کند و حتی شفاعت شفیعان در حاشیه قرار دارد.

شایان توجه است که امام علیؑ در اینجا می‌فرماید عاملان بهشت از همه به بهشت نزدیک‌ترند و عاملان دوزخ به دوزخ و نمی‌فرماید: عاملان اعمال صالح

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۵، صفحه ۱۶۶.

و عاصیان؛ این کنایه لطیفی است که عمل صالح گویی بهشت است و معصیت گویی دوزخ.

سپس امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌فرماید که مر ، هیچ کس را رها نمی‌کند و فرار از چنگال آن برای احدها ممکن نیست و چون چنین است باید آن را بسیار جدی گرفت؛ می‌فرماید: «شما رانده شدگان و تعقیب شدگان مر هستید (و صید شدگان به وسیله آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مر از سایه شما با شما همراه‌تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور نیست)»؛ (وَأَنْتُمْ طَرَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقْمَتْمُ لَهُ أَخْذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرِكَكُمْ، وَهُوَ الْزَمْ لَكُمْ مِنْ ظِلَّكُمُ الْمَوْتُ مَغْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ، وَالْدُّنْيَا تُطْوِي مِنْ خَلْفِكُمْ).

تعبری به «طَرَاءُ الْمَوْتِ» یکی از معانی آن، صیدی است که صیاد به دنبال آن می‌رود و مفهومش این است که این صیاد به قدری چیره‌دست است که انسان‌ها که صید او هستند چه بایستند و چه فرار کنند آنها را خواهد گرفت و احدها از چنگال او رهایی نمی‌یابد. همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «﴿إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ﴾؛ هرجا باشید مر شما را در می‌یابد،

۱. «طرداء» جمع «طرید» و به گفته بعضی جمع «طریده» از ریشه «طرد» به معنای دور کردن گرفته شده و به معنای شخص تبعید شده یا صیدی که صیاد به دنبال آن می‌دود و پیوسته او را از خود دور می‌سازد نیز به کار رفته است.

۲. «نواصی» جمع «ناصیه» به معنای موی پیش سر است (نه به معنای پیشانی) بعضی از ارباب لغت که در اقلیت هستند «ناصیه» را به معنای قسمت پیش سر یا موهای آن تفسیر کرده‌اند و بعضی اصل را قسمت پیش سر می‌دانند و موی پیش سر را به مناسبت اینکه بر آن روییده ناصیه می‌گویند؛ ولی موارد استعمال این لغت در قرآن مجید به خوبی نشان می‌دهد که معنای اول (موی پیش سر) مناسب‌تر است، زیرا هم در قرآن و هم در بسیاری از دعاها ناصیه با واژه اخذ (گرفتن) همراه شده و به یقین آنچه را می‌توان گرفت موی پیش سر است که طرف مقابل را وادر به تسليم می‌کندene خود پیش سرکه قابل گرفتن نیست. در ضمن، اخذ به ناصیه در بسیاری از موارد، معنای کنایه دارد و آن سلطه بر شخص یا چیزی است.

هرچند در برجهای محکم باشید».^۱

جمله «هُوَ الْزَمْ لَكُمْ مِنْ ظِلْكُمْ» اشاره به این است که عوامل مر ، همیشه همراه انسان است همچون سایه که به دنبال انسان حرکت می‌کند، زیرا مر عوامل زیادی در درون وجود انسان دارد؛ یک ایست کوتاه قلبی یا پاره شدن یکی از مویر های باریک مغز و یا پرت شدن کمی غذا در درون دستگاه تنفس، هر یک از اینها ممکن است عامل مر انسان شود. در بیرون وجود انسان نیز حوادث تلخ، زلزله‌ها، صاعقه‌ها، سیل‌ها، حشرات موذی، حیوانات خطرناک و امثال آن پیوسته زندگی انسان‌ها را تهدید می‌کنند و هرگز انسان نمی‌تواند به جایی برود که از عوامل درونی و برونی مر رهایی یابد.

تعییر به «الزم» (ملازم‌تر و همراه‌تر) شاید به سبب این است که سایه در تاریکی شب با انسان نیست؛ ولی عوامل مر شب و روز ندارد.

جمله «الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَايِّكُمْ؛ مِنْ با موی پیش سر شما گره خورده» کنایه از این است که در برابر آن هیچ‌گونه مقاومت از سوی شما ممکن نیست؛ مانند کسی که موهای پیش سرا او را محکم بچسبند که هرگونه تحرک از او گرفته می‌شود. قرآن مجید نیز درباره سرنوشت مجرمان در قیامت می‌فرماید: «﴿يُعرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾؛ مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند آن‌گاه آنها را با موهای پیش سر و پاهاشان می‌گیرند (و به دوزخ می‌افکنند)».^۲

جمله «الدُّنْيَا تُطْوِي مِنْ خَلْفِكُمْ؛ دنیا پشت سر شما پیچیده می‌شود» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان از هر مرحله زندگی که می‌گذرد، آن مرحله گویی همچون فرشی که پشت سر انسان پیچیده و جمع می‌شود قابل بازگشت

۱. نساء، آیه ۷۸.

۲. الرحمن، آیه ۴۱.

نیست؛ پیران به جوانی باز نمی‌گردند و جوانان به کودکی؛ بنابراین در واقع هر لحظه برای انسان مرگی است و حیات جدیدی، مرگی که بازگشت در آن تصور نمی‌شود.

امام علیه السلام بعد از بیان مشکلات مرد و پایان زندگی و حوادث هولناکی که انسان در پیش دارد به شرح دوزخ و عذاب دردنگ و گوناگون آن می‌پردازد و می‌فرماید: «(ای بندگان خدا) برحذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارتش شدید و عذابش پیوسته تجدید می‌شود»؛ (فَاحْذِرُوا نَارًا قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ).

درباره عمق آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم علیه السلام با جمعی از اصحابش در مسجد نشسته بودند ناگهان صدای عظیمی شنیدند و متوجه شدند. پیغمبر فرمود: «أَتَعْرِفُونَ مَا هُذِهِ الْهِدَّة؟» می‌دانید این صدای عظیم مربوط به چیست؟» عرض کردند: خدا و رسولش آگاهترند، فرمود: «حَجَرُ الْقَيْمَى مِنْ أَعْلَى جَهَنَّمَ مُنْذُ سَبْعِينَ سَنَةِ الْأَنَّ وَصَلَ إِلَى قَعْرِهَا؛ قطعه سنگی بود که از فراز جهنم هفتاد سال پیش سقوط کرده بود و اکنون به قعر دوزخ رسید و این صدا از آنجاست».¹

در مورد شدت آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است، آتش دوزخ را هفتاد بار خاموش کردند تا به صورت آتش دنیا در آمد؛ «إِنَّ نَارَ كُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَقَدْ أَطْمَئِنْتُ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ التَّهَبْتُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَسْتَطَعَ آدِمِيًّا أَنْ يُطِيقَهَا».²

درباره عذاب‌های جدید و تازه دوزخ قرآن مجید بیان روشنی دارد؛ می‌فرماید: «﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَاب﴾؛ هرگاه

۱. منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۸۹ شبیه همین معنا در عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۸۰ آمده است.

۲. بخار الانوار، ج ۸، ص ۲۸۸، ح ۲۱.

پوست‌های تن آنها (در آن) بسوزد، پوست‌های دیگری به جای آن برای آنها قرار می‌دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند». ^۱

آنگاه حضرت می‌افزاید: «آنجا سرایی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی‌شود و غم و اندوه هرگز برطرف نمی‌گردد»؛ (دَارُ لِيَسَ فِيهَا رَحْمَةً، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةً وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةً).

در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَرَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفَّفِ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ... قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُغَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»؛ و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می‌گویند: (از پروردگار تان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد * ... آنها می‌گویند: پس هر چه می‌خواهید (خدارا) بخوانید ولی دعای کافران (به اجابت نمی‌رسد و) جز در گمراهی نیست». ^۲

در جایی دیگر از قرآن مجید می‌خوانیم: «وَنَادُوا يَا مَالِكَ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبِّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كَثُونَ»؛ آنها فریاد می‌کشند: «ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)» می‌گوید: شما (در اینجا) ماندگار هستید». ^۳ همچنین در جای دیگری از قرآن مجید می‌خوانیم: «وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ أَوْلَمْ نُعَمِّرْ كُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَ كُمُ النَّذِيرُ فَدُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»؛ آنها در دوزخ فریاد می‌زنند: پروردگار! ما را بپرون آور تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می‌دادیم (به آنها گفته می‌شود): آیا شما را به اندازه‌ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می‌شود عمر ندادیم و انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ستمکاران هیچ یاوری نیست». ^۴

۱. نساء، آیهٔ ۵۶.

۲. غافر، آیهٔ ۴۹ و ۵۰.

۳. زخرف، آیهٔ ۷۷.

۴. فاطر، آیهٔ ۳۷.

از کتاب تمام نهج البلاغه که همه نامه را ذکر کرده استفاده می‌شود که امام علیه السلام بعد از ذکر شرایط بسیار سخت و دردناک دوزخ به بخشی از نعمت‌های بهشتی و رحمت گسترده الهی اشاره می‌کند که مرحوم سید رضی به عنوان تلخیص از ذکر آن خودداری کرده است.

بر این اساس، امام علیه السلام در ادامه این نامه بعد از ذکر عذاب بسیار خوفناک دوزخ و مواهب بسیار امیدوار کننده بهشت، به بیان یک اصل مهم اسلامی؛ یعنی لزوم جمع میان خوف و رجا پرداخته و می‌فرماید: «اگر می‌توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بنده (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازه خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسانند (و میان خوف و رجای آنها تعادل کامل برقرار است)»؛ (وَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمِعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنًا بِاللَّهِ أَشَدُهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ).

در اینجا امام علیه السلام به مسئله مهم خوف و رجا اشاره فرموده و آنها را در حد توازن و تعادل برای مؤمنان لازم می‌شمارد، همان‌گونه که شرح آن را در بحث نکات خواهیم داد و این به آن جهت است که مخاطبان باشنیدن عذاب‌های شدید دوزخ که در کلام امام علیه السلام آمده از رحمت خدا مأیوس نشوند و باشنیدن نعمت‌های بی‌پایان بهشت، خود را ایمن از عذاب او نبینند.

نکته

تعادل دو بال خوف و رجا

رجا در واقع عامل حرکت به سوی سعادت و به منزله موتور محرک

دستگاه‌های عظیم تولیدی است و خوف عامل بازدارنده در برابر طغیان‌ها و حرکات بی‌رویه است. همان‌گونه که وسیله نقلیه فاقد موتور، از حرکت باز می‌ماند و فاقد ترمز در برابر پرتگاه‌ها و جاده‌های خطرناک اینمی ندارد، این دو در وجود هر انسانی باید به صورت متعادل باشند تا هم به سوی طاعات حرکت کند و هم از معاصی خودداری نماید.

اهمیت این دو به اندازه‌ای است که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: در وصایای لقمان مطالب شگفت‌انگیزی بود از جمله اینکه به فرزندش چنین گفت: از خداوند متعال آن‌گونه خائف باش که اگر تمام نیکی‌های جن و انس را به جا آورده باشی، از عذاب او (به علت پاره‌ای از لغزش‌ها) ترسان باشی و رجای تو نسبت به خداوند باید آن‌گونه باشد که اگر معاصی جن و انس را انجام داده باشی امید به رحمت او داشته باشی. هنگامی که امام صادق علیه السلام این حدیث را از لقمان نقل کرد فرمود: پدرم چنین می‌گفت: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُّؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورٌ أَنِّي نُورٌ حِيفَةٌ وَنُورٌ رَّجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ هِيَچ بَنْدَهٖ مُؤْمِنٌ نَّيْسَتْ مَعْنَى مَعْنَى اِنْكَهْ که در قلبش دو نور است نور خوف و نور رجا اگر این یکی را وزن کنند ذره‌ای از آن یکی افزون‌تر نیست و اگر آن دیگر را وزن کنند ذره‌ای از این زیادتر نخواهد بود». ^۱

ابن ابی الحدید بعد از آنکه در شرح عبارت امام علیه السلام می‌گوید: امام علیه السلام به محمد بن ابی بکر دستور می‌دهد که حسن ظن به خدا و خوف از او را در خود جمع کند و این مقام والایی است که جز صالحان آمده به آن نمی‌رسند، حدیثی را از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «لَوْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كِتَابًا أَنَّهُ مُعَذِّبٌ رَّجُلًا وَأَحِدًا لَرَجُوتُ أَنْ أَكُونَهُ أَوْ أَنَّهُ زَاحِمٌ رَّجُلًا وَأَحِدًا لَرَجُوتُ أَنْ أَكُونَهُ؛ اگر خداوند متعال آیه‌ای نازل کند که یک نفر را در عالم عذاب می‌کند، از آن بیم دارم

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۴، باب الخوف والرجاء، ح ۱.

که آن یک نفر من باشم و اگر بگویید یک نفر را در همه عالم مورد رحمت قرار می‌دهد، امید دارم آن یک نفر من باشم».^۱

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که به هم خوردن تعادل خوف و رجا یا سبب غرور و دور ماندن از خدا می‌شود، یا یأس از رحمت او را به دنبال دارد که آن هم مانعی بر سر راه اطاعت و بندگی است.

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۵، ص ۱۶۷.

بخش چهارم

واعلَمْ - يَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي بَكْرٍ - أَنَّى قَدْ وَلَيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةً مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ. صَلَّى الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُوَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعْجِلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغِهِ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ. وَاعلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعُّ لِصَلَاتِكَ.

ترجمه

ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزر ترین بخش و امّت کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند، بنابراین شایسته است که با خواسته‌های دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس برترین جهاد است) بر تو لازم است که از دینت دفاع کنی، هرچند بیش از یک ساعت از عمر تو باقی نمانده باشد. هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور چرا که خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کسی نمی‌تواند جای او را بگیرد. نماز را در اوقات خودش بجای آرنه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمالت تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آنگونه که باید و شاید و به طور کامل انجام دهی اعمال دیگر سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت می‌نگرند (سپس به سایر اعمالت).

شرح و تفسیر

مأمورین سنگین و پر اهمیت

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، بار دیگر محمد بن ابی بکر را مخاطب ساخته و چهار دستور مهم به او می‌دهد. نخست به عنوان مقدمه می‌فرماید: «ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزر ترین بخش و امّت از کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند»؛ (واعلم - یا مُحَمَّدْ بْنَ أَبِي بَكْرٍ - أَنِّي قَدْ وَلَيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ).

اجناد جمع جند در اصل به معنای لشکر است ولی گاه به بخش‌های مختلف یک کشور یا به کسانی که در آن بخش زندگی می‌کنند نیز اطلاق می‌شود. به هر حال این جمله به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام برای اهل مصر اهمیت و احترام بسیاری قائل بود و آنها را بزرگترین گروه امّت اسلامی می‌دانست، زیرا مصر یک سرزمین بزر تاریخی، دارای تمدنی کهن و مردمی آگاه و باهوش و پرتلاش است.

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان نخستین و مهم‌ترین توصیه خود می‌پردازد و می‌فرماید: «بنابراین شایسته است که با خواسته‌های دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس، برترین جهاد است)»؛ (فَأَنَّتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ).

جهاد با نفس بر همه لازم است و بر والیان و استانداران و فرمانداران لازم‌تر، زیرا آنان همیشه در معرض وسوسه‌های نفس و شیطان قرار دارند و اگر در این مبارزه مغلوب شوند، ظلم و فساد، مناطق تحت فرمانشان را فرا می‌گیرد.

سپس به بیان دومین دستور پرداخته می‌فرماید: «بر تو لازم است که از دینت دفاع کنی، هرچند بیش از یک ساعت از عمر تو باقی نمانده باشد»؛ (وَأَنْ تُنَافِحَ^۲

۱. «حقوق» از ریشه «حق» گرفته شده و در اینجا به معنای شایسته و سزاوار است.

۲. «ننافح» از ریشه «منافحة» به معنای دفاع از چیزی گرفته شده و ریشه آن «فتح» بر وزن «فتح» است که غالباً

عَنْ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ).

روشن است که بعد از جهاد اکبر که جهاد با نفس است برای حفظ دین باید به سراغ جهاد اصغر رفت که جهاد با دشمن است. امام علی‌الله در این قسمت به اندازه‌ای تأکید می‌کند که اگر تنها یک ساعت از عمر یا حکومت او باقی باشد در دفاع از دین دریغ ندارد و چیزی فروگذار نکند.

آن‌گاه به سراغ دستور سوم رفته و می‌فرماید: «هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور، زیرا خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کسی نمی‌تواند جای او را بگیرد»؛ (وَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرَضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ).

انسان بسیاری از اوقات بر سر دوراهی گرفتار می‌شود؛ راهی به سوی رضای خدا می‌رود و راهی به سوی رضای خلق، در آنجا که خلق چیزی زاید بر حق خود را بخواهند در اینجا مؤمنان خالص از غیر آنها شناخته می‌شوند؛ مؤمنان خالص در آن راه گام می‌گذارند که رضای خداست، زیرا می‌دانند که با جلب رضایت و حمایت او هیچ کس نمی‌تواند کاری بر خلاف آنها انجام دهد در حالی که اگر برای جلب رضای بعضی از زیاده‌خواهان، رضای خدا را زیر پا بگذارند، کاملاً بی‌دفاع خواهند ماند.

آنچه را امام علی‌الله در سومین نصیحت به محمد بن ابی‌بکر فرمود، در روایت دیگر به عنوان یکی از نشانه‌های ایمان خالص آمده است. امام صادق علی‌الله می‌فرماید: «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرِضِي النَّاسَ بِسَخْطِ اللَّهِ؛ از نشانه‌های سلامت ایمان مؤمن این است که رضایت مخلوق را به بهای به دست آوردن غصب پروردگار طلب نکند».^۱

→ به معنای نسیم ملایم و بوی خوش می‌آید و گاه به معنای دفع کردن چیزی است و «منافعه» از همین معنا گرفته شده است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۲.

تجربه نشان داده آنها که مرتكب این کار می‌شوند سرانجام هم رضایت خالق را از دست می‌دهند و هم رضایت مخلوق را و آنها که رضایت خالق را می‌طلبند، هرچند در پاره‌ای از موارد سبب خشم مخلوق شوند، سرانجام هم رضای خدا را به دست آورده‌اند و هم رضای مخلوق را.

از این فراتر در حدیثی از رسول خدا علیه السلام آمده است: «مَنْ طَلَبَ رِضاً مَخْلُوقٍ بِسَخْطِ الْخَالِقِ سَلْطَةَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقَ؛ كَسِيَّ كَهْ خَشْنُودِي مَخْلُوقِي رَا با خشم پروردگار طلب کند سرانجام خداوند متعال آن مخلوق را بر سر او مسلط می‌کند (تا به او ستم نماید)». ۱

سپس امام علیه السلام در چهارمین توصیه خود به محمد بن ابی‌بکر به مسأله نماز که از مهم‌ترین ارکان اسلام است، می‌پردازد و می‌فرماید: «نماز را در اوقات خودش بجای آر، نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمالت تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آن‌گونه که باید و شاید و به طور کامل انجام دهی اعمال دیگر را سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت می‌نگرند سپس به سایر اعمالت)؛ (صَلَّى الصَّلَاةَ لِوَقِيَّهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلُ وَقْتَهَا لِفَرَاغِ، وَلَا تُؤَخِّرُهَا عَنْ وَقْتِهَا لَا شُتَّفَالٌ أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعُّ لِصَلَاتِكَ).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند امام علیه السلام در نخستین سفارش در مورد نماز به این نظر دارد که نماز را پیش از وقت (مثالاً نماز ظهر را پیش از ظهر و نماز صبح را قبل از طلوع فجر) به جهت فراغت و بیکاری به جای نیاور؛ ولی با توجه به اینکه کمتر کسی دیده‌ایم و شنیده‌ایم که نماز خود را قبل از ظهر یا قبل از غروب و طلوع فجر به جا آورد، زیرا این مطلب بر همه حتی برای افراد کاهل نماز هم مسلم است که نماز قبل از وقت محتوایی ندارد، با توجه به این نکته، احتمال دیگری در تفسیر این جمله هست که فرمایش امام علیه السلام ناظر به نماز

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۶، ح ۱۳۲.

اول وقت و آخر وقت است؛ می فرماید: چنان نباش که اگر بیکار باشی نماز را اول وقت بخوانی و اگر مشغول به کار باشی نماز را ممکن به آخر وقت کنی، بلکه همیشه و در هر حال کار خود را تعطیل کن و نماز را در اول وقت ش به جای آور. در واقع اشاره به همان جمله معروف است که انسان به نمازش نگوید کار دارم بلکه به کارش بگوید نماز دارد.

به یقین تقدیم به نماز در اول وقت روح و جان و زندگی انسان را نورانی می کند و کارهای دیگر او از برکت نماز سامان می یابد.

در حدیثی از امام باقر علیہ السلام نقل شده است: «إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا أُرْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ بَيْضَاءٌ مُسْرِفَةٌ تَقُولُ حَفْظُنِي حَفْظُكَ اللَّهُ وَإِذَا أُرْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بِغَيْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَوْدَاءً مُظْلَمَةً تَقُولُ ضَيْعَتِنِي ضَيْعَكَ اللَّهُ»؛ هنگامی که نماز در اول وقت خوانده شود به سوی صاحبش باز می گردد در حالی که سفید و نورانی است و به او می گوید: مرا محفوظ داشتی خداوند تو را حفظ کند و هنگامی که در غیر وقت و بدون رعایت حدود انجام شود به صاحبش باز می گردد در حالی که سیاه و تاریک است و به او می گوید مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند». ^۱

جمله «وَأَعْلَمْ...» همان‌گونه که در بالا اشاره شد دو معنا دارد یکی اینکه در دنیا سایر اعمال انسان تابع نماز اوست اگر نماز را به درستی انجام دهد از برکت نماز سایر اعمال او نیز به درستی انجام خواهد گرفت و دیگر اینکه در آخرت همان‌گونه که در روایات آمده نخستین چیزی که مورد حساب قرار می‌گیرد، نماز است و سپس سایر اعمال: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبْلَ مَا سِوَاهَا؛ نخستین چیزی که بندگان با آن حساب می‌شوند نماز است اگر نماز مقبول شد بقیه اعمال نیز قبول می‌شود». ^۲

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۸، باب من حافظ على صلاته، ح ۴.

۲. همان مدرک.

بخش پنجم

وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءٌ، إِمَامُ الْهُدَىٰ وَإِمامُ الرَّدَىٰ وَوَلِيُّ النَّبِيٰ، وَعَدُوُّ النَّبِيٰ.
لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ ﷺ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أَمْتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا؛ أَمَّا
الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشَرِّكِهِ. لَكُنِّي أَخَافُ
عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالَمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعُلُ مَا تُنْكِرُونَ.

ترجمه

در بخش دیگری از این نامه آمده است: امام هدایت و امام گمراهی هرگز یکسان نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود رسول خدا ﷺ به من فرمود: من بر امتم نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک، چرا که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می دارد و مشرک را خداوند به وسیله شرکش (رسوا و) خوار و ذلیل می کند. تنها آنان که از شرشان بر شما می ترسم کسانی اند که در دل منافقاند، و در زبان به ظاهر دانا (و مؤمن)، سخنانی می گویند که شما می پستدید؛ ولی اعمالی انجام می دهند که شما آن را راز شت و ناپسند می شمارید.

شرح و تفسیر

تنها از این گروه بترسیم

در آخرین بخش از این نامه مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده (و از تعبیر به «منه» بر می آید که آنچه در نهجه البلاغه آمده تمام نامه نبوده، بلکه بخش هایی از آن است) امام علیہ السلام به نکته ای بسیار مهم و اساسی توجه کرده و می فرماید: «امام

هدایت و امام گمراهی هرگز یکسان نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود؛ (وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءٌ إِمَامُ الْهُدَىٰ وَإِمَامُ الرَّدَىٰ^۱ وَأَلِيٰ
الثَّبِيِّ، وَعَدُوُّ الثَّبِيِّ^۲).)

روشن است که تعبیر به «إِمَامُ الْهُدَىٰ» در این جمله اشاره به خود آن حضرت و تعبیر به «إِمَامُ الرَّدَىٰ» اشاره به معاویه است که بر خلاف دستور پیامبر و خواسته قاطبه مسلمین پرچم مخالفت بر افراسht و جنگ‌های خونین و هلاکت بسیاری از مسلمین را سبب گردید.

واژه «امام» غالباً به معنای پیشوای حق است؛ ولی گاه در پیشوای باطل هم به کار می‌رود. در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»؛ و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند.^۲ دلیل تطبیق «إِمَامُ الرَّدَىٰ» در جمله فوق بر معاویه افزون بر قرائن حالیه، صراحت بخش‌هایی از این نامه است که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده است؛ در بخشی از این نامه طبق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده است می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَدَعْوَةُ الْكِذَابِ ابْنِ هِنْدٍ؛ از خواسته‌ها و دعوت‌های این مرد دروغگو فرزند هند (جگر خوار) پرهیزید».

آن‌گاه امام علیه السلام در تکمیل همین سخن به حدیثی از پیغمبر اکرم علیه السلام استناد می‌جوید و می‌گوید: «رسول خدا علیه السلام به من فرمود: من بر امتم نه از مؤمن می‌ترسم و نه از مشرک، چرا که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می‌دارد و مشرک را خداوند به وسیله سرکشی (رسوا و) خوار و ذلیل می‌کند. تنها آنان که از شرshan بر شما می‌ترسم کسانی‌اند که در دل منافقند و در زبان به ظاهر دانا، سخنانی می‌گویند که شما می‌پسندید؛ ولی اعمالی انجام می‌دهند که شما آن را زشت

۱. الردى از ریشه اردی بروزن رأی به معنای هلاکت و یا سقوط از بلندی توأم با هلاکت است.

۲. قصص، آیه ۴۱.

و ناپسند می‌شمارید»؛ (وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أَمْتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَسْعَهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ^۱ اللَّهُ بِشَرِّكِهِ. وَلَكِنِي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ^۲، عَالِمِ الْلِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.) این یک واقعیت است که مؤمنان واقعی پشت و پناه اسلام و امت اسلامی هستند و مشرکان شناخته شده به سبب شرکشان، مردم از آنها فاصله می‌گیرند و اگر بخواهند از در عداوت در آیند، مؤمنان به فرمان خداوند دست به دست هم می‌دهند و آنها را در هم می‌کوبند؛ ولی مشکل بزر جامعه اسلامی و هر جامعه‌ای دشمنانی هستند که لباس دوستی بر تن می‌کنند، همان افراد دو چهره‌ای که چهره زیبایی از خود نشان می‌دهند و چهره رشت درونی خود را مستور می‌دارند، در میان صفوف مسلمانان رفت و آمد دارند و از اسرار آنها آگاه می‌شوند و هر جا بتوانند از پشت به آنها خنجر می‌زنند. آیات الهی و سنت پیامبر ﷺ را دست آویز خود قرار می‌دهند؛ ولی در عمل بر خلاف رفتار می‌کنند. مصدق بارز این سخن در زمان علی ؓ، معاویه و اطرافیانش بودند که به نام خونخواهی عثمان که ظاهراً جانشین پیامبر اکرم ﷺ بود، قیام کردند و به هنگام ناچاری قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بالا بردنده. نماز می‌خواندند و در نماز جمعه سخنان زیبا و موافق کتاب و سنت می‌گفتند؛ ولی برای تضعیف امام هدایت؛ علی ؓ که هم از سوی خدا منصوب شده بود و هم از سوی خلق، هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند. از قتل بی‌گناهان و غارت اموال مسلمین و شبیخون زدن به مناطق مرزی عراق ابا نداشتند و با استفاده از این روش سرانجام توانستند بر جای پیغمبر اکرم ﷺ تکیه زنند و اسلام را به قهقران برند.

۱. «یقمع» از ریشه «قمع» بر وزن «منع» به معنای بازداشت و مغلوب ساختن و خوار کردن است.

۲. «جَنَانٌ» به معنای قلب و «جِنَانٌ» جمع «جِنَةٌ» به معنای باغ و بهشت است و همه اینها از ریشه «جن» بر وزن «فن» به معنای مستور شدن گرفته شده و از آنجاکه قلب در درون سینه مستور است و زمین باغ‌ها در زیر درختان مستور است، این واژه در مورد آنها به کار رفته است.

نکته‌ها

۱. خطر منافقان

امام علیه السلام در این نامه از خطر مهمی که محمد بن ابی بکر و جامعه مردم مصر، بلکه همه جوامع اسلامی را تهدید می‌کند؛ یعنی خطر منافقان سخن به میان آورده و مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: مؤمن، مشرک و منافق سپس می‌فرماید: مؤمنان هیچ خطری برای جامعه اسلامی ندارند، زیرا ایمانشان به آنها اجازه نمی‌دهد دست به کاری بزنند که خطری برای اسلام و مسلمین ایجاد کند و مشرکان معاند که به اصطلاح شمشیر را از رو بسته‌اند خطر آنها نیز چندان مهم نیست، زیرا شناخته شده‌اند و مسلمانان با ایمان، مراقب توطئه‌های آنها هستند؛ اما مشکل مهم از سوی منافقان است کسانی که در میان اهل ایمان زندگی می‌کنند و به اصطلاح شمشیر را زیر لباس بسته‌اند، سخنانی می‌گویند که خوشایند مؤمنان است و افکار و عواطف آنها را به سوی خودشان جلب و جذب می‌کنند؛ اما در لحظات حساس و هنگامی که فرستی به دست آورند زهر خود را می‌ریزند و ضربه به اسلام و مسلمین می‌زنند.

گرچه آنها نفاق خود را مکثوم می‌دارند و تخریب را به صورت پنهانی انجام می‌دهند ولی چنان نیستند که نتوان آنها را با دقت تشخیص داد. قرآن مجید علائم متعددی برای شناخت اهل نفاق در سوره «بقره» و سوره «منافقون» بیان فرموده که با دقت در آن می‌توان آنها را شناخت و از خطرات آنها مصون ماند. درباره ریشه‌های نفاق و برنامه‌ریزی دقیق منافقان و نفاق در طول تاریخ و خطرات این گروه بحث‌های مشروحی در خطبه ۱۹۴ (جلد هفتم از صفحه ۶۰۶ تا ۶۱۹) و همچنین در ذیل خطبه ۲۱۰ بیان شده است.

۲. نامه‌ای عجیب از معتقد عباسی

از شگفتی‌های دوران عباسیان نامه‌ای است که معتقد عباسی به صورت -

بخشنامه‌ای مستدل برای نواحی مختلف فرستاد. این نامه را مورخ معروف، طبری در حوادث سال ۲۸۴ در تاریخ خود نقل کرده و کامل ابن اثیر (هرچند با لحن مخالف) به آن اشاره کرده است و ما آن را از شرح نهج‌البلاغة ابن ابی‌الحدید که از آن تلخیص خوبی دارد نقل می‌کنیم.

ابن ابی‌الحدید در جلد ۱۵ از شرح نهج‌البلاغة خود در ذیل همین نامه امام علی^ع به محمد بن ابی‌بکر می‌نویسد: طبری چنین می‌گوید: در این سنّه (سنّه ۲۸۴) معتقد عباسی تصمیم گرفت لعن معاویه را بر تمام منابر گسترش دهد و دستور داد نامه‌ای نوشتند (مستدل) که برای مردم خوانده شود. وزیرش عبید الله بن سلیمان او را از ایجاد تنش در میان گروهی از مردم بر حذر داشت و گفت: ممکن است این کار به فتنه بینجامد؛ ولی معتقد اعتمایی به سخنان او نکرد.

نخستین چیزی که معتقد به آن ابتدا کرد این بود که مردم مشغول کار خود باشند و از اجتماعات بپرهیزنند و عصیت را کنار بگذارند و به عنوان شهادت دادن، نزد سلطان نروند مگر اینکه از آنها خواسته شود و داستان سرایان را از نشستن بر سر جاده‌ها (و گرداوری مردم در اطراف خود) منع کنند و دستور داد نسخه‌هایی از این نامه تهیّه شود و در دو طرف بغداد در محلات و کوچه‌ها و بازارها روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی همان سال برای مردم بخوانند سپس روز جمعه از آن خودداری کنند و از اجتماع مردم به صورت گروهی در دو مسجد معروف بغداد جلوگیری کنند و به سقاها ای که در آن دو مسجد به مردم آب می‌دادند، سفارش شد که برای معاویه طلب رحمت نکنند چون قبلًاً عادت آنها براین بود که به هنگام آب دادن برای او طلب رحمت می‌کردند.

به هر حال روز جمعه نامه خوانده نشد، هرچند مردم انتظار داشتند آن را استماع کنند. در این هنگام وزیر معتقد «عبید الله بن سلیمان» متولی به قاضی یوسف شد که حیله‌ای بیندیشد و معتقد را از این کار منصرف نماید. قاضی یوسف به

سراغ معتقد رفت و گفت من از این می ترسم که تو ده مردم با شنیدن این نامه حرکتی اعتراض آمیز آغاز کنند. معتقد گفت: من با شمشیر آنها را بر سر جای خود می نشانم. قاضی گفت: با آل ابو طالب چه خواهی کرد؟ آنها از این موقعیت استفاده می کنند و در همه جا مردم را به سوی خود دعوت می نمایند و به یقین توجه مردم به آنها بیشتر از توجه به بنی العباس است. معتقد با شنیدن این سخن ساكت شد و پاسخی نداد و بعد از آن اقدامی در این زمینه نکرد.

نامه بسیار مفصل و مستدل است و بخشی از آن چنین است: «خبرهایی به امیر مؤمنان (منظور در اینجا معتقد عباسی است) رسیده که گروهی از مردم گرفتار اشتباهاتی در دین خود و فسادی در عقاید و تعصباتی نابجا شده‌اند که عامل اصلی آن پیشوایان ضلالت بوده‌اند و از این رو سنت پیغمبر ﷺ را رها کرده و به بدعت‌ها روی آورده‌اند.

این جریان بر امیر مؤمنان سخت آمده و سکوت در برابر آن را جایز نشمرده و آن را مخالف وظایف دینی خود دیده که باید در برابر انحرافات ساكت نشیند و برای ارشاد جاهلان و اقامه حجت در مقابل معاندان قیام کند.

به همین دلیل امیر المؤمنین (معتقد) به شما مسلمانان خبر می دهد که خداوند متعال، پیغمبر اکرم ﷺ را به آیینش مبعوث ساخت و به او فرمان داد که فرمان خدا را اجرا کند. آن حضرت از خانواده خود شروع کرد؛ گروهی ایمان آورده و دعوت او را پذیرفتند و سر بر فرمانش نهادند و گروهی به مخالفت برخاستند و از هرگونه کارشکنی فروگذاری نکردند - سپس بعد از ذکر اعمال این دو گروه با عباراتی جالب و زیبا چنین ادامه می دهد - بدترین دشمن پیغمبر اسلام ﷺ و کسی که از همه بیشتر مخالفت می کرد و سر آغاز هر جنگ و عداوتی بود و آغازگر هر فتنه‌ای محسوب می شد و هر پرچمی بر ضد اسلام برافراشته می شد، صاحب و رهبر و رئیس آن ابوسفیان و پیروانش از بنی امیه ملعون در

کتاب خدا و بر زبان پیغمبر اکرم ﷺ در مواقف متعدد بودند. سر انجام اسلام پیشی گرفت و این دشمن سرسخت مغلوب و منکوب شد و به ناچار در برابر اسلام تسلیم گشت در حالی که قلبش اسلام را نپذیرفته بود و شرک و کفر را در دل پنهان می‌داشت. خداوند در قرآن مجید درباره آنها فرموده: «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ»^۱ و همه اتفاق دارند که این شجره ملعونه همان بنی امیه هستند و در سنت نبوی که راویان ثقه آن را نقل کرده‌اند، وارد شده که پیغمبر اکرم ﷺ روزی ابوسفیان را بر چهارپایی سوار دید که معاویه زمام آن را در دست داشت و یزید (برادر معاویه) آن چهارپا را می‌راند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَعْنَ اللَّهِ الرَّاكِبَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِقِ؛ خَدَا لَعْنَتَ كَنْدَ سَوَارِ وَزَمَادَارِ وَكَسَىِ كَهْ آنَ رَا ازْ پِشْتَ سَرِ مَى رَانَدِ».

نیز راویان روایت کرده‌اند که در روز بیعت عثمان، ابوسفیان - که در آن زمان نایینا شده بود (و حاضران در مجلس) که گمان می‌کرد همه از بنی امیه هستند - صدا زد: «تَلَفَّقُوهَا يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ تَلَفَّقَ الْكُرْرَةُ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٌ؛ ای فرزندان عبد شمس - ای بنی امیه - خلافت را همچون گوی از میدان برپایید به خدا سوگند نه بهشتی در کار است و نه دوزخی» و این عبارت به یقین کفر صریح است که لعنت الهی شامل حال گوینده آن می‌شود.

در روایت دیگری آمده است که ابوسفیان روز فتح مکه بلال را بر بام کعبه دید - هنوز نایینا نشده بود - که مشغول اذان است و می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؛ ابو سفیان گفت: خوشابه حال عتبه بن ربیعة (یکی از بستگان ابوسفیان که در جنگ بدر کشته شده بود) که از دنیا رفت و چنین منظره‌ای را ندید.

در روایت دیگری آمده که پیغمبر اکرم ﷺ خواب و حشتناکی دید و ناراحت شد؛ می‌گویند بعد از این خواب پیغمبر اکرم ﷺ خندان دیده نشد، زیرا در خواب دیده بود عده‌ای از بنی امیه مانند میمون‌ها به روی منبرش بالا می‌روند و پایین می‌آیند.

در روایت دیگری آمده، روزی پیغمبر ﷺ فرمود: «از این گذرگاه کوه که می‌بینی به زودی مردی بیرون می‌آید که بر مذهب من محشور نخواهد شد» ناگهان معاویه ظاهر شد.

در حدیث دیگری پیغمبر فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِي فَاقْتُلُوهُ، هُنَّكَامِيَّ كَمَا يَعْوَيْهُ رَأْبُرْ مَنْ بَيْنِيْدُ او رَا بَهْ قَتْلَ بَرْ سَانِيدُ» و روایات کوینده دیگری درباره معاویه که در کتب معروف نقل شده است.

سپس در ادامه این نامه داستان شهادت عمار یاسر به وسیله لشکر شام نقل شده که پیغمبر ﷺ خطاب به او فرموده بود: «گروه طغیان‌گر تو را می‌کشند در حالی که تو آنها را به بهشت می‌خوانی و آنها تو را به دوزخ دعوت می‌کنند». آن‌گاه به شهادت گروهی از صلحاء و بزرگان اسلام از نیکان اصحاب و تابعین و اهل فضیلت و دین، به دست معاویه به طور مشروح اشاره می‌کند، افرادی مانند «عمرو بن حمق خزاعی» و «حجر بن عدى الکندي».

سپس به معرفی فرزندش یزید، آن شراب‌خوار مست میمون باز اشاره کرده و جنایت معاویه را در گرفتن بیعت برای او با قهر و غلبه و تهدید و تطمیع، یادآور می‌شود.

آن‌گاه به بخشی از کفریات یزید می‌پردازد از جمله تمسمک او به شعر ذیل که آشکارا دم از کفر و شرک و بی‌ایمانی می‌زند آنچا که می‌گوید:

لَيَتَ أَشْيَاطِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْغَزْرَاجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسْلِ

ای کاش نیاکان من که در میدان بدر بودند، ناله خزرج را از ضربات نیزه‌ها

مشاهده می‌کردند.^۱

سپس در ادامه می‌افزاید: اضافه بر اینها بنی مروان (شاخه‌ای از بنی امیه) احکام خدا را آشکارا دگرگون یا تعطیل کردند؛ اموال بیت‌المال را در میان خود تقسیم نمودند؛ احترام حرم مکه را سلب کردند و از هرگونه تخریب و آتش‌سوزی در خانهٔ خدا ابا نداشتند و پناهندگان به آن را کشتند و زمین را از جور و عدوان پر کردند و ظلم آنها همهٔ بلاد را فراگرفت تا آنکه خشم خدا بر آنها فرود آمد و قهر و غضب الهی بر آنان نازل شد. گروهی از خاندان پیامبر ﷺ برخاستند و از آنها انتقام گرفتند و بدین وسیله، خون آنها و پدران مرتدشان ریخته شد و خداوند ظالمان را ریشه‌کن ساخت.

آنگاه در ادامه این نامه می‌افزاید: ای مردم! اوامر الهی را اطاعت کنید آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَعْنُ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا»^۲ و نیز می‌فرماید: «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ الْلَاعِنُونَ»^۳ بنابراین بر شما ای مردم! لازم است کسی را که خدا و رسولش او را لعن کرده، لعن کنید.

آنگاه ابوسفیان و معاویه و یزید و مروان بن حکم و فرزندان و نوه‌های آنها را

۱. اصل این شعر از «عبدالله زبعاء» است که از دشمنان سرسخت رسول خدا ﷺ بود و در روز احد بعد از شهادت گروهی از مسلمین که از طایفهٔ خزرج بودند این شعر را با اشعار دیگر سرود و یزید آن را طبیق بر حانهٔ کربلا کرد و منظورش این بود که ای کاش نیاکان من از بنی امیه امروز بودند و ناله و زاری اهل بیت امام حسین علیه السلام و یارانش را مشاهده می‌کردند.

طبیری آیات دیگر یزید را نیز در کتاب خود نقل کرده که در متن نامهٔ معتقد وجود داشته است هرچند ابن ابی الحدید در تخلیص خود آن را حذف کرده و از جمله آن آیات این است:

فَأَخْلُوا وَاسْتَحْلُوا فَرَحًا
ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا شَلْ
لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ قَلًا

«نیاکان من اگر این کار مرا می‌دیدند هلهله می‌کردند و فریاد شوق برمی‌کشیدند و می‌گفتند: ای یزید دست مریزاد، بنی هاشم داعیه سلطنت داشتند و (آن را به نام دین و آیین خدا و انmod کردن) نه خبری از سوی خدا آمد و نه وحی نازل شده است.

۲. احزاب، آیهٔ ۶۴.

۳. بقره، آیهٔ ۱۵۹.

لعن می‌کند و می‌افزاید: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَئِمَّةَ الْكُفَّارِ وَقَادَةَ الضَّلَالِ وَأَعْدَاءَ الدِّينِ مُجَاهِدِي الرَّسُولِ وَمُعَطَّلِي الْاِحْکَامِ وَمُبَدِّلِي الْکِتَابِ وَمُنْتَهِکِي الدَّمِ الْحَرَامِ؛ خداوندا پیشوایان کفر و رهبر ضلالت و دشمنان دین و آنها که با رسولت جنگ کردند و احکام را تعطیل نمودند و کتابت را تحریف کردند و خون بی‌گناهان را ریختند، لعن و نفرین فرما».

آنچه در بالا آمد بخش فشرده‌ای از نامه طولانی «معتضد عباسی» است که در منابع معروف تاریخی نقل شده است.^۱

بدیهی است که نقل نامه «معتضد بالله» به معنای تأیید تمام کارهایش در دوران خلافتش نیست.

این نکته نیز قابل توجه است که مخالفت وزیر معتضد «عبيد الله بن سلیمان» با نشر این نامه به این سبب بود که در حالاتش نوشتند: «کَانَ مُثْحَرِفًا عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام؛ با امیر مؤمنان علی علیه السلام مخالف بود» و شورش مردم بهانه‌ای بیش نبود.

* * *

۱. تاریخ طبری، ج. ۸، ص. ۱۸۲-۱۸۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج. ۱۵، ص. ۱۷۳-۱۸۰.

۲۸

وَمِنْ كِتابِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَواباً

از نامه‌های امام علی است

که در پاسخ معاویه نگاشته است^۱

قَالَ الشَّرِيفُ: وَهُوَ مِنْ مَحَاسِنِ الْكُتُبِ

شریف رضی می‌گوید: این نامه از نامه‌های بسیار جالب است.

نامه در یک نگاه

این نامه همان‌گونه که در طلیعه آن در نهج‌البلاغه آمده، پاسخی است به یکی

۱. سند نامه:

نویسنده مصادر نهج‌البلاغه (مرحوم سید عبد الزهراء الحسينی الخطیب) می‌نویسد: این نامه از نامه‌های مشهور حضرت است و متن آن به قدری عالی است که ما را از بررسی سندهای بی‌نیاز می‌کند (و پیداست که از غیر امام علی صادر نشده است) اضافه بر این قبل از سید رضی، ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، آن را با اضافاتی آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۸) و در جایی دیگر درباره این نامه می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی آن را باتفاقات‌هایی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد از منبع دیگری از غیر نهج‌البلاغه استفاده نموده‌اند، قلتشندي در کتاب صبح الاعشی و نوبتی در نهایة الارب است (همان مدرک، ص ۲۷۵).

از نامه‌های معاویه به امام علیه السلام؛ که معاویه در آن بسیار جسورانه با امام علیه السلام سخن گفته و از هیچ‌گونه هتاکی فروگذار نکرده است. در بخش اول از نامه‌اش به عظمت پیغمبر اکرم علیه السلام و اسلام پرداخته و آن را مقدمه‌ای برای بیان فضایل اصحاب و یاران آن حضرت قرار داده سپس به طرفداری از خلیفه اول، دوم و سوم پرداخته و از منزلت اولی و دومی و مظلومیّت سومی سخن به میان آورده و امام علیه السلام را متهم ساخته که در قتل عثمان شرکت داشته و نیز متهم به حسادت ابوبکر و کراحت خلافت عمر نموده و در همه جا از تعبیرات زننده و نیش‌های رشت و آزار دهنده کمک گرفته و در پایان امام علیه السلام را با نهایت بی‌ادبی متهم به لجاجت نموده و می‌گوید: قتل عثمان را به ما بسپار و شورایی برای انتخاب خلیفه پیغمبر اکرم علیه السلام آماده ساز؛ ما بیعت تو را نپذیرفت‌ایم و سر بر فرمان نمی‌نهیم و بهره تو از ناحیه ما تنها شمشیر است و تا پایان ایستاده‌ایم.

از تعبیرات این نامه کاملاً پیداست که معاویه دو هدف را دنبال می‌کرده است: نخست اینکه امام علیه السلام را عصبانی و خشمگین کند تا سخنان تندی بگوید و آن را بهانه قرار دهد و پیراهن عثمان دیگری بسازد و نیز درباره خلفای سه گانه زیاد اغراق می‌کند و امام علیه السلام را به حسادت نسبت به آنها متهم می‌سازد تا امام علیه السلام بر ضد آنها بگوید و آن نیز ضمیمه پیراهن عثمان شود.

این سخن یک استنباط نیست، بلکه مطلبی است که صریحاً در تاریخ آمده که بر زبان عمرو عاص جاری شد، این ابی الحدید می‌نویسد: عمرو بن عاص به معاویه سفارش کرد که نامه‌ای برای علی علیه السلام بنویسد تا او را شدیداً تحریک کند و به خشم آورد تا سخنی از او در جواب صادر شود که اسباب نکوهش او گردد و روش او را ناهنجار سازد. مخصوصاً تأکید کرد تا می‌توانی از ابوبکر و عمر در نامه‌ات تعریف کن. معاویه نیز پیشنهاد عمرو بن عاص را پذیرفت و نامه‌ای را که در بالا به خلاصه آن اشاره کردیم برای او نوشت.

اما عصارة نامه امام علیؑ در یک نگاه:

این نامه مشتمل بر چند بخش است؛ امام علیؑ در بخش اول به افشاری ادعاهای دروغین معاویه می‌پردازد و در پاسخ او که نوشته بود: خداوند محمد را برای دینش برگزید و با یارانش او را تأیید کرد امام علیؑ از این بیان بسیار اظهار شگفتی می‌کند و می‌گوید: تو را با این امور چکار، داستان تو مانند داستان کسی است که خرما را به سرز مین هَجَر ببرد (منطقه‌ای است بسیار پر خرما که در بحرین قرار دارد و این ضرب المثل شبیه ضرب المثلی است که ما در فارسی داریم و می‌گوییم: کار فلان کس همچون زیره به کرمان بردن است) و یا استاد بزر خود را به مسابقه دعوت نماید؛ بر سر جایت بنشین و فضایل خاندان ما را برای ما که از آن آگاه‌تریم بازگو نکن.

در بخش دوم، امام علیؑ به منظور یادآوری نعمت‌های خدا -نه برای آگاه‌کردن معاویه که او از این امور باخبر بود -به بیان فضایل بنی‌هاشم پرداخته و از حمزه سیدالشہدا و جعفر طیار سخن به میان می‌آورد و در پایان می‌افزاید: اگر خداوند نهی از خودستایی نکرده بود، فضایل فراوانی را بر می‌شمردم که دل‌های مؤمنان از آن باخبر و گوش‌های شنوندگان با آن آشناست.

در سومین بخش از نامه، اشاره به نکته اصلی ادعاهای معاویه می‌کند و به مقایسه‌ای میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه می‌پردازد و می‌فرماید: ما علاوه بر اینکه از خویشاوندان نزدیک پیامبریم، آیین او را پیش از همه پذیرفته‌ایم و بیش از همه با آن آشناییم و به همین دلیل به خلافت سزاوارتریم. مگر مهاجران در روز سقیفه با استناد به خویشاوندی پیامبر علی‌بْنِ‌اللهؑ بر انصار که مدعی خلافت بودند، پیروز نشدند؟ اگر این امر دلیل برتری است پس حق با ماست.

در بخش چهارم این نامه به نقد یکی دیگر از سخنان جسورانه و بسیار پایه معاویه پرداخته، می‌فرماید: تو نوشته‌ای مرا همچون شتر مهار شده به سوی

بیعت می‌کشانندند با این سخن خود را رسوا کردی، زیرا مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود مادامی که در دین خود ثابت قدم بماند. تو در مورد عثمان و چگونگی رفتار من با او سخن گفته‌ی. چه کسی بیشتر با عثمان دشمنی کرد؟ آن‌کس که به یاری او برخاست و از او خواست که به کار مردم رسیدگی کند تا شورش فرو نشیند؟ (اشارة به توصیه‌های امام علیه السلام به عثمان است) یا آن‌کس که عثمان از او یاری طلبید و او دریغ کرد و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد (اشارة به وضع معاویه در برابر قتل عثمان است).

در پنجمین و آخرین بخش از نامه، امام علیه السلام در پاسخ تهدید معاویه به لشکرکشی و حمله نظامی می‌فرماید: تو با این سخن مرا به خنده و داشتی، فرزندان عبدالمطلوب را در کجا دیدی که پشت به دشمن کنند و یا از شمشیر او بهراسند؟

* * *

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرٌ فِيهِ اصْطِفَاءُ اللَّهِ مُحَمَّداً^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} لِرِبِّنِيهِ، وَتَأْيِيدَهُ إِيَّاهُ بِمَنْ أَيَّدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَلَقَدْ خَبَأْنَا الدَّهْرَ مِنْكَ عَجَباً؛ إِذْ طَفَقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ، أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى النَّضَالِ. وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ. وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلُ وَالْمَفْضُولُ، وَالسَّائِسَ وَالْمَسْوَسِ! وَمَا لِلْطُّلَقاَءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلَقاَءِ، وَالثَّمَيْزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَتَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ! هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا! أَلَا تَرْبَعُ إِيَّاهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظَلْعِكَ، وَتَعْرُفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ، وَتَتَأْخُرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدْرُ! فَمَا عَلَيْكَ غَلَبةُ الْمَغْلُوبِ، وَلَا ظَلْفُ الظَّافِرِ!

توجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامهات به من رسید نامهای که در آن یادآور شدهای که خداوند محمد^{صلی الله علیہ و سلّم} را برای آینیش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد به راستی دنیا چه شکفتی هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می ماند که خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هجر (سرزمینی که مرکز خرما بود) می برد، و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید. تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند! مطلبی را یادآور

شده‌ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زیانی به تو نمی‌رساند، اساساً تو را با برتر و غیر برتر و ریس و زیردست چکار؟ اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیّت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟! هیهات! تو خود را در صفوی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار به جایی رسیده که محکومی می‌خواهد خودش به داوری بنشیند. ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی، و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی، و چرا به آنجا که مقدرات برای عقب راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بعد از رحلت پیامبر اکرم علیه السلام) چکار؟ تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طرف و آن طرف حرکت می‌کنی.

شرح و تفسیر

چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟

همان‌گونه که در بالا آمد، این نامه به گفتة مرحوم شریف رضی از جالب‌ترین نامه‌هast که امیر مؤمنان علیه السلام در آن، مسائل مهمی را با عبارات بسیار گویا و رسابه معاویه گوشزد کرده است.

در آغاز به بحثی اشاره می‌کند که معاویه درباره عظمت پیامبر اکرم و آیین او ذکر کرده و می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامهات به من رسید نامه‌ای که در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمد علیه السلام را برای آیینش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد به راستی دنیا چه شگفتی‌هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می‌خواهی مارا از آنجه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می‌ماند که

خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هَجَر (سرزمینی که مرکز خرما بود) ببرد و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید؛ (أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَيْنَاكِ تَذْكُرُ فِيهِ اصْطِفَاءَ اللَّهِ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ الْبَشَرُ لِدِينِهِ، وَتَأْيِيدهِ إِيَّاهُ بِمِنْ أَيْدِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَقَدْ حَبَّاً لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَباً؛ إِذْ طَفَقَتْ ۚ تُخْبِرُنَا بِبِلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا، وَنَعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَيْنَنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمَرِ إِلَى هَجَرِ، أَوْ دَاعِيِ مُسَدِّدِهِ إِلَى النِّضَالِ^۴).

امام علیؑ برای بیان زشت بودن سخنان معاویه در مورد توصیف اسلام و عظمت پیغمبر اکرم علیؑ برای علیؑ که نخستین مسلمان و نفس پیغمبر اکرم علیؑ و نقطه مرکزی اسلام بعد از رسول خدا علیؑ بوده، دو مثال ذکر فرموده که هر یک از دیگری رساتر و گویاتر است. نخست به ضرب المثل معروف عرب تمثیل جسته که می‌گویند: «فُلَانُ كَنَاقِلِ التَّمَرِ إِلَى هَجَر» این ضرب المثل مربوط به تاجری است که از شهر هَجَر (یکی از شهرهای بحرین) که مرکز پرورش خرما بود برخاست و به بصره آمده تا متابعی خریداری کند و به هَجَر ببرد هرچه نگاه کرد چیزی ارزان‌تر از خرما ندید. سرمایه خود را تبدیل به خرما کرد و آن را به هَجَر آورد و در انتظار گران شدن خرما آنها را در انبار ذخیره نمود؛ ولی از بخت بد او روز به روز خرما ارزان‌تر شد تا آنجا که خرمahای او در انبار فاسد گشت و سرمایه‌اش بر باد رفت. این ضرب المثل را عرب درباره کسی می‌گوید که بخواهد

۱. «طفقت» از ریشه «طفق» بروزن «طبق» به معنای آغاز کردن و شروع نمودن در انجام کاری است.

۲. «بِلَاءَ» به معنای امتحان و آزمایش است و از آنجاکه گاه به وسیله نعمت کسی را آزمایش می‌کنند و گاه به وسیله مصیبیت، این واژه در معنای نعمت و درد و رنج و مصیبیت هر دو به کار می‌رود و در جمله بالا به معنای نعمت است.

۳. «مسدِد» از ریشه «سداد» بروزن «نهاد» به معنای استواری و استحکام است و سد را بدین جهت سد گفته‌اند که دیوارهای محکم و استوار دارد و مسدد به معنای کسی است که دیگری را تعلیم می‌دهد و استوار می‌دارد.

۴. «نضال» به معنای تیراندازی دو نفر به یکدیگر است و سپس به هرگونه مبارزه و درگیری و کشمکش اطلاق شده است.

مطلوبی نزد کسی بیان کند که او از آن آگاهتر و داناتر است. معاویه نیز در واقع شبیه آن تاجر احمق بود که می خواست عظمت اسلام و پیامبر اکرم علیه السلام را برای علیه السلام شرح دهد و معادل این ضرب المثل در فارسی همان چیزی است که معروف است می گوییم: فلان کس زیره به کرمان می برد یا حکمت به لقمان می آموزد.

در مثال دوم، امام علیه السلام معاویه را به تیراندازی (ناشی) تشیبیه می کند که نزد استادی درس تیراندازی فراگرفته سپس جسورانه در مقابل استاد برمی خیزد و اوراد عوت به مسابقه برای امتحان و آزمایش او می کند که کاری است مضحك و خنده آور.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: امام علیه السلام در این تشیبیه تواضع فراوانی نموده که معاویه را به عنوان شاگردی، هر چند نا آگاه و جسور برای خود پذیرفته است.

به هر حال آنها که می خواهند بعد از پیغمبر اکرم علیه السلام راستین را بیاموزند، کانونش سخنان و رفتار علیه السلام است و چقدر زشت و ناپسند است که دورافتادگان و «طلقاً» بخواهند اسلام را به آن حضرت معرفی کنند.

آن گاه امام علیه السلام به بخش دیگری از سخنان معاویه که درباره صحابه پیامبر علیه السلام است و به خلیفة اول و دوم و سوم اشاره کرده، می پردازد و چنین می فرماید: «تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند مطلبی را یاد آور شده ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زیانی به تو نمی رساند اساساً تو را با برتر و غیر برتر و رییس و زیردست چکار»؛ (وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اعْتَزَّ لَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمَهُ ۖ وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسَّائِسَ وَالْمَسْوَسَ!).

همان گونه که در سابق اشاره شد هدف معاویه از بردن نام خلیفة اول و دوم و سوم و ذکر فضایل آنها در نامه خود این بوده است که امام علیه السلام را عصبانی کند و

۱. «ثلم» در اصل به معنای شکستن و شکاف دادن و معنای اسم مصدری آن همان شکاف و عیب است؛ سپس به هرگونه خسارت زدن، و عیب نهادن اطلاق شده و در جمله بالا به معنای ضرر و زیان به کار رفته است.

سخنی بگوید و او آن را بهانه کار خود سازد. امام طیلہ با جمله‌های بسیار متین و حساب شده‌ای که در این فراز از نامه است او را به کلی از میدان برون کرده و سر به زیر ساخته است. در واقع امام طیلہ می‌خواهد بفرماید که تو فرزند ابوسفیان، جرثومه کفر و شرک و بت پرستی و دشمن شماره یک اسلام و آتش افروز جنگ‌های ضد اسلامی هستی. تو در دامان هند جگرخوار پرورش یافته‌ای و خاندان تو با اسلام بیگانه بوده است اکنون می‌خواهی برای صحابه پیغمبر ﷺ تعیین مقام کنی و فاضل و مفضول بسازی.

حضرت در ادامه به صورتی کوبنده‌تر و آشکارتر می‌افزاید: «اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیّت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟؛ (وَمَا لِلْطُّلُقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ التَّمْيِيزُ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَتَرْتِيبُ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَعْرِيفُ طَبَقاَتِهِمْ!).

گویا فراموش کرده‌ای که تو در روز فتح مکه که آخرین سنگر دشمنان اسلام فتح شد، زیر تیغ مجاهدان بودی و راهی برای فرار نداشتی و همچنین پدرت ابوسفیان، به همین دلیل در برابر اسلام و رسول خدا تسلیم شدید و آن حضرت بر شما منت نهاد و همه را آزاد کرد. حال آمده‌اید بر کرسی داوری نشسته‌اید و دربارهٔ صحابه پیغمبر به قضاوت می‌پردازید؟ راستی شرم‌آور است کسی که دارای چنین سابقه‌ای است و خانواده‌ای با این پیشینه سوء دارد بخواهد در این گونه مسائل دحالت کند.

در واقع باید لبّه تیز انتقاد را متوجه کسانی کرد که امثال معاویه را بعد از پیغمبر پر و بال دادند و سوابق او را فراموش کردند و فرمانداری بخش عظیمی از کشور اسلام را به او سپردنند. آری در زمان خلیفه دوم بود که معاویه به این مقام منسوب شد و سرزنش، متوجه مسلمانانی است که با این فاصله کم، سوابق خاندان بنی امیه را به فراموشی سپردنند و به حکومت آنها تن در دادند و بر ضد آنها قیام

نکردند. با آن همه روایاتی که از پیغمبر اکرم علیه السلام در منابع مختلف اسلامی در مذمت بنی امیه و شخص معاویه و خطرات حکومت آنها بیان شده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن و برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «هیهات تو خود را در صفحی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار به جایی رسیده که محکومی می‌خواهد در این مسائل، داوری کند»؛ (هَيَّهَا تَلَقْدُ حَنَّٰٓ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، وَ طَفِيقٌ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا).

جمله «حنّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا» ضرب المثلی است در میان عرب که ریشه آن از آنجا گرفته شده که گروهی از بنی الحنان (طايفه‌ای از عرب) می‌خواستند با هم قمار کنند و چوب‌های تیر را برای این کار آماده کرده بودند. جد آنها یک چوب تیر عوضی و ناکارآمد در میان آن چوبهای تیر انداخت و تقسیم کننده چوبهای تیر مردی کور بود، هنگامی که به چوب تیر تقلبی برخورد کرد از صدای آن متوجه شد که آن از چوب‌های اصلی نیست گفت: «حنّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا» چوب تیری که از جنس چوب‌های اصلی نیست صدا کرد و تقلبی بودن آن فاش شد سپس این ضرب المثل را برای هر کسی که خود را داخل در قوم و جماعتی می‌کرد که شایستگی هم‌ردیفی آنها را نداشت به کار بردن و امام علیه السلام در اینجا این ضرب المثل را در مورد معاویه به کار برده که تو داری خود را با جماعتی مخلوط می‌کنی که از آنها نیستی. کفار آزاد شده روز فتح مکه کجا و مهاجران و مجاهدان نخستین کجا.^۳

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در عبارت بالا صریحاً می‌فرماید: تو با آن سوابق در زمرة محکومان هستی چگونه بر کرسی حاکمان نشسته‌ای و دعوی داوری داری؟

۱. «حنّ» از ریشه «حنین» به معنای ناله کردن و مطلق صدا دادن آمده است.

۲. «قدح» به معنای چوبه تیر است قبل از آنکه پیکان در یک طرف آن و پر در طرف دیگر قرار گیرد.

۳. اقتباس از بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶۵.

آن‌گاه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی و از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی و چرا به آنجا که مقدرات برای عقب راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبهٔ مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بعد از رحلت پیامبر ﷺ) چکار؛ (أَلَا تَرَيْعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظَلْعِكَ ۚ وَتَعْرُفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ ۖ وَتَتَخَرُّ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدَرُ فَمَا عَلَيْكَ غَلَبَةٌ الْمَغْلُوبِ، وَلَا ظَفَرُ الظَّافِرِ!).

امام علیؑ در این سه جمله، نخست به او هشدار می‌دهد که بر سر جای خود بنشیند و پا را از گلیم خویش درازتر نکند.

در جمله دوم به او دستور خودشناسی می‌دهد که تو باید بدانی مرد این میدان نیستی و از آن ناتوان تری که بخواهی زمام حکومت بخشی از کشور اسلامی را به دست بگیری و یا بخواهی برای تشخیص مهاجران و انصار و ترتیب درجات آنها به داوری بنشینی، پس چه بهتر که در همان مرتبه‌ای که مقدرات برای تورقم زده جای گیری و از آن تجاوز نکنی و در «صف النعال» بنشینی.

در جمله سوم می‌فرماید: درست است که مهاجران و انصار در مبارزه با شرک و بتپرستی غالب شدند و بتپرستان و دشمنان اسلام مغلوب گشتند؛ ولی این مربوط به پیامبر و صحابه اوست تو را چکار که در این باره سخن می‌گویی و از پیروزی مسلمین و شکست کفار به عنوان یکی از افتخارات خود بحث می‌کنی. جمله «فَمَا عَلَيْكَ...» که با فای تفريع شروع شده، اشاره به این نکته است که تو فردی عقب مانده از اسلامی که در آخرین لحظات پیروزی اسلام با پدرت

۱. «تریع» از ریشهٔ «ربع» بر وزن «رفع» به معنای توقف و انتظار است و جملهٔ «أَلَا تَرْبَعْ» یعنی چرا توقف نمی‌کنی و دست بر نمی‌داری.

۲. «ظلع» به معنای لنگیدن و لنگلنگان راه رفتن است و جملهٔ «إِرْبَعْ عَلَى ظَلْعِكَ» در میان عرب ضرب المثلی است و دربارهٔ کسی گفته می‌شود که توانایی انجام چیزی را ندارد و با تلاش بیهوده به سراغ آن می‌رود و به او گفته می‌شود: آرام بگیر.

۳. «ذرع» به معنای گشودن دست و فاصلهٔ دو دست است و «قصور ذرع» کنایه از ضعف و ناتوانی است.

ابوسفیان ظاهراً تسلیم شدید، بنابراین تو از گردونه این بحث به کلی خارج هستی که بخواهی در میان مهاجران نخستین، قضاوت کنی و درجات آنها را تعیین نمایی.

در چهارمین و آخرین جمله می‌افزاید: «تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طرف و آن طرف حرکت می‌کنی»؛ (وَإِنَّكَ لَذَهَابٌ فِي التِّبَةِ، رَوَاغٌ عَنِ الْفَصْدِ).

«تیه» در اصل به معنای سرگردانی است. سپس به بیابانی که راه به جایی نمی‌برد و انسان در آن سرگردان می‌شود اطلاق شده است همان‌گونه که به بیابان سینا که بنی اسرائیل در آن چهل سال سرگردان بودند، تیه گفته شده.

امام علیه السلام در این جمله اخیر در واقع مسیر معاویه را از دو جهت بر خطای می‌بیند؛ نخست اینکه خود را در یک وادی گرفتار کرده که در آن راه به جایی نمی‌برد و طریق مقصد نامعلوم است و دیگر اینکه به فرض که طریق مقصد معلوم باشد، او راه مستقیم را انتخاب نمی‌کند، بلکه از مسیر صحیح منحرف می‌گردد.

«رواغ» صیغه مبالغه از ریشه روغ (بر وزن ذوق) به معنای حرکت‌های انحرافی است که گاهی به این طرف و گاه به آن طرف می‌روند. می‌گویند: روباه برای اینکه به دام نیفتد، به این صورت حرکت می‌کند. امام علیه السلام به مخاطب خود در اینجا می‌گوید: تو همواره به این طرف و آن طرف مکارانه مایل می‌شوی و هرگز در مسیر اعتدال حرکت نمی‌کنی؛ گاه مدافع صحابه پیغمبر ﷺ می‌شوی و گاه در مقابل صحابه پیغمبر ﷺ دست به شمشیر می‌بری و به جنگ برمی‌خیزی.

بخش دوم

اَلَا تَرَى غَيْرُ مُخْبِرٍ لَكَ، وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللهِ احْدَثُ - اَنَّ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّىٰ إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِيدُنَا قِيلَ: سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ، وَخَصَّهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ! اَوْ لَا تَرَى اَنَّ قَوْمًا قُطِعْتُ اَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ - لِكُلِّ فَضْلٍ - حَتَّىٰ إِذَا فَعَلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الْطَّيَارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَاحَيْنِ!» وَلَوْ لَا مَا نَهَىَ اللهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرءِ نَفْسَهُ، لَذَكَرَ ذَاكِرُ فَضَائِلَ جَمَّةَ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا تَمْجُهَا آذَانُ السَّامِعِينَ. فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيمَهُ فَإِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَاعُ لَنَا.

ترجمه

من نمی خواهم (درباره فضایل بنی هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سیاست و شکرگزاری نعمت خداوند بازگو می کنم، آیا تو نمی بینی گروهی از مهاجران و انصار که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند؛ اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سید الشهداء» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله ﷺ هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت. آیا نمی بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی پیدا کردند؛ ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از مارخ داد، لقب «طیار»، پروازکننده در آسمان بهشت با دو بال، به او داده شد و اگر نه این بود که خداوند نهی از خودستایی کرده، گوینده‌ای (اشاره به خود امام است) فضایلی را بر می‌شمرد که دل‌های مؤمنان آگاه با آن آشناست و

گوش‌های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد، بنابراین دست از این سخنان بردار و گمراهان را از خود دور کن (و بدان) ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش یافتگان و تربیت شدگان و رهین هدایت ما هستند.

شرح و تفسیر امتیازهای بی‌نظیر

امام علیه السلام بعد از آنکه در فصل گذشته از این نامه، معاویه را در هدفی که داشت مأیوس ساخت، زیرا او می‌خواست با برشمودن فضایل خلفای سه‌گانه سخنی از امام علیه السلام بر ضد آنها بشنود و آن را پیراهن عثمان دیگری سازد؛ ولی امام علیه السلام دست رد بر سینه او زد و گفت تو در این میان نامحرمی و حق ورود به این مسأله و داوری میان مهاجران و انصار را نداری.

آن‌گاه در این بخش از نامه به بیان فضایل اهل بیت علیه السلام با بهترین تعبیرات و محکم‌ترین اسناد می‌پردازد تا به صورت غیر مستقیم ادعاهای معاویه را ابطال کند می‌فرماید: «من نمی‌خواهم (درباره فضایل بنی‌هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سپاس و شکرگزاری نعمت خداوند بازگو می‌کنم آیا نمی‌بینی جمعیتی از مهاجران و انصار که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند، هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سید الشهداء» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله علیه السلام هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت؛ (أَلَا تَرَى - عَيْرُ مُخْبِرٍ لَكَ، وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أَحَدٌ - أَنَّ قَوْمًا أَسْتَشْهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّى إِذَا أَسْتَشْهِدَ شَهِيدُنَا قِيلَ: سَيِّدُ الشُّهَداءِ وَخَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيهِ السَّلَامُ بِسَعْيِنَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ).

در روایات اسلامی آمده، پیغمبر اکرم ﷺ هر پنج تکبیری را که می‌گفت گروهی از فرشتگان با او بر حمزه نماز می‌گزاردند و به این ترتیب چهارده گروه از فرشتگان یکی پس از دیگری آمدند و پشت سر پیغمبر اکرم ﷺ بر او نماز گزاردند.^۱

به هر حال هدف امام ؓ از این سخن آن است که اگر فضایل را از شهادت شروع کنیم برترین فضیلت از آن خاندان ماست، زیرا حمزه سید الشهداء از ماست. درست است که همه شهیدان مقام والایی دارند؛ ولی این شهید هاشمی مقامش از همه والاًتر بود.

البته این لقب برای حمزه، در مورد شهادای عصر پیغمبر ﷺ است و گرنه مقام امیر مؤمنان علی ؓ در شهادت بر مقام امام حسین ؓ و شهیدان کربلا مقام والاًتری است. و جالب اینکه ابن ابی الحدید درباره شهادت امیر مؤمنان ؓ نیز همین سخن را بیان کرده است.^۲

سپس امام ؓ در ادامه سخن به بیان فضیلت دیگری از شهادای بنی هاشم پرداخته و داستان شهادت جعفر طیار را ذکر می‌کند و خطاب به معاویه می‌فرماید: «آیا نمی‌بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی یافتند، ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از مارخ داد، لقب «طیار»، پرواز کننده در آسمان بهشت با دو بال به او داده شد؟» (أَوْلَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ - وَلَكُلُّ فَضْلٌ - حَتَّىٰ إِذَا فَعَلَ بِوَاحِدِنَا مَا فَعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَاحَيْنِ»).

در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری از مغازی واقدى چنین نقل شده است که

۱. این حدیث (هفتاد تکبیر) به طور اجمال در کافی (ج ۳، ص ۱۸۶، باب من زاد علی خمس تکبیرات، ح ۳) آمده است ولی آنچه در بالا آمده که پیغمبر اکرم ﷺ چهارده بار نماز با چهارده گروه از فرشتگان خواند در شرح نهج البلاغه ابن میثم آمده است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۳.

پیغمبر اکرم علیه السلام بعد از شهادت جعفر بن ابی طالب وارد بر اسماء همسر او شد و خبر شهادت جعفر را به اسماء داد سپس فرمود: ای اسماء آیا بشارتی به تو بدهم؟ عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت باد فرمود: خداوند متعال برای جعفر دو بال قرار داده که در آسمان بهشت با آن پرواز می‌کند. اسماء گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا این بشارت را به همه مردم بده. پیغمبر اکرم علیه السلام برخاست و بر فراز منبر رفت و فرمود: **﴿أَلَا إِنَّ جَعْفُرًا قَدِ اسْتُشْهِدَ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ جَنَاحِينَ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ﴾**؛ آگاه باشید جعفر (در میدان موت) به شهادت رسید و خداوند (به جای دو دستش که قطع شد) دو بال برای او قرار داد که در آسمان بهشت با آن پرواز می‌کند.^۱

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر این دو مورد مهم از فضایل بنی هاشم به یک بیان کلی می‌پردازد و می‌فرماید: «و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده است که انسان، خودستایی کند، گوینده فضایلی را بر می‌شمرد که دل‌های مؤمنان آگاه با آن آشنایست و گوش‌های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد»؛ (وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرءِ نَفْسَهُ، لَذَّ كَرَّ ذَارِكِرْ فَضَائِلَ جَمَّةً، تَعِرُّفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا تَمْجُهَا^۲ آذَانُ السَّامِعِينَ).

شاره به اینکه فضایل ما اهل بیت همه جا را پر کرده و یکی دو تا نیست و به قدری شهرت دارد که نه تنها مؤمنان، بلکه منافقان و بیگانگان از اسلام نیز با آن آشنا هستند و گروه زیادی آن را از پیغمبر اکرم علیه السلام شنیده‌اند، هرچند امثال تو (معاویه) با آن آشنا نباشید؛ ولی از آنجا که ممکن است حمل بر خودستایی شود من از بازگو کردن آن فضایل فراوان چشم‌پوشی می‌کنم و آن را به داوری مؤمنان

۱. شرح نهج البلاغه تستری، ج ۳، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۱.

۲. **تَمَحُّ** از ریشه **«مح»** بروزن **«حج»** به معنای بیرون ریختن چیزی از مایعات از دهان است. سپس آن واژه در مورد شنیدن سخنان به وسیله گوش نیز به کار رفته است؛ معنای جمله بالا این است که گوش‌ها این فضایل را از خود بیرون نمی‌ریزد، بلکه آن را پذیرا می‌شود.

و اصحاب خاص پیامبر ﷺ که هنوز بسیاری از آنها در میان مسلمانان زندگی می‌کنند و امی‌گذارم.

سرانجام امام علیؑ در پایان این فراز از نامه گویی بر معاویه فریاد می‌زند و می‌فرماید: «پس دست از این سخن‌ها بردار و گمراهان را از خود دور کن ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش یافتنگان و تربیت شدنگان و رهین هدایت ما هستند»؛ (فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَأْلُثٌ بِهِ الرَّّمِيَّةُ^۱ فَإِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَاعَ لَنَا).

به اعتراف شارحان نهج البلاغه، این جمله بسیار فصیح و بلیغ محتوای بسیار والایی دارد و پاسخ دندان شکنی به سخنان بی‌ارزش معاویه است.

زیرا با توجه به اینکه «صنایع» جمیع صنیعه و این واژه به معنای برگزیده و پرورش یافته و رهین منت است، امام علیؑ می‌فرماید: جای تردید نیست که آفتاب نبوت از خانه ما طلوع کرد. خداوند برگزیده خودش پیامبر اسلام ﷺ را از خاندان ما انتخاب نمود و او را پرورش داد و در آغوش وحی تربیت نمود؛ هنگامی که به اوج کمال و علم و هدایت رسید به هدایت مردم پرداخت و ما هم به دنبال او همین راه را برگزیدیم، بنابراین ما تربیت یافتنگان و برگزیدگان خداییم و مردم تربیت یافته و ساخته و پرداخته برنامه‌های ما، از این رو جای این ندارد که ما را با دیگران مقایسه کنی و در نامه خود نام افرادی را ببری که اگر هدایت شده‌اند به وسیله ما هدایت شده‌اند.

در تفسیر «صنایع لَنَا» بعضی راه افراط را پوییده‌اند و مردم را مصنوع

۱. (رَّمِيَّة) به معنای صیدی است که با تیراندازی به دست بیاید. و جمع آن «رمایا» است و جمله «منْ مَأْلُثٌ بِهِ الرَّّمِيَّةُ» اشاره به کسی است که دنبال صیدی می‌رود و آن صید او را از مسیر اصلی منحرف می‌سازد و ای بسا در بیان گمراه شود. امام علیؑ، با این سخن به معاویه می‌گوید: افرادی مثل عمرو بن عاص کسانی هستند که دنبال صید مقام و مال دنیا هستند و به همین دلیل از جاده حق منحرف شده‌اند تو زمام اختیار خود را به این گمراهان مسپار.

پیغمبر ﷺ و ائمه هدیٰ ﷺ یا برده آنها دانسته‌اند در حالی که این سخن با آیات قرآن سازگار نیست؛ قرآن درباره موسی در یکجا می‌فرماید: «وَاصْطَنِعْتُكَ لِنَفْسِي»؛ و من تو را برای خودم پرورش دادم^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِي وَلَتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي»؛ و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا تحت مراقبت پرورش یابی^۲.

متأسفانه تفسیر بالا بهانه‌ای به دست مخالفان داد و جالب اینکه در حدیثی معتبر از عيون اخبار الرضا علیه السلام می‌خوانیم که اباصلت خدمت آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا این چیست که مردم از شما نقل می‌کنند؟ امام علیه السلام فرمود: چه چیز؟ عرض کرد: می‌گویند: شما ادعا می‌کنید که همه مردم بر دگان شما هستند (إِنَّكُمْ تَدَعُونَ أَنَّ النَّاسَ لَكُمْ عَبِيدٌ) امام علیه السلام سخت برآشت و فرمود: «اللَّهُمَّ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ شَاهِدٌ بِأَنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ قَطُّ وَلَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْ آبائِي علیه السلام قالَ قَطُّ وَأَنْتَ الْعَالَمُ بِمَا لَنَا مِنَ الْمَظَالِمِ عِنْدَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنَّ هَذِهِ مِنْهَا؛ خداوندا تو که آفریدگار آسمان‌ها و زمین هستی و از پنهان و آشکار آگاهی تو خود گواهی که من هرگز چنین سخنی نگفتم و از هیچ یک از پدران و اجدادم هرگز نشنیدم پروردگارا تو به ظلم‌هایی که از این امّت بر ما رفته است آگاهی و این تهمت نیز یکی از آنهاست». ^۳

نکته‌ها

فضایل حمزه سید الشهداء

درباره شخصیت حمزه و خدمات گرانبهای او به اسلام و شهادت جانسوز

۱. طه، آیه ۴۱.

۲. طه، آیه ۳۹.

۳. عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴.

او مطالب بسیاری در منابع اسلامی آمده است که ذیلا به بخشی از آن اشاره می‌شود.

۱. در تفسیر فرات کوفی آمده است: «يُدْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى عَلِيٍّ لِرَوَاءِ الْحَمْدِ وَإِلَى حَمْزَةَ لِرَوَاءِ التَّكْبِيرِ وَإِلَى جَعْفَرَ لِرَوَاءِ التَّسْبِيحِ؛ روز قیامت پرچم حمد و ستایش خدا به دست علی علیہ السلام و پرچم تکبیر به دست حمزه و پرچم تسبيح به دست جعفر سیرده می‌شود».^۱

۲. در تفسیر امام حسن عسکری علیہ السلام آمده است: «يَأْتِي بِالرُّمْحَ الَّذِي كَانَ يُقَاتَلُ حَمْزَةُ أَعْدَاءَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا فَيَنَاوِلُهُ إِلَيْاهُ وَيَقُولُ: يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ ذِدُ الْجَحِيمَ عَنْ أُولِيَائِكَ بِرُمْحِكَ؛ روز قیامت علی علیہ السلام نیزه‌ای را که حمزه با آن، با دشمنان خدا در دنیا جهاد می‌کرد، به دست حمزه می‌دهد و می‌گوید: ای عمومی رسول خدا علیہ السلام دوزخ را با این نیزه از دوستان دور کن».^۲

۳. در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابة نوشته ابن حجر عسقلانی آمده است: «حمزه عمومی پیغمبر علیہ السلام دو سال یا چهار سال با او تفاوت سنی داشت و هر دو از یک زن به نام ثوبیه شیر خورده بودند و برادر رضاعی محسوب می‌شدند (البته این شیر خوارگی مربوط به دو فرزند ثوبیه بوده است، در دو زایمان که میان آن، دو یا چهار سال فاصله بود) پیغمبر اکرم علیہ السلام او را به لقب اسد الله و سید الشهداء مفتخر ساخت و پیغمبر اکرم علیہ السلام بعد از شهادت حمزه و مثله شدن بدنش از سوی کفار قریش بسیار ناراحت شد و در کنار جسد حمزه ایستاد و فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ أَيْ عَمَّ لَكُنْتَ وَصُولًا لِلرَّحِمِ فَعُولًا لِلْخَيْرَاتِ؛ خدا رحمت کند ای عموم تو بسیار صله رحم بجا می‌آوردی و بسیار کار خیر انجام می‌دادی».^۳

۱. سفينة البحار، مادة حمزه.

۲. همان.

۳. الاصابة، ج ۱، ص ۳۵۴

۴. در کتاب اسدالغایة فی معرفة الصحابة نوشته ابن اثیر آمده است: «هنگامی که پیغمبر اکرم علیہ السلام بعد از واقعه احد به مدینه باز گشت صدای گریه و زاری را برای شهدای قبیله انصار از خانه های آنها شنید (در حالی که خانه حمزه خاموش بود، زیرا او از مهاجرین بود) پیغمبر علیہ السلام فرمود: «لَكِنَّ حَمْزَةَ لَا يَوَأْكِي لَهُ؛ افسوس که عمومیم حمزه عزادارانی ندارد». این سخن به گوش انصار رسید به زنانشان گفتند: پیش از آنکه برای شهیدان خود گریه کنید برای حمزه سوگواری نمایید. واقدی (مورخ معروف) می گوید: این کار به عنوان یک سنت در میان مردم مدینه باقی ماند و تا امروز نیز همان برنامه را ادامه می دهند».^۱

۵. در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که حضرت فاطمه زهراء علیه السلام از خاک قبر حمزه تسیبیحی ساخته بود و ذکر خدا را با آن تسیبیح می گفت.^۲

روایات در فضیلت حضرت حمزه و فدایکاری او در هنگام غربت اسلام و حمایت بی دریغ او از پیغمبر اکرم علیہ السلام و شهادت شجاعانه اش فراوان است؛ این مختصر را با حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده پایان می بخشیم: یکی از یاران آن حضرت می گوید: ما در خدمتش بودیم، سخن از حوادثی به میان آمد که بعد از رحلت پیامبر علیہ السلام برای محروم ساختن امیر المؤمنان علیه السلام از خلافت به وجود آمد. کسی عرض کرد: خداوند تو را سالم بدارد؛ بنی هاشم افراد نیرومندی داشتند چرا در مقابل این جریان مقاومت نکردند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری بنی هاشم مردان شجاع و دلیری همچون جعفر و حمزه داشتند؛ ولی افسوس که شهید شدند و افراد ضعیفی باقی ماندند؛ «أَمَّا وَاللَّهِ أَنَّ حَمْزَةَ وَجَعْفَرًا كَانَا بِحَضْرَتِهِمَا مَا وَصَلَّى إِلَيْيَهِ مَا وَصَلَّى إِلَيْهِ؛ بَهْ خَدَا سُوْكَنْدَ اَكْفَرَ حَمْزَهُ وَجَعْفَرَ در برابر خلیفه اول و دوم بودند به هدف خود نمی رسیدند».^۳

۱. اسد الغایة، ج ۲، ص ۴۸.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۸۰ و بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۳۳، ح ۱۶.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۸۹، ح ۲۱۶ (با کمی تلخیص).

مقام والای جعفر بن ابی طالب

امام علیہ السلام در نامه بالا اشاره پر معنایی به مقام و منزلت جعفر در میان شهدای عالی قدر اسلام فرمود، در روایات اسلامی نیز تعبیرات مهمی در این باره دیده می شود:

۱. در کتاب کافی آمده است که امام صادق علیہ السلام فرمود: روز قیامت، خداوند همه خلایق را در صحنه محسوس جمع می کند اوّلین کسی را که صدا می زند نوح است از او سؤال می شود آیا دعوت الهی را به مردم رساندی؟ عرض می کند: آری! به او گفته می شود: چه کسی بر این امر گواهی می دهد؟ می گوید: محمد بن عبدالله (که شاهد و ناظر همه امت ها بوده است) نوح حرکت می کند و نزد پیغمبر علیہ السلام می آید در حالی که علی علیہ السلام با اوست عرض می کند: خداوند از من سؤال کرده است که ابلاغ دعوت کرده ام عرضه داشته ام آری از من سؤال شد چه کسی گواهی می دهد عرض کردم: محمد علیہ السلام. پیغمبر اکرم علیہ السلام می فرماید: ای جعفر و ای حمزه بروید و (از سوی من) گواهی دهید که او ابلاغ رسالت کرده است. سپس امام صادق علیہ السلام افرود: جعفر و حمزه (به دستور پیغمبر اسلام علیہ السلام) گواه ابلاغ انبیا هستند. کسی که حاضر بود عرض کرد: پس علی علیہ السلام کجا خواهد بود؟ امام علیہ السلام فرمود: او مقامش از این هم بالاتر است: (**هُوَ أَعْظَمُ مَنْزِلَةً مِنْ ذَلِكَ**).^۱
۲. ابن ابی الحدید از ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین نقل می کند که جعفر فضائل فراوانی دارد و احادیث بسیاری در این زمینه نقل شده از جمله اینکه هنگامی که رسول خدا علیہ السلام خیر را فتح کرد جعفر بن ابی طالب از حبسه باز گشته بود. پیامبر علیہ السلام او را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و این جمله معروف را فرمود: «**مَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا أَشَدُّ فَرَحًا بِقُدُومِ جَعْفَرٍ أَمْ بِفَتْحِ خَيْرٍ؟**»؛ نمی دانم کدام یک از این دو برای من سرور آفرین تر است آمدن جعفر (از حبسه) یا فتح

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۷، ح ۳۹۲.

خیر؟»^۱.

۳. ابن عساکر در تاریخ دمشق در روایتی نقل می‌کند که علی علیه السلام نخستین مردی بود که اسلام آورد، بعد از او زید بن حارثه و سپس جعفر بن ابوطالب.^۲
۴. در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابة آمده است که جعفر به مستمندان و فقرا علاقهٔ فراوانی داشت در کنار آنها می‌نشست و به آنها خدمت می‌کرد و با آنها سخن می‌گفت به گونه‌ای که رسول خدا علیه السلام او را «ابوالمساكین» نامید و پیغمبر اکرم علیه السلام فرمود: «أَشْبَهُتَ خَلْقِي وَخَلْقِي؛ تو از نظر خلق‌ت و خوی شبیه منی» سپس می‌افرادید: این حدیث را بخاری و مسلم در کتاب خود نقل کرده‌اند.^۳
۵. ابن عساکر در تاریخ دمشق از انس بن مالک از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «نَحْنُ بُنُوْءُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَحَمْزَةُ سَيِّدُ الشَّهِادَاءِ وَجَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَعَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان اهل بهشتیم من و حمزه سید الشهدا و جعفر ذو الجناحين و علی و فاطمه و حسن و حسین».^۴

در فضیلت جعفر نیز احادیث فراوانی است، با حدیثی از امام باقر علیه السلام این سخن را پایان می‌دهیم فرمود: خداوند به رسولش وحی فرستاد که من چهار خصلت جعفر را پاداش می‌دهم پیامبر علیه السلام به سراغ جعفر فرستاد و این خبر را با او در میان گذاشت. جعفر عرض کرد: اگر نه این بود که خداوند به تو خبر داده بود، من چیزی در این باره نمی‌گفتم (خصال چهارگانه من این است) من هرگز شراب ننوشیدم (حتی در عصر جاهلیّت که معمول بود) زیرا می‌دانستم اگر

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۲. این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ نقل کرده است.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۶

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۲۳۷، شرح حال جعفر.

۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۸

شراب بنو شم عقل من زايل می‌شود و هرگز دروغ نگفتم، زیرا می‌دانستم دروغ شخصیت انسان را پایین می‌آورد و هرگز دامانم آلوهه بی‌عفتی نشد، زیرا می‌ترسیدم خانواده من نیز گرفتار شوند و هرگز برای بت سجده نکردم، چون می‌دانستم بت نه زیانی می‌رساند و نه سودی می‌دهد. پیامبر ﷺ دست بر شانه او زد و فرمود: سزاوار است که خداوند متعال برای تو دو بال قرار دهد که با آن همراه فرشتگان در بهشت پرواز کنی.^۱

اضافه بر همهٔ اینها از افتخارات جعفر آن است که رئیس مهاجران به حبشه بود، بنابراین او دو هجرت داشت (هجرت به سوی حبشه و هجرت به سوی مدینه) و به دو قبله نماز خواند (در آغاز اسلام به سوی بیت المقدس و سپس در مدینه به سوی کعبه) و دو بار با پیغمبر ﷺ بیعت کرد (بیعتی در آغاز اسلام و بیعتی در فتح مکه) همان‌گونه که در احادیث وارد شده است.^۲

* * *

۱. من لا يحضره الفقيه، ج، ۴، ص ۳۹۷، این حدیث را ابن عساکر نیز در مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ آورده است.

۲. سفينة البحار، مادة جعفر.

بخش سوم

لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمٌ عَزِّنَا وَلَا عَادِيٌ طَوْلَنَا عَلَى قَوْمٍ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا؛ فَنَكَحْنَا وَأَنْكَحْنَا، فِعْلَ الْأَكْفَاءِ، وَلَسْتُمْ! هُنَاكَ وَأَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَ النَّبِيِّ مِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ، وَمِنَّا سَيِّدًا شَبَابًا أَهْلَ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صِبِيَّةُ النَّارِ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَمِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ، فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ! فَإِسْلَامَنَا قَدْ سُمِعَ، وَجَاهِلِيَّتَنَا لَا تُدْفَعُ، وَكِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا، وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: «وَأَولُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقَرَابَةِ، وَتَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ. وَلَمَّا احْتَاجَ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَجُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنْ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بِغَيْرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ.

ترجمه

هرگز عزت دیرین و عطایای پیشین ما بر قوم و قبیله شما (بنی امیه) مانع نشد که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم به همین دلیل ما از طایفه شما همسر گرفتیم و از دختران قبیله خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم طراز همند، در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید. چگونه می‌توان این دو گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم ﷺ برخاست و از میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابو جهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از میان شما شیر پیمان‌های ضد اسلامی (ابوسفیان) از میان ما دو سرور جوانان

بهشت (حسن و حسین علیهم السلام) و از میان شما کودکان آتش (اولاد مروان و فرزندان عقبه بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیهم السلام) و از شما حماله الحطب (ام جمیل همسر ابو لهب و خواهر ابو سفیان) و امور فراوان دیگر از فضایلی که ما داریم و رذایلی که شما دارید، بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیّت نیز بر کسی مخفی نیست، کتاب خدا آنچه را (دشمن) از ما دور ساخته برای ما جمع نموده است و شاهد آن سخن خداوند متعال است که فرموده: «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند» و نیز فرموده: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و همچنین این پیامبر (که راه پر افتخار او را ادامه داد) و کسانی که به او ایمان آورده‌اند، و خداوند، سرپرست و یاور مؤمنان است»، پس ما از یک طرف به سبب قربات و خویشاوندی (پیامبر علیه السلام) از دیگران سزاوارتریم و از سوی دیگر به سبب اطاعت (از پیغمبر اکرم علیه السلام) زیرا آن روز که مهاجران، در سقیفه در برابر انصار (برای اثبات حقانیّت خود نسبت به خلافت) استدلال به قربات و خویشاوندی با پیامبر علیه السلام کردند و بر آنها پیروز شدند اگر این دلیل پیروزی است پس حق با ماست نه با شما (چرا که ما از همه به پیامبر علیه السلام نزدیک تریم) و اگر دلیل دیگری داشتند ادعای انصار بر جای خود باقی است (و آنها هم در خلافت حقی دارند که آن را به عنوان «مناً أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ» مطالبه می‌کردند).

شرح و تفسیر

نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت علیهم السلام

امام علیه السلام در این بخش از نامه به نکات مهم دیگری اشاره می‌کند؛ نخست اینکه به معاویه هشدار می‌دهد تصور نکن اگر طایفه بنی هاشم با بعضی از

بنی امیه در آمیخته و ازدواج کرده‌اند، دلیل بر یکسان بودن آنهاست، بلکه این نوعی تفضل و ایثار بوده است می‌فرماید: «هرگز عزت دیرین و عطا‌یای پیشین ما بر قوم و قبیله شما مانع نشد که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم؛ به همین دلیل ما از طایفه شما همسر گرفتیم و از دختران قبیله خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم طراز همند در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید»؛ (لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمٌ عِزْنَا وَلَا عَادِيٌ طُولُنَا^۱ عَلَى قَوْمٍ كَأَنْ خَلَطْنَا كُمْ بِأَنْفُسِنَا، فَكَحْنَا أَنْكَحْنَا، فِعْلَ الْأَكْفَاءِ^۲، وَلَسْتُمْ هُنَاكَ!).

امام علی^{علیه السلام} این سخن را از این جهت می‌گوید که لحن نامه معاویه این بوده که بنی امیه را هم طراز بنی‌هاشم می‌دانست در حالی که بنی‌هاشم کانون نبوت و ولایت و بنی‌امیه سردمدار کفر و شقاوت بودند؛ ولی هنگامی که ظاهراً مسلمان شدند، اسلام با آنها معامله هم طراز و اکفاء کرد؛ به همین پیغمبر اکرم علیه السلام با آنها معامله هم طراز و اکفاء کرد؛ ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد.

آن‌گاه امام علی^{علیه السلام} در ادامه این سخن برای اینکه با دلیل روشن و برهان دندان‌شکن، تفاوت بنی‌هاشم و بنی‌امیه و خاندان وابسته به آنها را روشن سازد می‌فرماید: «چگونه می‌توان این دو گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم علیه السلام برخاست و از میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابوجهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از میان شما شیر پیمان‌های ضد اسلامی (ابوسفیان) از میان ما دو سرور جوانان بهشت (حسن و حسین علیهم السلام) و از میان

۱. «طُول» به معنای امکانات و توانایی مالی است، به معنای فضل و بخشش نیز آمده است و در اصل از «طول» در مقابل «عرض» گرفته شده، زیرا توانایی‌های مالی یا جسمی یک نوع طول قدرت انسان را می‌رساند و «ذی الطُّول» به معنای بخششده است، بنابراین تعبیر «عادی طُولُنَا» در جمله بالا به معنای عطا‌یای همیشگی ماست.

۲. «الْأَكْفَاء» جمع «كَفُو» بر وزن «قفل» به معنای هم‌دیف و هم‌طراز در شخصیت است.

شما کودکان آتش (اولاد مروان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیها السلام) و از شما حماله الحطب (ام جمیل همسر ابو لهب و خواهر ابوسفیان) و امور فراوان دیگر از فضایلی که ما داریم و رذایلی که شما دارید؛ (وَأَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَ النَّبِيِّ وَمِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ، وَمِنَّا أَسْدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسْدُ الْأَخْلَافِ، وَمِنَّا سَيِّدًا شَبَابٌ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صِبِيَّةُ النَّارِ، وَمِنَّا خَيْرٌ نِسَاءُ الْعَالَمِينَ، وَمِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ، فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ!).

به این ترتیب امام علیها السلام با بیان این اسناد زنده موقعیت خاندان بنی هاشم و رسوایی های بنی امیه و هم پیمانان آنان را بر شمرده به گونه ای که جای انکار برای کسی باقی نمی ماند و این است معنای فصاحت و بلاغت در سخن.

در اینکه منظور از «مکذب» کیست، شارحان نهج البلاغه نظرات متفاوتی داده اند و گاه افراد گمنامی را به عنوان مکذب بر شمرده اند که انسان را به تعجب می آورد در حالی که روشن ترین مصدق مکذب در تاریخ اسلام همان ابو جهل است چه او را از بنی امیه بدانیم و چه ندانیم، زیرا امام علیها السلام فضیحت های بنی امیه و اقوام وابسته به آنها را بیان می کند که هم عقیده و هم پیمان آنان بودند.

در مورد «اسد الله» هیچ گفتگویی در میان مفسران نیست که منظور حضرت حمزه است که پیامبر اکرم علیه السلام او را به این لقب مفتخر ساخت و در مورد «أسد الأُخْلَافِ» نیز احتمالات متعددی داده شده در حالی که روشن ترین تفسیر آن ابوسفیان است که در جنگ هایش بر ضد اسلام از طوایف مختلف مشرکان پیمان می گرفت که آخرین جنگ احزاب بود.

همچنین در مورد تفسیر «صَبِيَّةُ النَّارِ» (کودکان دوزخ) نظرات مختلفی از سوی شارحان نهج البلاغه ابراز شده ولی از همه مناسب تر این است که منظور

۱. «الأخلاف» جمع «حلف» بر وزن «جلف» به معنای پیمان و «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند یاد کردن است و از آنجاکه پیمان ها را با سوگند مؤکد می سازند به آن حلف گفته می شود.

بچه‌های عقبه بن ابی معیط باشند که وقتی در روز جنگ بدر ضربات هولناکی بر بدن این مرد خطرناک سنگدل وارد شد، چشمش به پیغمبر ﷺ افتاد و با صدایی ترحم آمیز گفت: «مَنْ لِلصَّبِيَّةِ يَا مُحَمَّدٌ؟ یا محمد من می‌روم تکلیف فرزندانم چه خواهد شد؟» پیغمبر ﷺ فرمود: «النَّارُ؛ آتش دوزخ».^۱

اشاره به اینکه شما مسلمانان را به قتل می‌رسانید و هیچ فکر فرزندان آنها نیستید؛ اما اکنون به فکر فرزندان خود افتاده‌اید فرزندانی که در آینده مسیر شما را طی می‌کنند و در صف دشمنان اسلام خواهند بود. تاریخ هم به ما می‌گوید که فرزندانی از او پا گرفتند که منشأ شرارت بودند از جمله ولید بن عقبه بود.

منظور از «خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» به اتفاق همه شارحان نهج البلاغه و سایر علمای اسلام بانوی اسلام فاطمه زهرا ﷺ است، زیرا همان‌گونه که در صحیح مسلم آمده پیغمبر اکرم ﷺ هنگام بیماری وفات خود برای آرامش بخشیدن به دخترش فاطمه فرمود: «یا فاطمةً اما تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟».^۲ شبیه همین حدیث در صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ۱۴۲ و در مسند احمد و مستدرک حاکم به جای این تعبیر «سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» آمده که فراگیرتر است.^۳

اما «حمّالة الخطّب» که در قرآن در سوره مسد به او اشاره شده به اتفاق شارحان نهج البلاغه و مفسران قرآن منظور ام جمیل همسر ابو لهب، خواهر ابوسفیان و عمه معاویه است.

از مجموع آنچه در بالا آمده به خوبی موقعیت خاندان پیغمبر ﷺ و بنی هاشم و موقعیت خاندان بنی امیه و خاندان وابسته به آنها روشن می‌شود و امام طیلہ با

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴-۱۴۳.

۳. مسند احمد، ج ۳ ص ۱۸۰ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۶.

بیان خود که از ذیل آن استفاده می‌شود، مسائل زیاد دیگری نیز بوده است و روی ملاحظاتی بیان نفرموده، پاسخ کوبنده‌ای به معاویه در برابر ادعاهایش داد.

آن‌گاه امام علیه السلام برای تأکید آنچه گذشت می‌افزاید: «بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیّت نیز بر کسی مخفی نیست»؛ (فَإِسْلَامُنَا قَدْ سُمِعَ، وَجَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ).

شاره به اینکه اسلام از ما آغاز شد و نخستین مسلمانان ما بودیم و همواره دفاع اسلام و قرآن بودیم. در زمان جاهلیّت نیز به نیکنامی و درست‌کاری و امانت در میان همه مردم معروف بودیم همان‌گونه که در روایتی در حالات جعفر خواندیم که خداوند برای پیغمبر اکرم علیه السلام او را به سبب چهار فضیلت برجسته در زمان جاهلیّت ستود به عکس بنی امیه و خاندان وابسته به آنها که معروف به حیله‌گری و شبیطنت و فساد و خونریزی بودند.

مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه خود از کتاب عبقریه محمد از نویسنده معروف مصری «عقاد» نقل می‌کند که بنی هاشم همواره صاحبان عقیده و فضائل اخلاقی و حسن ظاهر بودند و بنی امیه حیله‌گرانی با ظواهر ناپسند و ما در تمام صفات، این اختلاف را بین بنی هاشم و بنی امیه می‌بینیم.^۱

جالب اینکه ابن ابیالحدید در بیان این تفاوت‌ها بحثی طولانی در حدود یکصد صفحه در سه فصل دارد: در فصل نخست فضایل بنی هاشم را نسبت به بنی امیه (فرزندان عبد شمس) نقل می‌کند و در فصل دوم از اموری که بنی امیه به آن افتخار می‌کردند سخن می‌گوید و در فصل سوم از این افتخارات موهوم پاسخ می‌دهد.^۲

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از این دلایل قوی تاریخی به سراغ قرآن مجید می‌رود و با

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۵، ص ۲۹۵-۱۹۸.

دو آیه از آن حقانیت و اولویت بنی هاشم را اثبات می کند می فرماید: «کتاب خدا آنچه را (دشمن) از ما دور ساخته و جدا کرده برای ما جمع نموده است و آن سخن خداوند متعال است که فرموده: «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر سزاوارترند و نیز فرموده: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و همچنین این پیامبر (که راه پر افتخار او را ادامه داد) و کسانی که به او ایمان آورده‌اند و خداوند، سریرست و یاور مؤمنان است»؛ (وَكِتَابٌ اللَّهُ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَذَّ عَنَّا، وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ ۝ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ۝ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ : إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ۝).^۱

حضرت در تفسیر و تطبیق این آیه می افزاید: «پس ما از یک طرف به سبب قربت و خویشاوندی (پیامبر اکرم ﷺ) از دیگران سزاوارتریم و از سوی دیگر به سبب اطاعت (از پیغمبر اکرم ﷺ)؛ (فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقَرَابَةِ، وَتَسَاءَرَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ).

در واقع، امام علیؑ با ذکر این دو آیه تمام راهها را بر معاویه می بندد که اگر معیار در جانشینی پیغمبر اکرم ﷺ، قربت با او باشد، ما از همه سزاوارتریم، چرا که نزدیکتریم و اگر معیار، آشنایی با تعلیمات و اطاعت از دستورات آن حضرت باشد ما از همه آشناتر و نسبت به آین او مطیع تریم در حالی که خاندان بنی امیه و کسان دیگری که بر کرسی خلافت پیغمبر ﷺ نشستند هیچ یک از این دو اولویت را ندارند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر خویشاوندی به تنها ی می تواند دلیل بر صلاحیت جانشینی پیغمبر اکرم گردد. پاسخ آن است که امام علیؑ ناظر به

۱. انفال، آیه ۷۵

۲. آل عمران، آیه ۶۸

استدلالی است که در سقیفه بنی ساعدہ از سوی طرفداران خلیفه اول شد؛ آنها قرابت با پیامبر ﷺ را دلیل بر اولویت خود دانستند. امام علیه السلام می‌فرماید که اگر معیار این باشد ما از همه آنها اقربیم.

به یقین معیار اصلی همان است که امام علیه السلام در جمله دوم گفته است و از آن تعبیر به طاعت نموده، طاعتی زاییده از علم و ایمان. کسی که نسبت به مکتب پیغمبر اکرم ﷺ از همه آگاه‌تر و ایمانش به آن بیشتر باشد، شایستگی بیشتری برای خلافت او دارد. به همین دلیل ما امیر مؤمنان علیه السلام را از همه شایسته‌تر می‌دانیم و از آن بالاتر اینکه خداوند به موجب شایستگی‌های بی‌نظیری که در آن حضرت بود خودش او را برگزید.

سپس امام علیه السلام به توضیح بیشتری درباره آنچه در بالا به آن اشاره کرد پرداخته می‌فرماید: «آن روز که مهاجران، در سقیفه در برابر انصار (برای اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت) استدلال به قرابت و خویشاوندی با پیامبر ﷺ کردند، بر آنها پیروز شدند اگر این دلیل پیروزی است، پس حق با ماست نه با شما (چراکه ما از همه به پیامبر ﷺ نزدیک‌تریم) و اگر دلیل دیگری دارد ادعای انصار بر جای خود باقی است (و آنها هم در خلافت حقی دارند که آن را به عنوان «مَنْ أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» مطالبه می‌کردند)؛ (وَلَمَّا اخْتَجَ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَلَجُوا ۚ عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنْ الْفَاجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بِغَيْرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ).

در واقع امام علیه السلام پاسخ ضمنی به سخنان معاویه در مورد خلیفه اول و دوم می‌دهد که معاویه در نامه‌اش آنها را به رخ کشیده بود می‌فرماید: نه تنها بنی امیه

۱. «فلَجُوا» از ریشه «فَلَجْ» بر وزن «فتح» به معنای پیروزی شدن گرفته شده و «فَلَجْ» بر وزن «حرج» اسم مصدر و به معنای پیروزی است. و واژه «فَلَجْ» به معنای شکاف و فاصله میان دو چیز که گاه سبب زمین‌گیر شدن می‌شود نیز اطلاق شده است.

شایستگی برای خلافت پیامبر ﷺ ندارند، زیرا نه از مهاجران بودند و نه از انصار، بلکه از طلقاً یعنی همان مشرکان آزاد شده روز فتح مکه بودند. خلفای نخستین نیز به استناد سخنان خودشان شایستگی برای این کار نداشتند، زیرا از آنها شایسته‌تر وجود داشت. اگر معیار شایستگی - طبق استدلال آنها - قربت باشد علی علیه السلام از همه آنها به پیامبر اکرم ﷺ نزدیک‌تر بود؛ هم پسر عمومی پیامبر بود و هم داماد او. اگر دیگران شاخ و بر این شجره نبوت باشند، علی علیه السلام میوہ آن درخت بود و همچنین امامان اهل بیت علیهم السلام.

مجدداً تکرار می‌کنیم که این استدلال در واقع استدلال به مسلمات خصم است که در منطق از آن به عنوان استدلالات جدلی تعبیر می‌کنند؛ یعنی آنچه را او مسلم داشته از او می‌گیرند و به او باز می‌گردانند و خلع سلاحش می‌کنند.

نکته‌ها

۱. داستان پرغوغای سقیفه!

امام علی علیه السلام در این بخش از نامه به داستان پرماجرای سقیفه بنی ساعده که برای انتخاب خلیفه بعد از پیغمبر اکرم ﷺ تشکیل شد، اشاره فرموده است. ما داستان سقیفه را با ذکر قسمت‌های حساس تاریخی به استناد منابع معتبر در ذیل خطبه ۶۷ تحت عنوان «مسئله خلافت و داستان سقیفه بنی ساعده» به طور مسروچ آوردیم و از این توطئه عجیب پرده برداشتمیم. در اینجا چند نکته را اضافه می‌کنیم:

نخست اینکه طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در کامل تصریح کرده‌اند که جمعیت انصار که در سقیفه بنی ساعده گردآمده بودند یا گروهی از آنها در برابر پیشنهاد عمر نسبت برای بیعت با ابوبکر گفتند: «لَا نُبَايِعُ إِلَّا عَلَيْكَ؛ ما تنها با علی بیعت می‌کنیم» (این در حالی بود که علی علیه السلام و بنی هاشم و از جمله زبیر

و همچنین گروه دیگری از مهاجران در سقیفه حاضر نبودند). طبری بعد از ذکر این مطلب می‌گوید: بعد از این جریان، عمر به سراغ منزل علی علیه السلام آمد و در آنجا که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران حضور داشتند، گفت: «وَاللَّهُ لَنْخُرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجُنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ بِهِ خَدَا سُوْكَنْدَ اِنْ خَانَهُ رَا با شَمَا آتَشَ مِنْ زَنِيمَ يَا بِيَرُونَ آَيَيْدَ وَ بَيْعَتَ كَنِيدَ». ^۱

از جمله کسانی که با عمر در این حمله به خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام همراه بودند، اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم بودند.^۲

دیگر اینکه جمعی از انصار که در بیعت با ابوبکر پیشقدم شدند هر کدام بعداً به مقامی رسیدند از جمله بشیر بن سعد بود که جزو مشاوران عالی خلیفه شد و دیگر اسید بن حضیر که سرپرست نیروی انتظامی مدینه شد سوم سلمة بن اسلم بود که به مقام معاونت اسید رسید.^۳

۲. فضایل بنی هاشم در عصر جاهلیت و اسلام

گفته شد که ابن ابی الحدید در ذیل این نامه بحث بسیار مشروحی (حدود یکصد صفحه) درباره فضایل بنی هاشم و مقایسه آن با نقاط ضعف و منفی بنی عبد شمس (عبد شمس پدر امیه بود) ذکر می‌کند.

از جمله اینکه بنی هاشم شهیدان بزرگواری همچون علی علیه السلام و حمزه و جعفر به اسلام تقدیم کردند در حالی که بنی امیه دلکوهایی همچون حکم بن ابی العاص داشتند که معروف است گاه راه رفتن پیامبر را تقلید می‌کرد، پیغمبر علیه السلام او را دید و او را نفرین کرد. بعد از آن هرگز نمی‌توانست به طور صاف و مستقیم راه برود.

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ (حوادث سنّة ۱۱).

۲. سفينة البحار، مادة اسد.

۳. به کتاب الامامة والسياسة، ص ۹ به بعد مراجعة شود.

دیگر اینکه یکی از پیمان‌های افتخارآمیز در عصر جاهلیّت «حلف الفضول» بود پیمانی که برای حمایت از ضعیفان و دفاع از مظلومان بسته شده بود. در این پیمان، بنی‌هاشم و اقوامی از قبایل عرب شرکت داشتند ولی هیچ یک از بنی عبد شمس در آن شرکت نداشت.

دیگر اینکه بنی‌امیه در زمان جاهلیّت کارهایی مرتکب شدند که احدی از عرب مرتکب آن نمی‌شد؛ از جمله اینکه امیه یکی از همسرانش را در حیات خود به همسری فرزندش ابو عمرو در آورد. در حالی که دامان بنی‌هاشم از این‌گونه آلودگی‌ها پاک بود.

نیز عبدالمطلوب که از بزرگان بنی‌هاشم بود فضایل بی‌نظیری داشت؛ او زمزم را حفر کرد و راه اسماعیل و هاجر را ادامه داد؛ برای خون انسان اهمیّت فوق العاده‌ای قائل شد و دیه آن را بک صد شتر قرار داد که اسلام آمد و آن را نیز امضا کرد؛ به هنگام هجوم لشکر فیل (لشکر ابرهه) به مکه، قریش عموماً از مکه فرار کردند؛ ولی عبدالمطلوب که در آن زمان جوانی بود گفت: «وَاللهِ لَا أَخْرُجَ مِنْ حَرَمِ اللهِ؛ به خدا سوگند من از حرم خداوند بیرون نمی‌روم» و فضایل فراوان دیگر.

برای توضیح بیشتر به شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید جلد ۱۵ صفحه ۱۹۸ تا ۲۹۵ مراجعه کنید. البته در ضمن این صفحات به بعضی از مفاخر که متملقان و چاپلوسان برای بنی‌امیه شمرده‌اند اشاره می‌کند و آنها را پاسخ می‌گوید.

بخش چهارم

وَزَعْمَتْ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، وَعَلَى كُلِّهِمْ بَغَيْتُ، فَإِنْ يُكْنِ ذَلِكَ كَذِلِكَ
فَلَيْسِتِ الْجِنَانِيَّةُ عَلَيْكَ، فَيَكُونَ الْعُذْرُ إِلَيْكَ.

وَتِلْكَ شَكَاهُ ظَاهِرٌ عَنْ عَارِهَا

وَقُلْتَ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمْلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أُبَايِعَ؛ وَلَعَمْرُ اللَّهِ
لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَذَمَّ فَمَدَحْتَ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ! وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ
غَضَاضَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكَّاً فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ!
وَهَذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ قَصْدُهَا، وَلَكِنِي أَطْلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقْدَرِ مَا سَنَحَ مِنْ
ذِكْرِهَا.

ترجمه

تو چنین پنداشتی که من نسبت به خلفای پیشین حسد ورزیدم و بر آنها ستم
کردم اگر این گونه باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم (و ابدا
به تو مربوط نیست به گفته شاعر): «این عیبی است (اگر عیب باشد) که گرد عار
آن بر تو نمی نشیند».

تو گفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زده‌ای می‌کشیدند تا بیعت کنم به خدا
سوگند خواسته‌ای مذمت کنی ولی (ناخود آگاه) مدح و ثنا گفته‌ای و خواسته‌ای
رسوا کنی ولی خودت رسوا شده‌ای. این امر برای یک مسلمان عیب نیست که
مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک
نکند. این دلیل و حجت من است در برابر غیر تو و من به همین مقدار که بیان آن
پیش آمد برای تو اشاره کردم.

شرح و تفسیر

این امور به تو مربوط نیست!

امام علیه السلام در این بخش از نامه، یکی دیگر از سخنان ناموزون معاویه را می‌آورد که او در نامه‌اش به امام علیه السلام صریحاً گفته بود: «تو به ابو بکر حسد ورزیدی و از بیعتش سر باز زدی و به عمر نیز حسادت داشتی و از همه بیشتر به عثمان حسد داشتی و زشتی‌های کار او را بر ملا ساختی و در فهم و دین و روش و عقل او تردید کردی...».

امام علیه السلام می‌فرماید: «تو چنین پنداشتی که من نسبت به خلفای پیشین حسد ورزیدم و بر آنها ستم کردم اگر این‌گونه باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم (وابداً به تو مربوط نیست به گفته شاعر): «این عیبی است (اگر عیب باشد) که گرد عار آن بر تو نمی‌نشیند»؛ (وَزَعْمَتْ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، عَلَى كُلِّهِمْ بَغَيْتُ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيَسْتِ الْجِنَاحِيَةُ عَلَيَّكَ، فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ وَتِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا).

به این ترتیب، امام علیه السلام معاویه را از ورود در این صحنه کنار می‌زند و آن را نوعی فضولی در کار دیگران می‌شمرد و می‌گوید: اگر من مشکلی با خلفاً داشته‌ام باید آنها یا فرزندان آنها مدعی شوند؛ اما تو که از طلاقاً هستی و در آخرین مرحله از روی ناچاری در فتح مکه اسلام را پذیراً شدی، حق نداری در این موضوع وارد شوی.

آن مصرع از شعر که امام در این کلامش به آن استناد فرموده از (ابو ذوبیف هزلی) است مردی که دوران جاهلیت اسلام را درک کرد و هنگام رحلت پیغمبر

۱. (شکاه) و (شکو) و (شکاء) در اصل به معنای بیماری است و سپس بر هرگونه عیب و نقص اطلاق شده است و شکایت به معنای اظهار ناراحتی و تظلم آمده است.

۲. واژه «ظاهر» هنگامی که با عن متعدد بشود به معنای زایل شدن و برطرف گردیدن است و جمله «ظاهر عَنْكَ عَارُهَا» مفهومش این است که عیب و عار آن بر تو نیست.

اکرم ﷺ به مدینه آمد و مسلمان شد و در ردیف مسلمانان ظاهر الصلاح درآمد و مصرع اوّل این شعر چنین است:

وَعَيْرَهَا الْوَاسْعُونَ أَنِّي أَحِبُّهَا

سعایت کندگان دوست مرا سرزنش کردند که من او را دوست دارم؛ ولی این عیبی است (اگر عیب باشد) که ننگ و عارش از تو دور است.
این شعر به صورت ضرب المثلی در آمده برای کسی که امری را بد می‌شمرد در حالی که ربطی به او ندارد.

تعییر به «زَعْمَتْ» مفهومش این است که اولاً نسبتی را که درباره من به عنوان حسد می‌دهی دروغ است، به خصوص اینکه مرا در سخن شریک قتل عثمان پنداشتی در حالی که من مردم را از کشتن او نهی می‌کردم و ثانیاً به فرض که این نسبت درست باشد ارتباطی به تو ندارد.

امام علیؑ در ادامه این سخن به پاسخ بخش دیگری از نامهٔ معاویه می‌پردازد و می‌فرماید: «تو گفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زده‌ای می‌کشیدند تا بیعت کنم به خدا سوگند خواسته‌ای مذمت کنی ولی (ناخود آگاه) مدح و شنا گفته‌ای و خواسته‌ای رسوا کنی ولی خودت رسوا شده‌ای»؛ (وَقُلْتَ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُكَمَا يُقَاتُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ^۱ حَتَّى أُبَايِعَ؛ وَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَدْمَ فَمَدَحْتَ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ!).

اشاره به اینکه تو اولاً اعتراف کرده‌ای که من مظلوم واقع شده‌ام و دیگران به من ستم کرده‌اند، این مدح من مظلوم است و نکوهش ظالمان. ثانیاً ثابت کرده‌ای خلافت به اجماع صحابه نبود؛ در حالی که تو مدافع چنان خلافتی هستی و

۱. «المخشوش» در اصل به شتری می‌گویند که بینی آن را سوراخ کرده و طناب یا چوبی که متصل به طنابی است در آن قرار داده‌اند و هنگامی که آن طناب را بکشنند، حیوان به هر سوکه مایل باشند می‌رود زیرا در مقابل درد آن نمی‌تواند مقاومت کند.

گفته‌ای خلیفه اول از همه در پیشگاه خدا برتر و الاتر بود چگونه ممکن است چنین باشد در حالی که چنین ستمی با نخستین مسلمان و نزدیک‌ترین فرد به پیامبر اکرم ﷺ و آگاه‌ترین و داناترین آنها بنماید؟ این تناقض‌گویی تو دلیل بر رسوایی توست.

آنگاه در شرح این سخن می‌افزاید: «این امر برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند»؛ (وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاضَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًا فِي دِينِهِ، وَلَا مُؤْمِنًا بِيَقِينِهِ!).

آری نیکان و پاکان در طول تاریخ بر اثر حق‌گویی و حق‌جویی و عدم تسليم در برابر خواسته‌های ظالمان، مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند، این افتخار آنها بوده و هست.

اشاره به اینکه اگر چنین مظلومیتی عیب باشد باید بگویی در جنگ احده پیشانی و دندان پیامبر ﷺ به وسیله حامیان پدرت شکست و پهلوی حمزه که به وسیله مادرت شکافته شد و جگرش را بیرون کشید و به دهان گذارد، پیغمبر اکرم ﷺ و حمزه در خور مذمت و پدرت و مشرکان مکه و مادرت هند شایسته مدح و تقدیرند.

آیا هیچ عاقلی چنین سخنی را می‌پذیرد؟ و اگر به گذشته تاریخ باز گردیم پیامران بزرگی همچون ابراهیم و یحیی و زکریا و حضرت مسیح علیه السلام و غیر آنها را می‌بینیم که در راه حق‌طلبی مورد ستم و ظلم قرار گرفتند.

امام علی علیه السلام در پایان این فراز از نامه می‌فرماید: «این دلیل و حجت من است در برابر غیر تو و من به همین مقدار که بیان آن پیش آمد برای تو ذکر کردم»؛ (وَهَذِهِ

۱. «غضاضة» به معنای نقصان و عیب است و از ریشه «غض» به معنای کوتاه کردن و پایین انداختن و ناقص نمودن گرفته شده.

حُجَّيِ إِلَى غَيْرِكَ قَصْدُهَا، وَلَكِنِي أَطْلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ^۱ مِنْ ذِكْرِهَا).

اشاره به اينکه مخاطب واقعی من در اين سخن خلفايی هستند که مرا به زور
به بیعت خودشان مجبور ساختند ولی چون تو، اين مسأله را مطرح کردی به
مقداری که لازم بود گوشزد کردم.

* * *

۱. «سنح» از ریشه «سنوح» بر وزن «فتوح» به معنای به خاطر آمدن است.

بخش پنجم

ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ عُثْمَانَ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمَكَ مِنْهُ، فَأَيْنَا كَانَ أَعْدَى لَهُ، وَأَهْدَى إِلَى مَقَاوِلِهِ! أَمَنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ اسْتَكْفَهُ، أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاهُ عَنْهُ وَبَثَ الْمَنْوَنَ إِلَيْهِ، حَتَّى أَتَى قَدْرُهُ عَلَيْهِ. كَلَّا اللَّهِ لَكَ (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوْقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِخُوايْنِهِمْ هَلْمُ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا). وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذَرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقُمْ عَلَيْهِ أَحْدَاثًا، فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِنْ شَادِي وَهِدَىٰتِي لَهُ، فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ.

وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةُ الْمُتَذَصِّحُ

وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا إِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكِّلتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

ترجمه

سپس تو وضع مرا در برابر عثمان یادآور شدی (و مرا بر ترک یاری او سرزنش کردی) حق توست که با این گفتار (نادرست) از خویشاوند دفاع کنی؛ ولی کدام یک از ما دشمنیش نسبت به او بیشتر بود و راه را برای کشتنش هموار ساخت؟ آیا کسی که آماده یاری او بود؛ ولی (او یاریش را نپذیرفت) و از او خواست که بر جای خود بنشیند و دست از این کار بکشد و یا کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تأخیر کرد و مر را به سوی او فرستاد تا زندگانیش به سر آمد؟ هرگز چنین نیست که تو می‌گویی (و همه کسانی که در جریان قتل عثمان حضور داشتند این حقیقت را به خوبی می‌دانند). به خدا سوگند (به شهادت قرآن مجید) «خداآوند کسانی که مردم را (از جنگ) باز

می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: «به سوی ما بیایید (و خود را از معركه بیرون کشید)» به خوبی می شناسد؛ آنها (مردمی ضعیف‌اند و) جزاندگی پیکار نمی‌کنند».

ولی هرگز سزاوار نبود که من از این موضوع عذرخواهی کنم که بر عثمان به سبب بدعت‌هایی که (در تقسیم بیت‌المال و مناصب کشور اسلامی در میان ناا هلان) گذارده بود عیب گرفتم و او را به علت (این کارها) سرزنش نمودم اگر گناه من ارشاد و هدایت او باشد (هیچ مانعی ندارد و اگر به این کار ملامت شوم افتخار می‌کنم) چه بسیار کسانی که ملامت می‌شوند و بی‌گناهند (و به گفته شاعر) گاه شخص ناصح و خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می‌کند متهم می‌شود. «من جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم هدفی نداشته و ندارم - و توفیق من (در این کار)، جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می‌گردم».

شرح و تفسیر مقصران اصلی در قتل عثمان

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به پاسخ یکی دیگر از ایرادات یا صحیح تر سفسطه‌های معاویه پرداخته می‌فرماید: «سپس تو وضع مرا در برابر عثمان یادآور شدی (و مرا بر ترک یاری او سرزنش کردی) حق توست که با این گفتار (نادرست) از خویشاوند دفاع کنی؛ ولی کدام یک از ما دشمنیش نسبت به او بیشتر بود و راه را برای کشتنش هموار ساخت؟ آیا کسی که آماده یاری او بود ولی (او یاریش را نپذیرفت) و از او خواست که بر جای خود بنشیند و دست از این کار بکشد و یا کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تأخیر کرد و مر را به سوی او فرستاد تا زندگانیش به سر آمد؟؛ (ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ

عثمان، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمَكَ مِنْهُ، فَأَئْتِيَا كَانَ أَعْدَىٰ لَهُ، وَأَهْدَىٰ إِلَىٰ
مَقَاتِلِهِ^۱! أَمَنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ^۲ وَاسْتَكَفَهُ، أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاهُ عَنْهُ وَبَثَّ
الْمُتَوْنَ^۳ إِلَيْهِ، حَتَّىٰ أَتَىٰ قَدْرُهُ عَلَيْهِ).

تاریخ اسلام گواهی می‌دهد که نسبتی را که معاویه به علی علیله داد که در خون عثمان شرکت داشته و یا دفاع لازم را از او نکرده نسبت دروغی بود که برای فریب مردم ساخته بود و در همین راه از پیراهن خونین عثمان برای برانگیختن توده‌های نا‌آگاه بر ضد علی علیله بهره گرفت در حالی که امام علیله کراراً به عثمان نصیحت کرده بود که اشتباهات خود را اصلاح کند، بیت‌المال را در میان بنی‌امیه و اطرافیانش تقسیم ننماید و پست‌های مهم اسلامی را به دست آنها نسپارد و به درد دل مردم گوش فرا دهد که متأسفانه عثمان هرگز نپذیرفت. علی علیله به هنگام هجوم توده‌های خشمگین مردم به خانه عثمان فرزندان خود را برای دفاع از او فرستاد.

در حالی که معاویه قدمی برای حمایت از عثمان بر نداشت با اینکه عثمان به او نامه نوشته بود و از او خواسته بود که با لشگری از شامیان به دفاع از او برخیزد. جالب است بشنوید هنگامی که معاویه بر مسند خلافت نشست، روزی به ابوالظفیل، صحابی معروف گفت: تو از قاتلان عثمان نبودی؟ ابوالظفیل گفت: نه

۱. «اعدی» به معنای دشمن‌تر از ریشهٔ عداوت گرفته شده است.

۲. «مقاتل» جمع «مقتل» به معنای محل قتل یا موضعی از بدن که آسیب رساندن به آن سبب قتل انسان می‌شود.

۳. «فاسْتَقْعَدَهُ» از مجموع قراین این جمله استفاده می‌شود که ضمیر فاعلی به عثمان برمی‌گردد و ضمیر مفعولی به امام علیله یعنی عثمان نصرت امام علیله را نپذیرفت و از آن حضرت خواست که در جای خود بنشیند و دست از یاریش بردارد؛ ولی بعضی به عکس معنا کرده‌اند و گفته‌اند: امام علیله از عثمان خواست که بر جای خود بنشیند و به مطالبات مردم پاسخ گوید. این معنا بعید به نظر می‌رسد و اگر روی فای تفریغ در «فاسْتَقْعَدَهُ» دقت شود ترجیح معنای اول واضح می‌گردد.

۴. «بَشٌّ» در اصل به معنای پراکنده ساختن است و «منون» به معنای مرگ، بنابراین «بَشٌّ الْمُتَوْنَ» یعنی عوامل مرگ را فراهم ساخت.

ولی او را یاری هم نکردم. معاویه گفت: چرا یاری نکردی؟ ابوالطفیل گفت: هیچ یک از مهاجران و انصار او را یاری نکردند معاویه گفت: بر همه آنها واجب بود که عثمان را یاری کنند. ابوالطفیل گفت: تو با این لشگری که در شام داشتی چرا نیامدی تا او را یاری کنی معاویه گفت: همین که من امروز خونخواهی او می‌کنم یاری اوست ابوالطفیل خندید و گفت: کار تو و عثمان همانند چیزی است که شاعر می‌گوید:

لَا أَفِيتَكَ بَعْدَ الْمَوْتِ تَنْدُبِي
وَفِي حَيَاةِي مَا زَوَّذْتَنِي زَادِي

تو در حیات من هیچ خدمتی به من نکردی ولی بعد از مرگم می‌خواهی بر من گریه کنی.^۱

آن‌گاه امام علیه السلام به عنوان تأکید و توضیح آنچه در جمله‌های قبل آمد مبنی بر اینکه معاویه به دعوت عثمان برای یاریش هرگز گوش نداد و حالا دیگران را سرزنش می‌کند می‌فرماید: «هرگز چنین نیست که تو می‌گویی (و همه کسانی که در ماجراهی عثمان حضور داشتند این حقیقت را به خوبی می‌دانند). به خدا سوگند (به شهادت قرآن مجید) «خداؤند کسانی که مردم را (از جنگ) باز می‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: «به سوی ما بیایید (و خود را از معركه بیرون کشید) به خوبی می‌شناسد»؛ (کَلَّا وَاللهِ لَكَ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوَّقِينَ^۲
مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِحْوَانِهِمْ هَلْمٌ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا^۳).

می‌دانیم این آیه درباره دو گروه از منافقان است: گروهی که رسما در میدان جنگ احزاب کناره‌گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره‌گیری نمودند و گروه دیگری که به برادران مسلمانشان می‌گفتند: به سوی ما بیایید و دست از این

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. «المعوقین» از ریشه «عوق» بر وزن «فوق» به معنای بازداشت و منصرف کردن از چیزی است و «عائق» به معنای «مانع» و «معوق» به معنای بازدارنده است.

۳. احزاب، آیه ۱۸.

پیکار خطرناک بردارید. آنها اهل جهاد و پیکار با دشمن نبودند و جز به مقدار کمی آن هم از روی ریا یا اکراه در جهاد شرکت نمی‌کردند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه مزبور اشاره به دو گروه نباشد، بلکه وضع یک گروه را در دو حالت بیان می‌کند و اشاره به آن دسته از منافقان است که وقتی در میان مجاهدان بوده‌اند آنها را از جنگ باز می‌داشتند و هنگامی که به کنار می‌رفتند دیگران را به سوی خود دعوت می‌نمودند.

به هر حال استفاده امام علیؑ از این آیه شریفه اشاره به این دارد که اگر تو (معاویه) در برابر مردم در مورد جریان قتل عثمان پرده‌پوشی کنی، از خدا مخفی نمی‌ماند که وی از تو یاری طلبید و هرگز به سراغش نیامدی (و از قتل او خوشحال شدی) شاید خلافت به تو برسد.

البته معاویه که یک سیاست‌باز حرفه‌ای بود می‌دانست هنگامی که مهاجران و انصار در برابر شورش مردم بر ضد عثمان سکوت کرده و کمتر کسی از او دفاع می‌کند، چنانچه به میدان بیاید و به دفاع از عثمان بپردازد، مقابل مهاجران و انصار قرار گرفته است و این معنا برای او در آینده‌گران تمام می‌شود به همین دلیل اعتنایی به دعوت عثمان برای یاری نکرد، هرچند به حسب ظاهر با او هم پیمان بود.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیه شریفه فوق (آیه ۱۸ سوره احزاب) که درباره موضع گیری منافقان در برابر پیغمبر اکرم علیه‌الله سخن می‌گوید ممکن است مধ ضمنی برای عثمان محسوب شود، چون در اینجا او به پیامبر اسلام علیه‌الله تشبیه شده است.

ولی جمله‌های بعد نشان می‌دهد که این تشبیه فقط ناظر به تشبیه معاویه به منافقان بوده و به بیان دیگر تشبیه در یک جهت است، زیرا امام علیؑ در ادامه این سخن می‌فرماید: «ولی هرگز سزاوار نبود که من از این موضوع عذرخواهی کنم

که بر عثمان به سبب بدعت‌هایی که (در تقسیم بیت‌المال و پست‌های کشور اسلامی در میان ناالهان) گذارده بود، عیب بگیرم و او را به خاطر (این کارها) سرزنش نمایم. اگر گناه من ارشاد و هدایت او باشد (هیچ مانعی ندارد و اگر به این کار ملامت شوم افتخار می‌کنم) چه بسیار کسانی که ملامت می‌شوند و بی‌گناهند (و به گفته شاعر) گاه شخص ناصح و خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می‌کند متهم می‌شود»؛ (وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذَرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقُمُ^۱ عَلَيْهِ أَحَدًا^۲؛ فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادٍ يَوْهِدَا إِيَّتِيَ لَهُ، فَرَبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ. وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظُّنْنَةُ^۳ الْمُتَنَصِّحُ^۴).

امام علیه السلام در پایان این سخن می‌فرماید: «من جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم، هدفی نداشته و ندارم - و توفیق من (در این کار)، جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می‌گردم؛ (وَمَا أَرْدَتُ^۵ إِلَّا إِلْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَمَا تَوْفِيقِي^۶ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ إِلَيْهِ أَنِيبُ^۷).

بی‌شک، امام علیه السلام از محدود کسانی بود که از ریختن خون عثمان ممانعت می‌کرد و فرزندان خود (امام حسن و امام حسین علیهم السلام) را به دفاع از او تشویق می‌نمود.^۸

در تاریخ ابن عساکر آمده است هنگامی که عثمان در محاصره شدید قرار گرفت پیکی به سوی معاویه فرستاد که فوراً با لشکری برای یاری من از شام

۱. «انقم» از ریشه «نقم» بروزن «قلم» در اصل به معنای انکار کردن چیزی است. سپس به معنای انتقام گرفتن و خرد گرفتن آمده و در اینجا به همین معناست.

۲. «احداث» جمع «حدث» بروزن «عبد» به معنای هر چیز تازه و نیز به معنای بدعت آمده است و در اینجا به همین معناست.

۳. «الظُّنْنَةُ» به معنای تهمت است از ریشه ظن به معنای گمان بدگرفته شده است.

۴. «الْمُتَنَصِّحُ» به معنای فرد خیرخواه و بسیار نصیحت کننده است.

۵. هود، آیه ۸۸.

۶. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۵۹ و تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۹، ص ۴۱۸.

حرکت کن. معاویه همراه با دو نفر دیگر سوار بر شتران تندرو شدند و خود را به مدینه رساندند. وی چون بر عثمان وارد شد؛ عثمان سؤال کرد لشکری با خود آورده‌ای؟ گفت: نه، پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه ترسیدم اگر لشکر شام در این امر دخالت کنند مردم تو را زودتر به قتل رسانند؛ ولی شتران تندرو با خود آوردم تاسه روزه تورا به شام برساند. عثمان خشمگین شد و به معاویه بدگفت و پیشنهاد او را غلط شمرد و معاویه از نزد عثمان خارج شد و به سوی شام باز گشت.^۱

در تاریخ طبری در حوادث سال ۳۵ هجری آمده است که سورشیان عثمان را در محاصره شدیدی قراردادند و همه چیز حتی آب را از او قطع کردند «وَقَدْ كَانَ يَدْخُلُ بِالشَّيْءِ مِمَّا يُرِيدُ؛ عَلَى لِلَّهِ نِيَازُهَايِ او را بِرَطْفِ مِنْ كَرْد».^۲

نیز در همین کتاب، طبری می‌نویسد: هنگامی که سورشیان آب و غذا را بر عثمان قطع کردند، علی لِلَّهِ شدیداً ناراحت شد و گفت: ای مردم این کاری که شما انجام می‌دهید نه شبیه کار مسلمانان است و نه کافران، آب و غذا را از او قطع نکنید. روم و فارس حتی با اسیران خود چنین نمی‌کردند چرا و به چه عنوان او را در محاصره قرار داده و قتلش را حلال می‌شمرید؟^۳

طبری در ادامه این سخن می‌افزاید: هنگامی که جمعیت به در خانه عثمان حمله برداشتند، امام حسن عسکری و بعضی دیگر از فرزندان صحابه آنها را نهی کردند.^۴ ولی از آنجا که امام عسکری پیش از این حادثه بارها از عثمان در برابر کارهای ناروایش انتقاد می‌کرد و کراراً او را نصیحت و ارشاد می‌فرمود که دست از این اعمال بردارد و در برابر مردم حاضر شود، درد دل مردم را بشنود و به خواسته‌های حق آنها پاسخ‌گوید. این امور بهانه‌ای به دست معاویه و امثال او داد

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۳۳۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۶ تا ۴۱۸.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک.

که تو مردم را بـر ضد عثمان به شورش واداشتی. امام علیه السلام می‌فرماید: اگر ارشاد و نصیحت که مصدق ابارز امر به معروف و نهی از منکر است گناه محسوب می‌شود من به این گناه اعتراف می‌کنم ولی هیچ مسلمان با ایمانی چنین کاری را گناه نمی‌داند، بلکه از فرایض مسلم اسلام می‌شمرد.

لازم به یادآوری است که جمله «رُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ»، چه بسیار کسانی که ملامت می‌شوند و گناهی ندارند» یکی از ضرب المثل‌های عرب است و گفته‌اند: نخستین کسی که این جمله را گفته است «اکثم بن صیفی» بوده است.

جمله «وَقَدْ يَسْتَغْيِدُ الظُّنْنَةُ الْمُتَّصِّحُ؛ گاهی کسی که بسیار در نصیحت اصرار دارد متهم می‌شود» مصرع دومی است از یک شعر که مصرع اولش «وَكَمْ سُقْتُ فِي آثارِكُمْ مِنْ نَصِيحةٍ؛ چقدر درباره کارهای شما پند و نصیحت کردم» و گفته‌اند این شعر از شاعری است به نام الرياشی.^۱

* * *

بخش ششم

وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَا صَحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ
اسْتِعْبَارِ! مَتَى الْفَيْتَ بَنِي عَبْدِالْمُطَلِّبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَبِالسَّيْفِ
مُخْوَفِينَ

فَلَبِّثْ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمْلٌ

فَسَيِّطَ طَلْبُكَ مَنْ تَطْلُبُ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبِعُ، وَأَنَا مُرْقُلُ نَحْوَكَ فِي
جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، شَدِيدٌ زَحَامُهُمْ،
سَاطِعٌ قَتَامُهُمْ، مُتَسَرِّلِينَ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ؛ أَحَبُّ الْلِقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقاءَ رَبِّهِمْ، وَقَدْ
صَحِبَتْهُمْ ذُرْيَةُ بَدْرِيَّةٍ، وَسُيُوفُ هَاشِمِيَّةٍ، قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ
وَخَالِكَ وَجَدَّكَ وَأَهْلِكَ «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ».

ترجمه

تو (در نامه خود) گفته‌ای که نزد تو برای من و یارانم جز شمشیر چیزی نیست (و مرا به جنگ تهدید کردی) به راستی بعد از گریه مرا به خنده آوردم! چه زمان یاد داری که فرزندان عبدالمطلوب به دشمن پشت کرده باشند و از شمشیر بترسند (و به گفتۀ شاعر): «پس کمی صبر کن که حریفت به میدان می‌آید»، آری به زودی آن کس که او را دنبال می‌کنی به تعقیب تو بر می‌خیزد و آنچه را از آن فرار می‌کنی در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان به سرعت به سوی تو خواهم آمد، لشکری که جمعیتشان به هم فشرده است و به هنگام حرکت غبارشان آسمان را تیره و تار می‌کند، آنها لباس شهادت در تن دارند و بهترین ملاقات برای آنها ملاقات با

پروردگارشان است و همراه آنها لشکری از فرزندان بدرند با شمشیرهای هاشمی که می‌دانی لبۀ تیز آنها با پیکر برادر و دایی و جد و خاندانات چه کرد «و آن (مجازات) از سایر ستمکاران دور نیست».

شرح و تفسیر

مرا به جنگ تهدید می‌کنی

امام علیه السلام در این بخش از نامه که آخرین بخش آن است به یکی دیگر از تعبیراتی که در نامه معاویه آمده بود اشاره می‌کند که همان تهدید به جنگ است، می‌فرماید: «و (در نامه خود) گفته‌ای که نزد تو برای من و یارانم جز شمشیر چیزی نیست (و مرا به جنگ تهدید کردی) به راستی بعد از گریه مرا به خنده درآوردم. چه زمان یاد داری که فرزندان عبدالمطلوب به دشمن پشت کرده باشند و از شمشیر بترسند (و به گفته شاعر): (پس کمی صبر کن که حریفت به میدان می‌آید)؛ (وَذَكْرُتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَاً صَحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ^۱ مَتَّى الْفَيْتَ^۲ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ^۳، وَبِالسَّيْفِ مُخَوَّفِينَ، فَلَبِثْ قَلِيلًا يَلْحِقُ الْهَيْجَاءَ^۴ حَمْلً).

جمله «لَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ» ضرب المثلی است برای کسی که در ضمن بیان پاره‌ای از مطالبات جدی ناگهان سخنی بی‌اساس و بی‌پایه می‌گوید و منظور امام علیه السلام این است که تهدید به جنگ در برابر علیه السلام و بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلوب خنده‌آور است؛ آنها مرد میدان و فرزند شمشیر و پیشووان جهادند و

۱. «استubar» از ریشه «عبر» بر وزن «ابر» به معنای اشک ریختن است.

۲. «الفیت» از ریشه «الفاء» به معنای یافتن ناگهانی است.

۳. «ناکلین» جمع «ناکل» به معنای انسان ضعیف و ترسیمی است که از کار عقب‌نشینی می‌کند. از ریشه «نکول» به معنای ترس و عقب‌نشینی گرفته شده است.

۴. «هیجاء» به معنای جنگ است، چون انسان را به هیجان و امیدارد.

شما شکست خوردگان بدر و احزاب و فتح مکّه و به شهادت تاریخ اسلام افرادی ضعیف و ناتوان هستید. آیا تهدید شما نسبت به ما خنده‌آور نیست؟ گفتنی است جمله «لَقَدْ أَضْحِكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ» بر این نکته تکیه دارد که اگر کسی را در حال عادی بخندانند چندان مهم نیست؛ اما اگر شخصی مشغول گریستن باشد، سخنی بگویند که او بخند معلوم می‌شود که آن سخن فوق العاده خنده‌آور است.

جمله «لَبِّثْ قَلِيلًا يَلْحُقُ الْهَيَّجَاءَ حَمْلٌ» مصراع بعدش چنین است «مَا أَحْسَنَ الْمَؤْتُ إِذَ الْمَؤْتُ نَزَلَ».

این شعر در میان عرب به شکل ضرب المثلی در آمده و اصل آن چنین بود که در یکی از جنگ‌های عصر جاهلیّت شترهای مردی از قبیله «قشیر» به نام حمل بن بدر به غارت برده شد. او که مرد شجاعی بود رفت و بر راه زنان شبیخون زد و شتران خود را گرفت و این شعر را سرود که ترجمه‌اش این است: کمی صبر کن حمل به میدان می‌آید و چه زیبا است مر (در مسیر دفاع از شرف خویش) هنگامی که به سراغ انسان می‌آید.

امام طیلّه در ادامه این سخن، معاویه را با عباراتی بسیار کوبنده و فصیح و بلیغ به طور جدّی تهدید می‌کند و می‌فرماید: «پس به زودی آن کس که او را دنبال می‌کنی به تعقیب تو بر خواهد خواست و آنچه را از آن فرار می‌کنی در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان به سرعت به سوی تو خواهم آمد»؛ (فَسَيِطُّلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ، وَأَنَا مُرْقِلُ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ).

شاره به اینکه جنگ‌جویانی که با من همکاری می‌کنند امتحان خود را در غزوات اسلامی داده‌اند. آنها از سه گروه تشکیل شده‌اند مهاجران و انصار و نسلی که بعد از آنها به وجود آمدند و در طریق آنها گام نهاده‌اند؛ ولی کسانی که با

تو همراهی می‌کنند همان شکست خورده‌گان غزوات اسلامی و فرزندان آنها و رسوبات دوران جاھلیتند.

جمله «منَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَالثَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ» بر گرفته از این آیه شریفه است: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعْدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ حَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». ^۱

آنگاه امام علیه السلام نیروهای خود را در چند جمله معرفی می‌کند: نخست می‌فرماید: «لشکری که جمعیت‌شان به هم فشرده است»؛ (شَدِیدٌ زَحَامُهُمْ). سپس می‌فرماید: «و به هنگام حرکت، غبارشان آسمان را تیره و تار می‌کند»؛ (سَاطِعٌ قَتَامُهُمْ). ^۲

در سومین معرفی می‌افزاید: «آنها لباس شهادت در تن دارند و بهترین ملاقات برای آنها ملاقات با پروردگارشان است»؛ (مُتَسَرِّبِلِينَ ^۳ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ الْلِّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقاءُ رَبِّهِمْ).

در چهارمین وصف می‌فرماید: «و همراه آنها لشکری از فرزندان بدرند با شمشیرهای هاشمی که می‌دانی لبّه تیز آنها با پیکر برادر و دایی و جد و خاندانست چه کرد و آن (مجازات) از ستمکاران دور نیست»؛ (وَقَدْ صَحِبَتْهُمْ دُرْرِيَّةً بَدْرِيَّةً سُيُوفُ هَاشِمِيَّةً، قَدْ عَرَفْتَ مَوْاقِعَ نِصَالِهَا ^۴ فِي أَخِيكَ وَحَالِكَ وَجَدِّكَ وَأَهْلِكَ (وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ)).

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

۲. (قطام) به معنای غبار است.

۳. «متسربلین» در اصل از سربال به معنای پیراهن گرفته شده و متسربل به کسی می‌گویند که پیراهنی در بر کند و در اینجا امام علیه السلام شهادت را تشبیه به پیراهنی کرده است که جنگجویان از لشکرش آن را در تن پوشیده‌اند؛ پیراهنی است زینتی و زیبا.

۴. «نصال» جمع «نصر» بر وزن «نصر» به معنای پیکان تیر بالله شمشیر است.

امام علیؑ تمام گفتنی‌ها را در بیان این چهار وصف آورده است؛ از یک سو ایمان آنها به خدا و عشقشان به شهادت و لقای پروردگار که مهم‌ترین انگیزه جهاد است و دیگر سابقه درخشنان آنها، همچون شرکت در جنگ بدر و در هم کوییدن دشمن با شمشیرهای هاشمی و اضافه بر اینها عدد بی‌شمار و انبوه؛ و به حق که تعبیرات امام علیؑ در این نامه فصیح‌ترین و بليغ‌ترین و گوياترین و کوبنده‌ترین تعبیرات است.

تعبیر به «مُؤْقِل» که دلالت بر سرعت دارد و «جَحْفَل» که به لشکر عظیمی اطلاق می‌شود که سواران بسیاری در آن حضور دارند و تعبیر به «سَاطِعٌ قَاتُّمُهُمْ»؛ غبار آنها در آسمان پراکنده است» همه اشاره به این دارد که این لشکر با انگیزه تمام به سرعت به سوی میدان جهاد می‌رود؛ نه تردیدی در نیاشان است و نه شکی در هدف دارند؛ بلکه با قاطعیت گام به میدان جهاد نهاده‌اند و عاشق شهادت در راه خدا هستند.

تعبیر به «ذُرِّيَّةُ بَدْرِيَّةُ» مفهومش این است که آنها فرزندان جنگ بدرند گویی در آن میدان پروشر یافته‌اند. با توجه به اينکه در لشکر امیر مؤمنان علیؑ شمار زیادی از جنگ‌جویان بدر بودند، اين تعبیر کاملاً مطابق واقع است. بعضی گفته‌اند مفاد این تعبیر آن است که در لشکر امام علیؑ گروهی از فرزندان جنگ‌جویان بدر حضور دارند در حالی که اين تفسیر با تعبیر امام علیؑ سازگار نیست.

منظور از «أخيك»؛ برادر معاویه، حنظلة بن ابی‌سفیان است و مقصود از «خالك»؛ دایی معاویه ولید بن عتبه و منظور امام از «جَدَكَ»؛ جد معاویه، جد مادری او عتبه بن ربیعه است و مراد از «أهلكَ»؛ خاندان معاویه جمعی از عموم زادگان او هستند که در جنگ بدر در صفوف لشکر کفر حضور داشتند. جمله «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَيْعِيدٍ» بخشی از آیه ۸۳ از سوره هود است که

اشاره به عذاب در دنای و شدید قوم لوط می‌کند. قومی که عذابشان از همه اقوام ستمکار و مشرک شدیدتر بود، زیرا خداوند شهرهای آنها را زیر و رو کرد سپس بارانی از سنگ بر ویرانه‌های آن فرستاد. **﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِيلٍ مَّنْصُودٍ * مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِعَيْدٍ﴾**^۱.

شایان توجه است که در کتاب صفين نصر بن مزاحم آمده است روزی سعد بن قيس، صحابی معروف برخاست و در میان یاران خود خطبه خواند و گفت: اصحاب و یاران محمد ﷺ با ما هستند و در میان جمعیت ما به خدایی که نسبت به بندگانش بصیر است سوگند اگر فرمانده ما غلامی حبسی بود در حالی که هفتاد نفر از بدريین با ما هستند، می‌بايست بینا و خوش دل باشيم حال چگونه خواهد بود در حالی که رئیس ما پسر عمومی پیغمبر ما از رزم‌مندان بدر است، او که در کوچکی با پیغمبر نماز خواند و در بزرگی با او جهاد کرد در حالی که معاویه از مشرکان آزاد شده روز فتح مکه است. پدرش نیز چنین بود؛ ولی گروهی را اغوا کرده و وارد آتش دوزخ نموده و داغ ننگ را بر پیشانی آنها زده است.^۲

نکته

بدهکاری در لباس طلبکار!

ضرب المثل معروفی است که از قدیم گفته‌اند: «اگر می‌خواهی بدهکار نشوی طلبکار شو» و معاویه از کسانی بود که از این ضرب المثل استفاده فراوان می‌کرد و نامه معاویه که امام علیه السلام نامه فوق را در جواب او نگاشته، مصدق بارز آن است، زیرا او در حالی که مرتکب کارهای خلاف متعددی شده بود و پیشینه سویی

۱. هود، آیه ۸۲ و ۸۳.

۲. صفين، ص ۲۳۶.

داشت، دست بالا گرفته و نامه‌ای بسیار طلب کارانه برای امام علیهم السلام نوشته است.
اگر لیست بدھکاری‌های اجتماعی و اخلاقی و سوابق او را در نظر بگیریم
خواهیم دید که:

۱. او از نظر خانوادگی وضع عجیبی داشت؛ پدرش ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام و آتش افروز جنگ‌های ضد اسلامی بود و مادرش هند معروف به جگرخوار زنی بود که در میدان جنگ احده پهلوی افسر رشید اسلام، حمزه بن عبدالطلب را شکافت و جگر او را بیرون کشید و بر دهان گذاشت.
۲. از نظر ایمان به اسلام، نیز در آخرین مرحله؛ یعنی سال فتح مکه و تحت فشار، خودش و پدرش ظاهراً به مسلمانان پیوستند.
۳. او از بیعت با امام مسلمین علی بن ابی طالب علیهم السلام که مهاجران و انصار و توده‌های عظیم مردم با او بیعت کرده بودند، سر باز زد.
۴. پرچم مخالفت بر ضد حکومت اسلامی را به بهانه خونخواهی عثمان برافراشت و گروه کثیری از منافقان و مطروه‌دین زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را اطراف خود جمع کرد.
۵. بیت‌المال مسلمانان را بازیچه دست خود قرار داد، کاخ عظیمی همچون کاخ شاهان برای خود ساخت و اموال بیت‌المال را به جاعلان حدیث و رؤسای قبایل و کسانی که از او حمایت می‌کردند و تملق می‌گفتند، بی‌حساب و کتاب بخشدید.
۶. از ریختن خون بی‌گناهان پروا نداشت. محمد بن ابی‌بکر، مرد صالح خدا و مالک اشتر، سردار رشید اسلام و عمار یاسر، صحابی معروف و محبوب پیغمبر با توطئه او شهید شدند و با شبیخون‌هایی که به مرزهای عراق می‌زد گروهی از بی‌گناهان را به خاک و خون می‌کشید.
۷. با اینکه در دفاع از عثمان - علی رقم تقاضای یاری از سوی او - کوتاهی

کرده بود خود را وارث خون وی معرفی کرد و به خون خواهی او برخواست. معاویه علی رقم این بدھکاری‌ها، در نامه خود به طلبکاری برخواست؛ از یک سو به حمایت اصحاب پیغمبر ﷺ و مهاجران و انصار بر می‌خیزد و در دفاع از آنها داد سخن می‌دهد و ظهور پیغمبر اکرم ﷺ و قیامش را عطیه بزر الهی می‌شمرد و امام علیه السلام را در یاری صحابه مقصراً می‌داند و از سویی دیگر امام علیه السلام را متهم به شرکت در خون عثمان می‌کند و از سوی سوم بیعت اجباری امام علیه السلام را با خلیفه اول نقیصه‌ای برای امام ذکر می‌کند.

ولی امام علیه السلام در پاسخ نامه او با تعبیراتی بسیار کوبنده و در عین حال فصیح و بلیغ او را خلع سلاح می‌کند. دست او را گرفته به عصر پیامبر ﷺ می‌برد و قیام او و پدرش بر ضد پیغمبر اسلام ﷺ را به او نشان می‌دهد و شرکت بستگان نزدیکش را در جنگ بدر در صفات مشرکان و سپس کشته شدن آنها را به دست سپاه اسلام را یادآور می‌شود و با صراحةً به او می‌گوید: ستایش پیغمبر ﷺ و بیان اهمیّت قیام او برای شخصی مانند علی علیه السلام از قبیل «زیره به کرمان بردن» یا «خرما به هجر نقل کردن» است. سپس کوتاهی‌های او را در حمایت از عثمان یادآور می‌شود و با عباراتی رسا وضع خاندان بنی امیه و خاندان بنی هاشم را در جاھلیّت و اسلام ترسیم می‌کند و شایستگی بی قید و شرط خود را برای مقام خلافت پیغمبر ﷺ بادلایل روشنی بیان می‌دارد و نسبت به بیعت اجباریش می‌فرماید: تو خواستی مرا نکوهش کنی ولی ناخود آگاه مدح و ستایش کردی. و سرانجام تهدید معاویه را به جنگ با خود، پاسخ می‌گوید که تهدیدی مضحك و بی معناست نسبت به کسی که فرزند جنگ و پرورش یافته میدان‌های جهاد است.

در مجموع همان‌گونه که شارحان نهج البلاعه گفته‌اند و سابقاً نیز به آن اشاره کردیم، این نامه امام علیه السلام از بهترین نامه‌هاست که اهداف امام علیه السلام را به بهترین وجهی بیان کرده است.

۲۹

وَمِنْ كُنَابِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

إِلَى أَهْلِ الْبَصَرَةِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به اهل بصره نگاشت^۱

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در شرح سند نامه ذیلاً آمده، این نامه مربوط به فتنه‌ای است که معاویه در بصره به راه انداخت و ماجرای آن به طور فشرده چنین بود که بعضی از اطرافیان معاویه بعد از اشغال مصر به دست عمرو بن عاص و کشته شدن

۱. سند نامه:

این نامه مربوط به فتنه‌ای است که معاویه به وسیلهٔ فردی به نام ابن حضرمی در بصره به وجود آورد و هدفش سلطه بر بصره بود، او دستور داشت از کینه‌هایی که شکست خورده‌گان جمل در بصره به دل داشتند و همچنین از ماجرای خون‌شمان بهره‌گیری کند و مردم را بشوراند و بصره را از قلمرو امیر مؤمنان علی علیه السلام بیرون ببرد که موفق به این کار نشد و خودش نیز کشته شد. این حادثه را «ابراهیم نقفی» در کتاب معروف الغارات آورده است و امام علیه السلام پس از فرونشاندن این فتنه به وسیلهٔ بعضی از یاران خود، این نامه را برای مردم بصره نگاشت. باید توجه داشت که کتاب الغارات قبل از سید رضی نگاشته شده، بنابراین از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (نویسنده این کتاب ابراهیم بن هلال ثقفی در سال ۲۸۳ چشم از جهان فرو بست) (مصدر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۹).

محمد بن ابی بکر به او گفتند: فردی را به بصره بفرست تا آنجا را نیز از تحت حکومت علی علیه السلام خارج سازد. معاویه این پیشنهاد را پذیرفت و با عمره عاص مشورت کرد او نیز روی موافق نشان داد سرانجام یکی از فرماندهان لشکر خود، به نام ابن حضرمی را روانه بصره کرد و این در حالی بود که عبدالله بن عباس والی بصره برای تسليت به امیر مؤمنان علیه السلام در مورد شهادت محمد بن ابی بکر به کوفه رفته بود و زیاد بن ابیه را به جای خود گماشته بود. معاویه به ابن حضرمی دستور داده بود که از احساسات خونخواهی عثمان و کینه‌ای که گروهی از جنگ جمل در دل داشتند بهره‌گیری کند و از قبایل مختلف بصره برای این هدف بهره‌گیری نماید.

عبدالله بن عباس به سرعت به بصره برگشت و جریان فتنه را برای امام علی علیه السلام داد. امام علی علیه السلام یکی از مردان خود را به نام اعین که در بصره نفوذ داشت مأمور کرد تا به بصره برود و مردم را از اطراف ابن حضرمی پراکنده سازد. اعین تا حد زیادی در کار خود موفق شد؛ ولی چون به دست گروهی از خوارج به شهادت رسید و خبر شهادت او به امام علی علیه السلام واصل گشت امام علی علیه السلام فرد نافذ الكلمة دیگری را به نام جارية بن قدامه همراه نامه مورد بحث که در واقع تهدیدی است برای سورشیان و متمردان بصره، به سوی بصره گسیل داشت و دستور داد نامه را برای عموم مردم بخواند. آنچه در نهج البلاغه آمده تنها بخشی از این نامه است. مخالفان امام علی علیه السلام پس از یک درگیری شدید شکست خوردن و ابن حضرمی در خانه‌ای پناهنده شد. جاریه دستور داد خانه را آتش زدند. ابن حضرمی و هفتاد نفر از طرفدارانش هلاک شدند و فتنه خاموش شد.^۱

* * *

وَقَدْ كَانَ مِنِ انتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَشِقَاوِكُمْ مَا لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ
مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقِيلَتْ مِنْ مُقْبِلِكُمْ. فَإِنْ خَطَّتْ بِكُمْ
الْأَمْوَرُ الْمُرْدِيَّةُ، وَسَفَهَ الْأَرَاءُ الْجَائِرَةُ، إِلَى مُنَابَذَتِي وَخِلَافِي، فَهَا أَنَا ذَا قَدْ
قَرَبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلتُ رِكَابِي. وَلَئِنْ الْجَاتِمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَا وَقَعَنَّ
بِكُمْ وَقْعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمْلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعْقَةً لَاعِقٌ؛ مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي
الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَلِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَهَمًا إِلَى بَرِّيٍّ، وَلَا
نَاكِثًا إِلَى وَفَّيٍّ.

ترجمه

به يقين پراكندگی شما (از اطراف من) و دشمنی و پیمانشکنی شما (در آستانه جنگ جمل) چیزی نبود که شما از آن آگاه نباشید؛ ولی من مجرمان شما را عفو کردم و شمشیر را از فراریان برداشتیم و کسانی را که به جانب من آمدند پذیرفتم (و از تقصیرشان در گذشتم).

حال اگر افکار مهلك و آرای ضعیف و منحرف از مسیر حق، شما را به ستیزه جویی و مخالفت با من بکشاند من همان مرد دیروزم. سپاه من آماده و اسبها را زین کرده و جهاز بر شتران گذاردهام و اگر مرا مجبور به حرکت به سوی خود سازید حمله‌ای به شما بیاورم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد.

در عین حال از فضل و برتری مطیعان شما آگاهم و حق ناصحان را به خوبی می‌شناسم و هرگز به جهت وجود متهمی، شخص بی‌گناه را کیفر نمی‌دهم و وفادار را به خاطر پیمان شکن مجازات نمی‌کنم.

شرح و تفسیر

خاموش کردن آتش فتنه در بصره

امام علیه السلام در این نامه کوتاه و پر معنا و بسیار حساب شده برای خاموش کردن آتش فتنه معاویه در بصره بر دو اصل تکیه می‌کند: نخست تهدید بسیار کوینده‌ای نسبت به پیمانشکنان دارد و به آنها یادآور می‌شود که اگر دست از فتنه گرفتی بر ندارند با لشکری انبوه به سراغ آنها می‌آید و چنان آنان را در هم می‌کوبد که جنگ جمل را فراموش کنند. سپس بر اصل رحمت و عطوفت نسبت به کسانی که وفادارند یا از کرده خود پیشمانند تکیه می‌فرماید و به آنها بشارت می‌دهد که جان و مال و عرضشان محفوظ خواهد بود.

در آغاز می‌فرماید: «پراکندگی شما (از اطراف من) و دشمنی و پیمانشکنی شما (در آستانه جنگ جمل) چیزی نبود که شما از آن آگاه نباشید ولی من مجرمان شما را عفو کردم و شمشیر را از فراریان برداشتم و کسانی را که به جانب من آمدند پذیرفتم (و از تقصیرشان در گذشتم)؛ وَقَدْ كَانَ مِنْ اُنْتِشَارِ حَبْلِكُمْ^۱ شِقَاقِكُمْ^۲ مَا لَمْ تَغْبُوا^۳ عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُذْبِرِكُمْ، وَقَبَلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ).

در واقع امام علیه السلام با این سخنان خود، سمپاشی معاویه و گروه طرفداران او را خنثی می‌کند. او تصمیم داشت با یادآوری خاطره جنگ جمل آنها را بر ضد امام علیه السلام بشوراند؛ ولی امام علیه السلام با یادآوری خاطره آن جنگ می‌خواهد آتش فتنه و فساد را خاموش کند می‌فرماید: شما پیمانشکنی کردید و بر ضد من قیام کردید؛ ولی پس از شکست نه فرمان قتل عام دادم و نه اجازه تعقیب مجرمان؛ فرمان عفو

۱. «حَبْل» به معنای ریسمان و طناب است. و جمله «إِنْتِشَارُ حَبْلِكُمْ» کنایه از پراکندگی جمعیت است.

۲. «شقاق» در اصل به معنای عداوت و دشمنی است و در اینجا به معنای پیمانشکنی و ترک در بیعت است.

۳. «تَغْبُوا» از ریشه «غَبَوْتَ» به معنای جهل و غفلت است، بنابراین «لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ» یعنی از آن غافل و بی خبر نیستید.

عمومی صادر کردم و مجرمان شما را بخسیدم و کسانی که به سوی من آمدند آنها را پذیرفتم و گذشته آنان را به فراموشی سپردم، بنابراین حق شناس باشید و با دشمنان من طرح دوستی نریزید.

در بعضی از روایات آمده که امام علی^ع بعد از پیروزی در جنگ جمل دستور داد منادی با صدای رسا ندا در دهد: «لا تَتَبَعُوا مُوْلِيًّا وَلَا تُجِيزُوا عَلَى جَرِيحٍ؛ فراریان را تعقیب نکنید و مجروحان (بی دفاع) را به قتل نرسانید».^۱

نیز دستور داد منادی ندا دهد: «مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ أَفْلَقَ سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ؛ آن کس که به خانه خود بازگردد و در خانه را بینند در امان است و آن کس که اسلحه بر زمین بگذارد در امان است».^۲ این دستور شبیه فرمان عفو عمومی پیغمبر اکرم علی^{علیه السلام} به هنگام فتح مکه است.

آنگاه برای خاموش کردن این آتش، سخن از شدت عمل در برابر افراد خیره سر و لجوچ به میان می آورد و می فرماید: «حال اگر افکار مهلک و آرای ضعیف و منحرف از مسیر حق، شما را به ستیزه جویی و مخالفت با من بکشاند من همان مرد دیروزم. سپاه من آماده و اسبها را زین کرده و جهاز بر شتران گذارده‌ام»؛ (فَإِنْ خَطَّتْ^۳ بِكُمُ الْأُمُورُ الْمُرْدِيَةُ، وَسَفَهُ الْأَرَاءُ الْجَائِرَةُ، إِلَى مُنَابَذَتِي^۴ خَلَافِي، فَهَا أَنَا ذَاهِنٌ قَدْ قَرَبْتُ جِيَادِي^۵، وَرَحَلْتُ^۶ رِكَابِي).

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۲.

۲. همان مدرک، ص ۱۲، ح ۲.

۳. «خطت» از ریشه «خطو» بر وزن «ختم» به معنای گام برداشتن است و خطوه به معنای گام است و گام فاصله‌ای است که میان دو پا به هنگام راه رفتن ایجاد می شود. این واژه به وسیله با متعددی می شود و مفهوم آن در جمله بالا این است: افکار مهلک و آرای سخیف و مفسد، شما را به سوی مخالفت من ببرد...

۴. «منابذة» به معنای مخالفت و مبارزه و در اصل از ریشه «نبذ» به معنای افکنند گرفته شده گویی در مخالفت، کسی را ز صلح به سوی درگیری می افکنند.

۵. «هَا أَنَا ذَا» مرکب از سه کلمه است: «هَا» برای تبیه، «انا» ضمیر متكلم وحده و «ذا» اسم اشاره و مفهوم آن این است که آگاه باشید، من همانم که شما می شناسایید.

۶. «جياد» جمع «جواب» به معنای اسب ممتاز است.

۷. «رَحَلْتُ» از ریشه «رَحَلٌ» بر وزن «نَخْلٌ» به معنای جهاز بر شتر گذاردن و «رِكَاب» به معنای شتر است.

آنگاه امام علیه السلام می‌افزاید: «و اگر مرا مجبور به حرکت به سوی خود سازید حمله‌ای به شما بیاورم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد»؛ (ولئن **الْجَاهِيُّونَ إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَا وَقْعَةً بِكُمْ وَقْعَةً^۱ لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمْلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَعْقَةٌ لَأَعِقِّ**).^۱

شاره به اینکه در جنگ جمل عده و عده و جمعیت و آمادگی من بسیار کم بود؛ ولی امروز لشکر من منسجم و انبوه است و هرگونه وسیله‌ای در اختیار آنان قرار دارد، بنابراین اگر جنگی رخ دهد قابل مقایسه با آن نخواهد بود و آن محبت‌های جنگ جمل نیز در آن محلی ندارد، چرا که آن محبت‌ها را فراموش کردید و گویا سبب جرأت و جسارت شما شد.

جمله «الْعَقَةُ لِأَعِقَّ» با توجه به اینکه لعقه (بر وزن قهوه) به معنای لیسیدن و لعقه (بر وزن بقעה). مقدار چیزی است که در یک قاشق جای می‌گیرد، کنایه از شیء بسیار کم است و در فارسی در این‌گونه موارد می‌گوییم قطره‌ای است در مقابل دریا.

ولی برای اینکه مبادا دشمن از این سخن سوء استفاده کند و تصور نماید امام علیه السلام با این سخن همه اهل بصره را تهدید می‌کند و می‌گوید خشک و تر را با هم می‌سوزانم و بی‌گناه و گناهکار را کیفر می‌دهم اضافه می‌فرماید: «در عین حال از فضل و برتری مطیعان شما آگاهم و حق ناصحان را به خوبی می‌شناسم و هرگز به جهت وجود متهمی، شخص بی‌گناه را کیفر نمی‌دهم و وفادار را به خاطر پیمان شکن مجازات نمی‌کنم»؛ (مَعَ أَنِي عَارِفٌ لِذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلُهُ وَلِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَهَمِّمًا إِلَى بِرِّيِّ، وَلَا نَاكِثًا إِلَى وَفِيِّ).

در بعضی از روایات آمده است، زیاد که از معاونین ابن عباس، فرماندار بصره بود و به هنگام مسافرت ابن عباس به کوفه برای تسليت شهادت محمد بن

۱. «وَقْعَةٌ» به معنای حمله در جنگ است.

ابوبکر خدمت امام علیؑ، زمام امور بصره را در دست داشت، خطبهٔ داغی خواند و طی آن تهدید کرد که من میان گنهکار و بی‌گناه تفاوت نمی‌گذارم و پدر را به خاطر فرزند و همسایه را به جرم همسایه کیفر می‌دهم و همه را در هم می‌کویم مگر اینکه به راه راست آیید.^۱

احتمال دارد این سخن به گوش امام علیؑ رسیده باشد و امام علیؑ می‌خواهد با بیان نورانی خود که عدل اسلامی در آن موج می‌زند گفتار زیاد را اصلاح کند.

* * *

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۴.

۳۰

فِي مَكَابِرِ الْمُلَائِكَةِ السَّيِّدِ الْأَكْرَمِ

إِلَى مُعَاوِيَةَ

از نامه‌های امام علیه السلام است

به معاویه^۱

نامه در یک نگاه

مرحوم سید رضی آغاز این نامه را نیاورده است. آغاز آن مطابق آنچه در نقل ابن ابی الحدید آمده، چنین است: «أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذْكُرٌ فِيهِ مُشَاغَبَتِي...»؛ نامه تو به من رسید که در آن مرا متهم ساخته‌ای که شر و فتنه درباره تو و یارانت برپا کرده‌ام...».

۱. سند نامه:

در کتاب مصادر نهج‌البلاغه آمده است که ابن ابی الحدید در شرح خود و همچنین ابن میثم در شرحی که بر نهج‌البلاغه نوشته است این نامه را با اضافات قابل ملاحظه‌ای آورده‌اند و در نهج‌البلاغه نیست این نکته نشان می‌دهد منبع دیگری برای این نامه در دسترس آنها بوده به علاوه در میان نقل ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز تفاوت‌هایی وجود دارد که در کدام منبعی غیر از دیگری داشته‌اند همچنین علوی در کتاب الطراز بخشی از این نامه را با تعبیراتی متفاوت با تعبیرات سید رضی ذکر کرده و آن هم دلیل بر این است که از منبع دیگری گرفته است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۰).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که این نامه‌ای ابتدایی از سوی امیر مؤمنان علیه السلام نیست، بلکه پاسخی است به نامهٔ معاویه که امام علیه السلام را متهم به ایجاد آشوب و ظلم و ستم کرده و امام علیه السلام پاسخ کوبنده‌ای به او می‌دهد که برنامهٔ من امر به معروف و نهیٔ از منکر و مبارزه با ستمکاران و ملحدان و منافقان است و بر اساس دستور پروردگار در قرآن مجید، این امور را انجام می‌دهم.

امام علیه السلام بعد از آنکه دامن خود را از این تهمت‌های ناروا پاک می‌شمرد، به نصیحت کردن معاویه می‌پردازد که این بخش از نامه در آنچه سید رضی در اینجا نقل کرده، منعکس است.

امام علیه السلام به او می‌فرماید: راه حق را بشناس که نشانه‌هایش روشن است و عذری در نشناختن آن نداری. هرگز از مسیر حق منحرف نشو که در بیابان زندگی سرگردان می‌شوی و خدا نعمتش را از تو بر می‌گیرد و نقمت و مجازاتش را بر تو نازل می‌کند. مراقب خویشتن باش باز هم مراقب خویشتن باش؛ مبادا نفس سرکش، تو را به زیان و خسaran و کفر و ترک ایمان بکشاند.

* * *

فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَادْنُظْرُ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ
بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَّةً، وَسُبُّلًا نَّيِّرَةً، وَمَحَاجَةً نَّهْجَةً، وَغَایَةً
مُطْلَبَةً، يَرْدُهَا الْأَكْيَاسُ، وَيُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ؛ مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارٌ عَنِ الْحَقِّ،
خَبَطَ فِي التِّيهِ، وَغَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ، وَأَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ. فَنَفْسَكَ نَفْسَكَ، فَقَدْ بَيْنَ اللَّهِ
لَكَ سَبِيلَكَ، وَحَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ، فَقَدْ أَجْرَيْتِ إِلَى غَايَةِ حُسْنِ، وَمَحَلَّةِ
كُفْرٍ، فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَاجَتْكَ شَرًّاً، وَأَقْحَمَتْكَ غَيَّاً، وَأَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ، وَأَوْعَرَتْ
عَلَيْكَ الْمُسَالِكَ.

ترجمه

از خدا در مورد آنچه در اختیار داری بترس و در حقی که خداوند بر تو دارد نظر کن و به معرفت و شناسایی چیزی که در ندانستن آن معذور نیستی باز گرد، زیرا اطاعت (اوامر و نواهی الهی) نشانه های واضح، راه های نورانی، جاده های روشن و آشکار و مستقیم، و سرانجامی خواستنی دارد که هوشمندان به آن می رستند و فرومایگان و نابخردان از آن منحرف می شوند. هر کس از آن روی بر تابد از حق منحرف شده و در بیابان بد بختی و گمراهی سرگردان خواهد شد؛ خداوند نعمتش را از او می گیرد و بلا و مجازاتش را برابر او می فرستد.

زنهر زنهار مراقب خویشتن باش که خداوند سرنوشت نهايی تو را از اين راه که می روی روشن ساخته و آنچه را که امور زندگانی تو به آن متنه می شود بیان کرده (سرنوشتی شوم و عاقبتی مذموم داری) چرا که تو به سوی عاقبتی زیانبار و منزلگاه کفر پیش می روی، زیرا هوای نفست تو را به درون شر وارد ساخته و در

پرتگاه گمراهی انداخته و در مهلكه‌ها داخل نموده و راههای نجات را بر تو دشوار ساخته است.

شرح و تفسیر

به فکر عاقبت کار خود باش!

برای روشن شدن اهداف امام علیه السلام از این نامه جا داشت نامه معاویه را در اینجا می‌آوردیم، زیرا جواب نامه همیشه ناظر به متن آن نامه است؛ ولی متأسفانه نامه او در هیچ کتابی - تا آنجا که اطلاع داریم - نقل نشده است، گرچه نامه امام علیه السلام آغازی دارد که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده و با توجه به آغاز آن بخش‌هایی از محتوای نامه معاویه نیز روشن می‌شود، زیرا امام علیه السلام در آغاز این نامه مطابق آنچه در کتاب «تمام نهج البلاغه» آمده است چنین می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

اماً بعد، فقد بلغني كتابك تذكر مشاغبتي، وستتحقق موازرتسي، وتأتى عمني متجرباً، وعن حق الله مقصراً. فسبحان الله، كيف تستجير الغيبة، وستتحسن العصيبة. فإنني لم أشاغب إلا في أمر معروف، أو نهي عن منكر. ولم أتجرب إلا على باغ ماريق، أو ملحد كافر، ولم آخذ في ذلك إلا بقول الله - سبحانه - : «لا تجدر قوماً يومئون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباء لهم أو أبناء لهم» وأما التخصير في حق الله - تعالى - فمعاذ الله وإنما المقصر في حق الله - جل شأنه - من عطل الحقوق المؤكدة، وركن إلى الأهواء المبتدعة، وأخلد إلى الضلالية المحيزة. ومن العجب أن تصف، يا معاويyah، الإحسان، وتخالف البرهان، وتنكث الوثائق التي هي لله - عز وجل - طيبة، وعلى عباده حجة، مع نبذ الإسلام، وتضييع الأحكام، وطميس الأعلام، والجزي في الهوى، والتهويس في الرذى».

«به نام خداوند بخششته مهریان. این نامه‌ای است از بندهٔ خدا علی امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان.

اما بعد نامهٔ تو به من رسید که در آن مرا متهم ساخته بودی که بر ضد تو فتنه برپا کرده‌ام و مردم را شورانده‌ام و کمک کردن به من را در برنامه‌هایم زشت شمرده و چنین پنداشته‌ای که من ستمگرم و در ادای حق الهی مقصراً. سبحان الله چگونه تو غیبت (و تهمت) را مجاز می‌شمری؟ به یقین من مردم را جز در انجام امر به معروف و نهی از منکر به هیجان نیاورده‌ام و جز بر طغیان‌گران و خارجان از دین یا ملحاذان منافق (کافر) ستم روانداشته‌ام و من در این راه به گفتهٔ خداوند (در قرآن مجید) تمسک جسته‌ام آنجا که می‌فرماید: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند پدران یا پسران آنها باشند»^۱ و اما اینکه گفته‌ای من در حق خداوند متعال کوتاهی کرده‌ام، پناه بر خدا هرگز چنین نبوده؛ کسی در حق خداوند متعال کوتاهی می‌کند که حقوق مسلم الهی را تعطیل کند و تکیه بر هوا و هوس‌ها و بدعت‌ها نماید و همواره به سراغ ضلالت‌های حیران کننده برود. شگفت‌ای معاویه تو از نیکی سخن می‌گویی؛ ولی با برهان عقل مخالفت می‌کنی و پیمان‌های الهی را که خداوند از بندگانش گرفته می‌شکنی. اسلام را رها ساخته، احکام را ضایع نموده و نشانه‌های الهی را محو کرده‌ای و در مسیر هوا و هوس به سوی هلاکت گام بر می‌داری».

آنچه مرحوم سید رضی آورده در ادامه این مقدمه است به این ترتیب که: امام علی^{علیه السلام} به دنبال آن مقدمه معاویه را از طرق گوناگون نصیحت می‌کند و اندرز می‌دهد و اتمام حجت می‌فرماید؛ نخست در سه جمله کوتاه و پر معنا می‌فرماید: «از خداوند در مورد آنچه در اختیار داری بترس و در حق خداوند بر خود نظر

کن و به معرفت و شناسایی چیزی که در ندانستن آن معدور نیستی باز گرد؛؟ (فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَانْظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةٍ مَا لَا تُعْذِرُ بِجَهَالَتِهِ). جمله اول: «فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ» ممکن است اشاره به مقامی باشد که در اختیار گرفته یا اموال مسلمین و یا همه نعمت‌های الهی که به او داده شده است. امام علیه السلام به او هشدار می‌دهد مقامی را که غصب کرده‌ای باز گردان و نعمت‌های الهی را در طریق طاعت او صرف کن.

جمله دوم: «وَانْظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ» اشاره به این است که خداوند در برابر آن همه نعمت که به بندگانش داده حقی بر آنان دارد و آن اینکه او را اطاعت کنند و از آنجه نهی کرده است خودداری نمایند که اگر این حق را ادا نکنند در آخرت عذاب دردنای خواهند داشت.

جمله سوم: «وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةٍ مَا لَا تُعْذِرُ بِجَهَالَتِهِ» به عقیده جمعی از مفسران نهج البلاغه اشاره به معرفت امام علیه السلام واجب الاطاعة است که در روایتی معروف آمده: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ ماتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ کسی که از دنیا برود در حالی که امام علیه السلام خود را نشناخته باشد مر او همچون مر عصر جاهلیّت است).^۱

این احتمال در تفسیر این جمله نیز هست که اشاره به تمام معارف الهیه و دینی باشد که انسان در برابر جهل به آن معدور نیست. به این ترتیب امام علیه السلام معاویه را به معرفت اصول و فروع دین و وظایفی که در برابر خدا و خلق دارد، توصیه می‌کند.

۱. این حدیث با همین تعبیر در کتب شیعه؛ مانند وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹۲، ح ۲۳، باب ۳۳ از ابواب کتاب امر به معروف و نهی از منکر و در کتب اهل سنت با تعبیرات مشابهی از بیغمبر اکرم علیه السلام نقل شده است؛ مانند: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ قَمِيَّةً مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۲۸۹) در حدیث دیگری از معاویه بن ابی سفیان نقل شده که رسول الله علیه السلام فرمود: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶).

امام علیہ السلام در ادامه این سخن به عنوان استدلال بر آنچه بیان فرمود (معدور در جهل به آن نیستی) می‌افزاید: «زیرا اطاعتِ (اوامر و نواهی الهی) نشانه‌های واضح، راه‌های نورانی، جاده‌های روشن و آشکار و مستقیم، و سرانجامی خواستنی دارد که هوشمندان به آن می‌رسند و فرومایگان و نابخردان از آن منحرف می‌شوند»؛ (فَإِنَّ لِلطَّاغِةِ أَعْلَامًا وَأَخْسَحَةً، وَسُبُّلًا نَّيْرَةً، وَمَحَجَّةً^۱ نَّهْجَةً، وَغَایَةً مُطَبَّةً، يَرِدُهَا الْأَكْيَاسُ^۲، وَيُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ^۳).^۴

امام علیہ السلام در این گفتار معاویه اتمام حجت می‌کند که هرگز در قیامت نمی‌توانی بگویی راه تاریک بود و پر پیچ و خم و من آن را نشناختم می‌فرماید: نشانه‌های آن روشن است؛ آیات بینات از یک سو، احادیث معتبر پیغمبر اکرم علیه السلام از سوی دیگر و دلایل روشن عقلی از سوی سوم همگی نشانه‌های این راه هستند که در جای جای آن خودنمایی می‌کنند. به علاوه جاده تاریک نیست: «سُبُّلًا نَّيْرَةً» و مسیر شاهراه است نه کوره راه: «مَحَجَّةً نَّهْجَةً» و هدف نهایی آن که سعادت جاویدان است نیز برای همه معلوم است.

جالب اینکه امام هم «سُبُّل» را که جمع سبیل است در کلام خود آورده و هم «مَحَجَّة» را که به معنای جاده وسیع و آشکار است، زیرا انسان معمولاً از جاده‌های فرعی حرکت می‌کند تا خود را به جاده اصلی برساند. سپس به سوی مقصد پیش برود و اگر «سُبُّل» با صیغه جمع و «مَحَجَّة» با صیغه مفرد آمده، ناظر به همین است که جاده فرعی که آغاز حرکت است متعدد است؛ اما جاده اصلی معمولاً یکی است.

۱. «مَحَجَّة» به معنای جاده وسیع و روشن و مستقیم است.

۲. (نَّهْجَة) گاه معنای اسم مصدری دارد و به معنای روش می‌آید و گاه معنای وصفی و به معنای واضح و روشن است.

۳. «أَكْيَاس» جمع «كَيْس» به معنای هوشیار و هوشمند است.

۴. (الْأَنْكَاس) جمع «نَكَس» بر وزن «حَرَص» به معنای انسان ضعیف و پست و نابخرد است و از ریشه «نَكَس» بر وزن «عَكَس» به معنای وارونه شدن چیزی گرفته شده است.

اما تعبیر به «غَایَةُ مُطْلَبَةٍ» گاه به تشدید طا خوانده شده و گاه به تشدید لام و در بعضی از نسخ «مطلوبه» آمده است که همه آنها به همان معنای مطلوب است. امام علیه السلام می‌فرماید: اطاعت خداوند دارای هدف مطلوبی است که منظور از آن قرب الى الله و رسیدن به سعادت جاویدان و نجات در آخرت و شمول لطف و رحمت الهی در دنیاست. هوشمندان به سراغ این هدف می‌روند، چون حاضر نیستند سعادت جاویدان و رضای پروردگار را با اموال و مقامات و شهوات دنیا معاوضه کنند، همان‌گونه که در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «الْكَيْسُ مَنْ أَخْيَا فَصَائِلَهُ وَأَمَّاتَ رَذَائِلَهُ؛ هُوَشَمِنْدَ كَسِيٌّ اسْتَ كَهْ فَضَالِيشْ رَا احْيَا كَنْدَ وَرَذَالِيشْ رَا بِمِيرَانَدِ»^۱ و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم فرمود: «إِنَّمَا الْكَيْسُ كَيْسُ الْآخِرَةِ؛ هُوَشَمِنْدَ وَاقِعِي كَسِيٌّ اسْتَ كَهْ در مورد آخرت هوشمندی داشته باشد».^۲

در مقابل، فرمایگان با این هدف مخالفاند و تنها به زرق و برق دنیای زودگذر و ناپایدار و بسی اعتبار قناعت می‌کنند و گرانبهاترین متاع را به کمارزش‌ترین آن می‌فروشنند که خود دلیل بر سفاهت آنهاست.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به معاویه هشدار می‌دهد که از صراط مستقیم و طاعت خداوند منحرف مشو، زیرا «هر کس از آن روی بر تابد از حق منحرف شده و در بیابان بدبختی و گمراهی سرگردان خواهد شد؛ خداوند نعمتش را از او می‌گیرد و بلا و مجازاتش را برابر او می‌فرستد»؛ (مَنْ نَكَبَ^۳ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، خَبَطَ فِي التَّيِّهِ، وَغَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ، وَأَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ).

۱. غررالحكم، ص ۳۲۲، ح ۷۴۶۴.

۲. بحارالانتوار، ج ۷۱، ص ۱۶۲.

۳. «نکب» از ریشه «نکب» بر وزن «نَقْبٌ» به معنای انحراف از مسیر است و ناکب کسی است که از راه منحرف شود و روی برگرداند. از این جهت به پشت کردن دنیا به انسان نکبت دنیاگفته می‌شود.

در این چهار جمله، امام علیؑ نخست به نتیجه مستقیم انحراف از مسیر طاعت خدا که دوری از حق و سرگردانی است اشاره می‌کند و سپس به نتیجه نهایی آن که محروم ماندن از نعمت‌های الهی و گرفتار شدن در چنگال عذاب اوست، می‌پردازد.

دو جمله اول در واقع به منزله مقدمه و دو جمله سوم و چهارم به منزله نتیجه و ذی المقدمه است و این گفتار امام علیؑ گویا اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ مُغَيِّرًا نَعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»^۱.

سپس امام علیؑ می‌افزاید: «زنهر زنهار مراقب خوبیشتن باش که خداوند سرنوشت نهایی تو را از این راه که می‌روی روشن ساخته و آنچه را که امور زندگانی تو به آن منتهی می‌شود بیان کرده (سرنوشتی شوم و عاقبتی مذموم) چرا که تو به سوی عاقبتی زیانبار و منزلگاه کفر پیش می‌روی؟ (فَنَفْسَكَ نَفْسَكَ! فَقَدْ بَيَّنَ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ، وَهَيَّثُ تَنَاهَثُ بِكَ أُمُورُكَ، فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَىٰ غَايَةِ حُسْرٍ، وَمَحَلَّةَ كُفْرٍ).

این تعبیر در واقع برگرفته از همان تعبیری است که در قرآن مجید آمده است: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ مراقب خود باشید^۲ و تعبیر امام علیؑ اشاره به این است که این راهی را که در پیش گرفته‌ای سرانجامی جز بدختی و خسaran و کفر ندارد؛ از خواب غفلت بیدار شو و باز گرد.

جمله «قَدْ بَيَّنَ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ» را بسیاری از شارحان این‌گونه معنا کرده‌اند که خداوند راه روشن نجات را برای تو تبیین کرده در حالی که این مطلب در عبارات قبل آمده بود و نیازی به تکرار نداشت. منظور از این جمله چیز دیگری

۱. افال، آیه ۵۳

۲. مائدہ، آیه ۱۰۵

است و آن اینکه می‌فرماید: «خداؤند این مسیر خطای را که می‌پیمایی و خداوند نتیجه شوم آن را برای تو بیان ساخته». اگر دقت کنیم جمله‌های بعد نیز با همین معنا مناسب است.

امام علیه السلام در بخش پایان این نامه (مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده است) با چهار جملهٔ دیگر معاویه را به عاقبت شوم اعمالش آشناز می‌سازد و می‌فرماید: «زیرا هوا نفست تو را به درون شر وارد ساخته و در پرتگاه ضلالت و گمراهی انداخته و در مهلكه‌ها داخل نموده و راه‌های نجات را بر تو دشوار ساخته است»؛ (فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَجَتْكَ^۱ شَرًّا، وَأَفْحَمَتْكَ^۲ غَيَّاً، وَأَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ، وَأَوْعَرَتْ^۳ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ).

هر یک از این جمله‌های چهارگانه به یکی از ابعاد عاقبت شوم اعمال معاویه و هر کس که راه او را طی کند اشاره دارد. نخست گرفتار شر شدن. چه شری از این بدتر که دست انسان به خون بی‌گناهان آلوده شود و اموال بیت المال را به غیر اهلش بدهد و چه غیّ و گمراهی از این فراتر که انسان از حد خود تجاوز کند و قدر خود را نشناسد و با نداشتن لیاقت‌ها و شایستگی‌ها، ادعای خلافت و پیشوایی خلق و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ کند و چه مهلكه‌ای از این بدتر که انسان خود را در مسیرهایی بیفکند که به جهنم متنه می‌شود و چه مشکلی از این مشکل‌تر که انسان آنقدر گناه کند که راه بازگشت را به روی خود بیندد.

۱. «أَوْلَاجْتَكَ» از ریشهٔ «أَبْلَاجُ» و «أَلْوَجُ» به معنای ورود و دخول در چیزی گرفته شده، بنابراین «أَوْلَاجْتَكَ شَرًّا» که از باب افعال است و دو مفعول می‌گیرد مفهومش این است که تو را وارد شر می‌کند.

۲. «أَفْحَمَتْكَ» از ریشهٔ «أَفْحَمَ» به معنای پرت کردن چیزی است اندرون شیء دیگر؛ این فعل نیز دو مفعول می‌گیرد و معنای جمله این است که تو را در گمراهی پرتاب می‌کند.

۳. «غَيَّ» به معنای گمراهی است.

۴. «أَوْعَرَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ» مفهومش این است که راه‌های نجات را بر تو سخت و دشوار می‌کند و به همین جهت به سرزمهین صعب العبور و سنگلاخ «وعیر» گفته می‌شود.

۳۱

وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِلْمُلَكَاتِ الْمُسَيَّرَاتِ

الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ، كَتَبَهَا إِلَيْهِ «بِحَاضِرِيْنِ» عِنْدَ انْصِرافِهِ مِنْ صِفِينِ

از وصایا و سفارشیهای امام علیه السلام است

که به امام حسن مجتبی علیه السلام در حالی که در سوزمین حاضرین^۱ (نزدیک شام) هنگام بازگشت از صفين بود، نگاشت^۲

۱. این واژه گاه به صورت تثنیه (بافتخر راء) و گاه به صورت جمع (با کسر راء) خوانده شده. در صورت اول اشاره به مکانی است که در میان حلب و فتسیرین از اراضی شام واقع شده و در صورت دوم ممکن است اشاره به همان مکان به اعتبار حضور اقوام مختلف در آنجا باشد.

۲. سند نامه:

این نامه به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، از مشهورترین نامه‌ها و وصایای امام امیر مؤمنان علیه السلام است که گروهی از بر جسته‌ترین دانشمندان اسلام آن را پیش از تولد سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله مرحوم کلینی در کتاب الرسائل و مرحوم حسن بن عبد الله عسکری (از اساتید شیخ صدوق) در کتاب الزواجر والمواعظ و نویسنده عقد الفرید در دو بخش از کتاب خود در باب مواعظ الاباء للابناء و نویسنده کتاب تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه در ضمن سخنان امیر مؤمنان علیه السلام. شیخ صدوق نیز بخش‌هایی از آن را در دو جای کتاب من لا يحضر آورده است. بعد از سید رضی نیز گروه کثیری آن را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. مرحوم سید بن طاووس در آخر کتاب کشف المحة، ضمن بیان این وصیت‌نامه با اسناد متعددی آن را نقل می‌کند. مجموعه اسنادی که بزرگان برای این نامه ذکر کرده‌اند به شش سند بالغ می‌شود (واز مجموع این اسناد و نقل این همه بزرگان به خوبی روشن می‌شود که در انتساب این نامه به امیر مؤمنان علیه السلام جای هیچ‌گونه تأملی نیست. اضافه بر اینکه محتوای آن نیز به قدری عالی است که صدور آن از غیر امام معصوم امکان ندارد) (مصادر نهج البلاغه، ج، ۳، ص ۳۰۷-۳۱۱).

نامه در یک نگاه

این وصیت‌نامه که بعد از نامهٔ مالک اشتر طولانی‌ترین نامه‌های امام علیه السلام در نهج البلاغه است، یک دورهٔ کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الى الله است و در حقیقت از سی بخش تشکیل می‌شود.

امام علیه السلام در بخش اول، خود و فرزندش را به عنوان نویسندهٔ نامه و مخاطب آن با عباراتی بسیار پرمغنا که با روح مجموع نامه هماهنگ است معرفی می‌کند. در بخش دوم، نامه را به عنوان وصیت پدری دلسووز و پر محبت برای فرزندی که شدیداً مورد علاقهٔ پدر است می‌نگارد.

در بخش سوم تا بخش دهم، وصیت به تقوا، بررسی تاریخ پیشینیان، توصیه به احتیاط در همهٔ امور و تفقه در دین و شکیابی در برابر مشکلات و توکل بر خداوند و سپردن کارها به دست او و توجّه به این حقیقت که قلب و روح جوان آمادهٔ پذیرش هر گونه تعلیماتی است و تأکید بر این معنا که پدرت تجربیات عمر خود را بدون زحمت در اختیار تو می‌گذارد و سپس توصیه به آشنایی هر چه بیشتر به کتاب خدا و حلال و حرام الهی و سرانجام به اقتدا کردن به سنت صالحات پیشین و لزوم پرهیز از شباهات، توصیه می‌کند.

در بخش یازدهم تا بخش بیستم نخست از فزونی مجھولات انسان در برابر معلومات و هشدار نسبت به هرگونه انحراف از حق و تأکید بر پیروی از پیامبر اسلام علیه السلام و اینکه هیچ کس بدون تأسی بر او به جایی نمی‌رسد سپس تأکید بر مسئلهٔ توحید و شرح بخشی از صفات خداوند و آنگاه ترسیم ناپایداری دنیا با ذکر یک مثال زیبا سخن می‌گوید.

سپس این درس را به فرزند دلندش می‌آموزد که خود را میزان داوری برای دیگران قرار دهد؛ آنچه را برای خود می‌پسندد برای آنها بپسندد و آنچه برای

خود نمی‌پسندد برای دیگران نپسندد. آنگاه از آفات اخلاقی مهمی؛ مانند خودبینی سخن می‌گوید و خدمت به خلق را به عنوان زاد و توشه‌ای مهم برای آخرت می‌شمرد و نسبت به راه پر پیچ و خمی که در مسیر آخرت است هشدار می‌دهد. از اهمیّت دعا و اینکه کلید همهٔ خیرات و برکات است به طور مشروح سخن می‌گوید و هدف آفرینش انسان را که همان زندگی جاویدان آخرت است نه چند روزهٔ زندگی بی‌حاصل دنیا، برای فرزندش روشن می‌سازد.

در بخش بیست و یکم تا سی‌ام یاد مر را وسیلهٔ بیداری می‌شمرد و از پیمودن راه دنیا پرستان برحدزr می‌دارد، از گذر سریع و ناخواسته عمر سخن می‌گوید و راههای تهذیب نفس و پرهیز از آرزوهای دور و دراز را نشان می‌دهد و در ضمن، یک سلسهٔ مسائل مهم اخلاقی را بر می‌شمرد و بر آن تأکید می‌ورزد. آنگاه از طرز معاشرت با برادران دینی سخن می‌گوید و نکات مهمی را در این زمینه یادآور می‌شود. بر حفظ حقوق مردم و نیکی به برادران مسلمان تأکید می‌کند. سپس اندرزهای مهمی در زمینهٔ حریص نبودن برای به دست آوردن روزی، بحث می‌کند. پس از آن، بخشی از مسائل مهم مربوط به حفظ حرمت زنان و رفتار صحیح با آنها را یادآور می‌شود. سپس از مسائل مربوط به مدیریت زندگی و تقسیم کار در میان افراد سخن می‌گوید و سرانجام با توصیه به سپردن خویشتن به خدا و درخواست خیر دنیا و آخرت از او، نامه را پایان می‌دهد. با توجه به آنچه گفته شد، خوانندگان عزیز تصدیق می‌کنند که تا چه حد محتوای این نامه از نظر تربیت نفووس، فوق العاده دارای اهمیّت است.

نکتهٔ دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که مخاطب در این نامه، طبق غالب متون نهج البلاغه، امام حسن مجتبی علیه السلام است و در اکثر طرق این نامه (که به گفتهٔ علامهٔ تستری در شرح این نامه به پنج طریق بالغ می‌شود) مخاطب آن حضرت است و تنها در یکی از طرق روایت این نامه، مخاطب محمد بن حنفیه شمرده شده است. بعضی از شارحان تأکید بر مطلب دوم دارند که

مخاطب محمد بن حفنيه است و ظاهرًا دليلشان اين است که بعضی از تعبيرات اين نامه نسبت به مخاطب خود با مقام عصمت امام سازگار نیست در حالی که می‌دانیم این‌گونه تعبيرات در مقام اندرز و نصیحت پدرانه به فرزند، مطلبی رایج است. مهم این است که گرچه مخاطب در این نامه یک نفر است؛ ولی هدف همه شیعیان و مسلمانان جهان، بلکه همه فرزندان آدم‌اند؛ گویی امام علیه السلام به عنوان پدر همه انسان‌ها سخن می‌گوید و مخاطبیش امام حسن علیه السلام به عنوان همه فرزندان، مورد نظر است.

اینکه بعضی گفته‌اند امام علیه السلام با توجه به مقام والای امامت و عصمت نیاز به نصیحت و اندرز ندارد اشتباه بزرگی است، زیرا مقام والای امامت و عصمت هرگز با تأکید بر مسائل مهم اخلاقی منافات ندارد. به همین دلیل در آن زمان که امام علیه السلام در بستر شهادت افتاده بود فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهم السلام را با نام، مخاطب قرار داد و دستوراتی به آنها فرمود که از آن غافل نبودند.

نیز آنچه بعضی گفته‌اند که امام حسن علیه السلام در زمان صدور این نامه بیش از سی سال داشت و با تعبیری که در این نامه آمده که می‌فرماید: قلب جوان آماده پذیرش هرگونه تعلیمات است، سازگار نیست، اشتباه است؛ زیرا انسان در سن سی سالگی هنوز جوان است. علاوه بر این، اشاره شد که مخاطب در این نامه همه انسان‌ها به عنوان فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام هستند.

شایان توجه اینکه در کتاب الامامة والسياسة آمده است در داستان سقیفه هنگامی که ابو عبیده جراح می‌خواست امیر مؤمنان علیه السلام را از خلافت کنار بزند گفت: «یا بینَ عَمِّ إِنْكَ حَدِيثُ السِّنَّ وَهُوَ لِإِمَامَةِ مَشِيقَةٍ قَوِيمَكَ؛ عموزاده تو هنوز جوانی و اینها (ابوبکر و امثال او) پیرمردان با تجربه قوم تو هستند^۱ و می‌دانیم امام علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال داشت.

بخش اول

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقِرُّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسِلِّمِ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ
مَسَاكِنَ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا؛ إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ
سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ، وَرَهْيَةِ الْأَيَّامِ، وَرَمِيمَةِ الْمَصَابِ، وَعَبْدِ
الْدُّنْيَا، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ،
وَقَرِينِ الْأَحْزَانِ، وَنُصُبِ الْأَفَاتِ، وَصَرِيعِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ.

ترجمه

این نامه از سوی پدری (دلسوز و مهربان) است که عمرش رو به پایان است، او به سختگیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن) است، همان کسی که در منزلگاه پیشینیان که از دنیا چشم پوشیده‌اند سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد. این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و چشم از جهان فرو بستند) کسی که هدف بیماری‌ها و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدھکار و اسیر مر ، هم پیمان اندوه‌ها، قرین غم‌ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

شرح و تفسیر

این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟

این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می‌کند، زیرا معمولاً به هنگام

نوشتن نامه می‌نویسند: مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می‌شود. امام علیه السلام به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن علیه السلام را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزهای بسیار مهم آینده هموار می‌سازد.

ابتدا شش صفت برای خود و سیپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می‌فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می‌کند. نخست می‌فرماید: «این نامه از سوی پدری است که عمرش رو به فناست، او به سختگیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب است (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن). همان کسی که در منزلگاه پیشینیان از دنیا رفته سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد»؛ (منَ الْوَالِدِ الْفَقَانِ، الْمُتَقْرِّلُ لِلْزَمَانِ^۱، الْمُدْبِرُ الْعُمَرِ، الْمُسْتَسِلُمُ لِلدُّنْيَا^۲، السَّاكِنُ مَسَاكِنَ الْمَوْتَىِ، وَالظَّاعِنُ^۳ عَنْهَا غَادًا). امام علیه السلام با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می‌کند؛ نخست اینکه به فرزندش می‌فهماند من با کوله‌بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می‌نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمرانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش تر خواهد بود. سوم اینکه پرسش بداند به زودی پدر می‌رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزها آماده‌تر می‌سازد.

تعبیر به «فَانِ» (که در اصل «فانی» بوده و برای هماهنگ شدن با جمله‌های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از

۱. «زمان» در اصل به همان معنای معروف آن است که شامل اوقات کوتاه و طولانی می‌شود؛ ولی از آنجاکه زمان در این دنیا همراه با حوادث گوناگون تلخ و شیرین است، این واژه گاه اشاره به همین معناست و «المُتَقْرِّلُ لِلْزَمَانِ» اشاره به کسی است که قبول دارد دنیا دار حوادث است ولی در عمل با آن هماهنگ نیست.

۲. در بسیاری از متون و شروح نهج البلاغه بعد از این وصف صفت دیگری نیز به عنوان «الذَّامِ لِلدُّنْيَا»، نکوهش‌گر دنیا آمده است که با توجه به آن، هفت وصف می‌شود.

۳. «الظَّاعِنُ» به معنای کوچ کننده از ریشه «طعن» بروزن «طعن» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.

دست داده ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام علیہ السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «الْمُفِرِّ لِلَّزَّمَانِ» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین هایی است که خواه ناخواه پیش می آید.

جمله «الْمُدِبِّرُ الْعُمُرُ» تأکیدی است بر اینکه من در سرشیبی پایان عمر قرار گرفته ام و جمله «الْمُسْتَسِلُمُ لِلدُّنْيَا» اشاره به غلبهٔ حوادث بر انسان است.

جمله «السَّاكِنُ مَسَاكِنَ الْمَوْتَىٰ» اشاره به این است که این منازلی که ما در آن مسکن می کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته ایم و گاه ما می سازیم و به آیندگان تحويل می دهیم.

سرانجام جمله «وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی ها و آگاهی ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه ام.

آن گاه امام علیہ السلام مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می کند و می فرماید: «این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و از جهان چشم فرو بستند) کسی که هدف بیماری هاست و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بندۀ دنیا، بازرگان غرور، بدھکار و اسیر مر، هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها، آماج آفات و بلاحا، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است»؛ (إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكُ سَيِّلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضٌ الْأَسْقَامِ، وَرَهِينَةٌ الْأَيَّامِ، وَرَمِيَّةٌ الْمَصَابِ، وَعَبِيدٌ الدُّنْيَا، وَتَاجِرٌ

۱. «غرض» به معنای هدفی است که به سوی آن تیراندازی می شود.

۲. «رهینه» به معنای گروگان است.

۳. «رمیه» تعبیر دیگری از «غرض» و «هدف» است (صفت مشبهه‌ای است که معنای مفعولی دارد).

الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ، وَقَرِينِ الْأَخْزَانِ، وَنُصْبِ الْآفَاتِ، وَصَرِيعِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمَوَاتِ).

نخستین وصفی که امام علیه السلام در اینجا برای فرزندش - و به بیان دیگر برای همه انسان‌ها - ذکر می‌کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می‌رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیابی خالی از هرگونه مشکلات و ناراحتی‌ها و ناکامی‌ها می‌خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج‌ها و مصائب است «الْمُؤْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ».

جمله «السَّالِكُ سَيِّلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ» مفهومش این است که همه انسان‌ها در طریقی گام می‌نهند که انتهای آن مر و هلاکت است، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقُ الْمَوْتِ»^۱ و هیچ‌گونه استثنای هم برای آن ذکر نمی‌کند. جمله «غَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری‌هاست؛ در کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعییر به «وَرَهِينَةِ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه «رهینه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می‌برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رهای سازد و به قبر می‌سپرد.

تعییر «وَرَمِيَّةِ الْمَصَابِ» با توجه به اینکه «رمیه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه‌گیری برای پرتتاب تیرها می‌شود اشاره به این است که مصیبت‌ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می‌دهد از هر سو او را نشانه‌گیری کرده‌اند. کسی را نمی‌یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار

۱. «حلیف» به معنای هم‌پیمان از ریشه «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند و پیمان گرفته شده است.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۵.

نشود همان‌گونه که امام علیہ السلام در جای دیگر می‌فرماید: «دَأْرِ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةُ وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةُ؛ دُنْيَا سَرَايِي است که در لابه‌لای بلاها پیچیده شده و به بی‌وفایی معروف است».^۱

از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می‌شود غالباً نمی‌بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می‌کند می‌بیند تیر مصیبیتی بر جان او نشسته و به گفتۀ شاعر:

وَلَوْ أَنَّنِي أُرْمَى بِنَيْلٍ رَأَيْتُهَا
وَلِكِنَّنِي أُرْمَى بِغَيْرِ سَهَامٍ

(اگر تیری که به سوی من پرتاب می‌شد تیر را می‌دیدم و می‌دانستم از کدام سو پرتاب شده ولی نه تیر دنیا را می‌بینم (و نمی‌دانم از چه سویی پرتاب شده). جمله «وَعَبْدِ الدُّنْيَا وَتَاجِرِ الْغُرُورِ» اشاره به این است که انسان همچون بردهای در چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به هر سو می‌برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه‌هایی را با تلاش در این دنیا به دست می‌آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه‌ای از مکروه فریب است. سرمایه‌هایی که به زودی از دست می‌رود و دیگران همیشه به آن چشم دوخته‌اند).

فقره «غَرِيمِ الْمَتَايَا» انسان را به شخص بدھکاری تشییه می‌کند که طلبکار او مر است؛ مرگی که جان او را می‌گیرد و جسمش را در خاک پنهان می‌سازد و تعییر به «أَسِيرِ الْمَوْتِ» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می‌کند؛ گاه می‌فرماید: بدھکار مر و گاه می‌فرماید: اسیر موت است.

جملات «حَلِيفِ الْهُمُومِ؛ هُم يَمَانُ اندوهُهَا» و «قَرِينِ الْأَخْرَانِ؛ قَرِينُ غَمِّهَا» اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی، غم بیماری، غم از دست دادن فرصت‌ها، غم خیانت‌های بعضی از دوستان و غم

توطئه‌های دشمنان. آیا می‌توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم‌ها نشده باشد.

در اینجا اشاره به داستان معروف اسکندر بد نیست؛ هنگامی که می‌خواست از دنیا برود مادرش زنده بود و می‌دانست بسیار ناراحت می‌شود. تدبیری اندیشید که مایه تخفیف آلام او شود به او گفت: مادر بر مر من اشک بریز و عزای مرا گرم کن؛ ولی تنها گریه مکن گروهی را دعوت کن که تو را در این امر یاری کنند و کسانی که برای من گریه کنند؛ نه برای گرفتاری‌ها و مصائب خویشتن.

مادر وصیت فرزند را بعد از مر او عمل کرد به سراغ همسایگان و دوستان و خویشاوندان و آشنايان رفت. از هر کس سؤال می‌کرد که تو غم و اندوهی نداری؟ غم خود را با او در میان گذاشت؛ یکی گفت همسرم از دنیا رفته دیگری گفت به مصیبت فرزند گرفتارم، سومی گفت در معاملات زیان سختی دیده‌ام و چهارمی از بیماری و درد خود سخن گفت. مادر فهمید که دلی بی‌غم در این جهان نیست و طبق ضرب المثل معروف «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمِّتْ طَابَتْ»؛ بلا و مصیبت هرگاه عمومی شود قابل تحمل است» مصیبت فرزند برای او قابل تحمل شد. تعبیر به «**نُصُبِ الْآفَاتِ وَصَرِيعِ الشَّهْوَاتِ**» با توجه به اینکه «نُصُب» به معنای اهدافی است که تیر اندازان آن را نشانه گیری می‌کنند و «صریع» به معنای کسی است که مغلوب می‌شود و به زمین می‌افتد، اشاره به آفات مختلفی است که از هر سو انسان را هدف‌گیری می‌کند و شهوتی که او را به زانو در آورده تاب مقاومت در برابر آن ندارد.

جمله «**خَلِيفَةُ الْأَمْوَاتِ**» اشاره به این است که ای انسان فراموش نکن تو جانشین مردگانی و در آینده به آنها خواهی پیوست و کسان دیگری جانشین تو می‌شوند و این رشته همچنان ادامه می‌یابد و سر دراز دارد.

جالب اینکه امام علیهم السلام در معرفی خود شش صفت و در معرفی فرزندش چهارده صفت از مشکلاتی که هر انسانی در زندگی دنیا با آن روبروست، بیان فرموده است؛ یعنی در واقع در مقابل هر وصف خویش دو وصف از فرزندش و در برابر هر مشکل خود دو مشکل از مخاطبیش را بازگو می‌کند.

* * *

بخش دوم

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ،
وَإِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَّعُنِي عَنِ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامُ بِمَا وَرَأَيْ، غَيْرَ
أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي، فَصَدَفَنِي رَأْيِي، وَصَرَفَنِي
عَنْ هَوَاهِي، وَصَرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدٍ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعْبٌ،
وَصِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذْبٌ. وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلُّي، حَتَّى كَانَ شَيْئًا
لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَانَ الْمَوْتُ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي
مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنِيْتُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته است. این توجه سبب شده اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتمن را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست و چون تو را جزیی از وجود خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تورسد، به من رسیده و اگر مر دامانت را بگیرد دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتیم تا تکیه‌گاه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم.

شرح و تفسیر

سبب نگاشتن این نامه

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود، از وضع خویشتن شروع می‌کند و در ضمن، انگیزه خود را برای اقدام به این وصیت‌نامه اخلاقی و انسانی شرح می‌دهد و به طور خلاصه می‌فرماید: من به خود نگاه کردم دیدم ستاره عمرم رو به افول نهاده و باید در فکر خویشتن باشم و آماده سفر آخرت شوم؛ ولی از آنجا که تو را بخشی از وجود خود، بلکه تمام وجود خود می‌بینم خویش را ناگزیر از این اندرزها و نصیحت‌ها و هشدارها دیدم. می‌فرماید:

«اما بعد آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجَمْوَحٌ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالٌ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَرَعْنِي^۱ عَنْ ذِكْرِ مَنْ سَوَّايَ، وَالإِهْتِمَامُ بِمَا وَرَأَيَي^۲).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «این توجه سبب شده، اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشت را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست»؛ (غَيْرُ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي^۳

۱. «جموح» به معنای سرکشی کردن و «جموح» بروزن «قبول» در اصل به معنای حیوان چموش است. سپس به انسان‌های سرکش و حتی حوادث و برنامه‌هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق شده است.

۲. «یَرَعَ» از ریشه «وزع» بروزن «وضع» به معنای باز داشتن گرفته شده است.

۳. «ما و رائی» اشاره به مردم دنیا، مقامات، ثروت‌ها و امثال آن است و هدف امام علیه السلام بیان این حقیقت است که توجه به قرب انتقال از دنیا مرا از امور دنیوی باز داشته و متوجه سرنوشت آینده‌مان ساخته و جای تعجب است که بعضی از شارحان نهج البلاغه، «ما و رائی» را به معنای آخرت گرفته‌اند در حالی که مفهوم جمله در این صورت چنین می‌شود: توجه به پایان عمر مرا از اهتمام به امر آخرت باز داشته و این تفسیری است نادرست.

دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي، فَصَدَفَتِي^۱ رَأْيِي وَصَرْفَتِي عَنْ هَوَايَ، وَصَرَحَ لِي مَحْضُ امْرِي، فَأَفْضَلَ بِي إِلَى جِدٍ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعْبٌ، وَصِدْقٌ لَا يُشْوِبُهُ كَذِبٌ). اشاره به اينكه پشت كردن دنيا، سبب بيداري انسان است، زира خود را در آستانه انتقال از دنيا می بیند و همين امر موجب می شود که از هواي نفس بپرهيزد و به طور جدي به سرنوشت خويش بينديشد؛ از هوا و هوس بپرهيزد، سرگرمی های غافل کننده را کنار زند، به خويشتن راست بگويد و دور از هرگونه تعصب و سهل انگاري، به آينده خود؛ يعني سفر آخرت فکر کند.

امام علیؑ اين مقدمه را ظاهراً به دو منظور بيان فرمود: نخست اينكه مخاطب کاملاً باور کند که آنچه به او گفته می شود کاملاً جدي است و نتيجه مطالعه‌اي عميق نسبت به حال و آينده است. ديگر اينكه به فرزندش نيز هشدار دهد که چنين آينده‌اي را نيز در پيش دارد و هميشه جوان نمي ماند (هرچند جوانی دليل بر اعتماد و اطمینان به زندگی نيست) بلکه چيزی نمي گذرد که کاروان عمر به منزلگاه نهايی نزديک می شود. مبادا فرزندش گرفتار غرور جوانی شود و آينده خويش را به دست فراموشی بسپارد.

آن‌گاه امام علیؑ به سراغ اين نكته می رود که چرا به فکر اندرز گسترده‌اي به فرزندش افتاده در حالی که توجه امام علیؑ به سرنوشت خويش است می فرماید: «چون تو را جزيی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مر دامانت را بگيرد گویا دامن مرا گرفته، به اين جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از اين رو اين نامه را براي تو نوشتتم تا تکيه گاه و پشتوانه تو باشد خواه من زنده باشم يا نباشم؟» (وَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَانَ شَيئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَانَ

۱. «صدف» از رiese «صدف» بر وزن «حذف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چیزی است.

۲. «آفْضَل» از رiese «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است گویی در «فضا»ی او وارد شده است.

الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَّا نِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي نِي مِنْ أَمْرِنَفْسِي، فَكَبَيْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي
مُسْتَظْهِرًا^۱ بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَيْتُ).

تعییر امام علیه السلام به اینکه تو را بعضی از وجود خود یافتم تفسیر روشنی دارد، زیرا فرزند از پدر و مادر متولد می‌شود و اجزای او برگرفته از اجزای آنهاست. اما اینکه می‌فرماید: تو را تمام وجود خودم یافتم؛ ممکن است اشاره به این باشد که تو امام بعد از من و جانشین منی، بنابراین تمام وجود من در تو تجلی می‌کند و تو تجلی‌گاه تمام وجود منی.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله اشاره به مجموعه صفات جسمانی و روحانی باشد که به حکم قانون وراثت از پدران به فرزندان می‌رسد و فرزندان واجد صفات روحانی و جسمانی پدرند.

در میان عرب نیز ضرب المثل‌هایی است از جمله شعر معروف شاعر است که می‌گوید:

إِنّمَا أَوْلَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ
أَكْبَادُنَا

فرزندان ما جگران ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند.^۲

در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری آمده است که مردمی اعرابی فرزند از دست رفته‌اش را دفن کرد و سپس گفت:

دَفَنْتُ بِنَسْسِي بَعْضَ نَفْسِي فَاصْبَحَتْ وَلِلنَّفْسِ مِنْهَا دَافِنٌ وَدَفِينٌ

بخشی از وجودم را با دست خود به خاک سپردم و نگریستم که دفن کننده و دفن شونده یکی است.^۳

جمله «حتّی کآن شیئاً...» در واقع توضیحی و دلیلی است در اینکه چگونه فرزند دلندش بعض وجود او و یا همه وجود اوست می‌فرماید: به همین دلیل

۱. «مستظرها» از رسیله «استظهار» به معنای طلب پشتیبانی از کسی یا از چیزی است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۶۱

۳. شرح نهج البلاغه تستری، ج ۸، ص ۳۳۰

هر مصیبی و هر درد و رنجی به تو برسد گویی به من رسیده حتی اگر مر دامت را بگیرد گویی دامن مرا گرفته است، چون همه چیز خود را در تو می‌بینم و تو تمام هستی منی. به هر حال این اهتمام امام علیہ السلام به امر فرزندش انگیزه اصلی بیان این وصیت‌نامه طولانی که مجموعه‌ای است از بهترین اندرزها و هدایت‌ها در زمینه توحید، معاد، آداب زندگی، آداب تهذیب نفس و راه و رسم درست زیستن در جامعه و از آنجاکه امام علیہ السلام به مقتضای حدیث معروف «أَنَا وَعَلِيُّ أَبْوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱ پدر تمام امّت است، مخاطب در این وصیت‌نامه در واقع همه امّتند. جمله «إِنَّ أَنَا بِقِيَتُ لَكَ أُوْفَقِيَتُ» اشاره به جاودانگی محتوای این نامه است و در واقع چنین است با اینکه بیش از هزار سال بر آن گذشته کاملاً تازه و شاداب، بالنده و پربار است و مصدق روشی است از آیه شریفه «كَشْجَرَةٌ طَيِّبَةٌ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتَى أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا». ^۲

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲. ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

بخش سوم

فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيْ بُنَيَّ - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ،
الْاعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ. وَأَيْ سَبِّبٌ أَوْثَقُ مِنْ سَبِّ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخْدَثَ بِهِ.

ترجمه

پسرم! تو را به تقوای الهی و التزام به فرمانش و آباد کردن قلب و روحت با ذکرشن و چنگ زدن به رسیمان (لطف و عنایت) او توصیه می‌کنم و کدام وسیله می‌تواند میان تو و خداوند مطمئن‌تر از «حبل الله» باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری.

شرح و تفسیر

محکم ترین وسیله نجات

در این بخش از نامه، امام طیلیان درزهای روح پرور و سازنده خود را آغاز می‌کند و در عبارات کوتاه چهار دستور به فرزندش می‌دهد؛ دستوراتی که عصاره همه فضیلت‌هاست می‌فرماید: «پسرم تو را به تقوای الهی و التزام به فرمان او و آباد کردن قلب و روحت با ذکرشن و چنگ زدن به رسیمان الهی توصیه می‌کنم»؛ (فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيْ بُنَيَّ - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ
بِذِكْرِهِ، وَالْاعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ).

سفرارش به تقوا همان سفارشی است که همه انبیا و اوصیا سر آغاز برنامه‌های خود بعد از ایمان به پروردگار قرار داده‌اند؛ همان تقوایی که زاد و توشه راه آخرت و ملاک فضیلت و برتری انسان‌ها بر یکدیگر و کلید در بهشت است. تقوا

به معنای خداترسی درونی و پرهیز از هرگونه گناه و احساس مسئولیت در پیشگاه پروردگار که سد محکمی در میان انسان و گناهان ایجاد می‌کند. مرحله ادنای آن عدالت و مرحله اعلای آن عصمت است.

در دومین دستور به التزام به اوامر الهی اشاره می‌کند، همان چیزی که بارها در قرآن مجید به عنوان «اطبیعوا الله» آمده و از میوه‌های درخت پربار تقواست.

تعییر به «عمَّارَةٍ قَلْبَكَ بِذِكْرِهِ» اشاره به اهمیت ذکر الله است که بدون آن خانه قلب ویران می‌شود و جولانگاه لشکر شیطان. قرآن مجید می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ»^۱ هم آبادی دل‌ها و هم آرامش آن در سایه ذکر خدا است نه تنها ذکر لفظی - هرچند ذکر لفظی هم بسیار مهم است - بلکه ذکر عملی آن‌گونه که در روایات وارد شده که امام باقر علیه السلام فرمود: «سه چیز است که انجام آن از مشکل‌ترین کارهای است و سومین آن را «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ ذَكْرُ خَدَا در هر حال» بیان فرمود سپس در تفسیر ذکر چنین می‌فرماید: «وَهُوَ أَن يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيَحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ جَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۲؛ ذکر خدا آن است که چون تصمیمی بر معصیت می‌گیرد خداوند عز و جل را یاد کند و یاد خدا میان او و آن معصیت حائل شود و این همان چیزی است که خداوند عز و جل در قرآن فرموده است: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار و سوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتد؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند.^۳

و تعییر به «الإِعْتِصَامُ بِحَبْلِهِ» اشاره به چنگ زدن به قرآن مجید است که همه

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. بخار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۱، ح ۶.

برنامه‌های سعادت در آن هست و در خود قرآن به آن اشاره شده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن، و هرگونه وحدت الهی)، چنگ زنید و پراکنده نشوید». ^۱

می‌دانیم برای حبل الله در آیه شریفه مزبور معانی بسیاری ذکر کرده‌اند؛ بعضی از مفسران آن را اشاره به قرآن، بعضی اشاره به اسلام و بعضی گفته‌اند که منظور خاندان پیغمبر و اهل‌بیت علیهم السلام است ولی در میان این تفاسیر اختلافی نیست، زیرا «حبل الله» به معنای ارتباط با خداست که تمام اینها را شامل می‌شود.

به همین دلیل امام طیلی در ادامه این سخن می‌فرماید: «و کدام وسیله می‌تواند میان تو و خداوند مطمئن‌تر از حبل الله باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری»؛ (وَأَيُّ سَبَبٌ أَوْتَقْ مِنْ سَبَبٍ يَنْكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَحْذَثَ بِهِ).

تعییر به حبل (ریسمان و طناب) اشاره به این است که چون انسان بدون تربیت الهی در قعر چاه طبیعت گرفتار است، ریسمانی محکم لازم است که به آن چنگ زند و از آن چاه در آید و این ریسمان همان قرآن و اسلام و عترت است. درباره تقوا و اهمیت و حقیقت و آثار آن در خطبه ۱۵۷، جلد ۶ صفحه ۱۷۲ به بعد و خطبه ۱۶۱، صفحه ۲۷۴ به بعد بحث شده است.

* * *

بخش چهارم

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمُوْعِظَةِ، وَأَمِتْهُ بِالْزَّهَادَةِ، وَقَوْهُ بِالْيَقِينِ، وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ،
ذَلِكَ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرْرُهُ بِالْفَنَاءِ، وَبَصِّرُهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَحَذْرُهُ صَوْلَةَ
الدَّهْرِ وَفُحْشَ تَقْلُبِ اللَّيَالِي وَالآيَامِ، وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِيِنَ، ذَكْرُهُ
بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِيَنَ، وَسِرْ فِي دِيَارِهِمْ آثَارَهُمْ، فَانْظُرْ فِيمَا
فَعَلُوا وَعَمَّا اتَّقْلُوا، وَأَيْنَ حَلُوا وَنَزَلُوا! فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ اتَّقْلُوا عَنِ الْأَحِبَّةِ،
وَحَلُوا دِيَارَ الْغُرْبَةِ، وَكَانَكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَاحِدِهِمْ.

ترجمه

(پسرم) قلب خویش را با موقعه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و
بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و
دانش نورانی و با یاد مر رام نما و آن را به اقرار به فنای دنیا وادر، با نشان دادن
فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گردش شب
و روز آن را برحدز دار.

اخبار گذشتگان را براو (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی را که به اقوام قبل
از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و
درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند. هرگاه در
وضع آنها بنگری خواهی دید که از میان دوستان خود خارج شدند و در دیار
غربت بار انداختند. گویا طولی نمی‌کشد که توهم یکی از آنها خواهی شد (و در
همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت).

شرح و تفسیر

دل را با اندرز زنده کن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه، دوازده اندرز مهم که سبب تکامل روح و جان و پیدایش حیات معنوی در انسان است بیان فرموده‌اند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مر رام نما و آن را به اقرار به فنای دنیا وا دار»؛ (أَحْيِ قُلْبَكَ بِالْمُؤْعِظَةِ، وَأَمِّتَهُ بِالرَّهَادَةِ، وَقَوْهُ بِالْيَقِينِ، وَنُورِهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلِّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ).

امام علیه السلام در این شش دستور از احیای قلب شروع می‌کند قلب که در این گونه موارد به معنای روح و عقل و ادراک است تا زنده نشود هیچ قدمی به سوی تکامل و تعالی برداشته نخواهد شد و سیر الى الله در همان جا متوقف می‌گردد. آنچه مایه حیات قلب است موعظه‌ها و اندرزهایی است که از سوی خداوند در قرآن و پیامبر اسلام علیه السلام و امام مucchom علیه السلام در روایاتشان و همچنین از سوی حوادث روزگار و تاریخ بشر بیان می‌شود.

حقیقت موعده و اندرز، توصیه به نیکی‌ها و خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها و رشتی‌هاست که هرگاه با دلایل و شواهد همراه باشد و از دل برآید و آمیخته با خیرخواهی و دلسوزی باشد بر دل می‌نشیند.

جمله «أَمِّتَهُ بِالرَّهَادَةِ؛ دل را با زهد بمیران» منظور قلبی است که اسیر هوا و هوس‌ها باشد. چنین قلبی باید با زهد بمیرد و حیاتی با موعده از سر بگیرد. این تعییر بسیار جالبی است که امام علیه السلام نخست به احیای قلب دستور می‌دهد و بعد

۱. «قرآن» از رسیله «تقریر» در دو معنا به کار رفته: نخست تثبیت و قرار دادن چیزی در محلش و دیگر به اقرار و اداشتن کسی نسبت به چیزی. در جمله بالا معنای دوم اراده شده است یعنی قلب خود را درباره فنای دنیا به اقرار وادر.

بـ

اما ته و میراندن او؛ دستور نخستین ناظر به جنبه‌های مثبت عقل و روح و دستور دوم ناظر به جنبه‌های منفی و اسیر بودن عقل در چنگال شهوت است. در واقع قلب و روح انسان به باعی می‌ماند که درختان بارور و بوته‌هایی از گل‌های رنگارنگ دارد و در عین حال علف هرزه‌های فراوانی در لابه‌لای آن درختان به چشم می‌خورد. احیای این باغ به پرورش دادن آن درختان و بوته‌های گل است و میراندن آن به حذف و نابودی علف هرزه‌های مزاحم است.

بعد از آنکه قلب با موعظه زنده شد و عوامل مزاحم با زهد حذف گردید، نوبت به تقویت آن می‌رسد. امام علیہ السلام در جمله «وَقُوَّهٖ بِالْيِقِينِ» از تقویت آن به یقین سخن می‌گوید، یقینی که از مطالعه اسرار آفرینش و یا عبادت و بندگی خدا حاصل می‌شود و به دنبال تقویت، به نورانی کردن دل می‌پردازد و در جمله «وَبُوْرَهٖ بِالْحِكْمَةِ» طریق نورانی ساختن آن را که فزونی علم و دانش است نشان می‌دهد.

از آنجا که روح آدمی ممکن است سرکشی کند، راه مهار کردن آن را در پنجمین و ششمین جمله‌ها «وَذَلَّهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَقَرْزُهُ بِالْفَنَاءِ» نشان می‌دهد، زیرا یاد مر و اقرار به فنا، هر انسان سرکش و چموشی را وادار به تسليم می‌کند. بسیار دیده‌ایم هنگامی که عزیزی در حادثه‌ای ناگهانی از دنیا می‌رود و افراد زیادی از نیکان و بدان در تشییع و مجالس یادبود او شرکت می‌کنند، آثار تذلل و تسليم در همه چهره‌ها نمایان است. ممکن است این تأثیر موقتی باشد؛ ولی به هر حال نشان می‌دهد که ذکر موت و اقرار به فنا اگر ادامه یابد، همواره در مهار کردن نفس سرکش و شهوت نقش اصلی را خواهد داشت.

به دنبال این شش دستور و در تکمیل جمله‌های پنجم و ششم، امام علیہ السلام چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از

هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز آن را برحدز دار»؛
 (وَبَصَرْهُ فَجَائِعُ الدُّنْيَا، وَحَذْرَهُ صَوْلَةُ الدَّهْرِ وَفُحْشٌ^۱ تَقْلِبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ).

گاه بر قلب انسان پرده‌های غفلت و هوا و هوس چنان فرو می‌افتد که از درک حقایق مربوط به زندگی و سعادت خویش باز می‌ماند. برای کنار زدن این پرده‌های غفلت و بینا ساختن دل، چیزی بهتر از آن نیست که انسان حوادث تلخ دنیا و آفات و بلاها و دگرگونی‌های ناگهانی را که در زندگی قدرتمندان جهان نمونه‌های زیادی از آن دیده می‌شود، مورد دقت قرار دهد و بینایی را به دل باز گرداند.

تعییر به «فَجَائِعُ الدُّنْيَا» اشاره به فجایع مردم دنیاست که همواره دگرگونی‌هایی را به دنبال دارد، یا اشاره به حوادث تلخی که ناخواسته در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد.

جمله «صَوْلَةُ الدَّهْرِ» با توجه به اینکه «صَوْلَة» به معنای حمله قاهرانه است، خواه این حمله از سوی حیوان درنده‌ای باشد یا انسان نیرومند ظالم، اشاره به آفات و بلاها و بیماری‌ها و ناکامی‌ها است که همچون حیوان درنده‌ای به انسان حمله می‌کند در حالی که در مقابل آن قادر به دفاع از خویشتن نیست.

فرقه «فُحْشٌ تَقْلِبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ» با توجه به اینکه فحش به معنای هرگونه کار زشت و ناخوشایند است اشاره به این دارد که با گذشت روزها و شبها دگرگونی‌های ناخوشایندی در زندگی فرد و جوامع بشری رخ می‌دهد و فضای زندگی را تیره و تار می‌سازد. اگر انسان در این امور دقت کند بر بینایی او نسبت به حقایق این جهان و مسیر صحیح زندگی می‌افزاید.

۱. «فحش» به هر کاری گفته می‌شود که از حد اعتدال خارج شود و صورت زشتی به خود بگیرد به همین دلیل به تمام منکرات و قبایح آشکار، فحش و فحشاً گفته می‌شود، هرچند در عرف امروز ما، فحشا در مورد انحرافات جنسی به کار می‌رود. (فحش گاهی معنای مصدری دارد و گاه معنای اسم مصدری).

آن‌گاه امام علی^ع به شرح این مطلب می‌پردازد و می‌فرماید: «وَ اخْبَارُ گَذِشْتَگَانِ را بَرَ او (بِرِ نَفْسِ خَوْد) عَرْضَهُ نَمَا و مَصَابِيَّسِيَّ كَه بَه اَقْوَامِ قَبْلَ اَنْ تَوَرسِيَّدَه بَه او يَادَاوَرِيَّ كَنْ. در دِيَارِ و آثارِ (وَيَرَانِ شَدَّه) آنها گَرْدَشَنَمَا و درست بَنَگَرَ آنها چَهَ كَرْدَنَد، از کَجَا مَتَقْلَ شَدَنَد و در کَجَا فَرَوْدَ آمدَنَد»؛ (وَاعْرِضْ عَلَيْهِ اَخْبَارَ الْمَاضِيَّنَ، وَذَكْرُهُ يَمِّنَ اَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِيَّنَ، وَسِرْفِيَّ دِيَارِهِمْ وَآثَارِهِمْ، فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا عَمَّا اَنْتَقْلُوا وَأَيْنَ حَلُّوا^۱ وَنَزَلُوا).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تأکید نموده از جمله می‌فرماید: «﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِ﴾؛ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟».^۲ نیز می‌فرماید: «﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارُ وَلِكِنْ تَعْمَلُ الْقُلُوبُ التَّيْ فِي الصُّدُورِ﴾؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دلهایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نایین نمی‌شود، بلکه دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌گردد».^۳

مهم این است که در گوش و کنار این کره خاکی در بسیاری از شهرها و روستاهای آثاری از پیشینیان دیده می‌شود؛ آثاری خاموش که گذشت روزگار آنها را به ویرانی کشیده؛ ولی در عین خاموشی هزار زبان دارند و با ما سخن می‌گویند و سرانجام زندگی دنیا را به همهٔ ما نشان می‌دهند بسیاری از مردم به دیدن این آثار می‌روند و به آن افتخار می‌کنند که این آثار تاریخی نشانگر تمدن پیشین ماست در حالی که اگر از آنها درس عبرت بگیرند سزاوارتر است آن‌گونه که

۱. «حلُّوا» از ریشهٔ «حلّ» گاه به معنای گشودن گره و حل مشکل آمده و گاه به معنای وارد شدن در مکانی است و در جملهٔ بالا معنای دوم اراده شده است.

۲. روم، آیهٔ ۴۲.

۳. حج، آیهٔ ۴۶.

خاقانی‌ها از دیدن کاخ کسری‌ها چنان درسی آموختند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن شرح بیشتری بیان کرده می‌فرماید: «هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید آنها از میان دوستان خود خارج شده در دیار غربت بار انداختند گویا طولی نمی‌کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت)»؛ (فَإِنَّكَ تَجْدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَةِ، وَحَلُّوا دِيَارَ الْغُزَّةِ، وَكَانُوكُمْ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرُوتَ كَاحِدِهِمْ).

آری در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت که همه ما بدون استثنای همان مسیر پیشینیان را خواهیم پیمود، تردید نخواهیم کرد. روزی فرامی‌رسد که با همسر، فرزند، دوستان، اموال، مقامات و وسائل زندگی وداع خواهیم گفت، همه را می‌گذاریم و می‌رویم.

نکته‌ها

۱. حیات و آبادی قلب

امام علیه السلام در آغاز این فقره به احیای قلب به وسیله موعظه اشاره فرموده و در فراز قبل به عمران و آبادی قلب. به یقین منظور از قلب در این عبارات و امثال آن، آن عضو مخصوصی نیست که در درون سینه است و کارش ایجاد گردن خون در تمام اعضاست، بلکه منظور آن روح و عقل آدمی است همان‌گونه که در منابع لغت نیز آمده است.

اما این روح انسانی است که باید به وسیله موعظه و تقوا، احیا و آباد شود، زیرا می‌دانیم انسان دارای سه روح و گاه چهار روح است: روح نباتی که اثرش نمو جسم و تغذیه و تکثیر مثل است و روح حیوانی که افزون بر آن اثرش حس و حرکت است؛ ناخن و موی انسان فقط روح نباتی دارد به همین دلیل با چیدن آن هیچ احساسی به انسان دست نمی‌دهد؛ ولی گوشت و ماهیچه او علاوه بر

روح باتی، روح حیوانی نیز دارد و کمترین آسیب به آن، انسان را ناراحت می‌کند. اما روح انسانی که اثر بارز آن درک و شعور و ابتکار و خلاقیت و تجزیه و تحلیل مسائل مختلف است، حقیقتی است اضافه بر روح باتی و حیوانی. البته افرادی هستند که روح چهارمی نیز دارند که از آن به روح القدس تعبیر می‌شود. حقایقی را درک می‌کنند که افراد عادی از آن بی‌خبرند (روح القدس گاهی اشاره به جبرئیل است و گاهی به فرشته اعظم از او) تعبیری که در بعضی روایات به «روح الایمان» است، شاید اشاره به همین مرتبه عالی روح انسانی باشد.

در حدیث از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «إِذَا زَانَ الرَّجُلُ فَارْفَأْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ» هنگامی که کسی زنا کند روح ایمان از او جدا می‌شود (مگر اینکه توبه کند و جبران نماید)».^۱

در بعضی از روایات روح القدس مرتبه بالاتری از روح ایمان شمرده شده و تعبیر به ارواح پنج گانه در آن آمده است.^۲

سخن در روح انسانی است که گاه به اندازه‌ای قوی می‌شود که همه وجود انسان را روشن می‌سازد و گاه به قدری ضعیف می‌گردد که به آن مرده می‌گویند. امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «الْتَّفَكُرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ؛ تفکر موجب زندگانی است. در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَمَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ»؛ بر شما باد به اندیشیدن که موجب حیات قلب بینا می‌شود و کلید درهای دانش است.^۳

در مقابل آن از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است: «أَرْبَعُ يُمْثِنَ الْقُلُوبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ وَمُمَارَاهُ الْأَحْمَقِ... وَمُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، باب الكبائر، ح ۱۱.

۲. همان مدرک، ص ۲۸۲، باب الكبائر، ح ۱۶.

۳. میزان الحكمه، ح ۱۷۰۳۰.

۴. همان مدرک، ح ۱۷۰۳۱.

فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُتَرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می‌میراند: تکرار گناه و گفتگوی زیاد با زنان (بی‌بند و بار) و جدال و جر و بحث با افراد احمق و همنشینی با مردگان. کسی سؤال کرد ای رسول خدا منظور از مردگان در اینجا چیست؟ فرمود: ثروتمندان خوشگذران و مست ثروت^۱».

نیز در روایات از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: «لِقَاءُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ وَمُسْتَقَادُ الْحِكْمَةِ؛ ملاقات با اهل معرفت سبب آبادی دلها و به دست آوردن دانش است»^۲ و در تعبیر دیگر فرمود: «عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با خردمندان است».^۳

البته همانگونه که در روایات بالا آمده، قلب انسان گاه به صورت ویرانه یا بیمار در می‌آید و گاه به کلی از دست می‌رود و شایسته نام مرده می‌شود. امام علیه السلام در وصیت‌نامه بالا هم سفارش به احیای قلب کرده است و هم عمران و آبادی آن. ذکر خدا سبب آبادی قلب و موقعه وسیله احیای آن است.

۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار

هنگامی که سخن از واعظ به میان می‌آید، ذهن همه متوجه انسان فرهیخته و استادی روش‌بین و مردی با تقوا می‌شود که با استفاده از آیات قرآن مجید و روایات معصومین و تجارب و مطالعاتی که داشته به دیگران اندرز می‌دهد. در حالی که در روایات، از واعظان دیگری غیر از آن نیز نام برده شده است؛ از جمله حوادث تلخ و ناگوار دنیا و دگرگونی جهان که امام علیه السلام در ادامه گفتار «أَحْيٰ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ» به آن اشاره فرموده‌اند.

۱. خصال، ص ۲۲۸

۲. غررالحكم، ص ۹۷۹۵، ح ۴۳۰

۳. همان مدرک، ص ۹۷۷۴، ح ۴۲۹

پندهای دیگر، تاریخ پیشینیان، قصرهای ویران شده، قبرهای خاموش و دیار متروک آنهاست که با زبان بی‌زبانی هزار گونه اندرز دارند و امام علی^ع در ادامه همین سخن به آن اشاره فرموده است.

واعظ دیگری که در سخن دیگری از امام علی^ع (خطبہ ۱۸۸) آمده، جسم بی‌جان مردگان است می‌فرماید: «فَكَفَىٰ وَاعِظًا بِمَوْتَىٰ عَائِتُّمُوهُمْ حُمَلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ مردگانی که به سوی قبرهایشان بدون اختیار می‌برند برای پند و اندرز شما کافی هستند».^۱

اندرزگوی دیگری که در کلمات قصار امام علی^ع آمده واعظ درونی؛ یعنی همان وجدان بیدار آدمی است می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسٍ وَاعِظُ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللهِ حَافِظٌ؛ کسی که از درون وجود خود واعظی داشته باشد خداوند حافظ و نگهبانی برای او قرار می‌دهد»^۲ این واعظ نفسانی همان است که قرآن در سوره شمس به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَاهَا * فَالَّهُمَّ هَا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا»؛ و قسم به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.^۳

واعظ دیگر همان است که امام کاظم علی^ع در برابر هارون الرشید بیان کرد آن‌گاه که هارون از امام علی^ع تقاضای موعظه کرد آن حضرت در بیانی کوتاه و پر معنا فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَيْكِ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ»؛ هیچ چیزی را چشم نمی‌بیند جز آنکه در آن موعظه‌ای است.^۴

یعنی ستارگان فروزان آسمان، خورشید و ماه درخشان، قامت خمیده پیران، موی سپید سالخوردها، بر های خشکیده درختان در فصل خزان، قبرهای

۱. نهج البلاغه، خطبہ ۱۸۸

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۹

۳. شمس، آیه ۷ و ۸

۴. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴

خاموش مردگان و قصرهای ویران شده شاهان هر یک با زبان بی‌زبانی درسی از عبرت می‌آموزند.

اگر هارون تنها به حوادث تکان دهنده‌ای که در تاریخ بنی‌امیه و بنی عباس روی داد نگاه می‌کرد بهترین اندرزها را به او می‌آموخت.

بنابراین فرمایش امام علیه السلام در این وصیت‌نامه: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمُؤْعِظَةِ؛ قلب خود را با موعظه زنده کن» مفهوم وسیعی دارد که تمام واعظان را شامل می‌شود.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی می‌نویسد: «خرقاء دختر نعمان (یکی از سران عرب) هنگامی که می‌خواست به عبادتگاه خود برود جاده را از پارچه‌های حریر و دیبا و خز مفروش می‌ساختند و کنیزان به استقبال او می‌شتافتند و او را همراهی می‌کردند تا به عبادتگاه برود و به منزل خویش بازگردد. هنگامی که سعد بن ابی وقار به قادسیه آمد و لشکر ساسانیان شکست خورده و رستم فرمانده لشکر کشته شد، خرقاء نزد سعد آمد با کنیزان خود (به صورت اسیران) که لباس‌های بسیار مندرس در تن داشتند (و آثار نکت دنیا از سر و صورت خرقاء نمایان بود) سعد گفت: کدام یک از شما خرقاء هستید؟ خرقاء خود را معرفی کرد سپس افزود: دنیا دار زوال است و به یک حال نمی‌ماند، ما پادشاهان این سرزمین بودیم خراج آن را برای ما می‌آورده‌یند و همه سر بر فرمان ما بودند هنگامی که دنیا به ما پشت کرد همه چیز ما را درهم کوبید (اشاره به اینکه تو هم چنین روزی در پیش داری)».^۱

نیز از محمد بن عبدالرحمان هاشمی نقل شده که می‌گوید: یک روز عید قربان وارد بر مادرم شدم زنی را با لباس‌های مندرس نزد او دیدم. مادرم رو به من کرد و گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مادر جعفر برمکی (وزیر معروف هارون) است. من به او سلام کردم گفتم: کمی از ماجرای زندگی

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج، ۸، ص ۳۳۲.

خود برای من تعریف کن. گفت: جمله‌ای می‌گوییم که درس عبرتی است برای هر کس که آماده گرفتن عبرت است؛ فراموش نمی‌کنم (در عصر قدرت فرزندم جعفر) در یکی از همین روزهای عید قربان چهارصد کنیز داشتم با این حال فکر می‌کردم فرزندم جعفر حق مرا ادا نکرده؛ ولی امروز نزد شما آمده‌ام تقاضای پوست دو گوسفند قربانی دارم که یکی را زیرانداز و دیگری را روی‌انداز خود کنم.^۱

به گفته شیخ بهایی:

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد
 تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب
 پرده داری می‌کند بر طاق کسری عنکبوت
 جغد نوبت می‌زند بر قلعه افراسیاب

* * *

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۲۲ و مرحوم محدث قمی نیز در تتمة المنتهی، ص ۲۴۸ این داستان را نقل کرده است.

بخش پنجم

فَأَصْلِحْ مَثُواكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعْ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ،
الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ. وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ
حَيْرَةِ الْخَلَالِ حَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ. وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ
الْمُنْكَرِ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ، وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جَهَادِهِ، وَلَا
تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمٍ. وَخُضِ الغَمَرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَتَفَقَّهْ فِي الدِّينِ،
وَعَوْذْ نَفْسَكَ التَّصَبِّرْ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبِّرْ فِي الْحَقِّ.

ترجمه

بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند. امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبانت منکر را انکار نما و از کسی که کار بد انجام می‌دهد با جدیت دوری گزین. در راه خدا آن‌گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد، در دریای مشکلات هر جا که باشد برای رسیدن به حق فرو شو. در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فراگیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است.

شرح و تفسیر

رمز پیروزی استقامت است

امام علیه السلام در آغاز این بخش به عنوان نتیجه‌گیری از بخش سابق که دستور به سیر در احوال گذشتگان می‌داد، پنج اندرز مهم را بیان می‌کند می‌فرماید: «بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند»؛ (فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعْ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا حَفَّتْ ضَلَالَةً، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ حَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ).

جمله «أَصْلِحْ مَثْوَاكَ» با توجه به اینکه «مَثْوَى» به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است، اشاره دارد که در این دنیا کاری کن که سرای آخرت را آباد کنی.

در دعای روز سه شنبه از دعاهاي پر معنای ايام هفته، به نقل از امام على بن الحسين زين العابدين علیه السلام می خوانيم: «وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقْرَرٍ؛ (خدایا) آخرتم را اصلاح کن، چرا که سرای جاویدان من است».

جمله «لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ» اشاره به این است که متاع بسیار پرارزش آخرت و سعادت جاویدان را به بهای اندک و بی ارزش زرق و برق دنیا مفروش، همان‌گونه که قرآن مجید در نکوهش جمعی از یهود و اعمال زشت آنها می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُحَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ»؛ آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را با (از دست دادن) آخرت خریده‌اند؛ از این رو از عذاب آنها کاسته نمی‌شود؛ و (به هیچ صورت) یاری

نخواهند شد».^۱

جمله «**دَعِ الْقُولَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ**» به نهی از قول به غیر علم اشاره دارد که انسان از اموری سخن بگوید که از آن آگاهی ندارد. در قرآن کراراً از این عمل نهی شده است از جمله می‌فرماید: «**وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن^۲ و در مورد پیروی از وسوسه‌های شیطان می‌فرماید: «**إِنَّمَا يَأْمُرُ كُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**»؛ او شما را فقط به بدی و کار زشت فرمان می‌دهد؛ (و نیز دستور می‌دهد) آنچه را نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید^۳.

قرءه «**وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ**» اشاره به این است که در مسائل غیر مربوط به تو دخالت مکن و به تعبیر ساده فضولی در کار دیگران موقوف! چه بسیارند کسانی که به علت دخالت در کارهای دیگران و اموری که به آنها مربوط نیست هم از انجام وظیفه خود می‌مانند و هم گرفتاری‌ها و نزاع‌هایی برای خود از این رهگذر به وجود می‌آورند. این همان چیزی است که قرآن مجید می‌فرماید: «**عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَصْرُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ**»؛ مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند^۴. آخرین جمله «**وَأَمْسِكْ...**» به رعایت احتیاط در شباهات اشاره دارد که یکی از اصول مسلم عقلانی است؛ هرگاه انسان در برابر دو راه قرار گرفت: راهی روشن و خالی از اشکال و راهی مجھول و تاریک، عقل می‌گوید هرگز در چنین راهی گام مگذار که ممکن است سرانجام شومش دامانت را بگیرد و اگر هم به مقصد بررسی با ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. در راهی گام بنه که با اطمینان و

۱. بقره، آیه ۸۶.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

۳. بقره، آیه ۱۶۹.

۴. مائدہ، آیه ۱۰۵.

آرامش تو را به مقصودت می‌رساند.

این اصل عقلانی در روایات زیادی، از جمله حدیث معروف پیغمبر اکرم علیه السلام به آن اشاره شده است آنجاکه می‌فرماید: «دَعْ مَا يُرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيبُكَ؛ آنچه تو را به شک می‌افکند رها کن و به سوی راهی برو که در آن شک و تردید نداری».^۱

در حدیث دیگری پیغمبر اکرم علیه السلام، امور زندگی انسان‌ها را به سه قسم تقسیم می‌کند: «بِخُشَى بَيْنَ الرَّشْدِ كَه سَالِمٌ بُودَنْشَ آشْكَارٌ است و بَيْدَ اَنْ تَبْعِيتَ كَرْد و بِخُشَى بَيْنَ الْغَيْ بَيْنَ الرَّشْدِ كَه نَاسَالِمٌ بُودَنْشَ آشْكَارٌ است و بَيْدَ آن را رهَا و بِخُشَى كَه مشکل و مشکوک است كَه بَيْدَ آن را رهَا نَمُود و به خدا واگذار كَرْد».^۲

بدیهی است که هیچ یک از این دستورات مسئله امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاہل را نفی نمی‌کند و مربوط به مواردی است که انسان مسئولیتی در برابر آن ندارد، لذا به دنبال این دستورات می‌فرماید: «امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زیانت منکر را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام می‌دهد با جدیت دوری گزین»؛ (وَأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانَكَ، وَبَأِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ).

جمله اول «وَأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ» اشاره به این است که چون انسان، دیگران را امر به معروف می‌کند، اگر خودش اهل معروف نباشد در پیش و جدان خویش شرمنده می‌گردد. به علاوه از مردم نیز خجالت می‌کشد که بگویند او امر به معروف است در حالی که خودش عامل به منکر است. مجموع این امور سبب می‌شود که با امر به معروف انسان تدریجاً در سلک عاملان به معروف درآید.

جمله «وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ ...» اشاره به مراتب نهی از منکر دارد که در اینجا برای آن دو مرحله ذکر شده و در بعضی دیگر از سخنان امام علیه السلام در کلمات قصار سه

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۰.

مرحله برای آن ذکر شده است: نخست انکار به قلب و بیزاری از منکر در درون دل و جان، هرچند ظالمان دست و زبان انسان را بینندند. مرحله دوم انکار با زبان و مرحله سوم جلوگیری عملی از منکرات. بسیاری از فقهاء این مرحله را وظیفه حکومت اسلامی و حاکم شرع دانسته‌اند و مرحله اول و دوم را وظیفه عموم مردم. جمله (وَبَايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ) ممکن است اشاره به جایی باشد که نهی از منکر اثر نمی‌گذارد، در چنین مواردی انسان باید مجلس منکر را ترک گوید و از عاملان به منکر دوری گریند.

این احتمال نیز هست که منظور از آن بیزاری قلبی است که آثار آن در چهره انسان نمایان باشد که یکی از مراحل سه‌گانه نهی از منکر است و در حدیثی امیر مؤمنان علی عليه السلام از پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم نقل می‌کند: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللهِ أَنْ تُلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهٍ مُّكْفَهِرَةٍ»؛ پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم به ما دستور داد که اهل منکر را با چهره‌ای عبوس ملاقات کنیم (تا از قیافه ما بدانند که از آنها بیزاریم).^۱

امام عليه السلام در ادامه این سخن چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «در راه خدا آن‌گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش‌گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد و در دریای مشکلات برای رسیدن به حق فرو شو هرجا که باشد»؛ (وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمٍ. وَخُضِّ ^۲الْغَمَرَاتِ ^۳لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ).^۲

می‌دانیم جهاد مراحل و مراتبی دارد؛ خواه جهاد نظامی با دشمن و خواه

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.

۲. «خُض» صیغه امر از ریشه «خوض» بر وزن «خوض» گرفته شده که در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است. سپس به عنوان کنایه به معنای ورود یا شروع به کارها آمده است.

۳. «غمرات» جمع «غمرة» بر وزن «ضربة» در اصل از غمر به معنای از بین اثر چیزی گرفته شده سپس به آب زیادی که تمام چهره چیزی را می‌پوشاند و پیش می‌رود، «غمرة» و «غامر» گفته شده و بعد از آن به گرفتاری‌های شدید و جهله و نادانی فراگیر که انسان را در خود فرو می‌برد اطلاق شده است و «غمرات الموت» به معنای شداید حالت مرگ است.

تلاش‌هایی دیگر در مسیر حق. بعضی از مراحل آن شایسته مجاهدان واقعی نیست؛ شایسته آنها این است که آخرین مرحله‌ای را که در توان دارند در این راه به کار گیرند و جمله «جَاهِدُ فِي الٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ» اشاره به همین معناست.

اما جمله «وَلَا تَأْخُذُكَ فِي اللٰهِ لَوْمَةُ لَا إِيمٰنٌ» اشاره به این است که گاهی افراد آلوده، اطراف انسان‌های مجاهد و مبارز را می‌گیرند و با ملامت و سرزنش می‌خواهند سدی بر سر راه آنها ایجاد کنند. امام علیه السلام می‌فرماید: هرگز این سرزنش‌ها مانع راه تو نشود؛ هنگامی که راه را تشخیص دادی با توکل بر خدا و عزم راسخ و بدون اعتنا به سرزنش سرزنش گران به پیش تاز.

از آنجاکه در راه حق مشکلات فراوانی وجود دارد و حق‌جویان بدون پیکار با آنها، راه به جایی نمی‌برند، امام علیه السلام این مشکلات را به امواج خروشان دریا تشبيه کرده و دستور می‌دهد برای به دست آوردن گوهر حق، در این امواج فرو شو تا به گوهر مطلوب برسی.

سخن امام علیه السلام در این جمله‌ها برگرفته از آیاتی از قرآن مجید است؛ در آیه ۷۸ سوره حج می‌خوانیم: «وَجَاهِدُوا فِي اللٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ» و در آیه ۵۴ سوره مائدہ می‌خوانیم: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللٰهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَا إِيمٰنٌ».

بسیاری از مفسران «حق جهاد» را به معنای اخلاص در نیت تفسیر کرده‌اند؛ ولی باید توجه داشت که مفهوم آن منحصر به اخلاص نیت نیست، بلکه منظور این است که مشکل‌ترین مرحله جهاد، جهاد با نفس و کسب خلوص نیت است. امام علیه السلام در پایان این بخش دو اندرز مهم دیگر به فرزندش می‌دهد می‌فرماید: «در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فراگیر) و خویشن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است»؛ (وَتَقْعِدَ فِي الدِّينِ، وَعَوْدَ نَفْسَكَ التَّصَبَّرُ^۱

۱. «تصبر» از ریشه «صبر» به معنای خود را به شکیبایی و اداشتن و خویشن‌داری کردن است و تفاوت آن با ←

عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.

با توجه به اینکه «تفقه» از ریشه «فقه» به معنای فهم و درک است، منظور امام علیہ السلام از جمله «وَتَفْقَهُ فِي الدِّينِ» این است که حقایق دینی را اعم از اصول و فروع به طور کامل درک کن و تنها به صورت قناعت نکن، بلکه به عمق آنها آشنا شو.

جمله «عَوْدْ نَفْسَكَ ...» اشاره به این است که صبر و استقامت در مقابل مشکلات چیزی است که با تمرین به دست می‌آید. باید آنقدر تمرین کنی و خویشن را عادت دهی تا خلق و خوی تو گردد.

فرقه «نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ» اشاره به این است که هر کار مثبتی با مشکلات و موانعی روبروست. هرگاه انسان صبر و استقامت بر حق نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند به آن دست یابد. چیدن یک گل بدون تحمل نیش خار میسر نیست و برداشتن اندکی عسل از کندو غالباً با نیش زنبور همراه است. اگر استقامت در برابر مشکلات نباشد هیچ هدف مقدسی به انجام نمی‌رسد.

در اینجا سزاوار است به اشعار پرمعنایی که ابوالاسود سروده است توجه کنیم:

تَعَوَّدُتْ مَسَ الْضُّرُّ حَتَّى الْفُتُهُ
وَأَسْلَمَنِي طُولُ الْبَلَاءِ إِلَى الصَّبْرِ
وَكَانَ قَدِيمًا قَدْ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي
إِذَا أَنَا لَمْ أَقْبِلْ مِنَ الدَّهْرِ كُلَّ مَا
من خود را به درد و رنجها عادت دادم تا به آن انس گرفتم و ادامه مشکلات
مرا به صبر عادت داد.

فزونی رنجها سینه مرا برای تحمل رنج گشاده ساخت، هرچند در گذشته در

→ صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادر می‌کند.

برابر آن تنگی سینه احساس می‌کردم.

(من فکر می‌کنم) اگر من همه حوادث جهان را (از تلخ و شیرین نپذیرم، پیوسته باید دنیا را سرزنش کنم.^۱

نکته‌ها

۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر

احتیاط در موارد مشکوک یکی از اصول مسلم مذهب ماست که در بعضی از موارد واجب و گاه مستحب است.

ریشه احتیاط، حکم عقل است که در علم اصول به عنوان دفع ضرر محتمل است که در وجوب آن به طور مطلق یا با بعضی قیود و شروط بحث است. عقل حکم می‌کند که زیان‌های احتمالی را از خود دور کنیم. قابل توجه اینکه همین مسئله در علم کلام و عقاید به عنوان پایه تحقیق در مسائل مذهبی و مبدأ و معاد شناخته شده و تحقیق درباره وجود خدا و معرفة الله را بر همین اساس می‌گذارند که ترک تحقیق احتمال ضررهای عظیمی را در پی دارد. به همین دلیل عقل حکم می‌کند که فرد به تحقیق پردازد.

امام علی علیه السلام در تعبیری که در این فقره داشت این اصل را کاملاً مستدل ساخت و بعد از آنکه به فرزندش دستور فرمود از مسیرهایی که خوف ضلالت در آن است پرهیزد، زیرا پرهیز در این گونه موارد بهتر از آن است که انسان گرفتار حوادث هولناک و وحشتناک شود.

اصولاً احتیاط اگر به افراط نکشد در همه جا و همه چیز - خواه در امور معنوی و یا امور مادی - کاری عاقلانه و منطقی است.

۱. معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۳۸ به نقل شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۸۱

۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی

جمله «وَعَوْدٌ نَفْسَكَ التَّصْبِيرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ» اشاره به يك اصل مهم اخلاقی است و آن اينکه انسان هايي که تربیت اخلاقی نشده‌اند در آغاز کار پذيرش اصول اخلاق برای آنها آسان نيسـت و بـايد آن را بر نفس خود تحـمـيل كـنـند و پـيوـسـته تـكرـار نـمـاـيـند. اـين فـعل مـكـرـر سـبـب مـيـشـود کـه آـن اـمر اـخـلـاقـي بـه صـورـت عـادـت در آـيـد و اـداـمـه اـين عـادـت سـبـب مـيـشـود کـه بـه صـورـت مـلـكـه نـفـسـانـي ظـاهـر گـرـدد؛ يـعنـى تـدرـيـجـاً در درـون عـمـق جـان اـنـسـان نـفـوـذـكـنـد و روـح رـاـبـه رـنـگ خـود در آـورـد.

حدیث «الْخَيْرُ عَادَةُ» و حدیث «الْعَادَةُ طَبْعُ ثَانٍ» که در غررالحکم در لابه لای کلام امير مؤمنان علی علیه السلام آمده، اشاره به همین معناست.

تفاوت تصـبـير با صـبـير اـين است کـه شـخـص صـبـور وـاقـعاً اـهل صـبـير است؛ اـما تصـبـير در موـرد کـسـی است کـه هـنـوز اـهل صـبـير نـشـدـه و خـود رـاـبـه آـن وـادـار مـيـکـنـد. اـصـولـاـ بـسـيـارـي اـز فـضـايـل اـخـلـاقـي است کـه جـزـ باـرـياـضـتـنـفـسـ و عـادـتـدادـن خـويـشـ حـاـصـلـ نـمـيـگـرـدد و اـز آـنجـاـ کـه صـبـيرـ (استقـامتـ در بـرابـر مشـكـلاتـ) خـمـيرـماـيـه تمامـ پـيـروـزـيـهـاست و طـبـقـ بعضـيـ اـز روـاـيـاتـ صـبـيرـ نـسـبتـ به اـيمـانـ هـمـچـونـ سـرـ استـ نـسـبتـ بهـ تنـ، بـاـيدـ بـهـ هـرـ قـيـمـتـيـ استـ آـنـ رـاـبـه دـستـ آـورـدـ وـ بهـ گـفـتـءـ شـاعـرـ:

صـبـيرـ رـاـ باـ حـقـ قـرـيـنـ کـرـدـ اـیـ فـلـانـ	آـخـرـ وـ الـعـصـرـ رـاـ آـگـهـ بـخـوانـ
صـدـ هـزارـانـ کـيـمـيـاـيـيـ هـمـچـوـ صـبـيرـ آـدـمـ نـدـيـدـ	کـيـمـيـاـيـيـ حـقـ آـفـرـيـدـ

بخش ششم

وَالْجُنُونِ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلُّهَا إِلَى إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِنُهَا إِلَى كَهْفٍ حَرِيزٍ،
مَانِعٍ عَزِيزٍ. وَأَخْلَصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ، أَكْثَرِ
الْإِسْتِخَارَةَ، وَتَقْهِمَ وَصِبَّتِي، وَلَا تَدْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا، فَإِنَّ حَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَعَ
وَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعْلُمُهُ.

ترجمه

در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده ای. به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد. وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری مگیر، زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نمی باشد سودی ندارد.

شرح و تفسیر

وصیتم را سوسسوی مگیر

امام علیہ السلام در این بخش از وصیت‌نامه (بخش ششم) پنج دستور مهم دیگر به فرزند دلبندش می‌دهد:

نحوت توکل به خدادست که می‌فرماید: «در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده ای»؛

(وَالْجِئُونَ نَفْسَكَ فِي أَمْوَارِكَ كُلُّهَا إِلَى إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفٍ^۱ حَرِيزٍ^۲، وَمَانِعٍ^۳ عَزِيزٍ).

توكل زاییده ایمان به توحید افعالی است هنگامی که انسان سرچشمه همه امور جهان را به دست خدا بداند و او را مسبب الاسباب بشمرد طبعاً در همه مشکلات به او پناه می‌برد و او را پناهگاه مطمئن خود می‌داند.

توكل به این معنا نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و تنها به امید لطف خدا بنشیند، بلکه به این است که تمام توان خود را به کار گیرد و در آنجا که به موانع و مشکلاتی برخورد می‌کند که حل آن بیرون از توان اوست دست به دامان لطف خدا می‌زند و با توكل بر او بر مشکلات چیره می‌شود.

آنگاه به مسئله اخلاص اشاره کرده می‌فرماید: «به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چراکه بخشش و حرمان به دست اوست»؛ (وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءُ وَالْحِرْمَانُ).

اخلاص نیز از ثمرات ایمان به توحید افعالی است، زیرا هنگامی که انسان بداند «لَا مُؤْثِرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» یقین پیدا می‌کند که عطا و حرمان به دست اوست. به هنگامی که به این امر ایمان پیدا کرد تنها به در خانه او می‌رود و با خلوص نیت هرچه می‌خواهد از او می‌خواهد. به همین دلیل در روایات وارد شده است که ریاکاران مشرکند؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كُلُّ رِيَاءٍ شُرُكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ شَوَّابٌ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ شَوَّابٌ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریایی شرک است هر کس کاری برای مردم کند پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر کس

۱. «الْجِئُونَ» از ریشه «الْجَاء» از «لِجُوع» به معنای پناه بردن گرفته شده و «الْجَاء» به معنای به پناه فرستادن است.

۲. «كَهْف» به معنای غار وسیع است و سپس به هرگونه پناهگاه اطلاق شده است.

۳. «حَرِيز» به معنای حفظ کننده از ریشه «حرز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده است.

عملی برای خدا انجام دهد پاداش او بر خدادست».^۱

این جمله در ضمن به این حقیقت نیز اشاره دارد که انسان خواسته‌های خود را باید فقط از خدا بخواهد نه از غیر خدا و اگر طبق عالم اسباب به سراغ غیر خدا می‌رود باز هم مؤثر واقعی را خدا می‌داند که اراده‌اش گاه به دست بندگانش تحقق می‌یابد و جمله «فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءُ وَالْحِرْمَانُ» نیز بیانگر همین حقیقت است. در سومین دستور می‌فرماید: «و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد»؛ (وَأَكْثِرِ الْإِسْتِخَارَةَ).

استخاره دو معنا دارد: یکی استخاره‌ای است که امروز در میان مردم معمول و متعارف است، هرگاه مسئله‌ای بر انسان مشکل شده و با نیروی عقل خود و مشورت با اهل آن نتوانست آن را حل کند به سراغ مشورت با خدا می‌رود و استخاره نوعی مشورت با پروردگار است. معنای دوم استخاره این است که انسان در هر کاری که قدم می‌گذارد از خدا طلب خیر کند؛ یعنی خداوند را حاکم بر سرنوشت خود ببیند؛ در امر تجارت و زراعت و مانند آن تلاش کند ولی زبان حال و قال او آسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ باشد؛ یعنی خدایا خیر و برکت را از رحمت تو می‌خواهم. این نوع از استخاره در روایات بسیار بر آن تأکید شده است. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا أَسْتَخَارَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ؛ هیچ بندۀ با ایمانی از خداوند طلب خیر نمی‌کند مگر اینکه خداوند خیر او را فراهم می‌سازد».^۲

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای اینکه فرزندش نسبت به اندرزها و وصایای او اهتمام به خرج دهد می‌فرماید: (وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسی

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۳.

۲. بحار الانوار ج ۸۸، ص ۲۲۴، ح ۴.

مگیر»؛ (وَتَفَهَّمْ وَصِيَّتِي، وَلَا تَذَهَّبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا).

سپس دلیلی برای آن ذکر می‌کند و علوم و دانش‌ها را ضمن آن، به سه بخش تقسیم می‌نماید و می‌فرماید: «زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که (زیان‌بار است) سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی‌بخشد»؛ (فَإِنَّ خَيْرَ الْقُولِ مَا نَفَعَ، وَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعْلِمُهُ).

دانش‌های مفید، علومی است که انسان را در مسیر قرب الى الله یاری می‌بخشد؛ خواه در زمینه اعتقدات باشد یا عبادات و اخلاق و...، دنیای او را به صورت آبرومند تأمین می‌کند و از فقری که مایه کفر و روسياهی است رهایی می‌بخشد.

علوم بیهوده دانش‌هایی است که نه خیر دنیا در آن است و نه خیر آخرت و گاه از آن برای سرگرمی و یا تفاخر استفاده می‌شود؛ شبیه آنچه در حدیث معروف وارد شده که پیغمبر اکرم ﷺ مردی را در مسجد دید که گروهی اطراف او را گرفته‌اند فرمود: این چیست؟ عرض کردند: این مرد علامه است (و دانش فراوان دارد) پیغمبر ﷺ فرمود: علامه چیست؟ عرض کردند: این شخص آگاه‌ترین فرد به نسب‌های عرب و حوادث ایام جاهلیت و اشعار آنهاست. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ؛ این علمی است که هر کس آن را نداند زیانی نمی‌کند و آن کس که آن را بداند سودی نمی‌برد» سپس افزود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةُ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنْنَةٌ قَائِمَةٌ»

۱. «صفح» در اصل به معنای جانب و روی هر چیزی است و معنای مصدری آن روی گردانیدن و صرف نظر کردن است و از آنجاکه صرف نظر کردن گاه به علت غفو و گاه به سبب قهر است، این واژه در هر دو معنا به کار می‌رود. در ضمن باید توجه داشت که فاعل تذهب، وصیت است و معنای جمله این است که وصیت من به سبب روی گرداندن و بی‌اعتنایی از خاطر تو نزود و معادل آن در فارسی این است که وصیت مرا سرسی مگیر. در بعضی از نسخ به جای «عنک» عنها آمده در این صورت فاعل تذهب مخاطب یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام است.

وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ؛ علم تنها در سه چیز است: نشانه‌های روشی (در مسائل مربوط به خدا شناسی و مبدأ و معاد) و علم مربوط به احکام الهی و واجبات و علوم مربوط به امور اخلاقی و سنت‌ها و مستحبات و غیر آن اضافی است.^۱ البته علوم و دانش‌هایی که به عمران و آبادی دنیا مردم کمک می‌کند و آنها را از فقر و بیماری و مشکلات دیگر رهایی می‌بخشد نیز از علوم مفیدند، زیرا در واقع مقدمه‌ای برای آن سه گروه از علوم نافعند.

قسم سوم از علوم، علوم زیان‌بار است؛ مانند علم سحر و شعبدہ و علوم مربوط به تولید مواد حرام مانند شراب و مواد مخدور. در دنیا امروز ما، این علوم فراوان‌تر از گذشته است؛ علومی که تهیّه وسائل کشتار جمعی را به بشر می‌آموزد مانند بمب اتم، سلاح‌های مرگبار شیمیایی و امثال آن این گونه علوم آموختن و فراغرفتنش از نظر اسلام حرام است، چراکه به عنوان مقدمهٔ حرام محسوب می‌شود.

نکته

علوم نافع و غیر نافع

شک نیست که علم و دانش نور و روشنایی است؛ ولی در عین حال چنین نیست که همهٔ علوم مطلوب و مفید باشد. همان‌گونه که در وصیت‌نامه بالا آمده است، امام علی^{علیه السلام} علوم را به سه گونه تقسیم می‌کند:

علومی که برای زندگی انسان‌ها نافع است، گاه جنبهٔ معنوی دارد؛ مانند علم به معارف دینی و احکام و اخلاق انسانی و گاه جنبهٔ مادی دارد؛ مانند تمام علومی که برای زندگی مادی انسان‌ها لازم است نظیر علم پزشکی، کشاورزی، فنون

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱.

دفاعی، صنایع سبک و سنگین و... . و می‌دانیم اگر این علوم نباشد و زندگی مادی انسان به طور معقول اداره نشود مشکلات معنوی فراوانی به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل این علوم در اسلام به عنوان واجب کفایی معرفی شده؛ یعنی هر گروهی لازم است به دنبال بخشی از این علوم برود تا همه نیازهای مادی جامعه اسلامی تأمین گردد و اگر در یک رشته به اندازه کافی متصدیانی نداشته باشد، واجب عینی پیدا می‌کند.

مسلمانان در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما نباید در این علوم از دیگران عقب بمانند، بلکه باید پرچم دار علم باشند همان‌گونه که در قرون نخستین اسلام و چند قرن بعد از آن چنین بوده است.

اما علوم مضر و زیان‌بار، علومی است که نتیجه آن تخریب نظام اجتماعی و سلامت جامعه و برخورداری آن از پیشرفت و تکامل است مانند علوم مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی و تولید انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی و امثال آن. قسم سوم علوم بیهوده است که نه فایده‌ای دارد نه زیانی که نمونه آن در بالا در شرح کلام امام علیه السلام بیان شد.

* * *

بخش هفتم

أَيُّ بُنَىٰ، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنَّاً، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهُنَا، بَادَرْتُ
بِوَصِيتِي إِلَيْكَ، وَأَوْرَدْتُ خَصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِي
إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ انْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقْصِتُ فِي جَسْمِي، أَوْ
يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتْنَ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّاعِبِ النَّفُورِ.
وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا الْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتُهُ. فَبَادَرْتُكَ
بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغِلَ لُبُكَ، لِتَسْتَقْبِلَ بِحِدْرِ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ
كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مَتْوَنَةً الْطَّلَبِ،
وَعُوْفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا
رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

ترجمه

پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به (نوشن) این وصیتم برای تو مبادرت ورزیدم و نکات برجسته‌ای را در وصیتم وارد کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن‌گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم و از آنجا که قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری در آن پاشیده شود آن را می‌پذیرد، پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد (گفتني‌ها را گفتم) همه اينها برای آن است که با تصميم

جدی به استقبال اموری بستابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته و زحمت آزمون آن را کشیده‌اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی، بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد.

شرح و تفسیر

انگیزه من برای نوشتن این وصیت‌نامه

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش (هفتمن بخش) بار دیگر به انگیزه خود در بیان این وصیت‌نامه طولانی و مملو از اندرزهای نافع می‌پردازد؛ انگیزه‌ای که از دو بخش تشکیل می‌شود: بخشی از آن در وجود امام علیه السلام و بخشی از آن در وجود امام مجتبی علیه السلام و خلاصه اش این است که سن من بالا رفته و می‌ترسم اجلم فرا بر سد به همین دلیل اقدام به این وصیت‌نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده پذیرش حق. از این می‌ترسم سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد. به این دو دلیل به این وصیت‌نامه مبادرت کردم.

نخست می‌فرمایید: «پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به این وصیتم، برای تو مبادرت ورزیدم»؛ (أَيْ بُنَيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادَ وَهُنَا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ).

می‌دانیم سن مبارک امام علیه السلام در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بود و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقایای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان، هنگامی که سنین عمر آنها بالا می‌رود پیش از آنکه اجل فرا رسد و یا فرزندانشان دوران جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است، پشت سر بگذارند، آنچه را لازم

است به آنها بگویند و وصیت کنند.

آن‌گاه امام علیہ السلام به توضیح بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید: «و نکات برجسته‌ای را در وصیتم وارد کردم مباداً اجمل فرارسید در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم»؛ (وَأَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجْلِي دُونَ أَنْ أَفْضِي إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أُنَفَّصَ فِي رَأْيِي كَمَا تُنَفَّصُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ^۲).

امام علیہ السلام در اینجا نه به عنوان معصوم و نیز مخاطبش نه به عنوان فرزندی معصوم، بلکه به عنوان پدری پیر و دلسوز در برابر فرزندی که ممکن است در معرض تنبیاد و سوء‌سخا نفسم و فتنه‌های دنیا قرار بگیرد، به دو نکته راجع به خود و یک نکته درباره فرزندش اشاره می‌کند و می‌فرماید: از یک سو سن من بالا رفته و بیم فرا رسیدن اجل و از دست رفتن فرصت را دارم و از سوی دیگر همراه بالا رفتن سن همان‌گونه که اعضای بدن ضعیف و ناتوان می‌شود، فکر هم ممکن است به سستی گراید و از سوی سوم تو که مخاطب من هستی نیز در معرض آفات مختلفی قرار بگیری؛ و سوء‌سخا های شیطان، هوای نفس و بندگی دنیا که اگر چنین شود باز فرصت پند و اندرز از دست می‌رود.

روی این جهات، من مبادرت به این وصیت و اندرز نامه کردم تا به نتیجه

۱. «اضی» از ریشه «اضاء» و ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است سپس در مورد القاو تعلیم مطلبی به دیگری به کار رفته گویی آن مطلب را در فضای فکر مخاطب وارد می‌کند.

۲. «نفور» در اصل به معنای حیوان فراری است که از چیز وحشتناکی رم کرده باشد و سپس به انسان‌هایی که از چیزی فراری هستند نیز اطلاق شده است.

مطلوب، قبل از فوت فرصت برسم.

جای تعجب است که ابن ابی الحدید در شرح جمله‌هایی که امام علیه السلام درباره خود بیان فرموده می‌گوید: «این جمله‌ها نشان می‌دهد، بر خلاف عقیده شیعه که می‌گویند امام علیه السلام از این گونه امور معصوم است نه در فکر او نقصانی حاصل می‌شود نه رأی او فتور می‌پذیرد»، باطل است.^۱

در حالی که تمام قراین - همان‌گونه که گفتیم - نشان می‌دهد امام علیه السلام، این سخنان را نه از موضع امامت و عصمت، بلکه از موضع پدری پیر و پر تجربه که برای فرزندی جوان و کم تجربه نصیحت و اندرز می‌دهد، بیان فرموده است.

اگر ابن ابی الحدید سخن دیگر مولا علی علیه السلام را که در همین نهج البلاغه وارد شده توجه می‌کرد که می‌فرماید: **فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي تَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ؛** از من سؤال کنید (آنچه را می‌خواهید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست از هیچ حادثه‌ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می‌شود از من سؤال نمی‌کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم).^۲

نیز سخن دیگری که در خطبه ۱۸۹ آمده است که می‌فرماید: **إِنَّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْيٍ بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛** ای مردم هرچه می‌خواهید از من بپرسید، چرا که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاه‌ترم (و همه چیز به فرمان خدا و به اذن الله نزد من روشن است). آری اگر ابن ابی الحدید این سخنان را در کنار هم می‌گذاشت هرگز چنین نمی‌گفت.

سپس امام علیه السلام به بیان دلیلی برای طرح وصایای خود برای فرزند جوانش پرداخته چنین می‌گوید: «به یقین قلب جوان و نوجوان همچون زمین خالی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۶۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

است؛ هر بذری در آن پاشیده شود آن را می‌پذیرد»؛ (وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثٍ كَالْأَرْضِ
الْخَالِيَةِ مَا الْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتُهُ).

این امر بارها به تجربه رسیده و حتی روایتی است که به صورت ضرب المثل در آمده که «الْعِلْمُ فِي الصَّفَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَاجَرِ؛ تعلیماتی که در کودکی (و جوانی) داده می‌شود همچون نقشی است که بر سنگ بزند (نقشی است ثابت، عمیق و پایدار. سپس بر آن افزوده‌اند که) وَالْتَّعْلُمُ فِي الْكِبَرِ كَالْخَطٌ عَلَى الْمَاءِ؛ فراگیری در بزرگسالی همچون نقشی است که بر آب زند (نقشی است گذرا و ناپایدار)».

آن‌گاه دو دلیل دیگر بر آن می‌افزاید و می‌فرماید: «به همین دلیل به تعلیم و تأدیب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد»؛ (فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُمَ قَبْلَكَ، وَيَسْتَغْلِلَ لَكَ).

در واقع امام علیؑ برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم آلودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات و هر کدام از این سه به تنها برای انتخاب این زمان کافی است تا چه رسد به اینکه همه این جهات جمع باشد.

سپس امام علیؑ می‌افزاید: «همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بستابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بسی نیاز ساخته، و زحمت آزمون آن را کشیده‌اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی»؛ (لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدٍ رَأْيَكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَيْتَهُ^۱ وَتَجْرِيَتُهُ، فَتَكُونَ قَدْ كَفِيتَ مَئُونَةَ الْطَّلَبِ، وَعُوْفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِيَةِ).

۱. «بغية» به معنای طلب و تقاضا از ریشه «بغی» بر وزن «تفی» گرفته شده که به گفتگه راغب در مفردات گاهی بار مثبت دارد که طلب خیرات است و گاه بار منفی که تجاوز از حد عدالت و تمایل به ظلم و باطل است.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود به اهمیت استفاده از تجارب دیگران اشاره می‌کند، زیرا زندگی چیزی جز تجربه نیست و انسان عاقل به جای اینکه همه چیز را خودش تجربه کند و ضایعات و مشکلات آن را بپذیرد از تجارب دیگران استفاده می‌کند و آنچه را آنها آزموده‌اند و نتیجه‌اش روشن شده در اختیار می‌گیرد بی‌آنکه هزینه‌ای برای آن بپردازد. به تعبیر دیگر همواره نسل‌های آینده از نسل‌های گذشته از این نظر سعادتمندترند که تجرب پیشینیان در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنچه را آنها با زحمت فراوان به دست آورده‌اند آیندگان بدون زحمت در اختیار می‌گیرند و تعبیرات امام علیه السلام «**كُفْيَتٌ مَوْنَةٌ الْطَّلِبُ وَعُوْفِيَّتٌ مِنْ عَلَاجِ التَّجْرِيَّةِ**» همه اشاره به همین نکته است.

لذا در پایان این بخش از اندرزنامه می‌فرماید: «بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی‌آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد»؛ (فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُتِّنَأَتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ). اشاره به اینکه گاه تجربه پیشینیان به طور کامل در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنها از آن بهره کامل می‌برند و گاه پیشینیان در بعضی از مسائل، نیمی از راه را پیموده‌اند و نیم دیگر را آیندگان می‌پیمایند و به اموری دست می‌یابند که حتی نصیب پیشینیان نشده بود.

همان‌گونه که قبل از اشاره شد، سخنان امام علیه السلام در این وصیت‌نامه از موضوع امامت و مقام عصمت نیست، بلکه به عنوان فردی دنیا دیده و تجربه کرده و دلسوز که به فرزندش در برابر طوفان حوادث دنیا کمک می‌کند تا از تجربیاتش بهره گیرد و حتی گاه آنچه را او به تجربه نیافته، فرزندش آن را تکمیل کند و به نتایج بهتری برسد.

نکته

آثار تربیت در جوانی

تاریخ انبیا نشان می‌دهد جوانان نخستین گروهی بودند که به آنها ایمان می‌آوردند و از اهداف آنها دفاع می‌کردند. قرآن کرارا داستان نوح و ایمان آوردن جوانان را به او و ایراد بزرگ‌سالان ثروتمند را بیان کرده و نیز تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مؤمنان به پیغمبر اکرم ﷺ بیش از همه جوانان بودند.

روايات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می‌کند؛ امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش که برای دفاع از مکتب اهل بیت به بصره رفته بود و ناکام برگشت، فرمود: «عَيْنِكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ حَيْرٍ؛ بَرْ تَوْبَادَ كَهْ سَرَاغْ جَوَانَنْ بَرُوَيْ كَهْ آنَهَا بَرَایِ پَذِيرِشْ هَرَ اَمَرْ خَيْرِي اَزْ هَمَهْ سَرِيعْ تَرَنَدْ». ^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌ مُؤْمِنٌ اخْتَطَ الْقُرْآنَ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ؛ هر کس قرآن را بخواند در حالی که جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خون او عجین خواهد شد». ^۲

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «بَادِرُوا أَوْلَادَ كُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقُكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجَئَةُ؛ فرزندان خود را با احادیث (اهل بیت) آشنا سازید پیش از آنکه گروه منحرف مرجه (که اعتقادی به خلافت بلا فصل علی علیهم السلام نداشتند) از شما پیشی بگیرند». ^۳

در فصل بالا از وصیت‌نامه امیر مؤمنان علی علیهم السلام نیز این مطلب به خوبی بیان شده است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا از یک سو قلب جوانان پاک و خالی از آلودگی به تعصبات کور و لجاجت و عقايد باطله است، به همین دلیل همانند زمینی

۱. کافی، ج ۸، ص ۹۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۴.

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۷، ح ۵.

است که خالی از هرگونه گیاه و علف‌های هرزه مزاحم باشد و هر بذری در آن افشاراند شود به سرعت آن را می‌پذیرد.

از سوی دیگر، تعلقات دنیوی و مادی، او را به خود مشغول نداشته است تا پذیرش او نسبت به حق ضعیف شود.

از سوی سوم تعلیمات انبیا و احکام دین خدا با منافع نامشروع بسیاری از بزرگسالان در تضاد است و آنها حاضر نیستند به آسانی دست از منافع خود بردارند در حالی که جوانان گرفتار چنین منافعی نیستند.

یک از شعرای عرب می‌گوید:

قدْ يَنْفَعُ الْأَدَبُ الْأَحْدَاثُ فِي مُهَلٍ
وَلَيْسَ يَنْفَعُ بَعْدَ الْكِبَرِ الْأَدَبُ
إِنَّ الْقُصُونَ إِذَا قَوَّمْتَهَا أَغْتَدَلَتْ
وَلَنْ تَلِينَ إِذَا قَوَّمْتَهَا الْخَشْبُ
تربيت نسبت به جوانان در مدت کوتاهی فایده می‌بخشد ولی بعد از بزرگسالی اثری ندارد.

شاخه‌های تر و نازک را به راحتی می‌توان صاف و مستقیم کرد ولی هنگامی که به صورت چوب‌های سختی در آمد قابل تغییر نیست.

و به گفتة سعدی:

آن که در خردیش ادب نکنند
در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنان که خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست

بخش هشتم

أَيُّ بُنَىٰ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمْرُتُ عُمْرًا مِّنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ،
فَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّىٰ عُدْتُ كَاحِدِهِمْ؛ بَلْ كَانَىٰ بِمَا
أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أَمْوَرِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوْلَاهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ
كَدِرِهِ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرِرِهِ، فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَحِيلَهُ، وَتَوَحَّيْتُ لَكَ
جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ
الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدْبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ
الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ.

ترجمه

پسرم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اوّل تا آخر بوده ام (من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم آنگاه از میان تمام آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیبايش را برای تو انتخاب نمودم و مجھولاتش را از تو دور داشتم و همان گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می خواهد من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتیم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی.

شرح و تفسیر

سايۀ استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران

امام علیه السلام در آغاز این بخش از وصیت‌نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن اهمیت مطالعه و بررسی تاریخ پیشینیان است؛ آنچه از اعمال آنها به ما رسیده و از اخبار آنها در اختیار ما قرار گرفته و آنچه در آثار بازمانده از آنها: (کاخ‌های ویران شده، قبرهای خاموش، ثروت‌های به جا مانده و...) باقی است می‌فرماید: «پسرم گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیستند عمر نکرده‌ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش‌ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده‌ام»؛ (أَيُّ بُنَىٰ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمُورُ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ؛ حَتَّىٰ عُدْتُ كَاحْدِهِمْ، بَلْ كَانَ بِمَا انتَهَىٰ إِلَيَّ مِنْ أَمْوَارِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوْلَاهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ).

اشاره به اینکه زندگی چیزی جز تجربه نیست. اگر کسی از تجارب دیگران بهره بگیرد، در اعمال آنها و نتایجی که از عملشان گرفتند دقیق کند و در اخبار عبرت‌انگیزی که از آنها به یادگار باقی مانده بیندیشد و در آثار بازمانده از آنان با دیده عبرت‌بین بنگرد، عمری به درازای تمام تاریخ بشریت پیدا می‌کند و گویی از روز اول خلقت آدم تا کنون زنده بوده است.

آن‌گاه امام علیه السلام می‌افزاید: «من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. سپس از میان همه آنها از هر امری گزیده‌اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیبایش را برای تو انتخاب نمودم و مجھولاً اتش را از تو دور داشتم»؛

(فَعَرَفْتُ صَفْوَذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرِّهِ، فَأَسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلٍّ أَمْرِ نَخِيلَةٍ^۱
وَتَوَّخَّيْتُ^۲ لَكَ جَمِيلَةٍ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ).

اشاره به اينکه مطالعه آثار پيشينيان و سير و سياحت در آثار آنها به تنها يى کافى نىست. انسان باید همچون صراف، سره را از ناسره جدا سازد و آنچه را خوب است گزينش کند و ناخالصی‌ها را به دور افکند و من زحمت اين کار را نيز برای تو کشيده‌ام.

امام علیه السلام در پايان اين بخش از وصيّت‌نامه انگيزه خود را بر بيان اين وصيّت‌نامه به اين صورت بيان مى‌کند که مى‌فرماید: «و همان‌گونه که پدری مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد، من نيز صلاح ديدم که تو را به اين وسیله تربیت کنم و همت خود را برابر آن گماشتم، چراکه عمر تو رو به پيش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی»؛ (وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَاجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدْبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْبِلُ^۳ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةً).

اشاره به اينکه اگر من زحمت گردآوري تجارب پيشينيان و آموزه‌های تاريخ را برای تو کشيدم و همه آنها را در اين اندرزنامه‌ام خلاصه کردم، به دو دليل است نخست اينکه پدرم؛ پدری مهربان و عاشق و دلباخته سعادت فرزندش و ديگر اينکه تو هم جوان هستي و در آغاز عمر و نيتی پاک و قلبی صاف داري. اين دو،

۱. «نخيل» از ريشه «نخل» در اصل به معنای غربال کردن آرد برای جدا سازی سبوس و نخاله است. سپس واژه «نخيل» به هر شيء تصفیه شده اطلاق شده است. در عبارت بالا منظور امام اين است که من از تاريخ پيشينيان، مصفای آن را برای تو برگریدم و بخش‌های تاریک و کدر آن را رها ساختم و باید توجه داشت که «نخيل» به اين معنای که جنبه وصفی دارد غير از «نخيل» جمع «نخل» به معنای درخت خرماست.

۲. «توخيت» از ريشه «اوْحَى» بروزن «نفی» به معنای قصد چيزی کردن گرفته شده و «توخي» در اينجا به معنای برگزيدين و انتخاب کرده به کار رفته است.

۳. «مقبَل» به معنای آغاز شده و ابتدای هر چيز از ريشه «اقتبال» به معنای شروع کردن و ابتدانمودن به چيزی گرفته شده است.

دست به دست هم داده و این رحمت را برای من آسان نموده است.
در واقع امام علیه السلام با این سخنانش به همه پدران دلسوز درس می‌آموزد که اگر خواهان سعادت فرزندان خود هستند از آن زمان که قلب فرزندان صاف و پاک است در تربیتشان بکوشند و مخصوصاً از تاریخ پیشینیان که مملو از درس‌ها و عبرت‌هast و نمونه‌های حسی برای مسائل اخلاقی به دست می‌دهد، کمک بگیرند.

نکته‌ها

۱. مجموعهٔ پراز اسراری به نام تاریخ

از آن روز که خط اختراع شد و بشر توانست آثار خود را به وسیله آن به یادگار بگذارد، تاریخ بشر آغاز گردید و تجربیات اقوام پیشین به عنوان میراث گرانبهایی برای اقوام آینده به دل تاریخ سپرده شد. عوامل پیروزی‌ها و اسباب شکست‌ها و ناپایداری قدرت‌ها و تلخ و شیرین‌های بسیاری دیگر در دل آن ثبت شد به گونه‌ای که افراد آگاه می‌توانند مسیر زندگی فردی و اجتماعی خود را در آینهٔ تاریخ ببینند و بی آنکه نیاز به تجربهٔ جدیدی داشته باشند از تجارب دیگران استفاده کنند.

به همین دلیل در قرآن مجید بخش مهمی از آیات، بیانگر تاریخ عبرت‌آموز پیشینیان است و با صراحة می‌گوید: «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولَئِكَ الْأَلْبَابِ**»؛^۱ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود».

قرآن در مورد بعضی از بخش‌های تاریخی که درس‌های عبرت بیشتری را در خود نهفته دارد، نام **أَحْسَنُ الْقَصَصِ** را برگزیده و می‌گوید: «**نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ**»؛ ما بهترین سرگذشت‌ها را به وسیلهٔ

این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می‌دهیم».^۱

گاهی نیز مخاطبان خود را به سیر در زمین و مطالعه آثاری که از گذشتگان باقی مانده و تاریخ تکوینی آنها را تشکیل می‌دهد، دعوت می‌کند و می‌گوید: «**فَلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ**».^۲

امام علیہ السلام در این وصیت‌نامه به نکته مهمی درباره تاریخ اشاره کرده است و آن اینکه مطالعه دقیق تاریخ پیشینیان، عمر جاودان به انسان می‌بخشد و به این می‌ماند که انسان از روز آغاز خلقت آدم علیہ السلام تا امروز همراه همه اقوام و جماعت‌ها بوده و نتیجه تجارت آنها را برای خود ذخیره کرده باشد و به راستی چه فرصت گرانبهایی است که انسان با هزینهٔ بسیار کم، متعایی این چنین بزر دست آورد.

البته تاریخ کاستی‌های مهمی دارد و این بر اثر اعمال نفوذ جباران پیشین در تحریف حقایق تاریخ به نفع خویشن است که این آینه را در موارد بسیاری تیره و تار ساخته‌اند و با تطمیع و تهدید تاریخ نگاران، آنها را وادار به این کار کرده‌اند که نمونهٔ آشکار آن بنی‌امیه و تاریخ ننگین آنهاست.

ولی محققان آگاه، با دقت در قرائتی که در گوش و کنار حوادث تاریخی است غالباً می‌توانند سره را از ناسره بشناسند و حق را از باطل جدا سازند و از آنجا که دروغگویان حافظه ندارند و غالباً گرفتار خود و نقیض می‌شوند از آن خد و نقیض‌ها، آب را از سراب تشخیص دهند.

ای کاش قدرتمدان امروز گاه و بی‌گاه سری به تاریخ می‌زدند و حد اقل شاهنامه‌ها را می‌خوانندند و سرنوشت آیندهٔ خود را در این آینه می‌دیدند و دست از ظلم و ستم و تبهکاری بر می‌داشتند.

۱. یوسف، آیهٔ ۳.

۲. روم، آیهٔ ۴۲

۲. چگونگی دسترسی امام علیه السلام به تاریخ گذشتگان

از تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از نامه استفاده می‌شود که دسترسی امام علیه السلام به تاریخ عبرت‌انگیز پیشینیان از سه راه بوده است: نخست از طریق نگاه کردن در اعمال آنها؛ که ممکن است اشاره به کارهایی باشد که سینه به سینه، نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. دوم. از طریق تفکر در اخبارشان که در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ سوم. از طریق سیر در آثار آنان؛ یعنی کاخ‌های متروک، قصرهای خاموش، ویرانه‌های شهرها، قبرهای مندرس و مانند آن؛ که با زبان بی‌زبانی حقایق مربوط به نسل‌های پیشین را بیان می‌دارند و در عین خاموشی صد زبان دارند و همواره عارفان آگاه و شاعران با خبر از زبان آنها مطالب زیادی برای ما نقل کرده و می‌کنند.

راه چهارمی نیز امام برای آگاهی از تاریخ پیشینیان داشته و آن علم و دانشی است که از طریق وحی بر پیامبر ﷺ نازل شده و پیامبر ﷺ به بزرترین شاگرد و وصیّش علی علیه السلام منتقل ساخته است.

از آنجاکه غیر از منبع اخیر، خططاها، ناصافی‌ها و ناخالصی‌ها در اخبار رسوخ کرده، امام می‌فرماید: «من با فکر خدادادی خالص آن را از ناخالص جدا ساخته‌ام و صحیح را از سقیم پرداخته‌ام و نتیجه آن را در اختیار تو (فرزند دلبندش امام حسن علیه السلام) که مخاطب مستقیم آن حضرت در این نامه است و تمام پیروانش که مخاطب غیر مستقیم آن حضرتند) گذاشته‌ام.

بخش نهم

وَأَنْ أَبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ،
وَحَالَاتِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ. ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا
اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الذِّي اتَّبَسَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ
ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَى أَمْرٍ لَا آمِنُ عَلَيْكَ
بِهِ الْهَلْكَةَ، وَرَجُوتُ أَنْ يُوفِّقَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ، وَأَنْ يَهْدِيَكَ لِقَصْدِكَ فَعَاهَدْتُ
إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ.

ترجمه

و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیر و اصول و احکامش و حلال و حرام آن، به تو تعليم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم سپس از این ترسیم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف کرده‌اند، بر تو نیز مشتبه گردد لذا روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محظوظ تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم. امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راهی که در خور توست هدایت کند به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم.

شرح و تفسیر

گرچه این بخش از کلام امام علیؑ (بخش نهم) عطف بر جمله‌ای است که در

بخش قبل آمد، جمله‌ای که می‌گویند «آن که می‌تواند ذلک را بخواهد» و از این نظر می‌باشد که بخش منظور شود؛ ولی چون امام علیه السلام در اینجا بر مسائل مربوط به قرآن و تعلیمات کتاب الله تکیه کرده، آن را به صورت بخش مستقلی قرار دادیم می‌فرماید: «و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدارا همراه تفسیرش و اصول و احکامش و حلال و حرام آن به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراحتی شود) نفرستم»؛ (وَإِنْ أَبْتَدَئُكَ بِتَعْلِيمٍ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعَ الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ، وَحَالَاتِهِ وَحَرَامِهِ، لَا إِجَاؤُرُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ).

شک نیست که عالی ترین تعلیمات اسلام از عقاید و احکام و اخلاق، در قرآن است و سنت پیغمبر و معصومان علیهم السلام شرحی است بر فروع و مسائل مربوط به آن، لذا امام علیه السلام به هنگام تربیت فرزندش از قرآن شروع می‌کند و به همه مسلمانان تعلیم می‌دهد که آموزش فرزندان را از قرآن آغاز کنند تا گرفتار وسوسه‌های شیاطین جن و انس نشوند.

منظور از «تأویل» در اینجا تفسیر قرآن است، زیرا در قرآن مطالبی است که گاه به اجمال بیان شده و در اینجا توضیح و تفسیر پیغمبر علیه السلام و امام علیه السلام و آگاهانی را که از قرائن حالية و مقامیه آگاهند، می‌طلبند و منظور از شرایع اسلام در اینجا عقاید اسلامی است به قرینه اینکه احکام بعد از آن ذکر شده است، هرچند شرایع و شریعت به اصول و فروع هر دو اطلاق می‌شود و تعبیر به «حالله و حرامه» توضیحی است برای احکام، زیرا عمدۀ احکام مربوط به حلال و حرام

۱. «شرایع» جمع «شریعت» در اصل به معنای محلی است که از آنجا به کنار نهر می‌رسند، زیرا عموماً سطح نهرها پایین‌تر از سطح زمین است، لذا برای دسترسی به آب، کناره نهر را می‌شکافند و به صورت شیبدار یا پله درست می‌کنند تا مردم به راحتی بتوانند دسترسی به آن پیدا کنند. سپس این واژه به آنچه خداوند آن را مقرر دانسته و بیان فرموده اعم از عقاید و احکام و اخلاق، اطلاق شده است و ارتباط آن با معنای اصلی روشن است، زیرا ایمان و تقوا و صلح و عدالت همچون آب حیات است که راه وصول به آن، شریعت الهی است.

است، هرچند احکام دیگری از قبیل مستحبات و مکروهات و احکام وضعیه نیز دارد.

جمله «لَا أَجَاؤْرُ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ» اشاره به این است که من تمام حقایق دین را خالی از هرگونه خطا و اشتباه در قرآن می‌بینم، لذا تو را به سراغ راههای مشکوک در عقاید و احکام نمی‌فرستم، زیرا می‌دانیم در صدر اسلام بر اثر نفوذ افکار التقاطی بسیاری از مسلمانان جذب مذاهب باطل در اصول و فروع شدند؛ افکار التقاطی را چسبیدند و آیات قرآن را مطابق خواسته‌های خود تفسیر به رأی کردند و در احکام اسلام به سراغ قیاس و استحسان و اجتهادات ظنی که هیچ کدام پایهٔ محکمی نداشت رفتند و در مسائل فرعی گرفتار اشتباهات و بدعت‌هایی شدند و جمله‌های بعد از این جمله شاهد و گواه این معناست.

آن‌گاه امام علی^ع به نکتهٔ دیگری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده‌اند، بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم، هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب‌تر از آن بود که تو را تسليم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم»؛ (ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَاءِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي اتَّبَعَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ احْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَبَيِّنِهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَى أَمْرٍ لَا آمَنْ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ).

۱. «شفقة» در این گونه موارد معمولاً مرادف با خوف شمرده می‌شود در حالی که به گفته بعضی از ادب‌ها معنای اصلی آن توجه به چیزی است آمیخته به ترس یا به تعبیر دیگر خوف و ترسی است که با محبت و احترام و امید آمیخته باشد، زیرا در اصل از ریشهٔ شفقت که به معنای روشنایی روز آمیخته به تاریکی شب‌گرفته شده است. منتهی‌گاه این واژه با «من» متعددی شود جنبهٔ خوف در آن غلبه دارد (مانند عبارت بالا) و هرگاه با «فی» و «علی» متعددی شود، خوف در آن غلبه دارد. مثل اینکه انسان به دوستش بگوید: آن‌مُشْفِقُ عَلَيْكَ یعنی من از سرانجام کار تو بیمناکم.

چکیده کلام امام علیه السلام این است که من در این وصیت‌نامه خود به نفی آرا و عقاید باطله، با دلیل و برهان پرداختم گرچه طرح عقاید باطله و شباهات منحرفان خوشایند نیست؛ ولی ضرورت ایجاب می‌کند که آنها را طرح کنم و پاسخ آنها را روشن سازم، زیرا این کار بهتر از آن است که بر آن پرده‌پوشی کنم و یک روز تو گرفتار آن شوی و پاسخ آن را نداشته باشی.

این دغدغه‌ای است که همه معلمان و مریبان آگاه دارند که اگر شباهت گمراهان را مطرح نکنند بیم آن می‌رود که شخص مورد تربیت روزی گرفتار آن شود، بنابراین سعی می‌کنند آن شباهت را به صورت حداقل عنوان کنند و پاسخ قاطع آن را بگویند.

این جمله ممکن است ادامه گفتار امام علیه السلام راجع به قرآن مجید و اهمیت آن باشد و می‌خواهد بفرماید: من از قرآن دلایل بطلان این عقاید فاسد را به تو تعلیم می‌دهم تا گرفتار شباهت فاسدان و مفسدان نشوی.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مستقلی باشد؛ یعنی افرون بر اینکه لازم دیدم کتاب الله و تفسیر آن و احکام حلال و حرام را به تو تعلیم دهم، لازم دیدم به کمک دلیل عقل، به نقد آرای باطله و عقاید فاسده، برخیزم و تو را از افتادن در دام منحرفان رهایی بخشم. تعبیر به «ثُمَّ أَشْفَقْتُ» با توجه به کلمه «ثُمَّ» که اشاره به مطلب تازه‌ای است، با تفسیر دوم مناسب‌تر است.

به گفته مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه خود، تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می‌کند که امام به عنوان امامت و امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان جانشین امام علیه السلام در اینجا مطرح نیست، بلکه به عنوان پدری دلسوز در برابر فرزندی نیازمند به تعلیم و تربیت، این سخنان را بیان فرموده، زیرا همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد امام حسن علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال از عمر مبارکش می‌گذشت. آیا امکان دارد که امام علیه السلام تا آن زمان به او

تعلیم قرآن نداده باشد و از آرای باطله او را آگاه نکرده باشد؟! امام حسن مجتبی علیه السلام نخست در آغوش پدر و سپس در کنار او همواره حضور داشت و افزون بر استماع خطبه‌های فصیح و بلیغ پدر از تعلیمات ویژه نیز برخوردار بود. امام علیه السلام در آخرین جمله این بخش، ابراز امیدواری می‌کند که وصایای او در فرزندش کاملاً مؤثر گردد می‌فرماید: «امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راه راستی که در خور توست هدایت کند، به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم»؛ (وَرَجَوتُ أَنْ يُوَفِّقَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ^۱، أَنْ يَهْدِيَكَ لِقَصْدِكَ^۲، فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ).

از این تعبیر امام علیه السلام «فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ» استفاده می‌شود که آنچه در این نهضت از وصیت‌نامه آمده در واقع جنبه مقدماتی داشته است و هدف این بوده که فرزند خود را کاملاً برای پذیرش وصایای اصلی که بعداً می‌آید آماده سازد که بدون آماده سازی، نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد.

* * *

-
۱. واژه «رشد» در فارسی امروز به معنای نمو اطلاق می‌شود؛ ولی در اصل لغت، به معنای راه یافتن به مقصد است و جمله «راشدًا مَهْدِيًّا» که دعای هنگام بدرقه است؛ یعنی به مقصدت بررسی و هدایت شوی.
 ۲. «قصد» گاه به معنای نیت می‌آید و گاه به معنای پیمودن راه راست و معتدل و خالی از افراط و تفریط است و «قصدُ السَّبِيل» به معنای جاده‌ای است که انسان را به مقصد می‌رساند.

بخش دهم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذُ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ الْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَخَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ، الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَظَرُوا لِأَنفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ، وَفَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفْكِرٌ، ثُمَّ رَدَهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، الْإِمْسَاكُ عَمَّا لَمْ يُكَلُّفُوا، فَإِنْ أَبْتَ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلَيَكُنْ طَلْبُكَ ذَلِكَ بِتَفْهِمٍ وَتَعْلُمٍ، لَا بِتَوْرُطِ الشُّبُهَاتِ، وَعُلَقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالْأَسْتِعَانَةِ بِإِلَيْكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي ثُوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْ لَجْتَكَ فِي شُبْهَةٍ، أَوْ أَسْلَمْتَكَ إِلَى ضَلَالِهِ. فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَافَ قَلْبُكَ فَخَشَعَ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًا وَاحِدًا، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَرَتْ لَكَ، وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغْ نَظَرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَحْبِطُ الْعَشْوَاءَ، وَتَتَوَرَّطُ الظَّلَمَاءَ. وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مِنْ خَبَطًا وَخَلَطَ وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثُلٌ.

ترجمه

پسرم! بدان محبوب ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدرانت در گذشته آن را پیموده‌اند و صالحان از خاندانت از آن راه رفته‌اند، زیرا همان‌گونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده‌اند و آن‌گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می‌اندیشی آنها نیز می‌اندیشیدند (با این تفاوت که آنها تجارب خود را برای توبه یادگار گذاشته‌اند)

سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به جایی رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند. اگر روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را پویی و) این خواسته با فهم و دقیق و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شباهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوى و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هر گونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شباهای افکند یا تسليم گمراهی کند بپرهیز.

هرگاه یقین کردی قلب و روحت صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (واز هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقیق کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری) و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردد، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌رود و در میان تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شود و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است.

شرح و تفسیر

از بیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه اندرزهای مهمی به فرزندش می‌دهد و

مقدم بر همه چیز او را به تقوای الهی و قناعت به فرایض و احکام روشن خداوند و پرهیز از گام نهادن در راه‌های مشکوک دعوت می‌کند می‌فرماید: «پسرم بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک‌جویی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدرانت در گذشته آن را پیموده‌اند و صالحان از خاندان‌اش آن راه رفته‌اند»؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذُ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالإِقْتِصَارُ عَلَىٰ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالاَّخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ).

بی‌شک تقوای الهی مهم‌ترین وصیت همه اولیای خدادست و زاد و توشه قیامت و برگه ورود در بهشت و معیار امتیاز انسان‌ها بر یکدیگر است و به همین دلیل در همه خطبه‌های نماز جمعه به آن توصیه می‌شود و بر آن تأکید می‌ورزند. تقوا که همان حالت خداترسی درونی و مسئولیت پذیری واقعی است انسان را از هرگونه گناه باز می‌دارد.

جمله «وَالإِقْتِصَارُ عَلَىٰ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» به این معنا نیست که تنها به واجبات قناعت کن و از مستحبات و سنت بپرهیز، بلکه اشاره به نکته‌ای است که در ادامه سخن می‌آید و آن پرهیز از اموری است که در شریعت مسکوت مانده و کسی در برابر آن مسئولیت ندارد و یا دستررسی به آن میسر نیست؛ مانند معرفت به کنه ذات خداوند.

جمله «وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» اشاره به پیغمبر اکرم ﷺ و شخص علی علیهم السلام و عبدالمطلب و حمزه و ابوطالب و جعفر علیهم السلام است.

آن‌گاه امام علی علیهم السلام به ذکر دلیل بر این مطلب پرداخته می‌فرماید: «زیرا همان‌گونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده‌اند و آن‌گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می‌اندیشی آنها نیز می‌اندیشیدند (با این تفاوت که آنها

تجارب خویش را برای تو به یادگار گذاشتند) سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به آنجا رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند؟ (فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنَّ نَظَرُوا إِلَّا نَفْسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ وَفَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا).

این سخن نیز ناظر به آن است که در مسائل مربوط به دین، اموری است که باید دنبال شود و عدم آگاهی بر آنها عذر نیست، بلکه همه باید آن را فراگیرند و اموری است که یا از تحت قدرت انسان بیرون است؛ مانند معرفت کنه ذات خداوند که هیچ پیامبر مرسلي هم نمی‌تواند به آن برسد و یا از اموری است که خداوند به لطف و کرمش بر بندگانش تخفیف داده و آنها را بدان مکلف نساخته است؛ ولی اگر اصرار بر آن کنند ممکن است تکلیف به آن دامانشان را بگیرد؛ مانند آنچه در داستان بنی اسرائیل مربوط به ذبح گاو مخصوص آمده که اگر اصرار در سؤال از جزئیات آن نداشتند، هر گاوی را ذبح می‌کردند کافی بود ولی اصرار بیش از حد آنها سبب شد چنان اوصاف مختلفی برای گاو مزبور ذکر شود که در دستیابی به آن دچار مشکل شوند.

نیز مانند آنچه درباره حج در روایتی از پیامبر اکرم علیه السلام آمده است که روزی خطبه‌ای خواند و درباره وجوب حج سخن گفت. شخصی به نام عکاشه و طبق روایتی سراقه گفت: ای رسول خدا! آیا همه سال واجب است؟ پیامبر علیه السلام سکوت کرد و جوابی نگفت و او دو یا سه بار سؤالش را تکرار کرد. رسول خدا علیه السلام ناراحت شد و فرمود: وای بر تو اگر بگوییم آری، هر سال بر شما واجب می‌شود و قدرت نخواهید داشت، بنابراین آنجا که سکوت می‌کنم سکوت کنید، زیرا کسانی که پیش از شما بودند بر اثر کثیر سؤال گرفتار شدند، بنابراین هنگامی که شما را به چیزی امر کردم به آن اندازه که تو انایی دارید انجام دهید.^۱

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که خطبه‌ای ایراد فرمود و گفت: «إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْفُصُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُنْتْ عَنْهَا نِسْيَانًا فَلَا تَكْلُفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَاقْبِلُوهَا؛ خَدَاوَنْدَ حَدَودَ وَمَرْزَهَايِّي (برای حلال و حرام) قرار داده از آن تجاوز نکنید و واجباتی را لازم شمرده از آن کم نگذارید و نسبت به اموری ساكت شده و این سکوت به خاطر نسیان نبوده، در برابر آن اصرار نکنید. این رحمت خداست (و تخفیف الهی) برای شما پس آن را بپذیرید». ^۱

سپس در ادامه سخن می‌فرماید: «اگر (این پیشنهاد را نمی‌خواهی قبول کنی و) روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را بپویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شباهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصوصیت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوى و برای توفيق، رغبت و ميل، نشان ده و از هرگونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود يا تو را به شباهات افکند يا تسلیم گمراهی کند بپرهیز؛ (فَإِنْ أَبْتَ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلِيُكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِنَفْهُمْ وَتَعْلُمُ، لَا بِتَوْرُطِ الشَّبَهَاتِ، وَعُلُقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدأْ قَبْلَ نَظِرِكَ فِي ذَلِكَ بِالاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرَكِ كُلَّ شَائِبَةٍ أَوْ لَجْئَكَ ^۲ فِي شُبْهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتَكَ إِلَى ضَلَالَةٍ).

عصاره کلام امام علیه السلام در اینجا این است که برای رسیدن به حق دو راه در پیش

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۲، ح ۶۱.

۲. «أَوْلَاجْتَك» از ریشه «ایلاچ» و از ریشه «ولوج» به معنای داخل شدن در مکان محدود گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود معنای متعدد پیدا می‌کند، بنابراین «أَوْلَاج» یعنی داخل کرد شخص یا چیزی را.

داری؛ یکی راه پیروی از پیشیگیران صالح از خاندانات و استفاده از تجربیات بسیار سودمند آنها که راهی است نسبتاً آسان و بی خطر. راه دوم، راه اجتهاد شخصی است که خودت وارد میدان شوی و حق را از باطل بشناسی و پیمودن این راه چهار شرط دارد:

نخست اینکه در هر موضوعی نیک بیندیشی و دقت کنی و دیگر اینکه از فرو رفتن در شباهات یا تمسک جستن به تعصب یا خصومات بپرهیزی و سوم اینکه از خدای خود استعانت بجویی و از او بخواهی که تو را در پیمودن این راه کمک کند و چهارم اینکه از هر امر مشکوکی که ممکن است منتهی به ورود در شباهات شود یا تو را به گمراهی بکشاند بپرهیزی.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، نکته را روشن می کند که تنها سخنان سودمند و پربار و مؤثر من کافی نیست؛ آمادگی در وجود تو نیز از شرایط تأثیر محسوب می شود و به تعبیر دیگر همان گونه که فاعلیت فاعل شرط است، قابلیت قابل نیز لازم است، از این رو برای آماده ساختن قلب و جان فرزندش برای پذیرش این وصایا می فرماید:

«هر گاه یقین کردی قلب و روحت صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (واز هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری)؛ (فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخُشَّعَ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمْكَ فِي ذَلِكَ هَمّاً وَاحِدًا، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَرَّتْ لَكَ).»

مسلم کسانی که قلبي تاریک و مملو از تعصب‌ها و هوا و هوس دارند و فکرشان چندین جا مشغول است؛ گاه در فکر حفظ مقامند و گاه در فکر جمع اموال و گاه به دنبال هوا و هوس‌های دیگر، نمی‌توانند از نصایح و اندرزهای

سودمند و بیدار کننده، هرچند گوینده‌اش امام علی^ع باشد بهره بگیرند. به همین دلیل آیات قرآن که در تأثیرش جای هیچ تردید نیست، گروهی را هدایت می‌کند و در گروهی از تیره‌دلان لجوج اثری ندارد و یا اثر معکوس دارد. در سورهٔ توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ می‌خوانیم: «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةُ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبِّشُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَأَدَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَا تَوَا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از آنان (به دیگری) می‌گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت (به آنان بگو): اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند * و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفته‌اند در حالی که کافر بودند». و به گفتهٔ شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در سوره‌زار خس

حضرت در ادامه این سخن می‌افزاید: «و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌روی و در میان تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است»؛ (وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغٍ نَظَرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنِّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشَوَاءِ، وَتَسْوَرَ طُ^۱

۱. «عشواء» در اصل به معنای شتری است که چشم ضعیفی دارد و به همین دلیل مسیر خود را اشتباه و متمایل به چپ و راست می‌رود. سپس به هر انسانی که چنین باشد اطلاق شده است.

۲. «تسوَّرَ طُ» از ریشه «تورط» بر وزن «توكل» به معنای افتادن در جایی است که رهایی از آن مشکل یا غیر ممکن باشد.

الظُّلْمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَأْ خَلَطَ، وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ^۱.)

امام علیه السلام بدین وسیله به فرزندش هشدار می‌دهد که برای نتیجه گرفتن از این وصیت‌نامه خود را آماده سازد، اراده و تصمیم جدی بگیرد و از آنچه مایه پراکنده‌گی فکر و خیال اوست جداً بپرهیزد، دامن همت به کمر بزند و با گام‌های استوار وارد میدان شود و گوش دل را به سخنان امام علیه السلام بسپارد تا بتواند به سر منزل مقصود و سعادت مطلوب برسد. در غیر این صورت، بیهوده خود را خسته می‌کند و در این راه گام می‌نهد.

* * *

۱. «أَمْثَلٌ» از ریشه «مُشَوِّلٌ» بروزن «طَلَوْعٌ» به معنای افضل و برتر است و جمع آن «أَمَاثِلٌ» و «مُثَلٌ» بروزن «كَتَبٌ» است.

بخش یازدهم

فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيٰ وَصِيَّتِي، وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ
الْخَالِقُ هُوَ الْمُمِيتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِي هُوَ الْمُعَافِي، وَأَنَّ
الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقِرَ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعَمَاءِ، وَالْإِبْتِلَاءُ،
وَالْجَزَاءُ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ، فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ
فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَانِتِكَ، فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عُلِّمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا
تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبَصِّرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ!
فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ، وَلْيَكُنْ لَهُ شَغْبُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ،
وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ.

ترجمه

پسرم! در فهم وصیتم دقت نما. بدان مالک مر همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است و دنیا پابرجا نمی ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت، گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی دانی (از کیفرهای دنیوی) و اگر درباره فهم این امور (و حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جا هل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی دانی و فکرت در آن متاخر و چشمت در آن خطای می کند؛ اما پس از مدتی آن را می بینی (و از حکمت آن آگاه می شوی).

بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس.

شرح و تفسیر

همه چیز از سوی اوست

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه نخست به فرزندش دستور می‌دهد که در آنچه او می‌گوید دقت کند و فهم خود را به کار گیرد، می‌فرماید: «پسرم در فهم وصیتم دقت نما»؛ (فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي).

این جمله در واقع اشاره به اهمیت بحثی است که بعد از آن بیان فرموده، اهمیتی که در خود دقت فراوان است.

آن‌گاه به این حقیقت اشاره می‌کند که در این عالم هر چه هست از سوی خداست؛ حیات و مر ، صحت و بیماری، تلخ و شیرین، نعمت و ابتلا و ... همه آنها حکیمانه است و اگر نتوانستی به حکمت آنها پی ببری حمل بر بی‌اطلاعی خود کن و در برابر اراده حکیمانه خدا تسليم باش. می‌فرماید:

«بدان مالک مر همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می‌میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می‌بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ، وَأَنَّ الْمُفْيِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَدِي هُوَ الْمُعَافِي).

این سخن اشاره به توحید افعالی است که در جهان بیش از یک مبدأ نیست: «لَا مُؤْثِرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» نه اینکه عالم دو مبدأ دارد، مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن؛ آن گونه که ثنویان و دوگانه پرستان می‌پنداشتند. اصولاً در خلقت خداوند شری وجود ندارد و هرچه هست خیر است و شر امری نسبی است. به

عنوان مثال: نیش عقرب و سیله‌ای دفاعی برای او در برابر دشمنانش هست. افزون بر آن که در سم و نیش حشرات دواهای شفابخشی وجود دارد و از این نظر خیر است و اگر کسی اشتباه کند و گرفتار نیش او شود، این شر بر اثر ناآگاهی او به وجود آمده است.

آنگاه امام علیہ السلام به ناپایداری دنیا و آمیخته بودن تلخ و شیرین در آن اشاره کرده می‌فرماید: «و دنیا پابر جا نمی‌ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت و گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی‌دانی (از کیفرهای دنیوی)»؛ (وَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتُسْتَقِرَ إِلَّا عَلَىٰ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النَّعْمَاءِ، وَالْإِبْتِلَاءِ، وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ). آری این طبیعت دنیاست و موافق حکمت خداوند است، زیرا اگر انسان همیشه غرق نعمت باشد، در میان امواج غفلت غرق می‌شود و اگر همیشه مبتلا باشد، یأس و نومیدی همه وجودش را فرا می‌گیرد و از خدا دور می‌شود. خداوند حکیم این دو را به هم آمیخته تا انسان پیوسته بیدار باشد و به سوی او حرکت کند و دست به دامان لطفش بزند.

سپس از آنجا که گاهی افراد نادان به سبب بی‌اطلاعی از حکمت حوادث عالم، زبان به اعتراض می‌گشایند. امام علیہ السلام به فرزندش هشدار می‌دهد می‌فرماید: «اگر درباره فهم این امور (حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جا هل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی‌دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطای می‌کند؛ اما پس از مدتی آن را می‌بینی (و از حکمت آن آگاه می‌شوی)»؛ (فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَىٰ جَهَاتِكَ، فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عُلِّمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضْلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبَصِّرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ).

اشاره به اینکه کسی می‌تواند زبان به اعتراض بگشاید که نسبت به همه چیز آگاه باشد و فلسفه تمام حوادث را بداند و آن را موافق حکمت نبیند در حالی که چنین نیست؛ معلومات انسان در برابر مجھولاتش همچون قطره در مقابل دریاست. در آغاز عمر چیزی نمی‌داند و تدریجاً نسبت به بعضی امور آگاه می‌شود و چه بسیار اموری که در آغاز از فلسفه آن بسی خبر است؛ اما چیزی نمی‌گذرد که حکمت آن بر او آشکار می‌شود. آیا انسان با این علم محدود و با این تجاری که درباره جهل و علم خود دارد می‌تواند در مورد آنچه نمی‌داند لب به اعتراض باز کند؟!

امام علیه السلام در پایان این قسمت، فرزندش را دستور به تمسمک به ظل عنایت و الطاف الهی و توجه به ذات پاک او می‌دهد که در هر حال کلید نجات است، می‌فرماید: «بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسمک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به سوی او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس»؛ (فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاَكَ، وَلَيْكُنْ لَهُ تَعْبُدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبُكَ، وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ).

این چهار دستور کوتاه و پر معنا به یقین ضامن سعادت هر انسانی است: اعتصام به ظل عنایت پروردگار و پرستش او و توجه به ذات پاکش و ترس از مجازاتش.

در جمله «الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاَكَ» که برگرفته از این آیات قرآن مجید است: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَىٰ * وَالَّذِي قَدَرَ فَهَدَىٰ * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْءَعِيٍّ»^۱ نخست اشاره به آفرینش، سپس روزی و بعد تسويه و نظام بخشیدن به وجود انسان از نظر جسم و جان آمده است در حالی که می‌دانیم نخست خلقت است و بعد تسويه و سپس رزق و روزی؛ اما با توجه به اینکه عطف به واو همیشه دلیل بر

۱. اعلی، آیه ۴-۲.

ترتیب نیست مشکلی از این نظر در تفسیر عبارت پیدا نمی‌شود. این احتمال نیز کاملاً پذیرفتنی است که نظر امام علی‌الله‌ی‌علیه‌السلام به دوران تکامل جنینی و رشد پس از تولد است؛ زیرا نطفه‌ای که در رحم مادر قرار می‌گیرد، از روزی الهی که در رحم مادر برای او حواله شده پیوسته بهره می‌برد و به دنبال آن مراحل تکامل را یکی پس از دیگری سیر می‌کند حتی زمانی که متولد می‌شود و روزی او از خون به شیر مادر مبدل می‌گردد، باز هم مراحل تسویه و تکامل را تا مدت زیادی ادامه می‌دهد، بنابراین می‌توان گفت که روزی قبل از مراحل تکامل انسان شروع می‌شود.

نکته

مقایسهٔ علم و جهل بشر

شک نیست انسان هنگام تولد چیزی را نمی‌داند، هرچند استعداد او برای فraigیری در حد بسیار بالایی است. قرآن مجید نیز بر این حقیقت ناطق است می‌گوید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا».^۱ آن‌گاه انسان از سه طریق آموختش می‌بیند: ۱. از طریق تجربیاتی که پیوسته به صورت بازی و سرگرمی و... بدان مشغول است. ۲. از راه تعلیم و تربیت پدر و مادر و استاد. ۳. از طریق شکوفا شدن علوم فطری (فطرت توحید، حسن و قبح عقلی، امور وجودی و مانند آن) که دست قدرت خدا در نهاد او قرار داده است؛ ولی هرچه پیش‌تر می‌رود به وسعت مجھولات خود آشناتر می‌گردد.

فی المثل ستاره شناسان با اسباب ابتدایی که نگاه به آسمان می‌کنند، ستارگان محدودی را می‌بینند که وضع آنها برایشان مجھول است، وقتی ابزار پیشرفته‌تر می‌شود به کهکشان‌های عظیمی دست می‌یابند که هر کدام میلیون‌ها یا میلیارد‌ها

ستاره دارد. با کشف یک کهکشان دنیایی از مجھولات در مقابل آنها خودنمایی می‌کند و اگر روزی بتوانیم بعضی از ستاره‌های آنها را با دقت به وسیله تلسکوپ ببینیم، عالمی از مجھولات در مورد آن ستاره در مقابل ما آشکار می‌گردد. به این ترتیب هرچه در علم پیشرفت می‌کنیم سطح آگاهی ما بر دامنه جهلمان بیشتر خواهد شد و تا به جایی می‌رسیم که به گفته آن دانشمند معروف:

که بدانم همی که نادانم
تا به جایی رسید دانش من

سری به قرآن می‌زنیم و آیاتی را که اشاره به علم خدا دارد بررسی می‌کنیم: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُدُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد.^۱

به همین دلیل در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا». ^۲

انیشتین، دانشمند معروف می‌گوید: اگر تمام علوم بشر را از روز نخست تا به امروز که در کتابخانه‌ها جمع شده است در برابر مجھولات بشر بگذاریم، همانند یک صفحه از یک کتاب بسیار قطور است.

از اینجا نتیجه‌ای را که امام علیه السلام در عبارت بالا گرفته است به خوبی درک می‌کنیم که اگر ما در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و اسرار زندگی بشر سؤالات بدون جوابی پیدا کنیم باید حمل بر نادانی خود کنیم و زبان به انکار و اعتراض نگشاییم. این حکم عقل و منطق است.

* * *

۱. لقمان، آیه ۲۷.

۲. اسراء، آیه ۸۵.

بخش دوازدهم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ ﷺ
فَارْضِ بِهِ رَائِدًا، وَإِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا، فَإِنِّي لَمْ آلُكَ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي
الذُّنُورِ لِنَفْسِكَ -وَإِنِّي اجْتَهَدْتَ -مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

ترجمه

پسرم! بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده (و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن. من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هرقدر برای آگاهی از صلاح و مصلحت خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام نخواهی رسید.

شرح و تفسیر

پیامبر اسلام ﷺ را راهنمای خود قرار ده

امام ﷺ در این بخش از اندرزname خود خطاب به فرزند عزیزش به دو نکته مهم اشاره می کند: نخست اینکه پیغمبر اسلام ﷺ بهترین پیشوا و راهنماست و دیگر اینکه پدرش امیر مؤمنان از هیچ کوششی برای هدایت او فروگذار نکرده است، بنابراین باید بر پیروی از این دو پیشوا پا فشاری کرد.

می فرماید: «پسرم بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده (و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن»؛ (واعلمْ يَا

بُنَيَ أَنَّ أَحَدَ الْمُبِينِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْضَ بِهِ رَائِدًا، وَإِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا).

این تعبیر نشان می دهد که وحی آسمانی که بر پیغمبر اکرم علیه السلام نازل شد سرآمد همه وحی هایی است که بر انبیای پیشین نازل شده است. در آن اعصار مطابق استعداد انسان های همان زمان وحی آسمانی نازل می شد و در عصر خاتم انبیا آخرین پیام های خدا بر قلب مبارکش وحی شد.

مقایسه قرآن مجید با تورات و انجیل کنونی (هرچند دست تحریف به آن راه یافته) شاهد گویای این تفاوت عظیم است؛ در مورد معرفة الله و دلایل توحید و صفات پروردگار، قرآن مجید مطالبی دارد که در هیچ یک از کتب آسمانی دیده نمی شود حتی عشري از اعشار آن هم وجود ندارد. در مورد مسائل مربوط به معاد که به گفته بعضی از محققان دو هزار آیه در قرآن از معاد و شاخ و بر آن سخن می گوید، آنقدر قرآن مطلب به میان آورده که فراتر از آن تصور نمی شود. در مباحث اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و مسائل مربوط به حکومت و تاریخ پیشینیان، قرآن از هر نظر پربار است. به همین دلیل امام علیه السلام در گفتار بالا می فرماید: احدي مانند پیغمبر اسلام علیه السلام وحی آسمانی را به صورت گسترده بیان نکرده است و همین دلیل انتخاب او به عنوان بهترین راهنمای پیشواست.

باید توجه داشت که واژه «رائد» در اصل به معنای کسی است که او را برای جستجوی مرتع (و آب) برای چهارپایان می فرستند و هنگامی که آن را کشف کرد خبر می دهد سپس این معنا توسعه یافته و به کسانی که امور حیاتی را در اختیار انسان ها می گذارند اطلاق شده است.

۱. «رائد» از ریشه «رود» بر وزن «عود» همان گونه که در متن گفته شده در اصل به معنای تلاش و کوشش برای یافتن آب و چراغ است سپس به هرگونه تلاش برای انجام چیزی گفته شده است. مثل معروف «الرَّائِدُ لَا يَكُنْ بُقُومَهُ»؛ کسی که به دنبال چراغهای می رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی گوید، ناظر به همین معناست و از آنجاکه پیغمبر اکرم علیه السلام در جستجوی سعادت برای پیروان خوبیش بود، بر او «رائد» اطلاق شده است.

قائد نیز در اصل به معنای کسی است که مهار ناقه را در دست می‌گیرد و آن را در مسیر راهنمایی می‌کند. سپس به رهبران انسانی اطلاق شده است.

امام علیؑ در ادامه سخن می‌افزاید: «من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هرقدر برای آگاهی از صلاح خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام نخواهی رسید»؛ (فَإِنِّي لَمْ أَلَّكَ نَصِيحةً وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنِّي اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ).

هدف امام علیؑ از این سخن آن است که فرزندش را تشویق کند به دو دلیل نسبت به این نصایح کاملاً پاییند باشد یکی اینکه امام علیؑ بر اثر دلسوزی و محبت فوق العاده به او چیزی را فروگذار نکرده و دیگر اینکه فرزندش تازه کار است و هرگز نمی‌تواند آنچه را امام علیؑ می‌داند و می‌بیند، بداند و ببیند که گفته‌اند: آنچه را جوان در آیینه می‌بیند پیر در خشت خام آن بیند.

* * *

۱. «آل» صیغه متكلم وحده، از رینهه «ألو» بروزن «دلو» در اصل به معنای کوتاهی کردن است و جمله «لم آلك نصیحة» به این معناست که من در هیچ نصیحت و خیرخواهی درباره تو کوتاهی نکردم. قابل توجه اینکه این فعل لازم است و مفعول نمی‌گیرد، هرچند بعضی پنداشته‌اند که دو مفعول دارد: ضمیر خطاب در آلك مفعول اول و «نصیحة» مفعول دوم، در حالی که نصیحة تمیز است و ضمیر خطاب محدودی دارد و در اصل «لم آلُّ لَكَ» بوده است.

بخش سیزدهم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأْيَتَ آثَارَ مُلْكِهِ سُلْطَانِهِ، وَلَعْرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ، وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَلَا يَزُولُ أَبِداً وَلَمْ يَزُلْ. أَوْلُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلَىَّ، وَآخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهايَةٍ. عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحْاطَةٍ قَلْبٌ أَوْ بَصَرٌ. فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعُلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلُهُ فِي صِغْرِ خَطْرِهِ، وَقَلْلَةٌ مَقْدِرَتِهِ، وَكَثْرَةٌ عَجْزِهِ، وَعَظِيمٌ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخُشْيَةُ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةُ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنٍ، وَلَمْ يَنْهَاكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ.

ترجمه

پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می‌امندند و آثار ملک و قدرتش را می‌دیدی و افعال و صفاتش را می‌شناختی؛ ولی او خداوندی یگانه است همان‌گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است. هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی‌کند و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است. او سرسلسله هستی است بی‌آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنهاست بی‌آنکه پایانی برایش تصور شود. بزر تراز آن است که ربویتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد.

حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت. در راه اطاعت‌ش بکوش، از عقوبتش بر حذر باش و از خشم بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

شرح و تفسیر

ایمان به یکتایی او

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به سراغ یکی از دلایل توحید می‌رود، همان توحیدی که پایه اصلی تمام دین و رکن رکین آن است؛ می‌فرماید: «پسرم بدان اگر پروردگار شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دیدی و افعال و صفاتش را می‌شناختی»؛ (واعلمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَّأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصَفَاتِهِ).

امام علیه السلام در بک نگاه برای نفی شریک و همتا برای خداوند به سه امر استدلال می‌کند:

نخست اینکه اگر خدا شریک و همتایی می‌داشت حتماً حکیم بود و خداوند حکیم باید بندگان را از وجود خویش آگاه سازد و اوامر و نواهیش را توسط پیامبران خویش به گوش آنها برساند در حالی که ما می‌بینیم تمام انبیا بشر را به سوی خدای واحد دعوت کرده‌اند؛ آیات قرآن و متون کتب آسمانی گواه این مطلب است.

از سوی دیگر اگر پروردگار دیگری وجود داشت باید آثار ملک و قدرت و سلطان او در جهان نمایان گردد در حالی که هر چه در این عالم بیشتر دقت می‌کنیم به وحدت آن آشنازتر می‌شویم. جهان مجموعهٔ واحدی است با قوانین یکسان که بر سر تا سر آن حکومت می‌کند و این وحدت که از ساختمان اتم‌ها گرفته تا کهکشان‌های عظیم همه تحت قانون واحدی به حیات خود ادامه می‌دهند، دلیل بر یکتایی آفریدگار و یگانگی خداست.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به هفت وصف از صفات خداوند اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «ولی او خداوند یگانه است، همان‌گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است»؛ (وَلِكِنْهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ).

این وصف نتیجه استدلالی است که امام علیہ السلام قبلًا بیان فرمود که اگر پروردگار و معبد دیگری بود، فرستادگان او به سراغ تو می‌آمدند و آثار ملک و سلطانش را در همه جا می‌دیدی و افعال و صفاتش را در جبین موجودات مشاهده می‌کردی و چون چنین نیست نتیجه می‌گیریم که او خداوندی است یکتا. اضافه بر این در قرآن مجید نیز بارها خودش را به یکتاپی توصیف کرده که نمونه بارز آن سوره توحید است و از آنجاکه او صادق است و کذب و دروغ که نتیجه نیاز و عجز و هوای پرستی است در ذات او راه ندارد، بنابراین می‌توانیم در این وصف و سایر صفاتش، بر دلیل سمعی؛ یعنی آیات و روایات قطعی تکیه کنیم.

در دومین وصف می‌فرماید: «هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی‌کند»؛ (لَا يُضادُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدُ).

این همان توحید در حاکمیّت است که یکی از شاخه‌های توحید افعالی است؛ مالک یکی است و حاکم یکی. دلیل آن هم روشن است، زیرا وقتی بپذیریم خالق اوست طبعاً مالک و حاکم جز او نمی‌تواند باشد. آن هم خالقیت مستمر، چراکه می‌دانیم خلقتش دائمی است؛ یعنی ما لحظه به لحظه آفریده می‌شویم درست مانند نور چراغ که به منبع مولّد برق ارتباط دارد و اگر یک لحظه رابطه‌اش قطع شود خاموش می‌گردد. آری او همه روز خالق است و همواره حاکم و مالک.

آن‌گاه در بیان سومین و چهارمین وصف می‌افزاید: «و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است»؛ (وَلَا يَزُولُ أَبِدًا وَلَمْ يَزَلْ).

دلیل اینها روشن است، زیرا می‌دانیم او واجب الوجود است، واجب الوجود حقیقتی است که به تعبیر ساده، وجود او از ذاتش می‌جوشد، بنابراین چنین وجودی ازلی است و باید ابدی باشد. موجودی حادث است که وجودش از

خود او نبوده و از بیرون آمده؛ موجودی فانی می‌شود که وجودش از درون ذاتش نبوده و از خارج ذاتش به او رسیده باشد.

بنابراین پنجمین و ششمین وصف را هم می‌توان از اینجا نتیجه گرفت که می‌فرماید: «او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنها است بی آنکه پایانی برایش تصور شود»؛ (أَوْلُّ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلَا أُوّلَيَّةٍ، وَآخِرُّ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَايَةٍ).

این دو وصف نیز از لوازم ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست که آن هم نتیجه واجب الوجود بودن او است.

در هفتمین وصف که آخرین وصفی است که امام علیه السلام در اینجا بیان کرده و می‌فرماید: «بزر تراز آن است که ربویتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد»؛ (عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبِتَ رُبُوبِيَّسُهُ بِإِحَاطَةٍ قَلْبٌ أَوْ بَصَرٌ).

دلیل آن هم روشن است؛ ربویت او از ازل شروع شده و تا ابد ادامه دارد و همه عالم هستی را با مرزها و حدود ناشناخته اش در بر می‌گیرد، بنابراین چنین ربویت گسترده‌ای رانه با چشم می‌توان مشاهده کرد و نه در فکر انسان می‌گنجد، زیرا ربویتش نامحدود است و نامحدود در فکر محدود انسان نخواهد گنجید.

امام علیه السلام بعد از بیان عظمت خداوند و یگانگی و ازلیت و ابدیت و احاطه ربویت او بر جمیع عالم، در ادامه سخن، فرزندش را مخاطب ساخته و او را به کوچکی و ناتوانیش و نیازهای فراوانش در برابر خداوند توجّه می‌دهد می‌فرماید: «حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فروتنی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت»؛ (فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَاقْعُلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَقْعُلْ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ^۱، وَقِلَّةٌ مَقْدِرَتِهِ وَكَثْرَةٌ عَجْزِهِ، وَعَظِيمٌ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ).

۱. «خطر» در اینجا به معنای قدر و منزلت است.

چهار وصفی را که امام علیہ السلام برای فرزندش بر شمرده او صافی است درباره همه انسانها؛ همه در پیشگاه خداوند کوچک‌اند و قدرتشان ناچیز و عجزشان فراوان و نیازشان به پروردگارشان زیاد. مشروط بر اینکه انسان، خویشن را بشناسد و به خود فراموشی گرفتار نگردد که در این صورت از طریق بندگی خارج نخواهد شد و گام در طریق طغیان نخواهد گذاشت. آری شناخت عظمت خدا و معرفت به کوچکی خویش در برابر او سرچشمۀ عبودیت و بندگی است و فراموشی آن سرآغاز طغیان و ظلم و بیدادگری است.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ وهمچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد؛ آنها گناهکارانند». ۱

آن‌گاه امام علیہ السلام راه را به فرزند دلبندش نشان می‌دهد که انجام اعمال شایسته چگونه است، می‌فرماید: «در راه اطاعت‌ش بکوش، از عقویتش ترسان باش و از خشم‌ش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است»؛ (فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخُشُبِيَّةِ مِنْ عُفُوَيْهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطَيْهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنٍ، وَلَمْ يَنْهَاكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ).

امام علیہ السلام در اینجا عمل شایسته را در سه چیز خلاصه کرده است: اطاعت و فرمان، ترس از عقویت و اشفاق از خشم او.

بدیهی است که خشیت و اشفاق در برابر عقویت و خشم پروردگار، انگیزه طاعت است، بنابراین امام علیہ السلام نخست به اطاعت پروردگار اشاره کرده و سپس بر انگیزه‌های آن تأکید ورزیده است و تفاوت خشیت و اشلاق همان‌گونه که قبل اشاره شد در این است که خشیت به معنای خوف و ترس ولی شفقت و اشلاق ترس آمیخته با امید است، بنابراین ترس از عقویت خداوند، همچون ترس از

حادثه و حشتناک ناامید کننده نیست، بلکه ترسی آمیخته با اميد به لطف و عطوفت و کرم پروردگار است.

جمله «فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ...» اشاره به این است: گمان نبر اطاعت تو از پروردگار چیزی بر جاه و جلال او می‌افزاید یا خداوند نیازی به آن دارد. به عکس تو نیازمند به آنی، زیرا تو را به نیکی‌هایی که مایه سعادت توست امر فرموده و از قبایح و زشتی‌هایی که تو را به بدبختی و شقاوت می‌کشاند نهی کرده است. این جمله دلیل روشنی بر حسن و قبح عقلی است که متأسفانه جمیع از مسلمانان که از مكتب اهل بیت و تمسمک به کتاب و عترت دور مانده‌اند با آن به مخالفت برخواسته‌اند و مسئله‌ای بدیهی عقلی را به سبب انگیزه‌های نادرست انکار کرده‌اند.

نکته‌ها

۱. رابطه جهان‌بینی و ایدئولوژی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بعد از بیان یک سلسله حقایق در مورد خداوند و بیان چندی از صفات او و بیان عجز، ضعف و ناتوانی انسان، نتیجه می‌گیرد که باید او را آن‌گونه که شایسته است عبادت کرد.

این بدان معناست که وظایف ما پیوندی تنگاتنگ با واقعیت‌ها دارد؛ یعنی قوانین، همیشه از دل حقایق بیرون می‌آید و باید ها و نباید ها زاییده هست ها و نیست هاست. به عبارت دیگر، به دلیل شناخت و واقعیت‌هایی که در مورد غنای خداوند و احتیاج انسان است، لزوم عبادت نیز استنباط می‌شود و این همان بحث مهمی است که می‌گویند بین ایدئولوژی و جهان‌بینی ارتباط هست یا نه. جهان‌بینی همان شناخت واقعیت‌هاست و ایدئولوژی در اینجا اصطلاحاً به معنای احکام و قوانینی است که به عقیده ما از دل جهان‌بینی متولد می‌شود.

از این رو شبهه کسانی که می‌گویند: احکام اموری اعتباری بوده و ارتباطی با واقعیت‌ها که اموری تکوینی است ندارد، بی‌اساس است و امام علیہ السلام در این بخش از نامه قلم سرخ بطلان بر آن می‌کشد، زیرا با جدایی این دو از یکدیگر، اعتبار احکام از میان می‌رود. حکم، زمانی ارزش دارد که با واقعیت پیوند داشته باشد و این فلسفه احکام است که به آن اعتبار می‌بخشد و این گره خوردن حکم با واقعیت است که موجب تثیت حکم می‌شود.

احکام تعبدی نیز از این قانون مستثنა نیستند و همه احکام مطابق مصالح و مفاسد واقعی اند، هرچند گاهی ما فلسفه آنها را ندانیم، زیرا در غیر این صورت ترجیح بلا مرجح می‌شد. علمای شیعه همه بر این قول اتفاق دارند.

آیات قرآن و روایات نیز به این ارتباط تنگاتنگ میان احکام و واقعیت‌ها تصریح دارند.

در قرآن کریم در سوره مائدہ آمده است: «﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرَةِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَبَيْوْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنِ الْدِّينِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَتُّمُّ مُنْتَهُونَ؟»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگار شوید * شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟^۱ خداوند متعال در این آیات بعد از آنکه مواردی از پلیدی‌های واقعی؛ مانند شراب و قمار را بیان می‌کند و متذکر می‌شود که آنها از عمل شیطان هستند، به بیان حکم آن می‌پردازد و مؤمنان را از ارتکاب به آنها نهی می‌کند سپس بار دیگر در بیان واقعیت‌ها به رستگاری

انسان اشاره می‌کند و اینکه عمل شیطان در واقع دشمنی، کینه و دوری از ذکر خدا و ترک نماز است.

در مورد روزه نیز فرموده‌اند: «صُومُوا تَصْحُّوا؛ روزه بگیرید جسم شما سالم می‌شود»^۱ و در جای دیگر به بیان فلسفه روزه پرداخته می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَقَوَّنُ».^۲

در حقیقت تمام روایاتی نیز که در باب علل الشرایع وارد شده، دلیل روشنی بر این مدعاست.

۲. آغاز خلقت و دوام فیض

همان‌گونه که از تعبیرات گویای امام علیه السلام در این بخش از نامه روشن شد، ذات پاک خداوند سرآغاز همه چیز است بی‌آنکه آغازی و سرانجام همه چیز است بی‌آنکه پایانی داشته باشد. از این معنا به ازليت و ابدیت تعبیر می‌شود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا مخلوقات، حدوث زمانی دارند؛ یعنی زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته؟ (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است، زیرا زمان خودش یا مخلوق است یا نتیجه حرکت در مخلوقات) آن‌گونه که آمده است: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»^۳ اگر چنین باشد مسأله دوام فیض زیر سؤال می‌رود و مفهومش این است که زمانی بوده که خداوند فیاض فیضی نبخشیده است در حالی که می‌دانیم فیض لازمه ذات پروردگار است و نبودنش نقصی محسوب می‌شود.

پاسخ این سؤال آن است که جهان حدوث ذاتی دارد؛ یعنی اگر بگوییم همیشه مخلوقی وجود داشته، آن مخلوق هم مستند به ذات پاک او و وابسته به

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷، ح ۴۶.

۲. بقره، آیه ۱۸۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۸.

قدرت او بوده است نه اینکه واجب الوجود باشد، همان‌گونه که نور آفتاب وابسته به اوست و اگر همیشه خورشید باشد و همیشه نورافشانی کند باز هم خورشید اصل است و نورش فرع و وابسته به آن.

به تعبیر دیگر واژه «مع» در جمله «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» بیانگر این حقیقت است که خداوند در ازل بوده و با او و همراه و همتای او (نه به وسیله او) چیزی وجود نداشته است.

* * *

بخش چهاردهم

يَا بْنَيَ إِنِّي قَدْ أَنْبَاتُكُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالُهَا، وَزَوَّالُهَا وَأَنْتَقَالُهَا، وَأَنْبَاتُكُمْ عَنِ
الآخِرَةِ وَمَا أَعْدَ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكُمْ فِيهَا الْأُمْثَالَ، لِتَعْتَبِرُ بِهَا وَتَحْذُو
عَلَيْهَا. إِنَّمَا مَثُلُّ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثُلِّ قَوْمٍ سَفَرُوا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيدٌ، فَأَمْوَالُ
مَنْزِلٍ لَا خَصِيبًا وَجَنَابًا مَرِيعًا، فَاحْتَمَلُوا وَعْثَاءَ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ،
خُشُونَةَ السَّفَرِ، وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ،
فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ الْأَمْمَاءِ، وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرِمًا. وَلَا شَيْءَ أَحَبُّ
إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحْلِتِهِمْ. وَمَثُلُّ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثُلِّ
قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ، فَنَبَى بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيدٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ
إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَعَ عِنْدِهِمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ،
يَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

ترجمہ

فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی.

کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی‌آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پرنعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را یزیر فته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را

(با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند. به همین دلیل آنها از هیچ‌یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ‌چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاه‌شان نزدیک و به محل آرامشان برساند.

(اما) کسانی که به دنیا مغور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند، نیست.

شرح و تفسیر

راهیان جهان دیگر دوگروهند

امام علی علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود، موقعیت دنیا و آخرت را از دیدگاه خداجویان طالب آخرت و دنیاپرستان، ضمن دو مثال زیبا و گویا بیان می‌کند نخست می‌فرماید: «فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی»؛ (یا ^{بُنَيَّ}_{إِنِّي} قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَرَوَالِهَا وَأَثْقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أَعِدَ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْمَثَلَ، لِتُعَبِّرَ بِهَا، وَتَحْذُو عَلَيْهَا).

همیشه مثال‌ها نقش بسیار مهمی در فهم و درک مسائل پیچیده؛ اعم از مسائل عقلی و حسی دارد و از طریق آن می‌توان شنونده را به عمق مسائل رهمنمون ساخت و او را برای انجام کارهای مفید و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌ها آماده کرد و

تشویق نمود.

قرآن مجید از مثال‌های زیبا و پرمعنا بسیار استفاده کرده و بخش مهمی از قرآن را مثل‌های قرآن تشکیل می‌دهد. در کلمات امام علی^ع در نهج البلاغه نیز مثال‌های فراوان پرمعنایی دیده می‌شود که نهایت فصاحت و بلاغت در آن به کار گرفته شده است.

امام علی^ع بعد از ذکر این مقدمه دو مثال می‌زند نخست می‌فرماید: «کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پرنعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را (با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند»؛ (إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ^۱ الدُّنْيَا كَمَثَلَ قَوْمَ سَفَرٍ^۲ نَبَأَ بِهِمْ مَتْزِلٌ جَدِيبٌ^۳، فَأَمْوَاءٌ مَتْزِلًا خَصِيبًا^۴ وَجَنَابًا^۵ مَرِيعًا^۶، فَاحْتَمَلُوا وَعْثَاءً^۷ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ، وَخُشُونَةَ السَّفَرِ،

۱. «خَبَرَ» این واژه فعل ماضی از ریشه «خُبْر» بر وزن «قفل» به معنای آگاه شدن و گاه به معنای آزمودن برای آگاه شدن آمده است.
۲. «سَفَرٌ» جمع مسافر است.
۳. «جَدِيب» به معنای خشک و بی آب و علف است و از ریشه «جَدَب» بر وزن «جلب» گرفته شده است.
۴. «أَمْوَاء» از ریشه «ام» بر وزن «غم» به معنای قصد کردن گرفته شده است.
۵. «خَصِيب» به معنای پرنعمت و پرآب و گیاه از ریشه «خَصْب» بر وزن «جسم» به معنای فزوئی نعمت گرفته شده است.
۶. «جَنَاب» به معنای ناحیه است.
۷. «مَرِيع» به معنای پرنعمت، از ریشه «مرع» بر وزن «رأى» به معنای فزوئی گرفته شده است و «أَرْضُ مَرِيعَةً» به معنای زمین حاصل خیز است.
۸. «وَعْثَاء» از ریشه «وعث» بر وزن «درس» به معنای شن‌های نرمی است که پای انسان در آن فرومی‌رود و او را از راه رفتن باز می‌دارد و به زحمت می‌افکند. سپس بر هرگونه مشکلات اطلاق شده است، «وَعْثَاءُ الطَّرِيقِ» اشاره به مشکلات سفر است.

وَجُشُوبَةً الْمَطْعَمِ، لَيَاتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَارِهِمْ).

«به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازنند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامششان برساند»؛ (فَلَيَسَ يَحْدُونَ لِشَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ الْمَآوَالَ لَا يَرْوَنَ نَعْقَةً فِيهِ مَغْرَماً وَلَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِّمَّا قَرَبُوهُمْ مِّنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِّنْ مَحَلَّهُمْ).

آری این طرز فکر مؤمنان صالح و خداجویان اطاعت‌کار است، زیرا آنها هرگز فریفته زرق و برق دنیا نمی‌شوند؛ دنیا را مجموعه‌ای از ناراحتی‌ها، درد و رنج‌ها، گرفتی‌ها، نزاع‌ها و کشمکش‌ها می‌بینند در حالی که ایمان به معاد و بهشت و نعمت‌هایش و اعتقاد به وعده‌های الهی به آنها اطمینان می‌دهد که در آنجا جز آرامش و آسایش و نعمت‌های مادی و معنوی و خالی بودن از هرگونه درد و رنج و از همه مهم‌تر رسیدن به قرب پروردگار چیزی نیست و همین امر سبب می‌شود که سختی‌های این سیر و سلوک را با جان و دل پذیرند و هرگونه مشقتی را در این راه متحمل شوند و چون عزم کعبه دوست کرده‌اند، خارهای مغیلان در زیر پای آنها همچون حریر است و تلخی‌ها همچون شهد شیرین.

آنگاه امام علیه السلام به مثال دوم درباره دنیاپرستان بی‌ایمان پرداخته می‌فرماید: «(اما) کسانی که به دنیا مغور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند نیست»؛ (وَمَثُلُّ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ حَصِيبٍ، فَنَبَأَهُمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ، فَلَيَسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا

۱. «جُشُوبَة» به معنای خشونت و ناگواری است.

۱. **أَفْظَعَ** مِنْ مُفَارِقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ). آری؛ آنها می دانند که سرنوشتستان دوزخ با آن عذاب‌های مرگبار است و زندگی دنیا با همه مشکلاتش در برابر آن بسیار گواراست. به همین دلیل از مر ، بسیار می ترسند و از آینده خود بسیار در وحشتند، همان‌گونه که قرآن مجید درباره گروهی از دنیاپرستان بنی اسرائیل می‌گوید: «**وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَاصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْمًادَاحْدُهُمْ لَوْ يُعَمِّرُ الْفَسَنَةٌ وَمَا هُوَ بِمُزَاحِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمِّرَ**»؛ و (آنان نه تنها آرزوی مر نمی‌کنند، بلکه) آنها را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود، در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت.^۲

نیز به همین دلیل در روایت معروفی از رسول خدا علیه السلام آمده است: «**أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ**؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مر پلی است برای این گروه (مؤمنان) به سوی بهشتستان و پلی است برای آن گروه (کافران) به سوی دوزخشان».^۳

به همین دلیل در روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که کسی از محضرش پرسید: «**مَا بِالنَّاكِرَهِ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟**؛ چرا از مر بیزاریم و از آن خوشمان نمی‌آید؟». در پاسخ فرمود: «**إِنْكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَعَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنَّمُمْ تَكْرُهُونَ النُّكْلَةَ مِنَ الْعُمَرِ إِلَى الْخَرَابِ**؛ زیرا شما آخرت خود را ویران ساخته‌اید و دنیا‌یتان را آباد، از این رو شما کراحت دارید که از آبادی به سوی ویرانی روید».^۴

۱. **أَفْظَعَ** به معنای ناپسندتر، از ریشه **فَظَاعَتْ** به معنای شنیع و ناپسند بودن گرفته شده است.

۲. بقره، آیه ۹۶.

۳. بخار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۴. معانی الاخبار، ص ۳۹۰.

بخش پانزدهم

يَا بُنَيَّ اجْعُلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَيْرِكَ، فَاحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاکْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَاحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقِحُهُ مِنْ عَيْرِكَ، وَارْضِ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقْلُ مَا لَا تَعْلَمُ، وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمْ وَلَا تَقْلُ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

ترجمه

پسرم! خویشن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپرسند آنچه را برای خود نمی پرسندی. به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود. به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی. آنچه را که نمی دانی مگو، اگر چه آنچه می دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو.

شرح و تفسیر

یکسان نگری منافع خویش و دیگران

امام علیهم السلام در این فقره از وصیت نامه پر بارش نخست به یکی از مهم ترین اصول اخلاق انسانی اشاره کرده می فرماید: «پسرم خویشن را معیار و مقیاس قضاوت

میان خود و دیگران قرار ده»؛ (یا بُسَيْ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْتَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ). ترازوهای سنتی معمولاً دارای دو کفه بود و وزن کردن صحیح با آن در صورتی حاصل می‌شد که دو کفه دقیقاً در برابر هم قرار گیرد. این سخن اشاره به آن است که باید هرچه برای خود می‌خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چیزی را که برای خود روانمی‌داری برای دیگران هم روا مداری تا دو کفه ترازو در برابر هم قرار گیرد.

آن‌گاه به شرح این اصل مهم اخلاقی پرداخته و در هفت جمله، جنبه‌های مختلف آن را بیان می‌کند:

در جمله اول و دوم می‌فرماید: «برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می‌داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی‌پسندی»؛ (فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَأَكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرُهُ لَهَا).

در بخش سوم می‌فرماید: «به دیگران ستم نکن همان‌گونه که دوست نداری به تو ستم شود»؛ (وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمْ).

در فقره چهارم می‌افزاید: «به دیگران نیکی کن همان‌گونه که دوست داری به تو نیکی شود»؛ (وَاحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ).

در جمله پنجم می‌فرماید: «آنچه را برای دیگران قبیح می‌شمری برای خودت نیز زشت شمار»؛ (وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

در قسمت ششم می‌افزاید: «و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می‌شوی»؛ (وَارْضُ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ).

سرانجام در هفتمین دستور می‌فرماید: «آنچه را که نمی‌دانی مگو اگر چه آنچه می‌دانی اندک باشد و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو»؛ (وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ).

اشارة به اینکه همان‌گونه که دوست نداری مردم از تو غیبت کنند یا به تو

تهمت زندن یا با القاب زشت و ناپسند تو را یاد کنند یا سخنان دیگری که اسباب آزردگی خاطرت شود نگویند، تو نیز غیبت دیگران مکن و به کسی تهمت نزن و القاب زشت بر کسی مگذار و با سخنان نیش دار خاطر دیگران را آزرده مکن. به راستی اگر این اصل مهم اخلاقی باش و بر های هفتگانه‌ای که امام علی^{علیه السلام} برای آن شمرده در هر جامعه‌ای پیاده شود، صلح و صفا و امنیت بر آن سایه می‌افکند و نزاع‌ها و کشمکش‌ها و پرونده‌های قضایی به حداقل می‌رسد. محبت و صمیمیت در آن موج می‌زند و تعاون و همکاری به حد اعلی می‌رسد، زیرا همه مشکلات اجتماعی از آنجا ناشی می‌شود که گروهی همه چیز را برای خود می‌خواهند و تنها به آسایش و آرامش خود می‌اندیشند و انتظار دارند دیگران درباره آنها کمترین ستمی نکنند و سخنی بر خلاف نگویند؛ ولی خودشان آزاد باشند، هرچه خواستند در باره دیگران انجام دهند و یا اینکه برای منافع و حیثیت و آبرو و آرامش دیگران ارزشی قائل باشند؛ ولی نه به اندازه خودشان، برای خودشان خواهان حد اکثر باشند و برای دیگران حداقل.

آنچه را امام علی^{علیه السلام} در تفسیر این اصل اخلاقی بیان فرموده در کلام هیچ‌کس به این گستردنگی دیده نشده است، هرچند ریشه‌های این اصل - به گفته مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه‌اش در تفسیر همین بخش از کلام مولا - به طور اجمالی در گذشته وجود داشته است.

او می‌گوید: «ما نمی‌دانیم چه کسی نخستین بار این سخن طلایی را بیان کرده ولی هرچه باشد همه انسان‌های فهمیده در آن اتفاق نظر دارند، زیرا معنای برادری و انسانیت و تعامل انسان‌ها با یکدیگر و قدرت و پیروزی، بدون محبت حاصل نمی‌شود. زندگی بدون محبت سامان نمی‌یابد و مفهومی نخواهد داشت و نقطه مقابل محبت که نفرت و کراحت است جز جنگ و جدایی و سستی نتیجه‌ای نخواهد داشت».۱

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۰۲

در تعلیمات اسلام نیز اولین بار پیامبر اکرم علیه السلام به صورت زیبایی این اصل را بیان فرموده است؛ در حدیثی وارد شده است که پیامبر اکرم علیه السلام سوار بر مركب بود و به سوی یکی از غزوات می‌رفت، مرد عربی آمد و رکاب مركب پیامبر علیه السلام را گرفت و عرض کرد: «یا رسول الله علمنی عملاً ادخل به الجنة؛ عملی به من یاموز که با آن وارد بهشت شوم» پیامبر فرمود: «ما أحببت أن يأتيه الناس إليك فاتته إليهم وما كرهت أن يأتيه الناس إليك فلا تأتيه إليهم خل سبيل الراحلة؛ آنچه را دوست داری مردم درباره تو انجام دهنند درباره آنان انجام ده و آنچه را دوست نداری نسبت به تو انجام دهنند نسبت به آنان انجام نده (مطلوب همین است که گفتم) مركب را رهان کن».^۱

در حدیث دیگری در حالات پیامبر اکرم علیه السلام آمده است که جوانی از قریش نزد آن حضرت آمد و عرض کرد اجازه می‌دهی من مرتکب زنا شوم؟ اصحاب بر او فریاد زدند: چه حرف زشتی می‌زنی. پیامبر علیه السلام فرمود: آرام باشید و به جوان اشاره کرد که نزدیک بیاید بعد به او فرمود: آیا دوست داری کسی با مادر تو زنا کند و یا با دختر و خواهر تو و یا... .

جوان عرض کرد: هرگز راضی نیستم و هیچ کس به این امر راضی نیست. فرمود: آن چه را گفتی نیز همین گونه است و همه بندگان خدا نسبت به حفظ ناموس خود سخت پایینندند.

آنگاه دست مبارک را بر سینه او گذارد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ حَصْنٌ فَرْجَهُ؛ خداوندا گناهش را ببخش و قلبش را پاک کن و داماش را از آلودگی‌ها نگاه دار» بعد از این ماجرا هیچ کس آن جوان را نزد زن بیگانه‌ای ندید.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، باب الانصاف والعدل، ح ۱۰.

۲. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱، ص ۱۲۹. این حدیث را مرحوم محدث قمی نیز در کتاب منتهی الامال در فصل فضائل اخلاقی پیامبر علیه السلام آورده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در هفتمین جمله از جمله‌های بالا، امام علی^ع مقدمتاً می‌فرماید: «آنچه را نمی‌دانی نگو، هرچند آنچه می‌دانی کم باشد» اشاره به اینکه اگر معلومات تو محدود است، به همان قناعت کن و در آنچه نمی‌دانی دخالت منما که تو را برتگاه‌های خلاف و خطأ می‌کشد.

* * *

بخش شانزدهم

وَاعْلَمُ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ، فَاسْعِ فِي كَدْحَكَ، وَلَا تَكُنْ
خَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

ترجمه

(پسرم!) بدان که خود پسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشه و آفت عقل هاست، پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش (واز آنچه به دست می آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش. هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافته (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش.

شرح و تفسیر

خزانه دار دیگران مباش

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نورانی خود به چهار فضیلت دیگر اشاره و فرزند دلبندش امام حسن مجتبی علیه السلام را به آن توصیه می کند.

نحوست می فرماید: «(پسرم) بدان که خود پسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشه و آفت عقل هاست»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ). اشاره به اینکه انسان خود پسند، حقایق را درباره خویش و دیگران درک نمی کند و این صفت زشت، حجابی بر عقل او می افکند تا آنجاکه عیوب خویش را صفات برجسته و نقص ها را کمال می بیند و گاه یک عمر در این خطأ و اشتباه

بزر باقی می‌ماند و با همان حال از دنیا می‌رود.
به گفتهٔ مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه، عجب و خودپسندی همانند شراب است؛ هر دو انسان را مست می‌کند و انسان مست همچون دیوانگان است که باید از او فرار کرد.

در قرآن مجید و روایات اسلامی، در نکوهش عجب و خودپسندی نکته‌های فراوانی آمده است از جمله در آیه ۸ سورهٔ فاطر می‌خوانیم: «**أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضْلِلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذَهَّبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ**»؛ آنیا کسی که زشتی عملش (بر اثر عجب و خودپسندی و هوای نفس) برای او آراسته شده و آن رازیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقع را می‌یابد)! خداوند هر کس را بخواهد (و سزاوار باشد) گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) هدایت می‌کند پس جانت به سبب تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهند داناست».

در سخنان امیر مؤمنان علیه السلام تعبیرات عجیبی دربارهٔ عجب و خودپسندی دیده می‌شود؛ در یک جا می‌فرماید: «الْعَجْبُ آفَةُ الشَّرَفِ؛ خودپسندی آفت شرف انسان است»^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «آفَةُ اللُّبِّ الْعَجْبُ؛ آفت عقل، عجب است»^۲. و باز می‌فرماید: «الْعَجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ؛ عجب عقل انسان را فاسد می‌کند»^۳ و در جای دیگر: «ثَمَرَةُ الْعَجْبِ الْبَغْضَاءُ؛ نتیجهٔ خودپسندی آن است که مردم دشمن انسان می‌شوند»^۴. و بالاخره می‌فرماید: «الْعَجْبُ رَأْسُ الْحِمَافَةِ؛ خودپسندی سرآغاز حماقت است»^۵.

۱. غررالحكم، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۳.

۲. همان مدرک، ص ۶۵، ح ۸۴۸.

۳. همان مدرک، ح ۸۴۶.

۴. همان مدرک، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۶.

۵. همان مدرک، ح ۷۰۹۶.

آن‌گاه امام علیؑ در ادامه سخن به دومین توصیه خود پرداخته می‌فرماید: «پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش»؛ (فَاسْعِ فِي كُدْحَكَ). این چیزی است که در بسیاری از روایات اسلامی بر آن تأکید شده تا آنجا که در حدیث معروف نبوی می‌خوانیم: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ؛ كَسِيْ كَه سربار مردم باشد ملعون و رانده شده دربار خدادست».^۱

اگر همه مسلمانان به ویژه جوانان به این دستور عمل کنند که هیچ کسی جز افراد از کار افتاده محتاج دیگران نباشند، به یقین جامعه اسلامی به پیشرفت‌های مهمی نایل می‌شود حتی کشورهای اسلامی نیز نباید سربار کشورهای غیر مسلمان باشند که نتیجه‌ای جز ذلت به بار نمی‌آورد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، این جمله را طور دیگری تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند منظور این است که در راه انفاق، تلاش و کوشش کن و واژه «کدح» را به معنای آنچه را که انسان برای آن زحمت کشیده تفسیر کرده‌اند که در این صورت این فقره مقدمه‌ای برای بیان جمله بعد خواهد بود؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

آن‌گاه امام علیؑ به بیان توصیه سوم پرداخته می‌فرماید: «(از آنچه به دست می‌آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش»؛ (وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ). اشاره به اینکه آنها که از افزوده‌های اموال خویش انفاق نمی‌کنند و سعی در اندوختن آن دارند، بیچارگانی هستند که تلاش خود را صرف در نگهداری اموال برای وارثان می‌کنند و در قیامت، حسابش بر آنها و در دنیا لذتش برای دیگران است؛ همان وارثانی که گاه کمترین اعتنایی به مورث خود ندارند و عمل خیری برای او انجام نمی‌دهند، بلکه گاه از او نکوهش می‌کنند که آنچه برایشان به ارث گذاشته کافی نیست. حتی اگر وارثان افراد نیکی باشند و از آن در طریق طاعت

۱. کافی، ج ۵، ص ۷۲، ح ۷۲.

خدا استفاده کنند باز هم مایه حسرت آنهاست، چرا که زحمتش را آنها کشیدند و ثوابش را دیگران بردند، همان‌گونه که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «﴿كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾»^۱ خداوند این چنین اعمال آنها را به صورتی حسرت آور به آنان نشان می‌دهد^۲؛

می‌فرماید: «قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ لَا يُفْقِهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بِخَلَاثَمْ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنْ كَانَ عَمِيلًا بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَهُ فِي مِيزَانِ غَيْرِهِ فَرَآهُ حَسَرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمِيلًا بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ قَوَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِيلًا بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ منظور از این آیه کسی است که مال فراوانی از خود به یادگار می‌گذارد که بر اثر بخل، در راه خدا اتفاق نمی‌کند. سپس می‌میرد و آن را برای دیگری می‌گذارد که در طریق اطاعت خداوند یا معصیت او هزینه می‌کند که اگر در راه طاعت خدا عمل کرده، آن شخص مال خود را در ترازوی عمل دیگری می‌بیند و مایه حسرت او می‌شود در حالی که زحمت مال را او کشیده بود و اگر با آن معصیت خدا کند آن شخص به وسیله مالش کمک به معصیت به خداوند متعال کرده است (و باز هم مایه حسرت اوست)». ^۲

سرانجام در چهارمین توصیه می‌فرماید: «هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافته (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش»؛ (وَإِذَا أَنْتَ هُدِيَتْ لِقَضِيَّكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرِبِّكَ).

شاره به اینکه همه نعمت‌های الهی در خور شکر است و چه نعمتی از این بزر ترکه انسان، راه هدایت را به لطف پروردگار پیدا کند با اینکه گروه‌های زیادی در بیراهه‌ها سرگردان می‌شوند و شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است. شکر هدایت، خضوع در پیشگاه پروردگار و اطاعت اوامر و نواهی اوست.

۱. بقره، آیه ۱۶۷.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۲، ح ۷.

بخش هفدهم

وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةً بَعِيدَةً، وَمَشَقَّةً شَدِيدَةً، وَأَنَّهُ لَا غَنَىٰ بِكِ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ، وَقَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خَفْفَةِ الظَّهَرِ، فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَىٰ ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونُ ثَقْلُ ذَلِكَ وَبِالَاٰ عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُوَافِيكَ بِهِ عَدَا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَغْتَنِمُهُ وَحَمْلُهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثُرُ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَأَغْتَنِمُ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالٍ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

ترجمه

(فرزنندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری. در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد بررسی) بنابراین بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و و بال تو خواهد بود.

هرگاه در زمانی که قدرت داری نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو برش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو باز پس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر، این زاد و توشه را بر دوش او بگذار، زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی برآیی و پیدایش نکنی. (همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار!

شرح و تفسیر

زاد و توشہ آخرت را با دیگران بفرست!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه به طولانی بودن سفر آخرت و نیاز شدید به تهیءه زاد و توشہ برای این سفر از طاعات و کارهای خیر به ویژه انفاق در راه خدا اشاره کرده است.

نخست می‌فرماید: «(فرزنندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةً بَعِيدَةً، وَمَشْقَةً شَدِيدَةً).

پیمودن راههای دنیا، هرچند طولانی و مشقت بار باشد در برابر راه آخرت سهل و آسان است. راه آخرت بسیار پر پیچ و خم و از گردندهای صعب العبور فضایل اخلاقی و مبارزه با هواهای نفسانی می‌گذرد و گاه پیمودن یکی از آنها سال‌ها وقت می‌طلبد.

امام علیه السلام بعد از این هشدار، لزوم تهیءه زاد و توشہ برای این سفر را گوشزد می‌کند و می‌فرماید: «در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشہ کافی که تو را به مقصد برساند بی‌نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی)»؛ (وَأَنْهُ لَا غَنَىٰ بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ^۱، وَقَدْرِ بَلَاغَكَ^۲ مِنَ الزَّادِ، مَعَ حِفْظَةِ الظَّهَرِ).

اساس این زاد و توشہ همان است که در قرآن مجید آمده است، آنجا که می‌فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ حَيْزَ الرِّزَادِ التَّقْوَىٰ»؛ و زاد و توشہ تهیه کنید، و بهترین زاد و توشہ تقوا و پرهیزکاری است.^۳.

۱. «ارتیاد» از ریشه «رود» بر وزن «قوم» در اصل به معنای رفت و آمد کردن توأم با مدارا و ملایمت در طلب چیزی است و در مشتقات آن، گاه روی جنبه طلب تکیه می‌شود و گاه روی جنبه رفق و مدارا و از اراده نیز از همین ریشه گرفته شده است.

۲. «بلاغ» به معنای چیزی است که انسان را به مقصد برساند.

۳. بقره، آیه ۱۹۷.

تعییر به «**حُسْنِ الْأَرْتِياد**» با توجه به اینکه ارتیاد به معنای طلب کردن است، مفهومش حسن طلب یا به عبارت دیگر تدبیر و مدیریت صحیح (در طریقه تهیه زاد و توشه برای سفر آخرت) است.

تعییر به «**خِفَةُ الظَّهَرِ؛ سِبْكٌ بُودَنْ پِشت**» اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده می‌فرماید: «**وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ**»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را برابر دوش می‌کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود^۱. امام علی^{علیه السلام} به فرزندش می‌گوید که هرگز مانند آنان نباشد و تا می‌تواند پشت خود را از این بار سبک گرداند.

پیش از این نیز در خطبه بیست و یکم، این عبارت بسیار کوتاه و پر معنا را داشتیم: «**تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا**؛ سبکبار باشید تا به قافله برسید» در زمان‌های گذشته که قافله‌ها به راه می‌افتدند و به گردندهای صعب العبور می‌رسیدند گران‌باران و امی‌ماندند و چون قافله نمی‌توانست به جهت آنها توقف کند، به مسیر خود ادامه می‌داد و آنها تنها در بیابان می‌ماندند و طعمه خوبی برای دزدان و گرگان بیابان بودند.

امام علی^{علیه السلام} پس از این مقدمه کوتاه و پر معنا مسائل مالی و انفاق فی سبیل الله را که از مهم‌ترین زاد و توشه‌های قیامت است عنوان می‌کند و می‌فرماید: «بنابراین پیش از حدِ توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود»؛ (**فَلَا تَحْمِلْنَّ عَلَى ظَهِيرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقلُ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ**).

اشاره به اینکه آنقدر ذخیره کن که برای نیاز تو کافی باشد و بتوانی فردای قیامت پاسخگوی آن باشی و گرنه همچون بار سنگینی بر دوش تو خواهد بود؛ باری که از آن استفاده نمی‌کنی و فقط رنج آن را می‌کشی.

سپس امام علیه السلام با تعبیر جالبی دعوت به اتفاق فی سبیل الله می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه در زمانی که قدرت داری، نیازمندی را یافته که می‌تواند زاد و توشهه تو را برای روز رستاخیز تو دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می‌شود به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر این زاد و توشهه را برو دوش او بگذار»؛ (وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَيْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَفِّيكِ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمَّلْهُ إِيَاهُ، وَأَكْثِرُ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ).

آن‌گاه می‌افزاید: «زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی برآیی و پیدایش نکنی»؛ (فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ^۱).

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت‌نامه برای تشویق به اتفاق در راه خدا از تعبیر دیگری استفاده کرده می‌فرماید: «(و همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی‌نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار»؛ (وَاغْتَنِمْ مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالٍ غَنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءً لَكَ فِي يَوْمٍ عُسْرَتَكَ).

حاصل اینکه انسان عاقل و هوشیار باید از وجود دو کس بهره گیرد: کسی که داوطلبانه و رایگان بار سنگین توشهه انسان را بر دوش می‌گیرد و با شادی و خوشحالی آن را به مقصد می‌رساند و دیگر کسی که در هنگام بی‌نیازی انسان به مال، بخشی از اموال او را وام می‌گیرد و در آن زمان که شدیداً به آن نیازمند است بازپس می‌دهد. آری چنین است حال کسانی که در راه خدا اتفاق می‌کند و

۱. در مورد اینکه ضمیر «تَطْلُبُهُ» و جمله «فَلَا تَجِدُهُ» به چه چیز برمی‌گردد، میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. احتمال اول این است که به شخص فقیر نیازمند بازگردد که اتفاق هارا گویا بر دوش حمل می‌کند و در قیامت تحويل صاحبیش می‌دهد. احتمال دیگر اینکه به خود مال برگردد؛ یعنی ممکن است زمانی فرا رسید که بخواهی مالی در راه خدا اتفاق کنی و نداشته باشی؛ ولی تفسیر اول همان گونه که در متن آمد ترجیح دارد و جمله «وَاغْتَنِمْ» شاهد خوبی برای آن است.

تعییری جالب‌تر و زیباتر از این پیدا نمی‌شود.

تعییر دوم برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَصْعَافًا كَثِيرَةً»؛ کیست که به خدا قرض نیکویی دهد، (و بدون منت، انفاق کند)، تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند؟^۱. البته آیه مسئله وام دادن را با نکته اضافه‌ای بیان می‌دارد و آن اینکه خداوند وامی را که از بندگانش می‌گیرد دو چندان یا چند برابر به آنها باز پس می‌دهد.

تعییر اول را هم احتمالاً بتوان از آیات شریفه سورة بلد استنباط کرد آنجا که می‌فرماید: «فَلَا افْتَحْمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ...».^۲

شایان توجه است که مرحوم صدق در کتاب علل الشرایع روایت جالبی مناسب با وصیت‌نامه بالا نقل می‌کند که سفیان بن عینه می‌گوید: زُھری (یکی از تابعین معروف) در شبی سرد و بارانی علی بن الحسین علیہ السلام را دید که آرد بر دوش خود حمل می‌کند عرض کرد: یا بن رسول الله این چیست؟ فرمود: «أَرِيدُ سَفَرًا أَعِدُّ لَهُ زَادًا أَحْمِلُهُ إِلَى مَوْضِعِ حَرِيزٍ؛ سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را به جای مطمئنی نقل می‌کنم» زُھری گفت: غلام من در خدمت شماست آن را برای شما حمل می‌کند. امام علیہ السلام قبول نکرد، زُھری گفت: من خودم آن را بر دوش حمل می‌کنم تو والا مقام‌تر از آنی که بخواهی چنین باری را بر دوش حمل کنی. امام علیہ السلام فرمود: «لَكِنِّي لَا أَرْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يُنْجِينِي فِي سَفَرِي وَيُحِسِّنُ وُرُودِي عَلَى مَا أَرِدُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لَمَّا مَضَيَّتْ لِحَاجَتِكَ وَتَرَكْتِي؛ لکن من خودم را والاتر از آن نمی‌دانم که آنچه مرا در سفرم نجات می‌بخشد و ورودم را بر آنچه می‌خواهم نیکو می‌سازد بر دوش حمل کنم. تو را به خدا سوگند می‌دهم به دنبال

۱. بقره، آیه ۲۴۵

۲. بلد، آیه ۱۱-۱۴

کار خود بروی و مرا به حال خود رها سازی».

زُهری به دنبال کار خود رفت بعد از چند روز امام علیه السلام را دید، عرض کرد: اثری از سفری که فرمودید نمی‌بینم، امام علیه السلام فرمود: «بَلَى يَا زُهْرِي لَيْسَ مَا ظَنَّتْ وَلَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَلَهُ كُنْتُ أَسْتَعِدُ إِنَّمَا الْأِسْتَعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجَنُّبُ الْحَرَامِ وَبَذْلُ النَّدَى وَالْخَيْرِ؛ آن سفری که تو گمان کردی نیست منظورم سفر آخرت است و من برای آن آماده می‌شوم و آماده شدن برای این سفر با پرهیز از حرام و انفاق در راههای خیر حاصل می‌شود». ^۱

بخش هجدهم

وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَثُودًا، الْمُخْفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُتُّقْلِ،
وَالْمُبْطِلُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ
أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوَطْئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيْسَ
بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ»، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

ترجمه

(فرزنندم!) بدان پیش روی تو گردنۀ صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است، و کندروان وضعشان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنۀ به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ، بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسائل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مر راهی برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته).

شرح و تفسیر

امروز بار خود را سبک کن!

امام علیهم السلام در این قسمت از وصیت‌نامه نورانی خود بار دیگر به مسئله سفر طولانی و پرخوف و خطر قیامت باز می‌گردد و مسیر راه را به دقت روشن ساخته و وسیله نجات را یادآوری می‌کند.

نحوست می‌فرماید: «(فرزنندم!) بدان پیش روی تو گردنۀ صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است و کندروان

وضعیان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَئُودًا ، الْمُخْفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُتَشَقِّلِ ، وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ). منظور از این گردنۀ صعب العبور یا مر و سکرات آن است یا عالم بزرخ و یا پل صراط (و یا همه اینها).

بدیهی است برای عبور سالم از گردنۀ های صعب العبور باید باز خود را سبک کرد و به سرعت گذشت، زیرا در این گونه گردنۀ ها ممکن است راهزنان و یا حیوانات درنده نیز وجود داشته باشند.

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می فرماید: «فَلَا افْتَحْ عَقَبَةَ * مَا أَدْرَاكَ مَا عَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةُ * أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ...»؛ ولی او از آن گردنۀ مهم نگذشت، و توچه می دانی که آن گردنۀ چیست؟ آزاد کردن برده‌ای، یا غذا دادن در روز گرسنگی». ^۴

برخی از مفسران در شرح این آیات، عقبه را به معنای هوای نفس و بعضی دیگر به گردنۀ های صعب العبور روز قیامت تفسیر کرده‌اند که کلام حضرت متناسب با همین تفسیر دوم است.

آنگاه در ادامه سخن می فرماید: «و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنۀ به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ»؛ (وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةٌ إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ).

سپس می افزاید: «بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسائل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مر راهی

۱. «کئود» به معنای پر مشقت و صعب العبور است، از ریشه «کند» بر وزن «عهد» به معنای شدت و سختی گرفته شده است.

۲. «مخف» به معنای سبک بال از ریشه «خف» بر وزن «صف» به معنای سبک شده گرفته شده است.

۳. «مشغل» یعنی سنگین بار از ریشه «ثقل» است.

۴. بد، آیه ۱۱-۱۴.

برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته)؛^۱ (فَإِذْ تَدْعُ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوَطَّيَ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيَسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ» وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرِفٌ).^۲

شایان توجه است که جمله «لَيَسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ» نخستین بار در کلام پیامبر اکرم ﷺ آمده است آنجاکه می فرماید: (لَيَسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثُرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِيمِ الْلَّذَّاتِ وَمُنْغَصِ الشَّهَوَاتِ؛ بعد از مر راهی برای عذرخواهی و جلب رضایت پروردگار نیست، بنابراین بسیار به یاد چیزی باشید که لذات را در هم می کوبد و شهوت را بر هم می زند).^۳

جمله «وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرِفٌ؛ راه بازگشتی وجود ندارد»، حقیقت و واقعیت واضحی است که در آیات قرآن و روایات به طور گسترده به آن اشاره شده است. قرآن مجید می فرماید: «(هَتُّنِي إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبُّ ارْجِعُونِ * لَعَلَّى أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...)؛ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مر یکی از آنها فرا رسد، می گوید «پروردگار! مرا بازگردانید؛ * شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم» (ولی به او می گویند): چنین نیست!.^۴

در خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه درباره مردگان آمده است: «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انتِقاً لَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيادًا؛ نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند».

۱. ازْتَدَ به معنای انتخاب کن از ریشه «ارتیاد» است که در بخش قبل تفسیر شد.

۲. «مُسْتَعْتَبٌ» مصدر میمی است و به معنای عذر خواهی و رضایت طلبیدن است از ریشه «عتب» بر وزن «عطف» گرفته شده که معانی متعددی دارد و یکی از معانی آن رضا و خشنودی است و کسی که عذرخواهی می کند در واقع رضایت طرف را می طبلد لذا این واژه به معنای عذرخواهی به کار رفته است.

۳. «مُنْصَرِفٌ» نیز مصدر میمی به معنای بازگشت است.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶.

۵. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰. در آیات ۲۸ سوره انعام و ۳۷ سوره فاطر نیز به همین معنا اشاره شده است.

آری منزلگاه‌های این عالم قابل بازگشت نیست، همان‌گونه که فرزند ناقص هرگز به رحم مادر برای تکامل بیشتر باز نمی‌گردد و میوه‌ای که از درخت جدا شد به شاخه بر نمی‌گردد، کسانی که از این دنیا به عالم برزخ می‌روند نیز امکان بازگشت به دنیا را ندارند. برزخیان نیز هنگامی که به قیامت منتقل شوند هرگز نمی‌توانند به عالم برزخ بازگردند و این هشداری است به همهٔ ما که بدانیم ممکن است در یک لحظه همهٔ چیز تمام شود، درهای تویه بسته شود و راه تحصیل زاد و توشه مسدود گردد و با یک دنیا حسرت، چشم از جهان بپوشیم.

* * *

بخش نوزدهم

وَاعْلَمُ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ حَزَانِينُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ،
تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ، وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ، وَلَمْ
يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مِنْ يَحْجُبَكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْحِنْ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ، وَلَمْ
يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ، وَلَمْ يُعِيرْكَ بِالْإِنَابَةِ، وَلَمْ
يَفْضُحْكَ حَيْثُ الْفَضْيَحَةُ بِكَ أَوْلَى، وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَلَمْ
يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَلَمْ يُؤْسِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذَّنبِ
حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا، وَفَتَحَ لَكَ بَابَ
الْمَتَابِ، وَبَابَ الْإِسْتِعْتَابِ،

فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ،
وَأَبْثَثْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَتَهُ
عَلَى أُمُورِكَ، وَسَأَلْتَهُ مِنْ حَزَانِينِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ
زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، سَعَةِ الْأَرْزَاقِ. ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدِيكَ مَفَاتِيحَ
حَزَانِينِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسَالِتِهِ، فَمَتَّى شِنْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ
نِعْمَتِهِ، وَاسْتَمْطَرْتَ شَآبِيبَ رَحْمَتِهِ، فَلَا يُقْنَطُنَكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطَيَّةَ
عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ، وَرُبَّمَا أَخْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةَ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ،
وَأَجْرَلَ لِعَطَاءِ الْأَمْلِ. وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ
عَاجِلًا أَوْ آجِلًا، أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرَبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكُ
دِينِكَ لَوْ أُوتِيتَهُ، فَلَتَكُنْ مَسَالِتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛
فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ.

ترجمه

(فرزندم!) بدان آن کس که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند. خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفیعی پناه بری و خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است).

در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته) هرگز تو را به سبب توبه و انباه سرزنش نمی‌کند (آن‌گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می‌دهند) و حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تورارسوانساخته (آن‌گونه که تنگ‌نظران بی‌گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطاكاران می‌کنند) و در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن‌گونه که معمول افراد کوتاه‌فکر است) و در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است).

هیچ‌گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنے قرار داده (واز آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسنات را ده برابر حساب می‌کند و در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته به گونه‌ای که هر زمان او را نداکنی ندای تو را می‌شنود و هرگاه با او نجوا نمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را به سویش می‌بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی، غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی، و در کارهایت از او استعانت می‌جویی، می‌توانی از

خزایین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست
مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی.

سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است؛ گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند و گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو نمی‌دهد در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند.

گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (و خداوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد) بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و ویال و بدیش از تو برود (و بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند!

شرح و تفسیر درهای توبه و دعا به روی توگشوده است

امام علیهم السلام در این بخش از وصیت‌نامه پر نورش به چند موضوع مهم اشاره می‌فرماید: نخست به سراغ مسئله دعا می‌رود که بسیار سرنوشت‌ساز و پر اهمیّت است می‌فرماید: ((فرزندم) بدان آن کس که گنجهای آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده

است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي يَبْدِئُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ اللَّهَ فِي الدُّعَاءِ، وَتَكَفَّلَ اللَّهُ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْأَلَ اللَّهُ لِيُعْطِيَكَ، تَسْتَرِ حِمَةً لِيُرِحَّمَكَ).

در این چند جمله، امام علیه السلام برای تشویق به دعا کردن به نکاتی اشاره فرموده است: نخست می‌گوید: از کسی تقاضا می‌کنی که همه چیز در اختیار اوست زمین و آسمان و موهب و نعمت‌ها و روزی‌ها و در یک جمله تمام گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین، بنابراین درخواست از او به یقین به اجابت بسیار نزدیک است.

در جمله دوم می‌فرماید: به تو اجازه داده و در واقع دعوت کرده تا به درگاهش روی و دعا کنی و این نهایت لطف و مرحمت است که کسی نیاز مندان را به سوی خود فرا خواند و بگوید: بیایید و درخواست کنید. اشاره به آیاتی همچون «قُلْ مَا يَعْبُدُوْ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۱ و مانند آن دارد.

در جمله سوم می‌فرماید: او تضمین کرده که دعای شما را مستجاب کند که اشاره به آیاتی مانند «اَذْعُونَى اَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۲ و امثال آن است.

در جمله چهارم مطلب را از اذن و اجازه فراتر می‌برد و می‌گوید: به شما امر کرده است که از او درخواست کنید و طلب رحمت نمایید تا خواسته شما را عطا کند و این به آیاتی نظیر: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» اشاره دارد.^۳

در جمله پنجم می‌فرماید: «خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفیعی پناه بری»؛ (وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْحِنْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ).

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. نساء، آیه ۳۲.

اشاره به اینکه اساس اسلام بر این است که انسان‌ها می‌توانند رابطه مستقیم با پروردگار خود پیدا کنند، همان‌گونه که همه روزه در نمازهای خود از آغاز تا پایان، مخصوصاً در سوره حمد، با پروردگارشان خطاب مستقیم دارند به گونه‌ای که هیچ واسطه‌ای میان آنها و او نیست. این افتخار بزرگی است برای اسلام و مسلمانان که اسلام راه ارتباط مستقیم با خدا را برهمه گشوده و جای جای قرآن مجید، شاهد و گواه بر آن است بهویژه آیاتی که خداوندر را با تعبیر «رَبُّنَا» یاد می‌کند. برخلاف بعضی از مذاهب باطله که پیر و مرشد و شیخ خود را واسطه می‌دانند و گاه ارتباط مستقیم با خدا را روانمی‌پندارند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مسأله شفاعت در اسلام - شفاعت پیامبر ﷺ، امام معصوم علیه السلام و حتی فرشتگان و مؤمنان صالح العمل - وارد شده است و آیات فراوان و روایات بسیار دلالت بر شفاعت شفیعان در دنیا و آخرت می‌کند، آیا شفاعت با برقراری ارتباط مستقیم منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود:

اولاً: دلیلی بر نفی ارتباط مستقیم نیست، بلکه ارتباط مستقیم با خدا در جای خود محفوظ است و مسلمانان شب و روز از آن استفاده می‌کنند و شفاعت هم در جای خود ثابت است و به تعبیر دیگر هر دو در کنار هم قرار دارند و دو راه به سوی رحمت خداوندند.

ثانیاً: در آیات قرآن مکرر به این نکته اشاره شده که شفاعت نیز به اذن خدا است، بنابراین کسی که دست به دامان پیغمبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام برای شفاعت می‌زند باید در کنار آن از خدا بخواهد که اذن شفاعت به آنها بدهد، پس مکمل آن نیز ارتباط مستقیم با خداست.

به بیان دیگر من حوایج خویش را مستقیماً از خدا می‌خواهم ولی گاه حاجت به قدری مهم و پیچیده است یا من آنقدر آلوده و گنه کارم که احساس می‌کنم به

نهایی توفیق رسیدن به خواسته خود را ندارم. در اینجاست که دست به دامان شخص بزر و آبرومندی می‌شوم که به اذن الله در پیشگاه خدا برای من شفاعت کند؛ مثلاً برادران یوسف بعد از آن همه جنایت درباره برادر خود احساس کردند گناهشان به قدری عظیم است که نمی‌توانند مستقیماً عفو خود را بخواهند، لذا دست به دامن پدر شدند و گفتند: «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَا كُنَّا حَاطِئِينَ».^۱

سپس امام علیه السلام بعد از مسأله دعا به مسأله توبه می‌پردازد و با تعبیراتی بسیار گویا و پرمعنا لطف الهی را به گنه کاران توبه کار شرح می‌دهد و در هشت جمله بر آن تأکید می‌ورزد.

۱. «خداوند در صورتی که مرتكب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است)؛ (وَلَمْ يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ).
۲. «در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته)؛ (وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ).
۳. «هرگز تو را به سبب توبه و انبه سرزنش نمی‌کند (آن‌گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می‌دهند)؛ (وَلَمْ يُعَيِّزْكَ بِالإِنَاتَابَةِ).
۴. «حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن‌گونه که تنگ نظران بی‌گذشت فوراً اقدام به رسوا سازی و افشاگری درباره خطا کاران می‌کند)؛ (وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحةُ بِكَ أَوْلَى).
۵. «در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن‌گونه که معمول افراد کوتاه‌نظر است)؛ (وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَاتَابَةِ).
۶. «در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است)؛ (وَلَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ).

۱. یوسف، آیه ۹۷.

۲. لَمْ يُنَاقِشْكَ از ریشه «مناقشه» به معنای دقت و سختگیری در حساب است و به همین جهت به مناظره و مباحثه دقیق، مناقشه گفته می‌شود.

۷. «هیچ‌گاه تو را از رحمتش مایوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسن‌هه قرار داده (واز آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسن‌هه را ده برابر حساب می‌کند»؛ (وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ^۱ عَنِ الدَّنْبِ حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا).

۸. «در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته»؛ (وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَبَابَ الِاسْتِغْتَابِ^۲).

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات مختلف قرآن است که توبه و آثار توبه و الطاف و عنایات الهی را در زمینه آن بازگو می‌کند.

در یک جا می‌فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ و ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید^۳.

در جای دیگر در مورد قبولی توبه می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبُلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد^۴.

در مورد عدم تعجیل عقوبت می‌فرماید: «وَرَبُّكَ الْعَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُواخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابُ»؛ و پروردگارت آمرزنده و دارای رحمت است؛ اگر می‌خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند عذاب را هر چه زودتر برای آنها می‌فرستاد^۵.

۱. «نُزُوع» به معنای جدا شدن از چیزی است، از این رو به حالت انسان در لحظات نزدیک به مرگ حالت «نزع» گفته می‌شود، زیرا لحظه جدایی روح از جسم است.

۲. «الاستغتاب» در بخش هجدهم از همین وصیت‌نامه تفسیر شد.

۳. نور، آیهٔ ۳۱

۴. سوری، آیهٔ ۲۵

۵. کهف، آیهٔ ۵۸

درباره عدم یأس از رحمت با عبارتی مملو از لطف و محبت به پیامبر ش می‌گوید: «**فَقُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**»؛ بگوای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.^۱

در مورد تبدیل سیئات به حسنات می‌فرماید: «**إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُؤْتِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**»؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند.^۲

درباره ثبت سیئات به اندازه خودش و ثبت خوبی‌ها به ده برابر می‌فرماید: «**مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**»؛ هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد.^۳

به یقین توبه اولین گام برای پیمودن راه حق است و به همین دلیل، سالکان مسیر الى الله آن را منزلگاه اول می‌شمنند و اگر در فرمایش امام علیه السلام به دنبال دعا ذکر شده برای آن است که توبه نیز نوعی دعاست؛ دعا، تقاضای عفو و رحمت خداست و تا این گام برداشته نشود و روح و دل از غبار گناه شستشو نگردد و حجاب معصیت از برابر چشم دل کنار نرود، پیمودن این راه مشکل یا غیر ممکن است.

در دعاها و روایات موصومین علیه السلام نیز اشارات زیاد و تعبیرات لطیفی در این باره دیده می‌شود؛ از جمله در مناجات تائیین (نخستین مناجات از مناجات‌های

۱. زمر، آیه ۵۳.

۲. فرقان، آیه ۷۰.

۳. انعام، آیه ۱۶۰.

پانزده کانه حضرت سیدالساجدین علیه السلام می‌خوانیم: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَّأْتَنَا
لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَيَّتُهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَمَا عُذْرُ مَنْ
أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتَحِهِ؛ معبود من تو همان هستی که دری به سوی عفو و
رحمت خودت به روی بندگانت گشوده‌ای و نام آن را توبه نهاده‌ای (سپس اذن
عام دادی) و گفتی: همگی توبه کنید و به سوی خدا بازگردید توبه‌ای خالص از
هرگونه ناخالصی‌ها پس کسانی که از ورود بر این باب رحمت غافل می‌شوند
چه عذری دارند».

آری امام علیه السلام به عنوان راهنمایی آگاه و پر تجربه، دست فرزند جوانش را
گرفته و از منزلگاه‌های این مسیر یکی پس از دیگری عبور می‌دهد تا به جوار
قرب الهی واصل گردد.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن فرزندش را به مناجات و راز و نیاز با
خداؤند و تقاضای حاجت از او دعوت می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه او را نداکنی
ندای تو را می‌شنود و هر زمان با او نجوا نمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را
به سویش می‌بری و آن چنان که هستی، در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی و غم
و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از
او می‌خواهی و در کارهایت از او استعانت می‌جویی»؛ (فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاءكَ،
وَإِذَا تَاجَيْتَهُ عِلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَأَبْشَتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَوْتَ
إِلَيْهِ هُمُومَكَ، وَاسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَتَهُ عَلَىٰ أُمُورِكَ).

امام علیه السلام در این قسمت از کلام خود راه مناجات با خدا را به فرزندش
می‌آموزد و می‌فرماید: حاجت را از او بخواه و سفره دلت را برای او بگشا و غم

۱. «اضیت» از ریشه «اضاء» و «اضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است؛ گویی در فضای او وارد شده است.

۲. «ابشته» از ریشه «بَثّ» به معنای پراکنده ساختن گرفته شده و اینجا به معنای افشا کردن و ظاهر نمودن است.

و اندوه‌های خود را به او بازگو کن و برطرف کردن درد و رنج‌هایت را از او بطلب و در تمام کارها از او یاری بخواه. این پنج نکته محورهای مناجات بندگان با خداست که در عبارات کوتاه فوق به آن اشاره شده است.

آن‌گاه امام علیه السلام چگونگی درخواست از خداوند و نعمت‌های مهمی را که باید از درگاهش طلب کرد، بر می‌شمرد و می‌فرماید: «می‌توانی از خزاين رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست؛ مانند فزوئی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی»؛ (وَسَأْلُهُ مِنْ حَرَائِنَ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ).

امام علیه السلام در اینجا پس از آنکه می‌فرماید خداوند موهابی در خزانه رحمتش دارد که در اختیار هیچ کس جز او نیست، به سه موهبت اشاره می‌کند:

۱. عمر طولانی که انسان بتواند در آن خودسازی بیشتر کند و حسنات افزون تری فراهم سازد.

۲. سلامتی و تندرستی که بدون آن زیادی عمر جز درد و رنج و گاه دوری از خدا شمره‌ای نخواهد داشت.

۳. روزی فراوان، زیرا انسان بدون امکانات مالی قادر بر انجام بسیاری از حسنات نیست؛ حسناتی مانند صلة رحم، کفالت ایتمام، کمک به نیازمندان، ساختن بناهای خیر، نشر علوم اسلام و اهل بیت و ضیافت افراد بالایمان.

البته این در صورتی است که ارزاق را تنها به معنای ارزاق مادی تفسیر کنیم؛ اما اگر معنای رزق به معنای وسیع کلمه گرفته شود که شامل علوم و دانش‌ها، قدرت و نفوذ اجتماعی و نیروی جسمانی و مانند آن شود، مطلب روشن تر می‌گردد.

بی‌شک طولانی شدن عمر و صحت بدن و وسعت روزی در مواردی به تلاش و کوشش خود انسان ارتباط دارد که امور بهداشتی را رعایت کند و از

عوامل زیان‌بار بپرهیزد و برای به دست آوردن روزی تلاش و کوشش بیشتر نماید. ولی به طور کلی و کامل، تنها بسته به مشیت الهی است و عواملی که او می‌داند و مقرر می‌دارد و از چشم ما پوشیده و پنهان است و به تعبیری که امام علی^{علیه السلام} فرموده: از خزاین رحمت الهی است که جز او کسی قادر بر آن نیست.

قرآن مجید نیز به این موضوع در مورد درخواست‌های حضرت ابراهیم علی^{علیه السلام} اشاره کرده و از قول او می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِنِي * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي يَسْقِنِي * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِنِي * وَالَّذِي يُمْيِتُنِي ثُمَّ يُحْيِنِي»؛ همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنماییم می‌کند، و کسی که مرا عذاب می‌دهد و سیراب می‌نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.^۱

روشن است که مواهب الهی منحصر به زیادی عمر و صحت بدن و وسعت روزی نیست؛ ولی بی‌شک ارکان اصلی را این سه چیز تشکیل می‌دهد، زیرا عمدۀ کارهای خیر در پرتو این سه امر انجام می‌گیرد.

امام علی^{علیه السلام} در بیان کلیدهای این خزاین رحمت، چنین می‌فرماید: «سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است»؛ (ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذْنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسَالِّتِهِ).

از این تعبیر روشن می‌شود که دعا و مسئلت از پیشگاه خداوند، اثر عمیقی در نیل به خواسته‌ها و بهره‌مندی از خزاین بی‌پایان پروردگار دارد و نقش دعا را بیش از پیش روشن می‌سازد.

البته دعا با شرایطش، از جمله این که انسان آنچه در توان دارد به کار گیرد و برای آنچه از توان او خارج است به دعا متول گردد.

سپس نتیجه می‌گیرد: «پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری»؛ (فَمَتَّعْ
شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ، وَاسْتَمْطَرْتَ شَآبِيبَ رَحْمَتِهِ).

روشن است که خزاین پروردگار همان مجموعه نعمت‌های مادی و معنوی اوست و کلید درهای این خزاین دعاست. در بیان دیگری، امام علیه السلام نعمت‌های خدا را به باران رحمت و حیات‌بخش تشبیه می‌کند که با دعا انسان می‌تواند آن را از آسمان لطف خداوند بر زمین وجود خویش فرود آورد.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ الْجَاهِ وَمَقَالَيْدُ الْفَلَاحِ وَخَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيٍّ وَقَلْبِ تَقِيٍّ؛ دُعَاهَا كَلِيدَهَايِي
پیروزی و وسیله‌گشودن قفل‌های رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینه پاک و قلب با تقوا برخیزد». ۲

در اینجا سؤال مهم و معروفی است که امام علیه السلام بلا فاصله به پاسخ آن می‌پردازد و آن اینکه چرا بسیاری از دعاها می‌اجابت نمی‌رسد یا اجابت آن مدت‌های طولانی به تأخیر می‌افتد؛ اگر دعا کلید درهای رحمت خداست چرا این کلید همیشه در را نمی‌گشاید یا دیر می‌گشاید؟ در حالی که آیاتی که دعا را کلید اجابت می‌شمرد از شمول اطلاق بهره‌مند است؛ در یک جا می‌فرماید: «إِذْ عُنِيْتَ أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم ۳ در جای دیگر می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِيْ عَنِيْ فَإِنِيْ قَرِيبُ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم». ۴

۱. (شَآبِيب) جمع «شَبَابَ» بوزن «بِهْلُول» به معنای رگبار و بارش تند است و گاه به معنای هرگونه شدت می‌آید.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۲.

۳. غافر، آیه ۶۰.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.

امام علیہ السلام در پاسخ این سؤال به چهار نکته اشاره می‌کند: نخست اینکه گاه می‌شود که نیت دعا کننده آلوده است و از قلب پاک و شستشو یافته از گناه سرنزد است؛ می‌فرماید: «و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است»؛ (فَإِنَّمَا يُعَذِّبُ اللَّهُ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ).

در حدیث بالا که از کتاب کافی نقل شد نیز خواندیم که دعایی به اجابت می‌رسد که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برخیزد، بنابراین اگر بخشی از دعا به اجابت رسد و بخشی نرسد معلول آلودگی نیت بوده است و روایاتی که می‌گوید یکی از شرایط استجابت دعا توبه از گناه است نیز به همین معنا اشاره دارد.

حضرت به دومین مانع اشاره کرده و می‌فرماید: «گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند»؛ (وَرُبَّمَا أَخْرَثْتُ عَنْكَ الْإِجَابَةَ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ، وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْآمِلِ).

به بیان دیگر خداوند اجابت دعای بنده‌اش را به تأخیر می‌اندازد تا بیشتر بر در خانه او باشد و نتیجه فزون‌تری نصیب او گردد و این نتیجه علاقه‌ای است که خدا به او دارد.

آن‌گاه درباره سومین مانع چنین می‌فرماید: «گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو داده نمی‌شود در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند»؛ (وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأَوْتَيْتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا).

اشاره به اینکه گاه چیز کوچکی از خدا می‌خواهی و خداوند به مقتضای عظمتش و گستردگی رحمتش آن را به تو نمی‌دهد و از آن برتر را زود یا دیر در اختیار تو می‌گذارد؛ مانند کسی که به سراغ شخص کریمی می‌رود و از او

تقاضای خانهٔ محقق معینی می‌کند و او درخواستش را نمی‌پذیرد؛ اما بعداً خانه‌ای وسیع و آباد و مرفه در اختیار او می‌گذارد.

سپس حضرت از علت چهارم سخن می‌گوید که از مهم‌ترین علت‌هاست و می‌فرماید: «گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (خداؤند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد)؛ (أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرَبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَالُكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيَتُهُ).

بسیاری از ما بر اثر بی‌اطلاعی از عواقب امور گاه چیزهایی را با اصرار و با تمام وجود از خدا می‌خواهیم در حالی که مایه هلاکت و بدبختی ما می‌شود. خداوند که عالم به عواقب امور است دعای ما را به احابت نمی‌رساند؛ ولی ما را دست خالی هم برنمی‌گرداند و چیزی که صلاح ماست می‌بخشد.

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این معنا دارد که می‌فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحْبُوا شَيْئًا وَهُوَ شُرُّ لَكُمْ»؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است^۱.

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم علیه السلام می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: (قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغَنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَإِنَّلُو هُمْ بِالْغَنَى وَالسَّعَةِ وَصَحَّةِ الْبَدَنِ فَيُصْلَحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَبْدَانِهِمْ فَإِنَّلُو هُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالسُّقْمِ فَيُصْلَحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ بعضی از بندگان من افرادی هستند که اصلاح امر دین آنها جز به غنا و گستردنگی زندگی و صحت بدن نمی‌شود، از این رو امر دین آنها را به وسیله آن اصلاح می‌کنم و بعضی از بندگانم هستند که امر دین آنها جز با نیاز و مسکن و بیماری

اصلاح نمی‌شود، لذا امر دین آنها را با آن اصلاح می‌کنم و آنان را به وسیله آن می‌آزمایم».^۱

در طول تاریخ و حتی در زمان صحابه پیامبر اکرم ﷺ و ائمه هدیٰ علیهم السلام نیز نمونه‌های روشنی از آن دیده شده که بعضی از افراد کم ظرفیت پیوسته از خدا به وسیله پیغمبر اکرم ﷺ یا امامان معصوم علیهم السلام تقاضای وسعت روزی می‌کردند و بعد از اصرار که در حق آنها دعا شد وسعت روزی به طغیان و سرکشی آنها انجامید و حتی بعضی از آنان تعبیراتی گفتند که بوی ارتداد می‌داد، همان‌گونه که در داستان معروف ثعلبة بن حاطب انصاری آمده است که پیوسته از پیغمبر اکرم ﷺ تقاضای دعا برای مال فراوان می‌نمود. پیغمبر ﷺ که وضع حال و آینده او را می‌دانست به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤْدِي شُكْرُهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی که شکرش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی» آیا بهتر نیست به پیامبر خدا ﷺ تأسی جویی و به زندگی ساده‌ای بسازی؟ اما ثعلبه دست بر دار نبود. سرانجام پیامبر ﷺ در حق او دعا کرد و ثروت کلانی به ارث از جایی که امیدش را نداشت رسید؛ گوسفندانی خرید که زاد و ولد فراوانی کردند آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود. ناچار به بادیه‌های اطراف مدینه روی آورد و آنچنان سرگرم زندگی مادی شد که بر خلاف رویه او که در تمام نمازهای پیغمبر ﷺ شرکت می‌کرد، نماز جماعت و حتی نماز جمعه را نیز ترک کرد.

پس از مدتی که پیغمبر اکرم ﷺ مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموالش را بدهد او از پرداخت خودداری کرد و به اصل تشریع زکات اعتراض نمود و گفت: این چیزی مثل جزیه‌ای است که از اهل کتاب گرفته می‌شود، ما مسلمان شده‌ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم. هنگامی که این

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴.

خبر به پیغمبر اکرم علیه السلام رسید دو بار فرمود: «یا وَيْحَ شَعْلَةَ؛ وَإِنْ بَرْ شَعْلَهُ». ^۱

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه سخنان خود در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و و بال و بدیش از تو برود (بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند»؛ (فَلَتَكُنْ مَسَأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالٌ، وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالٌ؛ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ).

نکته

شرایط استجابت دعا

بعضی چنین می‌پندارند که تعییراتی نظیر: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم» ^۲ هیچ قید و شرطی ندارد و انسان هر دعایی که می‌کند باید انتظار داشته باشد که از لطف خدا به اجابت رسد در حالی که چنین نیست در روایات متعددی که از معصومان علیهم السلام به ما رسیده برای اجابت دعا شرایط متعددی ذکر شده است از جمله توبه و پاکی قلب؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدُ مِنْكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْمِدْحَةِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ الْاعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ وَالتَّوْبَةِ ثُمَّ الْمَسَأَلَةِ؛ مبادا هیچ یک از شما از خدا درخواستی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیغمبر و آلس بفرستد سپس به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید». ^۳

دیگر اینکه دعا کننده باید در پاکی زندگی خود به ویژه پرهیز از غذای حرام و

۱. تفسیر مجمع البيان و قرطبي و طبری و تفسیر نمونه و کتب دیگر، ذیل آیات شریفه ۷۵ تا ۷۸ از سوره توبه.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۱۱ و کتب متعدد دیگر.

کسب حرام بکوشد، همان‌گونه که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلِيُطَيِّبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعايش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند». ^۱

در حالی که بسیاری از مردم به هنگام دعا نه توبه می‌کنند و نه از غذاهای آلوده یا مشکوک پرهیزی دارند، باز هم اجابت تمام دعاها یشان را انتظار می‌کشنند.

نیز از شرایط دعا تلاش و کوشش در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ آنها که شاهد مناظر گناه هستند و عکس العملی نشان نمی‌دهند، نمی‌توانند انتظار استجابت دعا داشته باشند همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است: «وَلَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا تَنْهَيُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ شَرَارَ كُمْ عَلَىٰ خَيَارِكُمْ فَيَدْعُو خَيَارُ كُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می‌کند آن‌گاه هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد». ^۲

در حدیث آمده است که شخصی نزد امیر مؤمنان علیهم السلام آمد و از عدم استجابت دعايش شکایت کرد و گفت: با اینکه خدا فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، پس چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟ امام طیلله در آن حدیث هشت شرط برای استجابت دعا بیان فرمود که بخشی از آن در احادیث بالا آمده است. ^۳

برای توضیح بیشتر به کتاب «مفاتیح نوین» صفحه ۲۱ تا ۲۵ و تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ عَنِ...» ^۴ مراجعه کنید.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۳.

۳. سفينة البحار، ج ۱ بحث دعا.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.

بخش بیستم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا حُلِقْتَ لِلآخرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لَا لِالْبَقَاءِ، وَلِلْمَوْتِ
لَا لِلْحَيَاةِ، وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْغَةٍ، وَطَرِيقٌ إِلَى الْآخِرَةِ، وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ
الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبٌ، وَلَا يَفْوُتُهُ طَالِبٌ، وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكٌ، فَكُنْ مِنْهُ عَلَى
حَدَّرٍ أَنْ يُدْرِكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالِ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تُحَدَّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالْتَّوْبَةِ،
فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذِلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

ترجمه

(پسرم!) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مر نه برای زندگی (در این دنیا) تو در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرت توست.

و (بدان) تو رانده شده مر هستی (و مر پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده‌ای از آن نجات نمی‌یابد و هرگز را او در جستجویش باشد از دست نمی‌دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت، بنابراین از این بترس که مر زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مر با خویشتن گفتگو می‌کردم که توبه کنی؛ ولی مر میان تو و توبه حاصل می‌شود و اینجاست که خویشتن را به هلاکت افکنده‌ای.

شرح و تفسیر

هدف آفرینش

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه (بخش بیستم) به چند نکته مهم درباره هدف آفرینش انسان و حقیقت دنیا و زندگی در آن و موقعیت انسان در برابر مر اشاره می‌کند که هر یک هشداری به فرزند خود و به همه کسانی است که این وصیت‌نامه را می‌خوانند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مر نه برای زندگی (در این دنیا)؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلآخرةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِبِقَاءٍ وَلِلْمَوْتِ لَا لِحَيَاةٍ). از دیدگاه اسلام و ادیان آسمان، هدف آفرینش انسان، زندگی در دنیا نیست، بلکه دنیا گذرگاهی به سوی آخرت و بازار تجاری برای برگرفتن زاد و توشه است؛ سرانجام زندگی دنیا فناست و هیچ کس حتی پیامبران الهی را باقی نیست. درباره هدف آفرینش انسان، تعبیرات مختلفی در آیات و روایات آمده؛ قرآن مجید در سوره ذاریات می‌گوید: «وَمَا حَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».^۱ بر اساس این آیه هدف از آفرینش انسان، بندگی خدادست.

در آیه دوم از سوره ملک می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُو كُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً؟ آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کند».

روشن است که آزمایش الهی، برای حسن عمل و عبودیت برای تهذیب نفوس است و نتیجه همه اینها زندگی سعادت‌بخش آخرت است و به این ترتیب همه اهداف به یکی بازمی‌گردد.

آن‌گاه به نکته دوم یعنی حقیقت دنیا و موقعیت آن اشاره کرده می‌فرماید: «تو

در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرتِ توست»؛ (وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ^۱ وَدَارِ بُلْغَةٍ^۲، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ^۳).

امام طیلله در اینجا هم هدف آفرینش انسان را بیان می‌کند و هم ماهیت زندگی دنیا را؛ هدف آفرینش؛ زندگی سعادت‌بخش در سرای آخرت است نه زیستن در دنیا و به همین دلیل سرانجام زندگی دنیا فناست نه بقا و به تعبیر قرآن: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهُ الْحَيَاةُ»؛ و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است.^۴ این معنا در بسیاری از آیات دیگر قرآن منعکس است.

اما اینکه حضرت دنیا را جایگاه «قلعة» (محلی که از آن باید کوچ کرد) و سرای «بلغة» (محلی که باید از آن زاد و توشه برگرفت) معرفی می‌فرماید این نکته نیز در آیات قرآن مجید منعکس است. آیاتی همچون «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^۵، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۶، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ»^۷ همگی ناظر به همین معناست و آیه شریفه «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزُّادِ التَّقْوَى»^۸ نیز اشاره به «دار بلغة» است.

هرگاه نگاه ما به دنیا و آخرت آن‌گونه باشد که امام طیلله در اینجا بیان فرموده، چهره زندگی ما عوض خواهد شد و دیگر اثری از حرص و آز، آرزوهای دور

۱. «قلعة» معانی زیادی دارد: به انسان ضعیف و کسی که نمی‌تواند خود را روی زین اسب نگه دارد و اموالی که دوام و بقایی ندارد و همچنین سرایی که باید از آن نقل مکان کرد «قلعة» می‌گویند. در عبارت بالامعنای اخیر منظور است. این واژه از ریشه قلعه گرفته شده است.

۲. «بلغة» به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان به وسیله آن به مقصد می‌رسد از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» گرفته شده، زیرا چنان زاد و توشه‌ای انسان را به مقصد می‌رساند.

۳. عنکبوت، آیه ۶۴.

۴. زمر، آیه ۳۰.

۵. عنکبوت، آیه ۵۷.

۶. الرحمن، آیه ۲۶.

۷. بقره، آیه ۱۹۷.

و دراز، تکالب و نزاع با اهل دنیا برای چیره شدن بر اموال بیشتر، و بخل و ثروت‌اندوزی وجود نخواهد داشت، بلکه همه چیز برای خدا و در راه خدا و در طریق جلب رضای او برای سعادت جاویدان آخرت خواهد بود.

امام علیه السلام در سومین نکته می‌فرماید: «و (بدان) تو رانده شده مر هستی (و مر پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی‌یابد و هرکس را او در جستجویش باشد از دست نمی‌دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت؟ (وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَجِدُ مِنْهُ هَارِبًا، وَلَا يَفْوُتُهُ طَائِلٌ، وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكٌ).»

تعبیر به «طرید» یعنی شخصی که در تعقیب او هستند یا شکاری که صیاد به دنبال او می‌دود تعبیر بسیار جالبی است، گویی از آغاز عمر صیاد مر در تعقیب انسان است؛ گاه در کودکی گاه در جوانی و گاه در پیری او را شکار خواهد کرد و هیچ کس از دست این صیاد نمی‌تواند فرار کند و همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ»؛ هرجا باشید مر شما را در می‌یابد، هرچند در برج‌های محکم باشید.^۱ در جای دیگر می‌فرماید: «فُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»؛ بگو: «اگر از مر یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت». ^۲

آری انسان در هر چیز شک کند، در این معنا نمی‌تواند تردیدی به خود راه دهد که روزی باید از این جهان رخت بریند، روزی که نه تاریخش معلوم است و نه ساعت و دقیقه آن، ممکن است دور باشد و شاید بسیار نزدیک؛ فردا یا امروز؟ قابل توجه اینکه هیچ استثنایی در این قانون نیست. زورمندان،

۱. «طرید» به تعبیری که می‌آید به معنای «مطروح» یا صیدی است که صیاد به دنبال آن می‌دود از ریشه «طرد» به معنای راندن گرفته شده است.

۲. نساء، آیه ۷۸.

۳. احزاب، آیه ۱۶.

قوی پیکران، صاحبان ثروت و قدرت و طبیبان حاذق و حتی انبیا و اولیا. قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ می‌گوید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد». ^۱

آن‌گاه امام علیؑ به نکته مهمی اشاره می‌کند که آخرین هشدار در این بخش از وصیت‌نامه اوست می‌فرماید: «بنابراین از این بترس که مر زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرار سیدن مر) با خویشن گفتگو می‌کردی که توبه کنی؛ ولی مر میان تو و توبه حایل می‌شود و اینجاست که تو خویشن را به هلاکت افکنده‌ای»؛ (فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَ كَوَانْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةً، قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالْتَّوْبَةِ، فَيَحُولَ بَيْنَكَ بَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ).

امام علیؑ در این هشدار، فرزندش را به این حقیقت توجه می‌دهد که تاریخ مر در هر حال مبهم و ناپیداست و گاه انسان گرفتار گناهی می‌شود و تصمیم می‌گیرد لحظه‌ای بعد آن را با آب توبه از صفحه نامه اعمالش بشوید؛ ولی مر ناگهان فرا می‌رسد و این فرصت را از او می‌گیرد. همه ما در زندگی خود دیده یا شنیده‌ایم افرادی را که تصمیم به انجام کارهای خوب یا بدی داشتند ناگهان در همان لحظه از ادامه کار و رسیدن به مقصود باز ماندند.

در همین ایام که مشغول شرح این وصیت‌نامه هستیم خبری در رسانه‌ها پخش شد که برای یکی از دانشمندان معروف در محیط ما بزرگداشتی گرفته بودند و گروهی در آن مجلس شرکت داشتند و او با نشاط و خوشحالی در انتظار دریافت لوحه تقدیر بود که ناگهان در همان جا دست تقدیر او را گرفت و ناگاه گرفتار ایست قلبی شد و همه چیز پایان یافت.^۲

۱. زمر، آیه ۳۰.

۲. مرحوم آقای دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی استاد پیش‌کسوت رشته مرمت و معماری، از نظر اعتقادات ←

در حدیث معروف مفضل می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل فرمود: اگر سؤال کنی چرا خداوند مدت حیات انسان را مستور داشته و در هر ساعتی که مشغول انجام گناه و ارتکاب معاصی است، ممکن است مرگش فرا رسد، در پاسخ می‌گوییم: حکمت آن این است که با اینکه انسان تاریخ مر خود را نمی‌داند باز هم هر زمان به سراغ گناه می‌رود، اگر تاریخ آن را می‌دانست و امید به طول بقای خود داشت بیشتر پرده‌دری می‌کرد، بنابراین انتظار مر در هر حال برای او از اطمینان به بقا بهتر است و اگر این انتظار در گروهی از مردم اثر نکند در گروه دیگر به یقین مؤثر خواهد بود؛ دست از گناه می‌کشند و به سراغ اعمال صالح می‌روند و از اموال نفیس خود برای انفاق به فقرا و مساکین بهره می‌گیرند.^۱

* * *

→ دینی مرد برجسته‌ای بود که به هنگام سخنرانی در همان مجلس سخن خود را با این آیه شریفه شروع کرد: **﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً﴾** (کهف، آیه ۳۰).

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۴، (باتلخیص و نقل به معنا).

بخش بیست و یکم

یا بُنَیٰ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرٌ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيَكَ وَقَدْ أَخْذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَّدَتْ لَهُ أَزْرَكَ، وَلَا يَأْتِيَكَ بَعْتَةً فِي بَهْرَكَ. وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبُهُمْ عَلَيْهَا، فَقَدْ نَبَّاكَ اللَّهُ عَنْهُمَا، وَنَعَّثُ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، وَتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا، فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهُرُّ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَاكُلُّ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا، وَيَقْهُرُ كَبِيرُهَا صَفِيرَهَا. نَعَمْ مُعَقَّلَةُ، وَأَخْرَى مُهْمَلَةُ، قَدْ أَصْلَلَتْ عُقُولَهَا، رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا. سُرُوحُ عَاهَةٍ بِوَادٍ وَعُثٍ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ يُسِيمُهَا. سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا، وَغَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَاتَّذَّهُوا رَبَّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ لَعِبُوا بِهَا، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا.

توجمه

پسرم! بسیار به یاد مر باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مر در آن قرار می‌گیری به گونه‌ای که هرگاه مر به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد و سخت بر حذر باش که دلبستگی‌ها و علاقه‌شديد دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفرید و مغدور نسازد زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی‌هایش را برای تو آشکار ساخته است. جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند (و برای تصاحب

جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرنند، و زوزه می‌کشند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزر ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنها ایند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات) عقل خود را گم کرده (و راههای صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجھول و نامعلوم گام گذارده‌اند. آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نایینایی به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته، در نتیجه در وادی حیرت سرگردانند و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق شده‌اند، دنیا را به عنوان معبد خود برگزیده، و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته است و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند.

شرح و تفسیر دنیای فریبکار و اهل آن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش به فرزند خود هشدار می‌دهد و تأکید می‌کند که به یاد مر و آماده استقبال از آن باشد و فریب کارهای دنیا پرستان را نخورد.

نخست می‌فرماید: «پسرم بسیار به یاد مر باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مر در آن قرار می‌گیری به گونه‌ای که هرگاه مر به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته

باشی. نکند ناگهان بر تواناد شود و مغلوبت سازد»؛ (یا بُنَيَّ أَكْثُرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرٌ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّىٰ يَا تِيكَ وَقَدْ أَخَذْتَ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَّدْتَ لَهُ أَزْرَكَ^۲، وَلَا يَا تِيكَ بَعْتَةً فِيهِرَكَ^۳).

این واقعیتی روشن است که غالب مردم از آن غافل‌اند. همه می‌دانند برای عمر انسان تاریخ معینی در ظاهر تعیین نشده و هر لحظه و هر زمان بر اثر حوادث بیرونی، فردی یا جمعی یا حوادث درونی (بیماری‌های ناگهانی) ممکن است انسان از دنیا چشم پوشد و بسیارند کسانی که این حقیقت را می‌دانند و می‌بینند و از آن غافل می‌شوند. گاه در لحظاتی که در مجالس یادبود عزیزان از دست رفته شرکت می‌کنند، به فکر فرو می‌روند و شاید تصمیماتی جهت آمادگی برای این سفر می‌گیرند؛ ولی از مجلس که خارج شدند به دست فراموشی سپرده می‌شود.

امام علیؑ در اینجا تأکید می‌فرماید که این واقعیت عینی و قطعی را فراموش مکن و برای استقبال از مرآت آماده باش و از آن بترس که غافلگیر شوی و بدون آمادگی چشم از جهان فرو بندی.

در خطبه ۱۱۴ در کلام دیگری از امام علیؑ نیز خواندیم: «فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ؛ به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید و از فرار سیدن ناگهانی پایان عمر بررسیل.»

در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علیؑ نیز اشعار پر معنایی در این زمینه آمده است از جمله:

۱. حذر» به معنای پرهیز کردن و مراقبت در برابر خطرات است.

۲. «ازر» در اصل از «ازار» به معنای لباس، مخصوصاً لباسی که بنده آن به کمر بسته می‌شود، گرفته شده و به همین مناسبت به قوت و قدرت اطلاق می‌گردد.

۳. «بیهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای غلبه کردن و مبهوت ساختن گرفته شده است.

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغَلَ
الْمَوْتُ يَأْتِي بَعْثَةً

ای کسی که سرگرم دنیا بی و آروزه‌های دراز تو را فریفته، بدان مر ناگهان
فرا می‌رسد و قبر نگهدارنده اعمال توست».

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن هشدار دیگری به فرزندش می‌دهد که
فریب کارهای دنیا پرستان را نخورد که آنها همچون حیوانات درنده‌اند؛
می‌فرماید: «و سخت بر حذر باش که دلبستگی‌ها و علاقه شدید دنیا پرستان به
دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبد و مغرور نسازد»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَ
بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادٍ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِّهِمْ عَلَيْهَا).

آن‌گاه به ذکر دو دلیل برای این سخن پرداخته می‌فرماید: «زیرا خداوند تو را
از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی‌هایش
را برای تو آشکار ساخته است»؛ (فَقَدْ نَبَّأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَنَعْتَ ۝ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا،
تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا).

آیات متعددی در قرآن مجید درباره بی‌اعتباری دنیا دیده می‌شود از جمله:
«وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ
هَشِيمًا تَدْرُوْهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقتَدِرًا»؛ (ای پیامبر) زندگی دنیا را
برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین
(سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود. اما (بعد از مدتی) می‌خشکد به گونه‌ای
که بادها آن را به هر سو پراکنده می‌کنند؛ و خداوند به هرچیز تواناست». ^۴

۱. «إِخْلَادٌ» از ریشه «خُلُدٌ» و «خَلُودٌ» به معنای سکونت مستمر در یک جا گرفته شده و «إِخْلَادٌ إِلَى الْأَرْضِ» به
معنای چسبیدن به زمین و «إِخْلَادٌ إِلَى الدُّنْيَا» به معنای چسبیدن به امر دنیاست.

۲. «تکالب» به معنای حمله کردن برای به دست آوردن چیزی است و در اصل از واژه «کلب» به معنای سگ
گرفته شده است.

۳. «نعت» از ریشه «نَعَى» بر وزن «سَعَى» به معنای خبر مرگ کسی را دادن است.

۴. کهف، آیه ۴۵

این مثال برای کسانی است که مراحل مختلف عمر خود (کودکی و جوانی و پیری) را طی می‌کنند؛ ولی بسیارند کسانی که چنین امری نصیبیشان نمی‌شود و در مراحل ابتدایی یا میانی به دلایل مختلفی چشم از جهان برمی‌بندند. اینکه می‌فرماید: دنیا ناپایداری و بی‌اعتباری خود را برای تو شرح داده، منظور به زبان حال است که تعبیر گویای آن در کلام دیگری از امام علی^ع آمده است؛ آن‌گاه که دید انسان غافل یا ریاکاری به مذمت دنیا پرداخته و از فریبندگی دنیا سخن می‌گوید، امام علی^ع می‌فرماید: «أَيُّهَا الَّذِّاْمُ لِلَّدُّنِيَا الْمُغْتَرِّ بِغُرْوِهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبَّا طِيلِهَا... مَتَى غَرَّتْكَ أَبِمَسَارِعِ آبَائِكَ مِنِ الْبَلَىٰ أَمْ بِمَضَاجِعِ أَمَّهَاتِكَ تَحْتَ الشَّرَىٰ؛ ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی و خودت فریفته دنیا شده‌ای و اباطیل دنیا تو را فریفته... چه زمان دنیا تو را فریب داده (و با چه وسیله‌ای) آیا به استخوان‌های پوسیده پدرانت در زیر خاک و یا خوابگاه مادرانت (در درون قبرها)».¹

به گفته شاعر عرب:

حَذَارٌ حَذَارٌ مِنْ بَطْشِي وَفَتْكِي	هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ لِمَنْ عَلَيْهَا
فَقُولِي مُضْحِكٌ وَالْفِعْلُ مُبْكِي	فَلَا يَعْرُرُ كُمْ حُسْنُ ابْتِسَامِي

«دنیا با صراحت و آشکارا به اهلش می‌گوید: برحدزr باشید برحدزr باشید از حمله و مر غافلگیرانه من».

تبسم‌های طولانی من شما را نفرید، سخنانم خنده‌آور است و اعمالم گریه‌آور».²

آری زرق و برق دنیا نشاط‌آور است؛ ولی هنگامی که به عمق آن دگرگونی‌ها، بی‌وفایی‌ها و ناپایداری‌های آن بیندیشیم چیزی جز گریه نخواهد داشت. آن‌گاه امام علی^ع در یک تقسیم‌بندی حساب شده، اهل دنیا را به چهار گروه

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۱.

تقسیم می‌کند و می‌فرماید: «جز این نیست که دنیا پرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند (و برای تصاحب جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرنند، در برابر یکدیگر می‌غرنند، و زوزه می‌کشنند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزر ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیلهٔ مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنها بیند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات)»؛ (فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كَلَبٌ عَاوِيَةٌ^۱، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ^۲، يَهْرُ^۳ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَا كُلُّ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا، وَيَقْهُرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا، نَعْ^۴ مُعْقَلَةٌ^۵، وَأَخْرَى مُهْمَلَةٌ^۶).

به راستی تقسیمی است بسیار جالب و دقیق، زیرا:

گروهی از مردم دنیا همچون سگانی هستند که کنار جیفه‌ای آمده‌اند و هر کدام سعی دارد جیفه را در اختیار خود بگیرد، پیوسته بر دیگری فریاد می‌زنند و با فریادش می‌خواهد او را از جیفه دور سازد. نمونه روشن آن همان ثروتمندان از خدا بی‌خبری هستند که پیوسته سعی دارند ثروت بیشتری را تصاحب کنند و دیگران را از آن دور سازند؛ گاه بر سر آنها فریاد می‌کشند گاه به دادگاه‌ها متولّ می‌شوند و از طریق وکلای مزدور و پرونده سازی به تملک اموال دیگران می‌پردازند. در میان دولت‌ها نیز گاه چنین رقابت‌هایی وجود دارد که از طریق جنگ سرد و تبلیغات پر حجم دروغین سعی می‌کنند بازارهای مصرف دنیا را در

۱. «علویة» به معنای سگ‌هایی است که فریاد می‌کشند و پارس می‌کنند.

۲. «ضاریة» به معنای درنده است و از ریشه «ضر» بر وزن «ضرب» به معنای درنده‌خوبی گرفته شده است.

۳. (یَهْرُ) از ریشه «هریر» به معنای زوزه کشیدن است.

۴. (نعم) به معنای چهارپاست؛ ولی غالباً به شتر اطلاق می‌شود (این واژه گاه معنای مفرد دارد و گاه به معنای جمعی استعمال می‌شود که در این صورت شتر و گاو و گوسفندان را شامل می‌شود).

۵. «معقلة» به معنای بسته شدن با عقال است. عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند.

۶. «مهمَلة» یعنی رها شده و در اینجا به معنای حیوان رها شده است.

اختیار خود بگیرند.

گروهی از مردم دنیا که نمونه آن در عصر ما دولت‌های نیرومند و زورگو هستند (یا ثروتمندانی که از آنها پشتیبانی می‌کنند) پیوسته در رقابتی ناسالم تلاش و کوشش می‌کنند که منابع ثروت را از چنگال یکدیگر بربایند و برای رسیدن به مقصود خود گاه جنگ‌های خونینی به راه بیندازند که هزاران انسان بی‌گناه در آن به خاک و خون کشیده می‌شوند و شهرها و آبادی‌ها را ویران می‌سازند. آری این گرگانِ خون‌خوار بر سر جیفهٔ دنیا پیوسته می‌غرنند و زوزه می‌کشند و آنها که نیرومندترند ضعیفان را پایمال می‌کنند و آنها که بزر ترند کوچک‌ترها را نابود می‌سازند.

بنابراین گروه سوم گروه بی‌دست و پایی هستند که برای تحصیل متاع دنیا به هر ذلتی تن در می‌دهند و اسیر و بردۀ جهان‌خواران می‌شوند در حالی که گروه چهارم همچون حیوانات سرکشی هستند که در بیابان به هر سو می‌روند و به تعبیر امام علیؑ در ادامه این سخن: «عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجھول و نامعلوم گام گذارده‌اند آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند»؛ (قدَّ أضَلَّتْ عُقُولَهَا، وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا سُرُوحٌ^۱ عَاهَةٌ^۲ بِوَادٍ وَعُثٌ^۳).

سپس می‌افزاید: «نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته در نتیجه در وادی حیرت سرگردان شده و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق

۱. «سرُوح» جمع «سرح» بر وزن «شرح» به معنای حیوانی است که آن را در بیابان برای چریدن، آزاد می‌گذارند.

۲. «عَاهَةٌ» به معنای آفت است.

۳. «وَعُثٌ» به معنای شن‌زار است که باکنده می‌توان در آن حرکت کرد.

شده‌اند، دنیا را به عنوان معبد خود برگزیده و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند؛ (لَيَسْ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ يُسِيمُهَا، سَلَكْتُ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَأَخَذْتُ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا^۱ فِي حَيْرَتِهَا، وَغَرَّ قُوَّا فِي نِعْمَتِهَا، اتَّخَذُوهَا رَبّاً، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا).

این همان گروهی هستند که در هر زمان به ویژه در دنیای امروز وجود دارند؛ جهان را جولانگاه خود قرار داده و همه جا را به فساد می‌کشند؛ علاقه‌بی حد و حصر به مال و ثروت و جاه و مقام، چشم آنها را از دیدن حقایق کور کرده و گوش آنها را برای شنیدن سخن حق کرده است. غرق نعمت‌های مادی و زر و زیور و عابدان درهم و دینارند و برای به دست آوردن دنیا گاه آتش جنگ به پا می‌کنند و گاه سلاح‌های کشتار جمعی ساخته و به قیمت گزاف در اختیار این و آن قرار می‌دهند و آنها را به جان هم می‌اندازند. دنیا بازیچه آنهاست و آنها هم بازیچه دنیا و به همین دلیل، خدا و روز حساب و برنامه‌های آخرت را به کلی فراموش کرده‌اند.

امام علیه السلام، فرزند دلبندش را هشدار می‌دهد که خود را از این چهار گروه دور دارد. نه فقط فرزند امام علیه السلام بلکه همه انسان‌ها مخاطب کلام اویند.

«عقول» در جمله «قد أَضَلَّتْ عُقُولَهَا» جمع عقل به معنای خرد است؛ ولی بعضی آن را جمع عقال (پای‌بند شتران) دانسته‌اند که مفهوم جمله چنین می‌شود: آنها پای بندهای خود را گم کرده و به همین دلیل در بیابان زندگی سرگردانند؛ ولی با توجه به جمله بعد: «وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا» معنای اوّل مناسب‌تر است. اضافه بر این، «عقول» جمع عقل است نه جمع عقال، زیرا جمع عقال

۱. «مسیم» به معنای کسی است که حیوانات را به چرا می‌برد. از ریشه «سوم» بر وزن «صوم» به معنای چربیدن گرفته شده است.

۲. «تاهو» از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی گرفته شده است.

«عقل» بروزن قفل و «عقل» بروزن دهل است.

به هر حال تقسیمی که امام علیؑ برای اصناف دنیاپرستان و گروه‌های مختلف آن بیان فرموده، تقسیم بسیار جالبی است که انسان را برای تشخیص آنها و دوری از آنها بیدار و آگاه می‌سازد:

۱. گروه غوغماگران و صاحبان رسانه‌های گمراه کننده.
۲. گروه درندگانی که برای به دست آوردن منابع دنیا با هم در نبردند.
۳. گروه بردگانی که برای رسیدن به مال و مقام، به هر ذلتی تن در می‌دهند.
۴. گروه هوسران و عیاش که عقل را رها کرده و در بیابان زندگی سرگردانند؛ خدای آنها زر و سیم و هدفشنان عیش و نوش است.

* * *

بخش بیست و دوم

رُوَيْدًا يُسْفِرُ الظَّلَامُ، كَانَ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ، يُوْشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ!
وَاعْلَمْ يَا بُنْيَيْ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيَّتُهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا،
وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا.

ترجمه

آرام باش (و کمی صبر کن) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد) گویا این مسافران، به منزل رسیده‌اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند). نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مر) بررسد.

پسرم بدان آن کس که مرکب شب و روز است، او را می برند و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گرچه ظاهرآ ایستاده است و استراحت می کند.

شرح و تفسیر

آنها که بر مرکب شب و روز سوارند

امام علیؑ در این بخش از وصیت‌نامه بار دیگر به فرزند دلبندش درباره مر و پایان عمر هشدار می دهد و می فرماید: «آرام باش (و کمی مهلت بده) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد)؛ (رُوَيْدًا^۱

۱ . (رُوَيْدًا^۱) از ریشه «رود» بر وزن «عَوْد» در اصل به معنای رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ←

یُسْفِرُ الظَّلَامُ

منظور از ظلام (تاریکی) در اینجا جهل به حال دنیاست که بعضی از بی خبران آن را گویی پایدار می پندارند؛ ولی چیزی نمی گذرد که مر با قیافه و حشتناکش، خود را نشان می دهد.

آن گاه امام علیه السلام، اهل این جهان را به مسافرانی تشبیه کرده که به سوی سرمنزل مقصود در حرکتند می فرماید: «گویا این مسافران به منزل رسیده اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند)»؛ (کَأَنْ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ^۲).

سپس می افزاید: «نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مر) بر سد»؛ (يُوْشَكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ).

منظور از «مَنْ أَسْرَعَ» همه انسانها هستند نه گروه خاصی، زیرا همه با سرعت به سوی سرمنزل نهایی که همان پایان زندگی است می رستند.

امام علیه السلام تشبیه جالبی درباره مردم جهان می کند و می فرماید: «پسرم بدان آن کس که مرکب ش شب و روز است او را می برد و در حرکت است، هر چند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گرچه ظاهراً ایستاده است

→ ملايمت است. اين واژه معنای مصدری دارد و توأم با تصغير است؛ يعني مختصر مهلتی بده علت منصوب بودن رُويداً آن است که مفعول مطلق برای فعل محدودی است، گویا در اصل چنین گفته می شود: «أَمْهَلْ إِمْهَالًا قَلِيلًا».

۱. «یُسْفِر» از ریشه «سفر» بر وزن «فقر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است، لذا به زنان بی حجاب «سافرات» گفته می شود و در مورد طلوع صبح این تعبیر به کار می رود گویی صبح نقاب از چهره برمی گیرد و می درخشد. باید توجه داشت که ظلام فاعل است و در واقع حقیقت به موجودی نوارانی تشبیه شده که تاریکی جهل آن را پوشانیده و نقاب آن سرانجام کنار می رود.

۲. «أَطْعَان» گاه جمع «طعينة» به معنای هودج یا تخت روانی است که به هنگام سفر بر آن سوار می شدند و فرا رسیدن هودجها به معنای فرا رسیدن مسافران است.

۳. «يُوْشَك» از ریشه «وشک» بر وزن «اشک» به معنای تند رفتگر گرفته شده است، بنابراین مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقق می یابد (صحیح آن یو شک با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می شود).

و استراحت می‌کند»؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مِنْ كَانَتْ مَطِيَّةً^۱ الَّلَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا^۲).^۳

اشاره به اينكه حرکت به سوي پايان عمر حرکتى اجبارى است نه اختيارى؛ دست تقدير پروردگار همه را بر مرکب راهوار زمان سوار کرده و چه بخواهند يا نخواهند با سرعت آنها را به سوي نقطه پايان مى‌برد، هرچند غافلان از آن بى خبرند. تعبيرهای ديگري در ساير کلمات امام علی^۴ در اين زمينه دиде شود از جمله مى‌فرماید: «أَهُلُ الدُّنْيَا كَرْكِبٌ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ؛ أهل دنيا همانند سواراني هستند که مرکشان را به پيش مى‌برند و آنها در خوابند». در جاي ديگر مى‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجْلِهِ؛ نفس های انسان هر بار گامي به سوي سرآمد زندگي است». در حدیث ديگري از امير مؤمنان علی^۵ مى‌خوانيم: «إِنَّ الَّلَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلُنِ فِيهِكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا وَيَأْخُذُنِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا؛ شب و روز در تو اثر مى‌گذارند (و از عمر تو مى‌کاهند) تو هم در آنها از خود اثری بگذار و کاري کن؛ آنها از تو چيزى مى‌گيرند تو هم چيزى از آنها بگير».^۶

ابن ابي الحديد در اينجا داستان جالبي از يکي از اساتيد خود نقل مى‌کند مى‌گويد: ابوالفرج محمد بن عباد (رحمه الله) از من خواست که اين وصييت‌نامه را برای او بخوانم و در آن روز من جوان کم سن و سالي بودم آن را از حفظ برای او خواندم هنگامی که به اين بخش از وصييت‌نامه رسیدم استادم فريادي کشيد و به زمين افتاد در حالی که کسی بود که به اين زودی تحت تأثير واقع نمی‌شد.^۷

۱. «مطية» از رiese «مطا» بروزن «عطف» به معنای جديت و نجات در سير است.

۲. «وادع» به معنای کسی است که ساكن و آرام است، از رiese «وداعه» به معنای سکون و آرامش گرفته شده است.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۴. همان مدرك، ۷۴.

۵. غرر الحكم، ح ۲۷۸۹.

۶. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ۱۶، ص ۹۱.

نکته

مسافران جهان دیگر!

در تعبیرات امام علیه السلام در این فقرات، انسان‌ها به مسافرانی تشییه شده‌اند که بر مرکبی تندرو سوارند و این مرکب آنها را به سوی منزلگاه نهایی پیش می‌برد. شک نیست که گروهی از این مسافران در ایستگاه‌های وسط راه پیاده می‌شوند و گروه دیگری به راه خود همچنان تا پایان عمر طبیعی ادامه می‌دهند و عجب اینکه هیچ‌کس نمی‌داند در کدام ایستگاه او را پیاده می‌کنند.

دو چیز این سفر مسلم است: بدون اختیار بودن آن و اینکه پایان مقرری دارد. گروهی این سفر را در حال خواب می‌پیمایند و عده‌ای بیدارند و بعضی گاه خواب و گاه بیدار؛ آنها که بیدارند پس از پیاده شدن نعمت‌ها و برکات فراوانی که در هر ایستگاه موجود است و به آن نیاز دارند تهیه می‌کنند و آنها که در خوابند و یا موقعیت خود را نمی‌دانند به مفهوم «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا أَنْتِهُوا»^۱ دست خالی به مقصد می‌رسند.

انیا و رسولان الهی مأمورانی هستند که پیوسته در مسیر راه به مسافران هشدار می‌دهند و بر خواب آلودگان فریاد می‌زنند که برخیزید و از توقیفگاه‌های وسط راه آنچه نیاز دارید برگیرید، چرا که وقتی به مقصد رسیدید در آنجا تهیه وسائل مورد نیاز ابداً امکان ندارد و از آن مهم‌تر اینکه بازگشت در این مسیر نیز ممکن نیست.

گروهی این سخنان را باور می‌کنند و از جان و دل می‌پذیرند و گروهی انکار می‌کنند یا ناباورانه به آن گوش می‌دهند و هنگامی که به مقصد رسیدند به واقعیت تمام آن سخنان پی می‌برند و فریاد واحسر تاه سر می‌دهند و نعره «یا لَيَتَنَا نُرُدُّ وَ لَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» از آنها شنیده می‌شود؛ ولی چه سود؟^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲. انعام، آیه ۲۷.

بخش بیست و سوم

وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُواْجَلَكَ، وَأَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مِنْ كَانَ قَبْلَكَ. فَخَفَّضْ فِي الْطَّلَبِ. وَأَجْمَلْ فِي الْمُكْتَسَبِ، فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَ إِلَى حَرَبٍ، فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ. وَأَكْرَمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنَيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا. وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. وَمَا حَيْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍ، وَيُسْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ! وَإِيَّاكَ أَنْ تُوْجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْمَهَكَةِ. وَإِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعُلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسْمَكَ، وَآخِذُ سَهْمَكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ.

ترجمه

و به يقين بدان هرگز به همه آرزوهايت دست نخواهی يافت و (نيز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بيش از آنچه مقرر شده عمر نمی کنی) و تو در همان مسیری هستی که پيشينيان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت) حال که چنين است، در به دست آوردن دنيا زياده روی مکن و در کسب و کار ميانه رو باش، زيرا بسيار دیده شده که تلاش فراوان (در راه دنيا) به نابودی منجر گردیده (اضافه بر اين) نه هر تلاش گرى به روزى رسیده و نه هر شخص ميانه روی محروم گشته است.

نفس خويشن را از گرايش به هر پستي گرامي دار (و بزرگوارتر از آن باش که به پستي ها تن در دهی) هرچند گرايش به پستي ها تو را به خواسته هایت برساند،

زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری و بردهٔ دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است. آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود.

بپرهیز از اینکه مرکب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آب‌شورهای هلاکت بیندازند و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می‌کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش‌تر است از مقدار زیادی که از سوی مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت‌ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می‌رسد) از ناحیه خدادست.

شرح و تفسیر

هرگز تن به پستی مده

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به شش نکته مهم که هر یک نصیحتی است انسان‌ساز، اشاره می‌کند؛ ولی پیش از آن در مقدمه‌ای می‌فرماید: «و بدان به یقین هرگز به همهٔ آرزوهایت دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت)؛ (وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَجْلَكَ).

آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «حال که چنین است در به دست آوردن دنیا زیاده روی مکن و در کسب و کار میانه رو باش»؛ (فَحَفِظْ^۱ فِي الْطَّلِبِ وَاجْمُلْ^۲ فِي الْمُكْتَسَبِ).

-
۱. «**حفظ**» از ریشه «**خفض**» به معنای پایین آوردن، در مقابل رفع به معنای بالا بردن است و در اینجا به معنای کم کردن و دست از زیاده روی برداشتن است.
 ۲. «**اجمل**» از ریشه «**جمال**» به معنای اعتدال در کار و عدم افراط است.

جمله «لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ» بیان واقعیتی روشن است که هیچ انسانی در این جهان به تمام آرزوهای خود نخواهد رسید، بنابراین چرا در طلب روزی حریص باشد؟ جمله «وَلَنْ تَعْدُ أَجَلَكَ» اشاره به این است که عمر انسان به هر حال محدود است و هیچ کس نمی‌تواند بیش از وقت مقرر در این جهان بماند. حال که چنین است چرا برای به دست آوردن مال، بیش از حد دست و پا کند.

تعییر به «خَفْضٌ؛ آرام باش و فرو نه» و «أَجْمِلُ؛ راه اعتدال پیش گیر» هر دو اشاره به یک حقیقت و آن ترک حرص برای جلب روزی بیشتر است. این تعییر هرگز تلاش و سعی برای به دست آوردن روزی حلال را نفی نمی‌کند: امام علی^{علیه السلام} در ادامه این سخن به استدلال پرمعنایی توسل می‌جوید و می‌فرماید: «زیرا بسیار شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) منجر به نابودی (اموال) گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه‌روی محروم گشته است»؛ (فَإِنَّهُ رُبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَى إِلَى حَرَبٍ؛ فَلَيَسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ).

شبیه این مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم علیه السلام آمده است، حضرت می‌فرماید: «أَجْمَلُوا فِي طَلَبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّا مُمْسِرٍ لِمَا حَلَقَ لَهُ؛ در طلب دنیا میانه‌روی باشید، چرا که به هر کس آنچه مقدر شده است داده می‌شود».^۲

جمله «رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَى إِلَى حَرَبٍ؛ چه بسیار تلاش فراوانی که منجر به نابودی شده» به گفته بعضی از نویسندها، ضرب المثلی در لسان‌العرب است که مضمون آن را در فارسی، سعدی در ضمن دو بیت آورده است:

شد غلامی که آب جوی آورد	آب جوی آورد
ماهی این بار رفت و دام ببرد	دام، هر بار ماهی آوردى

۱. «حَرَبٌ» به معنای غارت کردن است و در اینجا معنای فعل مجھول دارد؛ یعنی غارت شدن.

۲. کتاب السنّة، عمر بن ابی عاصم، ص ۱۸۲

دو جمله «فَلَيَسْ كُلُّ طَالِبٍ... وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ...» در واقع به منزله دليل است برای آنچه در جمله‌های قبل درباره رعایت اعتدال و میانه‌روی در طلب رزق آمده است و اشاره به این حقیقت است که دست و پای زیاد همیشه درآمد بیشتر و رعایت اعتدال و میانه‌روی همیشه درآمد کمتر را در پی ندارد، بلکه لطف الهی بر این قرار گرفته آنها که بر او توکل کنند و حرص و آز و طمع را کنار بگذارند و به صورت معتدل برای روزی تلاش نمایند زندگی بهتر و توأم با آرامش بیشتر داشته باشند و در ضمن، دیگران نیز اجازه پیدا کنند که از تلاش خود برای روزی بهره گیرند و حریصان جای را بر آنها تنگ نکنند.

امام علی در دومین دستور می‌فرماید: «نفس خویشن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوارتر از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی) هرچند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته‌ها برساند، زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری؟؛ (وَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ^۱ وَإِنْ سَاقْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ^۲، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ^۳ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا).

شاره به اینکه بعضی از خواسته‌ها چنان است که اگر انسان از شخصیت خود مایه نگذارد به آن نمی‌رسد و سزاوار انسان آزاده و با شخصیت نیست که تن به چنین معامله‌ای بدهد؛ از شخصیت خود بکاهد تا به خواسته‌ای از خواسته‌های مادیش برسد.

و به گفتہ شاعر عرب:

مَا اعْتَاضَ بِاَذْلٍ وَلَوْ نَالَ الْغِنَى بِسُؤَالٍ
عِوَضًا وَلَوْ جَهَهُ بِسُؤَالٍ
وَإِذَا النَّوَالِ إِلَى السُّؤَالِ قَرَنَّهُ
رَجَحَ السُّؤَالِ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالٍ

۱. «دَنِيَّة» به معنای شیء پست است از ریشه «دنائة» به معنای پستی گرفته شده است.

۲. «رَغَائِب» جمع «رَغَبَة» به معنای شیء مطلوب و امر مرغوب است.

۳. «تعاض» از ریشه «اعْتِيَاض» به معنای گرفتن عوض چیزی است و ریشه اصلی آن عوض است.

«کسی که از آبروی خویش به وسیلهٔ تقاضای از دیگران صرف نظر می‌کند، عوض شایسته‌ای پیدا نخواهد کرد هرچند از این طریق به غنا و ثروت برسد. زیرا هنگامی که رسیدن به مواهب مادی را در کنار سؤال بگذاری (ذلت) سؤال آشکارتر می‌شود و مواهب مادی هر چه باشد کوچک خواهد بود». به بیان دیگر، انسان مال را برای حفظ آبرو می‌خواهد و سزاوار نیست آبرویش را برای کسب مال بریزد.

امام علیهم السلام در ادامه سخن سومین توصیه مهم خود را می‌فرماید و می‌گوید: «بردهٔ دیگری می‌باش، خداوند تو را آزاد آفریده است؛ (وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا).

این جمله از مهم‌ترین و درخشندۀ‌ترین وصایای امام علیهم السلام است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و همواره نصب العین باشد. آری خداوند انسان را آزاد آفریده و نباید این آزادی و آزادگی را با هیچ بهای مادی معاوضه کند حتی گاه باید با زندگی محدود و مشقت‌بار مادی بسازد و تن به بردنگی این و آن ندهد. این سخن هم درباره افراد صادق است و هم درباره ملت‌ها؛ چه بسیارند ملت‌های ضعیف و ناتوانی که آزادی خود را برای مختصر درآمدی از دست می‌دهند و استثمارگران دنیا نیز از این نقطه ضعف بهره گرفته آنها را بردهٔ خویش می‌سازند و حتی در کنار کمک‌های مختصر اقتصادی فرهنگ غلط خود را بر آنها تحمیل می‌کنند و گاه دین و ایمانشان را نیز از آنها می‌گیرند.

افراد با شخصیت و ملت‌های آزاده ترجیح می‌دهند از جان خود بگذرند و بردهٔ دیگران نشوند.

این توصیه در حقیقت از آثار و لوازم توصیه گذشته است که می‌فرمود: «شخصیت خود را برای رسیدن به مواهب مادی فدا مکن».

یکی از نمونه‌های روشن این مطلب همان است که امام حسین علیهم السلام ویارانش در

کربلا نشان دادند؛ امام علیه السلام در این واقعه مهم تاریخی فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الدُّعَى بْنَ الدُّعَى قَدْ رَكَزَ يَيْنَ الْثَتَّيْنِ بَيْنَ السِّلْلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيَّهَاتِ مِنَ الْذَّلَّةِ؛ ناپاک زادگان مرادر میان شمشیر و تن دادن به ذلت مخیر ساخته‌اند و هیهات که من تن به ذلت بدhem». ۱
 امام صادق علیه السلام مطلب را در اینجا در حد کمال بیان فرموده و حریت را جامع صفات برجسته دانسته است می‌فرماید: «خَمْسُ خَصَالٍ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْعٌ؛ أَوْلُهَا الْوَفَاءُ وَالثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَالثَّالِثَةُ الْحَيَاةُ وَالرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجْمُعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الْحُرْيَّةِ؛ پنج صفت است که اگر کسی لااقل یکی از آنها را نداشته باشد خیر قابل توجهی در او نیست: اول وفاست دوم تدبیر سوم حیا چهارم حسن خلق پنجم که جامع همه این صفات است، حریت و آزادگی است».^۲

حضرت در چهارمین توصیه می‌فرماید: «آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود»؛ (وَمَا حَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍ، وَيُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ). اشاره به اینکه بعضی برای رسیدن به مقصود خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند در حالی که دستور اسلام این است که تنها از طریق مشروع و صحیح باید به اهداف رسید. به بیان دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. همچنین نباید برای رسیدن به راحتی‌ها به سراغ مقدماتی رفت که بیش از حد انسان را در فشار قرار می‌دهد.

دو جمله بالا که به صورت جمله‌های خبریه تفسیر کردیم، بعضی به صورت جمله استفهامیه تفسیر کرده‌اند و مطابق این تفسیر معنای جمله چنین می‌شود: چه سودی دارد آن خیری که جز از طریق شر به دست نمی‌آید و چه

۱. لهوف، ص ۹۷ و بخار الانوار، ج ۴۵، ص .۸

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۳۳

فایده‌ای دارد آن راحتی که جز از طریق ناراحتی حاصل نمی‌شود. روشن است که نتیجهٔ هر دو تفسیر یکی است، هرچند لحن و بیان متفاوت است.

شبیه همین معنا در کلمات قصار امام علیؑ نیز آمده است؛ می‌فرماید: «ما خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ؛ آن خوبی و نیکی که جهنم را به دنبال داشته باشد خوبی نیست و نه آن ناراحتی و مشکلی که بهشت در پی آن باشد ناراحتی و مشکل است».^۱

سپس امام علیؑ در پنجمین توصیه مهم خویش خطاب به فرزندش می‌فرماید: «وَبِرَهِيزِ ازِ اينکه مركب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبشخورهای هلاکت بیندازند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تُوْجِفَ^۲ بِكَ مَطَايا الْطَّمَعِ، فَتُوْرِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلْكَةِ).

امام علیؑ در اینجا موارد طمع را به منزله مركب‌های سرکشی گرفته که اگر انسان بر آن سوار شود اختیار را از او ربوده و به پرتگاه می‌کشاند و تعییر به «مناهل‌الهلکة؛ آبشخورهای هلاکت» اشاره‌لطیفی به این حقیقت است که انسان به سراغ آبشخور برای سیراب شدن می‌رود ولی آبشخوری که با مركب طمع به آن وارد می‌شود نه تنها سیراب نمی‌کند، بلکه آبی نیست و به جای آن هلاکت است. بارها در زندگی خود آزموده‌ایم و تاریخ نیز گواه صدق این حقیقت است که افراد طمع گرفتار شکست‌های سختی در زندگی شده‌اند، زیرا طمع، چشم و گوش انسان را می‌بندد و به او اجازه نمی‌دهد راه را از بیراهه و محل نجات را از پرتگاه بشناسد، بلکه می‌توان گفت غالب کسانی که در مسائل تجاری و مانند آن

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۸۷.

۲. «تُوْجِفُ» از ریشه «ایجاف» به معنای با سرعت حرکت کردن و تاختن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وجف» بر وزن «حذف» به معنای حرکت کردن سریع است. با توجه به اینکه در عبارت بالا با «باء» متعددی شده به معنای به سرعت راندن است.

۳. «مناهل» جمع «مُهَلٌ» به معنای آبشخور است.

گرفتار و رشکست نهایی می‌شوند، عامل اصلی آن طمع آنها بوده است.

شبیه این معنا حدیث پرمعنایی است که از امام صادق علیه السلام در بحارالانوار نقل شده است می‌فرماید: «الظَّمْعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقِي بِيَدِهِ لِخَوَاصِهِ فَمَنْ سَكَرَ مِنْهُ لَا يَصْحُو إِلَّا فِي أَلَيْمٍ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ مُجَاوِرَةِ سَاقِيَهِ؛ طمع، شراب شیطان است که با دست خود به خواص خود می‌نوشاند و هرگز از آن مست شود جز در عذاب الهی یا در کنار ساقیش (شیطان) هوشیار نمی‌شود».^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا می‌خوانیم: «الظَّمْعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ؛ طمع حکمت و تدبیر را حتی از دل دانشمندان بیرون می‌برد». در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبَدَعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلُ مِثْلُ الظَّمْعِ؛ چیزی مانند بدعت‌ها دین را ویران نمی‌سازد و چیزی بدتر از طمع برای فاسد کردن انسان نیست».^۲

آنگاه در ششمين و آخرین توصیه خود در این بخش از وصیت‌نامه می‌فرماید: «و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می‌کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش‌تر است از مقدار زیادی است که از سوی مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت‌ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می‌رسد) از ناحیه خدادست»؛ (وَإِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونَ بَيْتَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعُلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسْمَكَ، وَآخِذُ سَهْمَكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ).

امام علیه السلام در این دستور بر این نکته اخلاقی مهم تکیه می‌کند که انسان تا می‌تواند نباید زیر بار مرتباً مردم باشد، بلکه باید با نیروی خود و اعتماد به توان

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹، ح ۶.

۲. همان مدرک، ج ۷۵، ص ۹۲، ح ۹۸.

خویشن سهم خود را از مقدرات الهی به دست آورد و اگر از این طریق به سهم کمتری برسد از آن بهتر است که از طریق مردمی که منت می‌گذارند به سهم بیشتری نایل شود. در واقع این سهم کمتر با توجه به حفظ کرامت و شخصیت و مقام انسان، از آن سهم بیشتر افزون‌تر است، زیرا در آنجا شخصیت و ارزش والای انسان خرج می‌شود؛ چیزی که بهایی برای آن نمی‌توان قایل شد.

گرچه عبارت امام علیؑ در اینجا مطلق است و تفاوتی میان کسانی که با آغوش باز خواسته انسان را استقبال می‌کنند حتی پدر و فرزند و برادر همه را شامل می‌شود؛ ولی روشن است که منظور امام علیؑ آنجاست که شخصیت انسان با سؤال خدش دار شود و آمیخته با ذلت یا متنی باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام باقر علیؑ نقل شده: «قَالَ يَوْمًا رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلِيٌّ لَا تَقُلْ هَكَذَا وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ شَيْءٍ حَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَغْنِي عَنْ أَخِيهِ؛ روزی شخصی در محضر آن حضرت به پیشگاه خدا عرضه داشت: خداوندا من را از همه خلق خود بی‌نیاز کن امام علیؑ فرمود این‌گونه دعا نکن؛ ولی بگو خداوندا ما را از بدن خلقت بی‌نیاز کن، زیرا هیچ انسان با ایمانی از کمک و یاری برادرش بی‌نیاز نیست».^۱

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیؑ می‌خوانیم که به فرزندش امام حسن علیؑ فرمود: «یَا بُنَيَّيْ إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلْبُ الزَّمَانِ وَقَحْطُ الدَّهْرِ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأَصْوَلِ التَّابِتَةِ الْفُرُوعِ النَّابِتَةِ مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَالْأَيْثَارِ وَالشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ أَمْضَى لِدَفْعِ الْمُلْمَمَاتِ؛ فرزندم هنگامی که سختی‌های زمان و کمبودهای دوران دامان تو را گرفت از کسانی کمک بخواه که دارای ریشه‌های ثابت خانوادگی و شاخه‌های پربارند؛ آنها یعنی که اهل رحمت و ایثار و شفقت هستند، چرا که آنها در قضای حوايج سریع‌تر و در دفع مشکلات مؤثرترند».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲، ح ۵.

۲. همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۹، ح ۳۸.

به بیان دیگر بسیار می شود که انسان شخصا قادر بر انجام کاری است؛ ولی تنبی می کند و از دیگران کمک می خواهد و کل بر آنها می شود این کار مذموم و نکوهیده است؛ ولی مواردی هست که کارها بدون تعاون دیگران انجام نمی شود. کمک گرفتن اشکالی ندارد، زیرا زندگی انسان همواره آمیخته با تعاون است.

جمله «وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ» در واقع اشاره به توحید افعالی خداست و آن اینکه به فرض که انسان از دیگران کمک بگیرد (آنجا که نباید بگیرد) و به او کمک کنند باز هم اگر دقت کنیم همه اینها از سوی خداست، زیرا انسان خودش چیزی ندارد که به دیگری بدهد آنچه دارد از سوی خدا دارد و آنچه به دست آورده با نیروی خداداد به دست آورده است.

مرحوم مغنية در شرح نهج البلاغه خود ذیل این توصیه امیر مؤمنان علیه السلام سخن کوتاه و پرمعنایی از شیخ محمد عبدہ، عالم معروف مصری به این مضامون نقل می کند که هیچ سخنی در دل انسان از این سخن اثربخش تر نیست، سخنی که به سبب قوت در تأثیر و اصابت به حق خواننده بالایمان را فورا از دنیا (و مردم دنیا) بر می کند (و تمام توجه او را به سوی خدا می برد).

به گفته شاعر:

میان آتش سوزان خزیدن	گرفتن شرزه شیری را در آغوش
پس آنگه روی خار و خس دویدن	کشیدن قله الوند بر دوش
که بار مرت دونان کشیدن	مرا آسان تر و خوش تر بود زان

* * *

بخش بیست و چهارم

وَتَلَافِيكَ مَا فَرَطْمِنْ صَمْتِكَ أَيْسُرْ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ، وَحِفْظُكَ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدَّ الْوِكَاءِ، وَحِفْظُكَ مَا فِي يَدِيكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ طَلْبِكَ مَا فِي يَدِي غَيْرِكَ. وَمَرَارَةُ الْيَاسِ خَيْرٌ مِنَ الْطَّلْبِ إِلَى النَّاسِ، وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ، وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ، وَرُبَّ سَاعَ فِيمَا يَضُرُّهُ مِنْ أَكْثَرِ أَهْجَرِ، وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ، قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايْنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَدِنْ عَنْهُمْ، بِتْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ! وَظُلْمُ الْخَسِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ! إِذَا كَانَ الرِّفْقُ حُزْقاً كَانَ الْخُرْقُ رِفْقاً، رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً، وَرُبَّمَا نَصَحَّ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشَّ الْمُسْتَنْصَحُ. وَإِيَّاكَ وَالإِتْكَالَ عَلَى الْمُنْتَى فَإِنَّهَا بَخَائِعُ النَّوْكَى وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، وَخَيْرُكَ مَا جَرَبْتَ مَا وَعَذَّكَ. بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَئُوبُ. وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ، وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ، سَوْفَ يَأْتِيَكَ مَا قُدْرَ لَكَ، التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ، وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ! لَا خَيْرٌ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَلَّبِينِ. سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعْودُهُ، وَلَا تُخَاطِرِ بِشَيْءٍ رَجَاءً أَكْثَرَ مِنْهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ بِكَ مَطِيَّةُ اللَّاجِ.

ترجمه

(فرزنندم!) جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست می‌رود، و نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است و حفظ آنچه در دست داری، نزد من محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است. تلخی یاس (از

آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها و درآمد (کم) همراه با پاکی و درست کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است و انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می‌کند و بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند.

کسی که پر حرفی کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می‌گوید. هر کس اندیشهٔ خود را به کار گیرد حقایق را می‌بیند و راه صحیح را انتخاب می‌کند. به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی. بدترین غذای غذا حرام است و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم‌هاست. در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروها سبب بیماری گردد و چه بسا بیماری‌هایی که داروی انسان است، گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند.

از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمق‌ها است. عقل، حفظ و نگهداری تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد، فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه اندوه گردد غنیمت بشمار. نه هر کس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هر کس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد. تباہ کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدنِ معاد. هر کاری سرانجامی دارد (و باید مراقب سرانجام آن بود). آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید. هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد. (همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است. نه در کمک کار پست خیری است و نه در دوستِ متهم فایده‌ای، تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر و هیچ‌گاه نعمتی را که داری برای آنکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز. از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت بر حذر باش که تو را بیچاره می‌کند.

شرح و تفسیر

بیست و هفت اندرز گرانها

امام علیہ السلام در این بخش از وصیت‌نامه نورانیش مجموعه‌ای از اندرز‌های گوناگون به فرزندش می‌دهد که هر یک به تنها یی نکته مهمی را در بر دارد و مجموعه‌اش برنامه مبسوطی برای زندگی سعادتمدانه هر انسانی است.

نخست می‌فرماید: «جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست رفته»؛ (وَتَلَافِيَكَ^۱ مَا فَرَطَ^۲ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقَكَ).

ashareh به اینکه انسان اگر از گفتن چیزی خودداری و صرف نظر کند و بعد بفهمد این سکوت اشتباه بوده فوراً می‌تواند آن را تلافی و تدارک کند در حالی که اگر سخنی بگوید و بعد بفهمد این سخن اشتباه بوده و یا گفتنی نبوده است بازگردن آن امکان‌پذیر نیست؛ همانند آبی است که به روی زمین ریخته می‌شود و جمع کردن آن عادتاً غیر ممکن است.

در ادامه این سخن، راه صحیح را برای رسیدن به این مقصود با ذکر مثالی نشان می‌دهد و می‌فرماید: «نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است»؛ (وَحَفِظْ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ).

«وعاء؛ ظرف» همان قلب و روح انسان است و «وکاء؛ ریسمانی» است که دهانه مشک را با آن می‌بندند» اشاره به زبان و دهان انسان که اگر انسان آن را در اختیار خود بگیرد سخنان ناموزون یا کلماتی که موجب پشیمانی است از او صادر نمی‌شود.

حضرت در دومین توصیه می‌فرماید: «و حفظ آنچه در دست داری، نزد من

۱. «تلافی» از ریشه النفی بر وزن نفی به معنای جبران کردن است و الفاء به معنای یافتن.

۲. «فرط» از ریشه شرط بر وزن شرط به معنای کوتاهی کردن و افراط زیاده روی کردن است.

محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است»؛ (وَحَفْظُ مَا فِي
يَدِيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبٍ مَا فِي يَدَيْكَ).

شاره به اینکه بسیارند کسانی که بر اثر اسراف و تبذیر اموال خود را از دست می‌دهند و نیازمند به دیگران می‌شوند و عزت و حیثیت خود را بر سر آن می‌نهند. هر گاه انسان، اعتدال و اقتصاد را در زندگی از دست ندهد نیازمند به دیگران نخواهد شد، بنابراین توصیه مزبور هرگز به معنای دعوت به بخل نیست بلکه به معنای دعوت به میانه‌روی و اعتدال و ترک اسراف و تبذیر است.

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین توصیه خود که در ارتباط با توصیه قبل است می‌فرماید: «تلخی یائس (از آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها»؛ (وَمَرَأَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الظَّلَبِ إِلَى النَّاسِ).

منظور از «یائس» در این عبارت همان ناامیدی است که انسان بر خود تحمیل می‌کند، به گونه‌ای که راه طلب از دیگران را بر خویش می‌بنند. این کار گرچه تلخ است؛ ولی سبب عزت و شرف انسان می‌شود و به همین دلیل، امام علیه السلام این تلخی را از شیرینی طلب بهتر می‌شمرد.

تعییر به «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» به عنوان یک ارزش و فضیلت در روایات متعددی از معصومان آمده است از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَخَيْرُ الْمَالِ التِّقَةُ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ بهترین سرمایه اعتماد بر ذات پاک خدا و مأیوس بودن از چیزی است که در دست مردم است».^۱

این سخن بدان معنا نیست که انسان، تعاون و همکاری با مردم را در زندگی از دست دهد، زیرا زندگی اجتماعی چیزی جز تعاون و همکاری نیست، بلکه منظور این است که چشم طمع بر اموال مردم ندوزد و سربار مردم نشود و با تلاش، برای معاش بکوشد.

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۳۷۸، ح ۲۷۳.

به گفته شاعر:

وَإِنْ كَانَ طَعْمُ الْيَاسِ مُرَّاً فَإِنَّهُ
الَّذِي وَأَحْلَى مِنْ سُؤَالِ الْأَزَدِ
اگر چه طعم یأس، تلخ است ولی شیرین تر و لذت بخش تر از درخواست و
تقاضا از افراد رذل و پست است.

آن‌گاه در چهارمین توصیه می‌افزایید: «درآمد (کم) همراه با پاکی و درست کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است»؛ (وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَةِ
خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ).

عفت از نظر لغت و موارد استعمال نزد علمای اخلاق، تنها به معنای خودنگهداری جنسی نیست، بلکه هرگونه خویشتن داری از گناه را شامل می‌شود و در جمله بالا به این معناست، زیرا بعضی به هر گناه و زشتی تن در می‌دهند تا ثروتی را از این سو و آن سو جمع آوری کنند اما مؤمنان پاک‌دل ممکن است از طریق حلال و خالی از هرگونه گناه به ثروت کمتری برسند؛ امام علیؑ می‌فرماید این را بر آن ترجیح بده.

حضرت در پنجمین توصیه می‌فرماید: «انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می‌کند»؛ (وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ).

زیرا انسان، نسبت به اسرار خود از همه دلسوزتر است، چون افشاری آنها گاه موجب ضرر و زیان و گاه سبب آبرو ریزی و هتك حیثیت او می‌شود در حالی که دیگران از افشاری سر او ممکن است هیچ آسیبی نبینند، بنابراین اگر می‌خواهد اسرارش محفوظ شود باید در صندوق سینه خود آن را محکم نگه دارد، همان‌گونه که در کلمات قصار امام علیؑ آمده است «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ؛ سینه انسان خردمند صندوق اسرار اوست».

در ششمین توصیه می‌فرماید: «بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند»؛ (وَرُبَّ سَاعَٰ فِيمَا يَضُرُّهُ).

۱. ساع (ساعی) کوشش‌گر است، از ریشه (سعی) است.

اشاره به اینکه سعی و تلاش باید روی حساب باشد. به بیان دیگر، تلاش باید با تدبیر توأم گردد نکند انسان با دست خویش ریشه خود را قطع کند که این بدترین نوع مصیبت است.

در هفتمین توصیه می‌فرماید: «کسی که پر حرفی می‌کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می‌گوید»؛ (مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ^۱).

آری یکی از فواید سکوت، گرفتار نشدن در دام سخنان بی معناست و این بسیار به تجربه رسیده که افراد پر حرف پرت و پلا زیاد می‌گویند، زیرا سخنان سنجیده و حساب شده، فکر و مطالعه می‌خواهد در حالی که افراد پر حرف مجالی برای فکر ندارند. امام علیه السلام در غررالحكم عواقب سوء زیادی برای افراد پر حرف بیان فرموده از جمله اینکه «مَنْ كَثَرَ كَلَامُهُ زَلَّ؛ کسی که سخن بسیار گوید لغش فراوان خواهد داشت»^۲ و همین امر آبروی او را می‌برد و سبب خواری و رسوایی می‌گردد به عکس کسانی که کم و سنجیده سخن می‌گویند، سبب آبرومندی خود می‌شوند و به گفته شاعر:

کم گوی و گزیده گوی چون در
تا ز اندک تو جهان شود پر
در هشتمین توصیه می‌فرماید: «هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را
می‌بیند و راه صحیح را انتخاب می‌کند»؛ (وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ).

اهمیت تفکر در همه امور دنیا و آخرت چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و تمام افراد پیروزمند و موفق همین راه را پیموده‌اند. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ﴾؛ این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد؛ شاید بیندیشید. * درباره دنیا و آخرت».^۳

۱. «اهجر» از ریشه «هجر» بر وزن (فجر) در اصل به معنای دوری و جدایی است. سپس به معنای هذیان گفتن مریض هم آمده، زیرا سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است.

۲. غررالحكم، ۴۱۹.

۳. بقره، آیات ۲۱۹ و ۲۲۰.

در نهمین توصیه می فرماید: «به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها
شوی و از بذکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی»؛ (فَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ
مِنْهُمْ، وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِعْ عَنْهُمْ).

شاره به اینکه تأثیر مجالست و همنشینی غیر قابل انکار است؛ همنشینی با
بدان انسان را بدبخت و با نیکان انسان را خوشبخت می سازد. در قرآن مجید
اشارة روشنی به این معنا شده است آنجا که می فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ
يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَنِي لَمْ اتَّخَذْ فُلَانًا حَلِيلًا
* لَقَدْ أَضَلَنَنِي عَنِ الدِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلنِّسَانِ حَذِيرًا»؛ به یاد آوری
روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و
می گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگریده بودم * ای وای بر من، کاش
فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم * او مرا از یادآوری
(حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه
انسان را تنها و بی یاور می گذارد». ^۱

پیغمبر اکرم ﷺ در حدیث معروفی می فرماید: «الْمَرْءُ عَلَىٰ دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛
انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش دارد». ^۲

همین امر سبب می شود که بهترین راه برای شناخت شخصیت انسانی پیچیده
و ناشناخته نگاه به همنشینان او باشد، همانگونه که در حدیث امیر مؤمنان
علی علیه السلام وارد شده است: «فَمَنِ اشْتَبَّهَ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَيْهِ
خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَىٰ دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَىٰ غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ
لَهُ مِنِ دِينِ اللَّهِ؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به
همنشینان او نگاه کنید؛ اگر اهل دین الهی باشند او هم بر دین خدادست و اگر بر

۱. فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۳.

غیر دین الهی باشند او نیز بهره‌ای از دین ندارد».^۱

در دهمین توصیه می‌فرماید: «بدترین غذای حرام است»؛ (بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ).

قرآن مجید کسانی را که اموال یتیمان را می‌خورند به عنوان کسانی معرفی کرده که آتش می‌خورند: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا». ^۲ بقیه غذای حرام نیز بی‌شباهت به اموال یتیمان نیست؛ در روایات آمده است از جمله موضع استجابت دعا خوردن غذای حرام است. قبلاً به این حدیث نبوی اشاره کردیم.

امام علی علیه السلام در یازدهمین توصیه می‌فرماید: «ستم بر ناتوان رشت ترین ستم است»؛ (وَظُلْمُ الْضَّعِيفِ أَفَحَشُ الظُّلْمِ).

زیرا او قادر بر دفاع از خویشتن نیست. مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «لَمَّا حَضَرَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْوَفَاءُ صَمَّنَى إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ أُوصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي عَلِيِّهِ حِينَ حَضَرَ تُهُ الْوَفَاءُ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمٌ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهُ؛ هنگامی که پدرم در آستانه رحلت از دنیا بود مرا به سینه خود چسبانید و فرمود این سخنی است که پدرم در آستانه وفات (شهادت) سفارش کرد و او از پدرس (امیر مؤمنان علیه السلام) نقل فرمود: که بپرهیز از ستم کردن بر کسی که یار و یاوری جز خدا ندارد».^۳

البته ظلم درباره همه کس قبیح است؛ ولی اگر کسی مثلاً به ثروتمندی ظلم کند و مقداری از مال او را ببرد، گرچه کار خلافی کرده، لطمہ زیادی بر او وارد نمی‌شود به خلاف آن کس که از فقیری مالی ببرد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

۲. نساء، آیه ۱۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۵.

در دوازدهمین توصیه می‌فرماید: «در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری‌هایی که داروی انسان است»؛ (إِذَا كَانَ الرِّفْقُ خُرْقًا^۱ كَانَ الْخُرْقُ، رِفْقًا زُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً).

اصل و اساس در برنامه‌های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می‌شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می‌افزایند در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می‌شود که دوا، درد را فروزن تر می‌سازد و تحمل درد، دوا محسوب می‌شود همان‌گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ باید فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود

شاره به اینکه زخم‌هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری است و به عکس گاه بیماری‌هایی عارض انسان می‌شود که سبب بهبودی از بیماری‌های مهم‌تری است.

در سیزدهمین توصیه می‌فرماید: «و گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (أهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند»؛ (وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشٌ^۲ الْمُسْتَتَصِحُ^۳).

شاره به اینکه همیشه نباید به سخنان کسانی که اهل نصیحت نیستند بدین بود؛ گاه می‌شود از آنها سخن حکمت آمیز و ناصحانه‌ای صادر می‌گردد و به عکس، خیرخواهان نصیحت‌گو، گاه از روی خطأ و حسادت و عوامل دیگر در نصیحت خود خیانت می‌کنند، بنابراین همیشه نباید به آنها خوش‌بین بود و در

۱. «خرق» به معنای خشونت به خرج دادن (ضد رفق و مدارا کردن).

۲. «غش» از ریشه «غش» (به کسر غین) به معنای خیانت کردن است.

۳. «المستصح» (به صورت اسم مفعول) به معنای کسی است که از او نصیحت می‌طلبند.

هر دو صورت حکم عقل را باید به کار گرفت و از قراین به درستی و نادرستی اندرز اندرزگویان پی برد.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار حدیث معروف جالبی در این زمینه نقل می‌کند که پس از پایان طوفان نوح، شیطان در برابر حضرت نوح علیه السلام ظاهر شد و گفت: خدمت بزرگی به من کردی و حقی بر من داری می‌خواهم جبران کنم. نوح علیه السلام به او گفت: من بسیار ناراحت می‌شوم که من خدمتی به تو کرده باشم بگو چیست؟ گفت: آری تو نفرین کردی و قومت را غرق نمودی اکنون کسی باقی نمانده که من او را گمراه کنم و مدتی استراحت می‌کنم تا جمع دیگری به وجود آیند و به گمراه ساختن آنها بپردازم نوح گفت: چه خدمتی به من می‌خواهی بکنی (در بعضی از روایات دیگر آمده است که نوح حاضر به پذیرش از او نبود ولی از سوی خداوند خطاب آمد: گرچه کار او شیطنت است ولی در اینجا راست می‌گوید، پذیر)؛ شیطان گفت: «اَذْكُرْنِي فِي ثَلَاثٍ مَوَاطِنٍ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي اِحْدَاهُنَّ اَذْكُرْنِي اِذَا غَضِبْتَ وَ اَذْكُرْنِي اِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اُنْتَيْنِ اَذْكُرْنِي اِذَا كُنْتَ مَعَ اُمْرَأً خَالِيًّا لَيْسَ مَعَكُمَا اَحَدٌ؛ در سه جا مراقب من باش که من در این سه مورد به بندگان خدا از همیشه نزدیک ترم: هنگامی که خشمگین شوی مراقب من باش و هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می‌کنی (باز هم) مراقب من باش و هنگامی که با زنی در خلوتگاهی که شخص دیگری در آنجا نباشد همراه شوی در آنجا نیز مراقب من باش».^۱ این در واقع یکی از مصاديق روشن کلام مولا امیر مؤمنان است.

در چهاردهمین توصیه می‌فرماید: «از تکیه کردن بر آرزوها برحدزr باش که سرمایه احمق‌هاست»؛ (وَإِنَّكَ وَالإِتْكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَی^۲).

۱. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰.

۲. همان مدرک، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

۳. «نوکی» جمع «نوک» بروزن «ابت» به معنای شخص احمق و نادان است.

منظور از «مُنْتَى؛ آرزوها» آرزوهای دور و دراز است که به خیالات شبیه تر است و آنها که گرفتار این گونه آرزوها می‌شوند، نیروهای فعال خود را بیهوده هدر می‌دهند و سرانجام به جایی نمی‌رسند. از سوی دیگر تکیه بر این گونه آرزوها تمام فکر و عمر انسان را به خود مشغول می‌دارد و از پرداختن به معاد باز می‌دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی که هم از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه، فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَافَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمْلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمْلِ فَيُئْسِي الْآخِرَةَ؛ ای مردم چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، چرا که پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دور و دراز آخرت را به فراموشی می‌سپارد». ^۱ در پانزدهمین توصیه می‌فرماید: «عقل، حفظ و نگهداری تجربه هاست»؛ (وَالْعُقْلُ حِفْظُ النَّجَارِبِ).

شاره به اینکه هنگامی که تجربه‌ها جمع آوری شود با توجه به اینکه «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَفِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدُ»؛ حوادث مشابه نتیجه مشابه دارند» و حدیث معروف «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْدَغُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ؛ انسان با ایمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود» ^۲ سبب می‌شود که انسان، راه صحیح را در برخورد با حوادث آینده پیدا کند و از تجربیات پیشینیان درس بگیرد و از زیان‌های ناشی از خطاهای رهایی یابد.

بسیاری از قواعد کلی عقلی از همین تجربیات جزئی برگرفته شده (طبق قاعدة استقراری منطقی) البته این تجربه‌ها گاه مربوط به خود انسان است و گاه از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲ و در بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷ نیز از باکمی تفاوت از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۵

تجربه‌های دیگران استفاده می‌کند که این به اصطلاح «نُورٌ عَلَى نُورٍ» است و به همین دلیل مدیران مدبر به مطالعه تاریخ پیشینیان اهمیت فراوان می‌دهند. کوتاه سخن اینکه انسان اگر تجارب خویش را حفظ کند و از تجارب دیگران نیز استفاده کند، هم می‌تواند در موارد مشابه، گرفتار خطا نشود و هم قانونی کلی از موارد جزئی تهیه کند که برای خودش و دیگران در همه شئون زندگی مفید و سودمند باشد.

در نامه ۷۸ تعبیر شدیدتری در این زمینه آمده است می‌فرماید: «فِإِنَّ الشَّقِيقَيْ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعُقْلِ وَالشَّجَرَةِ؛ بِدِبْخَتِ كَسِيْ اسْتَ كَه از عَقْلِ وَ تجربیات خود سود نبرد».

در شانزدهمین توصیه می‌فرماید: «بَهْتَرِينَ تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد»؛ (وَخَيْرٌ مَا جَرَبْتَ مَا وَعَظَكَ).

اشاره به اینکه تجربه‌ها گاه سود مادی می‌آورد و گاه سود معنوی و بهترین تجربه‌ها آن است که دارای سود معنوی باشد.

در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است: «لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛ آنچه از مال تو از دست برود ولی باعث اندرز و بیداری تو شود در واقع از دست نرفته است».^۱

در هفدهمین توصیه می‌فرماید: «فَرَصْتَ را بَيْشَ از آنکه از دست برود و ما یه اندوه گردد غنیمت بشمار»؛ (بَأَدِيرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً).

فرصت به معنای فراهم بودن مقدمات برای رسیدن به یک مقصد است؛ گاه انسان مقصد مهمی دارد و مقدماتش فراهم نیست؛ ولی ناگهان در یک لحظه فراهم می‌گردد که باید بدون فوت وقت از آن لحظه استفاده کند و خود را به مقصد برساند که اگر غفلت کند و از دست برود چه بسا در آینده هرگز چنان

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۹۶.

شرايطي برای رسيدن به مقصد فراهم نگردد. فرصت مانند بادها و نسيم هاي موافقی است که به سوي مقصد می وزد که اگر کشتی بادباني از آن استفاده نکند ممکن است ساعتها و روزها بر سطح دريا بماند و مایه غصه و اندوه شود.

در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَّحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ (بدانید) از سوي پروردگار شما در ايام زندگيتان

نسيم هاي سعادتی می وزاد از آن استفاده کنيد و خود را در معرض آن قرار دهيد». ۱

در حدیث ديگري از آن حضرت آمده: «مَنْ فُتَحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلِيَنْتَهِ هُدًى فَإِنَّهُ

لَا يَدْرِي مَتَى يُعَاقَبُ عَنْهُ؛ کسی که دری از خير به روی او گشوده شود باید برخizد

و از آن بهره گيرد، زيرا نمي داند چه زمانی اين در بسته می شود». ۲

در اين زمينه، روایات معصومین علیهم السلام و عبارات بزرگان فراون است با حدیثي

از امير مؤمنان علیهم السلام آن را پایان می دهيم فرمود: «أَشَدُ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرَصِ؛

شدیدترین غصه ها از دست رفتن فرصت هاست». ۳

سپس در هجدهمين توصيه می فرماید: «نه هرکس طالب چيزی باشد به خواسته اش می رسد و نه هرکس که از نظر پنهان شد باز می گردد»؛ (لَيَسْ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَئُوبُ).

این دو جمله می تواند به منزله علتی برای توصیه مبادرت به فرصت ها باشد که در جمله قبل گذشت، زира انسان تنها در صورتی به مقصود می رسد که در زمينه فراهم بودن شرايط برخizد و تلاش کند در غير اين صورت تلاش او بيهوده است. واژه «غائب» می تواند اشاره به فرصت از دست رفته باشد که اى بسا دوباره باز نگردد. در عين حال می تواند توصیه مستقلی باشد اشاره به اينکه انسان هميشه نباید انتظار داشته باشد که از کوشش هايش نتيجه بگيرد. به بيان

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۲۱.

۲. کنز العمال، ح ۴۳۱۳۴.

۳. غرر الحكم، ۱۰۸۱۸.

دیگر، از شکست‌ها نباید ناامید گردد.

در نوزدهمین توصیه می‌فرماید: «تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد»؛ (وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ). منظور از زاد و توشه در اینجا همان زاد و توشه تقوا برای سفر آخرت است که اگر انسان آن را از دست دهد آخرت او تباہ خواهد شد.

در بیستمین توصیه می‌فرماید: «هر کاری سرانجامی دارد (باید مراقب سرانجام آن بود)»؛ (وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ).

شاره به اینکه انسان هنگامی که دست به کاری می‌زند باید در عاقبت آن بیندیشد و بی‌حساب و کتاب اقدام نکند؛ اگر عاقبت آن نیک است در انجام آن بکوشد و گرنه بپرهیزد.

در غرالحکم از امام امیر مؤمنان علیه السلام همین جمله با اضافه‌ای نقل شده: «وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ حُلْوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ»؛ هر کار عاقبتی شیرین یا تلخ دارد (که باید به آن اندیشید)».^۱

در بیست و یکمین توصیه می‌فرماید: «آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید»؛ (سَوْفَ يَأْتِيَكَ مَا قُدْرَ لَكَ).

مقصود اینکه باید بیهوده حرص زد؛ نه بدین معنا که انسان تلاش برای معاش را رها سازد و کوشش برای بهبود زندگی را فراموش کند، بلکه هدف این است که از تلاش‌های بیهوده و حریصانه بپرهیزد. همه روایاتی که به مقدر بودن روزی اشاره می‌کند نیز ناظر به همین معناست.

در بیست و دومین توصیه می‌افزاید: «هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد»؛ (اللَّاجِرُ مُخَاطِرٌ^۲).

۱. غرالحکم، ۱۰۹۱۳.

۲. «مخاطر» کسی است که خود را به خطر می‌افکند.

بازرگان همیشه از تجارت خود سود نمی‌برد و به اصطلاح امروز، تجارت نوعی ریسک است؛ بنابراین انسان باید شجاع باشد و بر خدا توکل کند و از زیان‌های احتمالی نهراست و از زیان‌ها ناامید و مأیوس نشود. البته تاجر باید تلاش و کوشش و تدبیر را از دست ندهد؛ ولی اگر با زیانی مواجه شد نیز ناراحت نگردد.

این احتمال نیز داده شده که این جمله اشاره به جنبه‌های معنوی تجارت باشد، زیرا تاجر گاه آلوده اموال حرام می‌شود و سعادت خود را به خطر می‌افکند، بنابراین باید همواره مراقب این خطرات باشد مخصوصاً در عصر و زمان ما که اموال حرام و تجارت‌های نامشروع فزونی گرفته و گاه پرسود بودن آن چشم عقل را می‌بندد و تاجر را گرفتار گناه می‌سازد.

آن‌گاه در بیست و سومین توصیه می‌فرماید: «(همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است»؛ (وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كثِيرٍ).

اشارة به اینکه همیشه نباید به کمیت اعمال و کارها نگاه کرد، بلکه مهم کیفیت آن است؛ چه بسا اعمال کمتر با کیفیت بالاتر و خلوص بیشتر بارورتر و مؤثرتر باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيْكُمْ أَحَسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید.^۱

احتمال دیگر در تفسیر این جمله آن است که انسان نباید در زندگی مادی دنبال سرمایه‌های فزون‌تر باشد چه بسا سرمایه کمتر پاک‌تر و حلال‌تر بوده، و نمو و رشد بیشتری داشته باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَّاً لَيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاءٍ تُرْبِدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأَوْلَئِكَ هُمْ

المُضْعُفُونَ؛ آنچه به عنوان ربا می‌پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آنچه را به عنوان زکات می‌دهید و تنها رضای خدا را می‌طلبید (مایه برکت و فرونی است و) کسانی که چنین می‌کنند دارای پاداش مضاعف‌اند».^۱

حضرت در بیست و چهارمین توصیه می‌فرماید: «نه در کمک‌کار پست خیری است و نه در دوستِ متهم»؛ (لَا خَيْرٌ فِي مُعِينٍ مَّهِينٍ^۲، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ^۳)، زیرا هرگاه فرد پستی انسان را یاری کند غالباً توأم با منت است اضافه بر این شخصیت انسان در نظر مردم پایین می‌آید، زیرا فرد پستی در یاری اوست و دوست متهم هرچند حق دوستی را ادا کند سبب متهم شدن انسان و آبروریزی او می‌شود و اینجاست که باید عطايش را به لقایش بخشید.

در بیست و پنجمین توصیه می‌فرماید: «تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر»؛ (سَاهِلٌ^۴ الدَّهْرِ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودٌ).

شاره به اینکه ممکن است چنین فرصتی همیشه به دست نیاید. این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که هرگاه روزگار با تو مدارا کند تو هم آسان بگیر و مدارا کن و به گفته شاعر:

إِذَا الدَّهْرُ أَعْطَاكَ الْعِنَانَ فَسُرُّ بِهِ رُوَيْدًا وَلَا تَعْنَفْ فَيُصْبِحُ شَامِسًا

هنگامی که روزگار زمام خود را در اختیار تو بگذارد آرام با او حرکت کن و فشار میاور که ممکن است چموش و سرکش شود.

در بیست و ششمین توصیه می‌فرماید: «هیچ‌گاه نعمتی را که داری به خاطر اینکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز»؛ (وَلَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَّجَاءً أَكْثَرَ مِنْهُ).

۱. روم، آیه ۳۹.

۲. «مهین» به معنای پست و حقیر و ضعیف از ریشه «مهانة» گرفته شده است.

۳. «ظنین» به معنای شخص متهم، از ریشه «ظن» به معنای گمان گرفته شده و معنای اسم مفعولی دارد.

۴. «ساهل» امر از ریشه «مساهمة» به معنای مدارا کردن است.

گاه انسان، نعمت‌هایی در اختیار دارد؛ ولی طمع و فزون طلبی او را وادار می‌کند که برای به چنگ آوردن نعمت بیشتر آن را به مخاطره افکند. این کار عاقلانه نیست. مثل اینکه انسان مال خود را در اختیار افرادی که آگاهی بر تجارت و مضاربه ندارند به هوای قول‌هایی که برای سود بیشتر می‌دهند بگذارد و سرانجام نه تنها سودی عایدش نشود بلکه اصل سرمایه نیز از دست بدهد. سرانجام در بیست و هفتمین و آخرین توصیه (در این بخش از وصیت‌نامه) می‌فرماید: «از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت بر حذر باش که تو را بیچاره می‌کند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعْ بِكَ مَطْيَّةُ اللَّجَاجِ).

لجاجت آن است که انسان بر سخن باطل یا طریقهٔ نادرستی که بطلان آن بر او ثابت شده اصرار ورزد به گمان اینکه شخصیت خود را در انتظار نشکند در حالی که اگر در این گونه موارد انسان در برابر حق تواضع کند و آن را پذیرا شود، اعتبار و آبروی او در انتظار مردم بیشتر خواهد شد.

رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوْلَاهَا جَهْلٌ وَآخِرَهَا نَدَاءَةً؛ از لجاجت بپرهیز که آغازش جهل و نادانی و آخرش ندامت و پشیمانی است».^۲ در حدیثی دیگر از همین امام^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌خوانیم: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَعَ مِنَ اللَّجَاجِ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست».^۳

به راستی اگر کسی تنها وصایای بیست و هفت‌گانهٔ این بخش از وصیت‌نامه را که با عباراتی کوتاه و پرمکان ایراد شده بود در زندگی خود پیاده کند چه سعادتی نصیب او می‌شود و اگر جامعه‌ای توفیق عمل به آن را یابد چه جامعه‌ای خوشبخت و سعادتمند خواهد بود.

۱. «تجمّع» فعل مضارع از ریشهٔ «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۹، ح ۶

۳. غرر الحكم، ح ۱۰۶۴۳

بخش بیست و پنجم

احمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصَّلَةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى
اللَّطِيفِ وَالْمُقَارِبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَذْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنْوِ، وَعِنْدَ
شِدَّتِهِ عَلَى الْلِّيْنِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ، حَتَّى كَانَكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَانَهُ ذُو
نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا
تَتَخَذَنَ عَدُوًّا صَدِيقَكَ صَدِيقًا فَتُتَعَارِي صَدِيقَكَ، وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ،
حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحةً، وَتَجَرَّعَ الْغَيْظَفَانِي لِمَ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً،
وَلَا أَذْمَغَبَةً. وَلِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ، فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ، وَخُذْ عَلَى عَدُوكَ
بِالْفَحْضِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةً أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ
بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا. وَمَنْ ظَنَّ بَكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ.

ترجمه

(فرزندم!) در مقابل برادر دینی خود (این امور را بر خود تحمیل کن): به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو، در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن، به هنگام سختگیریش نرمش و به هنگام جرم، عذرش را بپذیر، آنگونه که گویا تو بندۀ او هستی و او صاحب نعمت توست؛ اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به کار بندی. هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته‌ای. نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز، خواه این نصیحت (برای او) زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده.

خشم خود را جرעהه فرو بر که من جرעהه‌ای شیرین تر و خوش عاقبت تر و لذت‌بخش تر از آن ندیدم.

با کسی که نسبت به تو با خشونت رفتار می‌کند نرمی کن که امید می‌رود به زودی در برابر تو نرم شود. با دشمن خود بافضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبت) شیرین ترین را برگزیده‌ای. اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست بازگردد بتواند. کسی که درباره تو گمان نیکی ببرد با عمل خود گمانش را تصدیق کن.

شرح و تفسیر در برابر بدی‌ها نیکی کن!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه وظیفه انسان را در برابر دوستانش ضمن چند توصیه بیان می‌فرماید؛ نخست می‌گوید: «در برابر برادر دینی خود (این امور را بر خویش تحمیل کن:) به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو، در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن، به هنگام سخت‌گیریش نرمش و به هنگام جرم عذرش را پیزیر آن‌گونه که گویا تو بندۀ او هستی و او صاحب نعمت توست»؛ (اَحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ^۱ عَلَى الصَّلِيلِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ^۲ عَلَى الْلَّطَفِ^۳ وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ^۴ عَلَى الْبَذْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوّ، وَعِنْدَ

۱. «صرم» به معنای قطع کردن و بریدن و جدا ساختن، در اینجا به قطع رابطه با دیگری اشاره دارد. نقطه مقابل آن صله و برقرار ساختن پیوند است.

۲. «صدود» مصدر و به معنای منع کردن است.

۳. «اللطاف» بر وزن «شرف» و در بعضی از نسخ بر وزن «قفل» آمده و به معنای محبت کردن و نیکی نمودن است.

۴. «جمود» در اینجا به معنای بخل است، نقطه مقابل بذل.

شِدَّتِه عَلَى الِّيْنِ، وَعِنْدَ جُرْمِه عَلَى الْعُذْرِ، حَتَّى كَانَكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَانَهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ).^۱

امام علیہ السلام در این توصیه، فرزند خود را از مقابله به مثل در برابر خشونت و بی محبتی دوستان، بر حذر می دارد و در ضمن شش جمله مقابله به ضد را در این گونه موارد توصیه می کند، چرا که مقابله به مثل پایه و اساس دوستی را به خطر می افکند و انسان دوستان خود را از دست می دهد؛ ولی اگر در برابر بی مهری مهر ورزد و در برابر بدی ها نیکی کند، به زودی دوستش به اشتباه خود بی می برد و شرمنده می شود و در مقام جبران بر می آید و پایه های دوستی محکم تر از پیش می شود.

عبارات امام علیہ السلام در اینجا در واقع شرح چیزی است که در قرآن کریم آمده است: «أَدْقَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةً كَانَهُ وَلِيُّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍ عَظِيمٌ»؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رستند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقویا) دارند به آن نائل نمی شوند». ^۱

گرچه این آیه در مورد دشمنان است، ولی به طور مسلم درباره دوستان نیز صادق خواهد بود. سیره بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام و علمای بزر همین معنا را نشان می دهد که جز در موارد استثنایی در برابر بدی های دوستان و دشمنان، به مقابله به مثل بر نمی خواستند.

از آنجاکه بعضی از افراد پست و کوتاه فکر ممکن است از این گونه رفتار سوء استفاده کنند، امام علیہ السلام این گروه را استثنا کرده می فرماید: «اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به کار

بندی»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ). تفاوت جمله «وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ...» و جمله «أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ ...» در این است که جمله دوم به افراد نااهل و لجوج و کینه توز اشاره دارد که نیکی در برابر بدی آنها سبب جرأت و جسارت‌شان می‌شود و مانند «ترحم بر پلنگ تیز دندان» است؛ ولی جمله اوّل ناظر به کسانی است که چنین حالتی ندارند؛ اما نیکی‌های مکرر در برابر بی‌مهری‌های آنها چه بسا سبب اشتباہ‌شان می‌شود و خیال می‌کنند کار خوبی انجام داده‌اند.

تعییر به «اَحْمَلُ» در آغاز این توصیه اشاره به این است که خوبی کردن در برابر بدی گرچه برای انسان مشکل است؛ ولی باید آن را بر خود تحمیل کرد.

حضرت در دومین توصیه می‌فرماید: «هُرگُز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته‌ای»؛ (لَا تَتَخَذْنَ عَدُوًّا صَدِيقَكَ صَدِيقًا فَتَعَادِيَ صَدِيقَكَ).

این عملی منافقانه است که انسان هم با دوستش دوستی کند و هم با دشمن دوستش؛ این روش کسانی است که دوستی صادقانه ندارند و هدف‌شان این است که از هر کسی بهره بگیرند و در این راه از کارهای ضد و نقیض نیز پروا ندارند. البته این در جایی است که دشمنی دشمن ظالمانه باشد نه آنجا که دوست ما کار خلافی کرده و کار خلافش سبب دشمنی افرادی شده است.

نیز این سخن در جایی است که هدف از طرح دوستی با دشمن دوست اصلاح میان آنها نبوده باشد که اگر این کار به منظور اصلاح ذات الیین باشد نه تنها زشت و ناپسند نیست، بلکه کاری بسیار شایسته است.

شایان توجه است که اندرز امام علیه السلام در اینجا تنها درباره اشخاص صادق نیست، بلکه درباره گروه‌ها و ملت‌ها و دولت‌ها نیز صادق است، هرچند در دنیای امروز بسیارند دولت‌هایی که با طرفین دعوا طرح دوستی می‌ریزند بسی

آنکه قصد صلح و سازشی داشته باشند، بلکه هدف‌شان این است که از هر دو برای تأمین منافع شخصی خود استفاده کنند. هم با ما دوستند و هم با دشمنان ما و جالب اینکه آن را پنهان نمی‌دارند؛ آشکارا با ما طرح دوستی عمیق می‌ریزند و آشکارا با دشمنان ما نرد عشق می‌بازنند.

شخصی به امیر مؤمنان علی عرض کرد: من هم تو را دوست دارم و هم فلان شخص را - و نام بعضی از دشمنان امام علی را برد - (در بعضی از روایات آمده که نام معاویه را برد) امام علی فرمود: تو الان یک چشمی هستی یا به کلی نایینا شو (و دشمنانم را دوست بدار) و یا کاملاً بینا باش (و مرا دوست دار).^۱ در حدیث دیگری از امام صادق علی می‌خوانیم: کسی خدمتش عرض کرد: فلان کس شما را دوست می‌دارد؛ ولی در بیزاری از دشمنانتان ضعیف است فرمود: «هَيَّهَاتَ كَذَبَ مَنِ ادْعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَبَرَّأْ مِنْ عَدُوَّنَا؛ هیهات دروغ می‌گوید کسی که ادعای محبت مامی کند و از دشمنان ما بیزاری نمی‌جوید».^۲

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤْمِنُونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَنُّوكُنُوا أَبْنَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ عَشِيرَتُهُمْ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند فرزند پدران، یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند.^۳

سپس در سومین توصیه در این بخش از وصیت‌نامه می‌فرماید: «نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز خواه این نصیحت زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده»؛ (وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِحَةً).

۱. بخار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۷.

۲. همان مدرک، ح ۱۸.

۳. مجادله، آیه ۲۲.

۴. «امْحَضْ» از ریشه «محض» بر وزن «وَعَظْ» به معنای خالص کردن و در مورد نصیحت به معنای خیر خواهی خالی از هرگونه شائبه است.

اشاره به اینکه بسیار می‌شود که دوستان انسان از نصایحی که ممکن است سبب آزردگی خاطر ما شود پرهیز می‌کنند و حقایق را کتمان می‌نمایند. آنها در واقع نصیحت کننده با اخلاص نیستند، زیرا اگر مشکل کسی را به او بگویند و موقتاً ناراحت شود؛ ولی او را از خطر و ضرر یا از گناهی رهایی بخشنده بسیار بهتر از آن است که لب فرو بندند و او را در دام مشکلات و خطرات رها سازند. متأسفانه بسیارند کسانی که روی همین‌گونه ملاحظات از اندرزهای به موقع صرف نظر می‌کنند و خدا را از خود ناراضی و به خلق خدا خیانت می‌نمایند. جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عِيُوبِي»؛ محبوب‌ترین دوستان من آنها هستند که عیوب مرا به من هدیه می‌کنند).^۱

یعنی انسان عاقل نه تنها باید از بیان عیوب خود بر زبان دیگران ناراحت شود، بلکه آنها را به گفتن این عیوب تشویق کند.

در حدیث پرمعنای دیگری از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است که به یکی از دوستانش فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبَيِّكِيَكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاسِّ»؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند؛ اما خالصانه سخن می‌گوید و از آن کس بپرهیز که تو را می‌خنداند اما ناخالصانه حرف می‌زند (و زشتی‌هایت را در نظرت زیبا نشان می‌دهد).^۲

امام علیه السلام در چهارمین توصیه‌اش می‌فرماید: «خشم خود را جرعه فرو بر که من جرعه‌ای شیرین‌تر و خوش عاقبت‌تر و لذت‌بخش‌تر از آن ندیدم»؛ (وَتَجَرَّعَ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُزْعَةً أَخْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلَّذَّ مَغْبَةً).^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۹، ح ۵.

۲. همان مدرک، ص ۶۳۸، ح ۲.

۳. «مَغْبَةً» به معنای عاقبت از ریشه «غَبّ» به معنای عاقبت گرفته شده است. این ریشه گاهی در مورد کارها و

امام علی^ع در اینجا خشم را به داروی تلخی تشبیه می‌کند که نوشیدنش سخت و طاقت فرساست و به همین دلیل انسان ناچار است آن را کم کم و به صورت جرעה جرعة بنوشد؛ ولی داروی بسیار شفابخش است و عاقبتش شیرین و لذیذ، زیرا انسان را از شرمساری و ندامت و پشیمانی و زیان‌های بسیار که غالباً به هنگام خشم در صورت عدم خویشتن داری دامان انسان را می‌گیرد، نجات می‌دهد.

در کافی از امام باقر علی^ع نقل شده است که فرمود: پدرم به من چنین نصیحت کرد: «يَا بُنَيَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَقْرَأَ لِعَيْنَ أَبِيكَ مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ عَاقِبَتْهَا صَبْرٌ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يَسْرُرُنِي أَنَّ لِي بِذُلْ نَفْسِي حُمْرَ النَّعْمِ؛ فَرَزَنْدَمْ چیزی همچون صبر در هنگام خشم مایه روشنی چشم من نخواهد بود و من دوست ندارم نفس خویش را (به هنگام

غضب) ذلیل سازم هرچند ثروت‌های عظیمی در برابر آن به دست آورم».^۱

در حدیثی نیز از امام صادق علی^ع می‌خوانیم: «مَنْ كَطَمَ غَيْظًا وَلَوْ شَاءَ أَنْ يُمْضِيَهُ أَمْضَاهُ أَمْلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِضَاهُ؛ کسی که خشم خود را فرو برد در آنجا که می‌تواند بر طبق آن عمل کند (ولی خودداری نماید) خداوند روز قیامت قلبش را از خوشنودی خود پر می‌کند».^۲

در پنجمین توصیه می‌افزاید: «با کسی که با تو به خشونت رفتار می‌کند نرمی کن که امید می‌رود به زودی در برابر تو نرم شود»؛ (وَلِنْ^۳ لِمَنْ غَالَظَكَ^۴ فَإِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ).

بسیارند کسانی که در هنگام خشونت راه خشونت را پیش می‌گیرند و

→ اموری که یک در میان انجام می‌شود اطلاق می‌گردد؛ مانند روایت معروفی که از پیغمبر اکرم علی^{صلی الله علیه و آله و سلم} نقل شده که به بعضی از یارانش فرمود: «رُزْ غَبَّاً تَرَدَّدْ حَبَّاً، همه روز به دیدن من نیا، بلکه یک روز در میان باشد تا محبت شدیدتر شود». (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۱۲۲۱۰)

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰.

۲. همان مدرک، ح ۶.

۳. لِنْ فعل امر از ریشه لِین بر وزن «چین» به معنای نرم بودن است.

۴. غَالَظَ از ریشه غَالَظَت به معنای خشونت (نقطه مقابل لینت و نرمش) گرفته شده است.

خشونت‌ها به صورت تصاعدی پیش می‌رود و گاه به جاهای خطرناک می‌رسد؛ ولی اگر انسان بر نفس خویش مسلط باشد و با اراده و تصمیم خود را در برابر خشونت‌ها کنترل کند و به جای خشونت، راه نرمش را پیش گیرد، نه تنها خشونت‌ها پایان می‌گیرد، بلکه جای خود را به دوستی و محبت و نرمش می‌دهد همان‌گونه که قرآن مجید بر این معنا تأکید می‌نماید و نیکی را در برابر بدی توصیه می‌کند و نیکی را سبب جلب دوستی می‌داند.^۱

حضرت در ششمین توصیه می‌فرماید: «با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبت) شیرین‌ترین را برگزیده‌ای»؛ (وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحَلَّ النَّظَرَيْنِ).

این جمله در واقع تاکیدی است بر آنچه در توصیه‌های قبل آمد؛ ولی با تعبیری دلپذیر می‌فرماید: تو ممکن است از طریق شدت و خشونت بر دشمنت پیروز شوی و نیز ممکن است از طریق ابراز محبت و دوستی؛ به یقین دومی شیرین‌تر است و عاقبت بهتری دارد، چرا که در آینده بیم خشونتی نخواهی داشت در حالی که اگر با خشونت پیروز شوی هر زمان انتظار خشونت جدیدی از سوی دشمن خواهی داشت و به تعبیر دیگر در روش اول دشمن همچنان دشمن باقی می‌ماند در حالی که در روش دوم، دشمن مبدل به دوست می‌گردد. در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرح اصفهانی داستان جالبی در این زمینه از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که مردی از خاندان عمر چون حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می‌دید، به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می‌داد تا حضرت را ناراحت کند. یکی از دوستان امام علیه السلام عرض کرد اجازه دهید آن مرد ناصبی را به قتل برسانیم. امام علیه السلام فرمود: نه سپس سوار شد و به سوی مزرعه آن مرد ناصبی

۱. به سوره فصلت، آیات ۳۴ و ۳۵ مراجعه شود.

رفت و با مرکب خود مقداری از زراعت او را پایمال کرد. مرد ناصبی فریاد برآورد: زراعت ما را پایمال نکن. امام علیؑ (به خاطر مصالحی) گوش به حرف او نداد و همچنان پیش آمد تا نزد او رسید و با او به شوخی و مزاح پرداخت سپس فرمود: چقدر هزینه کشت این زراعت تو شده است عرض کرد: صد دینار. فرمود: چقدر امید داری که سود کنی؟ عرض کرد: نمی‌دانم. امام علیؑ فرمود: (نگفتم چقدر سود می‌کنی) گفتم: چقدر امید داری سود کنی؟ عرض کرد: صد دینار. امام علیؑ سیصد دینار در آورد و به او بخشید. آن مرد برخاست و سر امام علیؑ را بوسید. هنگامی که امام علیؑ بعد از این ماجرا وارد مسجد شد آن مرد ناصبی برخاست سلام کرد و گفت: «الله أَعْلَمُ حِيثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خَدَا مِنْ دَانَدَ رِسَالَتَ وَ نَبَوَّتَ خَوْدَ رَا در چه خاندانی قرار دهد» یاران آن مرد ناصبی برخاستند و او را نهی کردند و گفتند: این چه کاری است که می‌کنی؟ مرد ناصبی به آنها دشنام داد. در اینجا امام علیؑ به یارانش فرمود: کدام یک بهتر بود آنچه را شما می‌خواستید یا آنچه را من می‌خواستم؟^۱

آنگاه امام علیؑ در هفتمین توصیه می‌فرماید: «اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست بازگردد بتواند»؛ (وَإِنْ أَرْدُتَ قَطْيَعَةً أَخِيكَ فَأَسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا).

اشاره به اینکه هم‌چنان که انسان در دوستی باید حد اعتدال را نگه دارد و همه اسرار خویش را نزد دوستش فاش نکند که اگر روزی دوستی مبدل به دشمنی شد گرفتار زیان و خسaran نشود، همین گونه اگر انسان پیوند دوستی را برید نباید تمام پل‌های پشت سر خود را ویران سازد، زیرا بسیار می‌شود که طرف پشیمان

۱. مقاتل الطالبین، ص ۳۳۲. مرحوم علامہ همین داستان را به صورت مشروح‌تر در بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷ آورده است.

می‌گردد و می‌خواهد به دوستی برگردد؛ ولی راهی در برابر او باقی نمانده است.

همین تعبیر به صورت جامع‌تری در کلام دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام (مطابق آنچه در بحار الانوار آمده) دیده می‌شود که می‌فرماید: «أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هُونَا مَا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ بِغِيَضَكَ يَوْمًا وَأَبْغِضْ بِغِيَضَكَ هُونَا مَا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا؛ با دوستت در حد اعتدال دوستی کن شاید روزی دشمنت شود و با دشمنت در حد اعتدال دشمنی کن شاید روزی دوستت شود (مبادا از کارهایی که در حق او کردی شرمنده شوی)».^۱

به گفته ابن ابی الحدید بعضی از دانشمندان این مطلب را به بیان دیگری گفته‌اند: «إِذَا هَوَيْتَ فَلَا تَكُنْ غَالِيًّا وَإِذَا تَرَكْتَ فَلَا تَكُنْ قَالِيًّا؛ هرگاه به کسی علاقه‌مند شدی راه غلو را در پیش نگیر و هرگاه او را رها ساختی راه عداوت را در پیش مگیر».^۲

حضرت در آخرین و هشتمین توصیه این بخش از وصیت‌نامه می‌فرماید: «کسی که درباره تو گمان نیکی ببرد با عمل گمانش را تصدیق کن»؛ (وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به اینکه اگر مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می‌داند و از تو چیزی خواست به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش‌بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می‌کند و هم با این خوش‌بینی‌ها انسان به راه خیر کشیده می‌شود.

بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی نزد انسان می‌آیند و می‌گویند مشکلی داریم که گمان می‌کنیم تنها به دست تو حل می‌شود انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آنها را به سوء ظن تبدیل نکند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

بخش بیست و ششم

وَلَا تُضِيقنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتَّكَالًا عَلَىٰ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مِّنْ أَضَعَتْ حَقَّهُ. وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشْقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهَدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَخْوَكَ أَقْوَى عَلَىٰ قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَىٰ صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَىٰ الْإِسَاعَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَىٰ الْإِحْسَانِ. وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِّنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَىٰ فِي مَضَرِّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْوِءَهُ.

ترجمه

هیچ‌گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که میان تو و برادرت برقرار است حق او را ضایع مکن؛ زیرا آن کس که حخش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود. نباید خاندان تو بدبخت ترین و ناراحت ترین افراد در برابر تو باشند. به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی‌اعتنایی یا تحقریر می‌کند) اظهار علاقه مکن و نباید برادرت در قطع پیوند برادری، نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد و نه در بدی کردن قوی‌تر از تو در نیکی نمودن و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می‌دارد بر تو گران آید، زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد (بار گناه خود را سنگین می‌کند و ثواب و پاداش تو را افزون می‌سازد) و البته پاداش کسی که تو را خوشحال می‌کند این نیست که به او بدی کنی.

شرح و تفسیر

حق دوست را ضایع مکن

امام علیهم السلام در این بخش از وصیت‌نامه پربارش همانند بخش سابق، طی شش

نکته نصایحی پرمعنا در قالب عبارات کوتاهی برای فرزند دلبندش بیان می‌کند. نخست می‌فرماید: «هیچ‌گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت است حق او را ضایع مکن زیرا آن کس که حقش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود»؛ (ولَا تُضِيئَنَّ حَقًّا أَخِيكَ اتَّكَالًا عَلَىٰ مَا بَيْنَكَ بَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَّنْ أَضَعَتْ حَقَّهُ). اشاره به اینکه همیشه برادران از یکدیگر انتظار دارند که به حقوقشان احترام گذارده شود. اگر خلاف آن را بینند پایه‌های اخوت متزلزل می‌گردد؛ ولی مع الاسف افرادی هستند که بر خلاف این فکر می‌کنند و گمان دارند اگر حق برادر و دوستان و نزدیکان را نادیده بگیرند مهم نیست و قابل گذشت است. در حالی که این اشتباه بزرگی است، زیرا این‌گونه بی‌مهری‌ها اگر فوراً اثر نگذارد تدریجاً همچون موریانه پایه‌های محکم اخوت را می‌خورد و سست می‌کند. این سخن به آن می‌ماند که شخصی طلبکاران زیادی دارد و تمام سعی او بر این است که دیگران را راضی کند و از مطالبات دوستانش غافل می‌شود و معتقد است بی‌اعتنایی به حق آنان مانعی ندارد.

در دومین توصیه می‌افزاید: «نباید خاندان تو بدبحث‌ترین و ناراحت‌ترین افراد نسبت به تو باشند»؛ (ولَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشْقَى الْخُلُقِ بِكَ). اشاره به اینکه نباید با آنها چنان بدرفتاری کنی که با تو مخالف شوند آن چنان که تمنای مر تو و زوال نعمت تو را داشته باشند.

در تفسیر این جمله این احتمال نیز وجود دارد که نباید همه توجه خود را به دوستان و افراد مورد علاقه خویش داشته باشی و از خانواده‌ات غافل شوی و آنها در درد و رنج و بدبحثی زندگی کنند.

کم نیستند کسانی که بیشترین وقت خود را با دوستان و یاران می‌گذرانند و عیش و نوش‌هایشان با آنهاست و کمک‌ها و محبت‌هایشان متوجه آنان؛ ولی خانواده‌های آنها در محرومیت شدید از نظر زندگی یا از نظر محبت و صفا و

صمیمیت زندگی می‌کنند.

در حدیثی از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «یَسْبِغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوَسِّعَ عَلَى عِبَادِهِ كَيْلًا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ؛ سزاوار است (هرگاه انسان نعمتی پیدا کرد) خانواده خود را در رفاه قرار دهد مبادا (تضیيق بر آنان سبب شود که) آرزوی مر او را کنند». سپس امام علی در ذیل روایت فرمود: «کسی بود که امام علی نعمتی به او داد و او آن نعمت را از خانواده خود دریغ داشت خدا آن نعمت را از او گرفت و به دیگری داد».^۱

در سومین توصیه می‌افزاید: «به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی‌اعتنایی یا تحقیر می‌کند) اظهار علاقه مکن»؛ (وَلَا تَزْغِبَنَ فِيمَنْ زَهَدَ عَنْكَ).

زیرا چنین علاوه‌ای باعث ذلت و خواری انسان می‌شود. درست است که طبق دستورات گذشته انسان باید با کسی که از او قطع رابطه کرده پیوند برقرار سازد؛ ولی این در جایی است که طرف مقابل جواب مثبت دهد؛ اما اگر او بی‌اعتنایی و تحقیر می‌کند نباید تن به ذلت داد و به سراغش رفت، بلکه باید عطايش را به لقايش بخشيد. مطابق ضرب المثل معروف، انسان باید برای کسی بمیرد که او برایش تب می‌کند.

در چهارمین توصیه می‌فرماید: «و نباید برادرت در قطع پیوند برادری نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد و نه در بدی کردن قوی‌تر از تو در نیکی نمودن»؛ (وَلَا يَكُونَنَ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ).

اشاره بر اینکه هرقدر او در قطع پیوند می‌کوشد، تو بیش از وی اصرار بر پیوند داشته باش و هرچه او در بدی تلاش می‌کند، تو بیشتر در نیکی تلاش کن.

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۳.

۲. واژه «زهد» خواه با «فی» متعددی شود یا با «عن» هر دو به معنای بی‌اعتنایی کردن است و زاهد را از این جهت زاهد می‌گویند که نسبت به زرق و برق دنیا بی‌اعتنای است.

البته این در مورد کسانی است که نیکی‌ها و محبت‌ها در آنان تأثیر مثبت می‌گذارد، بنابراین منافاتی با جمله قبل ندارد.

در پنجمین توصیه می‌فرماید: «و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می‌دارد بر تو گران آید، زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد (بار گناه خود را سنجین می‌کند و ثواب و پاداش تو را افزون می‌سازد)؛ (وَلَا يَكُبُرُنَ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضَرِّتِهِ وَنَفْعِكَ).»

اشاره به اینکه انسان نباید در برابر ستم‌هایی که به او می‌شود زیاد ناراحت و مأیوس گردد و امید به زندگی را از دست دهد و باید این سخن مایه تسلی خاطر او باشد که ظالم تیشه به ریشه خود می‌زند و بار گناهان مظلوم را نیز بر دوش می‌کشد. در واقع زیان ظلم نخست دامن او را می‌گیرد و با دست خود بار مظلوم را سبک می‌کند.

این سخن شبیه روایتی است که در باب غیبت وارد شده است که یکی از بزرگان شنید کسی درباره او غیبت کرده است هدیه‌ای برای او فرستاد. او تعجب کرد. آن مرد بزر فرمود: شنیدم حسنات را به نامه اعمالم منتقل کردی و سیئاتم را پذیرفتی من هم در برابر این خدمت خواستم تشکری کرده باشم.

این سخن بدان معنا نیست که انسان در مقابل ظالمان سکوت کند، زیرا می‌دانیم شعار اسلام این است: «**لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ**»؛ نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌شود^۱ و می‌دانیم امام علی علیه السلام در وصیت‌نامه خود که در بستر شهادت بود به فرزندان خود تأکید کرد: «**كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا**» دشمن ظالم و کمک‌کار مظلوم باشید^۲. بلکه منظور این است، هنگامی که ستمی بر انسان وارد می‌شود و او توانی برای برطرف کردن ظلم ندارد گرفتار یأس و

۱. بقره، آیه ۲۷۹

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷

نامیدی و بدینی نشود و زبان به نفرین و آه و ناله نگشاید. شاهد این سخن حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم نقل شده زمانی که شنید گردنبند عایشه را سارقی برده است و عایشه پیوسته به سارق نفرین می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَمْسِحِي عَنْهُ بِدُعَائِكَ؛ عِذَابٌ أَوْ رَا بَا نَفَرِينَ هَای خَوْدَ از مِيَانَ نَبَرٍ»^۱ یعنی خویشن دار باش و بدان او به خود ستم کرده و خداوند در برابر صبر و تحمل به تو پاداش خواهد داد.

در اینجا نکته باریکی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه ظالم (مثلاً سارق) هم خسارت مالی بر مظلوم وارد می‌کند و هم او را گرفتار آزار روحی می‌سازد و خدا به هر دو علت او را مجازات خواهد کرد؛ ولی اگر مظلوم با نفرین‌های مکرر تشیفی قلب و آسودگی خاطر پیدا کند طبعاً عذاب ظالم کمتر می‌شود.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود آنچه بعضی از شارحان مانند ابن ابی الحدید تمایل بدان پیدا کرده‌اند که خاموش نشستن در برابر ظلم ظالم قاعده‌ای کلی است، اشتباه بزرگی است؛ بلکه باید گفت این یک استثناء و مربوط به موارد خاص است و اصل کلی در اسلام نه ظلم کردن و نه تن به ظلم دادن است.

سرانجام امام علیؑ در ششمین توصیه این بخش از وصیت‌نامه می‌فرماید: «وَپَادَاشْ كَسِيْ كَهْ توْ رَا خَوْشَحَالْ مَيْ كَنْدْ اينْ نِيَسْتْ كَهْ بَهْ اوْ بَدِيْ كَنْيْ»؛ (ولئیس جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْوَءَهُ).

این پندار برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا إِلْهَ إِحْسَانُ»؛ آیا جزای نیکی جز نیکی است؟^۲

بعضی از شارحان این جمله را کلام مستقل ندانسته‌اند و گفته‌اند ادامه توصیه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۱.

۲. الرحمن، آیه ۰۶۰.

قبل است، زیرا امام علیہ السلام می فرماید: ظالم، به خود زیان می رساند و به تو سود می دهد، بنابراین کسی که به تو سود می دهد نباید او را (از طریق نفرین و ابراز ناراحتی های مکرر) ناراحت کنی.

* * *

بخش بیست و هفتم

واعلم يا بني ان الرزق رزقان: رزق تطلب، ورزق يطلب، فان انت لم تأتِه اتاك. ما اقبح الخضوع عند الحاجة، والجفاء عند الغنى إنما لك من دنياك، ما اصلحت به مثواك، وإن كنت جازعاً على ما تفتت من يديك، فاجزع على كل مالم يصل إليك. استدل على ما لم يكن بما قد كان، فإن الأمور أشياء؛ ولا تكونن من لا تدفعه العبرة إلا إذا بالغت في إيلامه، فإن العاقل يتعظ بالآداب البهائم لا تتعظ إلا بالضرب. اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر وحسن اليقين. من ترك القصد جار، والصاحب مناسب، والصديق من صدق غيبه. الهوى شريك العمى ورب بعيد أقرب من قريب، وقرب بعيد من بعيد، والغرير من لم يكن له حبيب. من تعدد الحق ضاق مذهبته، ومن اقتصر على قدره كان أبقى له. وأوثق سبب أحذت، به سبب بينك وبين الله سبحانه. ومن لم يبالك فهو عدوك. قد يكون اليأس إدراكاً، إذا كان الطمع هلاكاً. ليس كل عورة تظهر، ولا كل فرصة تصابر، وربما أخطأ البصير قضده، وأصاب الأعمى رشدده. آخر الشر فإنك إذا شئت تعجلته، وقطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل. من أمن الزمان خانه، ومن أغنته أهانه. ليس كل من رمى أصاب. إذا تغير السلطان تغير الزمان. سل عن الرفيق قبل الطريق، وعن الجار قبل الدار. إياك أن تذكر من الكلام ما يكون مضحكاً، وإن حكيت ذلك عن غيرك.

ترجمه

پسرم! بدان که «رزق و روزی» بر دو گونه است: یک نوع آن است که به

جستجوی آن بر می خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگری آن که او به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می آید. چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز و جفا و خشونت به هنگام بی نیازی و توانگری، تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی و اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی تابی کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش.

با آنچه در گذشته واقع شده، نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن؛ زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند. از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی؛ چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می گیرند؛ ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی گیرند. هجوم اندوه و غم ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز. کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می شود. (و بدان) یار و همنشین (خوب) همچون خویشاوند انسان است.

دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند. هوای پرستی شریک و همتای نابینایی است. چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک تر و خویشاوندانی که از هر کس دورترند. غریب کسی است که دوستی نداشته باشد. آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می گیرد. و آن کس که به ارزش و قدر خود اکتفا نماید موقعیتش پایدارتر خواهد بود. مطمئن ترین وسیله ای که می توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه ای برقرار سازی. کسی که به (کار و حق) تو اهمیت نمی دهد در واقع دشمن توست. گاه نومیدی نوعی رسیدن به مقصد است، در آنجا که طمع موجب هلاکت می شود. چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود. و نه هر فرصتی مورد استفاده قرار گیرد. گاه می شود که شخص بینا به خطای رود و نابینا به مقصد می رسد. بدی را به

تأخیر بیفکن (و در آن عجله مکن) زیرا هر زمان بخواهی می‌توانی انجام دهی. بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل است. کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد و کسی که آن را بزر بشمارد او را خوار می‌سازد. چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزنند. هرگاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز دگرگون می‌شود. پیش از عزم سفر ببین که هم‌سفرت کیست و پیش از انتخاب خانه بنگر که همسایه‌ات چه کسی است؟ از گفتن سخنان خنده‌آور (و بی محتوا) بپرهیز هرچند آن را از دیگری نقل کنی.

شرح و تفسیر

بیست و هشت اندیزه دیگر

امام علیہ السلام در بخش بیست و هفتم از وصیّت‌نامهٔ پربار خود نیز به بیست و هشت موضوع مهم به عنوان نصیحت اشاره می‌کند و بیش از پیش این وصیّت‌نامه را پربارتر می‌سازد.

یکم. نخست درباره رزق و روزی‌هایی که بسیاری از مردم با حرص و ولع به دنبال آنند می‌فرماید: «پسرم بدان که روزی بر دو گونه است: یک نوع، روزی است که به جستجوی آن برمی‌خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگری آن که به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می‌آید»؛ (واعلمْ يَا مُنَيِّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).

این جمله به قرینهٔ جملهٔ مشابه؛ اما مفصل‌تری که در کلمات قصار^۱ آمده ناظر به آن است که انسان نباید در تحصیل روزی حریص باشد و نیز نباید سست و تنبل شود.

منظور امام علیہ السلام از روزی‌هایی که انسان باید به دنبال آن برود کسب و کارهای

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۹.

روزانه است؛ مانند زراعت، صنعت، تجارت و امثال آن و منظور از روزی‌هایی که به دنبال انسان می‌آید، هرچند انسان به دنبال آن نرود اموری مانند ارت، هدایا و یا تجارت و درآمدهای غیرمنتظره‌ای است که انسان به چنگ می‌آورد؛ بنابراین اگر روزی‌های قسم اوّل برای او تنگ شود باید از لطف خدا مأیوس گردد و در عین تلاش و کوشش بیشتر انتظار روزی‌های ناخواسته را داشته باشد.

هنگامی که انسان در جهان خلقت، موارد زیادی از نوع دوم را می‌بیند، این امید در دل او قوت بیشتری پیدا می‌کند. روزی جنین در عالم رحم از طریق بند ناف متصل به مادر تأمین است و بعد از تولد آنچه را برای حیات خود لازم دارد از سینه مادر می‌مکد، قرآن مجید می‌گوید: «وَمَا مِنْ ذَابَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْفُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ هیچ جنبده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدادست. و او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می‌داند؛ همه اینها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است.^۱

مخصوصاً اگر انسان با تقوای باشد و از درآمدهای حرام بپرهیزد، خداوند مژده وسعت رزق را به او داده است «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».^۲

از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که در جهان خلقت روزی‌های بسیار گران‌بها و ضروری برای زندگی انسان به طور فراوان به مقتضای رحمانیت خداوند به همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر ارزانی داشته شده همچون نور خورشید، برکات زمین، باران و اکسیژن هوا که زندگی بدون آن غیر ممکن است. اینها همه روزی‌هایی هستند که به سراغ انسان می‌آیند، هرچند او به سراغش نرود.

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رُزْقُكُمْ وَمَا تُوَعَّدُونَ»؛ و روزی شما در

۱. هود، آیه ۶.

۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می‌شوید».^۱

نیز می‌فرماید: «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخِيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ از آیات و نشانه‌های خدا رزقی (بارانی) است که از آسمان برای شما نازل می‌کند و بوسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات می‌بخشد».^۲

گرچه این آیه به قرائی موجود در آن، تنها ناظر به دانه‌های حیات بخش باران است؛ ولی آیه قبل مفهوم گسترده‌تری دارد که شامل نور آفتاب که منبع هرگونه حرکت در روی کره زمین است و هوا که مایه حیات همه موجودات زنده است نیز می‌شود.

در تاریخ پیشینیان، گاه داستان‌ها از حوادثی پرده بر می‌دارد که مصدق زنده روزی‌هایی است که به دنبال انسان می‌آید بی آنکه او بخواهد. از جمله داستانی که ابن ابی الحدید در شرح این جمله از عmad الدوله (از سلاطین آل بویه) نقل می‌کند و آن زمانی بود که عmad الدوله وارد شیراز شد و ابن یاقوت را که بر آن حکومت می‌کرد مجبور به فرار نمود. این در حالی بود که وضع مالی عmad الدوله بسیار بد بود. هنگامی که از بیابان می‌گذشت یکی از پاهای اسب او ناگهان در زمین فرو رفت. ناچار شد از اسب پیاده شود. غلامان به کمک او آمدند و او را نجات دادند. ناگاه دیدند در آنجا نقاب وسیعی است. عmad الدوله دستور داد آن را حفر کنند. ناگهان انبار عظیم و ذخایر پر قیمتی را که مربوط به ابن یاقوت بود در آنجا یافتند. روز دیگری در همان شهر استراحت کرده بود و به پشت خوابیده بود همان خانه‌ای که قبلاً ابن یاقوت در آن ساکن بود. ناگهان ماری را بر فراز سقف مشاهده کرد. به غلامان گفت بالا بروید و مار را بکشید. مار فرار کرد و در لابه‌لای چوب‌های سقف پنهان شد. عmad الدوله دستور داد چوب‌ها را بشکنید

۱. ذاریات، آیه ۲۲

۲. جاثیه، آیه ۵

و مار را بیرون بیاورید و بکشید. هنگامی که چوب‌ها را شکستند دیدند بیش از پنجاه هزار دینار در آنجا ذخیره و جاسازی شده است. در حادثه دیگری، نیاز به دوختن لباسی داشت، گفتند: در اینجا خیاط ماهری است که پیش از این لباس‌های ابن یاقوت را او می‌دوخت و او مردی است با ایمان و اهل خیر. تنها اشکال او این است که کر است و چیزی نمی‌شنود (اما می‌تواند سخن بگوید) عmad الدوله دستور داد او را احضار کردند؛ ولی او بسیار متوجه و ترسان بود هنگامی که نزد عmad الدوله حاضر شد به او گفت: من می‌خواهم لباسی این گونه و آن گونه برای من بدوزی. (خیاط چون کر بود نفهمید و ذهنش به مسئله دیگری منتقل شد، لذا) خیاط لرزید و با صدایی لرزان گفت: به خدا سوگند ای مولای من ابن یاقوت بیش از چهار صندوق در نزد من امانت نداشت اگر دشمنان من چیزی غیر از این بگویند باور نکن. عmad الدوله تعجب کرد و دستور داد صندوق‌ها را حاضر کنند. دید تمام آنها مملو از طلا و زینت آلات و جواهرات است که همه تعلق به ابن یاقوت داشته و او به عنوان غنیمت آنها را تصاحب کرد.^۱

دوم. دومین نصیحت و اندرز پر فایده امام آن است که می‌فرماید: «چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز و جفا و خشونت به هنگام بی‌نیازی و توانگری»؛ (ما أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِيَّ).

اشاره به اینکه افراد ضیعف النفس به هنگام نیاز به این و آن چنان ذلیلانه عرض حاجت می‌کنند که تمام شخصیت آنها را زیر سؤال می‌برد؛ ولی به هنگام بی‌نیازی و توانگری کسانی را که دست نیاز به آنها دراز می‌کنند با خشونت بر می‌گردانند. هر دو صفت از نکوهیده‌ترین رذایل اخلاقی است. باید به هنگام نیاز، مناعت طبع را حفظ کرد و به هنگام بی‌نیازی و توانگری، لطف و محبت و تواضع را دریغ نداشت.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۴.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه^۱ این سخن را ناظر به آنچه در آیه ذیل است می‌داند: «**حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلُكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَبِيعَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهُمْ رِيحٌ غَاصِفٌ جَاءَهُمْ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنَّوْا أَنَّهُمْ أَحْيَطُ بِهِمْ دَعَوْا اللَّهَ مُحْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِعَيْرِ الْحَقِّ**»؛ زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید و بادهای موافق کشتی نشینان را (به سوی مقصد) می‌برد و خوشحال می‌شوند، (ناگهان) طوفان شدیدی می‌وزد، و امواج از هر سو به سراغ آنها می‌آید و گمان می‌کنند هلاک خواهند شد. (در آن هنگام) خدا را از روی خلوص عقیده می‌خوانند که اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود * اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید (بار دیگر) به ناحق در زمین ستم می‌کنند». ^۲

به این ترتیب جمله‌های بالا را ناظر به رابطه خلق و خالق دانسته‌اند در حالی که چنین نیست و ظاهر این است که این جمله‌ها ناظر به رابطه خلق با خلق است و گرنه خضوع در برابر خالق در هر حال شایسته است.

منظور از خضوع در اینجا تواضع معقول نیست، بلکه تواضع‌های ذلیلانه و توأم با حقارت است و منظور از جفا، خشونت و بی‌احترامی و بی‌مهری و بی‌محبتی است.

در حدیث شریف علوی می‌خوانیم: «**مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تَبَيْهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتْكَالًا عَلَى اللَّهِ؛** چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش‌های الهی و از آن بهتر بی‌اعتنایی و ابای نفس مستمندان در برابر اغنية به جهت توکل بر خدادست». ^۳

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۵.

۲. یونس، آیه ۲۲ و ۲۳.

۳. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۴۰۶.

یکی از شعرا در این زمینه شعر زیبایی گفته است:

خُلْقَانِ لَا أَرْضَاهُمَا لِفَتَنٍ
تِيْهُ الْغَنِيُّ وَ مَذَلَّةُ الْفَقَرِ
فَإِذَا غَنِيَتْ فَلَا تَكُنْ بَطِرًا
وَ إِذَا افْتَقَرَتْ فَتَهَ عَلَى الدَّهْرِ

دو ویژگی است که من هرگز برای هیچ جوانمردی آنها را نمی‌پسندم: تکبر
اغنیا و اظهار ذلت فقرا.

بنابراین هنگامی که توانگر شدی متکبر و بی‌اعتنای مباش و هنگامی که فقیر
شدی در برابر تمام دنیا بی‌اعتنای باش.

سوم. «تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح
کنی»؛ (إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ).^۱

اشارة به اینکه ثروت‌های دنیا می‌آید و می‌رود و گاه آلاف و الوف از انسان
باقی می‌ماند و به دست دیگران می‌افتد که حسابش در قیامت با اوست و لذتش
در دنیا برای دیگران. هیچ یک از اینها مال حقیقی انسان نیست. تنها آن مقدار که
برای اصلاح سرای آخرت از پیش فرستاده است مال حقیقی اوست.

در حدیثی از کلمات قصار امام علیه السلام می‌خوانیم: «لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ
الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ؛ بِرَأْيِ هُرُونَيَّةِ ابْنِ عَوْنَاحٍ دُوَّارِيَّةِ ابْنِ عَوْنَاحٍ وَ شَرِيكَيْكَانِ
حَوَادِثِ (حوادثی که اموال او را برابر باشد)».^۲

در حدیث دیگری، پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِيٌّ مَالِيٌّ وَهَلْ
لَكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكْلَتَ فَأَفْيَيْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ وَمَا عَدَّا
ذَلِكَ فَهُوَ مَالُ الْوَارِثِ؛ انسان می‌گوید: مال من مال من (کدام مال؟) آیا مال تو
چیزی جز آن است که خوردهای و از بین بردهای یا پوشیدهای و کهنه و فرسوده
کردهای و یا صدقه دادهای و آن را (برای سرای آخرت) گذاردهای و غیر از آن

۱. مشوه همان طور که قبلاً اشاره شد به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۳۵.

هرچه هست مال وارت است^۱.

یعنی مال واقعی انسان تنها دو بخش است: بخشی که آن را مصرف و حدّاقل در دنیا از آن استفاده می‌کند و بخش دیگری که ذخیره آخرت و یوم المعاد می‌سازد، بقیه اموالی خیالی هستند که گاه در حوادث از بین می‌روند و اگر باقی بماند نصیب وارت است.

چهارم. حضرت به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند که سزاوار است همه روز انسان به یاد آن باشد و آن اینکه می‌فرماید: «و اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی‌تابی کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش (زیرا هر دو یکسان است)؛ (وَإِنْ كُنْتَ جَازِعاً عَلَىٰ مَا تَفَلَّتَ^۲ مِنْ يَدِيَكَ، فَاجْرَعْ عَلَىٰ كُلِّ مَا لَمْ يَصُلْ إِلَيْكَ).

بسیارند افرادی که اگر مال و مقامی که داشتند از دست رفت، ناله و فریاد سر می‌دهند روزها و گاه ماهها و سالها دریغ و حسرت می‌خورند؛ اما نسبت به اموال و مقامی که به آنها هرگز نرسیده چنان دیدی را ندارند. در حالی که اگر دقت کنند هر دو شبیه هم است؛ مقدار بوده مال و مقامی یک یا چند سال در اختیار من باشد و بعد از آن به حسب اسباب ظاهری یا ماورای طبیعی برای من تقدیر نشده بوده است. چه فرق می‌کند میان بقا و حدوث؛ هرگاه در حدوث مقدار نبوده جزء نمی‌کنم چرا در بقای نیز چنین نباشد؟ البته گاه انسان خیال می‌کند که می‌بایست بیش از آن مدت در اختیارش بود؛ ولی بر حسب عالم اسباب خیال باطلی بوده و تأسف بر آن همانند تأسف کسی است که در خواب مال و مقامی را می‌بیند و هنگامی که بیدار می‌شود به سبب از دست رفتنش جزء و فرع می‌کند.

پنجم. این توصیه نیز به نکته مهم دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «بَا آنچه در

۱. بخار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۶.

۲. «تَفَلَّت» از ریشه «فلت» بروزن (فقر) در اصل به معنای خلاص شدن و نیز به معنای اموری است که ناگهانی و بدون تأمل از انسان صادر می‌شود.

گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند؛ (اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ).^۱

اشاره به اينكه يك سلسنه قوانين کلى بر جهان هستي و بر جوامع انساني حکومت می کند که هر زمان مصاديقی از آن روی می دهد؛ ولی همه مشمول آن قوانین کلى هستند، بنابراین انسان می تواند با مطالعه در حالات پيشينيان و جوامع گذشته و يا حتی با مطالعه در سنین پيشين عمر خود مسائل مربوط به امروز و فردا را از طریق مقایسه درک کند تا گرفتار خطأ و اشتباه و زیان و خسaran نشود. این سخن شبیه چیزی است که امام علی علیه السلام در خطبه دیگری بیان کرده آنجا که می فرماید: «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيَهُ بِالْمَاضِينَ؛ يَنْدَغَانَ خَدَا! اِنَّ جَهَانَ نَسْبَتْ بِهِ مُوْجَدِينَ هَمَانَ كَوْنَهُ جَرِيَانَ دَارَدَ كَهْ نَسْبَتْ بِهِ گَذَشْتَگَانَ جَرِيَانَ دَاشَتْ»^۱ و اين سخني معروف است که در تعبيير روزانه ما به عنوان تاريخ تكرار می شود.

در ذيل همان خطبه چگونگي تكرار تاريخ را تحت شش عنوان بیان کردیم: زوال سريع نعمت‌ها، ناپايداری حوادث جهان، بی‌وفایی بسياري از مردم دنيا، غرورها و شکست‌های ناشی از آن، تغيير حالات و روحیات به گونه‌ای که گاه نزديک‌ترین دوستان انسان خطرناک‌ترین دشمن او می‌شوند و بالاخره آنچه باقی مانده و می‌ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی‌ها محبت‌ها و اخلاص‌هاست و آنچه مایه نفرین و لعنت و بدنامی‌ها می‌شود ظلم و ستم‌ها و بی‌عدالتی‌هاست.

آري! همه اين امور، امروز نيز همچون گذشته در حال تكرار است. به همين دليل افراد باهوش کسانی هستند که هم در زندگی خود و هم در تاريخ پيشينيان بسيار مطالعه کنند و عبرت گيرند.

ششم. می فرماید: «از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می گیرند ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی گیرند»؛ (وَلَا تَكُونَ مِمْنَ لَا تَتَفَعَّهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتِ فِي إِيمَانِهِ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَظُّ بِالْأَدَابِ، وَالْبَهَائِمُ لَا تَتَعَظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ).

شاره به اینکه مردم دو گروهند؛ بعضی هوشیار که با اندک موعظه و اندرز به خطای خود پی می برند. اینها انسان های واقعی اند؛ ولی برخی به آسانی پند نمی پذیرند تا زمانی که از هر سو مورد ملامت و سرزنش و توبیخ و تحریر قرار گیرند. آنها بسان چهارپایانند که جز با ضربات تازیانه راه صحیح را پیش نمی گیرند و از چموشی دست بر نمی دارند و آرام نمی شوند.

هفتم. در این توصیه به مسئله مهم دیگری اشاره می کند: «هجوم اندوه و غم ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز»؛ (اطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّابِرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ).

شاره به اینکه زندگی مجموعه ای از تلخ و شیرین هاست و هر زمان از سویی غم و اندوهی به انسان هجوم می آورد؛ گاه در مسائل اجتماعی گاه سیاسی گاه امور مادی و گاه امور خانوادگی. انسان اگر در برابر هجمة اندوهها زانو بزنند به زودی از پای در می آید؛ ولی با دو نیرو می توان بر آنها غلبه کرد: نخست قدرت صبر و شکیبایی است که انسان بداند چه صبر کند چه صبر نکند این گونه حوادث که از اختیار او بیرون است، اگر بر اثر سهل انگاری و ندانم کاری دامن او را گرفته باشد، مسیر خود را طی می کند. اگر صبر کند در نزد خدا هم سالم است و هم مأجور و اگر شکیبایی را ترک کند باز حوادث مسیر خود را طی می کند بی آنکه اجر و پاداشی داشته باشد. دیگر اینکه اگر انسان به نیروی یقین مجهز باشد و به تعبیر قرآن بگوید: «**﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾**»؛ بگو: هیچ حادثه ای برای ما

رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است»^۱ به یقین تقدیرات الهی از روی حکمت است چه از حقیقت آن آگاه باشیم چه نباشیم؛ در نتیجه با این دو نیرو در برابر واردات هموم ایستادگی می‌کند و به خود آرامش می‌دهد. مرحوم مغنية در شرح نهج‌البلاغة خود داستانی نقل می‌کند که آموزنده است؛ وی می‌گوید: مردی در خود احساس بیماری کرد. هنگامی که به طبیب مراجعه نمود به او خبر داد که متأسفانه گرفتار سرطان خون شده است. آن مرد بیمار با بی‌اعتنایی از این مسأله گذشت و گفت: برای من چه تفاوت می‌کند با مر ناگهانی از دنیا بروم یا با مر تدریجی به هر حال باید رفت و سالیان دراز به همین صورت زندگی می‌کرد در حالی که اگر صبر و قرار را از دست داده بود و در بستر بیماری می‌خوابید، قوای خود را از دست می‌داد و با مر دست به گریبان می‌شد و در همان زمان کوتاهی که زنده بود گویا هر روز می‌مرد و زنده می‌شد.^۲

لقمان حکیم نیز در اندرزهای سودمندش به فرزند خود می‌گوید: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمٍ الْأُمُورِ»؛ در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است». ^۳

امام علیه السلام در این بخش از نصایح با عباراتی کوتاه و پرمحتوا توصیه‌های خود را دنبال می‌کند.

هشتم. می‌فرماید: «کسی که میانه‌روی را ترک کند از راه حق منحرف می‌شود»؛ (مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارٌ).

اشاره به اینکه سلامت دین و دنیا همیشه در میانه‌روی است و هرگونه افراط و تفریط باعث گمراهی و بدیختی و شکست است و صراط مستقیمی که ما همه

۱. توبه، آیه ۵۱

۲. شرح نهج‌البلاغة مغنية، ج ۳، ص ۵۲۶

۳. لقمان، آیه ۱۷

روز در نمازهایمان هدایت به سوی آن را از خدامی خواهیم همین صراط مستقیم اعتدال است.

نهم. «یار و همنشین (خوب) همچون خویشاوند انسان است»؛ (وَالصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ^۱).
اشاره به اینکه پیوندهای دوستی گاه به قدری قوی می‌شود که جای پیوندهای

نسبی را می‌گیرد؛ بلکه گاهی از آن قوی‌تر می‌شود. ضرب المثل معروفی است که می‌گویند از کسی پرسیدند: دوست بهتر است یا برادر؟ گفت: برادری که دوست باشد بهتر است. ضرب المثلی نیز در زبان عرب رایج است که می‌گوید: «الصَّدِيقُ نَسِيبُ الرُّوحِ وَالْأَخُ نَسِيبُ الْبَدَنِ»؛ دوست، هماهنگ و مناسب با روح و برادر، هماهنگ و مناسب با جسم و بدن است.^۲

از این سخن می‌توان چنین نتیجه گرفت که همان حقوقی که برای خویشاوندان در نظر گرفته می‌شود باید در باره دوستان خوب در نظر گرفته شود. دهم. می‌فرماید: «دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند»؛ (وَالصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبَهُ).

اشارة به اینکه کسانی که در حضور انسان اظهار محبت و عشق و علاقه می‌کنند، ممکن است نشانه واقعی دوستی آنها نباشد؛ دوستی واقعی آن‌گاه آشکار می‌شود که انسان در غیاب دوستش تمام آنچه را در حضور می‌گفت و رعایت می‌کرد بگوید و رعایت کند.

یازدهم. در این توصیه به نکته مهم دیگری اشاره کرده و می‌فرماید: «هوایستی شریک و همتای نایبینایی است»؛ (وَالهَوَى شَرِيكُ الْعَمَى).
زیرا همان گونه که نایبینایان اجسامی را که در اطراف آنهاست نمی‌بینند،

۱. «مناسب» از ریشه «نسب» در اینجا به معنای خویشاوند است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۷.

هرچند نزدیک و مجاور باشد، هوای پرستان نیز از دیدن حقایق آشکار محروم‌نمد، چرا که حجاب هوای پرستی سخت‌ترین و تیره‌ترین حجاب است و در آفات شناخت، آفتی بدتر از آن یافت نمی‌شود.

قرآن مجید می‌گوید: «﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّحَدَ إِلَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشاوةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ آیا دیدی کسی را که معبد خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشممش پرده‌ای قرار داده است؟! با این حال غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟».^۱

امام علی علیه السلام در نامه‌ای نیز به یکی از اصحابش به این حقیقت تصریح کرده می‌فرماید: «فَأَرْفَضَ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَ الدُّنْيَا يُعْمِي وَيُؤْصِمُ وَيُبَيِّنُكُمْ وَيُذَلِّلُ الرِّقَابَ؛ محبّت دنیا (و هوای نفس) را رها کن که چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال و گردن‌ها را به زیر می‌آورد».^۲

دوازدهم. می‌فرماید: «چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک‌تر و خویشاوندانی که از هر کس دورترند»؛ (وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ، وَقَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ).

اشاره به اینکه پیوندهای نسبی همیشه دلیل بر پیوند دل‌ها و نزدیکی فکرها نیست؛ گاه می‌شود دور افتادگان به انسان از نزدیکان نزدیک‌ترند. آنچه مهم است پیوند دل و ارتباط ارواح به یکدیگر است که اگر در نزدیکان پیدا نشد می‌توان آن را در دور افتادگان جستجو کرد.

در قرآن کریم نیز می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًا

۱. جاثیه، آیه ۲۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

لَكُمْ فَاحْذِرُوهُمْ۝.

سیزدهم. «غريب کسی است که دوستی نداشته باشد»؛ (وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَيْبٌ).

آری! آنچه انسان را از غربت بیرون می‌آورد محبت است و کسانی که محروم از محبت دوستانند تنها هایند. این غربت از عوامل مختلفی سرچشمه می‌گیرد گاه کبر و غرور و خودبرتری بینی است که مردم را از انسان می‌راند و گاه حسادت‌ها و گاه بی‌وفایی‌ها و عوامل دیگر است.

بنابراین برای اینکه از غربت بیرون آییم راهی جز این نیست که این گونه رذایل را از خود دور سازیم و جاذبه اخلاقی ما دوستان خوبی را فراهم سازد.

چهاردهم. در این توصیه به نکته بالهمیتی اشاره می‌فرماید: «آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می‌گیرد»؛ (مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ)، زیرا راه حق وسیع و گسترده و صاف و نورانی است؛ اما طریق باطل سنگلاخ و پر پیچ و خم و تنگ و باریک است. آنها که راه حق را پیش می‌گیرند با سرعت به سوی مقصد می‌روند، چرا که عالم هستی در مسیر حق است و آنچه هماهنگ با آن باشد در همان مسیر حرکت می‌کند ولی طی کردن راه باطل همچون شنا بر خلاف جهت آبی است که به سرعت در حرکت است و دائمًا شناگر را در تنگنا قرار می‌دهد.

افزون بر این، مسیر حق همچون جاده‌ای است که در جای جای آن علام راهنمایی به چشم می‌خورد و رهروان را از وضع راه آگاه می‌سازد؛ ولی مسیر باطل فاقد همهٔ اینهاست و به همین دلیل به گمراهی می‌انجامد.

پانزدهم. این فقره به مطلب معروف و بالهمیتی اشاره کرده و می‌فرماید: «و آن کس که به ارزش و قدر خود اکتفا کند موقعیتش پایدارتر خواهد بود»؛ (وَمَنْ

اَقْتَصَرَ عَلَىٰ قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ.

این جمله شبیه جمله دیگری است که در غرر الحكم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَ عَرْفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طُورَهُ؛ خَدَا رَحْمَتَ كَنْدَ كَسِي رَاكَه قَدْرَ خَوْدَ رَا بَشْنَاسِدَ وَ ازْ حَدَّ خَوْدَ تَجَاوِزَ نَكَنْدَ». ^۱

تجربه نشان داده کسانی که پا را از گلیم خویش فراتر می‌نهند مردم را بر ضد خود می‌شورانند و مردم نه تنها آن جایگاه نادرست را برای آنان به رسمیت نمی‌شناسند، بلکه جایگاه سزاوارشان را هم از آنان می‌گیرند. دلیل آن روشن است، زیرا مردم این گونه مدعیان نالایق و بلندپروازان بی‌مقدار و گاه ابله را افرادی متقلب و دروغگو و خائن می‌شناسند و به همین دلیل کمترین ارزشی برای آنها قائل نیستند؛ ولی افراد صادق و راستگو و قانع به حق خویش را انسان‌های بالارزشی می‌دانند که همیشه حقشان را ارج می‌نهند.

شانزدهم. «مطمئن‌ترین وسیله‌ای که می‌توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه‌ای برقرار سازی»؛ (وَأَوْثُقُ سَبَبٌ أَخْذَتَ بِهِ سَبَبُ بَيِّنَكَ وَبَيِّنَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ).

شاره به اینکه پناهبردن به وسائل مادی و توسل به مخلوق، هرگز قابل اطمینان نیست و به آسانی ممکن است هم آنها شکست بخورند و هم تو که دست به دامان آنها زده‌ای. ثابت و جاودانه و پایدار، ذات پاک خداست که هیچ چیز نمی‌تواند قدرتش را محدود سازد، بنابراین آن کس که تکیه بر ذات پاکش کند تکیه بر جای مطمئن و غیر قابل زوالی کرده و این همان توحید افعالی است که می‌گوید: «لَا مُؤْثِرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ؛ مؤثر واقعی در عالم هستی تنها خداست». قرآن مجید می‌گوید: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»؛ بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر

شود و به خدا ایمان آورد، به محکم ترین دستگیره چنگ زده است».^۱ بعضی گفته‌اند منظور از وسیله، ایمان و قرآن مجید است ولی روشن است که جمله مفهوم گسترده‌تری دارد و تمام وسائلی که انسان را به خدا نزدیک تر می‌کند را در بر می‌گیرد.

البته این سخن بدین معنا نیست که ما به سراغ عالم اسباب نرویم و نیز بدان معنا نیست که توسل به معصومین علیهم السلام نداشته باشیم، چرا که اگر ذات پاک مسبب‌الاسباب را در پشت عالم اسباب ببینیم و توسل به معصومین علیهم السلام را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا بشمریم تمام اینها مصادیقی از رابطه با خدا محسوب می‌شود.

هفدهم. «کسی که به (کار و حق) تو اهمیت نمی‌دهد در واقع دشمن توست»؛ (وَمَنْ لَمْ يُبَالِكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ).

البته منظور کسانی هستند که به نحوی با انسان ارتباط دارند و شاید دم از دوستی می‌زنند؛ اما هنگامی که پای دفاع از حق، آبرو و شخصیت به میان می‌آید کاملاً خونسرد و بی‌تفاوتند. این نشان می‌دهد که آنها در اظهار دوستی صادق نیستند و نوعی عداوت مضمر در درون دارند.

بنابراین مجبور نیستیم که این جمله را فقط ناظر به رابطه مردم با زمامداران جامعه بدانیم و بگوییم افرادی از مردم که در پیش‌آمدہای سیاسی و اجتماعی و مانند آن هیچ‌گونه اظهار هماهنگی با برنامه‌های زمامداران ندارند و بی‌اعتنای از کنار آن می‌گذرند، آنها در واقع مخالف آن نظام و دشمن آن وادی هستند.^۲ به خصوص اینکه حال و هوای این وصیت‌نامه مربوط به رابطه خلق با زمامداران نیست، بلکه رابطه مردم با یکدیگر را روشن می‌سازد.

۱. بقره، آیه ۲۵۶

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید و شرح نهج البلاغه مرحوم مغنیه.

هجدhem. حضرت در این توصیه پربار خود می فرماید: «گاه نومیدی نوعی رسیدن به مقصد است در آنجا که طمع موجب هلاکت می شود»؛ (قدْ يَكُونُ الْيُسُّ إِذْ رَا كَأَ، إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا).

اشاره به اینکه گاه انسان، پیوسته برای رسیدن به مقصدی تلاش و کوشش می کند و طمع دارد به آن دست یابد در حالی که خدا می داند شر او در آن است، لذا او را مأیوس و محروم می سازد در اینجا گرچه ظاهرآ او به هدف نرسیده ولی در واقع هدف که سلامت و حفظ منافع است برای او حاصل شده است، بنابراین همیشه نباید یأس و نومیدی را شکست و زیان محسوب داشت بلکه در بسیاری از موارد پیروزی و موفقیت است.

نوزدهم. «چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود»؛ (أَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ).

در تفسیر این جمله احتمالاتی است: نخست اینکه اگر افرادی را ظاهرآ بی عیب دانستید زیاد به وضع ظاهری آنها مغروف نشوید، زیرا ممکن است عیوب پنهانی داشته باشند که بر شما ظاهر نگردیده است، بنابراین احتیاط را در هر حال از دست ندهید. این تفسیر را جمعی از شارحان نهج البلاغه پذیرفته اند. دیگر اینکه انسان اگر ظاهرآ خودش را بی عیب دید نباید مغروف شود، چرا که بسیاری از عیوب است که جز با تأمل و تفکر آشکار نمی شود همان گونه که در حالات بعضی از بزرگان گفته اند که بعد از مثلاً سی سال ناگهان بر اثر پیشامدی به بعضی از عیوب خود واقف شدند.

احتمال سومی نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه اگر عیوبی داشتی و خود را نسبت به دیگران معیوب تر دیدی، نگران نباش و در اصلاح خویش بکوش، زیرا دیگران هم غالباً عیوبی دارند که در پنهان داشتن آن می کوشند. البته این تفسیرها با هم تضادی ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم جمله

جمع باشند، هرچند تفسیر نخست مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
بیستم. «وَنَهْ هُرْ فِرْصَتِيْ مُورَد اسْتِفَادَه قَرَار مِيْ گِيرَد»؛ (وَلَا كُلُّ فُرْصَهٌ تُصَابُ).
يعنى اگر فرصتی از دست تورفت زیاد غمگین نباش، زیرا گاه فرصت چنان
غافلگیرانه است که انسان موفق به بهره‌گیری از آن نمی‌شود، هرچند باید نهایت
کوشش را برای استفاده از فرصت‌ها به خرج داد و اگر مردم می‌توانستند از همه
فرصت‌ها بدون فوت وقت استفاده کنند چهره زندگی بشر بسیار با وضع فعلی
متفاوت بود.

این کلام نورانی درس بزرگی به ما می‌دهد، زیرا بسیار دیده‌ایم افرادی یک
عمر برای فرصتی که از دست داده‌اند غصه می‌خورند و می‌گویند: اگر فلان روز
فلان کار را کرده بودیم چنین و چنان می‌شد و ای کاش بیدار بودیم و این فرصت
را از دست نمی‌دادیم. آنها به جای اینکه به آینده بپردازنند دائماً اندوه گذشته را
می‌خورند.

بیست و یکم. امام علیؑ در این توصیه خود به موضوع مهم دیگری اشاره کرده
و می‌فرماید: «گاه می‌شود که شخص بینا به خطای رود و نابینا به مقصد
می‌رسد»؛ (وَرُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ، وَأَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ).

اشارة به اینکه در مورد کارهای افراد آگاه نیز بیندیش و مپندار همیشه آنها
بدون ارتکاب خطای راه صواب را می‌پویند و نیز درباره کارهای ناآگاهان بیندیش
و مپندار که همیشه آنها راه خطای را می‌پویند. ای بسا بر اثر عواملی به نتیجه
مطلوبی برستند که بینایان نرسیده‌اند.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که از پدرانش از جدش
رسول خدا علیه السلام چنین نقل کرد: «كَلِمَتَانِ غَرِيبَتَانِ فَاحْتَمِلُهُمَا كَلِمَةٌ حِكْمَةٌ مِنْ سَفِيهٍ
فَاقْبِلُوهَا وَكَلِمَةٌ سَفَهٌ مِنْ حَكِيمٍ فَاغْفِرُوهَا؛ دو سخن شگفت‌آور است: سخن
حکمت آمیزی که از سفیه‌ی صادر شود آن را بپذیرید و سخن سفیه‌هایی که از

حکیمی و دانایی صادر شود آن را برابر او ببخشید».^۱

در امالی، ذیل این حدیث چنین آمده است: «فَإِنَّ لَا حَكِيمٌ إِلَّا ذُو عَثْرَةٍ وَلَا سَفِيهٌ إِلَّا ذُو تَجْرِيَةٍ؛ زیرا هیچ دانایی بدون لغزش و هیچ نادانی بدون تجربه نیست».^۲
بیست و دوم. «بدی را به تأخیر بیفکن (و در آن عجله نکن) زیرا هر زمان بخواهی می‌توانی انجام دهی»؛ (أَخْرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتُمْ).

ashareh به اینکه خوبی احتیاج به مقدماتی دارد که انسان باید برای آن عجله کند در حالی که بدی در هر زمان و در هر شرایط از هر شخصی ساخته است.
این سخن ممکن است به این معنا باشد که در مجازات‌ها و توبیخ و سرزنش‌های به حق عجله مکن چرا که در هر زمان میسر است شاید بعداً پشیمان شوی و راه بازگشت بر تو بسته شده باشد.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا به جمله مورد بحث وجود دارد که کنایه از ترک هرگونه شر و بدی به ناحق باشد مثل اینکه گاه بعضی از افراد می‌گویند: ما چنان ناراحت شده‌ایم که می‌خواهیم دست به خودکشی بزنیم و ما به آنها می‌گوییم خودکشی دیر نمی‌شود و هر زمان ممکن است. بیا تا راه اصلاح مشکلات را جستجو کنیم. به یقین مفهوم این سخن آن نیست که بعداً اقدام به خودکشی کن، بلکه کنایه از ترک آن است.

بیست و سوم. «بریدن از جاہل معادل پیوند با عاقل است»؛ (وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ).

ashareh به اینکه همان‌گونه که از ارتباط با عقلا سود می‌گیری از جدایی با جاہلان نیز بهره‌مند خواهی شد. (مطابق این معنا جاہل و عاقل مفهوم قطیعه و صله است).

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۷۹

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۵۸۹، ح ۱۰

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که اگر جاهم از تو قطع پیوند کرد هرگز ناراحت مباشد، زیرا به منزله این است که عاقلی با تو رابطه برقرار کند؛ از زیانش برکنار می‌ماند و شر او از تو قطع می‌شود. (مطابق این تفسیر، جاهم و عاقل جنبه فاعلی دارد).

بیست و چهارم. «کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد و کسی که آن را بزر بشمارد او را خوار می‌سازد»؛ (منْ أَمِّنَ الْزَّمَانَ خَانَةً، وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَةً).

جمله اول اشاره به این است که هیچ یک از نعمت‌های دنیا مورد اعتماد نیست؛ پیروزی‌ها، ثروت‌ها، حسن و جمال، محبوبیت‌ها و سایر مواهب مادی در هر لحظه در معرض زوال است. آنها که بر این امور اعتماد کنند ناگهان دنیا به آنها خیانت کرده و یکی را پس از دیگری از آنها می‌گیرد. این درست به آن می‌ماند که انسان در مسیر سیلا布 خانهٔ مجللی بنا کند که هر لحظه ممکن است سیلا布 عظیمی جاری شود و خانه را در هم بکوبد، بنابراین منظور از زمان در اینجا دنیا و مواهب مادی دنیاست و منظور از جمله دوم این است که دنیا در نظرش مهم باشد و برای به چنگ آوردن آن تن به هر کاری بدهد. به یقین چنین کسی خوار و بی‌مقدار و در نظرها موهون خواهد شد.

این احتمال نیز در تفسیر دو جمله بالا هست که منظور از زمان، اهل زمان است؛ یعنی انسان نباید به همه مردم زمان خود اطمینان کند، چرا که ممکن است ناگهان از پشت به او خنجر زند و منظور از بزر داشتن زمان، اهل زمان است مخصوصاً طاغوت‌ها و صاحبان قدرت که اعتماد بر آنها و بزر شمردنشان سبب وهن انسان می‌شود، لذا بسیاری از بزرگان و علمای گذشته، نزدیک شدن به طاغوت‌ها را خطر شمرده و افراد محترم را از قرب سلطان بر حذر داشته‌اند و اینکه در شرح حال بزرگان پیشین می‌بینیم که از فساد زمان خود شکوه داشته‌اند

منظور فساد مردم زمانشان بوده است.^۱

در اشعار منسوب به حضرت عبدالملک می‌خوانیم:

وَمَا لِزَمَانِنَا عَيْبٌ سَوَانَا	يَعِيبُ الْتَّاسُ كُلُّهُمْ زَمَانًا
وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا	نَعِيبُ زَمَانَنَا وَالْعَيْبُ فِينَا
وَيَا كُلُّ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانًا	وَإِنَّ الدُّثْبَ يَسْرُكُ لَحْمَ ذِئْبٍ

«مردم هر کدام زمانی را نکوهش می‌کنند در حالی که زمان ما عیبی جز ما ندارد.

ما بر زمان خود عیب می‌گیریم در حالی که عیب در خود ماست و اگر زمان زبان بگشاید ما را مسخره خواهد کرد (شاهد این سخن اینکه):

گر ها گوشت یکدیگر را نمی‌خورند ولی ما گوشت یکدیگر را آشکارا می‌خوریم.^۲

بیست و پنجم. حضرت در این وصیت پربارش می‌فرماید: «چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند»؛ (لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ).

اشاره به اینکه نباید انسان توقع داشته باشد همیشه به مقصد برسد و تلاش هایش نتیجه بخش باشد به گونه‌ای که اگر یکبار به هدف نرسید مأیوس گردد یا کسانی را که مرتکب خطای شدنده و به هدف نرسیدند زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار دهد. انسان‌ها همیشه جایز الخطأ هستند. (جز معصومین علیهم السلام). این سخن برای تسلی خاطر و تقویت اراده در مقابل بعضی از شکست‌ها و نیز برای طرد نکردن دوستان و مدیران به علت یک یا چند خطاست.

نیز محتمل است منظور آن باشد که هر تیراندازی موفق نمی‌شود به هدف بزند، بلکه تیراندازان ماهر و لایق از عهده چنین کاری برمی‌آیند.

۱. درباره مفهوم فساد زمان بحث بیشتری را در پیام امام، ج ۲، ذیل خطبه ۳۲ آورده‌ایم.

۲. بخار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۱.

جمع هر دو معنا در تفسیر این جمله نیز بعید نیست.

بیست و ششم. این توصیه مبارک خود به مسأله دگرگون شدن اوضاع زمان پرداخته می‌فرماید: «هرگاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز دگرگون می‌شود»؛ (إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ).

شاره به اینکه اوضاع جامعه بر محور وضع حاکمان می‌گردد؛ نه تنها «النَّاسُ عَلَى دِينٍ مُّلُوكِهِمْ» از واقعیت برخوردار است، غالب حرکات و سکنات مردم بر محور نوع حکومت‌ها می‌چرخد. اگر حاکمان، افرادی آگاه عدالت پیشه و با تقدوا باشند، مردم به سوی تقوا و عدالت حرکت می‌کنند و اگر افرادی سودجو، ظالم، بی‌تقوا و سنگدل باشند، تمام این روحیات در جامعه منعکس می‌شود. به همین دلیل پیغمبران بزر الهی سعی داشتند قبل از هر چیز حکومت عادلانه‌ای برقرار کنند تا اصلاح مردم در سایه آن میسر شود. آنها که تصور می‌کنند سیاست از دیانت جداست سخت در اشتباہند، زیرا ترویج دیانت بدون اصلاح حکومت امکان پذیر نیست و به همین دلیل پیغمبر اکرم ﷺ در اوّلین فرصت دست به تشکیل حکومت اسلامی زد تا بتواند با قدرت، راه را برای تبلیغات صحیح و مؤثر اسلامی بگشاید و فرهنگ‌سازی صحیح را جانشین فرهنگ جاھلیّت کند. مخصوصاً در دنیای امروز که رسانه‌های عمومی با تأثیر عمیقی که در افکار مردم دارد و همچینی برنامه‌های مربوط به آموزش و پرورش از سطوح پایین تا سطح عالی در اختیار حکومت‌ها یا عناصر وابسته به حکومت است. آیا ممکن است بدون در دست داشتن این امور، جامعه را از فساد رهایی بخشد؟

از آنچه در بالا گفته‌ی معلوم شد که منظور از تغییر زمان، تغییر مردم جامعه است و منظور از تغییر سلطان، تغییر حالات سلطان است.

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «صَنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالَ الْفَقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ؛ دو گروه از امت من

هستند که اگر اصلاح شوند، مردم اصلاح می‌شوند و اگر فاسد بشوند مردم فاسد می‌گردند؛ بعضی از حاضران از پیغمبر اکرم علیه السلام پرسیدند: آن دو گروه کدامند؟ فرمود: عالمان و حاکمان^۱.

در بعضی از تواریخ آمده است که روزی انشیروان کارگزاران روستاهای خود را جمع کرد و گوهر گرانبهایی در دست داشت و آن را در دست خود می‌گرداند. به آنها خطاب کرد و گفت: چه چیز بیش از هر چیز به روستاهای زیان می‌رساند و آن را به نابودی می‌کشاند؟ هر کس از شما پاسخ صحیح آن را بگوید این گوهر گرانبهای را در دهانش می‌گذارم.

بعضی گفتند: قطع شدن آب و بعضی گفتند: خشکسالی. بعضی دیگر گفتند: غلبه بادهای مخالف (انشیروان هیچ کدام را نپسندید) آنگاه رو به وزیرش (بودزنجمهر) کرد و به او گفت: تو پاسخ بگو من تصور می‌کنم عقل تو به اندازه عقل همه رعایا یا بیشتر است. بودزنجمهر گفت: عامل ویرانی و فساد آبادیها تغییر رأی سلطان درباره رعیت و تصمیم بر ظلم و جور گرفتن است. انشیروان گفت: آفرین بر این عقل تو... آنگاه گوهر گرانبهای را در دهان او قرار داد.^۲

بیست و هفتم. «پیش از سفر بین که هم‌سفرت کیست و پیش از انتخاب خانه بین که همسایه‌ات کیست»؛ (سُلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الظَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ).

این سخن امام علیه السلام واقعیتی است که بارها مردم آن را تجربه کرده‌اند، زیرا به هنگام سفر غالباً پرده‌ها کنار می‌رود و درون اشخاص ظاهر می‌شود؛ اگر هم‌سفر انسان آدمی نادرست و بی‌تقوا یا بخیل و سنگدل یا بدخلق باشد آرامش را به

۱. بخار الانوار، ج ۲، ص ۴۹، ح ۱۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابيالحديد، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

کلی از او سلب می‌کند همچنین همسایگان بد سبب سلب آرامش از انسان حتی در خانه او هستند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «كَانَ إِذَا سَافَرَ يُقُولُ: مَنْ كَانَ يُسِيءُ إِلَى جَارِهِ فَلَا يَصْحَبَنَا لَأَنَّ الْجَارَ رَفِيقُ مُلَازِمٍ»؛ آن حضرت هنگامی که مسافت می‌کرد می‌فرمود: کسی که به همسایه‌اش بدی می‌کند با ما هم سفر نشود؛ زیرا همسایه رفیق همیشگی انسان است».

مرحوم تستری در شرح نهج‌البلاغة خود از کتاب تاریخ بغداد چنین نقل می‌کند که محمد بن میمون ابی حمزه^۱ (از معاریف عصر خود) همسایه‌ای داشت که می‌خواست خانه‌اش را بفروشد. مشتری پرسید: به چند می‌فروشی؟ گفت: دو هزار (دینار) قیمت خانه است و دو هزار (دینار) ارزش همسایه ابی حمزه بودن. این سخن به گوش ابو حمزه رسید چهار هزار (دینار) برای او فرستاد و گفت: این را بگیر و خانه‌ات را نفروش.^۲

بیست و هشتم. حضرت در آخرین اندرز این بخش از وصیت‌نامه پربار می‌فرماید: «از گفتن سخنان خنده‌آور (و بی محتوا) بپرهیز، هرچند آن را از دیگری نقل کنی»؛ (إِيَّاكَ أَنْ تَذَكَّرْ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا، وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ).

زیرا این‌گونه سخنان از یک سو هیبت و ابهت انسان را بریاد می‌دهد و از سویی دیگر غالباً همراه با غیبت یا استهزای فرد آبرومندی است، بنابراین هم مایه نقص انسان در دنیا و هم در آخرت است. خواه این سخن از خودش باشد یا به نقل از دیگری. چه تفاوت می‌کند که غیبت یا سخریه ابداع خود انسان باشد یا حکایت از دیگری.

۱. در زمان خود از شیوخ بر جستهٔ خراسان و مردی دانشمند و آگاه و سخاوتمند و شیرین‌زبانی بود و به همین جهت لقب «سکری» به او دادند. (سُكْرَ به معنای شکر است). (اعلام زرکلی)

۲. شرح نهج‌البلاغة علامه تستری، ج ۸، ص ۴۵۵ در تهذیب‌الکمال، ج ۲۶، ص ۵۴۸ نیز همین روایت از تاریخ بغداد نقل شده است.

البته این سخن به آن معنا نیست که انسان از شوخی و مزاح مشروع بپرهیزد و خشک و عبوس در مجالس بنشیند، زیرا می‌دانیم شخص پیغمبر اکرم علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام و بزرگان علماء این‌گونه شوخی و مزاح مشروع را داشته‌اند. حتی توصیه شده در سفرها برای از بین بردن فشار مشکلات سفر مزاح بیشتر کنید.

مرحوم علامه بحر العلوم در اشعار فقهی خود می‌گوید:

وَأَكْثِرُ الْمِزَاحَ فِي السَّفَرِ إِذَا لَمْ يَسْخُطِ الرَّبَّ وَلَمْ يَجْلِبْ أَذًى

«در سفرها مزاح بیشتر کن مشروط بر اینکه موجب خشم خدا و آزار شنوندگان نباشد».

این سخن برگرفته از حدیث پیغمبر اکرم علیه السلام است که فرمود: «وَأَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَبَذِلُ الزَّادُ وَهُنْسُنُ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ مروت در سفر آن است که انسان از زاد و توشه خود به دیگران ببخشد و حسن خلق داشته باشد و مزاح خالی از معصیت کند».^۱

کوتاه سخن اینکه این امور در حد اعتدالش نیکوست و اگر از حد اعتدال بگذرد یا موجب وهن شخصیت انسان می‌شود و مردم همچون دلکی به او نگاه می‌کنند و یا اینکه وارد گناهانی می‌شود که خشم خدا را می‌طلبد.

باید انصاف داد که این نصایح بیست و هشت‌گانه که در عباراتی کوتاه و پرمعنا ایراد شده بود و هر کدام درس مهمی درباره زندگی مادی یا معنوی انسان دربر داشت، از بالارزش‌ترین اندرزهاست که سزاوار است با آب طلانوشته شود و در برابر دیدگان همگان قرار گیرد. سلام و درود بر روان پاکت و سخنان پرمحتوایت ای امیر مؤمنان.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۶، ح ۳.

بخش بیست و هشتم

وَإِيَّاكَ وَمُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنْ رَأَيْهُنَّ إِلَى أَفْنِ، وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنِ. وَأَكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنْ شِدَّةُ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوْجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مِنْ لَا يُوْثُقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَعْرِفُنَ غَيْرَكَ فَافْعُلْ. وَلَا تُمْلِكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاؤَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةُ، لَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ. وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا. وَإِيَّاكَ وَالْتَّغَايِيرِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنْ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبِرِيَّةَ إِلَى الرِّيبِ.

ترجمه

از مشاوره با زنان (کم خرد) بپرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار، زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم‌تر و پاک‌تر نگاه خواهد داشت. (افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن زیرا) بیرون رفتن آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن را به آنها راه دهی. اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را نشناستند چنین کن و به زن بیش از کارهای خودش را وامگذار، زیرا او همچون شاخه گل است نه قهرمان و مسلط بر امور.

به خاطر احترام او، دیگری را (بیگانه‌ای را) احترام مکن و احترامش را به حدی نگه دار که او را به این فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند. بر حذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی، اظهار غیرت کنی (وکار تو به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی‌جا و سوء ظن نادرست زن پاک‌دامن را به ناپاکی، و بی‌گناه را به آلودگی‌ها سوق می‌دهد.

شرح و تفسیر

رفتار حکیمانه و عادلانه با زن

در بیست و هشتمین بخش از این وصیت‌نامه تاریخی، امام علیه السلام به مسائل مربوط به زنان می‌پردازد و دستورات هشت‌گانه‌ای را در این زمینه به فرزندش می‌دهد. نخست می‌فرماید: «از مشاوره با زنان (کم خرد) بپرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنْ رَأَيْهُنَّ إِلَى أَفْنٍ^۱ وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ).

امام علیه السلام در اثنای این نصایح هفتگانه علتی بیان کرده که می‌تواند به تمام سؤالاتی که امروز پیرامون این دستورات مطرح می‌شود، پاسخ گوید، حضرت می‌فرماید: زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان (مدیر مسلط).

روشن است چنین موجود لطیفی نمی‌تواند در مسائل مهم طرف مشورت باشد. بدیهی است هر حکم عامی استثنائاتی دارد و در این مورد نیز زنانی را می‌توان یافت که در عزم و اراده و رأی، با مردان صاحب‌نظر برابری می‌کنند. به علاوه، می‌دانیم که مسائل احساسی و عاطفی بر زنان غلبه دارد و همین امر در مقام مشاوره با آنها اثر می‌گذارد.

سپس در دومین توصیه می‌فرماید: «و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار، زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم‌تر و پاک‌تر نگاه خواهد داشت»؛ (وَأَكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكِ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ).

این سخن شبیه دستوری است که در آیه ۳۱ سوره نور آمده است: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»؛ و به زنان با ایمان بگو چشمهاخود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند و دامان خویش را (از بی‌عفتنی) حفظ کنند.

۱. «افن» به معنای نقصان و کمبود فکر و خرد است.

نیز نشان می‌دهد که بر خلاف تصور بسیاری از مردم، همه فتنه‌ها از ناحیه نگاه مردان به زنان نیست، بلکه بسیاری از آنها به سبب نگاه زنان به مردان و وسوسه‌های آنهاست که امام صلی اللہ علیہ وسالہ وعلیہ السلام برای جلوگیری از آن دستور می‌دهد آنها را در حجاب نگه دار.

روشن است که این قبح نیز همه زنان را شامل نمی‌شود بلکه زنان بی‌بند و بار یا ضعیف الایمان را می‌گوید.

در سومین توصیه می‌فرماید: «(افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن، زیرا) بیرون رفت آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن را به آنها راه دهی»؛ (ولیس **خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوْثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ**).

در چهارمین توصیه که در واقع تکمیل توصیه قبل است می‌فرماید: «اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را نشناشند چنین کن»؛ (وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَا يَغْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعُلْ).

شاره به اینکه هر چه می‌خواهند، تنها از تو بخواهند، حتی اگر خواسته‌ای از دیگران داشته باشند، به وسیله تو باشد و عملاً رابطه آنها را با دیگران که در بسیاری از موارد مبدل به رابطه فاسدی می‌شود قطع کن و رابطه ایشان را با خودت در همه جا محکم و استوار دار و به این ترتیب هم خواسته‌هایشان انجام شود و هم رابطه‌های مفسدۀ انگیز قطع گردد.

حضرت در پنجمین دستور می‌افزاید: «و به زن بیش از کارهای خودش را وامگذار، زیرا او همچون شاخه گل است نه قهرمان و مسلط بر امور»؛ (وَلَا تُمْلِكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاءَرَ نَسْهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ^۱).

شاره به اینکه زنان به علت داشتن جنبه‌های عاطفی و لطافت روحی

۱. «قهرمان» در اصل لغت فارسی است که به ادبیات عرب منتقل شده و به معنای مدیر و کافرما و وکیل دخل و خرج است و گاه به معنای پهلوان و شجاع نیز آمده است.

نمی‌توانند عهده‌دار امور خشن شوند و مدیریت‌های سخت را بر عهده گیرند، بنابراین آنها در محدوده امور مربوط به خویش باید فعالیت کنند نه امور مربوط به دیگران مخصوصاً پست‌های حساس و سنگین.

علتی را که امام علیه السلام برای این دستور و دستورات مشابه آن بیان فرموده، علت بسیار حساب‌شده‌ای است که با ساختمان روح و جسم زنان سازگار است، هرچند بعضی از غربزده‌ها در سخن، حاضر به پذیرش این معنا نیستند؛ ولی در عمل، سعی دارند آن را پیاده کنند. حتی در مغرب زمین که سال‌های طولانی است شعار مساوات زنان با مردان را می‌دهند در عمل طور دیگری رفتار می‌کنند به گونه‌ای که کمتر زنی می‌تواند به پست‌های حساس دست یابد و نسبت آنها که توفيق بر این کار پیدا می‌کنند به کسانی که نمی‌توانند شاید به پنج درصد هم نرسد.

کوتاه سخن اینکه رعایت عدالت در میان زنان و مردان و رفع تبعیض ناروا گرچه یک واقعیّت است؛ اما نمی‌توان قوانین را طوری تنظیم کرد که با واقعیّت‌های عامل تکوین در تضاد باشد و شعارهایی که این تضاد را پرورش می‌دهد شعارهایی است ریاکارانه و دروغین که هرگز به واقعیّت نمی‌رسد. در ششمین توصیه می‌فرماید: «به جهت احترام او، دیگری را (بیگانه‌ای را) احترام مکن»؛ (وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا).

اشارة به اینکه هر گاه برای او این و آن را اکرام کنی ممکن است رابطه‌ای عاطفی میان آنها پیدا شود، رابطه‌ای که در آینده ممکن است منشأ فسادی گردد. در هفتمین توصیه که بی ارتباط با توصیه قبل نیست می‌فرماید: «و احترامش را به حدی نگه دار که او را به فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند»؛ (وَلَا تُطْعِمُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا)، چرا که این گونه شفاعت‌ها نیز می‌تواند منشأ رابطه عاطفی گردد و ضرر و زیان آن قابل انکار نیست.

۱. «لا تَعْدُ» به معنای تجاوز نکن از ریشه «عدو» بر وزن «سر و سرو» به معنای تجاوز گرفته شده است.

خلاصه اینکه احترامات زن باید محفوظ باشد؛ ولی در حد خودش و از آنها به دیگران تجاوز نکند خواه به صورت قبول شفاعت باشند و یا بدون شفاعت؛ زیرا از نظر روانی آثار منفی در آنها می‌گذارد و آنها را تشویق به ارتباط با دیگران می‌کند. بعضی از شارحان در تفسیر «وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا» گفته‌اند: منظور این است که بیش از حد آنها را احترام نکن و در تکریم‌شان اندازه نگه دار؛ ولی این تفسیر با ترکیب این جمله و کلمات آن سازگار نیست و ظاهر همان است که در بالا گفته شد.

در هشتمن (و آخرین توصیه این بخش از خطبه) می‌فرماید: «بر حذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی (و کار به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی‌جا و سوء ظن نادرست، زن پاک دامن را به ناپاکی و بی‌گناه را به آلوگی ها سوق می‌دهد»؛ (وَإِيَّاكَ وَالتَّغَيْرُ^۱ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقْمِ، وَالْبُرِيَّةَ إِلَى الرِّيَبِ^۲).

شک نیست که هر کسی به ویژه زنان برای حفظ آبروی خود دست به کارهای خلاف نمی‌زنند؛ ولی اگر نزدیکان و همسران آنان با غیرت‌های بی‌مورد و سوء ظن‌های ناروا آنها را متهم کنند این پرده دریده می‌شود و می‌گویند: حال که ما را بی‌جهت رسوا کرده‌اند چه ضرورتی دارد که دیگر در پاکی خود بکوشیم. از این پس هر آنچه بادا باد.

این سخن تنها درباره زنان صادق نیست، بلکه درباره فرزندان، همکاران، خدمتکاران و دوستان نیز جاری است که همیشه سوء ظن‌های ناروا سبب تشویق به آلوگی ها می‌شود و راه را برای فساد می‌گشاید. همه چیز در حد اعتدال خوب است حتی غیرت و تعصب برای حفظ ارزش‌ها.

۱. «التغایر» از ریشه «غيرت» به معنای شدت عمل در جهت حفظ نوامیس یا سرمایه‌های مهم دیگر است.

۲. «ریب» (با توجه به فتح باء) جمع «ریبة» بر وزن «غیبیت» به معنای شک و سوء ظن است.

نکته

موقعیت اجتماعی زنان

در اینجا لازم است به دو موضوع اشاره کنیم:

۱. در دنیای امروز شعارهای زیادی در مورد مساوات زن و مرد طنین انداز است و کنوانسیون‌های جهانی نیز آن را روز به روز داغتر می‌کنند که مطلقاً هیچ تفاوتی میان این دو جنس نیست، بنابراین هر دو می‌توانند بدون هیچ گونه تفاوت مسئولیت‌های اجتماعی را بر عهده بگیرند؛ خواه مسئله قضاوت باشد یا فرماندهی لشکر و اداره جنگ و خواه سفرهای فضایی، یا کاوشهای اعماق دریاها و خلاصه مدیریت‌ها در تمام سطوح.

ولی با نهایت تعجب هنگامی که وارد مرحله عمل می‌شوند تفاوت‌ها کاملاً آشکار می‌شود. مردان مدیریت‌هارا در سطوح بالا و میانه غالباً جز در موارد بسیار محدود و محدود در اختیار گرفته‌اند و به زنان اجازه ورود در این میدان‌ها را نمی‌دهند و در کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز مطلب همین است. هنگامی که سؤال می‌شود که این تناقض در قول و عمل از کجاست، پاسخی برای آن ندارند. این تناقض زایده تفاوت واقعیت‌ها با شعارهای است که در جهان امروز همه جا به چشم می‌خورد. برای جلب آرای زنان در انتخابات سیاسی و خاموش کردن اعتراض‌های آنها شعار مساوات را هرچه داغتر سر می‌دهند؛ ولی در مرحله عمل این واقعیت را پذیرفته‌اند که ساختمان روح و جسم زنان با مردان متفاوت است و هر کدام برای مسئولیتی آفریده شده‌اند. هر دو انسانند و هر دو صاحب حقوق فردی و اجتماعی؛ اما اینکه بگوییم هر دو یک جور فکر می‌کنند و قابلیت برای هر کاری را دارند اشتباه بزرگی است.

الکسیس کارل، فیزیولوژیک و جراح زیست‌شناس معروف فرانسوی که کتابهایی با شهرت جهانی دارد در کتاب معروف خود انسان موجود ناشناخته

می‌گوید: زن و مرد به حکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده‌اند و این اختلاف و تفاوت‌ها وظایف و حقوق آنها را متفاوت می‌کند... و به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم، طرفداران نهضت آزادی زنان فکر می‌کنند که هر دو جنس می‌توانند یکسان تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک سلول‌های بدن همچنین دستگاه‌های عضوی مخصوصاً سلسله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد. سپس می‌افزاید: قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان و آسمان‌ها سخت و غیر قابل تغییرند و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها تغییری ایجاد کند. ما مجبوریم آنها را آن طور که هست بپذیریم (نه آن طور که می‌خواهیم).

آن‌گاه این سخن را با این جمله پایان می‌دهد: زنان باید به سمت موهاب طبیعی خود و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت بسیار بیشتر از مردهاست و نبایست آن را سرسری گیرند و رها کنند.^۱

جالب اینکه در سال هزار و نهصد و نواد و پنج میلادی دهها هزار تن از اعضای سازمان‌های دولتی و غیر دولتی در پکن گرد هم آمدند تا سندی را که بر اساس کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض بر ضد زنان قبل از تنظیم شده بود امضا کنند. بعضی از مواد آن به قدری نادرست بود که مورد اعتراض سازمان‌ها و گروه‌های مختلف قرار گرفت. از افرادی که به اعتراض جلسه را ترک کردند خانم شارون هیر نماینده پارلمان کانادا و رئیس هیأت کانادایی شرکت کننده در آن جلسه بود. او برخاست و خطاب به خبرنگاران گفت: «تساوی مورد نظر سند پکن برای زنان تساوی به ارمغان نخواهد آورد. من با اولین پرواز به وطن باز

۱. انسان موجود ناشناخته، ص ۱۰۰ به بعد، چاپ سوم.

می‌گردم و سعی می‌کنم تفاوت میان زن و مرد (و مسئولیت‌های آنان) را حفظ کنم همان‌گونه که این تفاوت در خلقت وجود دارد، چون این تفاوت‌هاست که ما را حفظ خواهد کرد.^۱

شرح این مسأله از عهده بحث کوتاه و فشرده ما خارج است، کافی است اجمالاً بگوییم این شعارها نه تنها مشکلی را از زنان جهان حل نکرده بلکه آثار مخربی نیز داشته است.^۲

بنابراین باید واقعیّت‌های مربوط به این دو جنس را دور از شعارهای توخالی پذیریم و بر اساس آن برنامه ریزی کنیم و هر یک را در جایگاه شایسته اجتماعی خود قرار دهیم بی‌آنکه کمترین ظلم و ستم یا تحقیر در حق زنان روا داریم.

۲. آنچه در کلمات مولا علیه السلام در این وصیت‌نامه و در بعضی خطبه‌های دیگر و کلمات قصار وارد شده مورد بحث و گفتگو از ناحیه بعضی قرار گرفته که آیا مفهوم این نامه‌ها و خطبه‌ها زن ستیزی نیست؟ ولی هرگاه مابه شأن ورود این خطبه‌ها و مسائل تاریخی مقارن آن بنگریم خواهیم دانست که این تعبیرات هرگز درباره همه زنان نیست، بلکه اشاره به گروه خاصی دارد که سرچشمه مفاسدی در درون خانواده یا داخل اجتماع می‌شدند. مخصوصاً با توجه به اینکه بخشی از سخنان مولا علیه السلام در این باره بعد از جنگ جمل بیان شده است. سردمدار جنگ جمل، همان جنگی که بنابه روایتی هفده هزار قربانی از مسلمانان گرفت زن بود که آتش‌افروز یا یکی از آتش‌افروزان اصلی جنگ هم او بود.

بنابراین نظر مولا به این گونه زنان است. به بیان دیگر سخنان مولا به صورت موجبهٔ کلیه نیست، بلکه موجبهٔ جزئیه است.

۱. به نقل از گزارش توصیفی اجلام پکن، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ص. ۱۰.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۸۴-۸۹ مراجعه کنید.

شاهد این سخن دیدگاه قرآن نسبت به زنان است که به عنوان نمونه به آیات ذیل اشاره می‌شود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَقَّ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْواجًا لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ و از نشانه‌های خدا اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان محبت و رحمت قرار داد. به یقین در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند». ^۱

اگر همه آنها نواقص العقول یا شر و بد باشند این آرامش از کجا پیدا می‌شود. در جای دیگر می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسُ لَهُنَّ»؛ آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). ^۲ هر گاه همه آنها دارای صفات منفی باشند چگونه می‌توانند سبب زینت همسرانشان و مایه حفظ آنها گردند.

در جای دیگر می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهَنَّ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنُبَرِّئَنَّهُمْ أَجْرُهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد». ^۳

در آیه ۳۵ سوره احزاب، ده گروه از مؤمنان صالح العمل و زنان صالحه را در کنار هم قرار داده و در پایان به همه وعده اجر عظیم می‌دهد، می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَاتِلِينَ وَالْقَاتِنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاسِعِينَ وَالْخَاسِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

۱. روم، آیه ۲۱.

۲. بقره، آیه ۱۸۷.

۳. نحل، آیه ۹۷.

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَاكِرِاتِ
أَعْدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا۔

در این زمینه بحث بسیار است که ذکر همه آنها ما را از کیفیت بحث‌های مربوط به نکته‌ها خارج می‌کند؛ ولی برای حسن ختم به کلام خود مولا علیه السلام باز می‌گردیم که در همین بخش از وصیت‌نامه‌اش فرمود: «إِنَّ الْمَرْأَةَ رِيْخَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرِ مَانَةٌ». می‌دانیم که گل و ریحان در حد ذات خود مزایای فراوانی دارد؛ هم مایه آرامش خاطر است و هم زینت و هم فواید فراوان دیگر؛ ولی در عین حال موجودی است لطیف که اگر از آن مراقبت کافی نشود پژمرده خواهد شد. در واقع این جمله اشاره به آن است که در آنها جنبه احساس و عواطف برتری دارد در حالی که در مردان خرد بر عواطف ترجیح دارد و البته هنگامی که این دو با این دو ویژگی با هم بیامیزند نظام خانواده تأمین می‌شود.

* * *

بخش بیست و نهم

وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدْمَكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَى أَلَا يَتَوَكَّلُوا فِي خِدْمَتِكَ وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

ترجمه

(پسرم!) برای هر یک از خدمتگذارانت کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی؛ زیرا این سبب می‌شود که آنها کارهای تو را به یکدیگر و انگذارند (و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند) قبیله و خویشاوندانست را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال توانند که به وسیله آنها پرواز می‌کنی و اصل و ریشه توانند که به آنها باز می‌گردی و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می‌کنی.

شرح و تفسیر

تقسیم مسئولیت‌ها

در این بخش از وصیت‌نامه امام علی^ع دو دستور مهم در زمینه مدیریت و تعاون به فرزند دلبندش - و در واقع به همه انسان‌ها به عنوان پدری دلسوز - می‌دهد. نخست می‌فرماید: «برای هر یک از خدمتگذارانت کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی، زیرا این سبب می‌شود آنها کارهای تو را به یکدیگر و انگذارند (و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند)؛ (وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدْمَكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَى أَلَا يَتَوَكَّلُوا فِي خِدْمَتِكَ).

۱. «یتواکلو» از ریشه «تواکل» و «وکالت» گرفته شده و «تواکل» آن است که هر کسی کار خود را به دیگری بگذارد و شانه از آن تهی کند.

تقسیم کار از مهم‌ترین اصول مدیریت است، زیرا بدون آن غالباً افراد در انتظار دیگران می‌نشینند و مسئولیت‌ها را به گردن آنها می‌اندازند و به هنگامی که کار زمین می‌ماند در برابر مؤاخذة کارفرما به این عذر متولّ می‌شوند که ما گمان کردیم دیگران این کار را انجام خواهند داد و اگر به دیگران گفته شود آنها هم همین عذر را می‌آورند؛ ولی هنگامی که کارها و مسئولیت‌ها تقسیم شود هر کسی می‌داند در برابر کار خود مسئول است و در انجام آن سعی و تلاش می‌کند. این توصیه نشان می‌دهد که امام علیه السلام به اصول مدیریت کاملاً توجه داشته و فرزندش را به آن توصیه می‌کند.

در زمان پیغمبر اکرم ﷺ نیز در جنگ و غیر جنگ این امر نمایان بود که فردی را فرمانده می‌منه لشکر و فرد دیگری را فرمانده می‌سره و فرد سومی را در قلب سپاه قرار می‌داد و مسئولیت‌ها را تعیین می‌فرمود. برای جمع‌آوری زکات افراد خاصی مأموریت داشتند و برای کسب اطلاعات از وضع دشمنان افراد دیگری مأموریت پیدا می‌کردند و اداره امور بخش‌های کشور اسلام به افراد آگاه سپرده می‌شد.

در دو میں دستور می‌فرماید: «قبیله و خویشاوندان را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تواند که به وسیله آنها پرواز می‌کنی و اصل و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردی و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می‌کنی»؛ (وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ^۱).

امام علیه السلام در این جمله خویشاوندان را به سه چیز تشییه کرده که هر کدام ناظر به مطلب خاصی است؛ تشییه به بال و پر، اصل و ریشه و تشییه به دست. تشییه اوّل اشاره به پیشرفت و ترقی در سایه کمک‌های آنهاست و تشییه دوم

۱. «تصول» از ریشه «صولة» بر وزن «دولۃ» به معنای حمله کردن گرفته شده است.

اشاره به عدم احساس تنها‌یی در برابر مشکلات و تشییه سوم اشاره به مبارزه با دشمنان با کمک عشیره و خویشاوندان است.

در واقع همان‌گونه که اجتماع بزر انسان‌ها در سایه کمک‌های متقابل به پیشرفت‌های بی‌نظیر نایل می‌گردد اجتماع کوچک عشیره و خویشاوندان در دل این اجتماع بزر نیز با تعاون بیشتر و همکاری نزدیک‌تر به موفقیت‌های فوق العاده‌ای نایل می‌گردد. حتی اقوام جاهلی نیز به این حقیقت پی برده بودند و لذا پیوند با قبیله و جلب حمایت آنها در غلبه بر مشکلات در عصر جاهلیّت عرب و سایر اعصار نیز با قوت تمام دنبال می‌شد. البته با این تفاوت که آنها در حمایت از قبیله و حمایت قبیله از آنان، حق و باطل و ظلم و عدالت را به رسمیت نمی‌شناختند و بدون قید و شرط، از یکدیگر کمک می‌خواستند و مورد حمایت قرار می‌گرفتند؛ ولی اسلام این حمایت متقابل را محدود به مسیرهای حق کرد و طرفداری از باطل را حتی آنجا که پای پدر و مادر و برادر در میان باشد، مجاز نشمرده است.

در بخش چهارم خطبه بیست و سوم در جلد دوم همین کتاب بحث قابل توجهی را در این زمینه ملاحظه خواهید کرد.

ابن ابی الحدید نمونه‌هایی از حمایت قبیله نسبت به افراد مظلوم را آورده که نشان می‌دهد این حمایت تا چه حد کارساز بوده است. از جمله اینکه فرزدق هر زمان می‌خواست در مقابل خلفاً و امراً شعری از اشعارش را بخواند حتماً نشسته می‌خواند. روزی وارد بر خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک شد و شعری خواند و پدران خودش را در آن ستود. سلیمان، ناراحت شد گفت: این مدح و ستایش درباره من بود یا خودت؟ فرزدق در جواب گفت: هم برای من و هم برای تو. این مسئله سبب خشم سلیمان شد به او گفت: بسیار خوب بrixz و بقیه اشعار را بخوان و بعد از این جز در حالت قیام نباید شعری بخوانی. فرزدق گفت: نه به

خدا قسم. چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه سر من بر تنم نباشد و به زمین افتاد. سلیمان گفت: وای بر این احمقِ آلوده مادر. با صراحة با من مخالفت می‌کند و فریادش بلند شد. (و قصد سویی درباره فرزدق کرد) ناگهان شنید سرو صدای زیادی بر در قصر است. سلیمان گفت: چه خبر است گفتند: قبیله بنی تمیم (قبیله فرزدق) بر در ایستاده‌اند و می‌گویند: هرگز نباید فرزدق ایستاده شعر بخواند و ما دست به قبضه شمشیرها بردیم.

سلیمان هنگامی که شرایط را سخت دید گفت: مانعی ندارد. فرزدق بنشیند و اشعارش را بخواند.^۱

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابيالحديد، ج ۱۶، ص ۱۲۸.

بخش سی ام (بخش آخر)

اسْتَوْدِعَ اللَّهُ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ،
وَالدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

دین و دنیایت را نزد خدا به امانت بگذار و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا و دنیا و آخرت بخواه و سلام بر تو.

شرح و تفسیر

همه چیز خود را به خدا بسپار

سرانجام امام علیؑ در آخرين و كوتاهترین بخش اين وصیت‌نامه به فرزندش دو دستور می‌دهد که همه چیز در آن دو جمع است؛ نخست می‌فرماید: «دین و دنیایت را نزد خدا به امانت بگذار»؛ (استَوْدِعَ^۱ اللَّهُ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ). سپس می‌افزاید: «و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا، دنیا و آخرت بخواه و سلام بر تو»؛ (وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ).

بدیهی است هیچ‌کس بهتر از خدا نمی‌تواند دین و دنیای انسان را حفظ کند و هیچ‌کس بهتر از او نمی‌تواند بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت انسان تأمین

۱. در بسیاری از نسخ نهج‌البلاغه به جای صیغه امر «استَوْدِع» و «استَلْ» صیغه متكلم وحده آمده است که مفهومش این است که من دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم و بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت تو از پیشگاه او می‌طلبم. البته مفهوم هر دو در واقع یکی است، هرچند نسخه اخیر مناسب‌تر به نظر می‌رسد مخصوصاً با توجه به تعبیر به «لک».

کند. او سرچشمه همه خیرات و منبع تمام برکات است و هر کس هرچه دارد از او دارد همان‌گونه که در قرآن می‌خوانیم: «بِيَدِكَ الْحَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ تمام خوبیها به دست توسّت و تو بر هر چیزی توانایی».^۱

شک نیست که هم دنیای انسان آفاتی دارد و هم دین انسان و البته آفات دین بیشتر است و این آفات به قدری زیاد و متنوع است که غلبه بر آنها جز با استمداد از ذات پاک خداوند امکان‌پذیر نیست.

و به گفته شاعر:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغان حریص و بی‌نوا

دم به دم وابسته دام نوایم

هر یکی گر باز و سی‌مرغی شویم

می‌رهانی هر دمی ما را و باز

سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

گر هزاران دام باشد هر قدم

چون تو با مایی نباشد هیچ غم

«مولوی»

* * *

اکنون که این جمله‌های آخر جلد نهم را می‌نویسیم در آستانه عید غدیر سال هزار و چهارصد و بیست و هشت هجری قمری هستیم (مطابق دی ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و شش) و به این دعای زیبا مترنم می‌شویم: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَّمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

پایان جلد نهم